

دکتر حسن احمدی گبوی

دستور تطبیقی زبان ترکی و فارسی

یک دورہ کامل دستور زبان ترکی
یک دورہ کامل دستور زبان فارسی
مقایسہ دستور زبان ترکی و فارسی
رہنمود آموزش زبان ترکی بہ فارسی زبانان



فهرست مندرجات

پیش‌گفتار.....	۱
فصل نخست - کلیات و تعاریف.....	۹
بخش نخست - خط و الفبای زبان ترکی آنریایجانی.....	۹
بخش دوم - اقسام صدادارها در زبان ترکی.....	۱۰
بخش سوم - نشانه‌های نوشتاری همزه و صدادارها در زبان ترکی.....	۱۱
بخش چهارم - آیین هم‌آهنگی آواها (قانون هم‌آهنگی صداها).....	۱۴
نخست - قانون توالی آواها.....	۱۵
دوم - آیین همسان‌سازی واجها (قانون وحدت حروف).....	۱۶
سوم - آیین هم‌طرزای حرفها.....	۱۷
چهارم - گروه‌های فعلی دوگانه.....	۱۷
پنجم - دگرگونی‌های واجهای آغازین و میانین واژه‌های برگرفته.....	۱۷
ششم - تراش خوردگی واژه‌ها.....	۱۸
هفتم - تشدید در زبان ترکی.....	۲۰
هشتم - حروف وقایه در زبان ترکی.....	۲۰
نهم - دگرگونی‌های ویژه حروف واژه‌های ترکی و برگرفته.....	۲۲
دهم - دگرگونی‌های گوناگون در یک واژه ترکی یا برگرفته.....	۳۱
یازدهم - متحرک ساختن حرف ساکن واژه‌های برگرفته.....	۳۲
بخش پنجم - تعریف پاره‌ای از اصطلاحات دستوری (۹ دسته).....	۳۲
بخش ششم - پاره‌ای از ویژگی‌ها و امتیازهای زبان ترکی (۱۰ دسته).....	۳۶
فصل دوم - جمله.....	۵۷
بخش نخست - جایگاه ارکان و اجزای جمله در زبان ترکی.....	۵۷
بخش دوم - اقسام جمله.....	۵۸

۵۸	نخست - از دیدگاه مفهوم
۵۹	دوم - از دیدگاه فعل
۶۱	سوم - از دیدگاه الباث و نفی
۶۱	چهارم - از دیدگاه پیوند با هم
۶۳	پنجم - از حیث استقلال
۶۴	بخش سوم - حذف در اجزای جمله
۶۵	بخش چهارم - واژه‌های آغازگر جمله
۶۷	فصل سوم - فعل
۶۷	بخش نخست - تعریف فعل
۶۸	بخش دوم - فعل در زبان ترکی
۶۸	بخش سوم - وابسته‌های فعل
۶۸	نخست - بن فعل
۶۹	دوم - شناسه فعل (نمودار شناسه)
۷۱-۷۲	سوم - شخص - اقوای و جمع (نمودار شخص‌های شش‌گانه)
۷۲	چهارم - مصدر
۷۳	پنجم - زمان
۷۳-۱۰۹	بخش چهارم - اقسام فعل به اعتبار زمان
۷۳	گفتار نخست - فعل ماضی
۷۴-۷۵	نخست - ماضی ساده = ماضی مطلق = (شهودی گنجمیش) - اقسام فرعی
۷۵-۷۹	دوم - ماضی استمراری (دوام لی گنجمیش)
۷۹-۸۳	سوم - ماضی نقلی (نقلی گنجمیش)
۸۳-۸۴	چهارم - ماضی نقلی مستمر
۸۴-۸۶	پنجم - ماضی بعید (اوزاق گنجمیش) - نمودار
۸۷ و ۸۶	ششم - ماضی بعید مستمر
۸۷	هفتم - ماضی ابعاد
۸۷	هشتم - ماضی ابعاد مستمر
۸۸-۸۹	نهم - ماضی التزامی
۹۰	دهم - فعلهای ماضی غیرشهودی
۹۰-۹۷	گفتار دوم - فعل مضارع
۹۰-۹۲	نخست - مضارع اخباری - اقسام (حال - آیه‌ای)

دوم - مضارع التزامی (غیر قطعی گله جک) - اقسام فرعی	۹۵-۹۷
گفتار سوم - مستقبل (قطعی گله جک زمان)	۹۸
گفتار چهارم - فعل امر	۹۸-۹۹
گفتار پنجم - فعل دعا	۹۹-۱۰۰
گفتار ششم - فعل آینده در گذشته (دیداری - شنیداری)	۱۰۰-۱۰۲
گفتار هفتم - فعل نفی - فعل نهی	۱۰۲-۱۰۵
گفتار هشتم - فعل وصفی	۱۰۵-۱۰۹
بخش پنجم - اقسام فعل از دیدگاه‌های گوناگون	۱۰۹-۱۱۳
گفتار نخست - اقسام فعل به اعتبار مفهوم و نقش (تام یا خاص - ربطی)	۱۰۹-۱۱۳
گفتار دوم - اقسام فعل به اعتبار مفعول:	۱۱۳-۱۳۶
نخست - ناگذر (لازم)	۱۱۳-۱۱۵
دوم - گذرا (متعّدی)	۱۱۵-۱۲۰
سوم - خودگذر (خود برگرد = فایده‌ش فعلی)	۱۲۱-۱۲۵
چهارم - فعل‌های گذرا و ناگذر تقابلی	۱۲۵
پنجم - فعل دو وجهی	۱۲۶
ششم - فعل‌های سببی (= دو مفعولی = گذرای دو درجه‌ای)	۱۲۶-۱۳۱
هفتم - فعل‌های گذرای سه درجه‌ای (فعل‌های متعّدی سه مفعولی)	۱۳۱-۱۳۲
هشتم - فعل‌های گذرای چهار درجه‌ای (فعل‌های متعّدی چهار مفعولی)	۱۳۲-۱۳۳
نهم - فعل‌های دوسویه	۱۳۳-۱۳۵
دهم - فعل‌های گروهی	۱۳۵-۱۳۶
یازدهم - فعل‌های تمیزی	۱۳۶
گفتار سوم - اقسام فعل به اعتبار فاعل (معلوم - مجهول)	۱۳۷-۱۳۸
گفتار چهارم - فعل‌های معین - شبه‌معین	۱۳۸-۱۴۰
گفتار پنجم - اقسام فعل به اعتبار ساختار (ساده - میانوندی - مرکب - عبارت فعلی - گروه فعلی - گروه‌های فعلی دوگانه)	۱۴۰-۱۵۸
گفتار ششم - اقسام فعل به اعتبار وجه (اخباری، التزامی، امری)	۱۵۸-۱۶۰
گفتار هفتم - اقسام و ساختارهای دیگر فعل در زبان ترکی (فعل‌های غیر شخصی و...)	۱۶۰-۱۷۰
گفتار هشتم - تغییر مفعول دستوری فعل ترکی (فعل در نقش‌های قیدی، وصفی و...)	۱۷۰-۱۷۳
 فصل چهارم - اسم (آد)	۱۷۵-۲۰۹
بخش نخست - اقسام اسم	۱۷۵-۱۸۰
گفتار نخست - از حیث شمارش (مفرد - جمع - اسم جمع)	۱۷۵-۱۷۷

گفتار دوم - از حیث اشتقاق (جامد - مشتق).....	۱۷۸
گفتار سوم - از حیث آشنایی مخاطب (معرفه - نکره).....	۱۷۸-۱۷۹
گفتار چهارم - از حیث اختصاص و شمول (اسم خاص - اسم عام).....	۱۷۹
گفتار پنجم - از حیث ساختار (ساده - مرکب).....	۱۷۹-۱۸۰
گفتار ششم - مصدر - اقسام - مصدر یار.....	۱۸۱-۱۸۳
گفتار هفتم - اسم مصدر - حاصل مصدر.....	۱۸۳-۱۹۰
گفتار هشتم - اسم الت.....	۱۹۰-۱۹۱
گفتار نهم - اسم مصدر.....	۱۹۱
گفتار دهم - اسم صیغ.....	۱۹۱-۱۹۲
گفتار یازدهم - اسم مکان.....	۱۹۳-۱۹۵
گفتار دوازدهم - اسم های خویشاوندان ناهم خویند.....	۱۹۵
گفتار سیزدهم - انبیا.....	۱۹۶-۱۹۷
بخش دوم - نقش های اسم.....	۱۹۷-۲۰۹
گفتار نخست - نقش نهادی (مستدلیه = فاعلی).....	۱۹۸-۲۰۰
گفتار دوم - نقش مسندی.....	۲۰۰
گفتار سوم - نقش مفعولی.....	۲۰۰-۲۰۱
گفتار چهارم - نقش متممی.....	۲۰۱-۲۰۲
گفتار پنجم - نقش مضاف الیهی.....	۲۰۲-۲۰۵
گفتار ششم - نقش منادایی.....	۲۰۵-۲۰۶
گفتار هفتم - نقش قیدی.....	۲۰۷
گفتار هشتم - نقش وصفی (صفتی).....	۲۰۷-۲۰۸
گفتار نهم - نقش تمیزی.....	۲۰۸
گفتار دهم - نقش بدلی.....	۲۰۸-۲۰۹
فصل پنجم - صفت.....	۲۱۱-۲۴۷
بخش نخست - صفت صرفی (ساختاری) - صفت نحوی (کاربردی).....	۲۱۱-۲۱۲
بخش دوم - تغییر مقوله دستوری صفت.....	۲۱۲-۲۱۳
بخش سوم - اقسام صفت (ساختاری و صرفی).....	۲۱۳-۲۴۵
گفتار نخست - اقسام صفت از حیث ساختار (ساده - مرکب).....	۲۱۳
گفتار دوم - اقسام صفت از حیث اشتقاق (جامد - مشتق).....	۲۱۳-۲۱۴
گفتار سوم - اقسام صفت از حیث مفهوم و پیام.....	۲۱۴-۲۴۵

۲۱۴	گروه نخست - صفت بیانی
۲۱۴	یک - صفت بیانی ساده
۲۱۴ - ۲۲۱	دو - فاعلی
۲۲۱ - ۲۲۲	سه - فاعلی گذشته
۲۲۴ - ۲۲۷	چهار - مفعولی
۲۲۷ - ۲۲۹	پنج - نسبی
۲۲۹ - ۲۳۱	شش - لیاقت
۲۳۱	هفت - صفت مصغر
۲۳۱	• صفت و موصوف با مضاف و مضاف‌الیه
۲۳۱ - ۲۳۲	• صفت‌های سنجشی (مطلق - تفضیلی - عالی)
۲۳۲ - ۲۳۳	گروه دوم - صفت اشاره
۲۳۳	گروه سوم - صفت پرسشی
۲۳۳	گروه چهارم - صفت تعجبی
۲۳۴ - ۲۳۵	گروه پنجم - صفت مبهم
۲۳۵ - ۲۴۳	گروه ششم - صفت شمارشی
۲۴۳	گفتار چهارم - صفت بارها
۲۴۶ - ۲۴۷	گفتار پنجم - صفت از حیث نقش (در علم نحو)
۲۴۹ - ۲۶۲	فصل ششم - ضمیر
۲۴۹ - ۲۶۰	بخش نخست - اقسام ضمیر
۲۴۹ - ۲۵۶	گروه نخست - ضمیر شخصی (جدا - پیوسته - مالکیت)
۲۵۶	گروه دوم - ضمیر مشترک
۲۵۷ - ۲۵۹	گروه سوم تا ششم - ضمیرهای اشاره، پرسشی، تعجبی، مبهم
۲۵۹ - ۲۶۱	گروه هفتم - ضمیر اشمالی
۲۶۱ - ۲۶۲	بخش دوم - نقش‌های ضمیرهای گوناگون
۲۶۳ - ۲۷۶	فصل هفتم - قید
۲۶۳	اقسام قید
۲۶۳ - ۲۷۰	نخست - از حیث ساختار (ساده - مرکب)
۲۷۰ - ۲۷۱	دوم - از حیث احوال و اختصاص (مختص - مشترک)
۲۷۱ - ۲۷۶	سوم - از حیث مفهوم و پیام

۲۷۷-۲۷۸	فصل هشتم - شبه جمله
۲۷۷-۲۷۸	اقسام شبه جمله
۲۷۷-۲۷۸	بخش نخست - شبه جمله از حیث اصل و ریشه
۲۷۸	بخش دوم - اقسام شبه جمله به اعتبار پیام و مفهوم

۲۷۹-۳۰۹	فصل نهم - حرف
۲۷۹-۲۸۶	بخش نخست - حرف ربط
۲۸۶-۳۰۷	بخش دوم - حرف اضافه
۳۰۷-۳۰۹	بخش سوم - حرف نشانه

۳۱۱-۳۶۱	فصل دهم - وندها
۳۱۱-۳۱۲	بخش نخست - پیشوندها
۳۱۲-۳۳۸	بخش دوم - میانوندها (۱۲۳ دسته اصلی)
۳۳۸-۳۶۱	بخش سوم - پسوندها (۳۲۲ دسته اصلی)

۳۶۳-۵۹۳	فصل یازدهم - رهنمود نوآموزان ترکی
۳۶۳-۳۶۵	بخش نخست - خط و الفبای زبان ترکی
۳۶۵-۳۶۶	بخش دوم - آیین هم آهنگی آواها
۳۶۶	بخش سوم - تشدید در زبان ترکی
۳۶۶-۳۶۷	بخش چهارم - حروف وقایه در زبان ترکی
۳۶۷	بخش پنجم - دیگرگونی های ویژه در حروف واژه های ترکی و برگرفته
۳۶۷	بخش ششم - متحرک ساختن حرف های ساکن واژه های برگرفته
۳۶۷-۳۶۸	بخش هفتم - های بیان حرکت در زبان ترکی
۳۶۸-۳۸۶	بخش هشتم - فعل
۳۶۸-۳۷۱	گفتار نخست تا سوم: ۱ بن و شناسه ۲ شخص و مفرد و جمع ۳ مصدر
۳۷۱-۳۷۶	گفتار چهارم - فعل های ماضی در زبان ترکی (ماضی ساده، استمراری، نقلی، نقلی مستمر، بعید، التزامی)
۳۷۶-۳۷۸	گفتار پنجم - فعل های مضارع در زبان ترکی (اختباری - التزامی)
۳۷۸	گفتار ششم - مستقبل
۳۷۸-۳۷۹	گفتار هفتم - امر
۳۷۹	گفتار هشتم - فعل نفی - فعل نهی

گفتار نهم - فعل وصفی	۳۸۰
گفتار دهم - اقسام فعل به اعتبار مفعول (ناگذر، گذرا، دو وجهی، سببی، گذرای سه درجه‌ای - گذرای چهار درجه‌ای)	۳۸۰-۳۸۲
گفتار یازدهم - اقسام فعل به اعتبار فاعل (معلوم - مجهول)	۳۸۲
گفتار دوازدهم - اقسام فعل به اعتبار ساختار (ساده، میانوندی، مرکب، دو سویه)	۳۸۲-۳۸۵
گفتار سیزدهم - فعل معین	۳۸۵
گفتار چهاردهم - گروه‌های فعلی دوگانه	۳۸۵
گفتار پانزدهم - فعل کلیدی ترکی	۳۸۶
بخش نهم - اسم (مفرد و جمع، ساده و مرکب - نقش‌های اسم)	۳۸۶-۳۸۷
بخش دهم - صفت (اقسام: بیانی، اشاره، پرسشی، مبهم، شمارشی، سنجشی، صفت یارها)	۳۸۷-۳۸۸
بخش یازدهم - ضمیر (شخصی، مشترک، اشاره، پرسشی، مبهم، نقش‌های ضمیر)	۳۸۸-۳۸۹
بخش دوازدهم - قید	۳۹۰
بخش سیزدهم - شبه‌جمله	۳۹۰
بخش چهاردهم - حرف (حرف ربط، حرف اضافه، حرف نشانه)	۳۹۰
بخش پانزدهم - وندها (پیشوندها، میانوندها، پسوندها)	۳۹۰
بخش شانزدهم - نمودار پاره‌ای از واژه‌ها، اصطلاح‌ها، تکیه کلام‌ها، تعارف‌ها و عبارت‌های روزمره ترکی به فارسی (۳۹ دسته)	۳۹۱-۴۶۳
بخش هفدهم - برخی از واژه‌های مشترک درد و زبان ترکی و فارسی	۴۶۲-۵۲۲
بخش هیجدهم - نمودار مصدرهای ترکی و فارسی	۵۲۳-۵۹۳
نمودار پاره‌ای از مصدرهای فارسی - ترکی (با ساختارهای مصدر، ماضی ساده، نقلی، مضارع، مستقبل، امر ترکی)	۵۲۳-۵۲۸
نمودار پاره‌ای از مصدرهای ترکی - فارسی (با آلتروسی لاینی، مترادف فارسی)	۵۵۰-۵۹۳
کتابنامه	۵۹۳-۵۹۴
نمودارهای متن کتاب	۵۹۵-۵۹۶
نشانه‌های اختصاری	۵۹۷
اصطلاح‌نما (اندیکس)	۵۹۹-۶۱۶

به نام خداوند جان و خرد

پیش گفتار

زبان، لفظ‌ها و نوشتارهایی است که برای انتقال اندیشه‌ها، خواسته‌ها، احساس‌ها و دانسته‌ها از ذهنی به ذهنی دیگر به کار گرفته می‌شود. زبان دو جنبه دارد: جنبه لفظی، جنبه نوشتاری.

جنبه لفظی زبان، همان واج‌ها، آواها، واژک‌ها، واژه‌ها و جمله‌هاست که به وسیله دهان و اندام‌های آوایی ادا می‌شوند. و جنبه نوشتاری آن، خط و الفباست که نماینده آن آواها و لفظ‌ها هستند. زبان، یکی از نهادهای اجتماعی مانند اقتصاد، سیاست، مذهب، خانواده، مدرسه و جز آنهاست و آن، ضروری‌ترین و کارسازترین رکن اجتماعی بودن انسان است؛ زیرا بوسیله زبان است که مردم جهان با هم رابطه برقرار می‌سازند و تفهیم و تفاهم می‌یابند و به زندگی جمعی می‌پردازند.

برای زبان‌های موجود جهان، تقسیم‌بندی‌های گوناگونی انجام گرفته است. در یکی از آنها، زبان‌ها را به سه دسته تقسیم کرده‌اند: ۱- زبان‌های یک هجایی ۲- زبان‌های پیوندی ۳- زبان‌های اشتقاقی یا صرف‌پذیر؛ و زبان ترکی، در این تقسیم‌بندی، در شمار زبان‌های پیوندی می‌آید که دارای هجای لایبی است و برای دگرگونگی و گونه‌گونگی معنی و پیام واژه، و نشان دادن شخص و زمان و صیغه‌های فعل، پسوند‌ها، پس‌واژک‌ها، و پس‌واژه‌هایی به آخر جزء ثابت (بن فعل) افزوده می‌شود؛ مانند بن فعل «یاز» که با افزودن اجزایی به آخر آن، پیام‌ها، ساخت‌ها، ساختارها و زمان‌های گوناگونی پدید می‌آید؛ چون:

یازدی = نوشت (سوم شخص مفرد ماضی ساده)، یازا جاغام = خوراهم نوشت (اول شخص مفرد مستقبل)، یازارلار: می‌نویسند (سوم شخص جمع مضارع اخباری آینده)، یاز:

بنویس (دوم شخص مفرد فعل امر که دارای شناسه صفر است.)، یازان و یازنچی (صفت فاعلی)، یازیل میش: نوشته شده (صفت مفعولی) یازماق: نوشتن (مصدر) و... که در همه آنها هجای «یاز» (بن فعل)، ثابت و تغییرناپذیر مانده است و در همه ساختارهای برگرفته از آن، افزوده‌ها تنها به آخر بن افزوده شده‌اند.

زبان ترکی از نظر خاستگاه، در شمار زبان‌های اورال - آلتایی است که متکلمان به آن زبان، از سرزمینی واقع در میان کوه‌های اورال و آلتایی (در شمال ترکستان) و در زمان‌های گوناگون به سرزمین‌های گوناگون مهاجرت ورزیده‌اند.

زبان ترکی آذربایجانی، زبان بخشی بزرگی از شمال غرب ایران، شامل استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، زنجان، و نیز بخشی از مناطق مرکزی ایران از جمله: تهران، کرج، ساوه، قزوین، همدان و شهرهای استان مرکزی است و افزون بر آن، استان پهنور شمالی یعنی گیلان را نیز در برمی‌گیرد. و در سرزمین‌های برون مرزی نیز زبان ترکی، زبان رسمی آذربایجان و مناطق گسترده‌ای از ازبکستان، گرجستان، داغستان، قزاقستان و اوکراین است.

زبان ترکی آذربایجانی، دارای گویش‌های فراوانی است، مانند گویش باکو، تبریز، لنکران، قره‌باغ، اردبیل و جز آن‌ها. در این کتاب، بیشتر، گویش و تلفظ مردم شهرستان‌های خلخال، میانه، سراب، پارس آباد، و مشگین شهر که قرابت ویژه‌ای با گویش باکو و قفقاز و نیز هم‌خوانی نزدیک با آیین هم‌آهنگی آواها دارد، مورد نظر بوده است؛ چنانکه در این مناطق، دو مصدر «گشت مک» و «گل مک» (رفتن و آمدن) و ساختارهای گوناگون فعل‌های آن دو، مانند «گشت دیک» (رفتیم) و «گله جک» (خواهد آمد) با رعایت آیین هم‌آهنگی آواها به صورت دستورمند، یعنی «گشت مک»، «گل مک» و «گند نردیک» و «گله جک» می‌آید؛ در صورتی که آن چهار مصدر و فعل در گویش تبریز به صورت‌های (گشت ماق - گل ماق - گند نردوق - گله جاق) به کار می‌روند که با آیین هم‌آهنگی آواها هم‌خوانی ندارد.

گزاره‌ای از انگیزه و آغاز کار و مراحل و مسائل پس از آن

پانزده سال پیش در دیار غربت، مهمان دوست عزیز و نازنینم جناب آقای عباس خلقی بودم. دختر کوچک ایشان سیما خانم، نامزد آقای رضا علی آبادی از خانواده‌های سرشناس تبریز شده بود. داماد و خانواده‌اش مانند بیشتر تبریزی‌ها با هم به زبان ترکی تکلم می‌کردند؛ در حالی که سیما خانم چون در تهران متولد و در امریکا بزرگ شده بود، برخلاف اعضای خانواده خود نمی‌توانست ترکی حرف بزند؛ ولی سخت مایل بود که زبان ترکی را بیاموزد. آقای خلقی، مشکل را با بنده در میان گذاشتند و به چاره‌اندیشی پرداختند. من نیز به پاسی و سپاس محبت‌های یکران ایشان و خانواده‌شان فردای آن روز نشستم و شماری از واژه‌ها و اصطلاح‌ها و تکیه‌کلام‌ها و تعارف‌های روزمره زبان ترکی را به اضافه چکیده‌ای از ساخت‌ها و ساختارهای فعل‌های مهم و ضروری در ۲۲ برگ کوچک یادداشت کردم و به سیما خانم دادم و ایشان ترکی دان شدند! و همان یادداشت‌ها بعدها برای عروس‌های فارسی زبان خانواده خود ما نیز کارساز افتاد. آن پیشامد فرخنده و آن ۲۲ برگ یادداشت، سنگ بنای نخستین این کتاب است که به پیشگاه خوانندگان گرامی عرضه می‌دارم.

بنده حدود بیست جلد کتاب با دوست عزیزم آقای دکتر حسن انوری و دو سه جلد هم خودم به تنهایی در زمینه دستور زبان فارسی نوشته‌ام و آخرین آن‌ها که نگارش خودم هست، کتاب دو هزار صفحه‌ای «دستور تاریخی فعل» است که درست چهل سال (از ۱۳۴۰ تا ۱۳۸۰) روی آن، کار و پژوهش کرده‌ام و در اردیبهشت ماه پارسال به زیور چاپ آراسته است.

وقتی کتاب دستور تاریخی فعل به چاپخانه سپرده شد و فراغت یافتم، با خود اندیشیدم که بنده برای زبان ملی خودم این همه کار کرده‌ام، چرا برای زبان مادری‌ام کاری نکنم؟ و به گروه بشمارای از هم‌زبانان گرامی و بیشتر از آنان، به دوستان و هم‌یزان فارسی زبان علاقه‌مند و نیازمند به زبان ترکی که مشوق من هستند، پاسخ مثبت ندهم؟ با اینکه بزرگانی چون

دوست عزیز آزاده و فرزانه‌ام جناب آقای م. ع. فرزانه و آقایان علی حسین زاده (داشغین)، عیاد ممی زاده یتگجه، صابر شیبانی اصل، عادل ارشادی فر، بویژه جناب آقای دکتر جواد هیأت وزنده یاد دکتر محمد تقی زهتابی در این قلمرو، قلم فرسایی‌ها و پژوهش‌هایی کرده و رنج‌ها کشیده‌اند و نیز هستند پیران نکته‌سنج و تیزبین، و جوانان چیره‌دست و نازنین که برای این کار، بیش از بنده، توان و مجال و شایستگی دارند؛ در هر صورت به عنوان یک فرزند کوچک آذربایجان، احساس مسئولیت کردم و بر آن شدم که در راه خدمت به زبان مادری خود و امتثال امر خواستاران آن، گامی بردارم. بی‌درنگ دست به کار شدم. و برخی از آثار نویسندگان و پژوهش‌گران دیگر را در مطالعه گرفتم و شب و روز به اندیشه و کار و پژوهش پرداختم تا این اثر ناچیز پدید آمد.

باید بگویم که بنده، هم ایران را دوست دارم، هم آذربایجان را؛ و بر هر دو عشق می‌ورزم؛ متها من ایرانی را دوست دارم که آذربایجان را اندامی از پیکر خود بداند و پاره‌ی تن خود بشمارد و بر رشد و توان و بالندگی آن همت گمارد؛ و نیز آذربایجانی را دوست دارم که چون سروی سرفراز، و شاخ گلی دلتواز در بوستان دلستان ایران عزیز و در کنار گلها و سروهای شیراز و اهواز و... ببالد و سایه و رنگ و بوی آن، دیده و مشام ایران و ایرانی را نوازش دهد. و نیز همان‌گونه که در جایی نوشته‌ام^(۱)، من، هم زبان ترکی را دوست دارم و هم، زبان فارسی را؛ اما زبان ترکی را از آن رو دوست دارم که زبان مادری من است و مادرم بدان زبان شیرین و دل‌نشین، مرا لالایی گفته و با مفاهیم والای پدر و مادر، خدا و عشق و ایمان، میهن و ملت و انسان، و آیین‌ها و باورهای بومی و قومی و... آشنایم ساخته است و هنوز آوای جان‌فزای مادرم که در کنار گهواره یا بسترم با آهنگ دل‌نشینی با این «بیانی» شگفت و شگرف و زیبا مرا لالایی می‌گفت، در گوش جان و دلم طنین‌انداز است و به فداکاری و ایثارم فرامی‌خواند:

لالای بشیگیم لای لای / انوم، ایشیگیم لای لای!

من بات، من ازیاخ قالیم / چکیم کشگین لای لای!

ترجمه فارسی: لای لای گهواره‌ام، لای لای، / خانه و کاشانه‌ام لای لای!

تو بخواب، من بیدار بمانم / تا کشیکت را بکشم. (مراقبت باشم لای لای)

و اما به زبان فارسی بدان سبب عشق می‌ورزم که زبان ملی من و زبان رسمی وطن من است و من آن را سازنده‌ترین و مهم‌ترین عامل وحدت ملی می‌شناسم و یگانه وسیله‌ای می‌دانم که از یک سو مرا با هم‌میثان شیرازی و اهوازی، بوشهری و بهشهری، کرمانی و

کرمانشاهی و مردم دیگر نقاط ایران عزیزم می‌دهد و تفهیم و تفاهم می‌آفریند؛ و از دیگر سر، بوسیله این زبان فاخر و شیرین است که گنجینه گرانسنگ آثار ذوق و اندیشه فردوسی و مولوی، ناصر خسرو و نظامی، عطار و سنایی، سعدی و حافظ، حکاج و خرقانی، ابن سینا و بیرونی، بوسعید و غزالی، بایزید بسطامی، بلعمی و بیهقی و دیگر خداوندان سخن و ذوق و اندیشه و دانش وینش میهنم، مرا گوهرهای بخشدوبر حیثیت و شخصیت و افتخار و غرورم می‌افزاید.

باری، بدون هیچ ادعا و کشفی، این اثر ناچیز را که بی‌گمان، کاستی‌ها و نارسایی‌ها و ناهمواری‌های فراوانی دارد، به پیشگاه هم‌زبانان عزیز و دیگر دوستداران و علاقه‌مندان زبان ترکی تقدیم می‌دارم و با ستاره آسمان ادب ایران، پروین اعتصامی هم‌نام می‌شوم و می‌گویم:

«نوشته و سخن من به صفر می‌مانست که در برابر اعداد در شماری بود

من این ودیعه به دست زمانه می‌سپرم زمانه، زرگر و نقاد هوشیاری بود

سیاه کرد من و روی را به کوره وقت نگاه داشت به هر جا زبَرِ عیاری بود»

امید است سخن‌شناسان و صاحب‌نظران عزیز، خطاها و لغزش‌ها و کمبودها را با بزرگی خورش بر این فرزند کوچک دور از دامن آذربایجان عزیز ببخشند و ایرادها و نکته‌ها و راهنمایی‌های خود را به آدرس مؤسسه لغت‌نامه دهخدا (تهران - خیابان ولی‌عصر - سه‌راه زعفرانیه) برایم بفرستند تا با سپاس فراوان، در چاپ یا چاپ‌های بعدی به نام خودشان بیاید و مورد استفاده قرار گیرد. آری به ارشاد و امدادشان نیازمندم:

با صبا اقتان و خیزان می‌روم تا کوی دوست

وز رفیقان ره استمداد همت می‌کنم.

چند یادآوری و سپاس

نخست بر آن بودم که بیان مطالب، به زبان ترکی باشد. جز فصل یازده که ویژه‌ی فارسی‌زبانان است. - اندیشه کردم و متوجه شدم که اولاً این کتاب، دستور تطبیقی زبان ترکی و فارسی است. ثانیاً بیشتر ترکی‌زبانان بویژه جوانان و ساکنان سرزمین‌های فارسی‌زبان نمی‌توانند زبان و نوشته ترکی را به آسانی بخوانند و استقبال نه چندان شایان از کتاب «معاصر ادبی آذری دیلی» روانشاد دکتر محمدتقی زهتابی نیز از همین رهگذر بوده است؛ از این‌رو، بیان مطالب را به زبان فارسی و کاربردها و ساختارها و شاهدها را به زبان ترکی آوردم. - که همه آذربایجانیان عزیز و دیگر ترک‌زبانان، هم با زبان فارسی و هم با دستور زبان فارسی آشنایی بیشتری دارند. - و برای آسانی فهم مطالب، هر یک از

گفتارهای دستوری را نخست در زبان فارسی، تعریف کرده، سپس به معرفی ساختار یا کاربرد آن در زبان ترکی پرداخته‌ام؛ چنانکه در تعریف ماضی بعید نوشته‌ام: ماضی بعید که در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافه ساختار ماضی ساده بودن ساخته می‌شود: خوانده بودم، خوانده بودی، خوانده بود... در زبان ترکی... ساخته می‌شود.

برای این که اسم‌های جمع ترکی به آسانی خوانده شوند، پسوند جمع (لر-لار) را معمولاً جدا از اسم نوشته‌ام: قلم لر، کتاب لار.

کوشش بر این بوده که در ترجمه واژه‌ها و فعل‌ها، آن معنی یا معانی که به درد همگان، بویژه نوآموزان زبان ترکی می‌خورد، بیاید و معنی‌های دور از ذهن آورده نشود. و نیز از ذکر نکته‌ها و واژه‌های دارای مفاهیم زشت و رکیک خودداری شده است (اگرچه گاهی ضرورت سردمند می‌نمودند).

برای این که از دیرگواری و سنگینی بحث‌های دستوری بکاهیم و نیز گفتارهای مان‌سند و پشتوانه داشته باشد، دست در دامن شاعران ترکی سرازده‌ایم و در این رهگذر، حیدریابای استاد شهریار که مورد علاقه و ورد زبان آذربایجانیان است، به عنوان شاهد، بیش از همه، زینت بخش صفحات کتاب گردیده است.

در مصدرهای میانوندی، برای مشخص شدن اجزای فعل، عنصر غیر فعلی، جدا نوشته شده است:

باش لاماق، سس له مک، بیرلش مک، و نیز در جدول مصدرهای فارسی به ترکی، جهت مشخص بودن بن فعل، در مصدرها و فعل‌های نمونه، بن فعل از بخش یا بخش‌های دیگر جدا آمده است: کس دیم، ایچ ماق

در جدول مصدرهای فارسی به ترکی سعی شده است که بیشتر، مصدرهای زنده و پویا بیایند و نیز از آوردن مصدرهای لازم و متعدی دستورمند که بیرون از شمارند، حتی الامکان خودداری گردیده و به مصدرهای سماعی (نادستورمند) بسنده شده است. در جدول مصدرهای فارسی به ترکی، برخی از ترکیب‌ها که آمده‌اند در فارسی، فعل مرکب نیستند؛ ولی در زبان ترکی فعل مرکبند؛ مانند سرد شدن و گرم شدن که در فارسی، مسند و فعل ربطی هستند؛ اما در ترکی، مصدر ساده‌اند: «سویوماق»، «قیزماق»؛ و برخی دیگر نه در فارسی و نه در ترکی، مصدر مرکب واقعی نیستند؛ اما در هر دو زبان (بویژه در زبان ترکی) زیاد به کار می‌روند و یا اصطلاح‌های تعارفی هستند، از این رو، این قبیل ترکیب‌ها را هم در نمودار مصدرهای فارسی - ترکی آوردیم.

افزون برگفتارهای دستوری متن کتاب، در فصل یازدهم که ویژه نوآموزان زبان ترکی است، چکیده‌رفیقی از مطالب اصلی و ضروری متن کتاب را به زبان ساده گنجاندیم و آنها را با نمودارها و جدول‌های گوناگون روشن‌تر ساختیم؛ در حقیقت، کتابی که پیش‌روی خوانندگان گرامی است، دو کتاب است: یکی کتاب اصلی در ده فصل که مخصوص ترکی زبانان و ترکی دانان است؛ دیگری چکیده آن در فصل یازدهم که اختصاص به فارسی زبانان و نوآموزان دیگر زبان ترکی دارد.

برای آشنایی بیشتر و یادگیری بهتر مخاطبان دسته دوم، در فصل یازدهم، واژه‌ها و اصطلاح‌ها را برحسب مفاهیم و موارد، دسته‌بندی کرده‌ایم و آنها را در نموداری شامل ۳۹ بند مستقل و جدا قرار داده‌ایم و در هر بند، واژه‌ها و اصطلاح‌های مربوط به آن بند را با مترادف هر یک آورده‌ایم، چون: واژه‌ها و اصطلاح‌های مربوط به خانواده، خانه و مسکن، اثاث خانه، اندام‌های بدن، مسافرت، گردش در شهر، خوراکی‌ها، میوه‌ها، گل‌ها، اصطلاح‌های آموزشی، ورزشی، پزشکی و درمانی و... و در پایان هر بند، جمله‌هایی با ترجمه فارسی آنها افزوده‌ایم که حاوی یک یا دو واژه و اصطلاح ترکی از آن بند است. افزون بر همه این‌ها در آخر کتاب (پیش از دو نمودار مصدري) نموداری از واژه‌های مشترک را آورده‌ایم که شامل هزارها واژه است و همه آنها در دو زبان فارسی و ترکی، متداول است و آن واژه‌های مشترک، در یادگیری زبان ترکی، به فارسی زبانان کمک شایانی می‌کند و پس از آن، دو نمودار مصدري (مصدرهای فارسی - ترکی) و (مصدرهای ترکی - فارسی) را قرار داده‌ایم.

در پایان از همه عزیزان و سروران و دوستان مهربان گیوی و خلخال و اردبیل و تبریز و تهران که در تألیف این اثر، نگارنده را یاری و راهنمایی و تشویق فرموده‌اند، سپاس‌گزاری می‌کنم. بویژه از دوست عزیزم جناب آقای عباس خلقی و دختر شایسته‌شان سیما خاتم که آغاز کتاب را رقم زده‌اند. هم‌چنین سپاس‌ها دارم از پیر فرهنگ و معلم اخلاق جناب آقای بیت‌الله جمالی و برادر بزرگ و بزرگوار و دانشمند و آزاده‌ام جناب آقای دکتر اسماعیل رفیعیان که تشویق‌ها و راهنمایی‌های کارساز و سودمندی داشته‌اند.

از دوست عزیز و ادیب و دانشمند جناب آقای دکتر رسول شایسته که از خاک پاک تبریزند و بر هر دو زبان، تسلط کامل دارند و مقدمه و بخشی از متن کتاب را مطالعه کرده، ناهمواری‌ها را برطرف ساخته‌اند و نیز از پسرعموی عزیزم آقای رحمت‌الله احمدی گیوی قاضی پاکدامن و حقوق‌دان گرانمایه که از مشوقان دیرینم بوده‌اند، بیار

ممنونم. از دوستان دانشمند عزیزم جنابان آقایان استاد دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، دکتر حسن انوری، استاد بهاءالدین خرمشاهی، دکتر توفیق سبحانی، نصرت‌الله فیروزپور، حسن انوشه مراغه، اکبر ترابگر، دکتر مصطفی بایبوردی، دکتر جواد درهمی، حسن ریاضی، مهندس علیرضا صراقی، بهزاد بهزادی، دکتر حمید وارسته که هر یک به گونه‌ای یاری و دوست‌نوازی فرموده‌اند، سپاس فراوان دارم.

از جناب آقای دکتر جواد هیأت، پزشک و استاد و زیان‌شناس گرامی، و دوست عزیز و پژوهشگر فرزانه‌ام جناب آقای م. ع فرزانه، و نیز از چهار سرور و دوست ادیب و شاعر گرامیه جناب آقای سید جعفر موسوی، جناب آقای علی کاظمی، جناب آقای کریم مشروطه‌چی (سؤنمز)، و جناب آقای محمد مدرّس که هم آثارشان زینت‌بخش کتاب است و هم خودشان از مشوّقان و راهنمایانم بوده‌اند، بسیار سپاس‌گزارم.

منت‌پذیر دوست فرهنگ دوست و ادب پرورم جناب آقای مهندس قیاضی رئیس محترم نشر قطره و همکاران صدیق و تلاش‌گیشان هستم که کتاب به سرمایه مادی و معنوی ایشان آرایه طبع گرفته است. و نیز از دوست عزیزم آقای علی بروجردی مدیر و مسؤل حروف چینی و صفحه‌آرایی که رنج‌ها کشیده‌اند، ممنونم.

سپاس‌ها دارم از دوست و همشهری و همکار عزیز و ادیبم آقای دکتر شیرزاد طایفی که هم زحمت اصلی، یعنی ویراستاری کتاب را قبول فرموده‌اند و هم در نمودار مصدرهای فارسی-ترکی، گزینش و نگارش همه معادلهای ترکی را بر عهده گرفته‌اند.

از تک‌تک اعضای خانواده‌ام، بویژه اشرف خانم و محمود و ارژنگ و فرهنگ و هما و زری خانم و الیاس که هم تحمل کرده‌اند و هم یاری‌ام نموده‌اند و همچنین از نوه‌های عزیز و مهربان و قشنگم: امید، هاله، نسیم، علی، مژده، شادی که برایم جایی و میوه آورده و خستگی‌ام را بدر کرده‌اند؛ یک جهان متشکرم: آفرین بر دست و بر بازوی‌شان!

سرانجام به روان پاک استاد شهریار که برگ برگ کتاب، با حیدریا با و اشعار دیگرشان آراسته است و نیز مشوق و استاد فقید سعیدم زنده‌یاد دکتر مهدی روشن ضمیر، و هم چنین محقق و دانشمند از دست رفته روانشاد دکتر محمد تقی زهتابی که از کتاب ارزنده و معاصر ادبی آذری دلیلی ایشان بیش از همه بهره جسته‌ام، درود می‌فرستم.

سخن را با آرزوی شادایی و پیروزی و سرافرازی همه ملت ایران و مردم آذربایجان در هر زمان و مکان، و پیروزی همه آزادگان جهان پایان می‌بخشم.

شهریور ماه / ۱۳۸۲ حسن احمدی‌گیوی

فصل اوّل - کلیّات و تعاریف

بخش نخست - خطّ و الفبای زبان ترکی آذربایجانی
خطّ و الفبای ترکی آذربایجانی، همان خطّ و الفبای متداول در فارسی برگرفته از عربی است، به اضافه سه مصوّت (حرفهای صدا دار) ویژه ترکی که در هیچ یک از دو زبان فارسی و عربی وجود ندارد و آن سه عبارتند از:

- ۱- و (w) : اوزوم (انگور)، گؤموش (نقره)، یوز (صد)، گوزگو (آینه)
 ۲- ؤ (ö) : اوکوز (گاوتر)، گوژ (چشم)، سۆز (سخن)، گویجک (زیبا)
 ۳- يَ (ä) : دیرناق (ناخن)، یینلاق (چشمه)، پینچاق (چاقو)، چیراق (چراغ)
- این سه صدادار به اضافه صدادار مرکب «-و» چنانکه در «فردوسی»، «نوولاماق»،
 (چرخاندن) و «اوولاماق» (شکار کردن) می آید، باشش مصوت کوتاه و بلند (-ء، -ئ، -ا، و،
 ی)، و سی ودو حرف الفبای فارسی و عربی، جمعاً ۴۲ حرف و صدا هستند که در واژه های
 ترکی و برگرفته (اهم از پارسی تبار، تازی تبار، فرنگی تبار و...) به کار می روند. از این
 چهل ودو حرف و صدا، ده تا صدادار (مصوت = واکه) و سی تایصدا (صامت = همخوان)
 هستند.

ده حدادار عبارتند از:

٢- (٤) - / ١ - / و - / ی - / ز - / ذ - / ژ - / و - / س - / د و بی صدا عبارتند

از:

ا(، ب، پ، ت، ث، ج، چ، ح، خ، د، ذ، ر، ز، ژ، س، ش، ص، ض، ط، ظ، ع، غ، ف، ق، ک، گ، ل، م، ن، و، ه، ی (یا صامت = یصدا)

بخش دوم - اقسام صدادارها در زبان ترکی

مصوت‌های ترکی به دو دسته دوتایی تقسیم می‌شوند: ۱- از حیث تلفظ ۲- از حیث

نقش لها

نخست - اقسام صدادارها از حیث تلفظ در ترکی مانند فارسی، دو دسته‌اند:

یک - صدادار کوتاه (نرم آوا = اینجه) که پنج‌تا هستند:

۱- آ (دست)، ا (بیا)، گ (کناره)، س (صدا)، ذ (شتر)

۲- ا (خانه)، ا (چنان)، ا (حسان)، ا (علاقه)، ا (طایفه)

۳- ا (گوز)، ا (گوز)، ا (بوس)، ا (گوز)، ا (چشم)، ا (گورمک) (دیدن)

۴- ا (اوز)، ا (اوز)، ا (گولمک) (خندیدن)، ا (اوزوک) (انگشتی)، ا (دوز) (راست)

۵- ای (ای)، ای (ای)، ای (ایده) (سجده)، ای (ایران)، ای (میوه)، ای (حیله)

دو - صدادار بلند (بلند آوا = قالدین) که چهارتا هستند:

۱- آ (آ)، آ (آ)، آ (مادر)، آ (بالا) (فرزند)، آ (آلان) (مانده)

۲- او (او)، او (او)، او (اوجوز) (ارزان)، او (بورون) (بینی)، او (زلال)

۳- ای (ای)، ای (ای)، ای (ای)، ای (ای)، ای (ای)، ای (ای)، ای (ای)، ای (ای)

۴- ا (ا)، ا (ا)، ا (ا)، ا (ا)، ا (ا)، ا (ا)، ا (ا)، ا (ا)

افزون بر که مصوت نرم آوا و بلند آوا، صدادار دیگری نیز هست که از مصوت بلند «و» به اضافه واو دیگری پدید می‌آید و ترکیب آن دو، صدا و تلفظی ایجاد می‌کند که گویی دو صدادار است. به عبارت دیگر، در تلفظ آن، صدا از یک حرف صدادار به سوی صدادار دیگر می‌لغزد و آن، در زبان فارسی و عربی نیز هست، مانند فردوسی، روشن، روزن، قول (گفتار، وعده)، روزه، نوحه، حوصله، روتق و...

از نمونه‌های این صدادار مرکب در زبان ترکی است:

او (شکار)، او (او)، او (او)، او (او)، او (او)، او (او)، او (او)، او (او)

راندن، او (او)، او (او)، او (او)، او (او)، او (او)، او (او)، او (او)

نو (اصولن) شرعه بر عکس اولدوغون ابضاح اندیب

کهنه نی تطبیق قرآن اتملی بون دان سؤرا.

(صابر ۱۱۶)

حیدربابا کلهلیک لرؤن اوچاندا

کؤل دبیین دن دووشان قالخیب قاچاندا.

(حیدربابا ۱۵)

بایرام یسنلی چارداق لاری پیخاندا

نسوروز گلی، فارچیجگی چیخاندا...

(همان ۱۶)

دوم - اقسام صدادارهای ترکی از حیث نقش لبها

صدادارهای ترکی از حیث نقش لبها در ادای آنها دو دسته‌اند:

یک - صدادارگرد (لبی = دژداقلانان)، که در تلفظ آن، لبها گرد می‌شوند و آنها عبارتند

از چهار صدادار زیر به اضافه صدادار مرکب هـ و و:

۱- او: (اُخ) (تیر)، اوزاق (داس)، دُولی (پُر)، کُوز (کور)

۲- او: (اوشاق) (بچه)، اوزاق (دور)، بورون (بینی)، اوزون (دراز)

۳- او: (اُسگورمک) (سرفه کردن)، سُوْز (سخن)، اُوزی (خودش)

۴- او: (اُز) (چهره)، دُز (راست)، یُز (صد)، هُلی (هلی)

۵- و: (دووشان) (خرگوش)، اوْماق (مالیدن)

دو - صدادار غیرگرد (غیرلبی = مسطح = یاستی)، که در تلفظ آن، لبها نقشی ندارند و

صدای گرد شدن لبها، از گلو می‌آید و از دهان خارج می‌شود. و آنها پنج صدادار زیرند:

۱- آ: (دست)، آباق (پا)، دَرَمک (چیدن)، گُلَمک (آمدن)

۲- اَ: (زن گرفتن)، ائل (ایل)، احترام، اعتماد

۳- آ: (آچار) (کلید)، آغا (آقا)، آل (بگیر)، بارماق (انگشت)

۴- ای: (بنوش) - ایدَه (سنگد)، ایران، اینه (سوزن)

۵- ای: (ای: ایلنخ) (ولرم) (چیراغ) (چراغ)، قیچ (پا)، چنخ (بیرون شو)

بخش سوم - نشانه‌های نوشتاری همزه و صدادارها در زبان ترکی

یک - نشانه‌های نوشتاری صدای همزه در ترکی، تقریباً مانند فارسی و عربی است:

آن مک (پایین آمدن)، آس مک (لرزیدن)، مأمور، مؤمن، اختلاف، شیء، سوء سابقه و...

دو - سه صدادار کوتاه (ـ، ـ، ـ)، در ترکی نیز مانند فارسی، نشانه نوشتاری ندارند.

سه - هفت صدادار دیگر به صورتهای زیر می‌آیند:

۱- آ و ا، (الف): آغ، یاغ، داغ، کال، بالا (فرزند)

۲- او (و) (و او صدادار): اوزاق، اوشاق، دورماق (ایستادن)، سو (آب)

۳- او (و): اُزج (سه)، اُزک (دل)، یُز (صد)، کُچه (کوچه)

۴- او (و): اُزی (خودش)، گُز (چشم)، دُزوم (صبر)، چُزک (نان)

۵- ا: (ا): اینشیق (روشن)، قیزماق (گرم شدن)، دیرناق (ناخن)، قیچ (پا)
 ع: ا: اۆن (ده)، اویون (بازی)، قویما (مصنوعی)، تۆز (گرد)
 ۷- او: (مصوت مرکب): او: (شکار)، او:سون (افسون)، تو:وی (عروسی) تو:و
 لاما: (چرخاندن)

اینک چند شاهد برای هفت صدادار بالا:
 لای لای لای لای لای لای لای
 یات، قال، دالا لای لای. (صابر / ۲۵)
 حیدربابا! اینلدیریم لار شاخانداندا
 منلر، سولار شاققیلدیوب آخانداندا
 قیزلار اؤنا، صف باغلیوب، باخانداندا
 سلام اؤلسون شؤکتوزه، ائلوزه
 منیمده بیر آدیم گلین دیلیزه (حیدربابا / ۱۵)

حیدربابا! گلدیم سنی یؤخلیام...
 عمری قووام بلکه بوردا حاخلیام (همان / ۴۱)

چهار - کشش تلفظ بلند آواها (مصوت‌های بلند) در ترکی
 سه مصوت بلند آوای «آ» (-ا)، «او» (-و) و «ای» (-ی) که در زبان فارسی با کشش بلند و
 (کشیده) تلفظ می‌شوند؛ مانند باغ، اتاق، گیلان، کوزه، روزه، خون، گیره، میله و سیما؛ در
 زبان ترکی معمولاً با کشش کوتاه تلفظ می‌شوند؛ به طوری که الف، با کششی نزدیک فتحه
 (-،) و او مصوت با کشش نزدیک ضمه، و یا «،» با کششی نزدیک کسره (-،) به تلفظ
 در می‌آیند؛ در مثل، چهار واژه (حال - خام - باغ، یال) که در عروض فارسی، دارای هجای
 کشیده (یک حرف متحرک + دو حرف ساکن) به شمار می‌آیند، در عروض ترکی، دارای
 هجای بلند (یک متحرک + یک ساکن) و هم وزن (خل، جم، یغ، یل) شمرده می‌شوند.
 هم چنین است سه واژه کور، گور، مور که واو مصوت آنها در زبان ترکی با صدایی
 نزدیک به مصوت کوتاه «ه» (ضمه) به تلفظ در می‌آید؛ و در عروض ترکی، برابر
 واژه‌هایی چون گل، شد و پُر قرار می‌گیرند.
 و یا سه واژه پیر، شیر، میر نیز در عروض ترکی، هم وزن واژه‌هایی چون دل، گل و ول
 قرار دارند.

از این قبیل است واژگان زیر که مصوت بلند در آنها نزدیک به مصوت کوتاه تلفظ می‌شود:

الان (الآن)، کرمان، تالان (هر دو مصوت کوتاه)، شام، باغ، داغ، خال و... کوزه (کوره)،
کوزه (کوچه)، کوزه (کوزه)، کومه (کومه)
کیف (کیف مدرسه و...)، گیلان، بیل (بیل)، سئل (سئل)، بکار (بیکار)، به حال
(بیحال).

بایرام بئلی، چارداخ لاری ییخاندا
نوروز گولی، قار، چیچکی چنخاندا
آغ بولوتلار کؤنک لرین سیخاندا
بیزدن ده بیر یاد ایلین ماغ اولسون
دردلریمیز قوی دیککلسین، داغ اولسون.

(حیدربابا ۱۶)

بورد شیرین خاطره لر یاتوپلار
داشلار یلان، باشی، باشا چاتوپلار.
(همان ۴۲)

پنج - تلفظ مصوت کوتاه و (کسره) در زبان ترکی
تلفظ کسره، در زبان ترکی، سه گونه است:

- ۱- با حفظ تلفظ فارسی و عربی، کسره معمولاً در ترکی بیشتر از چهار حرف (همزه، ح، ع، ه)، تلفظ فارسی و تازی خود را حفظ می‌کند:
ائلاف، انمه، احترام، احسان، اعلام، اعتقاد، اهانت، اعمال و...
- ۲- به صورت یای مجهول (صدایی میان کسره و یای صدادار):
ابلاغ، اطلاع، اسلام، اشتها، اصلاح، حساب، رضا، مس و...
- ۳- به صورت صدایی میان کسره و صدای سکون حرف همامت و - یه - یه:
بینچاق (گوشه)، بینچاق (چاق)، چنخماق (درآمدن)، قیشلاق (قشلاق)، خیردا -
میردا (خرده‌ریز)، قاسیم (قاسم)، کاظم (کاظم)، هاشیم (هاشم) و...
چنانکه ملاحظه می‌شود، این صدا در این کتاب با نشانه نوشتاری «یه» نشان داده شده است.

بخش چهارم - آیین هم آهنگی آواها (قانون هم آهنگی صداها)

زبان ترکی از حیث تلفظ و آدای آواها، از قانون دقیق و نظام یافته‌ای پیروی می‌کند و هر یک از نرم آواها و بلند آواها (مصوت‌های کوتاه و مصوت‌های بلند)، جایگاه ویژه‌ای در ساختار فعلها، مصدرها، و دیگر واژه‌ها و ترکیبها دارند و همه مصوت‌های یک واژه و ترکیب با پیروی از مصوت آغازین، از بخشها و گروههای همخوان و همخورد تشکیل می‌شوند؛ به عنوان مثال، دو مصدر «گل مک» و «گشت مک» (آمدن - رفتن) که حرف آغازین بن فعلشان «گل - گشت»، نرم آوا (مصوت کوتاه) است (ـَ)، پسوند مصدری «مک» می‌گیرند که با نرم آوا آغاز می‌شود. و برعکس، دو مصدر «یازماق» و «اؤخوماق» که بن فعلشان با بلند آوا (مصوت بلند) آغاز می‌شود، پسوند مصدری «ماق» می‌گیرند که با بلند آوا آغاز می‌گردد؛ از این روست که می‌توانیم بگوییم، واژه‌های بیرون، لیمو، سیلو، ترکی نیستند؛ زیرا در زبان ترکی اگر صدا دار آغازین واژه یا ترکیب، نرم آوا باشد، آن واژه نمی‌تواند، مصوت بلند آوای «ـ و» (ll) داشته باشد؛ در صورتی که در این سه واژه، این اصل رعایت نشده است.

از سوی دیگر در واژه و ترکیب اصیل ترکی هم که با نرم آوای «ـ و» (au) آغاز می‌شود در بخش یا بخشهای پسین، واژه و ترکیب، نرم آوای «ـ و» می‌آید، نه خود «ـ و» که نرم آوای آغازین واژه است:

اؤز (خود) ← اؤزؤمؤن (مال خودم)

سؤز (سخن) ← سؤزؤن (سخنت)

اؤکؤز (گاوتر)

اؤسکؤرؤب دؤر (سرفه کرده است).

و بدین ترتیب، نه تنها نرم آواها پس از خود، بلند آواها را بر نمی‌تابند، بلکه نرم آواهای ویژه‌ای را پس از خود می‌طلبند، نه هر نرم آوا را. و نیز به پیروی از آیین هم آهنگی آواهاست که اسم‌هایی که مصوت پایانی شان نرم آواست با پسوند «لر» که مصوت نرم آوا دارد، جمع بسته می‌شوند و اسم‌هایی که مصوت پایانی شان بلند آواست، با پسوند «لار» که مصوت بلند آوا دارد، جمع بسته می‌شوند:

قلم لر، آل لر (دستها)، شریف لر، حریف لر (قلم + لر...) باغلار، داغلار (کوهها)،

کتابلار، کتابخانالار^(۱)

۱- تبدیل مصوت کوتاه «های بیان حرکت» به مصوت بلند «الف» در واژه‌هایی مانند «کتابخانا» هم به پیروی از همین نظام هم آهنگی آواهاست.

*** اقسام آیین هم‌آهنگی آواها** - از اقسام آیین هم‌آهنگی آواهاست:
نخست - قانون توالی آواها (آیین پیروی مصوت‌های پسین واژه از مصوت آغازین)
 مهم‌ترین اصل و نمودار آیین هم‌آهنگی آواها قانون توالی آواهاست؛ و آن عبارت
 است از اینکه بلندی یا کوتاهی مصوت آغازین واژه یا ترکیب، تکلیف بلندی یا کوتاهی و
 نوع مصوت‌های پسین را روشن و معین می‌سازد؛ یعنی اگر مصوت آغازین واژه، نرم‌آوا باشد،
 مصوت یا مصوت‌های بعدی نیز به پیروی از آن، نرم‌آوا هستند و با آن، هم‌خوانی و هم‌آهنگی
 دارند و اگر مصوت آغازین واژه و ترکیب، بلند‌آوا باشد، مصوت یا مصوت‌های پسین نیز از آن
 پیروی می‌کنند و گونه یا گونه‌های ویژه‌ای از بلند‌آواها هستند که با مصوت آغازین
 هم‌آهنگی دارند.

دو واژه «آلاجاق» (خواهد گرفت، بستانکاری) و «وثره‌جک» (خواهد داد، بدهی)،
 قانون توالی آواها را بخوبی روشن می‌سازند:

این دو واژه از دید هویت دستوری و مفهوم و پیام، درست همانند یکدیگرند؛ اما چون
 اولی با مصوت بلند «ا» آغاز شده، حرف‌های پس از آن، یعنی «ل» که جزء بن فعل است و «جاق»
 که پسوند مستقبل و صفت مفعولی است، هر دو با مصوت بلند «ا» همراه شده‌اند؛ برعکس،
 چون در واژه‌ی «وثره‌جک»، حرف نخستین، یعنی «و» (واو صامت) با نرم‌آوا آغاز شده، حرف
 «ر» که جزء بن فعل است و نیز حرف «ج» که حرف نخستین پسوند مستقبل و صفت مفعولی
 است، هر دو به پیروی از آیین توالی آواها با مصوت کوتاه «ا» (فتحه) آمده‌اند.

از این دست است دو گروه واژگان زیر:

گروه نخست (بلند آواها): اوشاق لار (بچه‌ها)، اژیون (بازی) آرالاش دیرماق
 (جدا کردن افراد درگیر)، اوتوز دورماق (باختن) آختام لار (اول شبها و غروب‌ها)،
 قاجاغان لار (فراری‌ها)، اوجالار (بلندها) آلاجاق (کوتاه)، قاباق جادان (پیشاپیش)،
 داغ لارا (به کوه‌ها)

گروه دوم (نرم آواها): آله‌گلن (به دست آمده) گبه‌لر (کناره‌ها) گلمه‌سهر (اگر نیابند)،
 تله‌سن (هجول)، سوزوم (سخنم) گوزل (زیبا)، ایچه‌ری‌ده‌کی‌لر (اندرونیان)، ایشیک‌ده
 کی‌لر (بیرونیان) قلیبرلر (غریبالها) و...

چنانکه می‌بینیم در گروه یک، چون واژه‌ها با بلند‌آوا آغاز شده‌اند، پسوندها و بخشهای
 بعدی آنها نیز دارای بلند‌آوا هستند و برعکس، در گروه دوم، همه پسوندها و بخشهای پسین
 به پیروی از نرم‌آوای آغازین واژگان، دارای نرم‌آوا می‌باشند. و بدین ترتیب است که آوای
 نخستین واژه و ترکیب، در شکل‌گیری و ساختار و آوای هجاهای دوم و سوم و... واژه‌های

ترکی، نقش سازنده و تعیین کننده‌ای بازی می‌کنند.
در شاهد‌های زیر، واژگانی که با حروف سیاه مشخص شده‌اند، نموداری از رعایت
آیین هم‌آهنگی آواها عموماً و آیین توالی آواها خصوصاً در زبان ترکی هستند:
حیدربابا سنون اوزون آغ اؤلسون
دورت بیر یا تون بولاغ اؤلسون، باغ اؤلسون
بیزدن سورا سنون باشون ساغ اؤلسون.
(حیدربابا ۱۶)

حیدربابا چکدؤن منی گیتردؤن
یوسفووی اوشاق ایکن ایتیردؤن (همان ۴۱)
یتیر سلامیمی قارداش منیمده
ساوالان داغینا، حیدربابا یا (راحم ۲۴۸)

یادآوری:

واژه‌های برگرفته - اعم از فارسی تبار، تازی تبار، فرنگی تبار - را نیز در زبان ترکی با
آیین هم‌آهنگی آواهای ترکی هم‌آهنگ می‌سازند:
آشپازخانا (آشپزخانه)، باغچالار (باغچه‌ها)، باهار (بهار) نوبات (نبات)، آخماق
(احمق)، قالا (قلعه) آختا (اخته)، ساواد (سواد)، پارا (پاره) ماشین (ماشین)، شاخشی
(شاه‌حسین) میرده شیر یا «مورده شوره» (مرده شور):
حیدربابا کـهـلیک لرؤن اوزچاندا
باخچالارون چیچک لئوب آچاند... (حیدربابا ۱۵)
میر صالحین دلی سوؤلبق انتمه سی
میر عزیزین شیرین شاخشی گتمه سی...
(همان ۱۳۲)

دوم - آیین همسان‌سازی واجها (قانون وحدت حروف)

آیین همسان‌سازی واجها، قانونی است در زبان ترکی، که از روی آن، حرف نخست
واژه یا واژک به حرف آخر واژه یا واژک پیشین و مربوط به خود بدل می‌شود و با آن هم‌جنس
و همسان می‌گردد. (بویژه در زبان گفتاری)؛ مانند پسوند جمع «لر» و «لار» که اگر به واژه‌های
مختوم به «ر» افزوده شوند، «ل» که حرف آغازین پسوند جمع است به «ر» که حرف پایانی

اسم مفرد است بدل می‌گردد:

خبر + لر ← خبر لر (= خبر لر)

بازار + لار ← بازار لار (= بازار لار)

و نیز اگر پسوند جمع به حرف مختوم به «ن» افزوده شود، حرف لام پسوند، به پیروی از آیین همسان‌سازی واجها به «ن» بدل می‌شود؛ چنانکه در چمن و جاوان:

چمن + لر ← چمن لر (= چمن لر)

جاوان + لار ← جاوان لار (= جاوان لار)

سوم - آیین هم‌طرازی حرفها

در این قانون، حرف آغازین واژه یا واژک پسین و یا پسوند، برای هم‌آهنگی و هم‌طرازی با حرف پایانی واژه یا واژک پیشین و مربوط به خود، به حرفی تبدیل می‌شود که با حرف پایانی واژه پیشین، نزدیک و قریب‌المخرج باشد؛ چنانکه در جمع اسمهایی که حرف پایانی شان «ت» است، حرف نخستین پسوند جمع «لر» و «لار»، مخصوصاً در زبان گفتاری به حرف «د» که با «ت» قریب‌المخرج است، بدل می‌گردد:

آت + لر ← آت در (= آت لر = گوشتها)

ایت + لر ← ایت در (= ایت لر = سگها)

آت + لار ← آت دار (= آت لار = اسبها)

اوت + لار ← اوت دار (= اوت دار = آتشها)

چهارم - گروههای فعلی دوگانه

(مصدرهای مختوم به «مک» و «ماق») ← فصل فعل (گروههای فعلی دوگانه) و ← مصدر

پنجم - دیگرگونههای واجهای آغازین و میانین واژه‌های برگرفته

۱- ابدال مصوت کوتاه «ه» به مصوت بلند «ا» در آغاز یا میان واژه‌های برگرفته:

ساراب = سراب، هامبا = همبا، طاراز = طراز، آدام (آدم)، آمان = آمان، واخ = وقت، یاراق

= یراق، زانباق = زنبق، تاغی = تقی، ناغی = تقی، هن ناغی = علی تقی، طاباق = طبق، قاطار =

قطار، باهار = بهار، حوققا = حقّه:

میرزا تاغی نان گنجه گستدیک چایا

من باخیرام مناجده بوغولموش آبا. (حیدر بابا ۲۹)

اثل گنجدی، باهار اولدی، خبر پوخ گولوموزدن

گول اچمادی، قورزانمادی مس بولبولوموزدن.

(شهریار ۱۳۸)

۲- ابدال بلند آوای «ا» به نرم آوای «آ» (برعکس دگرگونی پیشین):

خلجه = قالیچه (با دگرگونی دیگر)، کیین = کایین، شنه (شانه)

بیرده کیین کیلمه میس، سن مننه بیرموز دنمه دین

یوخسا جهازنم داگرک، گیلیدی بیرحوققا - ماشا!

(شهریار ۱۳۰)

۳- ابدال کسره همزه آغاز واژه به «ای» (تبدیل نرم آوا به بلند آوا در زبان گفتاری)

ایسماعیل = اسماعیل، ایسفندیار = اسفندیار

← بند پنج بخش سوم همین فصل

۴- ابدال مصوت کوتاه «آ» (کسره) واژه‌های برگرفته به مصوت «آ»:

کاظم (کاظم)، کاسیب (کاسب)

← بند پنج بخش سوم همین فصل

۵- ابدال صدادار بلند «و» به صدادار کوتاه «آ» (ضمه): دوست (دوست):

دوستون گوزر، دارنـخار

دوشمن گوزر، شاداؤلی. (شهریار ۱۳۷)

ششم - تراش خوردگی واژه‌ها

همان‌گونه که برای آسانی گفتار و نوشتار و جز آن دو، گاهی در زبان فارسی، یک یا دو

حرف واژه را تراش می‌دهند و حذف می‌کنند، مانند واژه‌های پیار، قندان، ره، مه، خاموش، که

تراش خورده و مخفف پیاور، قنددان، راه، ماه و خاموش هستند، در زبان ترکی نیز برای

آسانی گفتار و نوشتار و جلوگیری از دراز آهنگی و بدقوارگی واژه‌ها و التقای صدادارها،

گاهی حرف یا حرفهایی از آنها را حذف می‌کنند؛ چنانکه در پاره‌ای از فعلهای ناگذر

دستورمند که از بن فعل + یکی از چهار میانوند (ئل، یل، یل، یل) + پسوند مصدری

«مک» یا «ماق» ساخته می‌شوند، حرف یا حرفهایی از مصدر حذف می‌شود؛ چون:

اوجال ماق، قوجال ماق، کیچیل مک، بؤیومک، آپیرئل ماق، گهنئل مک، که

تراش خورده‌اند و حرف یا حرفهایی از آنها حذف گردیده است و برابر قاعده کلی،

بایستی به ترتیب اوجاآل ماق، قوجاآل ماق، کیچیک ایل مک، بؤیوک ایل مک،

آیری اینل ماق، کهنه آلمک می بودند.

و یا واژه ها و ترکیبهای مانند اۆلابیلمز، ائده بیلمهرم، نه اۆلور، قۇرخمیورم، بیلمیرم، نه ایله یۆردۆن، نه ایله میشم، آقامیر، نه ایلیور، کاروان، گله بیلمه دیم، شجه، اولدو (اولدی)، ده گیلن، هاردا وارسام، نه ایلیوم، تاپایلمیرم، سیله بیلمیرم، یاتا بیلمه دی، اۆلابیلمز، قالا بیلمز، در شواهد زیر که به ترتیب به صورت اۆلاماز، ائده مم، نۆلور، قۇخمورام، بیلمم، نیلیردۆن، نیله میشم، آمیر، نی نیور، کُروان، گَلَمَدیم، تَجُولدی، دَننه، هارداسام، سیلن میرم، یاتانمادی، اۆلانماز، قالا نماز آمده اند:

آلدانما فقیرین اۆلاماز عقلی، ذکاسی

چون یۇخدور اۆنون سن کیمی پاکیزه لباسی.

(صابر ۱۸)

باور ائده مسم علم دن اۆلسون قُرح عاید

علم آرتیق اۆلورسا، هم اۆلور هم متزاید. (همان ۲۳)

گۆگلۆم سنه مایل دیر ازل دن بری ای پول !

اۆلسم دا نۆلور طاعتیوه ایل گونی مشغول.

(همان ۷۰)

بـای پیاده دوشـۆرم جـۆلـره

خار مغیلان گۆرۆرم، قۇخمورام. (همان / ۹۰)

بیر دۆره ده کیم صدق و جفا قالمیا جاضمیئش

بیلمم بئله دۆران لاری نیلور دۆن الهی! (همان ۱۶۷)

باشیما زلف قریوب، ساققالی قیخدیئر مامیشام

ای شبسترلی داداش لارا سیزه من نیله میشم؟

(معجز ۵۳)

خشکناپی یامان گونه کیم سالوب ؟

آمیر غافار دام - داشتنی کیم آلوب؟ (حیدربابا ۳۲)

حیدربابا آمیر حیدر نی نیور؟

یقین گینه سماوری قی نیور. (همان ۳۵)

حیدربابا قارلی داغلار آشاندا

گنجه کروان یۆلون آزوب چاشاندا. (همان ۳۷)

حیدریا با یولوم سن دن کج اولدی
 عمرزم گنجدی، گلممه دیم گنج اولدی
 هنج بيلمه دیم گوزل لرون تشجولدی. (همان ۱۷)

دسته بولاخ خيرون اولسون آخارسان
 افق لره خمار - خمار باخارسان. (همان ۲۰)
 من هارداسام تهران دایا کاشاندا
 اوزاخ لاردان گوزوم سنچراون لاری. (همان ۳۷)
 آغیز، بورون زینه و نریر چشمه تک
 سیلن میرم گوزلریمین یا شینی. (شهریار ۱۶۴)
 ایلان ووران یوخلادی
 گوزیرچین یا تانمادی. (روشن ضمیر ۱۹)
 ساکت اولانماز کیشی
 انرده قالانماز کیشی. (همان ۲۸)

هفتم - تشدید در زبان ترکی
 تشدید معمولاً در واژه‌های تازی تبار و به ندرت در واژه‌های فارسی تبار به کار می‌رود؛
 مانند اتحاد، محمد، درّه، پله؛ اما در واژه‌های ترکی گاهی متداول است؛ مانند پشّی (هفت)،
 سگیز (هشت)، دو قوز (نه)؛ ولی بیشتر به جای تشدید، خود هر دو حرف مکرر را
 می‌نویسند؛ چون ساققال، باققال؛
 آی لسه بیر قیرمیزی ساققال کیشی
 آغازی در عالی قوجا باققال کیشی. (صابر ۱۹۸)

هشتم - حروف وقایه در زبان ترکی
 حروف وقایه، حرف‌های الفبایی هستند که معمولاً در میان دو بخش یک واژه مرکب یا
 ترکیب می‌آیند که حرف پایانی بخش یا جزء نخستین و نیز حرف آغازین جزء دوم در آنها
 صدادار باشند تا گرانی تلفظ همایش دو صدادار بر طرف گردد. حروف وقایه معروف ترکی
 چهار است:
 ۱- نون وقایه - این نون که در زبان عربی و بندرت در زبان فارسی نیز متداول است،

مانند «هَـزَیْنِی» - هَـزَب (فعل) + ن (نون وقایه) + ی (ضمیر مفعولی) «آیِران» - آ (پیشوند نفی) + ن (نون وقایه) + ایران، در زبان ترکی کاربرد فراوانی دارد؛ مانند واژه‌های مختوم به صدادار که در نقش مفعولی و اضافی، در میان مفعول و حرف نشانه و نیز در میان مضاف و مضاف‌الیه، نون وقایه می‌گیرند:

در نقش مفعولی: علی‌نی، مزده‌نی، شادی‌نی، نیمانی، مینانی، مینونی، اونی، بونی
در نقش اضافی: علی‌نین، مزده‌نین، شادی‌نین، اونون، نیماتون، میناتون، از این قبیل
است در کاربردی‌های زیر:

اونا (به او)، بونا (به این)، میوه‌نی، بابانی، آهونون، زمی‌تون، کوزه‌نی، باجی‌نین:
حیدربابا ایلدیرنیم لار شاخاندان...

قیزلار اونا صف باغلوب باخاندان. (حیدربابا ۱۵)
حیدربابا شیطان بیزی آزدیرتیب...

مالوب خلقی بیریری نون جاتینا. (همان ۱۹)
ترکی بیرچشمه ایسه، من اونی دریا ائله‌دیم

بیرسویوخ معرکه‌نی، محشر کبرا ائله‌دیم
(شهریار ۲۲۹)

مشرجه‌نی عمرون بژی‌گر بسله سن
بلبل خوشخوان اولایلمز گولوزم! (موسوی ۶۹)
اسیر پنجه مرگ ایلیوبدور روز اول دن
گدانی، پادشاهی، عالمی، اهلانی، ادنانی،
(کاظمی ۲۰۴)

کیم دییر عشق، منی خوار و پریشان ائله‌دی
هرنه دردیم وارثدی، عشق، اونا درمان ائله‌دی.
(وجی ۲۰۹)

یادآوری:

این نون گاهی در غیرهمایش دو صدادار نیز دیده می‌شود، چنانکه در ترکیب دو ضمیر «بو» و «او» با دو حرف اضافه «دا» و «دان» که حرف پایانی اولی، صدادار، ولی حرف نخستین دومی یصد است، نیز می‌آید:
بون‌دا، بون‌دان، اون‌دا، اون‌دان:

ساوالانسا سلا میوی یستیردیم

اؤن دان سنه الهام آلیپ، گنیردیم. (شهریار ۹۵)

۲- سین وقایه - واژه‌هایی که حرف پایانی آنها صدادار است، اگر ضمیر شخصی پیوسته «ی» (ـی فارسی) بگیرند، میان آن واژه و ضمیر، سین وقایه افزوده می‌شود: آقاسی، قاپوسی، آبروسی، آرزوسی، ننه سین، دده سین، بی بی سی، عَمی سی، نَمی سی، قوزوسی، آیری سی، غذاسی، مهره سی و...:

خشکـاپون آبـروسی، آزدـمی

مسجد لرون، مجلسی لرون گوزکمی. (حیدربابا ۳۳)

حیدربابا گول غنچه سی خندان دی

آما چیف اوزک غذاسی قان دی (همان ۳۷)

ای صفاسین اونـردمایان قـفقاز

گلـیشم ذوق آلام مـراقـین دان

سینه مین دار خرابه سین ده درین

بـوجـواهرلرین خـزانـه سی وار.

(شهریار ۱۷۷-۱۷۶)

۳- یای وقایه - در زبان ترکی مانند زبان فارسی، گاهی در التقای دو صدادار، میان آن دو، یای صامتی می‌آورند که یای وقایه است:

فارسی: دریایی ← دریا + ی (یای وقایه بیصدا) + ی (یای نسبت صدادار).

خوشرویی ← خوشرو + ی (یای وقایه بیصدا) + ی (یای حاصل مصدری صدادار)

ترکی: ولی به ← ولی + ی (یای وقایه صامت) + ه (حرف اضافه) (به ولی) تله به ← تله

+ ی (یای وقایه صامت) + ه (حرف اضافه) (به تله) از این دست است حرف «ی» در ترکیها

و شواهد زیر:

دلی به (به دیوانه)، اورایا (به آنجا)، بورایا (به اینجا)، ننه به (به مادر)، منیزه به (به منیزه)،

هاله به (به هاله)، شادی به (به شادی)، مزده به (به مزده)، کسرایا (به کسری) بوردا بام (اینجا

هستم)، تک و تنهایم، آرارایوخ (آواره هستیم)، آماده بوخ (آماده هستیم)، آنلاییم

(بفهم)، دانلایاق (سرزنش کنیم)، اوزخویم (بخوانم)، اوخویوب (خوانده است)،

نوخویم (ببافم)، آلمالی ییق (گرفتنی هستیم)، گتته لی یوق (رفتنی هستیم)، یشه جیوک

(خواهیم خورد)، دیه جیوک (خواهیم گفت)، سوزویون (بکشایید)، سؤیلی تک

(بگیریم):

سیرزا تاغی نان گنجه گستدۆکی چایا...

ییردن اینیق دوشدی اونای باخچایا. (حیدربابا ۲۹)

۴- رای وقایه - دو ضمیر اشاره «بو» و «او» و نیز صفت و ضمیر پرسشی «ها» که حرف بابانی‌شان صدادار است، هنگامی که اشاره به مکان دارند، و واژه‌ای که به آنها می‌جسبد با صدادار آغاز شده است، برای آسانی تلفظ دو واژه، در میان آن ضمیر و صفت و واژه بعدی، حرف «ر» افزوده می‌شود که باید آن را رای وقایه نامید:

اؤراجان (تا آنجا) ← او + ر (حرف وقایه) + جان (حرف اضافه)

بوراجان (تا اینجا) ← بو + ر (حرف وقایه) + جان (حرف اضافه)

اورادان (= آوردان = از آنجا) ← او + ر + دان (حرف اضافه)

هارادا (= هاردا = در کجا) ← ها + ر + دا (حرف اضافه)

هاراجان (تا کجا) ← ها (ضمیر پرسشی) + ر + جان (حرف اضافه)

یادآوری:

اولاً رای وقایه، ویژه دو ضمیر اشاره (بو - او) و ضمیر و صفت پرسشی «ها» است و برای ضمیر شخصی «او» در همایش دو صدادار، نون وقایه می‌آید نه رای وقایه: اؤرا گستدیم (به آنجا رفتیم)

اونا سلام وئردیم (به او سلام دادیم)

ثانیاً آن سه ضمیر، تنها زمانی که به مکان اشاره دارند، بارای وقایه می‌آیند وگرنه بانون وقایه همراهند:

اؤراباخ (به آنجا نگاه کن)

اوتاباخ (به آن شخصی یا چیز نگاه کن)

نالکا این «ره» گاهی در مقام غیر همایش دو مصوت نیز می‌آید:

اؤرادا ← او (او) + ر (رای وقایه) + دا (حرف اضافه)

بوردان ← بو (این) + ر + دان (حرف اضافه)

با توجه به نکات بالا شاید بتوان حدس زد که این «ره»، تراش خورده «یتر» (جا) است و

ترکیبهایی مانند «اورا» و «بوردا»، مخفف «اویتر» و «بویتر» باشد؟

بوردا بیر شیر دارد قالوب باغیریر

مروت سیز انسان لاری چاغیریر. (حیدربابا ۳۹)

قروزان مینم همتیمی اؤردا گؤر

اؤردان آیل، قامتیمی دارد گؤر. (همان ۳۹)

اورد ا هـنر مـعدن لر قـن قـسازن قـلب

«مشدی عباده»، «آرشین مالچی» یاز یـلب.

(شهریار ۸۶)

نهم - دگر گونیهای ویژه حروف واژه‌های ترکی و برگرفته

یک - همزه - ابدال همزه اول واژه به یای صامت؛ مانند یوز (اؤن).

همیشه لیک شادلیق اومور اوزونه

قبری گورور، تۇز قۇندورمور یوزونه.

(حیدریابا ۲۳)

قوی تۆکۆلۆن بویور یوزی داغیلین

بو شیطان لیت قورقومی بیرینغیلین.

(همان ۳۸)

دو - ت - حرف «ت» در آخر واژه‌های دو یا چند هجایی ترکی، اگر در میان دو صدا دار

قرار گیرد، معمولاً به «ده» بدل می‌شود:

ایگیت (جوانمرد) ← ایگیده، ایگیدین، ایگیدچون

قوروت (کشک) ← قورودا، قورودون، قورودوچون

برکیت (سفتش کن) (برکیت مک) ← برکیدم، برکیدیب، برکیدیر، برکیده جک، برکیدرم

انشیت (بشنو) (انشیت مک) ← انشیدم، انشیده جک لر، انشیده رم

۳-ج

۱/۳ - ابدال جیم به «ژ» - حرف جیم تنها وقتی صدای خود را می‌دهد که پیش از

صدا دار قرار بگیرد. در غیر این صورت، یعنی به تنهایی و پیش از صامت، «ژ» تلفظ می‌شود:

الف - گؤج (زور) ← گؤزلی (زورمند)، گؤزورمک (زور دادن)، گؤزسوز (بی زور)

ب - گؤج ← گؤجه نمک (زور دادن)، گؤجی (زورش)، گؤجۆن (به زور)

۲/۳ - واژه‌های مختوم به «نچ» - واژه‌هایی که بخش پایانی آنها یک صدا دار به اضافه

«نچ» باشد، در تلفظ زبان ترکی معمولاً حرف نون حذف، و حرف جیم به شبن بدل می‌شود،

مگر اینکه به حرف صدا دار اضافه شوند:

الف - نرنج ← نرنش (بونرنش دیر: این نرنج است). نرنش لاری گتیر (نارنجها را

بیاور)

ب - نرنج ← نرنجی گتیر (نرنج را بیاور)، نرنجبا باخ (نرنج را نگاه کن)

قیلینج (خنجر) ← قیلش، قیلش تاپنب (خنجر پیدا کرده)، قیلش لار (خنجرها)
 قیلینج ← قیلینجی گئیر (خنجر را بیاور)، قیلینج اوینادیر (خنجر بازی می‌کند) از این قیل
 است سُرُنَج، قولنج، نرنج، قزنج و...

۴- چ - حرف چ نیز تنها وقتی که به حروف یا واژه‌های صدا دار اضافه می‌شود صدای
 خود را حفظ می‌کند؛ وگرنه به «ش» بدل می‌گردد:

اُچ ← اوش نفر (سه نفر)، اوش گون (سه روز)، اوش مین (سه هزار)
 اُچ ← اُچی (سه تایش)، اُچون (سه تایش را)، اُچه (به سه)

۵- خ

۱/۵- واژه‌های مختوم به «خ» و نیز «غ» و «ق» اگر تک هجایی باشند، حرف آخر،
 طبق تلفظ واژه، به صورت «خ» یا «غ» نوشته می‌شود:

مینخ، چینخ، شینخ، باخ، چوخ، یوخ، توخ، باغ، ساغ، داغ، یاغ و اگر دو یا چند هجایی
 باشند، باید حرف آخر را به صورت «ق» نوشت: اوتاق، اوجاق، ایاق، مایماق، توراق،
 اوتانجاق، قورخاق

و اگر دو یا چند هجایی باشند و در میان دو مصوت قرار گیرند به «غ» بدل می‌شوند (۱):

اوتاق (اتاق) ← اوتاقی (اتاق را)، اوتاقا (به اتاق)، اوتاغون (اتاق نو)

ایاق (پا) ← ایاقیم (پایم)، ایاغون (پایت)، ایاقی (پایش)

اوشاق (بچه) ← اوشاقیم (بچه‌ام)، اوشاغون (بچه‌ات)، اوشاقی (بچه‌اش):

قیش گنججه‌سی طوله لرون اوتساقی

کتدی لرون اوتوراقی، یاتاقی. (حیدربابا ۲۷)

۲/۵- هر یک از ترکیبهای ترکی که در اجزای سازنده آن، یکی از سه حرف (خ - غ -

ق) باشد، حرفهای صدا دار آن ترکیب، بلند آوا (مصوت بلند) است (۲):

ایاغ آلتی (زیربایی)، یاشماق آلتی (زیرکفشی)، دیرناخ توتان (ناخن گیر)، قازماسایی

(دسته کلنگ)

۶- د

۱/۶- ابدال دال - اسمهای مختوم به «ن» وقتی همراه حرف اضافه «دا» یا «دان»

می‌آیند، حرف دال به پیروی از آیین همان سازی آواها به «ن» بدل می‌شود:

حیدربابا کتندین تریون توتاندا...
 بیگ، گلینه دام نان آتما آناندا. (حیدربابا ۲۳)
 ورزغان نان آرموت ساتان گلنده...
 بیزده بریان نان ائشیدیپ، ییلنده. (همان ۲۹)
 و - آیین همان سازی واجها (ص ۱۶)
 ۲/۶ - ابدال دال به تاء - در واژه «تایا» به معنی دایه، «ده» به «ت» بدل شده است. نسرینی
 تاپاسی قوجاغتینا آلیب. (دایه نسرین، او را بغل گرفته است.)

۷- و

۱/۷ - هیچ واژه ترکی با حرف «ره» آغاز نمی شود. بدین جهت در برخی از روستاها
 بر سر واژه های فارسی تبار و تازی تباری که با «ره» آغاز می شوند، همزه مکسوری
 می افزایند: ارضا، ارحمان، ارحیم، اریستم، ارحمت، ارف و...
 از این روست که استاد شهریار از بچه ای به نام «رضا» که همبازی اش بوده، به نام «ارضا»
 یاد می کند:

علی منه یاشیل آشیخ وئرردی
 ارضا منه نوروزگلی دُرُردی. (حیدربابا ۲۵)
 یاشیق لاری ارف ده دیر

هر بیری بیر طرف ده دیر... (از ترانه محلی کهن)
 ۲/۷ - ابدال «ره» به «ل»: فعلهایی که حرف پایانی آنها «ره» باشد، هنگام افزودن
 شناسه جمع «لر» و «لار» در زبان گفتاری، حرف «ره» به «ل» بدل می شود:
 گنده لر (= گندلر: می روند)، آلالار (= آلالر: می گیرند) گله لر (= گله لر: می آیند)،
 سایالار (= سایار لار: می شمارند):

بایرام اولوب، قیزیل پالچیق ازلقر
 یاقیش ووروب، اوتاق لاری یزلقر
 طابخا لاردا دوزمه لری دوزلقر. (حیدربابا ۲۵)

گوزرجین لر دسته قالدیپ، اوچوللار
 گون ساچاندا قیزیل پرده ساچالار

قیزیل پرده آجیب، ییغیب، قاچالار. (همان ۳۶)

۳/۷- رای وقایه (افزودن حرف «ر» در میان دو مصوت):

اورا، بورا. ← حروف وقایه (بند هشتم همین بخش)

۸- ش - ابدال حرف «ش» آخر واژه به «نچ»

به پیروی از قاعده تبدیل «نچ» آخر واژه (ابدال جیم به «ژ»)، برخی از واژه‌هایی که حرف پایانی شان، «ش» است، هنگام افزوده شدن به مصوت، «ش» به «نچ» تبدیل می‌شود: قارنش (وجب) + ی (ضمیر شخصی پیوسته) ← قارننجی (وَجَبَنَش) قارنش + یم (ضمیر شخصی پیوسته) ← قارننجیم (وَجَبِم)

۹- ق - ابدال «ق» به «خ» و «غ»

۱/۹- اگر حرف پایانی واژه، قاف باشد، در زبان گفتاری، قاف به «خ» تبدیل می‌شود: قوناق ← قوناخ گلدی (مهمان آمد). قوناخ‌لار گلدی (مهمانها رفتند) آیاخ‌لاریوی یور (پاهایت را بشوی)

۲/۹- اگر حرف پایانی واژه، قاف باشد، در میان دو صدادار به «غ» بدل می‌شود:

قوناق ← قوناغا، قوناغی و ← حرف «خ» همین بخش

۱۰- ک

۱/۱۰- هر واژه ترکی که در آن، حرف «ک» باشد، (برعکس واژه‌هایی که وقتی یکی

از سه حرف خ، غ، ق را دارند، حرفهای صدادارشان بلند آوا هستند) حرفهای صدادار واژه، نرم آوا (مصوت کوتاه) هستند^(۱):

کوس مک (فهر کردن)، کس مک (بریدن)، کزتک (کتک)، کزومک (کمک)

۲/۱۰- تبدیل «ک» به «ی» و «گ» - حرف کاف در آخر واژه‌های دویاچند هجایی اگر به

حرف صدادار افزوده شود، به صدایی میان «گ» و «ی» بدل می‌شود^(۲):

اوزک (دل) ← اوزگیم (اوریسم)، بوزرک (قلوه) ← بوزرگیز (بوزریز)، چوزک (نان)

← چوزگه (چوزنه) (به نان) اییک (ابریشم) ← اییک ایچون (اییی ایچون) (برای ابریشم)

گل مک ← گل نمی (گل مگی: آمدنش)

۱۱- گ

هر واژه ترکی که دارای حرف گاف باشد، حروف صدا دار آن واژه، نرم آوا (مصوت کوتاه) است؛ همان طور که در حرف کاف هم همین گونه است^(۱):
گُل (آمدن)، گول مک (خندیدن)، گنت مک (رفتن)، گلین (عروس)، گیزلین (بنهانی)

۱۲- ل

۱/۱۲- ابدال «ل» به «ده» - اسمهایی که به یکی از دو حرف «ت» و «د» ختم شده‌اند، هنگامی که پسوند جمع (لر - لار) و یا «لی» نسبت می‌گیرند، حرف لام پسوند در زبان گفتاری به دال بدل می‌شود:
آت (اسب) + لار - آت دار (= آت لار: اسبها)، ایت (سگ) + لر - ایت دَر (= ایت لر: سگها)، کُرد + لر - کُرد دَر (= کُرد لر: کردها)، کُوت (کُت) + لار - کُوت دار (= کُوت لار: کُت‌ها) درد + لر - درت در (= درد لر: دردها). خوش آمد + لر - خوش آمد دَر (خوش آمدها) کند + لی - کُت دی (دهاتی)، مرند + لی - مرت دی (مرندی):
قیش گنج‌سی طوله لرؤن اوجاغی

کُت دی لرؤن اوتوراغی، یاتاغی. (حیدریابا ۲۷)

۲/۱۲- ابدال «ل» به «ره» - در واژه‌هایی که حرف پایانی «ره» دارند، هنگام افزودن پسوند جمع (لر - لار) و «لی» نسبت و «لیک» و «لِیق» حاصل مصدری، حرف لام پسوند به پیروی از آیین همسانی واجها، در زبان گفتاری به «ره» بدل می‌شود:
هنر + لر - هنر زَر (= هنر لر: هنرها)، اثر + لر - اثر زَر (الر لر: اثرها)، چپر + لر - چپر رَر (= چپر لر: چپر ها)، بازار + لار - بازار رار (بازار لار: بازارها) خیار + لار - خیار رار (= خیار لار: خیارها)، هنر + لی - هنر ری (= هنر لی: باهنر) خطر + لی - خطری (= خطر لی: با خطر)، افسر + لَیق - افسر رِیخ (= افسر لَیق: افسری)
و - آیین همان‌سازی واجها (بند دوم همین بخش)

۳/۱۲- ابدال «ل» به «ن» - در واژه‌های مختوم به نون چون مورد بالا:
جانوان + لار - جانوان نار: (جانوانها) گلن + لر - گلن نَر (= گلن لر: آیندگان) گیلان + لی - گیلان لی (= گیلان نی: گیلانی)، یامان + لَیق - یاماق نَیق (= یاماق لَیق: بدی) گلین + لیک - گلین نیک (= گلین لیک: عروس بودن)

بسیلین ترکی آدم گندره، آدقالار

باخشی، پس دن آغیز دایر، داد قالار. (حیدر بابا ۲۷)

و «آین همان سازی واجها (بند دوم همین بخش)

۱۳-ن

۱/۱۳- حذف «ن» - در واژه‌هایی که بخش پایانی آنها یک صدادار + «ن» باشد،

واج «ن» معمولاً در زبان ترکی حذف می‌شود و واج «گ» به «ک» بدل می‌شود:

فیرنگ «فیرک سوغتی (سوغانی فرنگ)، دینگ «دبک لیؤیدور (دبکی اش گل

کرده)، هونگ (هاون) «هوک دسته، رنگ «رک به رک (رنگ به رنگ).

اما اگر این واژه‌ها نیز مانند دسته‌های پیشین به واجهای صدادار افزوده شوند، دگرگونی

بالا صورت نمی‌پذیرد:

الدنگ «الدنگ آدم، فیرنگ «فیرنگه گندیب (به فرنگ رفته) رنگ «نیه رنگون

قاجوب؟ (چرا رنگت پریده؟)

۲/۱۳- حذف «ن» در واژه‌های مختوم به صدادار + «ند» - در واژه‌هایی که به «ند»

ختم شده‌اند، معمولاً واج «ن» مانند مورد بالا می‌افتد و واج «ده» به «ت» بدل می‌شود:

دماوند «دماوت ده قاروار (در دماوند برف هست)، سهند و الوند «سهت، الوت دن

اوزاق دیر (سهند از الوند دورتر است)، سهند + لی «سهت دی (سهندی)

اما اگر واژه به صدادار پیوندد، دگرگونی صورت نمی‌گیرد:

دماوند «دماونده باخ (به دماوند نگاه کن)

من نهاوندی گورمه میشم (من نهاوند را ندیده‌ام)

۳/۱۳- نون وقایه «حروف وقایه (بند هشتم همین بخش)

۱۴-و

تلفظ واو در زبان ترکی و در واژه‌های ترکی و برگرفته، مانند فارسی چهارگونه است:

۱- صدادار (در میان یا آخر واژه): اوزاق (دور)، دورماق (برخاستن)، دوش

۲- بیصدا (در آغاز یا میان یا پایان واژه): وِرذنه، وِرده، انؤ (خانه)، منؤ (من)، گون، گاو

۳- همصدای ضمه (ـِ): تو، خوب، خوش، اوخ (تیر)

۴- حذف در تلفظ (واو معدوله): خوابگاه، خوارلیق (خواری)، خواستاگار

۱۵- ه (های بیان حرکت)

مصوّت «ه» (های بیان حرکت) که در گویش تهران و بسیاری از شهرستانها به صدای کسره، و در قزوین و برخی از شهرستانها با صدای فتحه تلفظ می‌شود، در زبان ترکی دو گونه تلفظ دارد:

۱۵/۱- اگر مصوّت پیش از آن، بلند آوا (مصوّت بلند) باشد، حرف «ه» به مصوّت

بلند «ه» (الف) تبدیل می‌شود:

مسافر خان، کارخان، خاما، مریض‌خانا، کالا (کاله)، پایا، بار، آیتا، خالا، میانا (شهر میانه)، مالا، تولا (توله)، قورا (غوره)، کولا پشتی، اويا (اویه)، خورا (خوره)، دولما (دلمه)، طاخچا (طاقچه)، باخچا (باغچه)، آلچا (آلوجه)، دایچا (کَره اسب)، پارچا، مایا، یونجا: بسایرام اولوب، قیزیل پالچیق از للر...

طاخچالا را دوزمه‌لری دوزلر. (حیدربابا ۲۵)

حیدربابا قره‌چمن جاداسی

چزوش لارین گئرسی، صاداسی. (حیدربابا ۱۸)

عمه جانون بال بلله سین پیردیم...

باخچالاردا تیرنگنی دیردیم. (همان ۲۲)

ازل مایا سسی دیر، سودا خلقتین

هشق دیر چراغی ابدیتین. (راحم ۲۴۳)

۱۵/۲- اگر مصوّت پیش از «ه» نرم آوا (کوتاه) باشد، «ه» به صورت فتحه تلفظ

می‌شود:

میوه، گیوه، هره (هرکس)، دره، اره، شنه (شانه خرمن)، بلله، تنه، دده، هله (هنوز)، خوره (گل آلود)، تله، پیه و...:

حیدربابا داغون، داشون، سره‌سی

کهلک اوخور دالین دا فره‌سی

قوزولارون آغی، بوزی، قره‌سی. (حیدربابا ۲۰)

حیدربابا یار وولداش دوندولر...

چشمه‌لریم، چنراخ‌لارتم سوندولر. (همان ۳۱)

یادآوری:

در اندکی از واژه‌ها تنهاهای بیان حرکت به الف تبدیل نمی‌شود، بلکه برعکس، الف

حرف آغازین واژه تبدیل به فتحه می‌گردد: چنه (چانه)، دنه (دانه)، شنه (شانه)
۱۶- ی

۱/۱۶- یای معصوت در میان و پایان واژه‌ها، صدایی نزدیک به صدای کسره دارد:
فیل، گیر، میر

← بند چهار بخش سوم همین فصل
۲/۱۶- یای صامت گاهی در نقش یای وقایه به کار می‌رود.
← حروف وقایه (بند هشتم همین بخش)

دهم - دگرگونیهای گوناگون در یک واژه ترکی یا برگرفته
گاهی در یک واژه ترکی یا فارسی تبار و جز آن، دو یا چند تراش خوردگی، افزودگی و دگرگشتگی حروف دیده می‌شود که با قواعد و مراد گذشته متفاوت است؛ چنان‌که دو واژه «تا» و «ضایع» که اولی فارسی و دومی عربی است. و در زبان فارسی خیلی از هم دورند، در زبان ترکی به اولی، یای بیصدایی افزوده می‌شود و به صورت «تای» درمی‌آید. و از دومی، حرف «ع» و کسره پیش از آن حذف می‌گردد و واژه به صورت «ضای» (زای) درمی‌آید که هموزن «تای» است: تائی، زائی. و استاد شهریار، آن دورا قافیه کرده در سوک هم‌رش گوید:

من دن سرنرا حیاته من
شیرین دیسه، زای دنمیشم...
منین گوزن تک باتما غنوی
آی بانانا تای دنمیشم. (شهریار ۱۴۹)

از این دست است واژه‌های زیر:

صابا (= صباح)، قالا (قلعه)، اومود (امید)، تقزوات (تفاوت)، کؤنه (کهنه)، زانباخ (زنبق)، بولول (بلور) کأریز (کهریز = کاریز)، خلجه (قالیچه)، طاماح (طمع)، هانبال (حمال)، هلبته (البته)، هؤک (هاؤن)، چؤیان (جریان) منشه (بیشه)، هؤلی (هلو)، نار (انار)، هاوا (هوا)، قضر قدر (قضا و قدر)، قادا - بالا (قضا و بلا)، قانا و قنؤ (قنات) و...:
سؤیلنور اوغولوم صابا تئزگل گینه

قویماغمون دن اوْلا پامال کیشی. (صابر ۱۹۹)

حصارین دالین دا کونول وئردیگیم

اوباریریاغ سالیب، سوس بولول دن. (سهند ۲۳۲)

دنیا قضا قدر، اولوم - ایتمدی
 دنیا بزی ازغول سوزدی، یتیم دی (حیدربابا ۱۶)
 بئله مبه گورمز بیزیم قانالار
 قوجالما سون سیزی دوغان آنالار. (شهریار ۹۲)
 انلی بللی! سن منیم اوز بالام سان
 یامان گون ده حصاریم سان، قالام سان. (همان ۸۳)
 سانکی چوبان باینب قوزونی، داغ دا «نی» جالیر
 دویا دؤغور، قوزی قولاغین دا چوبان سی. (همان ۵)
 ایتمه اومودون ای انسان ازغولو!
 وصال دیر آخیری، هجرین، فرقتین. (راحم ۲۴۳)

یازدهم - متحرک ساختن حرف ساکن واژه‌های برگرفته

در زبان ترکی، مانند همه زبانهای زنده جهان، در برخی از واژه‌ها و اصطلاحها که از زبان‌های دیگر می‌گیرند، به اقتضای ویژگی‌های زبان شناختی و دستوری زبان ترکی، و برای آسانی گفتار، دگرگونی یا دگرگونی‌هایی می‌دهند که به پاره‌ای از آنها اشاره شد؛ یکی از آن دگرگونی‌ها، دادن حرکت به حرف ساکن واژه است، آنجا که در واژه سه حرفی، دو حرف ساکن به دنبال هم قرار گرفته‌اند؛ بدین معنی که اگر در واژه‌های سه حرفی، دو حرف آخر ساکن باشد و مصوت پیش از آنها مصوت کوتاه کسره یا فتحه باشد، به حرف ساکن نخستین، کسره می‌دهند:

چیب، چیب، کسر + کسیر، قتل + قیل، فکر + فیکیر، سبز + شیز (دهی در شهرستان میانه)، قبر + قیر، عطر + عطیر، صبر + صیر
 و به ندرت در میان دو حرف ساکن الفی می‌افزایند (با تغییری دیگر):
 نقل + ناغیل

اما اگر حرف پیش از دو حرف صامت، ضمه باشد، به حرف نخستین، ضمه داده می‌شود:

حمر + حمر، شکر + شکر

بخش پنجم - تعریف پاره‌ای از اصطلاحات دستوری

در این بخش، پاره‌ای از اصطلاحات دستوری که ممکن است برای برخی از خوانندگان

گرامی، روشن و مشخص نباشد، تعریف شده است:

یک - دستور تطبیقی

دستور تطبیقی، دستوری است که زبانی را با زبان یا زبانهای دیگر می‌سنجد و وجوه اشتراک و افتراق آنها را بررسی و روشن می‌سازد.

در این کتاب، که هدف اصلی، پژوهش و نگارش دستور زبان ترکی است، به علت این که خوانندگان گرامی - از جمله ترکی زبانان - معمولاً به قواعد دستور زبان فارسی بیش از قواعد دستور زبان ترکی آشنایی دارند، نخست هر یک از واحدهای دستوری را در زبان فارسی تعریف کرده، سپس به معرفی آن در زبان ترکی پرداخته‌ایم تا فهم مطلب برای خواننده آسان‌تر گردد. بعد با سنجش آن واحد در آن دو زبان، دگر دیسی‌ها و نبودن‌های ساختارها و کاربردها را در هر یک از آن دو زبان بیان داشته‌ایم؛ چنان که در مبحث ماضی بعید گفته شده است: ماضی بعید که در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافه ماضی ساده «بودن» ساخته می‌شود: رفته بودم، رفته بودی...، در زبان ترکی نیز از ساخت صفت مفعولی فعل اصلی به اضافه ساخت ماضی ساده فعل معین «ایمک» (بودن) تشکیل می‌شود...

دو - واج

واج، کوچک‌ترین واحد آوایی (صوتی) دستوری است که معنی ندارد، ولی می‌تواند در معنی کلمه، تغییری پدید آورد؛ مانند «لی» (= با)، «دور»، و «جک» در واژه‌های زیر:

پول ← پول + لی = پول‌لی (پولدار)

گول‌مک ← گول + دور + مک = گول دورمک (خنداندن)، آل ← آل + جک =

ال‌جک (دستکش)

در مثال‌های بالا، پول، اسم است. واج یا پسوند «لی» هم، معنی آن را عوض کرد (پولدار)؛ و هم هویت دستوری آن را که اسم بود به صفت تغییر داد. و در مثال دوم «گول‌مک» به معنی خندیدن، مصدر لازم است. واج یا پسوند «دور» اولاً معنی آن را خنداندن کرد. ثانیاً مصدر لازم بود، مصدر متعدی‌اش ساخت. در مثال سوم نیز «آل» به معنی دست، اسم ساده است، واج یا پسوند «جک» هم، آن را اسم آلت کرد و هم معنی‌اش را تغییر داد.

یا ترکیب «باغچالارون» (باغچه‌هایت) در بیت زیر از شهریار:

حیدربابا کـهلیک لرون اوچاندا...

باخیچالارون چیچک لئوب آچاندل (حیدربابا ۱۵)

که از چهار بخش ترکیب یافته (باخ + چا + لار - وُن) بخش نخستین یعنی «باخ» (باغ) واژه است، و جزءهای بعدی همگی واج هستند که مفهوم «باغ» افزوده و هویت دستوری واژه را دگرگون ساخته‌اند.

سه - پیش واژه

پیش واژه، که آن را پیش جزء می‌گفتند، جزء معنی‌دار بخش نخست واژه مرکب و مشتق است؛ مانند دینچ (آسوده)، راحت (راحت)، آغ (سفید)، باش (سر) در مصدرهای زیر:

دینجل مک (آسوده شدن)، راحت لاش ماق (راحت شدن)، آغار ماق (سفید شدن)، باش لاماق (آغاز کردن)

چهار واژه دینچ، راحت، آغ، باش همگی صفت و اسم معنی‌دار هستند که ترکیب چهار مصدر بالا را پدید آورده‌اند.

یا جزء «بر» (این) در ترکیب «بویان» (این طرف) در بیت زیر:

بـئـل گـلـنـده وئرگـیرـمـین بـوـیاـنا

بلکه منیم یاتمیش بختیم اویانا. (حیدربابا ۱۶)

که «بر» خرد، صفت و معنی‌دار است و واژه مرکب «بویان» را پدید آورده است.

چهار - پس واژه

بخش معنی‌دار پسین واژه مرکب را پس واژه می‌گوییم که استاد دهخدا آن را مزید مؤخر می‌نامیدند؛ مانند باغ، چای، داغ، گوزه، زمی، بیلاق و مچید در ترکیب اسمهای قره باغ، قوری چای، آغ داغ، باش گوزه، قانلی زمی، آق بیلاق و گوی مچید، که بیشتر اسم خاصند. و نیز مانند «گزل» و «چالان» در ترکیب «قوری گزل» و «سازاق چالان» در بیت زیر:

حیدربابا قـوری گـۆلـون قـازلاری

گدیک لرین سازاق چالان سازلاری. (حیدربابا ۱۸)

پنج و شش - واژه - کلمه

فرق واژه و کلمه این است که واژه، اصطلاح صرفی و ساختاری است و به هر لفظ معنی دار اطلاق می شود بدون توجه به نقش و ارزش نحوی آن و بدون نیاز به آمدن در جمله - مانند آی، گون، اولدوز، گلدیم، گندیر و...

در صورتی که کلمه، هم به معنی واژه است که هویت صرفی و ساختاری دارد و هم یکی از مقوله های هفت گانه دستوری است که در جمله می آید و نقشی در آن ایفا می کند؛ مانند نیما و مینا و گوردی در جمله زیر:

نیما مینا نی گوردی. (نیما مینا را دید.)

که نیما فاعل جمله و مینا مفعول جمله و گوردی، فعل است؛ به عبارت دیگر، کلمه از دید علم صرف، لفظی است دارای معنی، مانند آقا، سن که انواع بیشماری دارد؛ ولی از دید علم نحو، یکی از اجزای جمله است که در ساختمان آن، نقشی به عهده می گیرد. به بیان دیگر، واژه، اصطلاح یا کلمه صرفی است و کلمه، اصطلاح یا کلمه صرفی - نحوی.

هفت - کلمه های صرفی / کلمه های صرفی - نحوی

برخی از انواع هفت گانه کلمه، تنها در علم صرف مطرحند؛ مانند اسم، ضمیر، شبه جمله؛ که آنها را کلمه های صرفی می نامند.

برخی دیگر از کلمه های هفت گانه، هم در علم صرف مطرحند، هم در علم نحو؛ مانند فعل، صفت، قید و حرف؛ که آنها را کلمه های صرفی - نحوی می گویند.

هشت - مقوله های هفت گانه دستوری

مقوله های هفت گانه دستوری، همان انواع هفت گانه کلمه، یعنی فعل، اسم، صفت، ضمیر، قید، شبه جمله، و حرف است.

نه - حرف

حرف ها، دو گونه اند: ۱ حرف های القبا یعنی الف، ب، پ و... که اصطلاح صرفی است.

۲ حرف های سه گانه، یعنی حرف ربط، حرف اضافه و حرف نشانه که جنبه صرفی -

نحوی دارند؛ یعنی هم به تنهایی و خارج از جمله مطرح هستند؛ و هم از نظر نحوی، اجزای جمله را به هم پیوند یا نسبت می دهند.

بخش ششم - پاره‌ای از ویژگی‌ها و امتیازهای زبان ترکی
 زبان ترکی عموماً و فعل ترکی خصوصاً دارای ویژگی‌ها و امتیازهای گوناگونی است که در
 زیر به چند مورد از آنها - که بیشتر از کتاب «مقایسه اللغتين» برگرفته شده - اشاره می‌شود:
 یک - فعل‌های میانوندی

مهم‌ترین ویژگی و توان‌مندی زبان ترکی ناشی از فعل‌های میانوندی است؛ بدین معنی
 که در زبان ترکی از همه یا بیشتر اسم‌ها، صفت‌ها، اسم صوت‌ها، حتی برخی ضمیرها به
 کمک میانوند، فعل می‌سازند؛ چون:

ایاق (پا: اسم) + لا (میانوند) + ماق (پسوند مصدری) ← ایاق لا ماق: زیرا گرفتن و
 کوبیدن، پیس (بد: صفت) + له (میانوند) + مک (پسوند مصدری) ← پیس له مک: بدگوی
 کردن، مه (تبع: اسم صوت) + له (میانوند) + مک ← مه له مک (بع‌بع کردن گوسفند و بزه و آهو
 و...) و ← بخش فعل میانوندی (فصل سوم، ص ۱۴۱)

و همین امر، قابلیت واژه‌سازی زبان ترکی را افزایش می‌دهد و آن را از زبان‌های دیگر
 ممتاز می‌سازد.

دو - کثرت و تنوع و گستردگی ساخت‌ها و ساختارهای فعل در زبان ترکی
 از ویژگی‌های دیگر زبان ترکی، کثرت و تنوع ساخت‌ها و ساختارهاست که بسیاری از
 زبان‌ها از آن برخوردار نیستند. به عنوان نمونه به فعل‌های زیر اشاره می‌شود که مخصوص
 زبان ترکی است و در زبان فارسی وجود ندارد:

ماضی ساده توانی، ماضی ساده شایانی، ماضی استمراری عادی، ماضی استمراری
 شرطی (سلبی)، ماضی استمراری التزامی، ماضی استمراری مصدری، ماضی استمراری
 شایانی، ماضی استمراری توانی، ماضی نقلی ادبی، ماضی نقلی گویش تبریز، ماضی نقلی
 مستمر شرطی، ماضی التزامی شرطی، ماضی التزامی شرطی کهن، مضارع اخباری (ساخت
 جداگانه برای حال - آینده)، مضارع اخباری پرسشی، مضارع اخباری گویش تبریز، مضارع
 اخباری مصدری، مضارع اخباری توانی، مضارع اخباری شایانی، مضارع التزامی شرطی،
 مضارع التزامی شرطی کهن متروک، مضارع التزامی مصدری، مضارع التزامی توانی، مضارع
 التزامی شایانی، آینده در گذشته (دو دسته: دیداری یا شهودی - نادیده یا شنیداری)، فعل‌های
 وصفی واره، فعل‌های وصفی - قیدی، فعل‌های ناگذر دستورمند (لازم با قاعده)، فعل‌های
 ناگذر و گذرای تقابلی، فعل‌های گذرای سه درجه، فعل‌های گذرای چهار درجه، فعل میانوندی
 و... که بر توان و غنای زبان ترکی افزوده است.

سه - با قاعده بودن همه فعل های ترکی

از ویژگی ها و امتیازهای دیگر زبان ترکی، با قاعده بودن همه فعل هاست که کار یادگیری زبان را بر اهل زبان و نیازمندان و علاقه مندان آسان می سازد. تنها فعل کهن و متروک «ایمک» به معنی «بودن» و... بی قاعده است که آن هم به صورت مستقل یا مصدر، کاربرد ندارد؛ فقط به عنوان فعل معین و گاهی فعل ربطی به کار می رود.

چهار - وجود ساختارها و گونه های دیگر مقولات دستوری غیر فعلی

از انواع دیگر کلمه های هفت گانه نیز برخی ساختارها و گونه ها، ویژه زبان ترکی است؛ چون:

صفت مصغر: خیرداجا (بسیار کوچک)، آزجا (بسیار کم)، ضمیر مالکیت: منیم
کتابیم (کتاب من)، منیم کی (از آن من)، ضمیر مشترک قرهی: بیله زه (به شما)، ضمیر
اشتمالی: بابک گیل (بابک و این ها = خانه بابک و این ها) و...

پنج - لفظها و مصدرهای جداگانه برای حالت های مختلف وقوع یک فعل

چنانکه برای دخوا کردن، فعلهای زیر به کار می رود که هر کدام، شکل و حالت ویژه ای از دخوا کردن را بیان می کنند، مانند:

دؤیوشمک: همدیگر را کتک زدن

ووروشماق: همدیگر را زدن

ساواشماق: با یکدیگر دخوا کردن و گلاویز شدن

دیدیشمک: دخوا کردن همراه چنگ زدن همدیگر

چاریشماق: دخوا و برخورد با همدیگر، تصادم

دالاشماق: با هم دخوای لفظی کردن

دارتیشماق: با هم مشاجره کردن

چاخناشماق: با هم سرشاخ شدن

نوتوشماق: دخوا با گرفتن پخه همدیگر

بؤفوشماق: دخوا همراه یقه ی همدیگر را گرفتن و خفه کردن

تپیشمک و تپیک لشمک: دخوا کردن همراه لگد انداختن به هم

خیرتدی لشمک: دخوا همراه گلوی همدیگر را گرفتن

سویزشمک: دخواست کردن با دشنام دادن به همدیگر
 دیژه شمک: دخواست کردن، رودر روی هم ایستادن
 بؤغاز لاشماق: گلوی همدیگر را گرفتن، رودر روی هم قرار گرفتن
 چیریشماق: زد و خورد کردن
 دوروشماق: مناقشه کردن، رودر رو شدن
 سوبور لشمک: گلایه شدن، درهم آویختن

شش - گزینش فعلهای مناسب شخصیت هر کس
 برای اینکه بگویند «فلانی از در وارد شده» بسته به شخصیت او و نحوه ی ورود و
 مناسبت گوینده با وی، فعل ویژه ای به کار می رود:
 قاپی دان گلدی (از در، آمد، به طور متعارف)
 قاپی دان ایجری بویوردولار (از در، تشریف فرما شدند)
 قاپیدان گوردی (از در، وارد شد، به طور خودمانی)
 قاپی دان گنچدی (از در، گذشت)
 قاپی دان سؤخولدو (از در، خودش را چپاند)
 قاپی دان تیلیدی (از در، خودش را به زور تو کرد)
 قاپی دان دؤر تولدو (از در، یواشکی تو آمد)
 قاپی دان سؤرو شدو (از در سر خورد و آمد تو، به معنی مجازی)

هفت - اختصاص مصدر و لفظ ویژه برای هر یک از انواع خاص یک فعل واحد
 در برابر فعل «کندن» فارسی، شش کلمه ی ترکی موجود است که هر کدام در محل
 و مورد ویژه ای به کار می رود: ۱ قازماق به معنی کندن زمین و امثال آن ۲ یولماق به معنی کندن
 مو و کندن گیاه از ریشه ۳ سؤیماق به معنی کندن پوست و نیز راهزنی ۴ اژیماق به معنی کندن
 چوب و امثال آن برای مثبت کاری و در آوردن چشم به کار می رود ۵ همچنین قویارماق برای
 کندن جزئی از چیزی ۶ قیرتماق برای کندن و برداشتن جزئی از چیزی گفته می شود.

هشت - ترکیبات فعلی وسیع مرکب از اعضای بدن با معنی های مجازی
 در زبان ترکی برای اعضای بدن انسان، مانند «باش» (سر)، «گوز» (چشم)، «آغیز»
 (دهان)، «ایاق» (پا)، و امثال آنها صدها ترکیب و اصطلاح و تعبیر وجود دارد. البته در این

زمینه، در زبانهای دیگر نیز ترکیبهای فعلی با معانی مجازی دیده می‌شود؛ ولی نه بدین وسعت و ریزه‌کاری. اینک برای اینکه در این باب، نموداری به دست داده باشیم، به نقل تعدادی از اصطلاحات و تعبیرات فعلی رایج در زبان ترکی که از یادداشت‌های آقای م.ع، فرزانه به نقل از کتاب «مقایسه اللغتين» آقای دکتر هیأت اقتباس شده، در رابطه با کلمه‌ی «دیل = زبان» بسنده می‌کنیم:

۱- دیل - آغیزالله مک = دلداری دادن، با لحن ملایم خواستار پوزش شدن، چاق سلامتی کردن

۲- دیل آچماق = الف - زبان باز کردن (طفل). ب - درد خود را باز گفتن.

پ - التماس کردن، خواهش کردن.

۳- دیل آغیزا سالماماق = وراجی کردن، پشت سرهم و بدون وقفه حرف زدن.

۴- دیل اوگره تمک = چیزهای ندانسته را یاد دادن، حرف یاد دادن، راه و چاه نشان دادن به کسی.

۵- دیل تاهماق = تفاهم پیدا کردن، جلب رضایت و اعتماد کردن، زبان مشترک یافتن.

۶- دیل توکمک = خواهش و تمنا کردن، اصرار ورزیدن با زبان بازی

۷- دیل چینه‌خارتماق = استهزاء کردن، ادای یکی را درآوردن. فضول و پررو شدن.

۸- دیل وئرمک = راضی شدن، قول دادن. * دیل وئرمه مک = امکان حرف زدن به دیگری ندادن.

۹- دیلده توک بیتمک = از تکرار و بازگویی مطلب خسته شدن.

۱۰- دیلدن دوشمک = خسته شدن، از پا درآمدن.

۱۱- دیلدن سالماق = خسته و درمانده کردن، از پا انداختن.

۱۲- دیلدن دوشمه مک = ورد زبان بودن، از یاد نرفتن، فراموشی نشدن.

۱۳- دیله گئیرمک = الف - یکی را به حرف واداشتن. ب - کاری را که در حق یکی انجام داده شده بر زبان راندن.

۱۴- دیله نوتماق = با حرفهای شیرین یکی را رام کردن، بجهی در حال گریه را با زبان ساکت کردن.

۱۵- دیله گئیرمه مک = خدمت و محبت خود را به رخ طرف نکشیدن، حرفی را که گفتن آن ممکن است، نگفتن.

۱۶- دیلی آغزینا سیغماساق = خودستایی کردن، حرفهای گنده گنده گفتن.

۱۷- دیلی باتماق = نطقش خاموش شدن.

- ۱۸- دیله گلمک = زیان به شکوه و شکایت گشودن، به تاله و فغان آمدن.
- ۱۹- دیلی قیسا اولماق = به خاطر داشتن قصور، جرأت حرف زدن نداشتن.
- ۲۰- دیلی دؤلاشماق = حرفها را اشتباهی گفتن، در نتیجه‌ی اشتباه و یا دست‌پاچگی حرفها را قاطی کردن.
- ۲۱- دیلی دؤنمه مک = قادر به تلفظ و ادای صحیح حرف نبودن.
- ۲۲- دیلی توتولماق = توان و یارای گفتن را از دست دادن، به هنگام سخن گفتن لکنت پیدا کردن.
- ۲۳- دیلینه وۇرماماق = از چشیدن چیزی امتناع کردن.
- ۲۴- دیلیندن دؤشمه مک = مرتباً تکرار کردن، به طور مداوم بر زبان راندن نام کسی.
- ۲۵- دیلیندن قاچیرنماق = بی‌هوا و بی‌حساب از دهانش در رفتن.
- ۲۶- دیلینی باغلاماق = وادار به سکوت کردن.
- ۲۷- دیلینه باغلاماق = به گردنش گذاشتن با زرنگی و به استناد به حرف او.
- ۲۸- دیلینی ییلمک (باشا دوشمک) = از حال و مقالش باخبر شدن، به راز دلش پی بردن.
- ۲۹- دیلینی قارنینا (دینمزیرینه) قۇرماق = از زیاده‌گویی خودداری کردن، زبان در حلق فروبردن.
- ۳۰- دیلینی دیشله مک = حرف را ناتمام گذاشتن، در وسط حرف تأمل کردن.
- ۳۱- دیلینی کسمک = به سکوت واداشتن، جلوی حرف بکی را به زور گرفتن.
- ۳۲- دیلینی ساغلاماق = از گفتن چیز خاصی خودداری کردن، سکوت را ترجیح دادن.
- ۳۳- دیلینی ساغلاماق = در گفتن بی‌پروایی نشان دادن، حرف زیادی و بی‌موقع زدن.
- ۳۴- دیلیر از بری اولماق = به دلیل خوشنامی بر سر زبانها افتادن، ذکر خیر داشتن.
- ۳۵- دیلیرده گزمک (دؤلاشماق) = همچون امثال سایر به زبانها گشتن.
- ۳۶- دیلیرده دوشمک = ورد زبان خاص و عام شدن، بر سر زبانها افتادن، شایع شدن.

نه - واژه‌های ویژه صداهای جانوران گوناگون و عناصر طبیعت

چون: سو شیرینلتی سی، یارباق خیشیلنتی سی، اؤت پینچیلنتی سی، گوی گوزولتوسو، پلنگ نیرینلتی سی، قوش جیونلتی سی، اینک یا اوکوز یوگورمه سی، که به ترتیب به معنی: صدای شرشر آب، صدای خش خش برگ، صدای افتادن باد در میزه، صدای غرش آسمان، صدای غرش پلنگ، صدای جیک جیک مرغ، صدای گاو و صدای ریزش آبشار می‌باشد.

ده - فعل‌های ساده بی‌جانشین در زبان ترکی

باره‌ای فعلها و واژه‌ها هستند که معادل آنها در زبان فارسی و دیگر زبانها معمولاً به صورت فعل ساده وجود ندارد و در مقام آنها، جمله یا عبارت و دست‌کم، فعل مرکب به کار می‌برند. اینک برخی از این قبیل فعلها را که بیشتر از کتاب «مقایسه اللغتين» آقای دکتر جواد هیأت (صص ۸۷-۳۴) برگرفته شده است، برای نشان دادن غنا و توان و گستردگی فعل در زبان ترکی در زیر می‌آوریم:

آجینخماق - گرسنه شدن، احساس گرسنگی کردن

آجیشدیرماق - به سوزش انداختن، به درد آوردن

آجیقلاتماق - بر کسی خشم گرفتن

آچیلشماق - خوگرفتن، آخت شدن، قید و کمرویی را کنار گذاشتن

آددینملاشماق - پا به پای کسی راه رفتن

آددینملاماق - با گام شمردن، گذشتن با گامهای بلند

آددینملی - کسی که قدمهای بلند داشته باشد

آدلانماق - نام و نشان یافتن، نامور شدن

آراغاچ: ۱ سالی که گرماور رسیدن میوه در آن زودتر از موعد شروع شده باشد ۲ بجه‌ای

که از شکم مادر، درشت و سالم درآمده باشد.

آرالاشماق - ۱ فاصله پیدا کردن از همدیگر ۲ از جنگ و درگیری دست برداشتن

آرالانماق - از هم جدا شدن، نیمه‌باز شدن

آرتیق گل‌مک: با وجود مقصر و خطاکار بودن، با زورگویی و پررویی، خود را ذیحق

نشان دادن. یک چیزی هم طلبکار شدن

آرخالانماق - متگی بودن، پشت‌گرمی داشتن

آریتلاماق - پاک کردن، تمیز کردن (حبوبات)

آریتماق - پاک کردن

آریتلاماق - لاغر شدن

آزدیرماق - دگ کردن کسی یا حیوانی

آزغین - راه گم کرده، به خانه و لانه دیگر رفته

آزماق - گم شدن، منحرف شدن

آسقی - بندشلوار، رخت‌آویز

آسینلی - دل واپس و نگران
 آشینریم - کمره‌ی کوه، تیغه‌ی کوه
 آغلاشما - گریه‌ی دسته جمعی
 آغلامسینماق - بغض کردن، به حالت گریه افتادن
 آغناق - غلتگاه جانوران (مراغه)، لجن‌زار
 آغناماق - به پهلوی غلطیدن، خر غلط کردن
 آغیز، (آغوز) - نخستین شیر گوسفند و پستانداران
 آلاچرپوؤ - برف همراه با باد و سوز، کولاک برف
 آلاچیق - خانه‌ی چوبی یا حصیری وسط باغ، سایه‌بان نمدی
 آلدیرماق - ۱ وادار به خرید کردن ۲ برداشتن زیر ابرو وسیله آرایشگر
 آلقیش - دست زدن، تحسین کردن با کف زدن
 آلقیشلاماق - مورد تشویق قرار دادن
 آلیشدیرماق - روشن کردن آتش، روشن کردن هیزم و گون و مانند آنها
 آنلاشماق - همدیگر را درک کردن، تفاهم یافتن، قرارداد بستن
 آنلاشیلماق - مفهوم شدن، از علایم و آثار دریافتن
 آنیلماق - یاد شدن، به خاطر آورده شدن
 آیاقلاشماق - توان پا پیای کسی رفتن، داشتن
 آیاقلاماق - لگد مال کردن
 آیرنج - دوراهی، محل تقاطع راهها
 آپریمک - پرسیده و پلاسیده و پیر شدن
 آتنه - کیسه‌ی جنین، جوجه‌ی پر دریاورده.
 آردؤ - پس مانده‌ی آب صابون، چرکاب صابون
 آرسین - میله‌ی آهنی نوک پهن برای تمیز کردن تنور و درآوردن نان از آن
 ارلیک - دختر دم‌بخت
 اره میک - دختر یا زنی که فاقد نیرو و اندامهای زیبایی است. زن حقیم و نازا
 آریشمک - سر به سر گذاشتن، پایپج کسی شدن
 آرینتی - آنچه از ذوب فلز حاصل شده باشد.
 آریتمک - ۱ تبلی کردن، ۲ به حال مایع درآمدن
 ازدیرمک - ناز نازی کردن، لوس بار آوردن

آسکیملک - کهنه شدن، قدیمی شدن
 اسگیملک - کوچک شدن، کاسته شدن
 آسنه مک - خمیازه کشیدن
 آقل - شل و ول، بی دست و پا، از کار افتاده
 آکمک - دکش کردن، از سر باز کردن
 آکیلک - جیم شدن، یواشکی در رفتن
 آلشد یرمک - انگولک کردن، ور رفتن
 آلشمک - تلاش کردن، درگیر شدن با کار یا مسأله‌ای
 آله مک - دستمالی کردن، با دست ورز دادن
 آنگک - فرق سر
 آملیک - بچه گوسفند یا بزی که تازه علف می خورد، بره شیرمست.
 آمیزدیرمک - شیر دادن از طریق پستان و پستانک
 آمیشدیرمک - ۱ شیردادن از طریق پستان ۲ رها کردن بره و بزغاله در پیش مادر و سرپرستی کردن که شیر بخورد.
 انده رمک - یک دفعه ریختن (مایعات)
 اؤتوروش - طرز نشستن
 اؤجشدیرمک - برانگیختن کسی علیه کسی، تحریک کردن
 اؤجشمک - سرسر گذاشتن، انگولک کردن
 اؤخلؤو - چوب باریک و دراز که خمیر نان را با آن پهن کنند
 اؤخوتماق - به درس گذاشتن، به مدرسه فرستادن، وادار به خواندن کردن
 اودغونماق (اوتقون ماق) - آب دهن را قورت دادن
 اودوخماق - به شدت گرمه شدن
 اوده مک - ۱ از عهده برآمدن، ۲ پسندیدن
 اوزله مک - سخت به گزین کردن و سوا نمودن جنس
 اؤزولوشمک - ۱ قطع رابطه کردن از همدیگر ۲ با زرنگی در رفتن، به تندی فرار را برقرار ترجیح دادن.
 اؤسانماق - به تنگ آمدن، بیزار شدن و شرمگین گشتن
 اؤسته له مک - با زور و نیرو و به ناحق بر حریف چیره شدن
 اؤغونماق (اؤوون ماق) - از خنده روده بر شدن، ریشه رفتن

اونوتماق - فراموش کردن، از یاد بردن
 اوکوز - گاوتر
 اومماق - ترفیع چیزی یا امری داشتن، چیزی را خواستن و ناراحت شدن
 اووخالاماق - مشت مالی کردن، مالش دادن
 اووگه له مک - چنگ انداختن، له کردن، مشت مال دادن
 اووماق - مشت مال دادن
 اوووشدورماق - مالیدن و مجاله کردن
 اوووتتو - خرده ریزه، خرده شده
 اویانماق - بیدار شدن، هشیار شدن
 اوئسه مک - ۱ غریبال کردن ۲ بریاد دادن غله یا شانه
 اویناتماق - ۱ بازی دادن، دست انداختن ۲ در بازی و قمار و ورزش شرکت دادن ۳
 وادار به رقص کردن
 اویناق - پر رفت و آمد، جای بازی بچه ها و این و آن
 اویناماق - ۱ رقصیدن ۲ بازی کردن ۳ رابطه نامشروع داشتن زن با فاسق
 ایته له مک - هل دادن، سوق دادن
 ایتگی - آنچه گم شده باشد
 ایتگین - مفقودالثر، کسی که به سفر یا جایی رفته و از او خبری نیست.
 ائشه لئمک - پنجه کشیدن مرغ بر خاک برای کاویدن دانه، مشغول کندوکاو شدن
 ائشه نک - ۱ جایی که مرغ پنجه کشیده و گود کرده ۲ عمل آن مرغ
 آیریش مک - کز تابی و لچ بازی کردن با کسی
 ایشیلتی - تور ضعیف، سوسو
 ایگره نمک - مشمئز شدن، نفرت داشتن، به حالت چندش درآمدن
 ایتانماق - اعتقاد داشتن، باور داشتن
 ایتانمالی - قابل اعتماد، باور داشتنی
 ایتانیلماق - طرف اعتماد بودن
 اینجیک - آزرده خاطر، رنجیده دل
 ایلیمک - گره بافتنی و فرش (دوزون = گره معمولی)
 ایمه جی - داروطلب کارهای دسته جمعی (مانند کمک کردن روستاییان به جمع کردن
 خرمن کشاورز)

ایلیشیک - گره خوردگی و پیوند ضعیف
 ایملک له مک - چهار دست و پا رفتن
 ائولتمک - ازدواج کردن، زن گرفتن
 با تقین - طلب بلا و صول
 باخیم - نقطه‌ی نظر
 بادالاق (دابالاق) - پشت پا زدن به کسی، (ایلدیک = پشت پا زدن در کشتی)
 بارشماق - صلح کردن، آشتی کردن با کسی یا گروهی
 باسدیرماق - ۱ دفن کردن، خاک کردن ۲ به گشتن دادن اسب و خر و گوسفند و...
 باسارلاماق - غافلگیر کردن و ناگهانی فشار و زور آوردن
 باشلاماق - شروع کردن، از سر گرفتن
 باغداش - چارزانو نشستن
 باغیرتماق - جیغ و داد کسی را در آوردن
 بالدیز - خواهر زن، خواهر شوهر
 یانلاماق - بانگ بر آوردن خروس
 بایدیرماق - ۱ باختن در بازی و قمار ۲ دسته گل به آب دادن
 یایرا ملاشماق - دید و بازدید عید داشتن، به هم تبریک گفتن
 یپه ک - ۱ مردمک چشم ۲ بجه‌ی کوچولو
 برکیشمک - ۱ سخت و سفت شدن ۲ ورزیده و آبدیده شدن
 بره لتمک - با نگاه اعتراض آمیز چشمها را خیره کردن به کسی
 بسلتمک - پرورده شدن، پرواری گشتن
 بلله مک - نشانه گذاری کردن، روشن کردن
 بله مک - ۱ قنناق کردن بجه ۲ کثیف و آلوده کردن
 بوداماق - ۱ زدن شاخه های درخت ۲ تکه تکه کردن، دریدن و پاره پاره کردن سگ و
 گرگ، انسان یا حیوانی را
 بودانماق - از هم دریده شدن، پاره پاره شدن
 بورجوتماق - قر و غمزه آمدن، کمر جنبانیدن
 بورخولماق - پیچ خوردن بند پا یا دست و بازو
 بورمه له مک - مجاله کردن کاغذ و پارچه و جز آن
 بورومک - ۱ به پارچه پیچیدن چیزی ۲ روگرفتن زن با روسری و جادر

بۇرۇنمىك - خود را پيچيدن (به پارچه)
 بۇزاراتتى - هواى گرگ و ميش، چيزى كه از دور خاكسترى به نظر آيد
 بۇزارماق - خاكسترى رنگ شدن
 بۇزۇۋۇلۇق (بىزۇۋۇلۇق) - ۱ آغل گوساله ۲ جاي كشيپ ۳ كتايه است از زندان
 بۇشاتدۇرماق - وادار كردن كسى به طلاق دادن زن خود
 بۇشالتدۇرماق - دستور خالى كردن جايى يا ظرفى دادن
 بۇشاماق - طلاق دادن
 بۇشانماق - طلاق گرفتن
 بۇغازلاشماق - بله ي همديگر را گرفتن
 بۇغاناق - ۱ هواى گرفته و طوفانى ۲ نوهى خار بهن و درشت و نيش دار
 بۇغوشدۇرماق - به جنگ هم انداختن حيوانات مانند سگ و گاو و خروس و...
 بۇغوشماق - به جان هم افتادن و درگير شدن
 بۇلۇشمىك - ميان خود تقسيم كردن مال مشترك
 بۇيۇلۇق - نخ تاپيده از پنبه
 بۇيۇلانماق - سرکشيدن و خود را نشان دادن، بلند شدن و نگرستن به جايى يا كسى
 بۇيۇخماق - دست و پاگم كردن
 بۇيۇرتىك - فرياد كسى يا گاوى را در آوردن
 بۇيۇرتىك - نمره كشيدين گاو و شتر
 بۇيۇك لىتىك - اظهار و ادعاى بزرگى كردن، بزرگ شدن مقام
 ييتىرىمىك - ۱ رويانيدن ۲ به سروسامان رسانيدن
 ييتيشمىك - به هم وصل شدن، التيام يافتن زخم و مانند آن
 بىيج - ۱ زنازاده ۲ حيله گر و ناكس
 بىرلشمىك - دست به يكى شدن (كردن)
 بىرىكىمىك - يكدل و يکزيان شدن، دست به يكى كردن
 پاخيىر - مس اكسيده شده، زنگ زده
 پارتىلىتى - سروصدای شديد تركيدن چيزى
 پارتىلداماق - با سروصدا تركيدن
 پاقىلداماق - در جوش و خروش بودن، با صدا خنديدن
 پۇزماق - ۱ برهم زدن ۲ آخرين بازمانده هاى جاليز را چيدن

پولوش - پس مانده‌ی میوه جات
 پیرینتی - ۱ صدای بال زدن پرندگان ۲ قطعی نورانی
 پیریلداماق - بال زدن و پرواز کردن
 پیقیلداماق - زیر خنده زدن با صدا
 تاخماق - ۱ نصب کردن، سنجاق کردن ۲ قرار دادن در دست یا سینه (دست‌بند و گردن‌بند را)

تاپیشماق - همدیگر را یافتن دو هم‌دل و هم‌خو
 تپیلک - خود را داخل کردن (به ناحق به جایی یا مسأله‌ای)
 تپینمک - ۱ از روی مصیبت یا بر زمین گوییدن ۲ این پا و آن پا کردن و خود را مشغول ساختن

توپارلاماق - ۱ جمع و جور کردن، یکجا گرد آمدن ۲ هی زدن و اعتراض کردن به کسی
 توپارلانماق - جمع و جور شدن و دست و پای خود را جمع کردن
 توپلاماق - جمع آوری کردن، روی هم چیدن، گردآوری کردن (کتاب و مانند آن را)
 توپورمک - آب دهان ریختن، تف انداختن
 توتوشدورماق - ۱ به جان هم انداختن دو تن ۲ مقایسه کردن دو یا چند چیز با هم
 توتوشماق - گلایه شدن با هم

تورپاقلاماق - خاک اندود کردن، یا خاک پوشاندن، دفن کردن (مرده)
 توشلاماق - ۱ نشانه روی کردن ۲ در یک ردیف قرار دادن
 تۆققوشماق - به هم خوردن سر دو نفر، زد و خورد کردن
 توژلاما - آتش گردان، آتش چرخان

توژلاماق - ۱ چرخانیدن چیزی، تکان دادن سر ۲ گول زدن
 تومماق - بغض کردن، در خود فرو رفتن

تیریقلاماق - شکم روی داشتن

تیقییلداماق - تن تق صدا کردن

تین - گاز اسید کربنیک سوختن ذغال

جاغیلداماق - جاری شدن ناگهانی آب

جیرماقلاماق - جنگولک زدن، پنجول کشیدن

جورولده مک - جبرجیر کردن

جیزماقارا - خطوط کج و معوج، دست‌نویس ناخوانا و نامنظم

جینگیلداشماق - جیغ و ویغ راه انداختن
 جینگیلده مک - ۱ صدای جرنگ جرنگ دادن ۲ داد و قال راه انداختن
 جینلنمک - از کوره در رفتن، سخت خشمگین شدن
 چاپالاماق - دست و پا زدن، تقلا کردن برای کار و هدفی
 چاتماق - ۱ رسیدن به کسی یا چیزی ۲ کوک زدن پارچه ۳ بار کردن بر منور
 چاخنا شدیرماق - ۱ به هم زدن، گل آلود کردن ۲ برهم زدن جمع و جنگ و
 درگیری ایجاد کردن در میان آنان
 چارتیلداماق - صدا کردن در اثر افتادن یا شکستن
 چاشدیرماق - گیج کردن و به اشتباه انداختن
 چاشماق - سردرگم شدن، خود را باختن و به اشتباه افتادن
 چاغیرماق - صدا زدن، دعوت کردن
 چاققیلداماق - صدا کردن در اثر اصطکاک
 چالینخلاماق - دست و پا زدن
 چالیشدیرماق - ۱ به سعی و کوشش وادار کردن ۲ به هم زدن مایعات در ظرف
 چَرْتَمَک - ۱ از جا در رفتن، سکندری خوردن، لغزش داشتن در کاری ۲ به هم خوردن
 تله موش و جز آن
 چرچی - دستفروشی دوره گرد
 چؤبوقلاشماق - ۱ چپ به چپ دادن ۲ درد دل کردن با کسی
 چؤخدان - از خیلی وقت پیش
 چؤکدؤرمک - به زانو در آوردن
 چولقالاماق - ۱ پوشاندن با پارچه ای، ۲ سخت فرا گرفتن، چنانکه می، قلّه کوه را
 چؤلّمک - ظرف سفالی و گلی دهان گشاد
 چیرپیشماق - زد و خورد کردن، دست به یقه شدن
 چیرپینماق - دست و پا زدن
 چیرمالاماق - بالا زدن آستین، ورمالیدن پاچه ی شلوار
 چیغیرتماق - داد کسی را در آوردن
 چیم دیرمک - آب تنی دادن
 چیم دیک له مک - و شگون گرفتن
 خارنلداماق - به صدا در آوردن در حال ریختن

خورتلاماق - از قبر بیرون آمدن، زنده شدن مرده
 خوده ک - ۱ شاگرد چوپان ۲ طفل همراه پدر یا مادر در خانه‌ی نامادری یا ناپدری
 خورولداماق - خرخر کردن، خرناسه کشیدن
 خورتولداماق - با صدا از گلو فروبردن غذا، قورت دادن با صدا
 دادیملیق - مقدار اندک در حد چشیدن
 دادیخماق - بدمزه شدن غذا و خوراکی، طعم طبیعی را از دست دادن
 داراشلیق - بسیار تنگ و باریک
 داراشماق - ۱ به چیزی حمله ور شدن، دور چیزی جمع شدن چنانکه موربرگرد چربی
 یا شیرینی ۲ تند و تیز و با حرص و ولع خاصی مانند گرگ و سگ به خوردن خوراکی
 پرداختن

دارینخماق - دلنگ شدن، حوصله‌اش سر رفتن
 دارینلماق - حوصله‌اش سر رفتن، دلنگی پیدا کردن
 داشلاماق - سنگباران کردن، سنگسار کردن
 داشینماق - با خود حمل کردن
 داشینماق - کوچ کردن از جایی به جایی، جابجا شدن و اسباب‌کشی کردن
 دالالاماق - در جای خلوت گیر آوردن، غافلگیر کردن
 دالقیق - غرق در فکر، در فکر فرو رفته
 دانا - گوساله میان یک تا دو سال
 دانقاز - حرف نشنو، تراشیده و نخراشیده
 دانیشدیرماق - به حرف آوردن
 ده برتمک - از جا تکان دادن
 دبرتمک - از جای تکان خوردن
 دج - تخته‌ای مخصوص برای نشانه‌گذاری غله در خرمن
 دوداقلاشماق - لب بر لب نهادن، همدیگر را بوسیدن
 دورتمک - زور چبان کردن
 دوروخماق - به فکر رفتن، غرق حیرت و شگفتی شدن
 دوروشماق - رودرو شدن و کژتابی کردن با کسی، به خصومت و دشمنی پرداختن
 دورتولمک - ۱ به زور و فشار وارد شدن ۲ از سر فزولی سرکشیدن به جایی
 دوزمک - تحمل کردن

دو شرگه - اقامتگاه موقتی سر راه
 دو غراماج (دو غراما) - نان خرد شده در ماست یا دوغ
 دو غاناق - ۱ حلقه یا دو شاخه‌ای که برای گره زدن دو سر طتاب به کار می‌رود ۲ کنایه
 است از آدم تراشیده و نخراشیده
 دؤلوخسونماق - حالت گریه به خود گرفتن
 دؤمبالماق - خم شدن به وضع سجده
 دؤیه - ماده گاو جوان که هنوز نژاییده
 دوؤغا - آتش دوغ که در آن سبزی و برنج می‌ریزند
 دونوخماق - مات بردن، به شگفتی درآمدن از امری
 دئشیلماک - ۱ سر باز کردن کورک یا دمل ۲ سوراخ شدن پارچه یا چیز دیگر
 دیبک - هاون سنگی یا چوبی بزرگ برای کوبیدن گوشت
 دیدمک - حلاجی کردن پشم یا پنبه با دست، پاره پاره کردن (آتماق = حلاجی)
 دیدیشمک - ۱ به همدیگر چنگ انداختن ۲ کلنجار رفتن با هم، رودرروی هم قرار گرفتن
 دیرچلمک - سر برافراشتن، بهبود یافتن (از بیماری)
 دیرسک لنمک - به آرنج تکیه دادن
 دیرماشماق - بالا رفتن با دست و پا (از درخت و کوه و...)
 دیره‌مک - ۱ سینه سپر کردن ۲ زل زدن و خیره شدن
 دیسکینمک (دیکسینمک) - بی‌هوا از چیزی ناراحت شدن، عکس‌العمل آتی
 دئشمک - ۱ باز کردن سر زخم، بیشتر زدن ۲ سوراخ کردن
 دینغلتماق - موجب دق شدن، دق مرگ کردن کسی
 دینگلئتمک - راست ایستادن، به حال عمود درآوردن
 دینلفیر - ۱ آدم سبک آوازه‌ی به‌درد نخور ۲ موریخته و جُلُنْبُر
 دیندیرمک - ۱ به صحبت گرفتن، به حرف زدن واداشتن ۲ احوال‌پرسی و خوش و بش
 کردن

زوغلانماق - ساقه‌ی نورسته درآوردن، جوانه زدن
 زؤققولدانماق - درد داشتن همراه با ضربان
 زیریلدانا - زاری کردن، گریه کردن و زل زدن کودک
 زیل له‌مک - زل زدن، چشم دوختن
 زینقیلتی - صدای زنگوله و زنگ

ساپلاماق - ۱ دسته دار کردن تبر و کلنگ ۲ سوزن نخ کردن، ۳ ناسزا گفتن
 ساتاشماق - ۱ سر به سر کسی گذاشتن، متلک گفتن ۲ یک لحظه برخورد کردن چشم
 سارمیلماق - به لرزه در آمدن، از توان افتادن
 ساغیم - یک وعده شیر دوشیده شده
 ساغینماق - خود را حفظ کردن
 ساناقلاماق - بد و بیراه گفتن
 سانجی - درد احشای تو خالی، قولنج، دل پیچه
 سانجیلانماق - دچار قولنج شدن
 سایقلاماق - هذیان گفتن
 سگمک - ۱ روی یک پا راه رفتن، لی لی کردن ۲ راه رفتن کبک و آهو، خرامیدن
 سؤخوشدورماق - بد و بیراه گفتن
 سورتوشمک - ۱ اصطکاک دو چیز به هم ۲ سر به سر کسی گذاشتن
 سورتومک - بر روی زمین کشیدن
 سورتدورمک - مسامحه کردن، لیفتشی دادن
 سوزارماق (سوزالماق) - رنگ رو باختن، پژمرده شدن
 سوزمک - آب چیزی را گرفتن
 سوسماق - ساکت شدن به سبب رنجش، لب فرو بستن از سخن یا حالت قهر
 سولتمک - هرسه زدن، ول گشتن
 سوسولتمک - ۱ به هر جا سرکشیدن (برای گدایی) ۲ جوییدن و بازی کردن سگ با
 استخوان

سولمک - گلرله‌ی پشم آماده برای رشتن و تایدن
 سونجوقلاماق - جفتک پراندن، لگدپرانی کردن
 سووشماق - ۱ رد شدن و گذاشتن (کاروان و...) ۲ از سر گذاشتن، رد شدن قضا و خطر
 ۳ سپری شدن زمان

سینخیشدیرماق - در تنگنا گذاشتن، تحت فشار قرار دادن
 سینقارلاماق - مالش دادن با دست، تیمار کردن
 سینغیشدیرماق - بر خود هموار ساختن. تحمل کردن کسی یا امری
 سینغینماق - پناهنده شدن، پناه بردن به کسی یا جایی
 سیلکینمک - خود را تکان دادن، گرد و خاک خود را تکان دادن

- سینمک - به دل نشستن، گوارا شدن و چسبیدن (خوراکی)
 سینمخماق - ضعیف و نحیف شدن، شکسته شدن
 سئومک - سخت دوست داشتن، عشق ورزیدن
 سئویلمک - مورد محبت قرار گرفتن
 سئویندیرمک - شاد و خوشحال کردن (یا مزه یا دیدار)
 سییرمک - ۱ پاک کردن بشقاب و کاسه با خوردن آخرین لقمه ۲ خراش دادن ۳ از نیام
 بیرون کشیدن ۴ پایین کشیدن چنانکه شلوار را.
 شاریلداماق - شرشر کردن آب یا مایع دیگر
 شیرتاشیرت - گل آلودی زمین به علت بارندگی و غیره
 شیتلنمک - لوس بازی درآوردن
 شیریلتی - صدای شرشر آب
 شیشیرتمک - ۱ متورم کردن ۲ بزرگ جلوه دادن و هندوانه زیر بغل کسی دادن
 شیناماق - حمله کردن به نندی، شکار کردن در هوا
 شیققیلتی - صدای شکستن استخوان یا چوب
 شیققیلداتماق - به صدا در آوردن
 قاتیشدیرماق - ۱ به هم زدن، درهم آمیختن ۲ دو به هم زنی کردن
 قارالتی - سیاهی از دور
 قارپیشماق - به هم افتادن جانوران، زد و خورد کردن دو کس
 قارت - پیر و چروکیده
 قاریشدیرماق - مخلوط کردن و به هم زدن به عمد و با شعور
 قارنماق - پیر شدن زن
 قاشقا - پیشانی سفید (در اسب و غیره)
 قاشیماق - ۱ تراشیدن و کندن نه دیگ و جز آن با قاشق و کفگیر و امثال آنها ۲ خاراندن بدن
 قاق (قاخ) - خشک‌های میوه
 قالتاق - ۱ قسمت چوبی زین ۲ آدم حقّه باز و پشت هم انداز
 قاماشماق - ۱ خیره شدن چشم در اثر نور و غیره ۲ کند شدن دندان در اثر خوردن
 میوه‌ی نارس (کال اول ماق)
 قانادلانماق - ۱ بال و پر درآوردن ۲ شاد و خوشحال شدن از مزه یا امری
 قایساق - رویه‌ی خشکیده‌ی خمیر

قایین (قیین) - برادر زن یا برادر شوهر
 قدده مک - تراشیدن مداد و قلم، قط زدن
 قورشاماق - به چیزی بد تشویق کردن، تحریک کردن و از راه بدر ساختن
 قورغا - گندم بر داده (و در شیر نشانده)
 قوروماق - حفظ و حراست کردن
 قوشماق - ۱ شعر گفتن ۲ بستن اسب به ارباب ۳ داخل گله کردن (اسب و گوسفند و خرو

گا)

قولاج - فاصله میان دو دست باز
 قونماق - فرود آمدن و نشستن پرنده بر سر شاخه و جایی
 قووالاماق - ۱ دنبال کسی دیدن، کسی یا حیوانی را دنبال کردن ۲ راندن و دور کردن به

قهر

قیجقیرداتماق - دندان قروچه کردن، دو چیز را به هم ساییدن و صدا درآوردن
 قیدیقلاماق - قلقلک دادن
 قیرجانماق - خود را لوس کردن و ادا درآوردن
 قیرغین - کشتار دسته جمعی، مرگ و میر همگانی
 قیریشماق - چین و چروک خوردن
 قیریلماق - ۱ بریدن نخ یا طناب و غیره ۲ از بین رفتن دسته جمعی انسان یا حیوان
 قیسناماق - در تنگنا گذاشتن، پافشاری کردن
 قیلچیق - ۱ تیغی ماهی ۲ تارهای سنبل گندم و جو و گیاه هرزه دیگر
 کسهر - ۱ وسیله یا ابزار برنده از نوع قیچی و خنجر و تبر ۲ بُرش و قاطعیت
 ککه لن مک - خودنمایی و خود بزرگ شماری کردن، ادای بزرگان و مردان درآوردن.
 کوماج (ز) - نوعی نان
 کوسوشمک - از همدیگر قهر کردن
 کوسه یهن - زود رنج، دل نازک و حساس
 کوشگورتیمک (کیش گیر تیمک) - به حمله واداشتن و شورانیدن (سگ را)
 کونده له مک - به شکل گلوله درآوردن خمیر
 کیچیل مک - کوچک شدن
 کیریمک - از تب و تاب افتادن و کز کردن
 کیشیلن مک - ادای مردان درآوردن، متمنم گفتن

گونشمک - دهن دره کردن
 گمبرمک - خاییدن استخوان، خوردن گوشت باقیمانده‌ی استخوان
 گلیشمک - نشو و نما یافتن
 گۆپلاماق - لاف زدن، گزافه گفتن
 گۆتورۇلمک - ۱ دور برداشتن، خیز برداشتن ۲ یک‌هو فرار کردن و دور شدن
 گۆرۇش - دید و بازدید
 گۆلش دیرمک - به کشتی واداشتن
 گۆلۇش مک - دسته جمعی خندیدن
 گۆلۇمىۇن مک - لبخند زدن
 گۆمبۇلدت مک - به صدای تند درآوردن
 گۆۋە ئمک - به خود یا کسی یا چیزی بالیدن، فخر فروشی کردن
 لوۇغا - شوخ طبع و بذله‌گو
 ماراقلانماق - اشتیاق پیدا کردن، راغب شدن بر امری
 مارچىلىقى - صدای دهان در موقع خوردن و نوشیدن، ملج ملج
 وۇرنۇخماق - سراسیمگی کردن، به خود پیچیدن، مردد و دودل شدن در انجام کاری
 ھاپلاشدىرماق - می زدن به کسی برای اقدام به کاری
 ھاپلاشماق - همدیگر را صدا زدن
 ھدىك - گندم و نخود آب پز، غله‌ی پخته
 ھنىرتى (ھنىلىتى) - صدای نفس یا پیچ‌نامعلوم
 ھۇرتۇلداتماق - یک نفس سرکشیدن مایع (معمولاً با صدای دهان)
 ھۇكۇرتىمە - گریه و زاری با صدای بلند
 ھۇخۇرماق - با نفس گرم کردن
 ھىرىلداماق - هرهر خندیدن
 ھاپماق - نان به تنور چسبانیدن
 ياتىشدىرماق - ۱ خوابانیدن دسته جمعی کودکان و... ۲ ساکت کردن بلوا و درگیری
 ياخالاماق - ۱ بقیه‌ی کسی را گرفتن ۲ آب کشیدن ظرف
 ياخاتتى (ياخىتىتى) - آب آلوده به‌جا مانده از شستن ظرف
 ياخماج - تکه نانی که روی آن عسل کره، یا مربا مالیده باشند
 يادىرقاماق (يادىرقالاماق) - از یاد بردن، از عادت درآمدن

یاراماز - بدرد نخور، بی وجود
 یاراماق - به درد کسی خوردن
 یاریتماق - درست انجام دادن، با موفقیت به سرانجام رساندن
 یاسلاما - آنچه برای بازماندگان مرده برده می شود
 یامسیلاماق (یانسئ لاماق) - ادای کسی را درآوردن
 یوباتماق - به تأخیر انداختن، لیفتش دادن
 یوخا - ورقه ی نازک خمیر، لواش نرم و پاک
 یودورتماق - به شست و شو دادن
 یوزماق - ۱ خسته کردن ۲ تفسیر و تعبیر کردن
 یوماق - گلوله پشمی یا پنبه ای تاییده و رشته برای بافتن و تنیدن
 یومماق - ۱ بستن چشم ۲ مشت کردن دست
 یوموروقلاشماق - همدیگر را با مشت زدن
 یومورولاشماق - گلوله شدن، گردآلو شدن
 یونماق (یونتاماق) - خراطی کردن و تراشیدن چوب و چیز صفت
 یینخماق - ۱ سرنگون کردن ۲ بر زمین زدن حریف در کشتی
 یشیش - طرز و شیوه ی راه رفتن
 یشرلشمک - جای گزین شدن، جای گرفتن
 یشریکله مک - زیار داشتن، هوس کردن زن باردار خوراکی را
 ییندییرماق - جمع آوری کردن، دستور جمع آوری کردن دادن
 یینغیناق - ۱ یینغینجاق ۲ گرد آمدن بستگان و دوستان و همسایگان در خانه داماد
 برای مبارک باد گفتن در سه یا چهار شب قبل از شب عروسی
 یینغینتی - ۱ ته مانده و خرده ریز ۲ افراد متفرقه که در آبادی یا جایی سکونت کنند.
 یینغینجاق - هم آیش، تجمع
 یشکل مک - بزرگ شدن و رشد کردن
 یشم - علوفه خوراک دام
 یییه لشمک - تصاحب کردن چیزی

فصل دوم - جمله

جمله، مجموعه‌ای منطقی و نظام‌یافته از کلمه‌هاست که خواسته‌ها، اندیشه‌ها، دانسته‌ها، عواطف و احساسهای ما را بازگو می‌کند؛ چون:
هاوا سربوخ دیر (هوا سرد است)
یاسمن گلدی. (یاسمن آمد).
نسترن درس او خور. (نسترن درس می‌خواند).

بخش نخست - جایگاه ارکان و اجزای جمله در زبان ترکی
ترتیب قرار گرفتن اجزا در جمله‌های ترکی، درست مانند فارسی است؛ یعنی:
۱- نهاد (مسند الیه = فاعل) در آغاز جمله، فعل در پایان آن می‌آید. و مفعول و متمم معمولاً به دنبال هم در میان فاعل و فعل قرار می‌گیرند:

آیلار گلدی (آیلار آمد).
نهاد (فاعل) فعل
آیلار کتابی الهاما و ثردی (آیلار کتاب را به الهام داد).
نهاد (فاعل) مفعول متمم فعل

۲- مسند اگر فعل باشد در آخر جمله است:
آیناز گشیدیپ دیر (آیناز رفته است).
و اگر صفت یا اسم و یا ضمیر باشد، در میان نهاد و فعل ربطی می‌آید:
آیناز نوخوش ایدی (آیناز بیمار بود).
نیما دبیر دیر (نیما دبیر است).
سینا او دور (سینا اوست).

۳- قید، صدر نشین جمله است و پیش از فاعل یا پس از آن می‌آید:

بابک سحرچاغی بازارا گشتدی (بابک صبح به بازار رفت).
 متأسفانه بابک بوگون نوخوش دیر (متأسفانه بابک امروز بیمار است).
 ۴-۵. صفت و مضاف‌الیه، در جمله، جایگاه ویژه‌ای ندارند و همراه و پیرو
 موصوف و مضاف خود هستند؛ چنانکه اگر موصوف و مضاف، فاعل باشند، آن دو به
 همراهی فاعل در آغاز جمله می‌آیند: یاخشی اوغلان دده - ننه سینه احترام ایلهر (پسر
 خوب به پدر و مادرش احترام می‌گذارد). و اگر موصوف و مضاف، متمم باشند، آن دو
 در بخشهای پایانی جمله قرار می‌گیرند:
 کسری دونن صبح کتاینی مدرسه یولوندا ایتیریب (کسری دیروز صبح کتابش را
 در راه مدرسه گم کرده است).
 یاخشی کتاب، یاخشی یولداش دیر (کتاب خوب دوست خوی است).
 ۶. منادا، پیش از نهاد می‌آید:
 آلا! سن اوزون رحم الله. (خدایا! تو خودت رحم کن).

بخش دوم - اقسام جمله
 جمله از دیدگاههای گوناگون، اقسام گوناگونی دارد؛ چنانکه:

نخست - اقسام جمله از دیدگاه مفهوم و چگونگی بیان
 جمله از دیدگاه مفهوم و چگونگی بیان چهار دسته است:
 ۱- جمله خبری (خبری جمله)، که مطلب را به طور قطعی و حتمی خبر می‌دهد:
 گون چینخدی (آفتاب سر زد).
 هاوا ایستی دیر. (هوا گرم است).
 ۲- جمله پرسشی (سوروشما جمله سی):
 حالیز یاخشی دیر؟ (حال تان خوب است؟)
 هاچان داغا گنده جک سن؟ (کی به کوه می‌روی؟)
 حیدربابا ملا ابراهیم و اریایوخ؟
 مکتب آچار؟ اوخور اوشاخ لاریایوخ؟ (حیدربابا؟)
 ۳- جمله عاطفی (عاطفی جمله)، که با آن یکی از عواطف انسانی از قبیل تحسین،
 تأسف، تعجب، آرزو، شادی و... بیان می‌شود:
 کئشگه فارداشیم بوگون گله! (کاش برادرم امروز بیاید!)

نه گوزل خطون وارا! (چه خط زیبایی داری!)
آفرین ستین ادبیره! (آفرین بر ادب شما!)
افسوس که هامی آزاد لتقین قدرین بیلیرلر! (افسوس که همه قدر آزادی را
نمی‌دانند!)

هریان گلدی، شیللاق آتوب آشاردیق
الله! نه خوش غمبیز - غمبیز یاشار دینق.
(حیدربابا ۲۲).

آی اوزومسی او ازیرن گونلریم!
آغاج مینیب، آتگز دیرن گونلریم! (همان ۲۲).
نه پیس قاری نه ایمش سن!
ناغیل! یالان! یالان دنیا! (شهریار ۲۲۰)

۴- جمله امری (امری جمله):

تشریف گیرین. (تشریف بیاورید).
کتابی وئر. (کتاب را بده).
← فعل امر (ص ۹۸)

دوم - اقسام جمله از حیث فعل

جمله از حیث فعل، سه گونه است:

۱- جمله فعلی (فعلی جمله)، که در آن، فعل تام (خاص) به کار رفته باشد:

قوش اوچدی. (مرغ پرید).

گون باتدی. (آفتاب غروب کرد).

حیدربابا گلدیم سنی یوخلیام

بسیرده یاتام قرجاؤوندا یوخلیام

قمری نووام، بلکه بوزدا حاخلیام. (حیدربابا ۲۱)

۲- جمله اسنادی (نسبت جمله سی)، که در آن، فعل ربطی به کار می‌رود و مستند را به

مستندالیه نسبت می‌دهد و جمله معمولاً از نهاد و مستند و فعل ربطی تشکیل می‌شود:

هاوا آیدین دیر (هوا روشن است).

معمود قبول اولدی (معمود قبول شد).

دنبا قسۇ قدر، اولوم ایستیم دی

دنیاپرستی، اوغول سوزدی، یتیم دی. (حیدربابا ۱۶)

۳- جمله بی فعل (فعل سیز جمله)، جمله ای است که در عرف زبان، یعنی مطابق رسم اهل زبان، بدون فعل تشکیل می شود و یا فعل آن حذف می گردد. جمله های بی فعل اقسامی دارد و از آن جمله است:

۱/۳- برخی از جمله های تعارفی:

آخشاموز خیر! (شب به خیر!) - کشفوز؟ (حال شما؟) - گوله گوله (شاد باشید) - چوخ ممنون! (خیلی متشکراً) - مرحمتیز آرتیق! (مرحمت شما زیاده!) - سن هارا بورا هارا! (شما کجا، اینجا کجا!)

۲/۳- برخی از جمله های پرسشی:

نه حال - خیر؟ (چه حال و چه خبر؟) - هارا بئله؟ (به کجا این طور؟) نه خبر؟ (چه خبر؟) - حالون؟ (حالت چگونه است؟) و...

۳/۳- برخی از جمله های تعجبی:

نه عجب! (چه عجب!) - عجب! - نه انشیت ملی! (چه شنیدنی!)

نویخ هارا! دن هارا!

آلمان هارا! سن هارا! (روشن ضمیر ۲۲)

۴/۳- پاره ای از جمله های دعایی، نفرینی و آرزویی:

صد شکر که اولدی نور باران!

مشروطه یله بوخاک ایران! (صابر ۲۴۸)

عزیزیم! قوزو قربان!

قوچ قربان! قوزو قربان!

مرد اؤغلانین بیرینه

نامردین یوزی قربان! (واله: ادبی یار باخلار ۲۴)

آی اوزومسی اؤ آزدیرن گون لریم
آغاچ مینیب، آت گز دیزن گون لریم. (حیدربابا ۲۲)
گوزوم آیدین اگوزوم سوزگلی قارداش لاریمی
باسمیشام باقرنما اوز دوزما فارین داش لاریمی.
(شهریار ۱۵۰)

گئدیرسیز دیار - دیار
خوش حالیزا آقوش لارا (روشن ضمیر ۱۹)
۵/۳ - جمله هایی که ضمیر پرشی (هانی) دارند (مانند «کو» در فارسی):
هانی او کلبه زلفعلی بنا
ایشله دردی بنا قویاندا طاراز؟ (اکبر خباز)

سوم - اقسام جمله از حیث اثبات و نفی
یک - جمله مثبت (مثبت جمله):
حسین درس او خور. (حسین درس می خواند).
محسن کنکور دا قبول اولدی. (محسن در کنکور قبول شد).
یشل گلنده وئسر گتیر سین بویانا
بلکه منیم یانمیش بختیم اویانا. (حیدربابا ۱۶)
دو - جمله منفی (منفی جمله):
ناصر درس اؤخومور (ناصر درس نمی خواند). منصور کنکور دا قبول اولمادی
(منصور در کنکور پذیرفته نشد).
گوز یاشنا باخان اولسا، قان آخماز
انسان اولان، خنجر بئله تاخماز. (حیدربابا ۱۹)

چهارم - اقسام جمله از حیث پیوند با هم
یک - جمله های هم پایه (پیوسته)
جمله های هم پایه، جمله هایی هستند که هر یک با حفظ استقلال، از حیث معنایی با هم
پیوند دارند و در جمع، مکمل پیام و مفهوم و موضوع ویژه ای هستند؛ مانند جمله های زیر:
آچارنم ایتیش دی. هریانی گزدیم. تاخچا - بوخچا یا دا باخدیم. اوشاخلاردان دا سوزو
شدوم. تا پیلمادی (کلیدم گم شده بود. همه جا را گشتم. طاقچه و بقچه را هم نگاه کردم.

از بچه‌ها هم پرسیدم. پیدا نشد.)
عبارت بالا از پنج جمله مستقل تشکیل شده که هر یک از آن جمله‌ها استقلال خود را حفظ کرده‌اند؛ اما روی هم گزارش ویژه‌ای را که گم شدن کلید و با همه تلاش، پیدا نشدن آن است، می‌رسانند و در پیام‌رسانی مکمل یکدیگرند.

دو - جمله‌های ساده - جمله‌های مرکب

۱- جمله ساده، جمله‌ای است که تنها یک فعل داشته باشد؛ چون:
قوش اوچدی. (مرغ پرید.) میوه با هادیر. (میوه، گران است.)
۲- جمله مرکب، جمله‌ای است که بیش از یک فعل داشته باشد؛ به عبارت دیگر از دو یا چند جمله ساده مربوط به هم تشکیل یافته باشد؛ مانند دو جمله مرکب زیر:
کتاب که ایسته میش دیز، دوتن گؤنדרدیم. (کتابی که خراسته بودید، دیروز فرستادم.) فروشگاه‌ها که گتیمش دیم، کیف آلام، یاخشی کیف تاپانمادیم. (به فروشگاه که رفته بودم، کیف بخرم، کیف خوب پیدا نکردم.)
جمله مرکب نخستین از دو جمله ساده، و جمله مرکب دوم از سه جمله ساده ترکیب یافته‌اند.

یادون دادی، نه هولسک قاچاردیم؟

قوشلار تکزین قانادچالوب، اوچاردیم؟

(حیدربابا ۱۷)

سه - جمله‌های پایه - پیرو

جمله‌های ساده‌ای که جمله مرکب را پدید می‌آورند، از حیث بار پیام و مفهوم دو گونه‌اند:

جمله پایه - جمله پیرو

۱- جمله پایه، آن جمله ساده از جمله مرکب است که معمولاً فرض اصلی گوینده یا نویسنده را در بر دارد و قابل تأویل به مصدر یا صفت نیست.
۲- جمله پیرو، آن جمله ساده از جمله مرکب است که وابسته به جمله پایه است و مفهومی از قبیل شرط، زمان و جز آن را به مفهوم جمله پایه می‌افزاید و قابل تأویل به مصدر یا صفت است^(۱). به مثالهای زیر توجه فرمایید:

۱- تأویل، تبدیل فعل یا کلمه‌ای به کلمه دیگر و با تبدیل جمله به مصدر یا صفت را می‌گویند.

همین که زنگی ووردوم، قابونی آچدیلار (تا زنگ را زد، در را باز کردند).
او که یازیر، منیم قارداشینم دیر. (آن که می نویسد، برادر من است).
در جمله نخست، «قابونی آچدیلار» جمله پایه است که غرض اصلی گوینده را در
بردارد و جمله «همین که زنگی ووردوم» جمله پیرو است که زمان فعل جمله پایه را
می رساند.

در جمله دوم، «آقا» منیم قارداشینم دیر» جمله پایه است که غرض اصلی گوینده
است، جمله «آقا که یازیر» جمله پیرو است که صفت نهاد جمله پایه را می رساند.
جمله پیرو مثال نخست را می توانیم تأویل به مصدر بکنیم و به جای «همین که زنگی و
وردوم...» بگوییم: «زنگی وورماق همان، قابونی آچدیلار» و در مثال دوم نیز جمله پیرو
(او که یازیر...) را می توانیم تأویل به صفت کنیم و بگوییم: «یازان آقا منیم قارداشینم دیر».
همین گونه است جمله مرکب زیر:

بازاراکه گئدیردیم، باشماق آلام، نیلوفر ی گوردوم (به بازار که می رفتم. کفش بخرم،
نیلوفر را دیدم).

جمله مرکب بالا از سه جمله ساده تشکیل شده، جمله «نیلوفر ی گوردوم» که غرض
اصلی گوینده است، جمله پایه، و دو جمله «بازاراکه گئدیردیم» و «باشماق آلام» که هریک،
مفهوم بر مفهوم جمله پایه می افزایند، جمله های پیرو هستند.

ترکی دیدیم ، اوخوسونلار اوزلری
پایه پیرو

بیلسین لرکه آدام گئدر آدقار. (حیدر بابا ۲۷)
پیرو پیرو

بیلمزیدیم ، دؤنگه لر وار ، دؤنوم وار
پایه پیرو پیرو

ایتگین لیگ وار ، آیریلیق وار ، اؤلوم وار.
پیرو پیرو پیرو
(حیدر بابا ۱۷)

پنجم - اقسام جمله از حیث استقلال
جمله ساده از حیث استقلال دو گونه است:

۱- جمله مستقل، که به تنهایی، پیام و مفهوم روشن و کاملی دارد:
 گزل لر آچیلدی (گلها شکفتند).
 هارا قیزیشدی (هوا گرم شد).

۲- جمله ناقص، جمله ساده‌ای است که به تنهایی، پیام روشن و رسایی ندارد و با آمدن جمله دیگر (جمله پایه)، مفهوم آن، روشن و رسا می‌شود:
 گوز یاشینا باخان اولسا، قان آخماز

انسان اولان، خنجر بیلینه تاخماز (حیدر بابا ۱۹)

در مصراع اول بیت بالا، «گوز یاشینا باخان اولسا» جمله ناقص است، زیرا پیام روشن و کاملی از آن دریافت نمی‌شود، با آمدن جمله بعدی (قان آخماز)، مفهوم آن، کامل و رسا می‌شود.
 یادآوری:

همه جمله‌های پرر در شمار جمله‌های ناقصند. و همه جمله‌های پایه می‌توانند جمله کامل شمرده شوند.

بخش سوم - حذف در اجزای جمله

یک یک اجزای جمله به علتها و مناسبتهایی به قرینه لفظی و معنوی و نیز گاهی به حکم عرف زبان حذف می‌شوند؛ چنانکه:

۱- حذف فاعل (نهاد = مسندالیه)

نهاد یا فاعل جمله گاهی به مناسبت‌هایی به قرینه حذف می‌شود؛ از آن جمله است:
 ۱/۱- اگر نهاد اول شخص یا دوم شخص باشد:

گلیرم (می‌آیم). دوروروق (بلند می‌شویم). (اول شخص مفرد و جمع)
 قالمیر سیز؟ (نمی‌مانید؟). گئدیرسن؟ (می‌روی) (دوم شخص مفرد و جمع)
 ۲/۱- در جمله پاسخی، که نهاد در جمله پرسشی ذکر شده است:
 علی هانی؟ (علی کجاست؟) ← * اثره گئدی (* به خانه رفت).

۲- حذف فعل

۱/۲- به قرینه لفظی:

کیم گلدی؟ (که آمد؟) ← * علی * (جمله پاسخی)

۲/۲- به قرینه معنوی:

بابادان نه خبر * ؟ (از بابا چه خبر *) (جمله پرسشی)

دوستا مروّت ایتملی * دشمنیله گنجین ملی *

قایدایا بوردور، حیف دگیل

بشیریولون آزوب، چاشا؟ (شهریار ۱۳۱)

۳/۲- به حکم عرف زیان:

کنفوز * ؟ (حال شما؟). هابان دان بئله * ؟ (از کجا این طرفها * ؟)

لافاترونون روحی شاد * چوخ اتدی داد و قریاد. (روشن ضمیر ۱۷)

۳- حذف اجزای دیگر جمله

اجزای دیگر جمله نیز گاهی به تنهایی و گاهی چند جزء با هم حذف می شوند:

کیم نروخوش دی؟ (که مریض است؟) ← نسترن * * (حذف مسند و فعل ربطی)

کتابی کیم گوتوردی؟ (کتاب را که برداشت؟) ← علی * * (حذف مفعول و فعل)

دوئن هارا گتدیز؟ (دیروز به کجا رفتید؟) ← تبریزه گتدیم * (به تبریز رفتم).

(حذف قید)

بخش چهارم - واژه های آغازگر جمله

اغلب جمله های ترکی با واژه ها و عبارتهایی آغاز می شوند؛ چون:

آی...! / بعله! / بلی / آی بابا! / ای بابا! / گل بیرگوردی / فرق ائله مز آی نه گوزل! / بوخ! /

بوخ - بوخ واللّه! / بوخ بابا! / حتماً / خییر / خییر اصلاً / یاخشی / چوخ یاخشی / آخ نه

یاخشی! / اوّل باشی...:

بعله! گلیرم. / بوخ بوخ! گله ییلمه رم. / بوخ واللّه! منیم خبریم بوخ دور. / چوخ

یاخشی گتیررم. / آی بابا! بونه سوزدور!

آی باشی داشلی کیشی! دبنمه، اوشاق دوراوشاقیم

نه ادب و قنی دی؟ قوی سؤگرن، اوشاق دوراوشاقیم!

(صابر ۵۳)

آی نه گوزل قایدادی شال ساللاماق!

یگ شالیتا بایرام لیتین باغلاماق! (حیدر بابا ۲۴)

بیرگۆریدیم آیریلینی کیم سالدی؟

اۆلکه میزده کیم قیریلدی؟ کیم قالدی؟

(حیدریابا ۳۸)

یوننه سی دۆرسن عالمه سالویسان!

گل بیرگۆرک، اوزون هاردا قالویسان؟ (همان ۴۵)

اۆل باشی من دن استقبال ائتدیز

سون نان چۆنۆب ایشیم ده اخلا ل ائتدیز. (همان ۵۴)

فصل سوّم فعل

بخش نخست - تعریف فعل

فعل را باید از دو دیدگاه تعریف کرد: دیدگاه ساختاری و صرفی، دیدگاه کاربردی و نحوی.

فعل از دیدگاه ساختاری و صرفی، کلمه‌ای است که انجام گرفتن کار یا حرکتی، و یا بودن و داشتن و یا پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته یا اکنون و یا آینده برساند؛ چون: گلدیم (آمدیم)، سویوق دئر (سرد است)، یاز اجاقلار (خواهند نوشت) و از دیدگاه کاربردی و نحوی، کلمه‌ای است که در جایگاه اسناد می‌نشیند؛ یعنی یا خود، مسند جمله است (فعل خاص) و یا مسند را به مسندالیه (نهاد) نسبت می‌دهد. (فعل ربطی)؛ چون:

قار	یاغیر (برف می‌بارد).
نهاد (فاعل)	مسند (فعل = فعل تام)
هاوا	سویوخ
نهاد (مسندالیه)	مسند
	دور
	فعل ربطی
	(هوا سرد است).

و نیز هسته مرکزی گزاره است. مهمترین رکن جمله است. و در آن واحد به چهار مفهوم دلالت می‌کند: ۱- شخص ۲- افراد و جمع ۳ زمان ۴ یکی از مفاهیم زیر:

- ۱- انجام گرفتن کاری: سؤلماز گئتدی (سؤلماز رفت)
- ۲- نسبت دادن صفت و حالتی بر کسی یا چیزی: سؤلماز ادب لی دیر (سؤلماز مؤدب است).

۳- پذیرفتن صفت یا حالتی: سؤلماز نؤخوش اولوب. (سؤلماز بیمار شده است).

۴- پذیرفتن کاری: سؤلماز گؤرسن دی (سؤلماز دیده شد).

۵- وجود داشتن: سؤلماز وار؟ (سؤلماز هست؟)

۶- مالکیت و دارا بودن: سولمازین کتابی وار (سولماز کتاب دارد).
وقتی گفته می‌شود: سولماز گتدی (سولماز رفت)، فعل «گتدی» هر چهار مفهوم بالا، یعنی: انجام گرفتن کار، مفرد بودن فاعل، زمان گذشته، و شخص فعل (سوم شخص مفرد) را می‌رساند؛ به عبارت دیگر، از فعل «گتدی» درمی‌یابیم که یک نفر (غایب) کاری را در زمان گذشته انجام داده است.

بخش دوم - فعل در زبان ترکی

همه فعلهای ترکی، دستورمند (با قاعده) هستند و از قانون واحدی (آیین هم‌آهنگی آواها) پیروی می‌کنند؛ جز فعل ناقص کهن مرده «ایمک» معادل «هستیدن» (= استبدن = بودن) فارسی که در زبان زنده و پویای ترکی، برخی از ساختهای آن در دو نقش فعل معین و فعل ربطی به کار می‌روند؛ مانند دو فعل «ایدی» و «دی» در دو جمله زیر، که اولی، نقش ربطی، و دومی، نقش فعل معین دارد:

یاشار غایب ایدی. (یاشار غایب بود). یاشار غایب دی. (یاشار غایب است).
یاشار گتمیش ایدی. (یاشار رفته بود). یاشار گت دی. (یاشار رفت)

بخش سوم - وابسته‌های فعل

فعل دو دسته وابسته دارد: وابسته‌های ساختاری و صرفی که عبارتند از: بن، شناسه، شخص، افراد و جمع، زمان، وابسته‌های کاربردی یا نحوی، مانند مفعول، متمم، قید و...

نخست - بن فعل

بن فعل به آن بخش از فعل می‌گوییم که پیام و مفهوم فعل را در بردارد.
در زبان فارسی، هر فعل دو بن دارد: بن ماضی، مانند «رفت» و «دید»، بن مضارع مانند «رو» و «بین» از مصدر «رفتن» و «دیدن».

اما در زبان ترکی، فعل، تنها یک بن دارد که ساختار آن، مانند زبان فارسی برابر است با ساخت دوم شخص مفرد امر؛ که خود به تنهایی پویا و فعال نیست و پیشوند و پیش‌واژک و پیش‌وازه نیز نمی‌گیرد؛ بلکه با افزودن میانوندها و پسوندها به آن، اقسام گوناگون و ساختهای مختلف فعل، و مشتقهای دیگر وصفی و اسمی و... پدید می‌آیند؛

چنانکه از «یاز» که بن فعل «یازماق» (نوشتن) است، فعلها و واژه‌های مشتقی چون:
 یازیرام و یازارام (مضارع اخباری)، یازدیم (ماضی ساده)، یازمیش دیم (ماضی
 بعید) یازاجاغام (مستقبل)، یازین (امر)، یازان و یازنجی (صفت فاعلی)، یازی (صفت
 مفعولی - اسم) پدید آمده‌اند.

و نیز از «گل» بن فعل «گلمک» (آمدن) می‌توانیم فعلها و مشتقهای زیر را بسازیم:
 گلدی (ماضی ساده)، گلیردی (ماضی استمراری)، گلیبدی (ماضی نقلی)،
 گلیمیش دی (ماضی بعید)، گلیمیش اولا (ماضی التزامی)، گلیر و گلر (مضارع اخباری)،
 گلّه (مضارع التزامی)، گله جک (مستقبل)، گل (امر) گلن (صفت فاعلی)، گلیمیش
 (صفت فاعلی گذشته)، گل مهلی (صفت لیاقت)، گلیر (= درآمد = اسم)، گل - گشت
 (اسم مصدر)، گله جک (آینده = اسم)

بیشتر فعلهای زنده و پویا در ترکی، از اصل، ترکی است؛ یعنی از بن فعل و یا اسم و
 صفت و دیگر کلمه‌های ترکی با افزودن میانوند و پسوند ترکیب می‌یابند.

دوم - شناسه فعل

شناسه، آن بخش از فعل است که شخص و افراد و جمع فعل با آن شناخته می‌شود.
 شناسه‌ها شش تا هستند که در فارسی عبارتند از: م، ی، د، یم، ید، ند؛
 ولی در زبان ترکی، حرفهای صدادار هر یک از شش شناسه به پیروی از حرف صدادار
 آغازین بن فعل، و از روی آیین هم‌آهنگی آواها، اندکی با هم فرق می‌کنند و در نتیجه، هر
 کدام از شناسه‌های شش‌گانه، چند گونه می‌شوند:

اول شخص مفرد: م، و معادل‌های آن (-ام، -وم، -وم)

دوم شخص مفرد: ن و معادل‌های آن (-ان، -ین، -ؤن، -ون، -ؤن، -ون)

سوم شخص مفرد: ی و معادل‌های آن (-و، -و)

اول شخص جمع: ک و معادل‌های آن (-یک، -وک، -اق، -وق، -وق)

دوم شخص جمع: یز (-ین) و معادلها (-یز، -ؤز (= -زن) -وز، -وز)

سوم شخص جمع: لر، لار

نمودار بن و شناسه

شخصها	بن فعل	شناسه	فعل	معنی	میانوند
اول شخص مفرد	گل	م	گلم	بیایم	-
	یاز	ام-ام	یازام	بنویسم	-
	گول	وم-وم	گولوم	بخندم	-
	دور	وم-وم	دوروم	برخیزم	-
	گشت	یم	گیندیردیم	(می رختم)	- یرد
	ینغ	نیم	ینغیردیم	(جمع می کردم)	- یرد
دوم شخص مفرد	وتر	ن-ن	وترسن	اگر بدهی	س
	آل	ان-ان	آل سان	اگر بگیری	س
	یه	ین-ین	یه دین	خوردی	د
	ینغ	نین-نین	ینغ دین	جمع کردی	د
	گور	ون-ون	گورسون	اگر دیدی	س
	گول	ون-ون	گول دون	خندیدی	د
	دور	ون-ون	دورسون	اگر برخیزی	س
	دور	ون-ون	دور دون	برخواستی	د
سوم شخص مفرد	گل	ی-ی	گلدی	آمد	د
	گول	و-و	گولدوز	خندید	د
	توت	و-و	توتدور	گرفت	د
اول شخص جمع	گل	کی-کی	گلک	بیاییم	-
	گلی	یک-یک	گل دیک	آمدیم	د
	یور	وق-وق	یور سوق	اگر خسته کنیم	س
	توت	وق-وق	توتدوق	گرفتیم	د
دوم شخص جمع	ایچ	یز (-ین)	ایچیز = ایچین	بنوشید	-
	ینغ	یز	ینغ دیز	جمع کردید	د
	گور	وز (-ن)	گورسوز (گورسن)	اگر دیدید	س
	گول	وز-وز	گولوز	بخندید	-
	دور	وز-وز	دوروز	برخیزید	-
	گل	لر	گلدیلر	آمدند	دی
سوم شخص جمع	یاز	لار	یاز دیلار	نوشتند	دی

سوم - شخص - افراد و جمع

فعل را یا گوینده به خود نسبت می دهد؛ مانند او خوردوم (خواندم). یا به مخاطب، چون: او خوردون (خواندی) و یا به دیگری (غایب): او خورد و (ی) (خواند). در صورت نخست، فعل را اول شخص یا متکلم یا گوینده می گویند. در صورت دوم، فعل را دوم شخص یا مخاطب یا شنونده. و در حالت سوم، سوم شخص یا غایب و یا دیگری می نامند. فعل یا مفرد است و یا جمع؛ مفرد مانند گلدیم (آمدم). جمع مانند گلدیز (آمدید) و چون فعل همان طور که دیدیم سه شخص دارد و هر شخص می تواند مفرد یا جمع باشد؛ پس هر فعلی ۶ شخص دارد:

اول شخص مفرد: گلدیم (آمدم). گلدیرم (می روم)

دوم شخص مفرد: گلدین (آمدی). گلدیرسن (می روی)

سوم شخص مفرد: گلدی (آمد). گلدیر (می رود)

اول شخص جمع: گلدوک (آمدیم). گلدیرمیز (می روید)

دوم شخص جمع: گلدیز (آمدید). گلدیرمیز (می آید)

سوم شخص جمع: گلدیلر (آمدند). گلدیلر (می آیند):

اول گزن که آداخلادیز، اوتانندیم

اوهلان دی دندیز آرین، اینانندیم. (صابر ۲۱۰)

همه جانون بال بالله سین پتیردیم

سون دان دوروب اوس دؤنومی گپتیردیم.

(حیدربابا ۲۲)

برنه مس دورسن عالمه سالویسان!

گل بیرگورک اوزون هاردا قالویسان؟

(همان / ۴۵)

حیدربابا شیطان بیزی آز دینرب

محبتی اوزک لردن قاز دینرب. (همان / ۱۹)

بیزده و اللاه اوتودماریق سیزلری

گورمه سک، حلال اندین ییزلری (همان / ۱۷)

اونسان سورا دونه رگه لر دؤنویلر
محبّتون جیراخلاری سؤنویلر. (حیدربابا ۳۴)

جدول شخص های شش گانه

شخص	مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی التزامی	مضارع اخباری	مستقبل	نمر
اول شخص مفرد	منش	منم	کل دیوم	کل بیش اولام	کلرم	کله دیم	۱
موم شخص مفرد	دقن	کت مک	کت دین	کت بیش اولام	کتده دس	کتده دکن	۲
موم شخص مفرد	برمن	کیم مک	کیم دی	کیم بیش اولام	کیم	کیم دکن	۳
اول شخص جمع	مشن	ملم	مل دی	مل بیش اولام	ملرم	مله دیم	۴
موم شخص جمع	منش	کل مک	کل دیوم	کل بیش اولام	کلرم	کله دیم	۵
موم شخص جمع	دقن	کت مک	کت دیوم	کت بیش اولام	کتده دس	کتده دکن	۶

چهارم - مصدر

مصدرهای ترکی از بن فعل + دو پسوند «مک» و «ماق» ترکیب می شوند؛ چون: نگل
+ مک + گلمک، دور + ماق + دورماق
+ فصل چهارم - اسم (مصدر، ص ۱۸۱) و گروههای فعلی دوگانه (ص ۱۵۶) و
فصل یازدهم (نمودارهای دوگانه مصدری، ص ۵۲۴ تا ۵۹۳)

پنجم - زمان

زمان، دو گونه است: زمان نجومی یا تقویمی، زمان دستوری
یک - زمان نجومی، همان زمان اصلی یعنی گذر لحظه ها، ساعتها، روزها و
سالهاست که مفهومی مطلق و مشخص و دقیق است؛ چون:
دؤن لری (دیروز)، صاباح (فردا)، ایکی ایل (در سال) دؤرت ساعت (چهار
ساعت)، اوج ثانیه (سه ثانیه) و...
دو - زمان دستوری، ر آن نامی است که فعلها با آن نامیده می شوند و برخلاف زمان

نجومی، مفهوم مطلق و دقیق و تغییرناپذیر نیست؛ بلکه مفهومی نسبی است و نسبت به مبدأ معینی، به طور نسبی اندازه گیری می شود؛ چنانکه فعلی را که در زمان گذشته انجام گرفته، ماضی می گوئیم، بی آنکه زمان وقوع آن دقیقاً روشن و مشخص شود.

چنانکه در جمله علی گتدی، «گتدی» فعل ماضی است؛ ولی از نظر زمان وقوع، هم شامل یک لحظه پیش می شود که فعل گتدی از علی نامی سرزده است؛ هم شامل چهارده قرن پیش می شود که علی (ع) از کوفه به مدینه رفته است.

و یا وقتی به کسی می گوئیم:

ساعات دؤرت ده گل دانشگاهها، کلمه سن من گتدیم. (ساعت ۴ به دانشگاه بیا. نیایی، من رتم) فعل گتدیم از حیث زمان دستوری، ماضی ساده (گذشته) است؛ در صورتی که از حیث زمان نجومی، آینده را می رساند.

یا وقتی می گوئیم:

رستم مازندرانان گتدیر و کیکاروسا نجات وئریر. (رستم به مازندران می رود و کیکاروس را نجات می دهد).

هر دو فعل «گتدیر» (می رود) و «نجات وئریر» (نجات می دهد)، فعل مضارع هستند که مخصوص زمان حال و آیندماند؛ اما در این دو جمله، زمان گذشته را می رسانند.

بخش چهارم - اقسام فعل به اعتبار زمان

فعل در زبان فارسی و ترکی به اعتبار زمان چهار گونه است: ماضی، مضارع، مستقبل و امر.

گفتار نخست - فعل ماضی (گتچمینش فعل)

ماضی، فعلی است که انجام کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته می رساند.

مهم ترین و مشهورترین فعل های ماضی در زبان ترکی عبارتند از:

ماضی ساده، ماضی استمراری، ماضی نقلی، ماضی نقلی مستمر، ماضی بعید،

ماضی بعید مستمر، ماضی ابعد، ماضی ابعد مستمر و ماضی التزامی.

نخست - ماضی ساده (ماضی مطلق = شهودی گنجمیش) (۱)

ماضی ساده که در زبان فارسی از بن ماضی + شناسه فعل ساخته می شود: رفتم، رفتی، رفت... در زبان ترکی، از بن فعل + ساخت ماضی ساده فعل معین متروک «ایمک» پدید می آید. به عبارت دیگر، از بن فعل + میانوند «ده» + شناسه درست می شود و انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالت را در زمان گذشته به طور ساده و بی مفهوم شک و شرط آرزو و دوری و نزدیکی زمان می رساند:

گل (بن فعل) + د (میانوند) + یم (شناسه) = گلدیم (آمدیم)

کس مک (بریدن): کس دیم، کس دین، کس دی، کس دیک، کس دیز، کس دیلر،
قیرماق (بریدن، پاره کردن): قیردیم، قیردین، قیردی، قیردینخ، قیردیز، قیردیلار
گورمک (دیدن): گوردوم، گوردون، گوردی، گوردوک، گوردوز، گوردولر
گول مک (خندیدن): گولدوم، گولدون، گولد دی (دن)، گولدوک، گولدوز،
گولدولر

دورماق (برخاستن): دوردوم، دوردون، دوردی، دوردوق، دوردوز، دوردولار

آیناز گلدی (آیناز آمد) آیلار گتدی (آیلار رفت)

اوشاق لار یاتدیلار (بچه ها خوابیدند). بیز قایتدیق (ما برگشتیم)

قورخدوم آی آمان! یاریلدی باغرنیم

بیرنازک ایبه ساریلدی باغرنیم. (صابر ۲۱۰)

ناگهان کرچه ده اوجالدی صدا

ورر - هارای دوشدو، قۇپدو بیر غوغا. (همان ۳۱۸)

ایندی دنسک، احوالات دی، ناغیل دی

گشچدی، گتدی، ایتدی، باتدی، داغیلدی.

(حیدربابا ۳۴)

خلفه لندیم، داریندیم.

هامی یاتدی، من باخدیم. (روشن ضمیر ۳۴)

بیر ذره یساوان چورک، تلاش دان چینخدی

گون گلدی، یاران لاواش دا، داش دان چینخدی.

(سؤنمز ۲۲)

ساختارها و گونه‌های فرعی ماضی ساده

ماضی ساده افزون بر ساختار اصلی، گونه‌ها و ساختارهای دیگری هم دارد.
از آن جمله است:

ماضی ساده توانی ← فعلهای توانی (۱۶۴)

دوم - ماضی استمراری (دوامی گنجه‌بیش)^(۱)

ماضی استمراری که در فارسی امروز با افزودن «می» بر سر ماضی ساده پدید می‌آید: می + آمدیم ← می‌گرفتند و...

و در روزگاران دیرین، ۱۲۳ ساختار داشته است، فعلی است که انجام فعل یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته، همراه مفاهیمی چون: ادامه، تکرار، عادت و رسم، شرط و جزای شرط، لزوم و مانند آنها می‌رساند و در زبان ترکی با چهار ساختار اصلی به کار می‌رود:

یک - ماضی استمراری اخباری (تداومی = دیربای)

ماضی استمراری اخباری یا تداومی یا دیربای، از بن فعل به اضافه می‌انوند «-یر» و «-یر» «-ر» «-ار» «-ور» «-ور» و ساختار ماضی فعل معین کهن «ایمک» پدید می‌آید؛ به عبارت دیگر از بن ماضی + میانوندهای بالا + می‌انوند د + شناسه ساخته می‌شود و مفاهیمی چون: استمرار (ادامه کوتاه و نزدیک بودن زمان فعل = ماضی استمراری زودگذر)، تکرار، تدریج و مانند آنها را می‌رساند:

کس (بن فعل) + -یر (می‌انوند) + د (می‌انوند) + -یم (شناسه) ← کسیردیم (می‌بریدم)

گل مک (آمدن) ← گلیردیم، گلیردین، گلیردی، گلیردیک، گلیردیز، گلیردیلر
ینیخ ماق (افکندن) ← ینیخیردیم، ینیخیردین، ینیخیردی، ینیخیردیتق، ینیخیردیز، ینیخیردیلار

گل مک (آمدن): گلردیم، گلردین، گلردی، گلردیک، گلردیز، گلردیلر
آل ماق (گرفتن): آلاردیم، آلاردین، آلاردی، آلاردیتق، آلاردیز، آلاردیلار
گول مک (خندیدن): گولوردیم، گولوردون، گولوردی، گولوردوک، گولوردوز، گولوردیلر

توت ماق (گرفتن): توتوردوم، توتوردون، توتوردی، توتوردوق، توتوردول،
توتوردیلار

مشق یازیردیم، آتام گلدی (مشق می‌نوشتم، پدرم آمد. = ادامه کوتاه و نزدیکی
زمان)

یاشار جمعه گونلری داغا گئدیر. (یاشار روزهای جمعه به کوه می‌رود = تکرار)
یاشار شطرنجی بالا - بالا اؤرگشیردی. (یاشار شطرنج را اندک اندک می‌آموخت. =
ادامه تدریجی)

مظلوم لارین حقی اوسته اُسردی
ظالم لری قیلش تکین گنردی. (حیدریابا ۳۳)

یاشار دینلار آسوده
نه ترافیک، نه دوده (روشن ضمیر ۱۸)

قویون دنیم نیه «منصور» ی چکدیلر داره
او، حقی بیر اوجایثردن، آراماق ایستردی.
(سؤنمز / ۴۴)

دو- ماضی استمراری عادت

این ساختار از بن فعل به اضافه یکی از دو میانوند (نر - آر) به اضافه ماضی ساده
فعل معین «ایمک» ساخته می‌شود و برای بیان انجام گرفتن کار در گذشته همراه
مفاهیمی چون عادت، رسم، معمول (ادامه دیرپای - دوری زمان = ماضی استمراری
دیرپای)، جزای شرط به کار می‌رود:

گئدردیم، گئدردین، گئدردی، گئدردیگ، گئدردیز، گئدردیئر
یازاردیم، یازاردین، یازاردی، یازاردیق، یازاردیز، یازاردیلار
ایرانلی لار سده نی جشن توتاردیلار. (ایرانیان سده را جشن می‌گرفتند = رسم)
منیم آتام اوزون پالتار گیه ردی. (پدر من لباس بلند می‌پوشید: عادت)
اگر بیله ایدیم، من ده داغا گله ردیم. (اگر می‌دانستم، من هم به کوه می‌آمدم: جزای
شرط)

سحر تئزدن ناخیرچی لار گئردی
قویون قوزی، دام باجادا ملردی. (حیدریابا ۳۶)

هریان گلدی شینلاخ آنوب آشاردیق

آلاه نه خوشی غم سیز غم سیز یاشاردینقا

(همان ۲۲)

نفی ماضی استمراری عادت

در نفی ماضی استمراری عادت می مانند مضارع اخباری، حرف «ره» فعل در ساخت سوم شخص مفرد و سوم شخص جمع به «زه» بدل می شود:

گلردی ← گلمزدی، گلردیلر ← گلمزدیلر

سه - ماضی استمراری شرطی (سلبی)

این فعل از میانوند شرطی (سه - سا) و بن فعل به اضافه ماضی ساده فعل معین «ایمک» ساخته می شود و در جمله شرطی می آید و از انجام نگرفتن کار مشروط در زمان گذشته حکایت می کند؛ از این رو آن را ماضی استمراری سلبی و ماضی استمراری افکاری نیز گفته اند. فعل جمله جزای شرط معمولاً ماضی استمراری عادت یا ماضی بعید و با ماضی ساده «ایمک» (بودن) است:

گلسه بدیم، گلسه یدین، گلسه یدی، گلسه یدیک، گلسه یدیز، گلسه یدیلر

آلسایدیم، آلسایدین، آلسایدی، آلسایدیق، آلسایدیز، آلسایدیلر

اگر سیزده تلویزیونی آچسایدیز، فیلمی گؤردیز. (اگر شما هم تلویزیون را باز

می کردید، فیلم را می دیدید: یعنی باز نکردید و ندیدید.)

اگر دیسه یدین، من ده گلمشیدیم. (اگر می گفتم، من هم آمده بودم: یعنی تو نگفتمی

و من هم نیامدم.) اگر مشقیوی یازسایدین، ایندی راحت ایدین. (اگر مشقت را

می نوشتی، حالا راحت بودی: یعنی ننوشتی و حالا راحت نیستی.)

چهار - ماضی استمراری التزامی

این فعل که از بن فعل به اضافه میانوند (ای - آی) و ساختار ماضی ساده «ایمک»

ساخته می شود، برای بیان مفاهیمی چون آرزو، لزوم، استحسان و مانند آنها به کار می رود:

گئیدیدیم، گئیدیدین، گئیدیدی، گئیدیدیک، گئیدیدیز، گئیدیدیلر

یازایدیم، یازایدین، یازایدی، یازایدیق، یازایدیز، یازایدیلر

بیر اوچایدیم بوجیرینان یئلینن
 باغلاشایدیم داغدان آشان سئلینن. (حیدربابا ۳۸)
 دنیاده وئردی چوخ گزلی بریاده آیریلنن
 ای کاش اؤلمییدی بودنیاده آیریلنن. (موسوی ۲۶)
 آرنلاردیم بیرگون مجال تاپایدیم
 سیزله دانیشماغا بیرحال تاپایدیم. (سۆنمز ۳۵)
 بیز دونن سینمایا گتدیک، گرک سیزده گلیدی. (ما دیروز به سینما رفتیم، باید شما هم می آمدید: لزوم)
 بیز صبح اوستادین گوروشونه گتدیک، نه یاخشی ایدی سیزده گلیدی. (ما دیروز به دیدار استاد رفتیم. چه خوب بود شما هم می آمدید: استحسان)
 ساختارها و گونه های فرعی ماضی استمراری
 ماضی استمراری، علاوه بر چهار ساختار اصلی، ساختارها و گونه های دیگری نیز دارد. از آن جمله است:

- ۱- ماضی استمراری مصدری ← فعلهای مصدری (ص ۱۶۲)
- ۲- ماضی استمراری توانی ← فعلهای توانی (ص ۱۶۴)
- ۳- ماضی استمراری شایانی ← فعلهای شایانی (ص ۱۶۶)

۱- اخباری

گزیردیم، گزیردین، گزیردی، گزیردیک، گزیردیز، گزیردیلر
 آلیردیم، آلیردین، آلیردی، آلیردیق، آلیردیز، آلیردیلر
 توتوردوم، توتوردون، توتوردی، توتوردیق، توتوردوز، توتوردولار
 کؤسوردوم، کؤسوردون، کؤسوردی، کؤسوردوک، کؤسوردوز، کؤسوردیلر
 قاچاردیم، قاچاردین، قاچاردی، قاچاردیق، قاچاردیز، قاچاردیلر
 گلردیم، گلردین، گلردی، گلردیک، گلردیز، گلردیلر

۲- عادتی

کسردیم، کسردین، کسردی، کسردیک، کسردیز، کسردیلر
 یازاردیم، یازاردین، یازاردی، یازاردیق، یازاردیز، یازاردیلر

۳- شرطی

گلسه بدیم، گلسه بدین، گلسه یدی، گلسه یدیک، گلسه یدیز، گلسه یدیلر
آلایدیم، آلایدین، آلایدی، آلایدیق، آلایدیز، آلایدیلر

۴- التزامی

گنبدیم، گنبدین، گنبدی، گنبدیک، گنبدیز، گنبدیلر
آلایدیم، آلایدین، آلایدی، آلایدیق، آلایدیز، آلایدیلر

۵- مصدری

گولمک دیدیم، گولمک دیدین، گولمک دیدی، گولمک دیدیک، گولمک دیدیز،
گولمک دیدیلر
یازماق دایدیم، یازماق دایدین، یازماق دایدی، یازماق دایدیق، یازماق دایدیز،
یازماق دایدیلر

۶- توانی

گزه بیلردیم، گزه بیلردین، گزه بیلردی، گزه بیلردیک، گزه بیلردیز، گزه بیلردیلر
قاجایلردیم، قاجایلردین، قاجایلردی، قاجایلردیک، قاجایلردیز، قاجایلردیلر

۷- شایانی

گزمه لی دیم، گزمه لی دین، گزمه لی دی، گزمه لی دیک، گزمه لی دیز، گزمه لی دیلر
قاجمالی دیم، قاجمالی دین، قاجمالی دی، قاجمالی دیک، قاجمالی دیز،
قاجمالی دیلر

سوم - ماضی نقلی (نقلی گنجمیش)

ماضی نقلی که آن را به ترکی، نقلی گنجمیش نامیده اند^(۱)، فعلی است که انجام
گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته به صورت نقل و داستان
می‌رساند.

ساختار ماضی نقلی که در فارسی از ترکیب صفت مفعولی و فعلهای ام، ای، است،

ایم، اید، اند، بدید می آید: رفته‌ام، رفته‌ای، رفته است... در زبان ترکی سه گونه است:

گروه یک - ساختار زنده و پویا

این ساختار که از روزگاران دیرین تا امروز ادامه داشته و دارد، از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافه ساختار مضارع التزامی ساده فعل «ایمک»، یعنی (م، آم / من، سان / دیر، دیر، دور، دور / -وک / -وق) بدید می آید، که در دو ساخت اول شخص مفرد و اول شخص جمع، از میانوند «میش» و مترادفهای آن (میش، موش، موش) و در چهار ساخت دیگر از میانوند «یب» و مترادفهای آن (-یب / -وب / -وب) در بین بن فعل و شناسه تشکیل می شود:

گل میثم، گلیب سن، گلیب دیر، گلی میثیک، گلیب سیز، گلیب لر

آلمیشام، آلیب سان، آلیب دیر، آلمیشیق، آلیب سیز، آلیب لار

دور موشام، دوروب سان، دوروب دور، دور موشوق، دوروب سوز، دوروب لار

گور موشم، گوروب سن، گوروب دور، گور موشوک، گوروب سوز، گوروب لر

محمود دانشگاه گندیب دیر (محمود به دانشگاه رفته است).

اوشاقلار مدرسه ده قالب دیرلار (قالب لار = بچه‌ها در مدرسه مانده‌اند).

یساخشی لیقی الیمیزدن آلوب لار

باخشی ییزی بامان گونه سالوب لار. (جیدربابا ۳۸)

من گوردوگرم کروان جاتوب کوچوب دی

آیرنلیقین شربتینی ایچیپ دی. (همان ۴۲)

سان که اوشا قلیقیم کیمی ننیم ده یاتمیشام

لای لای دیرمنه آنامون مهربان سسی. (شهریار ۱۱۵)

آل یاشیل گینمیش اوجا داغلارون

قارنالی قونون دان اوزاقلاشمیشام. (وورغون ۳۰)

ماضی نقلی بریده (مرخم)

ماضی نقلی در زبان ترکی مانند زبان فارسی گاهی به صورت بریده به کار می رود؛

یعنی به قرینه فعل جمله پیشین یا پسین و یا به قرینه معنوی (در سوم شخص مفرد)،

شناسه آخر آن را حذف می کنند؛ چون:

اوشاقلار دانشگاه گندیب * قییدیلر. (بچه‌ها به دانشگاه رفته و برگشته‌اند).

در جمله بالا به قرینه فعل جمله پسین (قیدیب‌لر)، شناسه «لره» از آخر فعل جمله اول (گندیب) حذف شده است.

در جمله زیر نیز به قرینه فعل «یاتیب دیر» شناسه «دیر» از آخر فعل «اوزانیب» حذف گردیده است:

زاله اوزانیب * یاتیب دیر. (زاله دراز کشیده و خوابیده است).

محمود دانشگاه گندیب * مسعود یاتیب *. (محمود به دانشگاه رفته * و مسعود خوابیده *)

در جمله بالا دو فعل ماضی نقلی (گندیب - یاتیب) که سوم شخص مفرد هستند، بدون قرینه لفظی به صورت بریده (مرخم) آمده‌اند؛ همان طور که در زبان فارسی نیز ساخت سوم شخص مفرد می‌تواند بی‌قرینه لفظی به صورت بریده بیاید؛ چنانکه در ترجمه بالا می‌بینیم:

دندیم قضا گلیب *، یاتیب *، بیرایشیدی اولوب * گنجیب /

قوربانام اول آلاگوزده، حیرانام اول فلم قاشا. (شهریار ۱۳۰)

آی ساوالان: کنجیب عشقین چسراف

قوریب دیر محبتین بولاغی. (آی ساوالان ۱۳)

گروه دو - ساختار ادبی امروزی ماضی نقلی

این ساختار که تنها با میانوند «میش» و مترادفهای آن (میش / موش / موش) می‌آید، فقط دو ساخت اول شخص مفرد و اول شخص جمع آن با ساختارهای شش‌گانه گروه نخست هم‌خوانی دارد:

گلمیشم، گلمیش سن، گلمیش دیر، گلمیشیک، گلمیش سیز، گلمیش لر.

یاتمیشام، یاتمیش سان، یاتمیش دیر، یاتمیشیق، یاتمیش سیز، یاتمیش لار

گورموشم، گورموش سن، گورموش دور، گورموشوک، گورموش سوز، گورموش لر

دورموشام، دورموش سان، دورموش دور، دورموشوق، دورموش سوز،

دورموش دورلار:

سنی شیرین کیمی ای نازنین! مه‌باره یازمیشلار

منی فرهادتک داغلاربوی آواره یازمیشلار.

(موسوی ۲۲)

یادآوری:

در ساختار ماضی نقلی ادبی نیز گاهی، سوم شخص مفرد به صورت بریده (با حذف شناسه) می آید:

عشقین که قرارنندا وفا قالیماجاقمیش

بیلیم که طبیعت ینیه قویموش * بوقراری.

(شهریار ۶۴)

من ده آردملی آرُن لریاشامیش * / ستارا، بابکه تن لریاشامیش * / بوقدر ائلجه بیلن

لریاشامیش * (سُونمز ۲۵)

گروه سه - ماضی نقلی گویش تبریز

در گویش تبریز و شهرستان‌های تابع معمولاً در دو ساخت دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع ماضی نقلی به جای می‌انوند «-یب» و مترادفهایش (-یُب / -ؤب / وب)، می‌انونده‌های «می» و مترادفهای آن (می، مؤ، مو) به صورت زیر می آید:

گلمیشم، گلمین، گلیب دیر، گلمیشیک، گلمیسیز، گلیب لر

آل میشام، آلمیشان، آلیب دیر، آلمیشیق، آلمیسیز، آلیب لار

گولموشم، گولموسن، گولوب دور، گولموشوک، گولموسوز، گولوب لر

دؤیموشام، دؤیموسان، دؤیوب دور، دؤیموشوق، دؤیموسوز، دؤیوب لار.

سن علی! یاغشی بوداغ دا اؤتوراق ایله میسن / شهری، دنیانی، علی تک سه طلاق

ایله میسن (شهریار ۱۰۵)

ماضی نقلی با ساختار وصفی

➤ فعل وصفی (ص ۱۰۴)

فرق ماضی ساده (مطلق) با ماضی نقلی

افزون بر فرق ساختاری این دو ماضی، اولاً ماضی نقلی معمولاً برای انجام کاری در گذشته استعمال می شود که گوینده بدان اشراف نداشته یا از آن بی اطلاع بوده است؛ ولی ماضی ساده چنین نیست. ثانیاً در ماضی نقلی، زمان انجام کار روشن و یا مطرح نیست؛ اما در ماضی ساده، زمان، روشن و یا مطرح است. به دو جمله زیر توجه فرمایید:

تبریزه گستدیز؟ (به تبریز رفتید؟ = ماضی ساده)

تبریزه گندیب سیز؟ (به تبریز رفته اید؟ = ماضی نقلی)
فعل و جمله نخست را وقتی به کار می‌بریم که از رفتن مخاطب به تبریز در وقت معینی آگاهی داشته‌ایم؛ مثلاً صبح دوشنبه، مخاطب را در فرودگاه دیدیم. پرسیدیم چرا به فرودگاه آمده‌اید؟ گفت می‌خواهم به تبریز بروم.
ولی فعل و جمله دوم را زمانی به کار می‌بریم که اولاً ما از رفتن مخاطب به تبریز آگاهی نداریم ثانیاً زمان در آن، مورد نظر نیست؛ منظور ما این است که آیا مخاطب در تمام مدت عمرش به تبریز رفته و آن شهر را دیده است یا نه؟

چهارم - ماضی نقلی مستمر (نقلی دوامی گنجیش)
ماضی نقلی مستمر، فعلی است که جامع پیام و مفهوم ماضی استمرار و ماضی نقلی است؛ یعنی انجام گرفتن کار را در گذشته با مفهومهایی چون ادامه، تکرار، آرزو و... نقل می‌کند.

ساختار ماضی نقلی مستمر
ماضی نقلی مستمر در زبان ترکی در ساختار دارد:
یک - ساختار اصلی ماضی نقلی مستمر در زبان فارسی با افزودن «می» بر سر ماضی نقلی به دست می‌آید: می‌رفته‌ام، می‌رفته‌ای، می‌رفته است...
اما در زبان ترکی با افزودن میانوند «-یر» و معادل‌هایش (-یر / -ور / -ور) در ساختار ماضی نقلی پدید می‌آید و ساخت سوم شخص مفرد آن، دارای شناسه صفر است؛ یعنی فاقد شناسه است:

گل می‌شم (ماضی نقلی) - گل + یر + می‌شم - گلیر می‌شم (ماضی نقلی مستمر)
گندیر می‌شم، گندیر می‌سن، گندیر می‌ش *، گندیر می‌شوک، گندیر می‌ش سوز،
گندیر می‌ش لر
ینیخیر می‌شام، ینیخیر می‌شان، ینیخیر می‌ش *، ینیخیر می‌شوق، ینیخیر می‌ش سوز،
ینیخیر می‌ش لار
گولور می‌شم، گولور می‌سن، گولور می‌ش *، گولور می‌شوک، گولور می‌ش سوز،
گولور می‌ش لر
اوخور می‌شام، اوخور می‌شان، اوخور می‌ش *، اوخور می‌شوق،
اوخور می‌ش سوز، اوخور می‌ش لار

ییلدیر اوشاق لار هر جمعه داغا گئدیر میش لر. (پارسال بچه ها هر جمعه به کوه می رفته اند.)

نسیم مدرسه یه که گئدیر میش، بی بی سین یول دا گورؤب. (نسیم که به مدرسه می رفته، در راه عمه اش را دیده است.)

دو - ساختارها و گونه های دیگر ماضی نقلی مستمر

۱- ماضی نقلی مستمر شرطی

این فعل که پیام مشروط نفی ماضی نقلی مستمر را می رساند، از بن فعل + میانوند شرط (سه - سا) + فعلهای معین (ایمیشم، ایمش سن، ایمیش، ایمیشوک، ایمیش سوز، ایمیش لر) ساخته می شود:

گلسه ایمیشم، گلسه ایمیش سن، گلسه ایمیش، گلسه ایمیشیک، گلسه ایمیش سیز، گلسه ایمیش لر

آلایمیشام، آلایمیش سان، آلایمیش، آلایمیشوق، آلایمیشسیز، آلایمیش لار

اگر من تتر گلسه ایمیشم، دوستلاری گورورمیشم. (اگر من زود می آمده ام، دوستان را می دیده ام.) یعنی: گلمه دیم و گورمه دیم.

اگر ییله ایمیش لر، ها می گلرمیش (اگر می دانسته اند، همه می آمده اند. یعنی: ییلمه دیلر و گلمه دیلر.)

۲- ماضی نقلی مستمر مصدری ← فعلهای مصدری (ص ۱۶۳)

۳- ماضی نقلی مستمر توانی ← فعلهای توانی (ص ۱۶۵)

۴- ماضی نقلی مستمر شایانی ← فعلهای شایانی (ص ۱۶۷)

پنجم - ماضی بعید (اوزاق گئچمیش)

ماضی بعید که آن را در ترکی، اوزاق گئچمیش نامیده اند^(۱) و در زبان فارسی از ساخت صفت مفعولی فعل اصلی به اضافه ماضی ساده «بودن» صرف می شود: رفته بودم، رفته بودی... در زبان ترکی ترکیب می یابد از ساخت صفت مفعولی فعل اصلی به اضافه گونه ها یا گروه های چهارگانه ساخت ماضی ساده فعل معین «ایمک» یعنی:

دیم، دینم، دوم، دوم / دین، دین، دزن، دزن / دیر، دیر، دوز، دور / دیک، دینق،

دوک، دوک / دیز، دیز، دوز، دوز / دیلر، دیلار، دولر، دولار تشکیل می شود؛ و آن اغلب انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در گذشته دور یش، از فعل دیگر می رساند: گلمیشدیم، گلمیشدین، گلمیشدی، گلمیشدیک، گلمیشدیز، گلمیشدیلر.

آلمیشدیم، آلمیشدین، آلمیشدی، آلمیشدینق، آلمیشدیز، آلمیشدیلار
گولموشدوم، گولموشدون، گولموشدی، گولموشدوک، گولموشدوز، گولموشدولر
تولموشدوم، تولموشدون، تولموشدی، تولموشدوق، تولموشدوز، تولموشدولار
سعید بیروقت کلاسایتیشدی که استاد درسی باشلامیشدی. (سعید وقتی به کلاس رسید که استاد درس را آغاز کرده بود).

در مثال بالا وقوع دو گونه کار در زمان گذشته بیان شده است؛ یکی «پیش مک» (رسیدن)، دیگری «باشلاماق» (آغاز کردن)؛ چون فعل آغاز کردن، پیش از رسیدن انجام شده است، از این رو آغاز کردن (باشلامیشدی) با ماضی بعید، و رسیدن (یتیشدی) با ماضی ساده آمده است.

حیدربابا سنی وطن بیلمیشدیم
وطن دئییب، باش گوتوروب، گلمیشدیم
سنی گوروب، گوزباشیمی بیلمیشدیم.

(حیدربابا ۵۳)

سوز و نر میشدین اوزومه
باخاجاقسان سوزومه. (روشن ضمیر ۲۳)
قنچی آخاردی، انگی شیش میشدی
کوساساققال کیشی یدی، کله سی داز. (خباز)

نمودار ساختار ماضی بعید

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص ملود	دوم شخص ملود	سوم شخص ملود	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
گروه اول (فعلات ناقصه)	گرمک گرمسک گشتک	گرمیشیم گرمیشیدیم گشتیشیم	گرمیشیدی گرمیشیدیدی گشتیشیدی	گرمیشدین گرمیشدیدین گشتیشدیدین	گرمیشدیک گرمیشدیدیک گشتیشدیدیک	گرمیشدیز گرمیشدیدیز گشتیشدیدیز	گرمیشدیلار گرمیشدیدیلار گشتیشدیدیلار
گروه دوم (فعلات ماضیه)	مکن مردن مردن	مکنیشیم مکنیشیدیم مکنیشیدیم	مکنیشیدی مکنیشیدیدی مکنیشیدیدی	مکنیشدین مکنیشدیدین مکنیشدیدین	مکنیشدیک مکنیشدیدیک مکنیشدیدیک	مکنیشدیز مکنیشدیدیز مکنیشدیدیز	مکنیشدیلار مکنیشدیدیلار مکنیشدیدیلار
گروه سوم (فعلات ماضیه)	دیدن برداشتن خندیدن	دیدیشیم دیدیشیدیم دیدیشیدیم	دیدیشیدی دیدیشیدیدی دیدیشیدیدی	دیدیشدین دیدیشدیدین دیدیشدیدین	دیدیشدیک دیدیشدیدیک دیدیشدیدیک	دیدیشدیز دیدیشدیدیز دیدیشدیدیز	دیدیشدیلار دیدیشدیدیلار دیدیشدیدیلار
گروه چهارم (فعلات ناقصه)	استن هسته کردن گرفتن	استنیشیم استنیشیدیم استنیشیدیم	استنیشیدی استنیشیدیدی استنیشیدیدی	استنیشدین استنیشدیدین استنیشدیدین	استنیشدیک استنیشدیدیک استنیشدیدیک	استنیشدیز استنیشدیدیز استنیشدیدیز	استنیشدیلار استنیشدیدیلار استنیشدیدیلار

ششم - ماضی بعید مستمر

ماضی بعید مستمر که در فارسی با افزودن «می» بر سر ماضی بعید ساخته می شود:
می رفته بودم، می رفته بودی، می رفته بود... و امروزه متروک است، در زبان ترکی، دو ساختار دارد که هر دو، زنده و پویاست:

۱- ساختار ماضی بعید مستمر شرطی

این ساختار از صفت مفعولی فعل اصلی + ماضی استمراری شرطی فعل معین «اولماق» ساخته می شود و انجام نگرفتن کار را در زمان گذشته دور با مفهوم ادامه و جز آن به صورت مشروط، نقل و روایت می کند: گلمیش اولسا بدینم، گلمیش اولسا بدین، گلمیش اولسا بدی، گلمیش اولسا بدینق، گلمیش اولسا بدیز، گلمیش اولسا بدیلار
اگر سبز دئمیش اولسا بدیز، بیز ده گلمیشیدیک (اگر شما می گفته بودید، ما آمده بودیم).
یعنی سبز دلمه دیز. بیز ده گلمه دیک (شما نگفتید. ما هم نیامدیم).

۲- ساختار ماضی بعید مستمر غیر شرطی

این ساختار از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافه ساخت ماضی استمراری التزامی فعل معین «اولماق» پدید می آید و مفاهیم التزامی چون آرزو و لزوم و استمرار را در زمان

گذشته دور می‌رساند:

گلمیش اولایدنیم، گلمیش اولایدن، گلمیش اولایدی، گلمیش اولایدیق، گلمیش اولایدیز، گلمیش اولایدیلار

کنشگه من ده سیز ایلن گنیمیش اولایدنیم. (کاش من هم با شما می‌رفته بودم).
گرگ سیزده ییلدیر پاسپورت آلمیش اولایدیز. (شما هم باید پارسال پاسپورت می‌گرفته بودید).

هفتم - ماضی ابعدا (اوزاق راق گنچمیش)

این فعل که انجام کار در گذشته دورتر را می‌رساند و در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی + ماضی نقلی فعل معین «بودن» ساخته می‌شود: رفته بوده‌ام، رفته بوده‌ای، رفته بوده است... در زبان ترکی از صفت مفعولی فعل اصلی + فعل ماضی «ایمیش» از مصدر کهن و متروک «ایمک» + شناسه پدید می‌آید: گلمیش + ایمیش + ام «گلمیش ایمیشم» (رفته بوده‌ام) گزمیش ایمیشم، گزمیش ایمیش سن، گزمیش ایمیش، گزمیش ایمیشیک، گزمیش ایمیش سیز، گزمیش ایمیش لر
قالمیش ایمیشام، قالمیش ایمیش سان، قالمیش ایمیش، قالمیش ایمیشیق، قالمیش ایمیش سیز، قالمیش ایمیشلار
اوشاقلار یوخیه قالمیش ایمیشلار که گنج گلیبلر. (بچه‌ها خواب مانده بوده‌اند که دیر آمده‌اند).

هشتم - ماضی ابعدا مستمر (۱)

ماضی ابعدا مستمر که از فعلهای کهن متروک زبان فارسی بوده و با افزودن «می» بر سر ماضی ابعدا پدید می‌آمده: می‌رفته بوده‌ام، می‌رفته بوده‌ای... در زبان ترکی از ساخت سوم شخص مفرد ماضی نقلی مستمر فعل اصلی + ماضی ساده فعل معین «ایمک» یعنی: دیم، دین، دی، دیک، دیز، دیلر و معادل‌های شان ساخته می‌شود؛ ولی امروز کاربرد ندارد:
گلیرمیش دیم، گلیرمیش دین، گلیرمیش دی، گلیرمیش دیک، گلیرمیش دیز، گلیرمیش دیلر.
باخیرمیش دیم، باخیرمیش دین، باخیرمیش دی...
گورور موشدوم، گورور موشدون، گورور موشدی، گورور موشدوک،
گورور موشدوزه، گورور موشدولر
توتور موشدوم، توتور موشدون، توتور موشدی...

۱- آقای دکتر زهتابی، این فعل را «درامتی گنچمیش غیرشهودی» (ماضی استمراری غیرشهودی) نامیده‌اند (صص ۲۳۲ - ۲۳۳)

نهم - ماضی التزامی

ماضی التزامی، فعلی است که انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته با شک و شرط و آرزو و لزوم و مانند آنها بیان می‌کند و در فارسی از صفت مفعولی فعلی اصلی به اضافه مضارع ساده فعل معین باشیدن صرف می‌شود: گفته باشم، گفته باشی، گفته باشد... اما در زبان ترکی، دارای سه گونه و سه ساختار است:

یک - ماضی التزامی شرطی

این فعل از صفت مفعولی فعل اصلی + مضارع التزامی شرطی فعل معین «اؤلماق» (باشیدن) پدید می‌آید و انجام فعل را در زمان گذشته به شرط وابسته می‌سازد:

دورموش اؤلسام، دورموش اؤلسان، دورموش اؤلسا، دورموش اولساق، دورموش اؤلماز (اؤلماز)، دورموش اؤلمالار
 گلیمیش اؤلسام، گلیمیش اؤلسان، گلیمیش اؤلما...
 سؤلماز سفردن گلیمیش اولسا، ییزه تلقن ائلر. (اگر سولماز از مسافرت برگشته باشد، به ما زنگ می‌زند.)

دو - ماضی التزامی شرطی کهن ساختار

این فعل نیز مانند ماضی التزامی شرطی، از صفت مفعولی فعل اصلی، ولی بدون کمک فعل معین «اؤلماق» (شدن) درست می‌شود:

آلمیش سام، آلمیش سان، آلمیش سا، آلمیش ساق، آلمیش ساز، آلمیش سالار
 گلیمیش سم، گلیمیش سن، گلیمیش سه...:
 قوجا یعقوب ایتمیش سمده تاپموسان
 قوزالیوب قورد آهزین دان قاپموسان.
 (حیدربابا ۴۱)

سلقه‌لی اوغرو تاپیلیمیش سا بویاش سبز یئرده

شهریاردان دا گزرک بئر دولی دیوان آپارا.
 (شهریار ۱۰۹)

سه - ماضی التزامی غیر شرطی

این فعل نیز از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافه ساخت مضارع التزامی ساده «اؤلماق» یعنی بدون میانوند شرطی (س) پدید می‌آید و انجام گرفتن کار را در زمان

گذشته به شک و آرزو و لزوم و بندرت شرط وابسته می سازد:
گفتیش اۆلام، گتمیش اۆلاسان، گتمیش اۆلا، گتمیش اۆلاق، گتمیش اۆلاسوز،
گتمیش اۆلalar

توتموش اۆلاق، توتموش اۆلاسان، توتموش اۆلا...
شاید علی گلمیش اۆلا (شاید علی آمده باشد).
گرم سیز انشیتیمیش اۆلاسوزکه علی گلیب. (باید شما شنیده باشید که علی آمده است).

۱- ماضی التزامی شرطی
گلمیش اۆلام، گلمیش اۆلسان، گلمیش اۆلسا، گلمیش اۆلساق، گلمیش اۆلساز،
گلمیش اۆلalar
ینغمیش اۆلام، ینغمیش اۆلسان، ینغمیش اۆلسا، ینغمیش اۆلساق، ینغمیش
اۆلساز، ینغمیش اۆلalar
گۆلموش اۆلام، گۆلموش اۆلسان، گۆلموش اۆلسا، گۆلموش اۆلساق، گۆلموش
اۆلساز، گۆلموش اۆلalar
دورموش اۆلام، دورموش اۆلسان، دورموش اۆلسا، دورموش اۆلساق،
دورموش اۆلساز، دورموش اۆلalar

۲- ماضی التزامی شرطی کهن ساختار
گلمیش سم، گلمیش سن، گلمیش سه، گلمیش سک، گلمیش سز، گلمیش لر
قېلمیش سام، قېلمیش سان، قېلمیش سا...
گۆرموش سم، گۆرموش سن، گۆرموش سه...
دورموش سام، دورموش سان، دورموش سا...

۳- ماضی التزامی غیر شرطی
گلمیش اۆلام، گلمیش اۆلاسان، گلمیش اۆلا، گلمیش اۆلاق، گلمیش اۆلاسوز،
گلمیش اۆلalar

ینخمیش اۆلام، ینخمیش اۆلاسان، ینخمیش اۆلا...
گۆرموش اۆلام، گۆرموش اۆلاسان، گۆرموش اۆلا...
اوتموش اۆلام، اوتموش اۆلاسان، اوتموش اۆلا...

دهم - فعلهای ماضی غیرشهودی

فعلهای ماضی غیرشهودی یا روایتی و یا نادیده، فعلهایی هستند که گوینده یا نویسنده، شاهد و ناظر انجام گرفتن کار و آگاه از آن نبوده؛ بلکه بعد، آن را شنیده و آگاه شده است.

مهمترین ماضی های غیر شهودی عبارتند از:

- ۱- ماضی نقلی: گنبدیب دیر ۲- ماضی نقلی مستمر: گنبدیرمیش ۳- ماضی استمراری شرطی: گلسه اییش ۴- ماضی استمرای التزامی: گلیمیش ۵- ماضی ابعدا: گنتمیش اییش ۶- ماضی ابعدا مستمر: گلیرمیشدی ۷- ماضی التزامی: گلیمیش اولسایدی
- هر یک از فعلهای ماضی بالا

گفتار دوم - فعل مضارع

مضارع، فعلی است که وقوع کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان حال یا آینده و بندرت در زمان گذشته و هر سه زمان می رساند:

سیما مشق یازیر (سیما مشق می نویسد: زمان حال)

سیما شاید صاباح سفره گنده. (سیما شاید فردا به مسافرت برود: آینده)

شهریار دییر: حیدربابا دنیا بالان دنیادی (شهریار می گوید...: گذشته)

یترگونون دؤره سینه دؤلانیر (زمین به دور خورشید می چرخد: هر سه زمان)

مضارع که در زبان فارسی سه گونه است (مضارع اخباری، مضارع التزامی، مضارع مستمر) در زبان ترکی دو گونه است: مضارع اخباری، مضارع التزامی؛ و در زبان ترکی مضارع مستمر وجود ندارد.

نخست - مضارع اخباری

مضارع اخباری فعلی است که انجام کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان حال یا آینده و بندرت در زمان گذشته یا هر سه زمان به صورت قطع و یقین می رساند.

اقسام مضارع اخباری

مضارع اخباری که در زبان فارسی، یک ساختار دارد، در زبان ترکی دو گونه است: مضارع اخباری حال، مضارع اخباری آینده. یعنی برای هر یک از دو زمان حال و آینده، ساختاری جداگانه دارد.

یک - مضارع اخباری حال

مضارع اخباری حال با افزودن میانوند «-یر» و معادلهای آن (-یر / -ور / -ور) و یا یکی از دو میانوند (-ر / -ار) در بین بن فعل و شناسه پدید می آید و بر انجام کار در زمان حال و معمولاً مدت کوتاه دلالت دارد:

گلیرم، گلیرسن، گلیر، گلیریک، گلیرسبز، گلیرلر
 یازیرام، یازیرسان، یازیر، یازیریق، یازیرسبز، یازیرلار
 گولورم، گولورسن، گولور، گولوروک، گولورسوز، گولورلر
 دورورام، دورورسان، دورور، دوروروق، دورورسوز، دورورلار
 من ناهار ییرم. حسین درس اوخور. (من ناهار می خورم. حسین درس می خواند).
 ساختار مضارع اخباری حال، افزون بر زمان حال، برای نقل زمان گذشته و هر سه زمان و نیز برای مفهوم تکرار و معمول و جز آن و بندرت برای زمان آینده به کار می رود:
 رستم، اوغلو سهرابی تانیمیر و اونی اولدورور. (رستم پسرش سهراب را نمی شناسد و او را می کشد: گذشته)

آفاجلار یازدا چیچک آچیر. (درختان در بهار شکوفه می کنند: هر سه زمان)

من هر جمعه داغا گئدیرم. (من هر جمعه به کوه می روم: تکرار)

من قلیان آلتی دا پنیر ییرم. (من صبحانه پنیر می خورم: معمولاً)

ایاز صاباح مسافره گئدیر. (ایاز فردا به مسافرت می رود: آینده)

بوچرخ فلک، ترسینه دوران اندیر ایمدی

فعله ده اوزون، داخل انسان اندیر^(۱) ایمدی.

(صابر ۱۷)

میرزا تافی ن گنجه گئدیک چایا

من بساخیرام^(۲) سئل ده بوغولموش آیا.

(حیدربابا ۲۹)

سحر آخشام یالوارئرام^(۳) یئلره

قاردا شینما من دن سلام یتیر سین. (شهریار ۹۲)

شیطان نؤکدیب ایمانیزی، جان آلیسرایندی
آکلاه دان آلان جانیزی، شیطان آلیر^(۱) ایندی.
(همان ۱۳۵)

بیرگون آغیز قالی بوش
بیرگون دؤلی داد اولی^(۲). (همان ۱۳۷)
درد، منی یاندیریر^(۳)، آما آدی یوخ
او دور آغزیم دا حیاتین دادی یوخ. (سؤنمز ۴۵)
قاچیرام اوخ کیمی! ننجه قاچیرام^(۴)
اینانون گوزله ده منه چاتماز. (غباز)
سینیلدیر حسرتون ده کاظمی، مرغ پریشان تک
دیر^(۵) ای نازنینم! ای نگار دلتوازیم! گل.
(کاظمی ۲۰۷)

دو - مضارع اخباری آینده (غیر قطعی گله جک زمان)^(۶)
این فعل با یکی از دو میانوند (نر / -ار) در بین بن و شناسه فعل می آید و بیشتر بر
انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالت در زمان آینده دلالت می کند و گاهی نیز برای
بیان مفاهیمی چون رسم و عادت، تکرار، جزای شرط و مانند آنها به کار می رود:
گلرم، گلرمن، گلر، گلریک، گلر سیز، گلر لر
باخارام، باخارسان، باخار، باخاریق، باخار سیز، باخار لار
من گشت، من سورا گلرم. (تو برو. من بعداً می آیم: آینده)
سارا هرگون صبح چاغی مسواک وورار. (سارا هر روز هنگام صبح مسواک می زند:
عادت و تکرار)
اگر وقت ایله سم، صاباح سیزه گلدرم (اگر وقت بکنم، فردا به خانه شما می آیم:
جزای شرط، آینده)

۱- معمول و تکرار

۱- حال

۲- نقل گشته

۳- ادامه

۴- حال کوتاه

۵- آتای زهتابی این فعل را «غیر قطعی گله جک زمان» نامیده، در مقابل مستقبل که «قطعی گله جک زمان» نامیده شده است.

اگر لطف ایله سؤرسان احوالیمی
بونا مه سته بیلدیرر حالیمی. (صابر ۱۱۳)
گؤیرچین لر دسته قالخورب، اوچاللار
گؤن ساچان دا قیزیل پرده آچاللار
قیزیل پرده آچوب، ییغیب، قاچاللار
گؤن اوچالوب، آرتار داغون جمالی
طبیعتین جواللار (۱) جمالی. (حیدریابا ۳۶)
گسؤن، گسؤنی قووالار، گنجه، گنجهنی
ساحل سیز بوشلوقدا اوزر کاینات. (سؤنمز ۴۳)

نفی مضارع اخباری

در ساخت نفی سوم شخص مفرد مضارع اخباری آینده، مانند نفی ماضی
استمراری عادت، حرف «ر» فعل به «ز» بدل می شود:
گلر - گلمز، آلاز - آلماز

اقسام و ساختارهای فرعی مضارع اخباری

مضارع اخباری افزون بر دو گونه و دو ساختار مضارع اخباری حال، مضارع
اخباری آینده، ساختارها و گونه های دیگری نیز دارد که از آن جمله است:

یک - مضارع اخباری پرسشی

در گذشته، مضارع اخباری را همراه «می» می آورده اند؛ این کاربرد در زبان گفتاری
منسوخ شده، ولی در زبان ادب گاهی به آخر فعل و به ندرت بر سر فعل افزوده می شود:
گلر می؟ (می گلر؟) گندیر سیز می؟ (می گندیر سیز؟)
امروزه در زبان گفتاری معمولاً به جای افزودن «می»، آخر فعل پرسشی را کشیده
تلفظ می کنند.

۱- «می» در آخر فعل:

منی جان‌دان اؤساندیردی، جفادن یاراؤسانمازمی؟
 نیچون قیلماز منه درمان، منی بیمار ساتمازمی؟
 (فضولی: ادبیات شناسلیق ۱۵۴)

نااهل اؤلانا مطلبی آندیرماق اؤلورمی؟
 سوز قانمیاننا زورایله قاندیرماق اولورمی؟ (صابر ۶۹)
 ارن دان سوراباخ، گؤر بوایشی ایتیمک اؤلورمی؟
 خلیقن انورنه ایسلچی لیگه گشتمک اؤلورمی؟
 (بیریا ۱۳)

۲- «می» پیش از فعل:

فعله اؤزؤی سنده بیرانسان می سانیرسان؟
 پولسوز کیشی! انسانلیقی آسان می سانیرسان؟
 (صابر ۶۷)

دو - مضارع اخباری گویش تبریز
 در لهجه تبریز و شهرستانهای تابع، گاهی به آخر سوم شخص مفرد مضارع اخباری
 حال، اعم از ساخت مثبت و منفی، پسوند «ی» می افزایند:
 مریم گلیر ← مریم گلمیری. (مریم می آید. مریم نمی آید).
 اعظم مریمی سایمیری. (اعظم به مریم اعتنا نمی کند).
 اکرم بولوز توخوری. (اکرم بولیز می یابد).
 بیرطرف دن مرثیه خوان ایستیری حق البکا
 آغلادوب چرنکه محرم ده منی صبح و سا. (معجز ۱۷)
 مامی نؤکروب، گشیدیری
 وطنی ترک اندیری. (روشن ضمیر ۲۰)
 فرصت دالینسین جا گزیری، ال یثری تاپسا
 ویران قویاجاق بوردووی، ای کؤیگی ساری! (شیدا)

۳- مضارع اخباری مصدری ← فعلهای مصدری (ص ۱۶۳)

۴- مضارع اخباری توانی ← فعلهای توانی (ص ۱۶۵)

۵- مضارع اخباری شایانی ← فعلهای شایانی (ص ۱۶۷)

دوم - مضارع التزامی

مضارع التزامی که در زبان فارسی با افزودن «به» بر سر بن مضارع و شناسه به آخر آن هدید می آید: بروم، بروی، برود...، فعلی است که واقع شدن کار یا پذیرفتن و داشتن حالتی را در زمان آینده با شک و شرط و آرزو و مانند آنها می رساند و در زبان ترکی، از نظر ساختار و پیام، دو گونه است:

یک - مضارع التزامی غیر شرطی (مضارع التزامی تبعی غیر شرطی)

ساختار این فعل، از ترکیب بن فعل + یکی از دو میانوند (ـ / ـ) و یا میانوند ـ به و همتهای آن (ـ / ـ / ـ / ـ) + شناسه به دست می آید:

۱- گولم، گوله سن، گوله، گولک، گوله سیز، گوله لر
۲- آلام، آلاسان، آلا، آلاق، آلاسیز، آلالار

- ۱- گلیم، گله سن، گله، گلک، گله سیز، گل سین لر
- ۲- آلیم، آلاسان، آلا (آلا)، آلاق، آلاسیز، آلالار (آلسونلار)
- ۳- گولوم، گوله سن، گوله (گولسون)، گولک، گوله سیز، گوله لر (گول سونلر)
- ۴- دوروم، دوراسان، دورا (دورسون)، دوراق، دوراسوز، دورالار (دورسونلار)

شاید ائلناز گله. (شاید ائلناز بیاید: شک)
کننگه ائلناز گله. (کاش ائلناز بیاید: آرزو)
گری ائلناز گل سین. (باید ائلناز بیاید: لزوم)
یثری وار ائلناز داگل سین. (جا دارد ائلناز هم بیاید: استحسان)
اولاد وطن قوی هله آواره دؤلانسون
چرکاب مقلتله الی باشی بولانسون (۱).
(صابر ۱۳).

وطن نه دیر؟ نه بیلیر بیوادی نسرانون
گری گنده، اوخویا (۲) قیزلاری تکذبانون.
(معجز ۸۹)

قورخوم بودی یارگلمبه^(۱)، بیردن آچینلا صبح
باغیریم یارنلار، صبحیم! آچینلما سنی تاری.
(شهریار ۶۳)

شهریار، آرزوی گوز اولدی که سهندبله گله^(۲)
بختیار مجلسینه، باش دا سلیمان رستم. (همان ۱۵۲)
عدالت چراغی سؤنمه سون گرگ
حق بایراغی، یشره یشمه سون^(۳) گرگ. (راحم ۲۴۴)
آرزوی لاردنیم برگون مجال تاپایدیم
سیزله دانیشماقا یرحال تاپایدیم^(۴). (سؤنمز ۳۵)
دوشوبدی تنگه نفس، فرخون ده، صبر آزالیب
اؤلوم؟ قالیم؟ نه اندیم^(۵)؟ صادر ایله فرمانین.
(کاظمی ۲۰۵)

دو - مضارع التزامی شرطی

این فعل، وقوع کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان آینده به شرط وابسته می سازد. و خود دو دسته است:

۱- مضارع التزامی شرطی پویا، که فعال و زنده است و از بن فعل + میانوند شرطی
«سه» یا «س» + شناسه پدید می آید: گل + سه + م - گلم (بیایم)
گلم، گلن، گله، گلمک، گلز، گلهلر
آل + سا + م - آلام، آلسان، آلسا، آلساق، آلساز، آلسالار
اگر آلساز، من ماشینیمی ساتیرام. (اگر بخرید، من ماشینم را می فروشم).
آختارسان، تاپارسان. (اگر جستجو کنی، پیدا می کنی).
ختم ایلیون بو مجلسی، یاران! دورون گئدک

معجز باتیب، اویانسا، حساب ایستر، ایته مز؟

(معجز ۷۸)

ایسندی دمنک، احوالات دی، ناغیلدی
گنچدی، گتدی، ایتدی، باتدی، داغیلدی.
(حیدربابا ۳۴)

اگر گوروشمه سم شهریار یله
اؤت دوتوب آلیشار مزاریم منیم. (راحم ۲۴۶)
صیاد انوی ویران اولی، اوۋچی دوشرآل دن
قان دورماز اگر کسه پیچاخ، قیرسا داماری
(شیدا)

عالم اولسان، اولدوزلارا چاتارسان
جاهل قالسان، استقلالون ساتارسان.
(سؤنمز ۵۸)

۲- مضارع التزامی شرطی کهن متروک، این ساختار، امروزه فعال و پویا نیست و بندرت در زبان شعر و ادب دیده می شود و آن از مضارع اخباری حال یا آینده + دو میانوند (سه - سا) پدید می آید:

۱/۲- از مضارع اخباری حال:
گلیرسم، گلیرسن، گلیرسه، گلیرسوک، گیرسوز، گلیرسهلر
آلیرسام، آلیرسان، آلیرسا، آلیرساق، آلیرساز، آلیرسالار

۲/۲- از مضارع اخباری آینده:
گلرسم، گلرسن، گلرسه، گلرمنک، گلرمنز، گلرسهلر
آلارسام، آلارسان، آلارسا، آلارساق، آلارساز، آلارسالار
گوز باشلاری هریان دان آخارسا، منی توشلار
دریابه باخار، بللی دی چابلازین آخاری. (شهریار ۶۴)

گونه ها و ساختارهای فرعی مضارع التزامی
مضارع التزامی، افزون بر دو ساختار اصلی، ساختارها و گونه های دیگری نیز دارد.
از آن جمله است:

- ۳- مضارع التزامی مصدری ← فعلهای مصدری (ص ۱۶۳)
- ۴- مضارع التزامی توانی ← فعلهای توانی (ص ۱۶۶)
- ۵- مضارع التزامی شایانی ← فعلهای شایانی (ص ۱۶۸)

گفتار سوم - مستقبل (آینده = قطعی گله جک زمان)

مستقبل که در زبان ترکی آن را «قطعی گله جک زمان» نامیده‌اند^(۱) و در زبان فارسی از مضارع ساده «خواستن» + بن ماضی فعل اصلی ساخته می‌شود:

خواهم دید، خواهی دید، خواهد دید...، در زبان ترکی معمولاً از ساختار مضارع التزامی غیرشرطی فعل اصلی به اضافه ساختار مضارع حال فعل معین «ایمک» (بودن) پدید می‌آید و انجام کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان آینده می‌رساند:

گله جگم، گله جکسن، گله جک، گله جگیگ، گله جک سیز، گله جک لر
 آلاجاquam، آلاجاqan، آلاجاq، آلاجاqıq، آلاجاqısqı، آلاجاqısqılar
 من پیری گون تبریزه گند جگم. (من پس فردا به تبریز خواهم رفت.)
 شب نوروز، خضاب ایلیه جک مؤمن خاص
 سققلی مثل بادمجان اؤلاجاq انشاللاه. (معجز ۲۰۷)
 اویسونور تبریزکی اوغلی شهریار
 اؤنون شهر تینی اوجالداجاقدیر. (راحم ۲۴۳)
 کونول! خزان گنده جک، بیرده نوبهار اؤلاجاq
 دارنخما، گؤل آچاجاق، باشقا روزگار اؤلاجاq.
 (واله: ادبی یارپاقلار ۲۲)

گفتار چهارم - فعل امر

فعل امر که انجام دادن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را طلب می‌کند و در زبان فارسی از بن مضارع به اضافه شناسه پدید می‌آید: برویم، برو، بروید...، در زبان ترکی نیز از بن فعل به اضافه شناسه ساخته می‌شود: گندیم، گنت *، گتسین، گنده ک، گندین (گندیز)، گتسین لر

آلیم، آل *، آلسون، آلاق، آلون (آلوز)، آلسونلار
 از ساختهای شش گانه امر، بیشتر، دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع آن، فعال و پویاست.

یادآوری ۱: اول شخص مفرد امر، اصلاً کاربرد ندارد، اما هر شش ساخت آن، چنانکه دیدیم، صرف می‌شود.

یادآوری ۲: همان گونه که دیدیم شناسه ساخت دوم شخص جمع امر هم با «ن» و

هم با «ز» می آید: قالون = قالوز، وثرین = وثریز
 یادآوری ۳: دوم شخص مفرد امر دارای شناسه صفر است؛ یعنی در زبان ترکی نیز
 مانند زبان فارسی شناسه نمی گیرد و درست برابر بن فعل است: آل (بن فعل آلماق =
 دوم شخص مفرد آلماق: بگیر)
 یادآوری ۴: ساخت سوم شخص مفرد امر با چهار شناسه (سین = سین = سون =
 سون) می آید: وثرسین، قبلسین، گولسون، دورسون.
 یادآوری ۵: ساخت سوم شخص جمع امر با دو شناسه (لر - لار) می آید: گلکسین لر،
 گولسون لر، آلسون لار، دورسون لار:
 ایسمدی سنین دیسر بسو دکان سریر
 گل، گشت، اوتور، دور، په، ایچ، اول بخته ور.
 (صابر ۱۹۹)

بیرسوروشون بوقارقینیش فلکدن
 نه ایستور بوقوردوخی کلکدن؟ (حیدربابا ۳۸)
 نه اوت قورور مالیات
 باشوری قوی، راحت یات. (روشن ضمیر ۱۸)
 فراقون دان چیخیب دیر گوی لره سوزوگدازیم، گل
 عزیزیم، عزتیم، بخت اولدوزوم، فرخنده یازیم، گل.
 (کاظمی ۲۰۷)

امر تأکیدی

گاهی الفاظ (گینان، گینن، گیلن، نه، نَن) به آخر فعل امر افزوده می شود و آن را مؤکد
 می سازد. این ساختار را می توان امر تأکیدی نامید: یازگیلن، یازگینان، یازگینن (حتمأ
 بنویس)، دَنن، دَنه (حتمأ بگی)

گفتار پنجم - فعل دعا

این فعل که در فارسی کهن، ساختار ویژه ای داشته و نشانه آن تنها در فعل «باد»
 (مخفف بُواد از بُود و الف میانوند دعا) دیده می شود، در فارسی امروز با ساختار
 مضارع التزامی یا امر با آهنگ خاص دعا ادا می شود، در زبان ترکی نیز مانند زبان فارسی
 امروز، نشانه ویژه نوشتاری ندارد و با همان ساختار مضارع التزامی و امر می آید و در
 گفتار، با آهنگ خاص دعا ادا می گردد:

ساغ اول (زنده و سلامت باش).
 آلاه سنی ساخلاسون (خدا نگه دار تو).
 گوزلرینه دوندوگوم سان که بیر اصلانیمیش
 بخته ور اولسون باشون بختیمز اولانیمیش.
 (صابر ۱۹۷)

حیدربابا گوزن دالروی داغلاسون
 اوژون گولسون، بولا غلارون آغلاسون.
 (حیدربابا ۱۶)

بارالاها! سن بیزه وئر بو شیاطین دن نجات
 انسانون نسلین کسب، وئر انسه بو جن دن نجات.
 (شهریار ۱۷۲)

گفتار ششم - آینده در گذشته (گشچه جک گله جگی)
 در زبان فارسی امروزی، جای این فعل خالی است، ولی در متهای دیرین فارسی در ضمن گفتار از فعل یا فعلهای ماضی، اگر می خواسته اند سخن از فعلی دیگر به میان آورند که هنوز انجام نشده بوده و قرار بوده در آینده نزدیکی انجام بگیرد - ولی انجام نگرفته است. - و از این رو نسبت به زمان فعل یا فعلهای دیگر، مؤخر و مستقبل بوده است، ساختار ویژه ای به کار می برده اند؛ یعنی مصدر یا بن ماضی فعل اصلی را همراه ساخت ماضی ساده و بندرت ماضی استمراری فعل معین «خواستن» می آورده اند.
 استاد فقید ملک الشعرای بهار، این فعل را «فعل مقاریه» و آقای دکتر امین ریاحی «صیغه مستقبل و ماضی» و شادروان سید احمد کسروی «گذشته آیندگی» نام داده اند و بنده در کتاب «دستور تاریخی فعل» با آوردن شواهد فراوان، آن را «فعل آینده در گذشته» نامیده ام (ج ۱، صص ۷۲۷-۷۲۱):

قضا بروی می خندید که دو روز دیگر گذشته خواست شد. (بیهقی ۹۳۵)
 حسین... چون بخواست مردن، این شغل به محمد نخشی داد. (سیاست نامه ۲۵۷)
 امروز این فعل در زبان ترکی نه تنها برای فعلی که در آینده بنا بوده انجام بگیرد، ولی انجام نگرفته است، بلکه برای هر فعلی که در زمان آینده (نسبت به زمان مورد گفتگو) قصد انجام آن بوده، اهم از این که انجام گرفته یا نگرفته باشد، با دو ساختار ویژه به کار می رود: آینده در گذشته دیداری (شهودی)، آینده در گذشته نادیده یا شنیداری یا
 مسموع

یک - آینده در گذشته دیداری یا شهودی

آینده در گذشته دیداری به فعلی می‌گوییم که زمان آن نسبت به زمان فعل یا فعلهای دیگر که ماضی بوده‌اند، آینده بوده، و گوینده، وقوع آن را دیده و یا از آن آگاهی داشته است و آن از ساخت صفت (صفت فاعلی - صفت لیاقت) فعل اصلی به اضافه ساخت ماضی دیداری فعل معین «ایمک» ساخته می‌شود:

یه جگیدیم، ییه جگیدین، ییه جگیدی، ییه جگیدیک، ییه جگیدیز، ییه جگیدیلر
 یینخاجاغیدیم، یینخاجاغیدین، یینخاجاغیدی، یینخاجاغیدتیق، یینخاجاغیدیز،
 یینخاجاغیدنلار

من چون دون شیرازا گنده جگیدیم، سیزه گله ییلمدیم. (من چون دیروز باید به شیراز می‌رفتم، به خانه شما تروانستم پیام: برای کار انجام شده)
 یاشار سحر باشی امتحان وئره جگیدی، ولی یوخو یا قالدی، ویره ییلمه‌دی. (یاشار صبح بایستی امتحان می‌داد، ولی خواب ماند و نتوانست بدهد: برای کار انجام نشده)

دو - آینده در گذشته نادیده یا شنیداری

آینده در گذشته نادیده یا شنیداری به فعلی می‌گوییم که مانند آینده در گذشته دیداری، زمان آن نسبت به فعل یا فعل‌های مورد گفتگو، آینده بوده؛ اما گوینده وقوع آن را ندیده و از آن، آگاهی نداشته و بعداً شنیده و آگاهی یافته است. این فعل نیز از صفت (فاعلی - لیاقت) فعل اصلی به اضافه ساخت شنیداری فعل معین «ایمک» ساخته می‌شود:

گنده جگ ایمیشم، گنده جگ ایمیش سن، گنده جگ ایمیش، گنده جگ ایمیشیک
 گنده جگ ایمیش سیز، گنده جگ ایمیش لر
 یازاجاغیمیشام، یازاجاغیمیش سان، یازاجاغیمیش، یازاجاغیمیشتیق،
 یازاجاغیمیش سیز، یازاجاغیمیش لار:

یولداشلار دون داغا گنده جگیمیش لر. (دوستان دیروز بنا بوده به کوه بروند.)
 ساوالان گئچن ایل، ماشین آلاجا غیمیش، آلا ییلمیب. (ساوالان پارسال بنا بوده ماشین بخرد، نتوانسته است.)

بیردوره ده کیم صدق وصفالیماجاغیمیش

بیلم بئله دؤرانلاری نیلیردین الاهی!...

صیاد جفاکار ده رحم اولمیا جاقمیش
 آهولری، جیرانلاری نیلیردین الاهی!
 باهون، اکینین خیرینی بگلر گوره جگمیش
 نخم اکمگه دهقانلاری نیلیردین الاهی!
 (صابر ۱۶۸-۱۶۷)

عشقین که قرارین دا وفا اولمیا جاقمیش
 بیلم که طبعیت نیه قوموش بو قراری!
 (شهریار ۶۴)

گفتار هفتم - فعل نفی - فعل نهی
 منفی همه فعلها را نفی، و منفی امر را نهی می‌گویند.

یک - فعل نفی

فعل نفی که در زبان فارسی با افزودن پیشوند «ن» بر سر فعلهای گوناگون ساخته می‌شود: نرفتم، نمی‌رفتم، نمی‌روم، نخواهم رفت... در زبان ترکی نشانه آن، حرف «م» است که از روی آیین هم‌آهنگی آواها یکی از مصوّتهای کوتاه یا بلند (ـ، ـیا، ـی، ـئ) را می‌گیرد و بندرت بی‌همراهی مصوت در میان بن فعل و اجزای دیگر آن می‌آید: گلدیم - گلمدیم، آلدیم - آلمادیم

نفی ماضی ساده: گلمه‌دیم، گلمه‌دین، گلمه‌دی، گلمه‌دیک، گلمه‌دیز، گلمه‌دیلر (با «مه»)
 نفی ماضی ساده: آلمادیم، آلمادین، آلمادی، آلمادیق، آلمادیز، آلمادیلار (با «ما»)
 نفی ماضی استمراری: گولموردوم، گولموردون، گولموردی، گولموردوک، گولموردوز، گولموردیلر (با «م»)

نفی ماضی استمراری: توتموردوم، توتموردون، توتموردی، توتموردوق، توتموردوز، توتموردیلار (با «م»)

نفی ماضی استمراری: گلמידیم، گلמידین، گلמידی، گلמידیک، گلמידیز، گلמידیلر (با «می»)

نفی مضارع اخباری: گولمورم، گولمورسن، گولمور، گولموردوک، گولمورسوز، گولمورلر (با «م»)

نفی مستقبل: گولمیه جگم، گولمیه جکسن، گولمیه جک، گولمیه جیوک، گولمیه جکسوز، گولمیه جکلر (با «می»)

گلمه میشدی (نفی ماضی بعید)، گلمه میشم (نفی ماضی نقلی)،
گنتمه میش ایم میشم (نفی ماضی ابعد)، گنتمه میش اؤلام (نفی ماضی التزامی)،
گنتمه سم و گنتمه یم (نفی مضارع التزامی)
او کهنه لردن عجب کیم اوتالمیوب ده دبیرلر
گرک بو عصره گؤره بویله بویله عادت اولیدی.
(صابر ۱۱۸)

بیردوره ده کسیم صدق و صفا قالمیا جا قمیش
 بیلیم بیله دۇرانلاری نیلیر دین الاهی! (همان ۱۶۷)
 من بیز روی قوجا خلادیم، قاشماسون
 دییردی باخ، بایدا دۆلسون، داشماسون.
 (حیدر بابا ۲۶)

یادآوری ۱:

در برخی از ساختهای نفی ماضی استمراری و مضارع اخباری، حرف «ر» در فعل نفی به «ز» بدل می‌شود:

گُلَر ← گَلَمَز آلَر ← آلَمَاز آچارلار ← آچمازلار
 گُلردیم ← گَلَمَزْدیم یازاردیم ← یازمازدیم توتاردوق ← توتمازدوق
 سن دوامین آلا بیلَمَز سن اوغُرلا بوخرجین

چونکه ناخوش کیشی نین کؤنلی بادمجان ایستر.

(معجز ۱۵۰)

گۈز ياشىتا باغان اۇلاقان آخماز
السان اۇلان خنجر يىلىتە تاخماز
آماحييف كۈر توتدوغون بوراخماز.

(حيدريانا ۱۹)

بىلىمىزىدىم دۇنگە لاروار، دۇنوم وار
 ايتىگىن لىكولر، آيرىلىق وار، اۆلوم وار. (همان ۱۷)
 بىرخانىمى، بىراۋزى
 اۆزگەيە دۇشمۇز گۆزى. (روشن ضمير ۱۸)
 ايسىندى دلبىرلر، دىشەن مەن اۆلوم
 توت او دىيرىناقلارون، سەن اۆل قىمازا (خىياز)

یادآوری ۲:

گاهی در ساخت اول شخص مفرد فعل نفی، میانوند (ـا، ـار) فعل می افتد:
 بـیردۆره ده کیم صدق وصفاً قـالـمـیا جاقمیش
 بـیلـم بـئـله دۇرانلاری بـیـلـر دین الاهی! (صابر ۱۶۷)
 عشقین که قرارین دا وفا اولمیا جاقمیش
 بـیلـم که طبیعت نشیه قـویموش بوقراری!
 (شهریار ۶۴)

بـیلـم قـنـش دی، سـوـیـوخ دی
 بـولـوم واردی یـایـوخ دی. (روشن ضمیر ۲۰)

من زور آلتنا گنتم.

یادآوری ۳:

اگر حرف پس از بن فعل، صدادار باشد، در ساخت نفی معمولاً حرف صدادار میانوند نفی می افتد:

گلیرم ← گل + می + پـزـم ← گلـمـیرم ← گلـمـیرم
 گـۆـرـۆـرم ← گـۆـر + مـۆ + بـورـم ← گـۆـرـمـۆـبـورـم ← گـۆـرـمـۆـرم
 یـازـنـیـرـنـق ← یـاز + مـی + یـنـیـرـنـق ← یـازـمـیـنـیـرـنـق ← یـازـمـیـنـیـرـنـق
 بـیـزـده والـله اـونـو تـماـرـوق سـیـز لری
 گـۆـرـمـه سـک، حـلـال اـیـدین بـیـز لری. (حیدریابا ۱۷)

مـنـده بـۆـردا تـیـز مـطـلبه چـا تـماـرام
 اـیـوز گـلیـب چـا تـمـیـونـجا یـا تـماـرام. (همان ۳۹)

دو - فعل نهی

منفی امر را نهی می گویند. به عبارت روشن تر، فعل نهی فعلی است که انجام ندادن کار و یا نداشتن و نپذیرفتن حالتی را درخواست می کند. نهی که در زبان فارسی امروزه با افزودن «آ» بر سر امر ساده درست می شود و در قدیم به جای «آ» بیشتر با «ه» می آمده: نرو، مروید، در زبان ترکی مانند فعل نفی یا دو نشانه «ه» (ما) می آید:

گـلـی ← گـلـمه یـاز ← یـازما قوتون ← قوتمایون گلـسـین ← گلـمه سـین
 گلـمـیم، گلـمه، گلـمه سـین، گلـمـیک، گلـمـیون (گلـمـیوز)، گلـمه سـینلر

آلماییم، آلماء، آلماسون، آلمیاق، آلمیون (آلمیوز)، آلماسینلار
حیدربابا گزولر بوزتون دومان دی ...
بیر بیروزدن آیریلما یون آمان دی. (حیدربابا ۳۸)
قورخوم بردی یار گلیمه، بیردن یارینلا صبح
باغزیم یارینلار، صبحوم! آچیلما سنی تاری.
(شهریار ۶۳)
اوز جانینلار اویناما بو عرصه ده شیدا!
لیلاج دغلبازیله قیزدیرما قوماری. (شیدا)

گفتار هشتم - فعل وصفی

فعل وصفی که در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی ساخته می شود:
بچه ها به مدرسه رفته و برگشتند، در زبان ترکی، ساختار اصلی آن، از بن فعل به
اضافه ساخت ماضی نقلی فعل معین «ایمک» یعنی «-یب» و همتهایش «-یب / -وب /
-وب) پدید می آید:

نیلوفر مدرسه به گندیب، قایتیدی. (نیلوفر به مدرسه رفته، برگشت.)
الئاز اوتاق دان چینیخیب، قاجدی (الئاز از اتاق درآمده فرار کرد.)
الهام پاشانی گوزوب، گله جک. (الهام پاشا را دیده، برخواهد گشت.)
یاشار دوروب گتمیشدی. (یاشار بلند شده و رفته بود.)

ارزش فعل وصفی را از حیث زمان، شخص، مفرد و جمع و وجه، فعل پس از آن
مشخص می کند؛ چنانکه در مثالهای بالا فعل «قایتیدی» در جمله نخست، نشان می دهد
که «گندیب» فعل ماضی ساده است. و فعل «گله جک» در مثال دوم، نشانگر مستقبل
بودن «گوزوب» است.

چهار ساختار (گندیب، چینیخیب، گوزوب، دوروب) که پیام و مفهومی نزدیک به
صفت حالیه دارند، فعل وصفی نامیده می شوند:

یاشار اوتاق دان چینیخیب، قاجدی، یعنی یاشار در حالی که از اتاق خارج شده بود،
فرار کرد؛ پس چینیخیب به تعبیری صفت و حالت فاعل را در حین انجام کار می رساند.

فعل وصفی در زبان فارسی به جای فعلهای وصفی ساخت، یعنی فعلهای ماضی
نقلی، ماضی نقلی مستمر، ماضی بعید، ماضی ابعده، ماضی التزامی که از صفت
مفعولی فعل اصلی ساخته می شوند، نمی آید؛ اما در زبان ترکی، جانشین همه انواع

ماضی، مضارع، مستقبل و امر می شود:

سولماز باغا گئدیپ گزیر. (سولماز به باغ رفته، قدم می زند: مضارع اخباری)
سولماز بازارا گئدیپ، بارچا آلدی. (سولماز به بازار رفته، پارچه خرید: ماضی ساده)
سولماز دانشگاها گئدیپ، قایندیپ (سولماز به دانشگاه رفته و برگشته: ماضی

نقلی)

سولماز باغا گئدیپ گزه چک. (سولماز به باغ رفته، گردش خواهد کرد: مستقبل)

سولماز! قایلاری گؤتوروب، آپار. (سولماز! ظرفها را برداشته، ببر: امر)

از موارد مهم جانشینی فعل وصفی این فعلهاست:

۱- ماضی ساده: ستاره همه نزدیک لری یاپاردی / میرقادردده هر دم بیرین قاپاردی /

قاپوب، یشیب، دایچا تکیین چاپاردی. (حیدریابا ۳۵)

۲- ماضی استمراری: من قایندیپ یرده اوشاق اولایدیم / یرگؤل آچیب، اون دان

سورا سؤلایدیم. (همان ۲۱)

۳- ماضی نقلی: قوجا یعقوب ایتمیش سمده، تاپموسان / قووالا یشیب، قورد

آغزین دان قاپموسان. (همان ۴۱)

۴- ماضی بعید: مزده صبح تئزدن کتابلارین گوتوروب، گئتمیشدی. (مزده صبح زود

کتابهایش را برداشته، رفته بود)

۵- مضارع اخباری: من هر گون خیابانا چیخیب، قدم ووررام. (من هر روز به

خیابان رفته، قدم می زنم)

۶- مضارع التزامی: کنشگه صاباح گلیب، ییزه باش ووراسوز. (کاش فردا آمده، به

ما سری بزنید.)

۷- مستقبل: آذرگیل ینییشیلینب، گله چک لری. (آذر و اینها آماده شده، خواهند آمد.)

۸- امر: اوشاقلاری گؤتوروب، گلین ییزه. (بچه ها را برداشته، بیایید به خانه ما.)

۹- مصدر: شب جیره سی، گیردکانی، ایده سی / کنده باسار، گؤلوب،

دانیشماق سی. (حیدریابا ۲۷)

۱۰- اسم مصدر: شنگؤل آوا یوردی، عاشیق آلماسی / گاه دا گئدیپ، اوردا فوناق

قالماسی. (همان ۱۸)

۱۱- صفت فاعلی: حیدریابا کهلیک لرین اوچان دا / کؤل دیبین دن دوشان قالخوب،

قاچان دا. (همان ۱۵)

فعل‌های وصفی واره

افزون بر ساختار اصلی فعل وصفی، نوعی فعل‌های وصفی گونه در زبان ترکی هستند که با ساختارهای گوناگون و با نقش وصفی - قیدی، پیام و مفهومی نزدیک به فعل وصفی دارند. این ساختارها را به اعتبار مفهوم و پیام می‌توان فعل وصفی واره نامید. و نیز از دیدگاه نقش و کاربرد، نوعی فعل وصفی - قیدی شمرد.

ساختارهای فعل‌های وصفی واره

از مهمترین ساختارهای فعل‌های وصفی واره، فعل‌های وصفی - قیدی است مرکب از بن فعل + پسوندهای (- یین، - ییان، - وُتین، - وِبان) دیوین، گلین، آلبان، یازبان، گولوتین، دوروبان: من هاجان منی دؤس ساییبان بیرکاغاذ یازدین؟ (تو کی مرا دوست حساب کردی و نامه نوشتی؟)

← فعل‌های وصفی - قیدی ↓

فعل‌های وصفی - قیدی

فعل‌های وصفی - قیدی به فعل‌هایی می‌گوئیم که از حیث ساختار، صفت، و از حیث نقش و کاربرد به منزله قید هستند. از مهمترین اقسام فعل‌های وصفی - قیدی است:

۱- بن فعل + پسوند «- یین»، «- ییان»، «- وُتین»، «- وِبان»

این ترکیب، هم معنی فعلی، هم معنی وصفی و هم نقش قیدی دارد؛ مثلاً وقتی خواهری با آهنگ گله‌آمیزی به برادر می‌گوید:

من هاواخ باجی دیوین خبر سیز بیزه گلدین؟

مفهوم جمله این است: تو کی خواهر گفتمی و بی اطلاع به خانه ما آمدی؟ و یا تو کی خواهرگویان | در حال خواهر شمردن | بی اطلاع به خانه ما آمدی؟

در برداشت نخست، ترکیب، مفهوم فعلی دارد. (فعل وصفی) در برداشت دوم، (از نظر صرفی)، ترکیب، مفهوم وصفی (صفت حالیه) دارد. و از نظر نحوی و نقش، «دیوین» (باجی دیوین)، قید حالت است:

ای جیگر زخمی! آغیز آچما، خدنگین گورؤین. (فضولی: از زهتابی)

آقا ازلدی، تقاقیمیز داشیلدی

قویون اولان، باد گشدین ساقیلدی. (حیدربابا ۳۱)

آما اونون شماتتی - آلاها خوش گلمیونن

گتدی منیم حیاتیمی، وردی داشا، چنخدی باشا.

(شهریار ۱۳)

آچیلیر بوردا افق، داغدی، آغاشدی، باغدی

داغا دیسرسک لئون منظری باغ ایله میسن.

(همان ۱۰۵)

۲- بن فعل + پسوندهای (- رکن، - ارکن، - یرکن، یارکن):

سنده بیر کاغاذ یازارکن بیزی بیر یادا سال. (توهم با نوشتن نامه‌ای یادی از ما

بکن.)

سیزده بیر ماهنی اوخویارکن مجلسه حال وئرین. (شما هم با خواندن ترانه‌ای به

مجلس حالی بدهید.)

سنده بیزی یوخلیه رکن بو طرفله گل. (توهم صله رحمی بکن و این طرفها بیا.)

حسینده گزرکن، تنه سینه باش و ورسون. (حسین هم گردش کنان سری به مادرش

بزند.)

من سوزومده دورارکن / سته کنیز اولارکن / اکدیگیمی درمه دیم / سندن قوللوخ

گورمه دیم. (روشن ضمیر ۲۳)

۳- بن فعل + پسوند «میش» و همتاها (میش، موش، موش):

گل میش نه ایله جک سن؟ (بیایی چه کار می توانی بکنی و...)

توتموش نه ایله بیلرسن؟ ینغمیش هارا آپارا جاقسان؟

گورموش نیر سن؟

۴- بن فعل + پسوند (جک - جاق):

ساسان گورچک، دئدی. (... به محض دیدن، همینکه دید)

سوسن آلباق یتدی. (... به محض خریدن، همینکه خرید)

۵- بن فعل + پسوندهای (- رک، - اراق، یاراق، - یرک):

هاله، سوزی ایشیده رک، دوشوندی. (به محض شنیدن حرف = همینکه حرف را شنید...)

نسیم مامان دیه رک، قاچدی. (... مامان گریان = با گفتن مامان...)

علی ماشینی ساخیلاراق، آندی. (... با نگه داشتن ماشین = ماشین را نگه داشت)

پشتدیر آغزیندا بیرقارا قارقا اوچاراق قوندی بیراوجا بوداغا.

(صابر: ادبیات شناسلیق ۱۸۶)

اولدوز ساییاراق گوزله میشم هر گنجه یاری
 گنج گلمه ده دیر یار، یتنه اولموش گنجه یاری. (شهریار ۶۳)
 بیر فروش «آیینغام» سؤیله رک گاه دان ایسیلدر
 گاه دان اوتودا یتل دیه لای لای هوش آپاری. (شهریار ۶۳)
 سانکی سفر ده یم اویادیلار کی دور چاتاق
 زنگ شتر چالیر گنچه رک کاروان سسی. (همان ۱۱۵)
 ۶- بن فعل + پسوندهای (دیکده، دیتدا، دؤکده، دوقدا):
 گنت دیکده، قال دیتدا، دؤز دؤکده، یوردوقدا:
 گنت دیکده میوه باهالاشیر (روز به روز میوه گران می شود).
 دؤز دؤکده، غم قالانیر (به موازات صبر کردن، غم، انباشته می شود).
 ۷- بن فعل + پسوندهای (دیکجه، دیتجا، دؤکجه، دوقجا)
 سانما ازدیکجه فلک بیزلری ویرانلیق اولور
 اون نمنا می ایله بوغدادگیرمانلیق اولور. (صابر ۱۰۲)
 آلدیتجا کؤر لانیر. (هر چه می خریم، حیف و میل می شود).
 گوردؤکجه غصه میز آرتیر. (با دیدن، اندوهمان افزون تر می شود).
 توتدوقجا گئدیر. (حرف را که آغاز کرد، ادامه می دهد)

بخش پنجم - اقسام فعل از دیدگاههای گوناگون

گفتار نخست - اقسام فعل به اعتبار مفهوم و نقش
 فعل از دیدگاه مفهوم و نقش، دو گونه است: فعل تام یا خاص، فعل ربطی یا عام

نخست - فعل تام

فعل تام یا خاص، فعلی است که پیام و مفهوم خاصی را می رساند و نیز می تواند
 مسند جمله باشد؛ همه فعلها بجز چند فعل ربطی محدود، تام هستند:

فاعل (مسندالیه = نهاد) $\frac{\text{مژده}}{\text{گلدی}}$ فعل (مسند) (مژده آمد).

فاعل (مسندالیه = نهاد) $\frac{\text{شادی}}{\text{گشتی}}$ فعل (مسند) (شادی رفت).

در دو جمله بالا، دو فعل «گلدی» و «گشتی»، مفهوم خاصی را می رسانند که عبارت

است از آمدن و رفتن؛ و اوّلی به مزده و دومی به شادی نسبت داده شده‌اند؛ پس مسند جمله هستند.

معجز اثبات وجود ایلیه چک می‌کده ده

ایچه چک باده، غزل‌خوان اولاجاق انشاللاه.

(معجز ۲۰۸)

حیدربابا ایگیت امک ایستیرمز

قُتر گُچُر، افسوس بَره بیتیرمز. (حیدربابا ۱۷)

قوشلارا نه خوش یاشارموز

داغلار، داشلار آشارموز. (روش ضمیر ۱۹)

دوم - فعل ربطی

فعل ربطی، فعلی است که نه مفهوم خاصی را می‌رساند و نه می‌تواند در جمله، نقش مسند داشته باشد؛ بلکه فعلی است که تنها مسند را به مسندالیه یا نهاد نسبت می‌دهد و آن در زبان فارسی سه فعل ربطی اصلی استیدن، بودن، شدن، و شش فعل ربطی فرعی، یعنی باشیدن، هستیدن، گشتن، گردیدن، آمدن و افتادن است؛ مانند هوا خوب است. هوا سرد شد. و در ترکی، چون:

تهران ایستی دیر منند نهاد فعل ربطی (تهران گرم است.)

تبریز سرین ایدی منند نهاد فعل ربطی (تبریز خنک بود.)

در دو جمله بالا دو فعل «دیر» و «ایدی» فعل ربطی هستند که معنی ویژه‌ای را نمی‌رسانند، بلکه دو مسند (ایستی - سرین) را به دو نهاد (تهران - تبریز) نسبت می‌دهند. در زبان ترکی به جای استیدن و بودن فارسی و مترادفهای آن دو (باشیدن، هستیدن، گشتن، گردیدن) فعل کهن متروک «ایمک» هست که ساختها و ساختارهای گوناگون آن در نقش فعل ربطی به کار می‌روند و به جای فعل ربطی «یست» فارسی و ساختهای دیگر آن، فعل «دگیل» (ذیل) و ساختهای دیگرش استعمال دارد.

و نیز به جای فعل «شدن» و معادل‌های آن (آمدن - افتادن) فعل «اولماق» نقش فعل ربطی دارد که هم مصدر و هم ساختهای گوناگون آن زنده و فعال است:

عشقی واریدی شهریارون گزلی، چپچکلی
السرور قارایل اسدی، عزان اۆلدی بهاری.

(شهریار ۶۴)

۱- فعل ربطی «ایمک»:

دیریم... دیریم، دیرسن، دیردیر، دیرییک، دیرسیر، دیردیلر
دیر بودم... دیر ایدیم، دیر ایدون، دیر ایدی، دیر ایدیگ، دیر ایدیز، دیر
ایدیلر

دیر بوده‌ام... دیر ایمیشیم، دیر ایمیشسن، دیر ایمیش، دیر ایمیشک، دیر
ایمیشسیر، دیر ایمیشلر

تنهایم... یالقوزام، یالقوزسان، یالقوزدیر...

تنها بودم... یالقوز ایدیم، یالقوز ایدین، یالقوز ایدی...

تنها بوده‌ام... یالقوز نیمیشام، یالقوز نیمیشسان، یالقوز نیمیشیق، یالقوز نیمیشسیر،
یالقوز نیمیشلار

غزل دؤر صفابخش اهل نظر غزل دؤر گل بوستان هنر.

(فضولی: ادبیات شناسی لئق ۱۶۶)

بونه سی دیر سن عالمه مالربان گل بیرگؤرک اوزون هاردا قالوبسان؟

(حیدربابا ۲۵)

أمیر غفار سیّد لرین تاجی دی مرده شیرین، نامرده چوخ آجی دی.

(همان / ۳۳)

من ده سنین دای اوغلو آم، من ده منیم. بییم قیزی

گزیول باخار ساگونوشه، گزده گرگ دیر قاماشا.

(شهریار ۱۳۱)

سن یارنی مین قاصدی سن اگلش منه چای دئمیشم. (همان ۱۴۹)

وطن وقاری نین بیرمثالی دیر شاه داغی، محتشم ساوالان داغی.

(راحم ۲۴۷)

من کسی یونگول واری ام اون دان مگر دالی ام؟ (روشن ضمیر ۲۱)

۲- فعل های وار - یوخ - دگیل (ذیل)

در فعل وار - یوخ (هست - نیست) و ساختهای دیگر آن دو در زبان ترکی معمولاً در

نقش ربطی به کار نمی‌روند و نقش تام و مسندی دارند. و چنانکه گفته شد به جای فعل ربطی «نیست» فارسی، فعل نفی «دگیل» (ذییل) ترکی به کار می‌رود نه «یوخ»؛ و دو فعل «وار» و «یوخ» در نقش مسندی، مخفف یا بریده ساخت سوم شخص مفرد «واردور» و «یوخ‌دور» هستند:

وارام، وارسان، واردور، واروق، وارسوز، واردورلار
یوخام، یوخسان، یوخدیر، یوخوق، یوخسوز، یوخدورلار
دگیلم، دگیل سن، دگیل (دیر)، دگیلیک، دگیل سیز، دگیل دیولر

حسین وار؟ (حسین هست؟)
نهاده مسند

ناهار حاضر دگیل. (ناهار حاضر نیست.)
نهاده مسند فعل ربطی دگیل
آما اوز ارام‌نیزدی گنججه دگیل، گۆلوزدی.

(روشن ضمیر ۲۲)

گنچن ایملرده شهر تبریزده واریندی میرزه محمدلی بزاز. (خباز)

۳- فعل ربطی «اؤلماق» (شدن): ماضی ساده: اۆلدرم، اۆلدون، اۆلیدی، اۆلدوق، اۆلدوز، اۆلدولار

ماضی نقلی: اۆلموشام، اۆلوسان، اۆلوب، اۆلموشوق، اۆلوسوز، اۆلوبلار

مضارع اخباری: اۆلورام، اۆلورسان، اۆلور، اۆلوروق، اۆلورسوز، اۆلورلار

همیشه فکری بودور عاشق پریشانون اؤگوزلریندن اوییدی، اۆلیدی قوریانون.
(معجز ۱۰)

یامان یشرده گۆن دؤندی، آخشام اۆلیدی دنیا منه، خرابه شام اۆلیدی.
(حیدربابا ۳۱)

عدالت دنیا دا گرک وار اۆلسون حکمی هر طرف ده برقرار اۆلسون.
(راحم ۲۴۵)

قاراگۆلۆن بالالارا بیلین عمری آز اولار.
(روشن ضمیر ۲۲)

خوشام که شوقیله در دین آلام غزاله بالام

اؤقاره گۆزلره قوریان اؤلام غزاله بالام.

(موسوی ۶۵)

گفتار دوم - اقسام فعل به اعتبار مفعول

فعل به اعتبار مفعول در زبان ترکی ۱۱ گونه است: ۱ ناگذر (لازم = تأثیر سیز فعل) ۲ گذرا (متعدی = تأثیرلی فعل) ۳ خودگذر (خودبرگرد = مرجوع) ۴ ناگذر و گذرای تقابلی ۵ دووجهی (ذووجهین) ۶ سببی (گذرای دو درجه‌ای = دو مفعولی) ۷ گذرای سه درجه‌ای (متعدی سه مفعولی) ۸ گذرای چهار درجه‌ای (متعدی چهار مفعولی) ۹ دوسویه ۱۰ گروهی ۱۱ تمیزی

نخست - فعل ناگذر (لازم)

فعل ناگذر یا لازم که آن را به ترکی «تأثیر سیز فعل» نامیده‌اند^(۱)، فعلی است که به مفعول نیاز ندارد و با فاعل تنها معنی جمله را کامل می‌کند:
دانشجولار گلدیلر. (دانشجویان آمدند).
استاد گشتدی. (استاد رفت).

فعل ناگذر که در زبان فارسی همیشه به صورت ساده و اصلی است، یعنی بدون افزودن میانوند می‌آید، در زبان ترکی دو گونه است: نادرستورمند (بیقاعده = سماعی)، دستورمند (با قاعده = قیاسی)

یک - فعل ناگذر نادرستورمند (فعل لازم بیقاعده)

این فعل، خود به خود و بی افزودن چیزی ناگذر است؛ چون:
ياتدی، گنت دیک، گلدیلر، ياتمیش دوخ:

سحر نیزدن ناخیرچی لار گلردی قویون قوزی دام باجادا ملردی.
(حیدریابا / ۳۶)

وقت گشچمیب گله بیلسن، گل اوغلوم! قوجاغیم دا دزیونجا دینجل اوغلوم!
(کاظمی ۲۰۱)

دو - فعل ناگذر دستورمند (فعل لازم با قاعده)

فعل ناگذر دستورمند، فعلی است که در اصل، گذراست؛ ولی با افزودن میانوندهایی به صورت ناگذر درمی‌آید. فعل‌های ناگذر دستورمند، فعلهای مجهول‌واره هستند؛ به عبارت دیگر، از آنها بوی فعل مجهول می‌آید و در ترجمه به فارسی نیز اغلب، معادل مجهول دارند:

گورمک (دیدن: گذرا) - گورسن مک (دیده شدن: ناگذر مجهول)

توتماق (گرفتن: گذرا) ← توتولماق (گرفته شدن: ناگذر مجهول)

ساختارهای فعلهای ناگذر دستورمند

از ساختارهای فعلهای ناگذر دستورمند (لازم با قاعده) است:

۱- همراه میانوند «-یل» و معادلهای آن «-یل / -ؤل / -ول»

این دسته از فعلهای ناگذر دستورمند با افزودن میانوندهای بالا در میان بن فعل گذرا و شناسه می آیند:

وترمک ← وئرئل مک، ییخماق ← ییخیئلماق، دوزمک ← دوزؤل مک، وورماق ← وورولماق:

سریئل مک، ذریئل مک، کسپئل مک، اگیئل مک، چگیئل مک

ییخیئلماق، سبیخیئلماق، یاخیئلماق، تاخیئلماق

اوزؤل مک، سوزؤل مک، هوزؤل مک، بوزؤل مک

دورولماق، قورولماق، توتولماق، پوزولماق

آقا اۆلدی، تفاقیمیز داغیلدی قسریون اولان یادگندیین ساغیلدی.

(حیدربابا ۳۱)

قوی تۆکۆلسۆن بوشریوزی داغیلسین بوشیطانلیق قورقوسی بیر ییخیلسین

(همان ۳۸)

۲- با میانوند «-ین» و معادلها «-ین / -ۆن / -ون»:

دل مک ← دلین مک، سرمک ← سرین مک، چالماق ← چالینماق، سوزمک ←

سوزون مک، آلماق ← آلینماق، گۆرمک ← گۆرون مک:

گئندن لرین یشری بورد ا گۆرۆنۆر خانم ننه آغ کسغین بـۆرۆنۆر

دالیم جادورهارا گئدیم سۆرۆنۆر. (حیدربابا ۴۲)

۳- با میانوند «ن» در فعلهایی که حرف پایانی آنها صداددار است:

بۆیاماق ← بویانماق، توولاماق ← توولانماق، اۇغلاماق ← اۇغلانماق، دانتماق

← دانانماق، تافتانماق ← تافتانماق، چالغلاماق ← چالخالانماق، بولاماق ← بولانماق:

چالخالان دیق جا، بولان دیق جا زمان، نهره کیمی

یاغی یاغ اوسته چینخیر، آیرانی، آیران لیتی اۆلور. (صابر ۱۰۲)

روزگارین دگـیرمانی فـیرلانیر

مخلوق اۆسون دیش لرینه توللانیر.

(حیدربابا ۴۳)

خفهلن دیم، دارنخ دیم هاسمی یاتدی، من باخدیم.
(روشن ضمیر ۱۹)

۴- با تبدیل «ث» (تای ساکن) فعل گذرای دستورمند به «ن» (نون ساکن):
اویات ماق - اویان ماق. ایشلت مک - ایشلن مک. گیزلت مک - گیزلن مک.
توکت مک - توکن مک. ایتیت مک - ایتین مک. اوزات ماق - اوزان ماق. یویات ماق -
یویان ماق. جالات ماق - جالان ماق:

یئل گلنده وئر گتیرمین بویونا بلکه منیم یاتیش بختیم اویانا.
(حیدربابا ۱۶)

چالیش آدون گلنده رحمت اوخون سون سنه. (شهریار ۱۲۷)
و - فعل گذرا، ص ۱۲۰

۵- با میانوند «سن» بین بن و پسوند مصدری:
گورمک - گورسن مک

گوزومه هرنه گلیر آلا - بولا گورسنیر. (روشن ضمیر ۲۱)
۶- با میانوند «نیل» و معادلها (نیل، نول، نول) در فعلهای مختوم به مصوت:

سوراماق - سورانیل ماق. اوخلاماق - اوخلانیل ماق. گوزله مک - گوزله نیل مک:
داملاریمیز سورانیل مادی (پشت بامها مان گل اندود نشد).

۷- ناگذر دستورمند با افزودن میانوند «ن» بر ناگذر نادستورمند:
آس مک - آسته مک

حسین هین آسنیردی (حسین هی خمیازه می کشید).

دوم - فعل گذرا (متعذی)

فعل گذرا یا متعذی که آن را به ترکی «تأثیرلی فعل» نامیده‌اند^(۱)، فعلی است که از
فاعل به مفعول می‌گذرد. به عبارت دیگر به مفعول نیاز دارد:

الهام کتابی گتیردی. (الهام کتاب را آورد).

آیلار قلمی گوتوردی. (آیلار قلم را برداشت).

در زبان ترکی، فعل در ساختار اصلی و ساده خود ممکن است ناگذر یا گذرا باشد؛
مانند «گلمک» (آمدن) و «یاتماق» (خوایدن) که ناگذرند؛ ولی «یازماق» (نوشتن) و
«اوخوماق» (خواندن) که گذرا هستند؛ اما افزون بر این دسته از فعلهای ناگذر و گذرا، با
افزودن میانوندهایی به فعلهای ناگذر، آنها را گذرا می‌سازند و با افزودن میانندهایی به

فعلهای گذرا آنها را تبدیل به ناگذر می‌کنند؛ چنانکه با افزودن میانوند «-یرت» بین بن و شناسه فعل ناگذر «گنجمک» (گذشتن)، آن را به «گنجیرت مک» (گذرانیدن) که فعل گذرا است بدل می‌سازند و با افزودن میانوند «سن» در بین بن و شناسه فعل «گورمک» (دیدن) که گذراست، آن را به «گورسن مک» که ناگذراست بدل می‌کنند؛ در صورتی که در زبان فارسی، فعل ناگذر از اصل ناگذر (ناگذر نادرستورمند) است و فعل ناگذر دستورمند وجود ندارد و تنها فعل گذراست که از ناگذر ساخته می‌شود و به صورت گذرای دستورمند درمی‌آید.

با توجه به آنچه گذشت، فعل گذرا از حیث ساختار به دو دسته تقسیم می‌شود:
فعل گذرای نادرستورمند (فعل متعدی بی‌قاعده)، فعل گذرای دستورمند (فعل متعدی باقاعده)

یک - فعل گذرای نادرستورمند (فعل متعدی بی‌قاعده یا سماعی)
فعل گذرای نادرستورمند فعلی است که از اصل، گذرا (متعدی) باشد؛ مانند «یشمک» (خوردن) و «آبارماق» (بردن) که بی‌افزودن میانوندی گذرا هستند:
قوروزان منیم همتیمی اورد اگور اوردان آییل قامیمي دارد اگور.
(حیدریابا ۳۹)

خلق اوز اصل عادت لرین دیشدی
دوغما، گوزل صفت لرین دیشدی.
(سؤنمز ۵۴)

دو - فعل گذرای دستورمند (متعدی با قاعده یا قیاسی)
فعلهای گذرای دستورمند در زبان ترکی معمولاً با افزودن میانوندهایی به فعلهای ناگذر ساخته می‌شوند و مهم‌ترین آنها عبارتند از:
۱- با میانوند «دیر» و همتهای آن (دیر، دوز، دور) در میان بن و پسوند مصدری:
گزمک (گشتن) - گزدیرمک (گرداندن). باتماق (فرورفتن) - باتیرماق (فروردن).
گولمک (خندیدن) - گولدورمک (خندانیدن). دولماق (پرشیدن) - دولدورماق (پرکردن). از این قبیل است:
ایبیرمک، اسدیرمک، آندیرمک، چیمدیرمک، سیندیرماق، دیندیرمک،
میندیرمک، قوندورماق، دوندورماق، اوزدورمک، کوسدورمک، تیزدیرماق، یاندیرماق،
اوزلش دیرمک و...:
یالوارام صفامدان اوز دوندور مه‌سؤن شهریارا لایق، شاه یوردومدا وار.

(سهند ۲۳۵)

من باخان دا قوۋزانیلار، باخیلار بیرده یاتوب، یاندیریلار، یاخیلار.

(حیدریا ۴۲)

دۆلدور نوره، قوی قالا، بیرگۆن بۆکۆر پهلر

آلغیش لاسینلا ذوقیله من دن قالان مسی.

(شهریار ۷۶)

منی یاندیردی فضولی کیمی هجران دردی

اوزون ایل لر دئمهدیم خلقه بوینهان دردی.

(سلیمان رستم: ادبی یار باقلار ۱۲)

۲- با میانوند «ت» بین بن فعل ناگذر و پسوند مصدری:

اۋنماق ← اۋناتماق. اۋتورماق ← اۋتورتماق:

آجیتماق، قنیتماق، قوردورتماق، قوروتماق، چوروتماق، بئرتماق،
ایشلەتماق، دبەرتماق، گيجلەتماق، اوخشاتماق، آخلاتماق، آخساتماق،
آغناتماق، دیکلەتماق، آغارتماق، قارالتماق، قیزارتماق، بۇزارتماق،
اۋتورتماق، کۆزرتماق، گۆزرتماق، بىرکیتماق، آسگیتماق، اینجیتماق،
آريتماق، چوروتماق، آيىلتماق، اۋناتماق، دورولتماق، چيغیرتماق،
کيجيلتماق، بۇيوتماق، گنلتماق:

نۇدانلا ايشله يئندە، چۇزۇر بۇرکى ترسيه

وقتى که دۆلدى، نوک يثره ايسلاتما کسوشن.

(معجز ۵۶)

هاهیل لرون یشمیش کفن چورۇدوب جاھیل لری دنیا غمی کیریدیپ

قیز-گلین لر، آت جانلاری اریدیپ^(۱). (حیدریا / ۴۴).

اويت دی جانیمی، جانا بىلاى هجرانون

بوخته جانیم اۇلاى عزیزا قوریانون.

(کاظمی ۲۰۵)

۳- با میانوند «- یرت» و همتاهای آن «- یرت / - ۆرت / - ورت»

۱- در موارد خاص، حرف «ت» گذرا ساز به «د» تبدیل می شود.

گنچمک ← گنچیرت مک. اوچماق ← اوچورت ماق، کۆچورت مک، قاچیرت ماق،
باتیرت ماق، اۆتورت ماق، آسقیرت ماق، اؤسکورت مک، دۆشورت مک و...

قوشی اوچورت دوم (پرندۀ را پرانیدم).

دامی اوچورت دوم (بام را خراب کردم).

چراغی گنچیرت دیم. (چراغ را خاموش کردم).

اوشاغی یا تیرت دیم. (بچه را خوابانیدم).

ییرسۆروشون بوقارقین میش فلکدن... دَنه گنچیرت اولدوز لاری الکدن.

(حیدربابا ۳۸)

سالوبدور توپراقا افراسیابی، رستمی، زالی

قارابشردۀ یاتیردینب گیوی، گودرزی، نریمانی.

(کاظمی ۲۰۲)

۴- با میانوند «- یر» و همتاها ی آن (- یر / ۆر / ور):

یشمک ← پیشیرمک. یتمک ← یتیرمک. اۆتمک ← اۆتۆرمک. و نیز یتیرمک،
ایتیرمک، آشیرماق، باتیرماق و...

قارداشینم منی گتیردی، یتیردی. (برادرم مرا آورد و رساند).

قۇناقلاری اۆتۆرمک ایچون قاپو یا کیمین چیخدیق. (برای بدرقه مهمانان تا دم در
آمدیم).

قرآن اؤخوماق، بئزنوخوماق، کیفته پیشیرمک

اسباب ترقی، اۆ تجارت گینه وار دور.

(ممجز ۱۵۵)

ایتیرمیشم کلفجه نین باشینی نا پانمیرام اۆزۆگۆمۆن قاشینی.

(شهریار / ۱۶۲)

۵- با میانوند «- یت» و همتاها (- یت / ۆت / وت):

آخماق ← آخیت ماق. قۇخماق ← قۇخوت ماق. قۇرخماق ← قۇرخوت ماق: بیخود

گۆزۆزۆن یاشین آخیتما. (بیهوده اشک چشمت را جاری نکن).

ع- با میانوندهای (ذر - دار):

دۇنمىك - دۇن درمىك، قۇنماق - قۇن دارماق، چۇن درمىك، آندرمىك؛
سوى آندردى منىم باشىما. (آب را بر سر من فرو ریخت)
حیدربابا، اوز بساكیہ چۇندىر... سۇزلرۇزى مى اندىر، دوندىر.
(شهریار ۹۸)

۷- با میانوند «- یزدیر» و همتاها «- یزدیز / سۇزدور / - وزدور»:
چىمىك - چىمىز دىرمىك. دامماق - دامىز دىرماق و آمىز دىرمىك، قالخىز
دىرماق، دادىز دىرماق:
آنا اۇشاغىن امىز دىردى. (مادر به بچه اش شیر داد.)^(۱)

۸- با میانوند «- یز» و «- یز دیر»
قالخماق - قالخىزماق (= قالخىزدىرماق)
ياشار قىرخ كىلوتايى بىردن قالخىزىر. (= قالخىزدىر: ياشار لنگه چهل كيلوى را از
زمين بلند مى كند.)

۹- با میانوند «- ارت»:
چىخماق - چىخارتماق. قۇپماق - قۇپارتماق:
ائىناز آخاجىن خۇلىن قۇپارتدى (ائىناز ساقه درخت را بر كند.)

۱۰- با میانوند «قوزدور»:
دررماق - دورقوز دورماق:
ائىناز آىنازى ىشرىن دن دورقوز دوردى. (ائىناز آىناز را از سرجايش بلند كرد.)

۱۱- با میانوند «- وز» و «- وزدور» در میان فعل گذرای نادرستورمند
فعل گذرای نادرستورمند «اوتماق» به معنی بردن (در قمار و ورزش و شرط بندی) با
میانوند «- وز» و «- وزدور» به گذرای دستورمند با معنی متضاد (باختن) تبدیل می شود:
اوتدوم. (بردم) - اوتوزدوم = اوتوزدور دوم (باختم)

۱- گاهی فعل گذرا با میانوند «ز» می آید، بی آنکه ساختار ناگفته داشته باشد: گۇندىرمىك

ریشخندیلله قیرجانندی سحر، سوبله دی دورما

جان قورغوسى وار عشقین، اوتوزدون بوقمارى.

(شهریار ۶۴)

۱۲- با میانوند و -الا، در میان فعل گذرای نادرستورمند (با قدری اختلاف معنی):

قورۇماق (راندن) - قوۋالاماق (تعقیب کردن و راندن):

قۇجا یعقوب ایتمیش سمده تاپریسان

قوۋالیوب، قورد آغزین دان قاپریسان.

(حیدریابا ۴۱)

۱۳- با پسوند -له -لا، در میان فعل گذرای نادرستورمند:

آس ماخ - آس لاماخ. سال ماخ - سال لاماخ:

آی نه گوزل قایدادی شال سال لاماخ!

بگ شالینا بایرا ملیقین باغلاماق...

شال ایسته دیم منده انسوده آغلادیم...

غلام گیله قاشدیم شالی سال لادیم.

(حیدریابا ۲۴)

۱۴- گذاراسازی فعل ناگذر با تبدیل میانوند «ن» به «ث»:

گیزلنمک - گیزلتمک:

باغیشلاین اوزات سام هردن بیر چاشنی قانسام. (روشن ضمیر ۱۷)

و - فعل ناگذر (ص ۱۱۵)

۱۵- گذاراسازی فعل میانوندی با میانوند (له - لام) در میان اسم یا صفت و یا

دیگر فعلیارها، و پسوند مصدری:

ایش + له + مک - ایش له مک. خوش + لا + ماق - خوش لاما ماق و باشلاماق،

ایاق لاما ماق، گوزله مک، دیش له مک، پیس له مک، اوزله مک، داشلاماق، یاخچی لاما ماق،

تعریف له مک، کورلما ماق و...

حیدریابا گون دالوری داغلاسون...

اوشاخلارون بیر دسته گول باغلاسون.

(حیدریابا ۱۶)

و - فعل میانوندی (ص ۱۴۱)

سوم - فعلهای خودگذر (خودبرگرد = قایدیش فعلی)

در زبان ترکی، فعلهای ویژه‌ای یا ساختارهایی ویژه هستند که با افزودن میانوندهایی از ساختهای گذرا ساخته می‌شوند؛ اما برخلاف بیشتر فعلها که در این مقام، تبدیل به فعل مجهول و ناگذر می‌شوند، این فعلها ناگذر نمی‌گردند؛ بلکه نوعی فعل گذرا می‌شوند که فاعل و مفعول آنها یکی است؛ به عبارت دیگر در این ساختارها فعل از فاعل صادر می‌شود و بر خود فاعل برمی‌گردد و یا بر آن واقع می‌شود. به جمله‌های زیر توجه فرمایید:

سوسن قاپوتی آچدی (سوسن در را باز کرد).

در جمله بالا فعل «آچدی»، گذراست، و فاعل آن، سوسن، و مفعول آن، قاپو است. حال اگر فعل همین جمله را به صورت خودگذر دریاوریم، چنین می‌شود:

قاپو آچیلدی. (در باز شد).

در جمله بالا، آچیلدی که از فعل گذرای آچدی ساخته شده، با ساخت جدید خود، ناگذر نیست؛ یعنی در نگاه نخست چنین می‌نماید که فعل ناگذر است؛ در صورتی که چنین نیست و مانند فعلهای گذرا، مفعول دارد؛ متها مفعول آن، همان کلمه قاپو است که فاعل فعل نیز هست و فاعل و مفعول، روی هم افتاده و یکی شده‌اند یعنی هم، آنکه کار «آچیلدی» بر آن واقع شده، یعنی مفعول فعل، قاپوست و هم، آنکه کار از او صادر شده، یعنی فاعل فعل نیز همان قاپو است.

همین حالت را دارد «ساسان» در جمله زیر:

ساسان یویوندو (ساسان آب تنی کرد = خودش را شست).

فعل یویوندو که از فعل گذرای یودو (شست) ساخته شده، نوعی گذراست؛ متها هم فاعل آن و هم مفعول آن، «ساسان» است؛ یعنی فعل از ساسان صادر شده و بر خود ساسان واقع شده است.

این ساختار فعلی را که در آن، فعل از فاعل سر می‌زند و به خود او برمی‌گردد و یا بر آن می‌گذرد، می‌توان فعل خودبرگرد و یا فعل خودگذر نامید.

روانشاد آقای دکتر محمد تقی زهتابی، این فعل را «قایدیش فعلی» (فعل برگشت) نامیده‌اند.^(۱) حال اگر به جای دو جمله مورد بحث بالا، دو جمله زیر را بیاوریم:

آش ایچیلدی. (آش خورده شد).

پارچا کسیلدی. (پارچه بریده شد).

دو جمله بالا و فعلهای آن دو جمله، از نظر ساختار ظاهری با دو جمله نخستین، یعنی (قاپو آچیلدی.) و (ساسان یویوندو.) تفاوتی ندارند؛ در صورتی که از نظر معنایی و گذرایی و ناگذرایی (لازم یا متعدی بودن) یکی نیستند. و دو فعل نخست، خودگذر هستند؛ ولی دو فعل بعدی، ناگذر و مجهولند؛ یعنی آتش را کس یا کسانی خورده‌اند و پارچه را کس یا کسانی بریده‌اند؛ به عبارت روشن‌تر، در دو جمله اخیر، آتش و پارچه مفعول هستند و کس یا کسان، فاعل آن دو؛ در صورتی که در دو جمله نخستین، قاپو و ساسان هم فاعل فعلند و هم مفعول فعل.

ساختار فعل خودگذر (خودبرگرد)

میانوندهای فعلهای خودگذر، بیشتر همان میانوندهایی هستند که از فعل گذرا، فعل ناگذر می‌سازند؛ از آن جمله است:

۱- میانونده - یل، و معادل‌های آن (- یل / - ول / - ول):

چک مک + چکیل مک، جیرماق + جیریلماق، اوزولماق، اکیل مک، (درفتن)، سوزولماق (بواسگی در رفتن)، آتیلماق، آچیلماق، قیریلماق، اگیل مک، تپیل مک، تۆکولماق، سۆکولماق، توتولماق، (الکن شدن)، ناخیلماق (سر خر شدن)، سۆخولماق، دورولماق، یاینلماق، یورولماق، ییخیلماق، یومولماق، سیخیلماق، قوتاریلماق، وورولماق (هاشق شدن) و...:

رکاییمده بیرتوسن بادا
چکیل مکده هرّاده ده توپلر

آچیل میش باشیم اوسته، زرین لوا...
طویل لرده فریاد گۆپ گۆپ لر.
(صابر ۱۱۳)

ییخیلار خالمان ناف نوس
داخی گیمز تکذبان خیث...

قیزلار دییر آتیل، ساتیل چرشنه!
آبنا تکین، بختیم آچیل چرشنه!
(حیدربابا ۲۵)

بهروز دا شهید اولدی
فان چیخیب کله مه دلی اولدوم
خشکنایی یامان گونه کیم سالدی؟
قوشولدی شهید لره. (شهریار ۲۲۶)
آتیلپ فایتونا دئدیم شهنار. (خبّان)
سیدلردن کیم قیریلدی؟ کیم قالدی؟
(همان ۳۲)

۲- ميانوند «- بىن» و ھىتاھا (- ئىن / - ئۇن / - ون):

گىيىمىك - گىيىنمىك، دىئىمىك - دىيىنمىك (پاد و ەيە)، سۈزىمىك - سۈزۈنمىك و
دلىيىنمىك، سىئىيىنمىك، قۇرۇنماق، دۇيۇنمىك، داشىنماق، دلىيىنمىك، گىئىيىنمىك،
سۈيۈنماق، سۈيۈنمىك، سىيلىنمىك، چكىنمىك و...:

ھۇفا دىيىرسىن ئۇزۇن، اھل خطا دىيىرسىن ئۇزۇن

دۇشۇنۇرسىن مى بىر سۈزدە نىجە ھىدبان لىق ئۇلۇر؟

(ھابىر ۱۰۳)

۳- ميانوند «ن» (نون ساكىن):

آلازلاماق - آلازلانماق، قۇرزاماق - قۇرزانماق و دۇلانماق، سولانماق (مىو)،
سۈرۈنمىك، بۈرۈنمىك، دايانماق، آسلانماق، ساللانماق، توۇلانماق، (آويزان شىدى)،
قاشىنماق، داشىنماق، بۇزىنمىك، سىلگىلەنمىك، سىرىنمىك، چكىنمىك، حاللانمان،
پارچالانماق، گۈزلىنمىك:

قارىنىق دىيىر ھىلەلىك مىللىن استىدادى

الئىل سە، ھاقى بىريان، تۇزى بىريان لىق ئۇلۇر

چالخالان دىق جا، بولاندىق جا زمان، نەھە كىمى

باھى ياغ اۋستە چىخىر، آيرانى، آيرانلىق ئۇلۇر.

(ھابىر ۱۰۲)

خانم نىتە آغ كىفنىن بۇرۇنۇر

(ھىدىربابا ۲۲)

روزگارىن دگىرمانى فىرلانئىر

(ھىمان / ۴۳)

تىندىر لىرىن قۇوزاناردى توستىسى

(ھىمان ۳۶)

بىئىردىن دىبىر جىلىندى

(روشن ضمىر ۲۰)

دوماللى داغ! قارىاشوندا تىللە نىر

(چاوش اكبرى ۲۸)

۴- میانوند «-یش» و همتاها «-یش / -وش / -وش»:
 گیرمک ← گیریشمک. دورماق ← دوروشماق و ییغیشماق، سیغیشماق،
 بوزوشماق، چالیشماق، چانیشماق، سیغیشماق:
 نیسان دوشدی، بیزده دوشدوک یاغیشا...
 می دیردیک بلکه یاغیش پیغیشا. (حیدریابا ۵۱)

۵- با تبدیل میانوند «ث» ویژه ساخت گذرا به میانوند «ن»:
 اوزاتماق ← اوزانماق. اویاتماق ← اویانماق. داشلاتماق ← داشلانماق،
 ایسلانماق، گیزلنمک، ایشلنمک، حرصلنمک، باشلانماق، آکلانماق، فیرلانماق
 و...:

شورشه موجب، نه تأخیر موجب دیر فقط
 گورستیر بیر باشقا زاد آلتین دا یورقانون گینه.
 (معجز ۲۱۰)

روزگارین دگیرمانی فیئرلانیر
 ... باخکه گینه بشر تنجه آلالانیر. (حیدریابا ۴۳)

۶- با افزودن میانوند «ث» در فعل ناگذر نادرستورمند:
 اوشومک ← اوشوتمک:
 اوشاق اوشوتدی یاتدی. (بچه تب و لرز کرد. خوابید.)

۷- با میانوند «نیخ» در بین صفت و پسوند مصدری:
 آج + نیخ + ماق ← آجنیخماق:
 من آجنیخ میشام. (من گرسنه‌ام است.)

۸- با میانوند «-ال» و «-ل» در بین صفت و پسوند مصدری:
 آج + -ال + ماق ← آجالماق. دارالماق. دوزلمک:
 یشیمیز دارالدی (جایمان تنگ شد).
 کییلر بانگ لاله و فریاد
 دوزلر بوزماه انساللاه. (معجز ۱۱۴)

۹- با میانوند «ل» در بین صفت مختوم به مصوت و پسوند مصدری:

اوجا + ل + ماق - اوجالماق. قوچا + ل + ماق - قوچالماق:

حیدریبا آغاجلارون اوجالدی

آما حیث جوانلارون قوچالدی.

(حیدریبا ۳۰)

۱۰- با میانوند «لن» و «لان» در بین اسم و پسوند مصدری فعلهای میانوندی:

هوسلنمک، چیچکلنمک، حاللانماق، کاللانماق:

بالا جاکوزونون دارقفسینده

جهانا سیغمیان چان چیچکلندی. (سؤنمز ۶۸)

چهارم - فعلهای گذرا و ناگذر تقابلی

فعلهای گذرا و ناگذر با قاعده ترکی، معمولاً با افزودن میانوند به ساختارهای بیقاعده، پدید می آیند:

گزمک (ناگذر) - گزدیرمک (گذرا). گورمک (گذرا) - گورسممک (ناگذر)

اما برخی از فعلهای ناگذر و گذرای با قاعده هستند که آنها ساختار بیقاعده ندارند و اصولاً در زبان به صورت با قاعده به کار می روند و ساختار ناگذرشان با ساختار گذرای شان اندکی فرق دارند؛ بدین معنی که ساختار ناگذرشان با میانوند «ن» در تقابل با ساختار گذرای شان قرار می گیرد که همراه میانوند «ت» است؛ به عبارت دیگر با تبدیل میانوند «ن» ساختار ناگذر به «ت»، آن فعل، گذرا می شود و یا با تبدیل «ت» در ساختار گذرا به «ن»، آن فعل، ناگذر می گردد:

گیزلنمک (ناگذر = لازم) - گیزلتمک (گذرا = متعدی)

آلاتماق (گذرا) - آلالانماق (ناگذر)

این گونه فعلها که ساختار ساده و اصلی ندارند؛ بلکه ساختار گذرا و ناگذر آنها با میانوندهای «ت» و «ن» در تقابل هم صرف می شوند، در این کتاب، فعلهای ناگذر و گذرای تقابلی نامیده شده اند.

- فعل ناگذر (ص ۱۱۵) و - فعل گذرا (ص ۱۲۰)

پنجم - فعل دووجهی

فعل دووجهی که در دستورهای سنتی پیشین، آن را ذووجهین می‌نامیدند، فعلی است که گاهی به صورت ناگذر و گاهی به صورت گذرا در جمله به کار می‌رود؛ مانند فعل «گوزله» در دو جمله زیر، که در جمله نخست، ناگذر و در جمله دوم، گذراست: گوزله، یخیلارسان. (بیا نیفتی)

من گلنه جن بوماشیننی گوزله. (تا آمدن من این ماشین را بیا).
یا فعل «سپیپ» در دو جمله زیر که در دو وجه ناگذر و گذرا به کار رفته است:
سعیدین اوزی سپیپ. (سعید صورتش جوش زده: ناگذر)
سعید حَیْطه سو سپیپ. (سعید به حیاط آب پاشیده است: گذرا)
از این قبیل است دو فعل «ینمیر» و «آرتیرنب‌سان» در چهار جمله زیر:
بوکورتک اوکو تاینمیر. (این پیراهن به آن کت نمی‌خورد: ناگذر)
مسعود آلماتیمیر. (مسعود سیب نمی‌خورد: گذرا)
اوجوخ آرتیرنب. (او خیلی پررو شده: ناگذر)
ساناز سماورین سویون آرتیرنب. (ساناز آب سماور را افزوده است: گذرا)
من گوردزگوم کروان، چاتوپ کوجویدی
آیرنلیقین شربتینی ایچیدی. (حیدربابا ۴۲)
من ده بوردان تئز مطلبه چاتمارام
ابوزگلیب چاتمیونجان یاتمارام. (همان ۳۹)

ششم - فعلهای سببی (گذرای دو درجه‌ای^(۱) گذرای درجه دوم^(۲) = دو مفعولی)
پاره‌ای از فعلهای گذرا، افزون بر مفعول، به متمم نیز نیاز دارند و بدون آن نمی‌توانند معنی جمله را تمام کنند؛ مانند آلمات، وئرمک، ایسته‌مک، اؤرگت‌مک، یتدیرت‌مک:
ساناز درسی سولمازا اؤرگتدی. (ساناز درس را به سولماز یاد داد).
فعل «اؤرگتدی» در جمله بالا همان گونه که به مفعول (درس) نیازمند است، به متمم (سولماز) نیاز دارد و بدون آن نمی‌تواند معنی جمله را کامل کند:
ساناز درسی؟ اؤرگتدی.

این گونه فعلها که هم به مفعول و هم به متمم نیاز دارند، فعلهای سببی یا فعلهای گذرای دو درجه نامیده می‌شوند. و چون در دستورهای سنتی پیشین فارسی، مفعول را

«مفعول بیواسطه» (یا مفعول صریح) و متمم را «مفعول بواسطه» یا «مفعول غیر صریح» می‌نامیدند، فعلهای سیبی را هم به علت نیاز به آن دو، فعلهای دو مفعولی می‌گفتند. افزون بر فعلهای گذرا که از اصل، سیبی (گذرای دو درجه‌ای) هستند و هم به مفعول و هم به متمم نیاز دارند، پاره‌ای از فعلهای گذرا را با افزودن یک میانوند، فعل سیبی می‌سازند؛ چون:

ایچ مک (نوشیدن: گذرا) + -یرت - ایچیرت مک (نوشانیدن: سیبی)
 یازماق (نوشتن: گذرا) + دیر - یازدیرماق (نویساندن: سیبی)
 یوزماق (خسته کردن: گذرا) + دور - یوزدورماق (امر به خسته کردن دادن: سیبی)
 و نیز پاره‌ای از فعلهای ناگذر را با افزودن دو میانوند، سیبی می‌کنند؛ یعنی نخست فعل ناگذر را با یک میانوند، گذرا کرده، بعد با میانوند دوم، آن را به صورت سیبی درمی‌آورند:

یات مات (خواهیدن: ناگذر) + -یرت - یاتیرت ماق (گذرا)
 + دیر - یاتیرت دیرماق (امر به خوابانیدن دادن: سیبی)
 گزمک (گشتن = ناگذر) - گزدیرمک (گردانیدن = گذرا) - گزدیرت دیرمک (دستور گردانیدن دادن = سیبی)
 کوسمک (ناگذر) - کوسدورمک (گذرا) - کوسدورت دورمک (سیبی)
 در فعلهای گذرای دو درجه‌ای یا سیبی، همان گونه که با حذف مفعول، معنی جمله ناقص و نارسا می‌شود، با حذف متمم نیز، جمله، نارسا و ناتمام می‌گردد:

روشنک قلمی فراانکه وئردی. (روشنک قلم را به فرانک داد: سیبی)
 فاعل مفعول متمم فعل
 فرانک قلمی روشنک دن آلدی. (فرانک قلم را از روشنک گرفت: سیبی)
 فاعل مفعول متمم فعل
 در دو جمله بالا، فعل وئردی و آلدی فعل گذرای دو درجه‌ای هستند و همان طور که به مفعول (قلم) نیاز دارند، به متمم (فرانک - روشنک) نیز نیاز دارند. در زیر، یک بار مفعول، و بار دیگر، متمم را حذف می‌کنیم و می‌بینیم که در هر دو صورت، معنی جمله، ناقص و ناتمام می‌شود:

روشنک؟ فرانکه وئردی. (جمله بی مفعول ناقص)
 فرانک؟ روشنک دن آلدی. (جمله بی مفعول ناقص)
 روشنک قلمی؟ وئردی. (جمله بی متمم ناقص)
 فرانک قلمی؟ آلدی. (جمله بی متمم ناقص)

شال ایسته دیم من ده ائوده آغلادیم
بیرشال آلوب نئزیلیمه باغلادیم.
(حیدربابا ۲۲)

اقسام فعل سببی از حیث قانون‌مندی
فعل سببی از حیث قانون‌مندی دو گونه است: نادرست‌مند، درست‌مند

۱- فعل سببی نادرست‌مند (فعل دو مفعولی بی‌قاعده = سماعی)
فعل سببی نادرست‌مند، فعلی است که صورت ساده و اصلی آن، سببی است و
نیازی به افزودن میانوند سببی‌ساز ندارد؛ مانند فعلهای آلمات، ویرمک، سوروشماق،
ایسته‌مک، جواب وئرمک، باغلاماق، یوللاماق، گؤندرمک و...:
یاسمن کتابی نسترندن آلدی. (یاسمن کتاب را از نستر گرفت.)
تطبیق ایده‌جکله یازنی شیوه‌ترکه
صیان‌دا سهولت‌له خبر دار اولاجاقدور.

(صابر ۹۲)

بئل گلنده وئر، گتیرمین بویونا
بلکه منیم یاتمیش بختیم اویانا. (حیدربابا ۱۶)
وئرمه دین اذن‌دالین جا سوزونوب، سایه گلیم
اولماسا قوی باری اول سایه‌وه همسایه گلیم.
(سؤنمز ۶۹)

۲- فعل سببی درست‌مند (فعل دو مفعولی با قاعده = قیاسی)
فعل سببی درست‌مند یا فعل گذرای دو درجه‌ای با قاعده، فعلی است که با افزودن
یک میانوند به فعل گذرا، و گاهی با افزودن دو میانوند به فعل ناگذر پدید می‌آید:
به مک (خوردن = گذرا) + دیرت - به دیرت مک (خورانیدن: سببی)
اوتورماق (نشستن: ناگذر) + ورت - اوتورت‌ماق (نشاندن: گذرا) - + دور -
اوتورت دورماق (امر به نشاندن کردن: سببی)

ساختارها و میانوندهای فعل‌های سببی ترکی
فعل‌های سببی نیز مانند فعل‌های ناگذر درست‌مند و فعل‌های گذرای درست‌مند با
افزودن میانوندهای ویژه که شماری از آنها با میانوندهای فعل گذرا مشترک است، پدید

می آید. اینک معروف ترین ساختارها و میانوندهای فعل های سببی در زیر آورده می شود:

الف - فعل سببی از ساختار فعلهای گذرای نادستورمند:

۱- همراه میانوند «دیر» و همتاها (دیر، دوز، دور)

آزمک (کوبیدن: گذرا) - از دیرمک (کوبانیدن: سببی)

ساتماق (فروختن: گذرا) - سات دیرماق (فروشانیدن: سببی)

کسِمک (بریدن: گذرا) + دیر - کس دیرمک (برانیدن - امر به بریدن دادن:

سببی) و نیز:

باس دیرماق، ایچ دیرمک، بیچ دیرمک، آگ دیرماق، چاندیرماق، سال دیرماق،

پوز دورماق، یاز دیرماق، قاز دیرماق، آچ دیرماق، توت دورماق، سای دیرماق،

قوی دورماق، قرو دورماق، اوودورماق، یون دورماق، اوت دورماق، تاخ دیرماق،

آس دیرماق، آت دیرماق، بیچ دیرمک، سؤیدورماق، ائشیت دیرمک، دارت دیرماق،

ییل دیرمک، سیل دیرمک:

اوشاق جورابی گشیدی. (بچه جوراب را پوشید: گذرا) + دیر - آنا جورابی اوشاغا

گشیدیدی. (مادر جوراب را به بچه پوشانید: سببی)

قینخ دیر مینان یش آلتی کچل باشی زوریلن

بون دان سؤرا نه دؤروطنه، خلقه خدمتین؟

(معجز ۵۷)

حیدریابا شیطان بیجی آزدیرنپ

محبئی اوزک لردن قاز دیرنپ

قره گونون سرنوشتین یاز دیرنپ. (حیدریابا ۱۹)

قسرت قوجالتیب، چک دیرن ده دیشینی

سؤری قالحئیب دؤلایسی دان آشاردی.

(همان ۲۸)

۲- با میانوند «ت» بین بن و شناسه فعل گذرا (متعدی):

ایسته مک (خواستن: گذرا) - + ت - ایشت مک (به خواستن و داشتن: سببی)

اؤتارماق (چراندن: گذرا) + ت - اؤتارتماق (به چراندن واداشتن: سببی)

باغلات ماق، داغلات ماق، ساخلات ماق، اؤخلات ماق، اؤخورت ماق،
چیرتدات ماق، گئیرت مک:
قاضی متهمی دادگاه گئیرت دی. (قاضی متهم را به دادگاه آورانید = امر داد
پیاورند.)

۳- همراه میانوند «- یرت» و معادلها:
ایچ مک (نوشیدن: گذرا) + «- یرت» - ایچیرت مک (نوشانیدن: سببی)
ساناز سؤلمازا سؤت ایچیرت دی. (ساناز به سؤلماز شیر نوشانید.)
یه مک (خوردن) + دیرت - به دیرت مک (خورانیدن)

۴- همراه میانوند «ست»:
گؤرمک (دیدن: گذرا) + ست - گؤرست مک (نشان دادن: سببی)

یادآوری:

به ندرت، میانوندهای گذراساز، و سببی ساز و سه درجه‌ای ساز به جای هم به کار
می‌روند؛ به عبارت دیگر، فعلهای گذرای دو درجه‌ای و سه درجه‌ای به جای هم به کار
می‌روند؛ چنانکه وجه سببی فعل گذرای تانیماق، به جای میانوند گذراساز «ت» با
میانوند «- ت» دیر» که مرکب از دو میانوند «ت» و «دیر» و مخصوص فعل سه درجه‌ای
است می‌آید:

تانیّت دیرماق (شناساندن: سببی، به جای «تانیّت ماق»)

ب- فعل سببی از ساختارهای فعل‌های ناگذر

همان گونه که در پیش اشاره شد، گاهی از برخی فعلهای ناگذر نیز فعل سببی
به دست می‌آید، بدین ترتیب که نخست با افزودن میانوند گذراساز، آن را گذرا کرده،
سپس با افزودن میانوند سببی ساز، آن فعل گذرا را سببی می‌سازند:

بات ماق (خواهیدن: ناگذر) + «- یرت» - باتیرت ماق (خواستادن: گذرا) + دیر -
باتیرت دیرماق (به خوابانیدن و داشتن: سببی)

چورؤمک (پوسیدن: ناگذر) + «- وُت» - چورؤت مک (پوسانیدن: گذرا)
+ دؤر - چورؤت دؤرمک - (مایه پوسانیدن شدن: سببی)

از این دست است:

اسدیرت دیرمک، اوتورت دورماق، قاجیرت دیرماق، اۆلدورت دۆرمک، کۆچورت دۆرمک، اوچورت دورماق، چورۇت دۆرمک، قشنت دیرمک، چاپدیت دیرماق (امر به غارت کردن دادن)، یایش دیت دیرماق، قورورت دورماق، ایسلات دیرماق و...:

شهرداری قاراجی لاری کۆمه لردن کۆچورت دۆردی. (شهرداری دستور کوچانیدن کۆلی ها را از آلونکها داد.)

هفتم - فعلهای گذرای سه درجه‌ای (فعلهای متعدی سه مفعولی)
فعلهای گذرای سه درجه‌ای یا فعلهای گذرای سه الزامی، فعلهایی هستند که به یک مفعول و دو متمم الزامی نیازمندند و خود ویژه زبان ترکی هستند و در زبان فارسی چنین ساختار و وجهی وجود ندارد:

- ۱- علی حسینی ووردی. (علی حسین را زد: گذرا)
 - ۲- علی حسینی ووردوردی. (علی حسین را زناید = یکی را گفت حسین را بزنند: سببی)
 - ۳- علی حسینی ووردورت ووردی. (علی به یکی امر کرد که او به دیگری دستور دهد، حسین را بزند: گذرای سه درجه‌ای = متعدی سه الزامی)
- در مثال سوم، حسین، مفعول فعل است و یکی و دیگری که در جمله، مستتر است، متمم فعل هستند.

ساختار فعلهای گذرای سه درجه‌ای (سه الزامی)
همان گونه که گاهی با افزودن دو میانوند از فعلهای ناگذر، فعل سببی (گذرای دو درجه‌ای) می‌سازند، از فعلهای گذرا نیز با افزودن دو میانوند، فعلهای گذرای سه درجه‌ای پدید می‌آید:

آچماق (گشودن: گذرا) + دیر - آچ دیرماق (گشایدن = امر به گشودن دادن: سببی)
= گذرای دو درجه‌ای) + دیرت - آچدیرت دیرماق (گشایاندن = امر کردن که بگیرند گشوده شود: سببی سه درجه‌ای)

وروماق (زدن: گذرا) + دور - ووردورماق (زناییدن = امر کردن به کسی که بزند: سببی = گذرای دو درجه‌ای) + دیرت - ووردورت دورماق (امر کردن به کسی که به دیگری دستور دهد که بزند: گذرای سه درجه‌ای) و دۆرمک - دۆیدۆرمک -

دویدورت دوزمک، کسی مک ← کسیرمک ← کسدیرت دیرمک، بیجدیرت دیرمک،
چینخارتدیرت دیرماق، کوزرتدوزمک، سوزرتدوزمک، آلدیرت دیرماق، ئوخوت
دوزماق، آرنت دیرماق، ایاخلاندیرماق، قئیرلدیرمک، یاندیتدیرماق و...:
ایازقوبونون سوبون چینخارت دیردی، (ایاز دستور داد امر کنند آب چاه را در
بیاورند: گذرای سه درجه‌ای)

هشتم - فعلهای گذرای چهار درجه‌ای (فعلهای گذرای چهار الزامی = فعلهای متعدی چهار مفعولی)

از این فعل در هیچ‌یک از مآخذ دستوری زبان ترکی، اهم از کتابها و مقاله‌ها و
پژوهشها (که نگارنده دیده) سخنی دیده نشده است؛ اما در زبان ترکی، مانند زبان
فارسی، فعلهای سیبی نادستورمند هستند که صورت اصلی و ساده آنها بی آنکه
میانوندی افزوده شود، سیبی یا گذرای دو درجه‌ای هستند؛ مانند «آلماق» «گرفتن»،
«وزرماق» (دادن)؛ حال با همان قاعده‌ای که از فعل ناگذر نادستورمند با دو میانوند، فعل
سیبی ساخته می‌شود و از فعل گذرای نادستورمند با دو میانوند، فعل گذرای سه الزامی
پدید می‌آید، از فعلهای سیبی نادستورمند نیز که میانوند ندارند، می‌توان با افزودن همان
میانوندها فعل گذرای چهار درجه‌ای یا فعل متعدی چهار مفعولی ساخت:

۱- سؤلماز کتابخانادان کتاب آلدی (سؤلماز از کتابخانه کتاب گرفت: سیبی =
گذرای دو درجه‌ای)

۲- سؤلماز کتابخانادان کتاب آلدیردی (سؤلماز به ساناز دستور داد از کتابخانه
کتاب بگیرد: گذرای سه درجه‌ای)

۳- سؤلماز کتابخانادان کتاب آلدیرت دیردی (سؤلماز به ساناز امر کرد به ائلناز
دستور دهد از کتابخانه کتاب بگیرد: گذرای چهار درجه‌ای = گذرای چهار الزامی =
متعدی چهار مفعولی)

چنانکه می‌بینیم در جمله نخست، فعل آلدی (گرفت) سیبی، یعنی گذرای دو
درجه‌ای است و از فاعل به دو عنصر (مفعول و متمم) گذشته است. در جمله دوم، فعل
آلدیردی (گیرانید)، گذرای سه درجه‌ای است؛ یعنی از فاعل به سه عنصر گذشته است
(یک مفعول و دو متمم).

در جمله سوم، فعل «آلدیرت دیردی» از فاعل بر چهار عنصر (یک مفعول و سه
متمم، یعنی کتاب که مفعول است و کتابخانه و ساناز و ائلناز که متمم هستند) گذشته

است.

همین گونه است فعل «سالدی» و... در جمله‌های زیر:

۱- قاضی اوغورلونی زندانا سالدی. (قاضی دزد را به زندان انداخت: گذرای دو درجه‌ای)

۲- قاضی اوغورلونی زندانا سالدیردی. (قاضی به پلیس دستور داد، دزد را به زندان بیندازد: گذرای سه درجه‌ای)

۳- قاضی اوغورلونی زندانا سالدیرت دیردی. (قاضی به رئیس کلانتری دستور داد که به پلیس دستور بدهد که دزد را به زندان بیندازند.) فعل گذرای چهار درجه‌ای که مرکب است از اوغورلو که مفعول است و رئیس کلانتری و پلیس و زندان که متمم هستند.) با این حساب، فعلهای سه گانه سالدی، سالدیردی، سالدیرت دیردی در جمله‌های بالا به ترتیب: سببی (گذرای دو درجه‌ای)، گذرای سه درجه‌ای (متعدی سه مفعولی)، و گذرای چهار درجه‌ای (متعدی چهار مفعولی) هستند.

نهم - فعلهای دوسویه

فعلهای دوسویه با بین‌الاثنین فعلهایی هستند که در میان دو طرف یا دو گروه انجام می‌گیرند؛ در زبان تازی در این مقام، بیشتر، دو باب ثلاثی مزید (مفاعله - تفاعل) را به کار می‌برند؛ مانند مناظره، مباحثه، مقاتله، و تصادف، تهاجم، تقابل و... ولی در زبان فارسی برای این مورد، فعل و ساختار ویژه‌ای نیست و در این جایگاه، بیشتر، حرف اضافه «با» (بای معیت) یا حرف ربط «و» را بر سر طرف مقابل می‌افزایند:

ساناز با سولماز آشتی کرد. = ساناز و سولماز آشتی کردند.

اما در زبان ترکی برای کارهای دوسویه، فعلهای ویژه دستورمند هست. و آن، این است که برای کارهای دوسویه، معمولاً میان بن فعل و پسوند مصدری، میانوند «-یش» و همتهای آن (-یش / -وش / -وش) را می‌افزایند:

دئمک (گفتن) + -یش - دیش مک (بگو مگو داشتن با هم)

قاج‌ماق (دویدن) + -یش - قاجیش‌ماق (مسابقه دو دادن با هم)

اؤپ‌مک (بوسیدن) + -وش - اؤپوش‌مک (روبوسی کردن با هم)

توت‌ماق (گرفتن) + -وش - توتوش‌ماق (درگیر شدن با هم)

از این دست است:

وورماق - ووروش‌ماق (کتک‌کاری کردن با هم)

یشمک ← یشمک (مسابقه خوردن دادن با هم)
 سۆیمک ← سۆیوشمک (دشنام دادن به هم) و نیز:
 دوروش ماق، یوروش ماق، قوروش ماق، دیدیش ماق، چکیش ماق، یاتیش ماق،
 دۆموش ماق، چاپیش ماق، چیریش ماق، بیریش ماق، گوروش ماق، بولوش ماق،
 قشیریش ماق، قوتوش ماق، یازیش ماق، جوزرش ماق و...:
 یالا: گلدین؟ نیه بئله گئز گلدین؟

میریم سسنلن گولش دی، سن گوزگلدین.
 (حیدریا با ۴۲)

دئنه قارداش! مکتوب گلدی، ییشیدی
 مئوینجه میز قالغیب هم له آتیش دی. (شهریار ۹۱)
 سانکه زمان گولش دی، منی گویسه دی یشره
 شمیریم، یازیم اولوب ییخیلان پهلوان سسی.
 (همان ۱۱۵)

یادآوری ۱:
 فعل های دوسویه، هم از ساخت ناگذر می آیند و هم از ساخت گذرا؛ ناگذر مانند
 قاچ ماق (دوریدن) ← قاچیش ماق. گذرا مانند یاز ماق (نوشتن) ← یازیش ماق
 یادآوری ۲:

اگر حرف آخر بن فعل، مصوت باشد، مصوت میانوند از سر آن می افتد و میانوند
 «ش» در میان بن و پسوند مصدری فعل می آید:
 یاغلاماق ← باغلاش ماق، آرالاماق ← آراش ماق، اولاش ماق، دولاش ماق،
 آغلاش ماق، و...:

فناى غرب ده بیرلش دی خورشید و قمر، ملت!
 قیامت قۇیدو، یاھو! کهنه دنیا تارومار اولدی.
 (معجز ۲۲)

بیر اوچشیدیم بوچیرینان یئل ایسن
 باغلاشیدیم داغدان آشان سئل ایسن.
 (حیدریا با ۳۸)

یادآوری ۳:
 در فعلهای میانوندی، این ساختار معمولاً با میانوند «لش» یا «لاش» همراه است:

داهرا لاش ماق، یاخین لاش ماق، اوزاق لاش ماق، کتک لاش مک، کمک لاش مک،
خدا حافظ لاش مک، جۆک گۆل لاش مک، جیک گیل لاش مک، مصلحت لاش مک:

یـئـرـدـن اوزاق لاشـسـار سـیـز گـۆـی لـره یـاـناـشار مـیـز.
(روشن ضمیر ۱۹)

یادآوری ۴:

از فعلهای دوسویه با افزودن میانوند گذراساز، فعل دوسویه گذرا ساخته می شود:
بارنش ماق + دیر - بارنش دیر ماق. آرا لاش ماق + دیر - آرا لاش دیر ماق

دهم - فعلهای گروهی

پارهای از ساختارهای فعلهای دوسویه نه بر یک فرد دلالت دارند و نه انجام کار در
میان دو فرد یا دو دسته متقابل را می رسانند، بلکه از انجام گرفتن کار به وسیله یک گروه
به صورت دسته جمعی حکایت می کنند؛ مانند فعل «گولوش مک» یعنی خندیدن دسته
جمعی گروهی از افراد:

اوشاقلار اونی گوردولر، گولوش دولر. (بچه ها آن را دیدند با هم خندیدند.) از این
دست است فعلهای زیر:

آغلاش ماق، یغیش ماق، مه لاش مک، (بیع کردن گله گوسفند)، اولاش ماق
(هر عو کردن دسته جمعی گرگها یا سگها)، قورخوش ماق، هیریلداش ماق (هر و هر
دسته جمعی خندیدن) کیرتللش مک (کروکړ خندیدن با هم):

ایستلرگوردون قوردی سنجیب، اولاش دی

قورت داگوردون قالخیب گدیک دن آشدی.

(حیدریابا ۲۶)

بیر اوچبئدیم بوچیرینان یئل ایلن

آغلاشیدیم اوزاق دوشن ائل ایلن. (همان ۳۸)

یادآوری:

میانوند «-یش» و همتاها (-یش / -وش / -وش / -ش / -اش) افزون بر ساختن
فعلهای دوسویه و گروهی، گاهی به انواع فعلهای ناگذر و گذرا افزوده می شوند که در
برخی فعلها از شدت وقوع کار می کاهند و گاهی مفاهیم دیگری به فعل می افزایند و در
بعضی موارد، فرق روشنی با ساختار ساده و اصلی ندارند؛ مانند تریش مک،
دیریش مک، سپیش مک و نیز فعلهای زیر:

آجیش ماق، بوزوش مک، بیتیش مک، چالیش ماق، سپیش مک، سووش ماق،
سینیش ماق، اوزگش مک (= اوزگن مک) و...

برای نشان دادن بی اثر یا کم اثر بودن این ساختار، به عنوان نمونه، دو فعل
«سینیش ماق» (گنجیدن) و «چالیش ماق» (رسیدن کفایت کردن) را یادآور می‌شویم که با
ساختار ساده‌شان، یعنی (سین ماق - چات ماق) از نظر معنایی فرقی ندارند:

ایپ چاتمیر = ایپ چاتیش میر (طباب نمی‌رسد).

پالتار چمدانا سینیش میر = پالتار چمدانا سینمیر (لیاس در چمدان جا نمی‌گیرد).

یازدهم - فعلهای تمیزی

فعلهای تمیزی فعلهایی هستند که افزون بر فاعل و مفعول و متمم، به کلمه دیگری
نیز نیاز دارند تا معنی جمله را کامل کنند. کلمه‌ای که در این مقام، ابهام جمله را برطرف
می‌کند، تمیز نامیده می‌شود؛ مانند «دایی» در جمله زیر:

ایرجی هامی دایی سس لیردی. (ایرج را همه، دایی صدا می‌کردند).

فعلهای تمیزی مهم و معروف عبارتند از: بیلیمک (دانستن = شمردن)، سایماق
(شمردن)، دنمک (گفتن)، چاقیرماق و سس له مک (صدا کردن)، تانیماق (شناختن)،
حسابلاماق (حساب کردن)، گورمک (دیدن):

من سنی اوزومه قارداش بیلیرم. (من تو را برادر خودم می‌دانم).

ترکیه نین پایتختینه آنکارا دییرلر. (پایتخت ترکیه را آنکارا می‌نامند).

من فریدی چوخ ادبلی گوردوم. (من فرید را خیلی مؤدب دیدم).

در جمله‌های بالا کلمه‌های قارداش، آنکارا، ادبلی، تمیزند و فعلهای بیلیرم، دییرلر
و گوردوم فعل تمیزی هستند:

قیلین دان بئلین، اینجه گوردوم تمام ولی اینجه دن اینجه دیر بوخبر.

(نیمه: ادبیات شناسلیق ۱۸۷)

بیلیرم هاردایام، بورا هاردادی انو - انشیک، یاد گلیر هله گوزومه.

(شهریار ۱۴۶)

هرکس سینه اولدوز دیه اوزوم سینه آی دنمیشم. (همان ۱۴۹)

اوزلقه سنبل و ریحان دئدیم، باغیشلامنی

نه نسبتی اوناوار سنبل ایله ریحانین!

(کاظمی ۲۰۵)

گفتار سوم - اقسام فعل به اعتبار فاعل

فعل از حیث فاعل دو گونه است: معلوم، مجهول

نخست - فعل معلوم، فعلی است که فاعلش معلوم است و به آن نسبت داده می شود:

کسری گلدی. (کسری آمد.)

بابک کتابی گتیردی. (بابک کتاب را آورد.)

بایرامیدی، گنججه قوشی او خوردی

آداغلی قیز، بگ جورابین تو خوردی.

(حیدریابا ۲۴)

یالواردیم دانیش سین، من قولاغ آسیم

غملریم داغیل سین، توی اؤلسون یاسیم.

(سؤنمز ۵۳)

دوم - فعل مجهول، فعلی است که فاعل آن، مجهول است، از این رو به مفعول نسبت

داده می شود، در این صورت، مفعول، نهاد جمله است:

سوری سوزولدی. (گله رانده شد.)

ساختار فعل مجهول

فعل مجهول که در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی به اضافه فعل معین

«شدن» صرف می شود: دیده شدم، دیده شدی، دیده شد، دیده می شود...

در زبان ترکی چند ساختار دارد؛ از آن جمله است:

۱- با میانوند «-یل» و معادلها «-یل / -ؤل / -ول»:

کسیل دیم، کسیل دین، کسیل دی، کسیل دیک، کسیل دیز، کسیل دیلر

وورولدوم، وورولدون، وورولدی، وورولدوق، وورولدوز، وورولدولار

و نیز گتیریل مک (آورده شدن)، اکیل مک (گاشته شدن)، قاتیل ماق، ساتیل ماق،

چاتیل ماق، وئریل مک، ازیل مک (کوبیده شدن):

آقا اؤلدی، تفاقیمیز داغیلدی

قزبون اولان، یادگندین ساغیلدی.

(حیدریابا ۳۱)

۲- با میانوند «ن» (نون ساکن) همراه فعلی که حرف پایانی بن آن، مصوت است:

اؤزله مک - اؤزلدیم، اؤزلدین، اؤزلدی، اؤزلدیک، اؤزلدیز، اؤزلدیلر

ساخلاماق - ساخلاندىم، ساخلاندىن، ساخلاندى، ساخلاندىق، ساخلاندىز،
ساخلاندىلار

و نيز سولانماق، اۇخلانماق، آلنمك، باغلانماق، يارالانماق، تافتانماق، پىنچاق
لانماق و... تۇخونماق، اۇخونماق:

چالخالان دىق جا، بولاندىق جازمان نهره كىمى

ياضى، ياغ اۋستە چىخىر، آيرانى آبرانلىق اۋلور.

(صابر ۱۰۲)

۳- با ميانوند - ين، و همتاها (- ين / - ون / - ون):

گورمك + - ون - گورونمك. دل مك + ين - دلىن مك

گورون دۈم، گورون دۈن، گورون دى، گورون دۈك، گورون دۈز، گورون دۈلر

سرمك - سرىن مك. قىزماق - قىزىنماق. بىل مك - بىلىن مك:

گىلدىن لرىن بىرى بوردا گورونور

خانم ننه آغ كفتىن بوزونور. (حيدربا ۴۲)

۴- با ميانوند «سن»:

گورمك (دىدن) - گورس مك (دیده شدن):

گورس دىم، گورس دىن، گورس دى، گورس دىك، گورس دىز، گورس دىلر

آى گورس دى. (ماه دیده شد.)

گفتار چهارم - فعلهای معین - فعلهای شبه معین

يك - فعل معین

فعلهای معین یا كمكى فعلهایی هستند كه به كمك آنها پاره‌اى از فعلها را مى‌سازيم

و صرف مى‌كنيم. فعلهای معین در زبان فارسی عبارتند از: استیدن، بودن، باشیدن،

خواستن، داشتن و شدن:

گرفته است، گرفته بود، خواهد گرفت، گرفته باشد، گرفته شد، داشت مى‌گرفت، اما

در زبان ترکی از آن شش فعل معین، تنها فعل «اۋلماق» (باشیدن) است كه هم مصدر و

هم ساختهای گوناگون آن، زنده و فعال است و مانند زبان فارسی در ساختار ماضی

الترامى از آن كمك گرفته مى‌شود:

شايد گلميش اۋلالار. (شايد آمده باشند.)

اگر گلميش اۋلسا ييزه تلفون ائلر. (اگر آمده باشد به ما تلفن مى‌كند.)

ای کاش گلمیش ازلا لار. (کاش آمده باشند).

و نیز فعل معین کهن «ایمک» (بودن = استیدن، که مصدر آن بکلی مرده و متروک است؛ ولی با ساختهای گوناگون خود به کمک همه اقسام ماضی (بجز ماضی التزامی) و نیز ساختهای مضارع و مستقبل می‌شاید، چون:

- ۱- ماضی ساده: گلدیم، گلدین، گلدی، گلدیک، گلدیز، گلدیلر، (آمدم، آمدی...)
- ۲- ماضی استمراری: گلیردیم، گلیردین، گلیردی... گلیردیم، گلیردین... (می‌آمدم، می‌آمدی...)

- ۳- ماضی بعید: گلیمشدیم، گلیمشدین، گلیمشدی... (آمده بودم، آمده بودی...)
- ۴- ماضی نقلی: گلیمشم، گلیب سن، گلیبیر... (آمده‌ام، آمده‌ای...)
- ۵- ماضی ابعد: گتیمش اییمش، گتیمش ایمش سن، گتیمش ایمش... (رفته بوده است...)

- ۶- مضارع اخباری: گندیرم، گندیرسن، گندیر... (می‌روم، می‌روی...)
- ۷- مضارع التزامی: گنتسم، گنتسن، گنتسه... (بروم، بروی، برود...)
- ۸- مستقبل: گنده جگم، گنده جکسن، گنده جک... (خواهم رفت، خواهی رفت...)
- ۹- امر: گندیم، گند • گتسین... (بروم، برو، برود...)
- ۱۰- آینده در گذشته: گنده جک اییمش، گنده جک ایمش سن، گنده جک اییمش (بنا بوده بروم، بنا بوده بروی...):

معجز! بوسه نه دیر - دندی - باخندیم، دندیم که هیچ
دولتلی لر گندیرله نماز جماعته. (معجز ۳۵)

دو - فعل شبه معین

شبه معین، فعلی را می‌گویند که در فارسی، همراه مضارع التزامی و یا بن ماضی و یا مصدر فعل اصلی می‌آید و صرف می‌شود. فعلهای شبه معین در زبان فارسی عبارتند از: بایستن، شایستن، توانستن، خواستن و شدن که زنده و فعالند:

باید برویم، شاید رفت، توانستم بروم، می‌خواستند بروند، نشد برویم.
به اضافه دو فعل شبه معین «دانستن» و «بارستن» که ویژه نظم و نثر کهن هستند و مرده‌اند. اما در زبان ترکی تنها دو فعل از آن هفت فعل شبه معین، زنده و مرده به کار می‌رود (شدن = اژماق، خواستن = ایسته‌مک) و نیز فعل شبه معین «یلمک» (دانستن) که به جای و معنی «توانستن» فارسی، نقش شبه معین بر عهده می‌گیرد و صرف می‌شود:

ایستیردیم گئدم، ایستیردین گئده سن، ایستیردی گئتسین... (می خواستم بروم...)
 اۆلمادی گئدم، اۆلمادی گئده سن، اۆلمادی گئده... (نشد بروم، نشد بروی...)
 گئده ییلمه دیم، گئده ییلمه دین، گئده ییلمه دی... (توانستم بروم، توانستی بروی...)
 گئده ییلمه رم، گئده ییلمه سن... (نمی توانم بروم، نمی توانی بروی...)
 ایسته مزن یازام؟ اوزعیبلی کرداریوا باغ
 کیشی! سن عیبوی قان، من له عبت جنگ ائله مه.

(صابر ۲۱۴)

برگنجه من کی یاتایلمیورم باشی، باشلارا قاتایلمیورم
 یوخوسوزلوق منی قاتلاشدیردی من بونامرده یاتایلمیورم.
 (شهریار ۱۱۰)

دان اولدوزی ایترچینغا، گوزبالواری چینخما
 از چینخماسادا اولدوزومون یوخدی چینخاری.
 (همان ۶۳)

بارتداسا شانتالی نین چردگی
 پسته خندان اولا بیلمز گولوم! (موسوی ۷۰)

گفتار پنجم - اقسام فعل به اعتبار ساختار (ساختمان)
 فعل از دیدگاه ساختار پنج گونه است: ساده، میانوندی، مرکب، عبارت فعلی، گروه فعلی

اول - فعل ساده (ساده فعل)
 فعل ساده، فعلی است که یک بخش است و قابل تقسیم به دو بخش یا بیشتر نیست؛
 مانند آل (بگیر) گلیر (می آید) و گوزوم (بینم):
 دورما، ییخیل، یات هله فاهرات کیشی!
 عصری گوروب، قالما بئله مات کیشی!
 (صابر ۲۲۵)

باغ بودرین سکوته سحر، هانسی بیرناوار
 ضبط ایلیه ییلر بئله، بیر جاودان مسی.
 (شهریار ۱۱۶)

گون، گونی قزوالار، گنجه، گنجهنی

ساحل سیز بوشلوق دا اؤز کاینات.

(سۆنمز ۴۳)

دوم - فعل میانوندی (دوزلتمه فعل = فعل ساخته)

فعل میانوندی، فعلی است که ریشه فعلی ندارد؛ بلکه از ترکیب یک اسم یا کلمه دیگر - چون صفت، شبه جمله، قید - به اضافه میانوند + پسوند مصدری پدید می آید؛ چون:

آل (دست) + له + مک = آل له مک (دست مالی کردن)

آل (دست) + لش + مک = آل لش مک (تکاپو کردن، کوشیدن)

ایاق (پا) + لا + ماق = ایاق لاماق (لگد کردن، لگدکوب کردن)

پس (بد) + له + مک = پس له مک (بدگویی کردن، به بدی وصف کردن)

دؤرت (چهار) + له + مک = دؤرت له مک (چهارتایی کردن)

های (هو، هی) + لا + ما = های لاماق (هی زدن، هو کردن)

این فعلها که میانوندهای گوناگون مانند دو رکن دیگر فعل (بن - شناسه) در ساختار آنها نقش شایان و تعیین کننده ای دارند، در این کتاب، فعلهای میانوندی نامیده شده اند. این فعل با این گستره و گونه گونی ساختاری و ترکیبی و معنایی و سازندگی در فارسی وجود ندارد. تنها چند ترکیب محدود مرکب از اسم و بندرت صفت یا شبه جمله در فارسی هست که همراه پسوند مصدری «- بدن» می آیند؛ مانند جنگیدن، آهازیدن، انجامیدن، طلییدن، فهمیدن، جرنگیدن، ترشیدن، تندیدن که آنها را مصدر جعلی می نامند.

اما در زبان ترکی، مسأله، به گونه ای دیگر است. و این ساختار، یکی از زنده ترین؛ پویاترین، رساترین و سازنده ترین ساختارهای زبانی، و واحدهای دستوری است؛ که اولاً دهها برابر فعل ساده، فعل پدید می آورد، ثانیاً فعل مرکب در زبان ترکی برخلاف زبان فارسی، روتق و کاربرد چندانی ندارد و این فعل، جای آن را نیز می گیرد. ثالثاً در زبان ترکی نخست از اسم، صفت، شبه جمله و ضمیر، فعل میانوندی می سازند. سپس ترکیبات گوناگون اسمی، اسم مصدری، حاصل مصدری، وصفی و قیدی از آن پدید می آورند و بر غنا و کمال و گستره زبان می افزایند؛ چنانکه از واژه «باش» (سر) که اسم است، فعلها و ساختارهای غیر فعلی مانند نمونه های زیر می آفرینند:

باش (= سر: اسم) - باش لاماق (سر کردن، آغاز کردن)، باش لاتماق (دادن که

کسی آغاز کند)، باشلاتماق (آغاز شدن)، باشلاندیرماق (دستور دادن که آغاز کرده شود)، باشلایان (آغاز کننده)، باشلاتان (آغاز شده)، باشلادان (آنکه دستور آغاز کردن دهد)، باشلاندیران (آنکه دستور آغاز شدن می دهد)، باشلاتدیران (دستور دهنده به کسی که بگوید آغاز کنند)، باشلانمیش (آغاز کرده شده = آغاز شده)، باشلانیل میش (آغاز شده به دستور کسی) و باشلامالی، باشلاتمالی، باشلانمالی، باشلاتمیش، باشلانمامیش، باشلاتقمیش، باشلاتماامیش، باشلاتدیرمیش، باشلاتدیرمیش، باشلاتنل میش، باشلانیل مامیش و... و فعلهایی چون:

باشلاندی - باش (اسم) + لان (میانوند ناگذر) + دی (فعل ربطی)

باشلاتدی - باش (اسم) + لات (میانوند گذرا) + دی (فعل ربطی)

باشلادی - باش (اسم) + لا (میانر) + دی (فعل ربطی)

و یا از صفت «دوز» به معنی راست و درست، مصدرهایی ساخته می شود؛ چون:

۱- دوزمک (چیدن، ردیف کردن: گذرا)

۲- دوزولمک (چیده شدن - صف بستن: ناگذر)

۳- دوزلمک (درست شدن، راست شدن چنانکه خوب یا حال کسی: ناگذر)

۴- دوزلمتک (درست کردن: گذرا)

۵- دوزلدیرمک (دادن که درست کنند، چنانکه موتور خود را: سیبی):

موتوری دوزلدیردیم (موتور را دادم که مکانیک درست کند).

از این قبیل است:

دیشله مک (دندانبیدن = گاز زدن)، گوزله مک (چشمیدن! = چشم به راه بودن)،

داشلاماق (سنگابیدن! = سنگسار کردن)، پینچاقلاماق (چاقوبیدن! = با چاقو زدن)،

اوخلاماق (باتیر زدن)، باخشنلاماق (خویدن! = وصف خوبی او کردن)، پیسله مک

(بدیدن! = بدگویی کردن)، اوزلش مک (رخساریدن! = مواجهه کردن با کسی) و...

میانوندها و ساختارهای فعلهای میانوندی

مهم ترین میانوندها و ساختارهای فعلهای میانوندی دو دسته اند:

یک - فعلهایی که از میانوندهای (له - لا) + اسم و گاهی صفت یا کلمه دیگر بدید

می آیند و فعلهای ناگذر و گذرا می سازند؛ چون مصدرهای زیر:

باشلاماق، دیزله مک، دیرسکله مک، تپیکله مک، دینچلاماق، باغلاماق، داغلاماق،

ایشله مک، پایلاماق، خوشلاماق، خیردالاماق، جوتله مک، تکله مک، هایلاماق،

هوڭلاماق و... و مانند فعلهای یوخلیام، نوخوش لامیشام، پارتداسا در شواهد زیر که ناگذرند و فعلهای ال لیور، اۆت لاسین، قات لاسین، یوخ لیام، حاخ لیام، گۆزله ر گۆزله که گذرا هستند:

گاه باشیمی، گاه گۆزومی ال لیور

گاه بودومی، گاه دیزی ال لیور. (صابر ۲۰)

قوی قوزولار آیین - شاین اۆت لاسین

قزیونلارون قویروخلارین قاتلا سین.

(حیدربابا ۴۰)

حیدربابا گلدیم سنی یوخ لیام بیرده یاتام قوجاغوندا یوخ لیام

همری قووام بلکه بوردا حاخ لیام. (همان ۴۱)

قوجالیق هنج هله یادیمدا دگیل دیبرم بر گینه نوخوش لامیشام.

(شهریار ۱۴۷)

ایندی گلین هزیزلرا باغیلدا سیزی گۆزله.

(روشن ضمیر ۱۸)

گۆزله اۆزوی اوچنی دی هریانی بویوردون

قوزقون کیمی، دؤرت گۆزلو گزیر گۆریه شکاری.

(شیدا)

پارتداسا (پارت لاسا) دا شالئالی نین چردگی

پسته خندان اۆلا بیلمز گۆلۆم. (موسوی ۷۰)

بیرگۆنرچین کیمی دنسیزله میشم

بۆلبولم، یازدا چمنی زله میشم...

دنمیرم دردلر ایچینده آدی برخ

دنمیرم: من بئله منی زله میشم...

منی باس باغریوا، فریادیمه، یئت

ییلیمین که تنجه منی زله میشم. (سۆنمز ۴۵)

دو - فعلهایی که با میانوندهای (لن - لان) به اضافه اسم و بندرت کلمه دیگر،

فعلهای ناگذر و گذرا می سازند:

الولن مک (ازدواج کردن)، آللن کن (دستمالی شدن)، دیلن مک (حرف زدن،

متعرض شدن)، پول لان ماق (پولدار شدن)، سرن مک (صدا زدن) و یلن مک (رها

شدن)، کۆرلانا ق (تلف شدن، حیف و میل شدن)، تمیز لن مک (تمیز شدن)، کشف لن مک (مست شدن) و...

و نیز مانند فعلهای باغ لانا و یاغ لانا در شواهد زیر که فعل ناگذرند و فعلهای قیراخمال لانیر، حال لانیر، بوی لانیر، چیچک لنیب، هوس لانا، پول لانیب، هوش لانیب و خفه لن دیم در شواهدی زیر که گذرا هستند:

بیرقوشونون اوغلوگیر، سال لانیر
فانستوق گنجیریر، قیراخمال لانیر

آناسی ده اؤنا باخیر حال لانیر. (صابر ۲۸۱)

بیر آلیم ده قلم، بیر آل ده کاغذ

خیالیم بوی لانیر دامدان، دیواردان.

(سهند ۲۳۲)

حیدریابا کهلیک لرین اوچاندا...

باغچالارون چیچک لنیب، آچاندا.

(حیدریابا ۱۵)

قیز - گلینین فیندیقچاسی، حناسی

هوس لانا آناسی، قایتاناسی. (همان ۲۵)

برنای دا «سهند» اؤلدی، دنمک، «راحم» اؤتای دا

دلال اجل، پول لانیب، انسان آکیر ایندی.

(شهریار ۱۳۶)

بشچین چی لر آیران لارین ایچلر

بیر هوش لانیب، سوتدان دوروب، بیچلر.

(حیدریابا ۲۱)

خفه لن دیم، دارتخدیم هامی یانیدی، من باخدیم.

(روشن ضمیر ۱۹)

قاعده دیر زنجیره شیر باغ لانا

قۆتور قۆمه، محبت له یاغ لانا. (کاظمی ۲۰۱)

ساختارهای فرعی فعلهای میانوندی

افزون بر دو دسته ساختار اصلی فعلهای میانوندی، گاهی ساختارهای دیگری نیز با

میانوندها و کلمه‌های گوناگون دیگر دیده می‌شوند که از آن جمله است فعلهای میانوندی زیر که به ترتیب الفبایی میانوندها می‌آیند:

۱- با میانوندهای (ا- / -ا) همراه اسم و صفت:

آل (دست) + مک + اله مک (خریال کردن)

بوش (خالی) + ا- + ماق + بوشاماق (طلاق دادن)

دیل (زبان) + دیله مک (التماس کردن، گدایی کردن)

باش (سن) + یاشاماق (حمر کردن، زنده بودن)

۲- با میانوند گذرای (لت - لات) و اسم و صفت:

باش لات ماق، ایشلت مک، پاس لات ماق، داغ لات ماق، باغ لات ماق، ایاق لات ماق،

پنچاق لات ماق، یاخشی لات ماق، خراب لات ماق، گوزلت مک، گزیچک لت مک

۳- با میانوند سببی (لت دیر - لات دین) و اسم:

باش لات دیر ماق، ایاق لات دیر ماق، گوزلت دیر مک، کۆکت دیر مک، پاس لات دیر ماق

۴- با میانوند ناگذر (لن - لان) و اسم و صفت:

باش لان ماق، ایشلن مک، پاس لان ماق، باغ لان ماق، تمیزلن مک و...

درس لر باش لاندی، (درسها شروع شد) و نیز متعدی آن با میانوند گذرای «لن دیر»

و «لان دیر» به اضافه اسم و صفت:

دیل لندیر مک، هوش لندیر مک، آدلان دیر ماق، هوش لاندیر ماق، انولندیر مک،

باش لاندیر ماق، ایاق لاندیر ماق

۵- با میانوند خودگذر (لش - لاش) و اسم و صفت و شبه جمله:

آرالاش ماق، گوزلش مک، گزیچک لش مک، جوزلش مک، الیش مک،

ایاق لاش ماق، اوزلش مک، جوتلش مک، سوزلش مک، فیکیرلش مک، شیرین لش مک،

آجین لاش ماق، بیرلش مک، توندلش مک، محکم لش مک، یونگول لش مک،

حاضیر لاش ماق، جاوان لاش ماق، خدا حافظ لش مک:

انسان قوجالمیش اولسا، قولاق لار آغیرلاشار

سانکی یازیق قولاق دا گوزولدور زمان مسی.

(شهریار ۱۱۶)

یئیردن اوزاق لاش سارسیز گوزلره یاشاشارسیز.

(روشن ضمیر ۱۹)

۶- با میانوند ناگذر و گذرای (ر- / -ار) و اسم یا صفت:

آغارماق، اوتارماق، سووارماق، گزیرمک:
 گلمز، تانیرام بختیمی، ایندی آغارار صبح
 قاش پیله آغار دیقجا داها باش دا آغاری. (شهریار ۶۳)

۷- با میانوند گذرای (ـرت / ـارت) و صفت:
 آغارتماق، بۇزارتماق، گزیرت مک:
 نقاش دیواری آغارتدی. (نقاش، دیوار را سفید کرد).
 ۸- با میانوند ـشـ و ـاشـ و اسم:
 یاناشماق، گنش مک:

یـشـردن اوزاق لاشارمیز
 گـؤـیلره
 یـاـناـشـارـمـیز.
 (روشن ضمیر ۱۹)

۹- با میانوند خودگذر ـولـ و صفت:
 دوز + ـولـ + مک = دوزول مک:
 هـی دوزولر گـؤـزلریمین رـفـینـده
 خیمه وورار خاطره لریمین ده. (حیدربابا ۲۲)

۱۰- با میانوند گذرای ـلتـ و صفت:
 دورو (زالال = صفت) + ـولتـ + ماق = دورولت ماق (صاف و زلال کردن):
 کسری سوی دورولتدی. (کسری آب را زلال کرد).
 ۱۱- با میانوندهای ناگذر و خودگذر (ـلـ / ـالـ) و صفت:
 آجالماق، آزالماق، بزل مک، بوشالماق، چوخالماق، دوزل مک:
 حیدربابا آجالارین اوجالادی...

توخلۇلارین آرنخلیب آجالدی. (حیدربابا ۳۰)

۱۲- با میانوندهای گذرای (ـلتـ / ـالتـ) و صفت:
 گؤذلت مک، گنلت مک، آزالت ماق، دارالت ماق، چوخالت ماق:
 نـهـیر کـلـمه آزالدار نهـده بیر سوز چوخالدار. (روشن ضمیر ۱۶)

۱۳- با میانوند سببی ـلتـلهـ و اسم: گؤزلت له مک

۱۴- با میانوند گذرای ـثـ و صفت:

آجیت ماق، قوروت ماق، قاربت ماق:

چورگی قوروتما. (نان را خشک نکن).

۱۵- با میانوند گذرای «ت» و حذف حرف پایانی صفت همراه:

چورۆك + ت + مك ← چورۆت مك (با حذف حرف پایانی)

بۆيۆك + ت + مك ← بۆيۆت مك (با حذف حرف پایانی)

ساناز سولمازی بۆيۆدوب. (ساناز سولماز را بزرگ کرده.)

۱۶- با میانوند سببی «دۆر» و صفت:

دۆز (راست) + دۆر + مك ← دۆزدۆرمك (امر به چیدن کردن)

۱۷- با میانوند «ل» و صفت مختوم به مصوت:

قۇجا + ل + ماق ← قۇجالماق، دورو + ل + ماق ← دورولماق، اوجالماق،

آیریلماق:

حیدریابا آغساجلارین اوجسالدی آما حیف جاوانلارین قۇجالدی.

(حیدریابا ۳۰)

صبح اۆلدى، هر طرفدن اوجالدى آذان سسی

گوریا گلیر ملائکه لردن قوران سسی.

(شهریار ۱۱۵)

جسیم قۇجالسادا، هله عشقیم قۇجالمیوب

جینگیلدییر هله قولاغیمدا، جوان سسی.

(شهریار ۱۱۵)

۱۸- با میانوند «ل» و صفت با حذف حرف پایانی آن:

کیچیک - ک + ل + مک ← کیچیل مک (کوچک شدن):

قۇجانین قۇدی کیچیلییر. (قۇ پیر کوتاه می شود.)

۱۹- با میانوند «لت» و صفت مختوم به مصوت:

شایسته دیواری اوجالتدی. (شایسته دیوار را بلند کرد.)

۲۰- با میانوند «لت» و صفت با حذف حرف پایانی:

کیچیک - ک + لت + مک ← کیچیلت مک:

فرزانه ماشینین کیچیلتدی. (فرزانه ماشینش را کوچک کرد.)

۲۱- با میانوند «-یش» و صفت: بیریش مک:

اۇشاقلار بیریش دیلر. اوغرورنی دۇگدۆلر. (بچه ها همدست شدند و دزد را کتک

زدند.)

۲۲- با میانوندهای (لش دیر - لاش دیر) و اسم یا صفت:

بیرلش دیرمک، یئرلش دیرمک، آرالاش دیرماق:
صدّامین تجاوزی، ییزیم ملّتی بیرلش دیردی. (تجاوز صدام، ملّت ما را متحد و
یکپارچه کرد.)

۲۳- با میانوند سببی - یت دیر، و همتاها به اضافه اسم یا صفت (یت دیر /
وت دور / وت دور):

برکیت دیرمک، کۆچورت دۆرمک:
شهرداری قاراچیلاری کۆچورت دۆردی. (شهرداری دستور کوچانیدن کولیها را
داد.)

۲۴- با میانوند - و خدور، و صفت:
کۆر (صفت: کور) + - و خدور + ماق - کۆروخدورماق (آزار دادن):
اوشاغی کۆروخدورما. (بچه را اذیت نکند.)
۲۵- با میانوند - یلدا، و همتاها ی آن (- یلدا / - ولده / - ولدا) و اسم صوت:
اینگیل ده مک، پینجیل داما، تاپیل داما، شاقیل داما، جورول ده مک،
جینگیل ده مک، دینگیل ده مک، جیریل داما، خیریل داما، خورول داما،
شاقیل داما، شاریل داما، شورول داما، زاریل داما، فیسیل داما و...:
حیدریا با اینل دیرنملار شاخان دا

سئل لر، سولار، شاقیل دینب آخان دا.
(حیدریا با ۱۵)

بازگنجی سی، چای دا سولار شاریل دار
داش قیبلر، سئل ده آشیب، خاریل دار.
(همان / ۱۶)

مش ممی خان گوی آتینی اوستاتدی
تفنگیتی آشیردی، شاقیل داتدی. (همان ۲۶)
جسیم قوجالسا، هله عشقیم قوجالمبوب
جینگیل دیر هله قولاغیم دا جران مسی.
(شهریار ۱۱۵)

۲۶- با میانوند - یا و همتاها (- ی / - ف / - و):
برک + ی + مک - برکی مک، تورشوماق، تنگی مک:
سفر، جانی برکیدر پولادان دا، برک اندر. (روشن ضمیر ۲۸)

۲۷- با میانوند ۱- یک، و ۱- نیخ، و صفت:

آج + نیخ + ماق = آجینخ ماق. گیج + یک + مک = گنجیک مک. دارنخ ماق،
پسیک مک: من آجینخ می‌شام. (من گرسنه شده‌ام).

۲۸- با میانوند ۱- چو، و اسم: چوپ چون مک:

قوزو، چولده چوپ چوئور. (بره در صحرا خودش را به‌چرا مشغول کرده).
یادآوری:

گاهی از ترکیب اسم یا صفت با پسوند مصدری بدون میانوند یا عنصری دیگر،
فعلی مانند فعلهای میانوندی پدید می‌آید: قوروماق (از صفت قورو = خشک)، و
گول مک (از اسم گول = گل)

سوم - فعل مرکب

فعل مرکب، فعلی است که از یک اسم یا کلمه دیگر به اضافه یک فعل مخصوص
چون ائله مک، ائتمک، وئرمک و آسماق ترکیب می‌یابد؛ مانند باریشیق ائتمک،
آل وئرمک، قولاق آسماق، کمک ائله مک.

در فعل مرکب، عنصر فعلی را به فارسی فعل همکرد، و عنصر غیرفعلی را فعلیار
می‌نامند. در چهار مثال بالا، کلمه‌های وئرمک، ائتمک، آسماق و ائله مک، فعل همکرد،
و کلمه‌های آل، باریشیق، قولاق و کمک، فعلیار هستند.

فعل مرکب در زبان ترکی برخلاف زبان فارسی چندان گسترش و کاربرد ندارد. و
فعل‌های میانوندی جای آن را گرفته است.

همکردهای ترکی

از فعلهای همکرد مشهور و مهم ترکی است: ائله مک، ائتمک، گوزمک، بویورماق،
توتماق، یه مک، قویماق، وئرمک، آلماق، باغلاماق، گلمک، سالماق، چالماق، آسماق،
توتماق، وورماق و...:

کمک ایله مک، حبس ایتمک، آل قویماق، جان وئرمک، یئرآلماق، باش توتماق،
گوزقویماق، باش وورماق، قولاق آسماق، آل چالماق، سس سالماق، دستور بویورماق،
افسوس یه مک، تدارک گوزمک و...

اقسام فعل مرکب

فعل مرکب را به اعتبار فعلیاری می توان شش دسته کرد:

یک - فعل مرکب از اسم ترکی:

سرسالما یاتانلار آیبلا، قوی هله باتسون

یاتمیشلاری راضی دگیلم کیمسه اویاتسون.

(صابر ۱۲)

شاهریم! سؤزومی غریته سالما

قولاغ آس دنیا دا گوز بیرنه سرور.

(سهند ۲۴۱)

مید حنین میر صالحی یانسیلار

آمیر جعفر، غیرتلی دؤر، قان سالار.

(حیدریابا ۳۶)

بویاخچا دا آش لره سی دَرزدیک

هی سو آجیب کردیه گؤز تیکردیک. (همان ۵۰)

طبع شمریم دایانوب، سؤنجوق آتیر

من ده کی سؤنجوق آتا بیلمیرم.

(شهریار ۱۱۲)

براوندا قوریان گئدیر جان دیر، جان انشیدیر.

(روش ضمیر ۱۸)

دو - فعل مرکب از صفت ترکی:

ییزدن ده بیر ممکن اولسا یادالله آچیلیمان اوزک لری شادالله.

(حیدریابا ۱۵)

قوریان اولوم من او شیرین دیل لره

اوزاق دؤشدوک، حسرت قالدوق اللره.

(شهریار ۹۲)

سه - فعل مرکب از اسم صوت:

لزوغالاشوب آگورمه میشر! چوخ دا بلله فیریلدا ما

تریه میز اوشاق کیمی بوش - بوشینا میز یلدا ما

باش قولاغون دوزلمیوب، چوخ داباسوب، گورولداما. (صابر ۹۲)
می قور - قور ایله دین منی ده نیک له دین. (روشن ضمیر ۲۰)
چهار - فعل مرکب از واژه فارسی:
بزخدی جمهوریتین دنیادا قدر و قیمتی
سرتگون اولسون گوروم شاهون اوقدوقامتی.
(معجز ۱۱۱)

ای گل! منی خوار ایله مه اغیار یانیندا
هر دن سؤروش احوالیمی غربت دیاریندا.
(وجی ۱۲)
از این دست است: خرید الله مک، نشست الله مک، گذشت الله مک، درخواست
الله مک، دستور بویورماق، گرفتار اولماق و...

پنج - فعلهای مرکب از واژه تازی:
اولماز بر که هر امره دخالت ائده فعله
دولتور اولان ینرده جسارت ائده فعله. (صابر ۱۷)
حیدربابا ایلدیریم لارشاخاندا...
قیزلار اونا صف باغلیوب، باخاندا.
(حیدربابا ۱۵)

بش مین ایلدیر بر سلاطینه گرفتار اولموشوق
دینده گلدی، تاپمادوق یز بر سلاطین دن نجات.
(شهریار ۱۷۲)
دامدا آذان وئریرلر خوروزلار بانلییرلر.
(روشن ضمیر ۲۰)

به نژاد! فکروثر منه بیر آز قلم آک، من دین لری سن یاز. (خبان)
سفارش ایله، نگاریم، شتاب ایله مه سین
بیر آزجا صبر الله سین، اضطراب ایله مه سین.
(وجی ۱۶۴)

از این دست است فعلهای مرکب اصرار ایله مک، انکار الله مک، تحسین الله مک،
تعجب الله مک، ترقی اتمک، تنزل اتمک، سؤال الله مک، صحبت الله مک، حمله

اشمک، امر بویورماق، قرار تاپماق، هجوم اشمک، مجبور ائله مک و...

شش - فعل های مرکب از واژه های فرنگی:
تورموز توتماق، پوزوئرمک، ژست توتماق، کلاژ توتماق، استارت وورماق و...

چهارم - عبارت فعلی (فعلی عبارت)
عبارت فعلی، فعلی است که از یک حرف اضافه و یک فعل، و دست کم یک کلمه دیگر که معمولاً اسم است تشکیل می شود و آن در زبان فارسی به ترتیب از حرف اضافه، عنصر غیر فعلی و فعل ترکیب می یابد؛ به سر بردن، از یاد رفتن و...؛ اما در زبان ترکی عنصر غیر فعلی و حرف اضافه و فعل آن، به ترتیب، دنبال هم می آیند، چون:
تنگه گلیمک (به تنگ آمدن)

کَلَه گلیمک (گشن آمدن گاو ماده)

اوزونه قاپارماق (رودر روی کسی قرار گرفتن، نافرمانی کردن)

باشا آپارماق (به سر بردن)

اوزونه گئیرمک (به روی خود آوردن)

قولا ق آردینا سالماق (شنیده گرفتن، پشت گوش انداختن)

از این دست است: اله سالماق، سوقولا ق دان آلوب اوقسولا قاونرمک، ایاق دان سالماق، ال - ایاق دان دوشمک، باش دان سوزوماق، دیل دن دوشمک، دیل آغیزا سالماماق، باشا گئیرمک، باش دان آپارماق، باشا آپارماق، گیره سالماق، کاردان دوشمک، اوزدن گتمک، اوزین دن گتمک، باش دان سالماق، باشا سالماق، ال - ایاقا قالماق، آرادان گزوتورمک، حالا گلیمک، حال دان گتمک، باشا یتیرمک، گوزدن دوشمک، گزودن سالماق و...:

نه گلسه باشیه گزور اوزگوزوندن

مشخص بیل، اوزون دن دور، اوزوندن.

(محمد باقر خلیلی: زهتابی ۳۶)

غم چکمگ ایله، میل طبیعت آله گلمز

تسییح چوزورمکله، شریعت اله گلمز.

(معجز ۱۰)

تیر شهاب ایله وورون ای قۇم! معجزی
قۇرخوم بودور که آزدیرایول دان اوشاقلاری.
(همان ۱۰۴)

حیدربابا ایگیت امک ایستیرمز
نامرد اؤلان، عمری باشایتیرمز. (حیدربابا ۱۷)
«باشیم آفریزه دییب، قاجیب، گیشیم
باخچالاردا گندیب، گۆزدن ایتیشیم. (همان ۴۸)
گۆزدن ایتیشیم اگیلیدی دورما، اگیل، گۆزدن ایت.
(شهریار ۱۳۷)
ایندی گیشیم جانا گری گندهم آلمانا. (روشن ضمیر ۲۱)
قالماز بیر، گنדרهامی پریاده، موسوی
سندن قالان بو الکده، شیرین ترانه دور.
(موسوی ۲۵)

نفرتی رادیکال آلتیناچکک
قوة یه یتیرک عشقی، الهامی. (سؤنمز ۴۶)

پنجم - گروه فعلی (فعلی ترکیب)
گروه فعلی به گروه واژگانی می گویم که از ترکیب آنها معمولاً پیام و مفهوم یک یک واژگان به کار رفته در ترکیب به دست می آید؛ به عبارت دیگر ترکیب معمولاً معنی کنایی و مجازی پیدا می کند؛ مانند ترکیب «بوخونون آلتین دان گنچمک» (از زیر سیلش رد شدن) به معنی «شیرینی یا رشوه دادن به او» به کار می رود؛ در صورتی که هیچ یک از واژگان و واژه های (بوخ - او - نون - آلت - این - دان - گنچمک) بیرون از ترکیب و به تنهایی، ربطی به رشوه دادن یا شیرینی دادن ندارند. و نیز مانند گروه واژگانی «باش قولاقین آپارماق» (سرو گوش کسی را بردن)، به معنی «سر و صدا کردن یا حرف بی ربط آزارنده زدن» به کار می رود، در حالی که هیچ کدام از واژگان تشکیل دهنده ترکیب، پیوند معنایی با «سر و صدا کردن» و یا «حرف بی ربط آزارنده زدن» ندارند. این گونه ترکیبها با توجه به اینکه، فعل، رکن اصلی آنهاست و نیز ترکیب، قابل تأویل به جمله است و حتی مفهوم و جانشینی فعل مرکب یا ساده ای را دارد؛ مانند «گنذر، گلمزیز لینا گنچمک» که به معنی مصدر ساده «اؤلمک» (مردن) است، در این کتاب، گروه فعلی یا گروه فعلی کنایی

نامیده شده است.

از این دست است مثالهای زیر:

گوژلری آغاچدان آلچا دَریر (چشمهایش از درخت آلچه می چید = لوچ است).
 عمرین سنه وئردی (عمرش را به شما داد = مُرد).
 باغ باغ آچیلدیم. (همچون باغ شکفته شدم: مفتخر و شاد شدم).
 آغزینا قوود آلیب دیر. (به دهانش قاوود ریخته است: خاموشی گزیده).
 اثوی باشینا آلیب دیر. (خانه را بر سر خود گرفته است: سخت سروصدا می کند).
 هیری نیردان قانمیر (هر از نَر باز نمی شناسد: نفهم است).
 اوزین بیلمه مز لیتقا ویریر (خود را به نادانی می زند: تجاهل می کند).
 زیره نی کرمانی آپاریرام. (زیره را به کرمان می برم: رنج بیهوده می کشم).
 انششگه گوجی چاتمیر، پالانی تافتیر (به خر، زورش نمی رسد، پالان را می زند:
 به جای گنهگار قوی به بی گناه ضعیف، تعرض می کند).
 یولوزی یاخین ائله یون (راه تان را نزدیک سازید: بفرمایید به خانه ما).
 سیر صورتین دان زهرمار یاغیر. (از چهره اش زهرمار می بارد: ترشروست).
 کالئن، یتیشمیشین تۆکدوم. (رسیده و نارسیش را ریختم: سخت نکوهیدمش).
 آل، ایاغین داغیدیردی (دست و پایش را پراکنده می ساخت: دست پاچه شده بود).
 آغزینون هاواسین آلمیشام. (هوای دهانش را گرفته ام: منظورش را فهمیده ام).
 بخت آیناسی کاس اؤلوب دور. (آینه بختش تیره و کدر شده: در جوانی همسرش
 را از دست داده).:

قارنیشیق دیر هله لیک ملئین استعدادی

اله نیرسه، صاقی بیریان، تۆزی بیریانلیق اؤلور.

(صابر ۱۰۲)

قولاخ باتیب، گۆزی گبریب قاشینا

یازنخ عمه هاواکلیب باشینا. (حیدربابا ۳۵)

خانم عمه میر هبدولون سوزونی...

ملکامودا وئرر اؤنون اؤزونی. (همان ۳۵)

همیشه لیک شادلیق اومور اؤزونه

قبری گۆرور، تۆزقوندورمور یۆزونه. (همان ۴۳)

جۇنمىگىن تۇيى دۇندى، ياس اۇلدى
نە قىزىن، بخت آيناسى كاس اۇلدى. (همان ۲۷)
دلى شىيطان دئىرى، يۇرقانى سات
قىش دى، يۇرقان دى، سانا بىلىمىرم.
(شەريار ۱۱۱)

بار، گۇنۇمى گۇي اسكى يە دوتدى كە دور مى بۇشا
جۇنچى گۇرۇس اۆكۆزە اۆكۆز قىروب، يىزوقۇشا!
(همان ۱۳۰)

يۇرولموشام يۇدنيادان دۇشموشام
يىر آتايدىم بو كۆللوگۇن داشىنى. (همان ۱۶۴)
جىز يىغىم دان چىخىشام دۇغروسى كىرىخىشام.
(روشن ضمير ۱۷)
سۆزە قۇياق خىلفە چىن بوسىز، بودا گۇيرچىن. (همان ۱۸)
من سىن قۇتوندا، گۇزۇمى آچدىم
سىن قۇتوندا دا ياتماق ايستەرم.
(سۇنمز ۵۹)

يادآورى:

گاهى براى مفهومی كه با فعل ساده يا مركبى ابلاغ مى شود، گروههاى فعلى با عبارتهاى فعلى چندی به كار مى رود؛ چنانكه در زبان فارسى، فردوسى، تابيدن خورشيد را با صدها تعبير و عبارت و گروه فعلى آورده است. در زبان تركى نيز كم و بيش چنين كاربردها و تركيبها هست؛ از اين قبيل است تعبيرها و تركيبهاى كه به جاي فعل ساده «اۆلمك» (مردن) بجاى احترام يا نفرتى كه نسبت به مرده دارند، در قالب گروه فعلى يا عبارت فعلى ويژه به كار مى برند؛ چون:

روحى ملكوت اعلا په گشتدى. (روحش به ملكوت اعلا پيوست).
آلاھون رحمتينه گشتدى. (به رحمت ايزدى پيوست).
دنيانون غم و غصه سين دن راحت لاشى دى (از غم و اندوه دنيا رهاى يافت).
قاراتوپراق آلتينا گشتدى (در زير خاك سپاه آرميد).
شهادت شريتىن ايچ دى (شريت شهادت نوشيد).
گندهر گلەز يۇلونا گشتدى. (به راه بى بازگشت رفت).

جهنمین دیبینه گنت دی. (به قعر جهنم افتاد)
 درکه واصل اؤل دوا (به درک واصل شد)
 گؤر باگؤر اؤل دوا (گور به گور شد)
 تون متین دوش دوا (گور به گور شد). و...

گروههای فعلی دوگانه

فعلهای ترکی از حیث کوتاهی و بلندی واج صدادار آغازین بن آنها به دو گروه تقسیم می‌شوند و میانوندها و پسوندهای ساختارهای گوناگون فعلهای ترکی در زمانها، وجه‌ها، ساختها (صیغه‌ها)، ساختارهای گوناگون و همچنین، مشتقات فعلها، برابر آیین هم‌آمنگی آواها، از واج صدادار نخستین فعل، پیروی می‌کنند. این دو گروه فعلی عبارتند از: گروه الف - فعلهایی که بن آنها با یکی از چهار صدادار کوتاه (ت - ی - و - / - ن) و یا صدادار بلند «- یه» آغاز می‌شود؛ چون:

- ۱-: گُل مَک، کَس مَک، اس مَک، سَب مَک
 - ۲-: گنت مَک، وئرم مَک، ینت مَک، سنج مَک
 - ۳-: وُ: گؤرم مَک، دؤزم مَک، اؤلم مَک، سؤک مَک
 - ۴-: وُ: اؤزم مَک، دؤزم مَک، بؤزم مَک، کؤس مَک
 - ۵- ی: ایچ مَک، بیچ مَک، ییل مَک، گیر مَک
- گلمک (آمدن) - گلدیم (آمدیم)، گلیردیم (می‌آمدم)، گل میشم (آمده‌ام)، گل میش دیم (آمده بودم)، گل میش ای میشم (آمده بوده‌ام)، گل میش اولام (آمده باشم)، گلیرم (می‌آیم: مضارع حال)، گله‌رم (می‌آیم: آینده)، گُل سَم (بیایم)، گله جگم (خواهم آمد)، گلین (بیایید)، گلەن (آینده)، گلیر (درآمد)، گله جک (آینده)، گلیش (آیش = برگشت: گلیش باش) گل مه دیم (نیامدم)، گل مَه رَم (نمی‌آیم)، گله ییلمیرم (نمی‌توانم بیایم)، گل مین (نیاید)

مصدر «گل مَک» مصدری است که بن آن با مصوّت کوتاه «ه» (فتحه) که از گروه الف است آغاز شده، در نتیجه، چنانکه ملاحظه می‌شود، در همه فعلها، صفتها و اسمهایی که از بن مصدر گلمک گرفته شده‌اند، بخشها و میانوندها و پسوندهای گوناگون آنها به پیروی از بن فعل، با صدادار کوتاه آمده‌اند.

و همین گونه است فعلها و مشتقهای فعلی زیر که بن آنها با مصوّتهای کوتاه دیگر و یا مصوّت بلند «یه» آغاز شده‌اند:

گفت مه‌دیم (نرفتم)، اثلثیب دیر (کرده است)، دۆزۆم (بردباری) گۆزلیییرلر (چشم به راهند)، دۆزلده بیلیمیرلر (نمی‌توانند درست کنند). اۆزگۆن چۆ (شناگر)، سیپیرگه‌چی (رفتگر)، سیل سیپیر (رفت و روب) و...:

حیدربابا ایگیت امک ایستیرمز

هُمُر گُتچهر، افسوس، بیره بیثیرمز
(حیدربابا ۱۷)

گۆزله‌ییر بۆلرۆی شیروان، قاراباغ
«گسزی گۆله» گُتْمگه، آشهریارا گُل.
(محمد راحم ۲۲۸)

دئیمیرم دردلر ایچین ده، آدی یۇخ
دئیرم: من بئله منسیزله میشم. (سۆنمز ۴۵)

گروه ب - فعلهایی که بن آنها با یکی از چهار مصوّت بلند (ا - / و - / و / - / و یا مصوّت مرکب «-و» آغاز شده باشد؛ چون:

۱- -ا: آبارماق، تاپماق، یاپماق، ساتماق
۲- -و: اوچماق، اوتماق، توتماق، اوتوتماق
۳- -ؤ: اؤخوماق، اؤخلاماق، تؤخوماق، سؤلماق
۴- -ی: چیخماق، تیخماق، سینخماق، قیرماق
۵- -وؤ: اوؤلاماق، نوؤلاماق، سوؤلاماق، قوؤزلاماق

آلماق (گرفتن، خریدن) - آلدیم (گرفتم)، آلمیشام (گرفته‌ام)، آلبردیم (می‌گرفتم)، آلمیشدیم (گرفته بودم)، آلمیش اینیشام (گرفته بوده‌ام)، آلمیش اؤلام (گرفته باشم)، آلبرام (می‌گیرم: حال)، آلارام (می‌گیرم: آینده)، آلاجاquam (خواهم گرفت)، آلون (بگیرید)، آلان (گیرنده)، آلتی جی (گیرنده)، آلاجاق (بستانکاری)، آلمیش (گرفته، خرید)، آلینمیش (گرفته شده)، آلانمادیم (نتوانستم بگیرم)، آلمیاجاقام (نخواهم گرفت) و...

مصدر «آلماق» مصدری است که برخلاف گلمک (گروه الف)، بن آن با مصوّت بلند «ا» از گروه دؤم آغاز شده است؛ در نتیجه، همان‌گونه که در بالا می‌بینیم، در همه فعلها، صفتها و اسمهای مشتق از آن بن، میانوندها و پسوندها و بخشها به پیروی از بن فعل، با مصوّت بلند آمده‌اند.

و همین‌گونه است فعلها و مشتقهای برگرفته از مصدر «اؤخوماق» (خواندن) که بن

آن با مصوّت بلند «-وه» آغاز شده است؛ چون:

اؤخودوم، اؤخوردوم، اؤخوموشام، اؤخوموشدوم، اؤخوموشوموشام،
اؤخوموش اولام، اؤخویورام، اؤخویارام، اؤخویاجاغام، اؤخویون (اؤخویوز)، اؤخویان،
اؤخوموش، اؤخونموش، اؤخوجی (جو)، اؤخویانلار، اؤخودان لارو...
که در همه آنها بخشها و میانونها و پسوندها به پیروی از بن فعل، با مصوّت بلند
آمده‌اند. و هم‌چنین است فعلهای زیر:

آپاردیم (بردم)، آپاراجاغام (خواهم برد)، اوزانوب لار (دراز کشیده‌اند)، جیرانی
اوؤلادیلار (آه‌ورا شکار کردند). قالمیاجاغام (نخواهم ماند)، توتولموش دولار (گرفته
شده بودند)، یاتاچاقلار (خراهند خرابید)، توؤلامیشام (نچرخانده‌ام)،
یوللامیشدیلار (فرستاده بودند) یازاجاغیندیم (بنا بود بنویسم) و...:
اؤچ جه‌ایل قویمادیلار تخت ده راحت یاشاسون

بیر دویون جا چیقادیب کئف، اندیب عسرت، یاشاسون.
(صابر ۱۴۸)

اؤزگه چراغینا یاغ اؤلماق بی‌دیر

دؤغما ائل لریمیز قارانیق دادیر. (سهند ۲۳۸)

آی نه گؤزل قایدادی شال ساللاماق

بگ شالینا بایرام لیتقین باغلاماق. (حیدربابا ۲۴)

شهریارا سن یازان اشعار ی اوزاق‌دان تانیرام

بیر اویوشماق داخی‌وار نقشیه نقاش آراسین‌دا.

(شهریار ۱۰۳)

قوش‌دا بنش‌ر کیمین دیر چالیشماغی چوخ سئویر.

(روشن ضمیر ۲۸)

گفتار ششم - اقسام فعل به اعتبار وجه

فعل را از حیث چگونگی بیان مفهوم آن، سه گونه می‌شمارند:

یک - وجه اخباری: که انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را به طور قطع و
یقین می‌رساند. افزون بر مضارع اخباری که مخصوص وجه اخباری است، همه فعلهای
دیگر - بجز ماضی التزامی، مضارع التزامی و امر - می‌توانند از وجه اخباری بیایند، چون:
گلدیم (آمدیم: ماضی ساده)، گلیردیم (می‌آمدیم: ماضی استمراری)، گلیمیشم

(آمده‌ام: ماضی نقلی)، گلمیشدیم (آمده بودم: ماضی بعید)، گلمیش ایمیشم (آمده بوده‌ام: ماضی ابعید)، گلیرم و گله‌رم (می‌آیم: مضارع اخباری)، گله جگم (خواهم آمد: مستقبل)، گله جگ ایمیشم (بنا بوده بیایم: آینده در گذشته) و...

اوشاق اویاندی. (بچه بیدار شد).

یاغیش یاغیر. (باران می‌بارد).

ناگهان کوچه‌ده اوجالدی صدا وور - هارای دوشدی، قزیدو بیر فوغا.

(صابر ۳۱۸)

حیدربابا شیطان بیزی آزدینسرب

محبتی اوزک لردن قازدینسرب. (حیدربابا ۱۹)

نه واردینسرب پارتی بازی نه بیم پاکسازی. (روشن ضمیر ۱۸)
دو - وجه التزامی: که وقوع کار را به شک و شرط و آرزو و جز آنها وابسته می‌سازد. افزون بر دو فعل ماضی التزامی و مضارع التزامی که ویژه وجه التزامی هستند، بیشتر فعلها در وجه التزامی نیز به کار می‌روند:

شاید گلمیش اؤلالار (شاید آمده باشند: ماضی التزامی)

اگر گلسم، دیهرم (اگر بیایم، می‌گویم: مضارع التزامی)

شاید گلدیم. (شاید آمدم: ماضی ساده)

شاید گلشیدیم. (شاید می‌آمدم: ماضی استمراری)

شاید گلیپ‌لر. (شاید آمده‌اند: ماضی نقلی)

گویا گلمیشدیلر. (گویا آمده بودند: ماضی بعید)

مثل اینکه گلمیش ایمیش‌لر. (مثل اینکه آمده بوده‌اند: ماضی ابعید)

باشارسام گله‌رم. (اگر بتوانم می‌آیم: مضارع اخباری)

احتمالاً گله جک‌لر. (احتمالاً خواهند آمد: مستقبل)

شاید گله جگ ایمیش‌لر. (شاید بنا بوده بیایند: آینده در گذشته):

ملت آغلار کن اؤساز و سوز ایله مشغول ایدی

قارنی شیشمزدی او قدری گر اؤلایدی غیرتی.

(معجز ۱۱۱)

بیئل‌کلن‌ده، وئر گتیرسین بسویانا

بلکه منیم یا تمیش بختیم اویانا. (حیدربابا ۱۶)

یگ - خان اولمازسا، دیمردیک اولاجاق کندیمیز آباد

اؤخراب کتده، ولاکن الله یگ - خان ایله گتدی.

(شهریار ۱۳۲)

کاش منده قوش اولایسینم سیزله قوشولایدیم. (روشن ضمیر ۱۹)

سه - وجه امری: فعل در وجه امری، انجام گرفتن کار و یا داشتن و پذیرفتن حالتی را به صورت درخواست و یا دستور بیان می کند؛ چون:

ردّ اول قاپودان، آغلانما زار - زار، دیلنچی!

واقعیلدا ما با یقوش کیمی ادبار، دیلنچی!

(صابر ۱۴۵)

بونه سی دؤر، سن عالمه سالوب سان!

گل بیرگورک اوزون هاردا قالیرسان. (حیدریابا ۴۵)

ای منیم من لیگیم! امدادینما یئت

بیرجه گل، من له قووش، دادینما یئت.

(سؤنمز ۲۵)

گفتار هفتم - اقسام و ساختارهای دیگر فعل در زبان ترکی

نخست - فعلهای غیرشخصی (غیرشخصی فعل لر)

فعل غیرشخصی به فعلی گفته می شود که شخص معینی ندارد؛ یعنی به هیچ یک از شش شخص به طور مشخص مربوط نیست.

فعل غیرشخصی در زبان فارسی با ساخت مصدر یا بن ماضی به اضافه یکی از فعلهای شبه معین شایستن، بایستن، توانستن و... می آید؛ شاید رفتن، باید گفت، نتوان خواند؛ اما در زبان ترکی، فعل اصلی به صورت مصدر می آید و تنها سه فعل شبه معین «اولماق» (شدن) و «ایسته مک» (خواستن) و «ییل مک» (به معنی دانستن) به جای و معنی «توانستن» و «ممکن بودن» با آن همراهی می کنند:

گشتمک اولماز (نتوان رفت)، گشتمک اولمادی (رفتن ممکن نشد)، گشتمک اولمایاجاق (رفتن امکان نخواهد داشت).

در مثالهای بالا معلوم نیست شخص فعل، کدام یک از اشخاص ششگانه است؛ به عبارت دیگر نمی دانیم، چه کسی توانسته برود؟ یا برای که امکان رفتن نیست و یا نخواهد بود؟ گشتمک ایسته میر. (نمی خواهد برود). گشده بیلمه رم. (نمی توانم بروم).

بوخلقتین اسرارینی کاش بیلیمک اؤلا
اسرارین اوزوندن بوتوزی سبلمک اؤلا
سؤرسان دیلگیم بوسون نفس لرده نه دیر
کاشکی بوجھانه بیرداها گلیمک اؤلا.
(سؤنمز ۴۲)

دوم - فعلهای شرطی (شرطی فعل لر)
فعلهای شرطی که وجه التزامی دارند و وقوع آنها به انجام شرط وابسته است، در زبان ترکی برخلاف زبان فارسی، ساختار ویژه‌ای دارند. نشانه فعلهای شرطی چه در گذشته و چه در حال یا آینده، در زبان ترکی معمولاً میانوند (سه - سا) است که بین بن فعل و پسوند مصدری قرار می‌گیرند؛ ولی در زبان گذشتگان و نیز در زبان شعر و ادب به آخر فعل نیز افزوده می‌شده است:
اگر گنت سه‌ایدون، گزوره‌ردون. (اگر می‌رفتی می‌دید: گذشته)
اگر باخ‌سان، گزوره‌رسن. (اگر نگاه کنی می‌بینی: حال و آینده)
اگر گنت سه‌ایمیش سن، چاتارمیش‌سان. (اگر می‌رفته بوده‌ای، می‌رسیده‌ای)
اگر باخ‌سایمیش‌سان، گزوره‌رمیش سن. (اگر نگاه می‌کرده بوده‌ای، می‌دیده‌ای)
ایندی دئسک، احوالات‌دی، ناغیل‌دی
گشچدی، گشتدی، ایتدی، باتدی، داغیلدی.
(حیدریا با ۳۴)

یازدیم‌سا، یازمیشدیم‌سا، یازارام‌سا، یازاردیم‌سا:
حوری، سنبله‌یاتماز، مین‌ایل قالار‌سا ارسیز
گلیمه کلک سزیزیم! بیهوده دیر جمدالین.
(معجز ۱۹۷)

و - ماضی استمرار، ماضی نقلی مستمر، ماضی بعید مستمر، ماضی التزامی، و مضارع التزامی
یادآوری:

«سه» و «سا» در آثار گذشته و نیز در زبان شعر و ادب امروز گاهی به صورت فعل ربطی شرطی مستقل (سوم شخص مفرد) با ساختهای دیگر خورد دیده می‌شوند:
سم، سن، سه، سک، سز، سه‌لر

سام، سان، سا، ساق، ساز، سالار
 هاردان سا کتچیب گیریمه چون نروت و اسلاک

بیر هاجزه رحم ائتمیشیب، عمر ایله میشم پاک.
 (صابر ۷۰)

باهار سادا ییزده قیش دیر، سریق دور. (از زهتابی ۲۸۷)
 من هاردا سام، تهران دایا کاشاندا

اوزاقلاردان گوزوم سنجهر اولاری.
 (حیدریابا ۳۷)

وطن ده دردله درمان گریسه قورخوسوز، وحشت سبز دوزان گریسه
 بیرآزاد، مستقل ایران گریسه بیلک بیر، یوموروق بیر، ال بیراؤلمالی.
 (سؤنمز ۲۲)

و - ماضی استمراری و ماضی نقلی مستمر و ماضی بعید مستمر و مضارع اخباری
 و مضارع التزامی

سوم - فعلهای مصدری (مصدری فعل لر)

در زبان ترکی گاهی به جای یکی از ساختهای ماضی و مضارع، مصدر آن فعل
 به کار می رود و آن، کار را در حال انجام گرفتن می رساند؛ چون:
 ییز گئتمک ده ایدوق که اولار گلدیلر. (مادر حال رفتن بودیم که آنان آمدند).
 در جمله بالا مصدر گئتمک که همراه حرف اضافه «د» و فعل معین «ایدوک» آمده
 به جای ساخت ماضی استمراری «گئیدیردیک» (می رفتیم = داشتیم می رفتیم) به کار رفته
 است.

این گونه ساختارها در این کتاب، فعل مصدری نامیده شده اند.

فعلهای زیر در شمار فعلهای مصدری هستند:

۱- ماضی استمراری مصدری:

گاهی ساختاری از مصدر فعل اصلی به اضافه حرف اضافه «د-دا» (= در فارسی)
 به اضافه ساخت ماضی ساده «ایمک» می آید و مانند ماضی استمراری عادت، ادامه
 زودگذر کار را در زمان گذشته می رساند که در این کتاب، ماضی استمراری مصدری
 نامیده شده است: گلمک دیدیم، گلمک دیدین، گلمک دیدی، گلمک دیدیک، گلمک

دَیدیز، گلمک دَیدیلر

آلماق دَیدیم، آلماق دَیدین، آلماق دَیدی، آلماق دَیدیک، آلماق دَیدیز، آلماق دَیدیلر.
دانشجولار دانشگاه گتتمک دَیدیلر. (دانشجویان در حال رفتن به دانشگاه بودند
= دانشجویان داشتند به دانشگاه می رفتند.)

۲- ماضی نقلی مستمر مصدری:

این فعل از مصدر فعل اصلی + حرف اضافه (د - دا = حرف اضافه «در» فارسی) +
فعل معین «ایمیش» + شناسه ساخته می شود:
گلمک ده ایمیشم، گلمک ده ایمیش سن، گلمک ده ایمیش، گلمک ده ایمیشیک،
گلمک ده ایمیش سیز، گلمک ده ایمیش لر
کسری یازماق دا ایمیش که عمی سی گیر. (کسری در حال نوشتن بوده که عمویش
می آید.)

۳- مضارع اخباری مصدری

این فعل مانند ماضی استمراری مصدری از مصدر فعل اصلی + حرف اضافه (د -
دا) + میانوند «ی» (در اول شخص مفرد و جمع) + مضارع اخباری «ایمک» ساخته
می شود و حالت فاعل را در حین انجام کار در زمان حال نشان می دهد:
گلمک ده یم، گلمک ده سن، گلمک ده دیر، گلمک ده یوز، گلمک ده سوز،
گلمک ده دیرلر:

آلماق دایام، آلماق داسان، آلماق دادور، آلماق دایوق، آلماق داسوز، آلماق دادورلار
دانشجولار دانشگاه گتتمک ده دیرلر. (دانشجویان در حال رفتن به دانشگاه هستند
= ... به دانشگاه می روند.)

زاله مشقین یازماق دادیر. (زاله در حال نوشتن مشق است = مشقش را می نویسد.)

۴- مضارع التزامی مصدری:

این فعل از مصدر فعل اصلی + حرف اضافه (د - دا) + مضارع التزامی فعل معین
«اولماق» (شدن) پدید می آید و حالت فاعل را در حال انجام دادن فعل با یکی از مفاهیم
مضارع التزامی می رساند:
گلمک ده اولام، گلمک ده اولاسان، گلمک ده اولا، گلمک ده اولاق، گلمک ده

اؤلاسوز، گلیمکده اؤلالار

آلماقدا اؤلسام، آلماق اؤلسان، آلماقدا اؤلسا...

شاید اوشاقلار الآن گلیمکده اؤلالار (شاید بچه‌ها الآن در حال آمدن باشند = شاید بچه‌ها الآن بیایند.)

کنشگه صؤنا مشقین یازماقدا اؤلسون. (کاش صؤنا در حال نوشتن مشقش باشد. = کاش صؤنا مشقش را بنویسد.)

چهارم - فعلهای توانی (باشارنش فعل لری)

فعل توانی به فعلی اطلاق می‌شود که توان و امکان انجام گرفتن کار را در زمان گذشته با حال و یا آینده می‌رساند و آن به کمک فعل شبه معین «ییلیمک» که معادل فعل شبه معین «توانستن» فارسی است، صرف می‌شود (بن فعل + میانوند (۱-۲) + ساخت مناسب «ییلیمک» + شناسه:

گله ییلدیم، گله ییلدین، گله ییلدی... آلا ییلمه‌دیم، آلا ییلمه‌دین، آلا ییلمه‌دیز... دؤنن مدرسه‌یه گئده ییلمه‌دیم. (دیروز نتوانستم به مدرسه بروم.)
مهمترین فعلهای ماضی توانی عبارتند از:

۱- ماضی ساده توانی

ماضی ساده توانی، فعلی است که از بن فعل اصلی + میانوند (۱- /) + ساخت ماضی ساده فعل شبه معین «ییلیمک» (+ دانستن، برابر فعل شبه معین توانستن فارسی) تشکیل می‌شود:

گله ییلدیم، گله ییلدین، گله ییلدی، گله ییلدیک، گله ییلدیز، گله ییلدیلر.
دؤنن دانشگاه گئده ییلدیم، ولی بوگون گئده ییلمه‌دیم. (دیروز نتوانستم به دانشگاه بروم، ولی امروز نتوانستم بروم.)
شاید صاباح سیزه گله ییلدیم. (شاید فردا نتوانستم به خانه شما بیایم.)

۲- ماضی استمراری توانی

ماضی استمراری توانی به فعلی می‌گوییم که از بن فعل اصلی به اضافه میانوند (۲- /) (آ) به اضافه ساختار ماضی استمراری دیربای یا ماضی استمراری عادتی فعل شبه معین «ییلیمک» (دانستن = جانشین فعل شبه معین توانستن فارسی) پدید می‌آید:

گله ییلردیم، گله بیلردین، گله نیلردی، گله بیلردیک، گله بیلردیز، گله بیلردیلر
گله ییلیردیم، گله ییلیردین، گله ییلیردی، گله ییلیردیک، گله ییلیردیز، گله ییلیردیلر.
آلایلردیم، آلایلردین، آلایلردی، آلایلردیک، آلایلردیز، آلایلردیلر...
من دوتن سیزه گله ییلردیم! آما قوناق گلدی (من دیروز می توانستم به خانه شما
بیایم، اما مهمان آمد).
من تئزقایندا ییلردیم، ماشین تاپمادیم. (من می توانستم زود برگردم، ماشین پیدا
نکردم).

۳- ماضی نقلی مستمر توانی

این فعل از ساخت سوم شخص مفرد مضارع التزامی ساده فعل اصلی + ساختار
ماضی نقلی مستمر فعل معین «ییلیمک» (دانستن به جای توانستن فارسی) ساخته
می شود:
یازاییلریمش، یازاییلریمش سن، یازاییلریمش، یازاییلریمشیک، یازاییلریمش سیز،
یازاییلریمش لر
صونا، باجی سینا کاغاذ یازاییلریمش، ولی یازمینب. (صونا می توانسته است به
خواهرش نامه بنویسد، ولی ننوشته است).

۴- مضارع اخباری توانی

مضارع اخباری توانی از بن فعل اصلی + میاتوند (ا / -) + ساخت مضارع اخباری
فعل شبه معین «ییلیمک» (دانستن = توانستن فارسی) ساخته می شود:
ایچه ییلرم، ایچه ییلر سن، ایچه ییلر، ایچه ییلر یک، ایچه ییلر سیز، ایچه ییلر لر
ایچه ییلیرم، ایچه ییلیر سن، یازاییلیر...
یازاییلیرم، یازاییلیر سن، یازاییلیر...
ایاز اوج آرشین فاصله دن آتیلاییلیر. (ایاز می تواند از فاصله سه متری بپرد).
من یوققوجی راحت چیخاییلیرم. (من نمی توانم سر بالایی را به راحتی طی کنم).
هرقایان، انسان اولاییلیمز گولنوم! دیو، سلیمان اولاییلیمز گولنوم.
(موسوی ۶۹)

۵- مضارع التزامی توانی

مضارع التزامی توانی به فعلی می‌گوییم که از بن فعل + میانوند (ـ / ـا) + مضارع التزامی فعل معین «بیلیمک» (جانشین فعل معین توانستن فارسی) ترکیب می‌یابد:

گنده بیلیم، گنده بیله سن، گنده بیله، گنده بیلک، گنده بیله سبز، گنده بیله لر
 شاید صاباح مسافرته گنده بیلک. (شاید فردا بتوانیم به مسافرت برویم).
 کششگه بیزه گله بیله سبز. (کاش بتوانید به خانه ما بیایید).
 اگر سیزه گله بیلیم خبر ولره رم. (اگر بتوانم به خانه شما بیایم، اطلاع می‌دهم).
 سیزه گله بیلیم یاخشی دیر. (اگر بتوانم به خانه شما بیایم، خوب است).

پنجم - فعلهای شایانی (اول مالی فعل لر)

گاهی در زبان ترکی، ساختار فعلی‌ای مرکب از صفت لیاقت فعل اصلی به اضافه ساختها و زمانهای گوناگون فعل معین و ربطی کهن «ایمک» (بودن = استیدن) به کار می‌رود، دال بر اینکه کاری یا حالتی در زمان گذشته، واقع شدنی بوده و یا در زمان حال یا آینده واقع شدنی است. این گونه فعلها که در زبان فارسی، ساختار مستقل ویژه‌ای ندارند و مخصوص زبان ترکی هستند، به جهت اینکه شایستگی و بایستگی انجام گرفتن کار یا داشتن و پذیرفتن حالتی را در زمان گذشته یا حال و یا آینده می‌رسانند، در این کتاب فعلهای شایانی (اول مالی فعل لر) نامیده شده‌اند؛ چون:

کیانا مدرسه یه گشت ملی میش (کیانا به مدرسه رفتنی بوده است. = باید به مدرسه می‌رفته است).

کیمیا مدرسه یه گشت ملی دیر. (کیمیا به مدرسه رفتنی است = باید کیمیا به مدرسه برود).

فعلهای زیر در شمار فعلهای شایانی هستند:

ماضی استمراری شایانی

این فعل از صفت لیاقت فعل اصلی به اضافه ماضی ساده فعل ربطی و معین کهن متروک «ایمک» ساخته می‌شود و شایسته یا لازم بودن انجام کار را در گذشته به طور ساده می‌رساند:

گلمه‌لی ایدیم، گلمه‌لی ایدین، گلمه‌لی ایدی، گلمه‌لی ایدیک، گلمه‌لی ایدیز،
 گلمه‌لی ایدیلر.

آلمالی ایدیم، آلمالی ایدین، آلمالی ایدی، آلمالی ایدیک، آلمالی ایدیز، آلمالی ایدیلر.

من صبح مسافرت گتمه‌لی ایدیم، اوناگوره مدرسه یه گتمه‌دیم. (من صبح باید به مسافرت می‌رفتم، از این رو به مدرسه نرفتم).
ساسان بوگون صبح امتحان وئرمه‌لی ایدی. (ساسان امروز صبح باید امتحان می‌داد).

۲- ماضی نقلی مستمر شایانی

این فعل از صفت لیاقت فعل اصلی + فعل معین «ایمیش» ساخته می‌شود و لزوم و شایسته بودن انجام کار را در زمان گذشته نقل می‌کند:
گلملی میشم، گلملی میسن، گلملی میسن، گلملی میشیک، گلملی میسن سیز، گلملی میسن لر
آلمالی میشم، آلمالی میسن، آلمالی میسن، آلمالی میشیک، آلمالی میسن سیز، آلمالی میسن لر
سارا تويا گتملی میسن، قوناق گلیب، گنده بیلمییب. (سارا به عروسی رفتنی بوده است؛ ولی مهمان آمده، نتوانسته است برود).

۳- ماضی التزامی شایانی

این فعل نیز از صفت لیاقت فعل اصلی + ماضی استمراری التزامی فعل معین «اولماق» (شدن) تشکیل می‌شود و شایستگی و بایستگی انجام کار را در زمان گذشته به شک و آرزو و مانند آنها وابسته می‌سازد:
گتملی اولایدیم، گتملی اولایدین، گتملی اولایدی، گتملی اولایدیز، گتملی اولایدینز، گتملی اولایدیلار.
شاید من ده اولارا گتملی اولایدیم. (شاید من هم به خانه آنها رفتنی می‌بودم).

۴- مضارع اخباری شایانی

این فعل نیز از صفت لیاقت فعل اصلی + مضارع ساده فعل معین «ایمک» تشکیل می‌شود و شایستگی و بایستگی انجام کار را در زمان حال یا آینده می‌رساند:
گلملی‌ام، گلملی‌سن، گلملی‌دیر، گلملی‌اوک، گلملی‌سیز، گلملی‌دیر لر

آلمالی ام، آلمالی سان، آلمالی دیر...

من آلان دانشگاه گتملی ام. (من هم اکنون باید به دانشگاه بروم).
سولماز ایکیندی چاغی امتحان وئرملی دیر. (سولماز هصر باید امتحان بدهد).

۵- مضارع التزامی شایانی

این فعل نیز از صفت لیاقت فعل اصلی به اضافه مضارع التزامی ساده فعل معین «اؤلماق» (شدن) پدید می آید و شایستگی و بایستگی انجام کار را در زمان آینده همراه شک و شرط و لزوم و جز آنها می رساند:
گتملی اؤلام، گتملی اؤلاسان، گتملی اؤلا، گتملی اؤلاق، گتملی اؤلاسیز، گتملی اؤلالار

شاید من مسافرت گتملی اؤلام (شاید من به مسافرت رفتنی باشم = شاید لازم باشد به مسافرت بروم)
اگر سولماز گلملی اؤلسا، حرکت ایلیب. (اگر سولماز آمدنی باشد، حرکت کرده است).

ششم - فعل کلیدی ترکی (ایمک)

در آغاز فصل فعل گفته شد که فعلهای ترکی، همگی دستورمند یعنی با قاعده هستند؛ جز فعل یا مصدر کهن و متروک «ایمک» که مترادف فعل معین «بودن» (= استیدن) فارسی است. این فعل کهن نادرستورمند که امروزه مصدر آن بکلی متروک و مرده است و به صورت فعل تام و خاصی نیز مطلقاً کاربرد ندارد، ساختها و ساختارهای گوناگون آن به صورتهای پراکنده و گوناگون در زبان ترکی امروزی در دو نقش ربطی و معین زنده و پویاست و در عین بی قاعدگی، از قاعده های ویژه ای برخوردار بوده و در زبان ترکی، دارای شأن خاصی است و با ساختارها و نقش های گسترده خود، همه جا حضور فعال و سازنده دارد و حرف اول را می زند! از این رو آن را فعل کلیدی ترکی (ترکی نین آچار فعلی) نامیدیم.

از ویژگیها و نقشها و کاربردهای فعل «ایمک» است:

۱- در نقش فعل ربطی به جای مضارع ساده «است» و ساختهای دیگر آن:

یاشار نوخوش دیر. (یاشار بیمار است).

۲- در نقش فعل ربطی به جای ماضی ساده «بودن»:

- یاشار نوخوش ایدی. (یاشار بیمار بود.)
- ۳- در نقش ربطی به جای ماضی نقلی «بودن»:
- یاشار نوخوش اینمیش. (یاشار بیمار بوده است.)
- ۴- در نقش فعل معین در ساختار ماضی ساده:
- یاشار گُل دی. (یاشار آمد.)
- ۵- در نقش معین در ساختار انواع ماضی استمراری:
- یاشار گنڊیردی. یاشار گنڊیدی. یاشار گنڭت بیدی (یاشار می‌رفت.)
- ۶- در نقش معین فعل ماضی نقلی:
- یاشار گنڊیب دیر. (یاشار رفته است.)
- ۷- در نقش معین ماضی نقلی مستمر:
- یاشار گنڊیر می‌ش. (یاشار می‌رفته است.)
- ۸- در نقش معین ماضی بعید:
- یاشار گنڭمیش دی. (یاشار رفته بود.)
- ۹- در نقش معین ماضی بعید مستمر:
- یاشار بیلیمیش اؤلسایدی، گلردی (اگر یاشار می‌دانسته بوده، می‌آمد.)
- ۱۰- در نقش معین ماضی ابعد:
- یاشار گلیمیش ایمیش. (یاشار آمده بوده است.)
- ۱۱- در نقش معین ماضی ابعد مستمر:
- یاشار گلیرمیش دی. (یاشار می‌آمده بوده است: متروک)
- ۱۲- در نقش معین مضارع اخباری حال:
- یاشار یازیر (یاشار الآن می‌نویسد.)
- ۱۳- در نقش معین مضارع اخباری آینده:
- یاشار یازار. (یاشار می‌نویسد.)
- ۱۴- در نقش معین مضارع التزامی
- یاشار شاید یازا. (شاید یاشار بنویسد.)
- ۱۵- در نقش معین مستقبل:
- یاشار یازاجاق. (یاشار خواهد نوشت.)
- ۱۶- در نقش معین همراه فعل «واره» در ساختارهای گوناگون:
- یاشارین قلمی وار دیر. «یاشار قلم دارد.)

یاشارن قلمی واریدی. (یاشار قلم داشت.)
 یاشارن قلمی وارنیش (یاشار قلم داشته است). و...
 ۱۷- ساخت ماضی ساده آن، ارزش ساخت ماضی استمراری فعلهای دیگر را دارد:

چنانکه فعل «بودن» در فارسی همین گونه است:
 یاشار آج ائدی، ناهار ییدی. (یاشار گرسنه بود. ناهار می خورد.)
 ۱۸- ساختار ماضی نقلی آن، ارزش ماضی نقلی مستمر فعلهای دیگر را دارد:
 یاشار ازیاق اینیش، کتاب اوخورموش. (یاشار بیدار بوده و کتاب می خوانده است.)

گفتار هشتم - تغییر مقوله دستوری فعل ترکی
 در زبان ترکی نیز مانند زبان فارسی، فعل عموماً و فعل امر و نهی خصوصاً گاهی مقوله دستوری خود را عوض می کند؛ یعنی مفهوم و نقش فعلی را رها می کند و در مفهوم و نقش اسم، صفت، قید و شبه جمله به کار می رود:
 ۱- اولمیه من دن اینجیب سن؟ (نکند از من رنجیده ای؟)
 ۲- اوچوخ چال اوینا سین دیر. (او خیلی بی فکر و سبک است.)
 در جمله نخست، «اولمیه» فعل نفی مضارع التزامی است؛ ولی در معنی و نقش قیدی به کار رفته است. و در جمله دوم «چال اوینا سین» از دو فعل «چال» (بزن: امر) و «اوینا سین» (برقصد: مضارع التزامی) ترکیب یافته؛ ولی هر دو فعل، مفهوم و نقش فعلی خود را از دست داده اند و ترکیب، در کل، نقش و مفهوم وصفی پیدا کرده است.
 کاربردهای زیر از نمونه های تغییر مقوله دستوری است:

یک - ساختار امر و نهی در نقش قیدی (به صورت ساده یا مرکب):
 مسنیم روحوم انکله پیلین اوردادیر
 کهلیک کیمین، باتیب، قالیب، قاردادیر.
 (حیدربابا ۲۸)

سانکه اوشاق لیغیم کیمی نتیم ده یاتمیشام
 لای لای دبیرمه آنامین مهربان مسی

سان که سفرده نیم ازیاد بئرلار که دور، جاتاق
زنگ شتر چالیر گنچه رک کاروان سسی.

(شهریار ۱۱۵)

اؤلمه سندن ده ایساندین؟ سوزومی قسطمی سانندین؟
(روشن ضمیر ۲۲)

دو - ساختار امر و نهی مرکب در نقش وصفی (صفت):
گنجهب، گندب گندر گلمز یوللارا

نؤزی قونوب بورداشلارا، کؤللارا.

(حیدریابا ۴۲)

سه - ساختار مستقبل (سوم شخص مفرد) در مفهوما و نقشهای گوناگون
ساخت سوم شخص مفرد مستقبل در نقشها و مفهومهای گوناگون اسمی و وصفی
به کار می رود؛ چون:

گله جک (آینده: صفت فاعلی)، دوشونه جک (فهم: اسم مصدر)
قالاجاق (باقی مانده: صفت مفعولی)، تپه جک (در شیشه و ظرف: اسم آلت)
- پسوندهای ترکی (پسوندهای «جک» و «جاق»)

چهار - ساخت مضارع اخباری در مفهوم اسم مصدری، مانند آخار، باخار و
چینخار:

گوزیاشلاری هریردن آخارساه منی نوشلار

دریابه باخار، بئللی دی چایلارین آخادی.

(شهریار ۱۱۴)

از این قبیل است ترکیب «آخاریاخار» به معنی سینه کوه و تپه که آب از آن جاری
می شود و آن قسمت از سینه کوه که دیده می شود.

پنج - فعل نفی مضارع ساده (یوخ) در نقش و معنی اسمی و وصفی، چون:
وار یوخ (هست و نیست: اسم مصدر)، هن یوخ (جواب مثبت و منفی: اسم)،
بولی یوخ (بی پول: صفت)

شش - فعلهای قیدواره

گاهی فعلی در جمله‌های ترکی می‌آید که از لحاظ معنی و جمله‌سازی به وجود آن، نیازی نیست و مانند فید، حذف آن، کاستی و ابهامی در جمله و بیان مقصود پدید نمی‌آورد؛ و آن فعل، تنها نوعی معنی و نقش تأکیدی دارد. در زبان فارسی نیز از این گونه فعلها گاهی به تنهایی و گاهی با وابسته‌هایی دیده می‌شود؛ مانند فعل امر ساده «بگیر» و «گذاشت» و نیز «راهش را کشید» در مثالهای زیر برای فارسی:

بچه! بگیر، بنشین.

او گذاشت و رفت.

حسین راهش را کشید و رفت.

در جمله نخست، فرض گوینده امر به نشستن است و فعل «بگیر» تکیه کلام و نوعی تأکید است بر نشستن. و در جمله دوم، فرض اصلی، «رفت» است و «گذاشت»، نوعی تأکید برای آن فعل است.

در مثال سوم نیز «راهش را کشید» همان حالت را دارد؛ یعنی فرض اصلی گوینده، گزارش رفتن حسین است و «راهش را کشید» تکیه کلام و تأکید برای فعل رفتن است. در زبان ترکی نیز از این گونه فعلها گاهی دیده می‌شود؛ از آن جمله است فعل مضارع التزامی «گوروم» (بینم) از «گورمک» (دیدن) در جمله زیر:

گوروم آکلاه سنی آرزی لارنوا یتیرسین. (بینم خداوند شما را به آرزوهاتان برساند.)

در جمله دعایی بالا، گوینده با فعل کلیدی «یتیرسین» آرزوی کامیاب شدن مخاطب را دارد و فعل «گوروم» هیچ‌گونه نقش سازنده و وابسته‌ای در جمله ندارد و تنها تکیه کلام و تأکید گرانه‌ای است برای جمله و فعل «یتیرسین».

این گونه فعلها که مانند فید، مفهومی (مفهوم تأکید) به مفهوم جمله و فعل می‌افزایند و حذف آنها خللی در ارکان و ساختار جمله و مقصود گوینده پدید نمی‌آورد، در این کتاب فعلهای قیدواره نامیده شده‌اند.

فعل‌های سؤیله گوروم، گورک، قوی، گوردون، گوردون، گوروم، قوی، گشتی، گشتی، در شاهد‌های زیر، همگی فعل قیدواره هستند:

ملاً سینه ایلیرم مصلحت

سؤیله گوروم انوله نیم، انولن مییم؟ (صابر ۱۱۰)

معجزا آغاردی صبح یثری، هوشه گل، گوری

بالوار، سیزئلدا، عفو، دیله، کردگاردن. (معجز ۱۷)

بیز خوشودوق خیرات اولسون، توی اولسون

فرق انله مز، هر نولاجاق، قوی اولسون.

(حیدربابا ۲۲)

ایتلر گوردون، قوردی سینجیب، اولاشدی

قورتدا گوردون، قالخیب گدیکن آشدی.

(همان ۲۶)

تمدنون گوزی گوروم کورا اولسون

اغزین داکی شبرین شربت، شورا اولسون.

(شهریار ۹۷)

قوی شهریارین مطلبی تکرار اولور، اولسون

شیطان تزکهدیب ایمانیزی، جان آلتیر، ایندی.

(همان ۱۳۶)

ای سارالان، شافاق قارالدی، گشتدی

باخچالاردا گزللر سارالدی، گشتدی. (ای سارالان ۳)

هفت - فعلهای وصفی - قیدی

فعلهای وصفی - قیدی به ترکیبهای فعلی ای گفته می شود که کلمه اصلی از نظر

صرفی، ساختار و معنی صفت دارند؛ ولی در ترکیب و از نظر نحوی، نقش قیدی.

از فعلهای وصفی - قیدی، ترکیب صفت فاعلی اصلی با حرف اضافه «ده» و «داه»

است (ن + ده / ین + ده / -ان + دا / یان + دا):

یاشارمنی گورن ده، گولدی. (یاشار تا مرا دید، خندید.)

نه ایچون سسله ین ده جواب و نر مه دین؟ (چرا من که صدا کردم، جواب ندادی؟)

نرید ماشیننی ساخلایاندا منی گوردی. (نرید در موقع نگه داشتن ماشین مرا دید.)

فرید قاچاندا ینخیلدی. (فرید هنگام دویدن زمین خورد.)

فصل چهارم - اسم (آد)

اسم یکی از انواع هفت‌گانه کلمه است که برای نامیدن انسان، حیوان، شیء و یا مفهوم به کار می‌رود و به طور مستقل و مستقیم می‌تواند نهاد و مضاف‌الیه و منادا و موصوف باشد؛ مانند قیز در چهار جمله زیر:

قیز گلدی. (دختر آمد: نهاد = فاعل)

قیزین کتابی ایتدی. (کتاب دختر گم شد: مضاف‌الیه):

قیزا چای گتیر. (دختر! چایی بیار.)

یاخشی قیز گل دی. (دختر خوب آمد.)

و نیز مانند شش کلمه حیدربابا، ایگیت، امک، عَمَر (عمر)، افسوس، بره در شاهد زیر از حیدربابا:

حیدربابا ایگیت، امک ایبتیرمز

عَمَر گنچه، افسوس بره بیتیرمز. (حیدربابا ۱۷)

بخش نخست - اقسام اسم

اسم از دیدگاه‌های گوناگون، تقسیمات گوناگونی دارد؛ چنانکه:

گفتار نخست - اقسام اسم از حیث شمارش

اسم از دید شماره دو گونه است:

یک - مفرد، که یکی را می‌رساند؛ مانند قلم، اوغلان (پسر)، قیز (دختر):

حیدربابا دافین، داشین سره سی

کهلیک اؤخور، دالی سین دافره سی.

(حیدربابا ۲۰)

دو - جمع، اسمی است که بیشتر از یکی را می‌رساند و نشانه آن در زبان ترکی، پسوند «لر» و «لار» است که به آخر اسم مفرد افزوده می‌شود:

۱- لر برای اسمهایی که حرفهای پایانی آنها مصوت کوتاه باشد؛ چون:

آل + لر = آل‌لر، الو + لر = ائولر، نهلر، قلم‌لر، کیلیم‌لر، اوزوم‌لر، رف‌لر، دوزمه‌لر، سوزمه‌لر:

هنج بیلیمه‌دیم گؤزل‌لرین ننج اولدی

بیلیمزیدیم دؤنگه‌لر وار، دؤنوم وار.

(حیدربابا ۷)

۲- لار برای اسمهایی که حرفهای پایانی آنها مصوت بلند است؛ چون:

کتاب + لار = کتاب‌لار، اوتاق + لار = اوتاق‌لار، داش‌لار، باغ‌لار، داغ‌لار، بولاخ‌لار، باش‌لار، گیل‌لار، اوجاق‌لار، تاق‌لار:
حیدربابا اینلدریم‌لار شاخان‌دا

مئل‌لر، مولار، شاققیندوبوب، آخان‌دا

قیزلار اؤن‌اصف باغیلوب، باخان‌دا

سلام اؤلسون شوکتیزه، ائلیزه. (حیدربابا ۱۵)

یادآوری ۱:

اسمهای فارسی تبار و تازی تبار و دیگر اسمهای برگرفته نیز به پیروی از آیین هم‌آهنگی آواها، یکی از دو پسوند جمع (لر - لار) را می‌گیرند:
چمن‌لر، قلم‌لر، اتومبیل‌لر - برنامه‌لر، کتاب‌لار، اوتوبوس‌لار
آرتدیقجا حیا سیز لئق اؤلور ائل متحمل

هر ظلمه دؤزن جان‌لاری نیلردین الهن.

(صابر ۱۶۷)

ملت غمی اؤلسا بوجۇجوقلار، چؤیه دؤنمز

اریاب لار یمیزدان دا قارین‌لار، طویل اؤلماز.

(شهریار ۶۲)

یادآوری ۲:

همانگونه که در گفتار آیین هم آهنگی آواها گفته شد، در پاره‌ای از واژه‌ها، حرف «ل» پسوند (لر - لار) به حرف دیگر بدل می‌شود و اسم به جای «لر» و «لار» با پسوندهای در، دار - در، رار - لر، فار و جز آنها می‌آید؛ چون:

آددار = آدلار، ایت ذر = ایت‌لر، کؤررار = کؤرلار، گؤرر = گؤرلر، جان‌نار = جان‌لار، جاوان‌نار = جاوان‌لار و...:

حیدریابا کئندین تئوون توتاندا

قیز گلین لر، حنا پیلته ساتاندا. (حیدریابا ۲۳)

ایت ده گؤردون، قوردی سنجیب، اولاشدی

قورتدا گؤردون قالدوب، گدیک دن آشدی.

(همان ۲۶)

یادآوری ۳:

جمعه‌های عربی، بریژه جمع مکسر در زبان ترکی به همانگونه که در زبان فارسی به کار می‌رود، می‌آید:

اطلاعات، انتخابات، مدارس، علماء، قضات، خاطرات و...:

بوخلتین اسرارینی کاش بیلیمک اولا

اسرارینن اؤزوندن بوتوزی سیلمک اولا.

(سؤنمز ۲۲)

اسم جمع

اسم جمع، اسمی است که در صورت، مفرد، و در معنی، جمع باشد؛ مانند سؤری (گله)، ناخیر (گله گاو و خر)، قوشون، ایلخی و...:

ملت نجه تاراج اولور، اولسون، نه ایشیم‌وار

دشمنلره محتاج اولور، اولسون، نه ایشیم‌وار.

(صابر ۱۲)

مینم آتام، سفره‌لی بیر کیشیدی

اتل الین دن توتماق اولون ایشیدی.

(حیدریابا ۳۴)

آخشام باشی ناخیریلان گلنده

قودوخلاری چکیب، وورادوخ بنده. (همان ۲۶)

گفتار دوم - اقسام اسم از حیث اشتقاق (اسم جامد - اسم مشتق)
نخست - جامد: جامد، اسم یا کلمه‌ای است که از بن فعل گرفته نشده باشد؛ مانند
 پنجاق (کارد)، آت (اسب)، یاخچی (خوب)؛
 حیدربابا گون دالینوی داغلاسن
 اوزون گولون، بولاقلارین آغلاسن.

(حیدربابا ۱۶)

دوم - مشتق: مشتق، اسم یا کلمه‌ای است که از بن فعل گرفته شده باشد؛ مانند
 اوتراق، قاجاق، آسما (آویختنی، آویخته)، قاجاغان (گریزیا)، آلیجی (شکارگر، گیرنده)،
 اوتداق (چراگاه)؛

بس دوز بوقدر باشلاما فریاده اکینچی
 قزیم اوزوی نولکولوگه آده اکینچی
 (صابر ۱۳۴)

بیلیمزیدیم دؤنگه‌لر وار، دؤنوم وار
 ایستگین لیگ وار آیری لئق وار، اؤلوم وار.
 (حیدربابا ۱۷)

سالیب خلقی بیر بیرینین جانینا
 باریشیقی بله شدیریب قانینا. (همان ۱۹)

گفتار سوم - اقسام اسم از حیث آشنایی مخاطب (معرفه - نکره)
نخست - معرفه: معرفه، اسمی است که برای مخاطب، معلوم و مشخص باشد و آن
 در زبان ترکی مانند زبان فارسی، نشانه‌ای ندارد؛ مانند حیدربابا، میرزا محمد، یاخچا،
 آلچا در بیت زیر:

حیدربابا میرزا محمدین باخچاسی
 باخچالارین، تورشا شیرین آلچاسی.
 (حیدربابا ۲۲)

دوم - نکره: نکره، اسمی است که برای مخاطب، معلوم و مشخص نباشد. علامت
 نکره که در زبان فارسی «ی» و «یک» است، در زبان ترکی، عدد «بیر» و صفت مبهم «هر»
 و منفی آن «هیچ» (هیچ) است که پیش از اسم می‌آیند:
 بیراؤغلان، بیر کتاب آلمیشدی (پسری کتابی خریده بود).

هر آدم هرايشی باشارماز. (هر آدم هر کاری را نمی تواند انجام دهد).
هنج آدم، هنج یتردن گلمه میشدی. (هیچ کس از هیچ جا نیامده بود).
بیربھانه آلده عنوان ایتمه لی بوندان سؤرا

بؤس بۆتۆن مخلوقه اعلان ایتمه لی بوندان سؤرا.

(صابر ۱۱۶)

هرایش دندین هرکیمسه به گۆزردی

جان درمانی ایسته سئیدین وئزردی. (حیدربابا ۱۵)

ایگیت بیروقت قانسیز لارا قان وئزر

بیروقت اۆزی قانسیز لیتق دان جان وئزر.

(شهریار ۸۷)

گفتار چهارم - اقسام اسم از حیث اختصاص و شمول (اسم خاص - اسم عام)
نخست - اسم خاص: اسم خاص، اسمی است که بر فرد یا افراد مخصوص و معین
دلالت دارد، مانند تبریز، مسعود، حیدربابا، شاهنامه:

من، شاه قوی شوکتیم، ایران اوزومون دؤر

ایران، اوزومون، ری، طبرستان، اوزومون دؤر.

(صابر ۲۰۷)

شیخ الاسلام مناجاتی دیه ردی

مشدرحیم لباده نی گیه ردی. (حیدربابا ۲۲)

دوم - اسم عام: اسم عام، اسمی است که بر همه افراد همجنس یا همنوع دلالت

می کند؛ مانند کند (دِه)، اوشاق (بچه)، کیشی (مرد)، باغ، داغ (کوه):

کند اوشاغی، جۇمالاشدوق، چوخودوق

تندیر آشین ایجمیشبدیک تۇخودوق. (شهریار ۸۳)

اورک دن گۆلنن، گۆزوده گۆلر

اوزگه نی گولدوزر، اوزوده گۆلر (سؤنمز ۴۸)

گفتار پنجم - اقسام اسم از حیث ساختار (اسم ساده - اسم مرکب)

نخست - اسم ساده: اسم ساده، اسمی است که یک بخش بوده و قابل تقسیم به

دو یا چند بخش نباشد؛ مانند آل (دست)، گۆز (چشم)، داش (سنگ)، قاش (ابرو):

نه خوش دی بیر صنم مه جمال ایلن یاشاماق
همیشه هزّت و جاه و جلال ایلن یاشاماق.
(معجز ۹)

شال ایسته دیم منده ائوده آغلادیم
بیر شال آلرپ، تئز بئل ایسه باغلادیم.
(حیدریابا ۲۴)

دوم - اسم مرکب: اسم مرکب، اسمی است که از دو یا چند بخش پدید آید؛ مانند
گزل ننه، فایتون چی (درشکه چی)، بولاق اؤنی (سبزه چشمه)، باغمان (باغبان)،
داغ چیچگی (شکوفه کوه = گلی است) و...:

بهار عمری گشچیب دیر بیزیم تکل بانین
دوشوب خیالیمه بیر نونهال ایلن یاشاماق. (معجز ۹)
حیدریابا قوری گؤلون قازلاری

گدیک لرین سازاق چالان سازلاری.
(حیدریابا ۱۸)

یادآوری:

یکی از گونه های رایج اسم مرکب و مصدر مرکب، اسم ها و مصدرهایی است که از
اسم صوت پدید می آید؛ چون:

قورباغا، نوسباغا، میغمیغا، پیس پیسلی، شاقیلداق، شاپالاق، خورولداماق،
فینیلداماق، گورولده مک، زاریلداماق، قیشقیرنق، تاپیلنق، موروئلنق، خیشیلنق،
زاریلنق، زینرئلنق، شیرئلنق، پارتاپارت، شارتاشورت، شاراپ شوروپ، گوروزبه
گوروزپ:

ناگه گتیردی هوشه اؤنی تاققاتاق سسی
آچدی گوزین باواشجا منی سالدی حیرته.
(معجز ۳۵)

شیللاق آتوب بیر قیشقیرنق سالاردیق
بوغدا ونریب، آرموت لاری آلاردیق.
(حیدریابا ۲۹)

گفتار ششم - مصدر

مصدر که در زبان فارسی از بن ماضی فعل به اضافه یکی از دو پسوند (تن - دن) ساخته می شود: نوشتن و خواندن؛ در زبان ترکی از بن فعل به اضافه یکی از دو پسوند مصدری «مک» و «ماق» پدید می آید. مصدرهایی که مصوّت آغازین بن فعل آنها کوتاه باشد، مانند (گول - گولمک) با پسوند «مک» می آید و مصدرهایی که مصوّت آغازین بن فعل آنها بلند باشد، مانند (آسلا - آسلاماق)؛ پسوند «ماق» می گیرد:

گل - مک - گلمک (آمدن)، گور + مک - گورمک (دیدن)

آل + ماق - آلماق (گرفتن)، یاز + ماق - یازماق (نوشتن)

و نیز: جالاماق (ریختن مایعات)، داغیتماق (ریختن جامدات)، آندیرماق

(فهماندن) یاندیرماق (سوزاندن)، دورماق (ایستادن)، قالماق (ماندن)، قانماق

(فهمیدن)، سایماق (شمردن)، تاپشیرماق (سپردن) و...

گیترمک (آوردن)، گوتورمک (برداشتن)، آزمک (کوبیدن)، کسمک (بریدن)،

سسله مک (صدا کردن)، چوندزمک (برگرداندن)، گوندرمک (فرستادن)، یشیرمک

(رساندن) و...:

نامرد ازلانا مطلبی آندیرماق اؤلورمی؟

سوزقانیانا زوریه قاندرماق اؤلورمی؟

(صابر ۶۹)

بـهـشتیمیز جـهـنـم اۆلـمـاـقـدا دور

ذیحجه میز محرم اۆلماقدا دور (حیدربابا ۱۹)

آلشینیب، یانماغی من دن اؤیریب

شمعه یانان بۆتۆن پروانه لرده. (راحم ۲۲۵)

هنی دنیینمک، هنی خودۆک

سحر، آخشام دۆک - دۆک. (روشن ضمیر ۳۴)

گۆزلر آسبلی، یۇخ نه قارالتی، نه ده بیرسی

باتیشی قولاغیم گۆرنه دۆشورمکده دی داری.

(شهریار ۶۳)

واه واه! بو زمان داکیشی اتولن مک اؤلورمی؟

گۆردۆک ده طویون خرجینی دیللن مک اؤلورمی؟

(بیریا ۱۳)

معنوی چشم ایله هر نقطه به سالدیقدا نظر
آغلایماق، ناله، مصیبت، تازا بیرضم گئورونور.
(همان ۲۲)

بروخلتین اسرارینی کاش بیلیمک اؤلا
اسراریتن اوزون دن بوتوزی میلیمک اؤلا.
(سزمنز ۲۲)

یادآوری ۱:

همانگونه که در مبحث اقسام فعل به اعتبار ساختار (بخش فعلهای میانوندی) دیدیم، افزون بر تشکیل مصدر از بن فعل + پسوند مصدری، از اسمها و صفتها و کلمه‌های دیگری نیز با آوردن میانوند بین اسم و صفت و... و پسوند مصدری، مصدرهای یشماری پدید می‌آید که در این کتاب، فعلهای میانوندی نامیده شده است؛ مانند گوزله‌مک، ایاق لایاق، باش لایاق، اوزله‌مک، اوت لایاق، باش لایاق، یسرله‌مک، گوزلن‌مک، ازیرله‌مک، تعریفله‌مک، پارچالایاق، پارالایاق، خوش لایاق، ناخوش لایاق، راحت لایاق، خراب لایاق، تازالایاق، گزیرمک، آغارماق، قارالماق، دارالماق، بوشالماق، قوچالماق، ارجالماق، کؤلگه‌لن‌مک، هارالانماق، تمیزلت‌مک، تمیزلش‌مک، تمیزلن‌مک، تمیزلتدیرمک و...

یادآوری ۲:

گاهی مصدر مرکب، از دو فعل ترکیب می‌یابد؛ در این صورت، اولی را به صورت فعل وصفی (صفت مفعولی) و دومی را به صورت مصدر می‌آورند:
آسیب سورورماق، باسینب کسمک، یشیب ایچمک، یشیب یاتماق، پاتیب چیخماق، روروب اؤلدورمک، گلیب گتمک و...
یسائیب یاندیرماق یادین اوجاغینی

انریمیز، سوبوق دیر، قیش دیر، شاختا دیر.
(سهند ۲۳۸)

یادآوری ۳:

گاهی ساخت مصدر در معنی اسمی (در اصل، صفت مفعولی) به کار می‌رود:
قازماق (ته دیگ)

یادآوری ۴ - اقسام مصدر

مصدر از حیث ساختار سه دسته است: ۱- مصدر ساده ۲- مصدر میانوندی ۳- مصدر مرکب

← فصل فعل، اقسام فعل به اعتبار ساختار (صص ۱۴۰ تا ۱۵۲)

یادآوری ۵ - مصدریار (پسوندهای مصدری)

گاهی دو پسوند «لیق» و «لیک» به آخر مصدر افزوده می شود و نوعی معنی تأکید و تأیید بر مصدر می افزاید؛ چنانکه در ضرب المثل معروف زیر می بینیم:
چوخ یتمک لیک، آدامی آز یتمک لیک دن قویار. (برخواری، آدم را از کم خواری محروم می دارد.)

از این قبیل است: آلماق لیق، وئرمک لیک، یانماق لیق، اوتور ماق لیق، گشتمک لیک، ایسته مک لیک و...

پسوندهای «لیک» و «لیق» را که به کمک و تأکید مصدر می آیند، می توان مصدریار یا پسوند دوم مصدری نامید.

گفتار هفتم - اسم مصدر - حاصل مصدر

اسم مصدر یا حاصل مصدر، اسمی است که بدون داشتن پسوند مصدری (مک - ماق)، حاصل معنی مصدر را می رساند؛ مانند «اؤپوش» «بوسه» و «حناباخدی» (حنابندان) که بی پسوند «مک» و «ماق»، حاصل معنی مصدر «اؤپمک» (بوسیدن) و «حناباخماق» (حنا بستن) را می رسانند.

اسم مصدر یا حاصل مصدر در زبان ترکی، با افزودن پسوندهایی به آخر بن فعل (ساخت دوم شخص مفرد امر) پدید می آید.

اقسام اسم مصدر و حاصل مصدر در زبان ترکی - از اقسام اسم مصدر و حاصل مصدر است:

۱- اسم مصدرشینی، این اسم مصدر مانند اسم مصدرشینی فارسی (دانش، آموزش، کوشش) از بن فعل به اضافه پسوندهای «-یش» و همتاهای آن (-یش / ویش / ویش) پدید می آید:

گند + یش ← گندیش (روش)، قنیدیش (برگشت)

آآ + لیش - آلیش (خرید)، باخ + -یش - باخیش (نگاه)
 گؤل + وش - گؤلوش (خنده)، اؤپ + وش - اؤپوش (بوسه)
 قور + وش - قوروش (همایش)، اوج + -وش - اوچوش (پرواز):
 کسک دنیا میزدان کینه‌ین کؤکون

عشق دن بیریشی قورولوش قوراق.

(سهند ۲۴۱)

اؤپوش لری راحم بیگه سېرمن

قاردا شیمین بال دوداھین اؤیرمن.

(شهریار ۹۱)

هرباخیش دا جالیان کیرنگی مضراب کیمی

ییرقولاخ وئر بومینیق قلبی نه ساز ایله میسن.

(همان ۱۱۹)

یساراتیش اینم بوراخیشا اؤزومه

آی اؤلمارام، اؤ، گونوش دن پای ایستیر.

(سۆنمز ۵۲)

از این دست است:

تیکیش، یشیش، یشیش، گلیش و...

ساتیش، تاخیش، چالیش، آنلایش، قاچیش

سؤیوش، گؤرۈش، دؤیۈش، کؤیۈش و...

دوروش، تۇخوش، قوروش، قورولوش و...

۲- اسم مصدر مایی (با پسوندهای ما و مه):

قاچ + ما - قاچما، توت + ما - توتما (دیوانگی ادواری)

آلاتما، اویما، دؤیما، قویما، یاخما، آتما، آلما، وورما، ساتما، یازما، پوزما، قالما،

قایتما، چالما، چاتما و...:

میر عبدلؤن آینا داقاش یاخماسی

جوچی لرین دن قاشتی نین آخماسی

بو یلاماسی، دام دوراردان یاخماسی. (حیدر بابا ۳۴)

گۆلمه‌لی دی اؤنون نزیک قاپیاسی

همه مین ده ارسینین شاپیاسی. (همان ۳۵)

۳- اسم مصدر رایى (با پسوندهای «ار» و «-ر»)

۱/۳- با پسوند «ار»:

چنخ + -ار = چنخار (گنجایش، ظرفیت)، آخ + -ار = آخار (جریان) و نیز باخار،
باسار (باسار گتس)، توتار، یاشار و...

دان اولدوزی ایستیرچنخا، گۆز یالواری چنخما

اؤ چنخماسادا، اولدوزمون یۇخدی چنخاری.

(شهریار ۶۳)

گۆز یاشارلاری هر یتردن آخارسا، منی توشلار

دریا به باخار، بللی دی چایلارین آخاری.

(همان ۶۴)

۲/۳- با پسوند «-ر»:

کس + -ر = کسر (برش)، دی + -ر = دیر (ارزش) آس + -ر = آسر (وزش)
بورنسین کسری یۇخدور. (این رئیس برش ندارد.)

۴- اسم مصدر قافی - کافی (با پسوندهای «-یق» / «-وق» / «-یک» / «-وک»)

باشار + -یق = باشارق (توان)، قان + -یق = قانیق (بستدگی)

بیل + -یک = ییلیک (دانش)، دیش + -یک = دیشیک (نموض)

ایلش + -یک = ایلشیک (گیر)، بور + -وق = بوروق (پیش)

بۆک + -وک = بۆکۆک (ناکردگی)، هور + -وک = هورۆک (تایدگی)

۵- اسم مصدر قافی - گافی (با پسوندهای قو، قی، گو، گی)

قور + -قو = قورقو (همایش)، چال + -قو (قی) = چالقو (ساز و آواز).

بۆل + -گو = بۆلگو (تقسیم)، سنج + -گی = سنجگی (گزینش)، وورقو، توتقو،

دورقو، سۇرقو و...

قۇی تۇکۆلسۆن بوسور یۆزی داغیلین

بوشیطان لیتق قورقوسی بیر ییغیلین.

(حیدربابا ۳۸)

۶- اسم مصدر میمی (با پسوندهای «-یم» / «-نیم» / «-وم» / «-وم»)

ایت + -یم = ایتیم، ایچ + -یم = ایچیم، آس + -یم = اسیم و...

باخ + -نیم = باخیم، آت + -نیم = آتیم، یات + -نیم = یاتیم و...

اؤل + -ۆم = اۆلۆم، دۆن + -ۆم = دۆنۆم.

دور + -وم - دوروم، اۆچ + -وم - اۆچوم، و اۆتوروم، اونوم؛
بسیلمزیدیم دؤنگه لرور، دؤنؤم وار

ایستگین لیک وار، آیسرنلیق وار، اؤلوم وار.

(حیدریا با ۱۷)

آی ساوالانا آسیر یازین نسیمی

بۇیلو اندر آهاجلاری، اسیمی. (آی ساوالان ۱۱)

۷- اسم مصدر تایی (با پسوندهای تی، تنی، تۆ، تو)

این اسم مصدر، بیشتر، ریشه اسم صوتی دارد و پسوندها عیناً با حذف واج آخر بن فعل، بدان افزوده می شوند؛ چنانکه «باغیرتی» از بن فعل (عیناً) + پسوند «تی» درست شده؛ ولی «تاپیلتی» با حذف واج آخر از بن فعل + پسوند «تی» پدید آمده است. اسم مصدرهای زیر از این گروهند:

باغیرتی، جسوگولتو، جییرنلتی، جییزنلتی، جاققیتلی، جیققیتلی، زنیپیتلی،
زوقولتو، زنیقیتلی، شاققیتلی، شیققیتلی، شیرنلتی، شورویتو، شنیپیتلی، شاپیتلی،
ناقیتلی، گورولتو، گیزیتلی، گوبولتو، نیقیتلی، واقیتلی، هؤککولتو...

شاققیتلی سسی گلیر (صدای شرق شرق می آید).

ناقیتلی سالمین. (تق تق نکند).

۸- اسم مصدر با پسوند «قین» و همتاها: باس + قین - باسقین (شکست)، چاش

+ قین - چاشقین (اشتباه)، سؤی + قون - سویقون (سویقونچی: راهن) و...

سویقونچی قاجیب، نوخدا قالبی مهر البند

دیوانه توتوب مهتری، دیوان آکیر ایندی.

(شهریار ۱۳۵)

۹- اسم مصدر با پسوند «-ی» و معادلها (-و / -و):

یاز + -ی - یازی (نگارش)، پوز + -و - پوزو (زدودن و پاک کردن)، اؤلچ + -و

- اؤلچو (پیمایش، توزین)، بیچ + -ی - بیچی (اولچوبیچی: سنجش و برش = چند و
چونی و راست و ریستی):

اکینچی، خرمنین اؤلچو بیچی سین ییلر. (برزگر چند و چونی خرمن را می داند).

۱۰- اسم مصدر مستقبلی (با ساخت سوم شخص مفرد مستقبل):

آلاجاق (خواهد گرفت = بستانکاری)، وئر، جک (خواهد داد = بدهکاری)

- تغییر مقوله دستوری فعل (ص ۱۷۰)

۱۱- اسم مصدر آیینی

این اسم مصدر مرکب، هم معنی اسم مصدری دارد، هم معنی آیین و مراسم؛ درست مانند اسم مصدر مرکب فارسی که از اسم + بن مضارع + «ان» ساخته می‌شود؛ مانند حنابندان، عقدکنان، آشتی‌کنان، شیرینی‌خوران، و آن در زبان ترکی، سه ساختار دارد:

۱/۱۱- اسم + ساخت سوم شخص مفرد ماضی ساده فعل (بن فعل اصلی + پسوند

اسم مصدری «دی»):

حنایاخدی (حنابندان)، کبین کسدی (عقدکنان)، بیگ چینخدی (مراسم درآمدن داماد از حمام) گلین چینخدی (مراسم درآمدن عروس از خانه پدر)، شیرینی ایچدی (شیرینی‌خوران)، تومان تۆکدی (رقص و پایکوبی)، ایاق آچدی (پاگشا) و...

صباح یاشارین کبین کسدی سی دیر- (فردا مراسم عقدکنان یاشار است).

۲/۱۱- اسم + ساخت دوم شخص مفرد و نهی فعل (بن فعل + پسوند اسم مصدری

«ما» یا «مه»):

بیگ چینخما (مراسم درآمدن داماد از حمام)، کبین کسمه (عقدکنان)، خرمن سؤورما (مراسم خرمن جمع کنی)، ایاق آچما (پاگشا)، بۆی گۆرمه (مراسم نخستین دیدار پدر یا بزرگ خانواده داماد، عروس را)، هن آلمان (بلی بران، خواستگاری)، دوواق قاپما (مراسم رومری ربایی عروس).

بوگون مریمین ایاق آچماسنی دیر. (امروز پاگشای مریم است).

۳/۱۱- ترکیب ساخت سوم شخص مفرد ماضی ساده دو فعل (بن دو فعل + پسوند

اسم مصدری «ی»):

آمدی - کسدی (مراسم خاص عروسی که در آن، نزدیکان داماد را دراز می‌کنند و جریمه می‌گیرند!)، ووردی - قاچدی (نوعی بازی که در آن، یکی از طرفین، دیگری را می‌زند و می‌گریزد).

۱۲- اسم مصدر بن فعلی

این اسم مصدر، مانند فارسی از ترکیب دو بن فعل ترکی پدید می‌آید؛ مانند آل - وئر (خرید و فروش) وور سپندئر (بزن برقص، پایکوبی و دست‌افشانی)، گل - گشت (رفت و آمد)، دور - چنخ (بس آمد، بسندگی)، گۆز - گۆتۆز (ببین بیاموز = الگو گزینی و کارآموزی)، په - یات (خور و خواب):

اۆنون ایشی په - یات ابدی. (کار او خور و خواب بود).

۱۳- اسم مصدر تکراری، با تکرار بن فعل همراه می‌آیند «ها»:
یه‌هایه (بخور - بخور)، گل‌ها گل (آمدن گروهی فراوان)، وورها وور (بزن بزن)،
توت‌ها توت (بگیر - بگیر)، گت‌ها گت (برو‌ها برو):

دوئن خیابان‌دا توت‌ها توت ایدی. (دیروز در خیابان، بگیر - بگیر بود.)
۱۴- اسم مصدر تکراری با تکرار بن فعل همراه می‌آیند «ا» یا «ه» (۴):
قاچاقاچ (گریز و گریز = گریز و فرار)، گله گل (آمدن و آمدن = آغاز آمدن یا آمدن
افراد زیاد): گنده گت (رفتن و رفتن = آغاز حرکت)

۱۵- حاصل مصدر یا اسم مصدر جانشین حاصل مصدر یایی فارسی
این حاصل مصدر در زبان ترکی از افزودن پسوند «لیک» و معادل‌های آن (لئق، لؤک،
لوق) به آخر اسم، صفت و گاهی ضمیر یا کلمه دیگر پدید می‌آید؛ چون:
ییک‌لیک (دامادی)، کیشی‌لیک (مردی)، فعله‌لیک (فعلگی)، دده‌لیک (پدری)،
گوزل‌لیک، گوزجک‌لیک (زیبایی)، بیس‌لیک (بدی)، تزه‌لیک (نازگی)، کهنه‌لیک
(کهنگی)، باخچینی‌لیق (خوبی)، آلقاق‌لیق (پستی)، اوجاق‌لیق (بلندی)، قوجاق‌لیق (پیری)،
وار‌لیق، (هستی)، یوخلیق (نیستی)، بؤل‌لیق (فراوانی)، آغاق‌لیق (آقایی)، یولچی‌لیق
(گدایی)، دوزلؤک (راستی، درستی)، دوزگون‌لؤک (درستکاری)، اوزلؤلؤک (بررویی)،
اؤکوزلؤک (گاو - نفهمی)، دوس‌لوق (دوستی)، اوجوزلوق (ارزانی)، اوزون‌لوق
(درازی)، هووچولوق (هوچی‌گری):

حیدربابا گون غنچه سی خندان دی...

زندگانی‌لیق بیر قاران‌لیق زندان دی. (حیدربابا ۳۷)

بیر گوزیدیم آیری‌لیقی کیم سالدی

اؤلکه میزده کیم قیریلدی، کیم قالدی؟ (همان ۳۸)

اوندان سوزاباغ گوز بواشی اتمک اؤلورمی؟

خلقین ائوینه ائلچی لیگه کشمک اؤلورمی؟

(بیریا ۱۳)

باشا سوزورور سامان آیری‌لیق

آمان آیری‌لیق! آمان آیری‌لیق! (شهریار ۲۰۸)

ای منیم من لیگیم! امدادیمه یئت

بیرجه گل، من له قووش، دادیماینت.

(سؤنمز ۴۵)

یادآوری ۱:

گاهی در این ساختار، حرف «ل» پسوند (لیک، لیتق، لوک، لوق) برابر آیین هم‌آهنگی آواها در زبان گفتاری به حرف دیگر (د-ر-ن) تبدیل می‌شود:
 استاددیتق (= استادلّیتق = استادی)، شادددیتق (= شادلّیتق = شادی)، قحطدیک (= قحطلیک = قحطی)، اسیرریک (= اسیرلیک = اسیری)، دبیرریک (= دبیرلیک = دبیری)، هارریتق (= هارلّیتق = هاری)، جاواننیتق (= جاواننّیتق = جوانی)، مسلماننیتق (= مسلماننّیتق = مسلمان)

→ فصل نخست، بخش چهارم - آیین هم‌آهنگی آواها، آیین همسان‌سازی واجها (ص ۱۶)

یادآوری ۲:

گاهی مصدرهای مختوم به نای عربی مانند صحت، سلامت، مخالفت، طرّقت را با وجود مصدر بودنشان، مانند اسمها و صفت‌های ترکی، پسوند حاصل‌مصدری «لیک» و هم‌تاهای آن می‌دهند: صحت دیک (= صحت لیک)، سلامت دیک (= سلامت لیک) و... و گاهی در آنها بین مصدر عربی و پسوند مصدری، پسوند «چی» هم می‌افزایند: مخالفت چی لیک، طرّقت چی لیک.
 از یزید بن طرّقت چی لیک ایلیر. (او با ما طرّقت می‌کند).

۱۶- اسم مصدر مرکب از واژه‌های صدادار + پسوند «- نلیق»:

قارا + نلیق = قارانلیق (تاریکی):

کؤلگه دؤندی، گؤن باتدی، قاش قره‌لدی

قوردون گؤزی، قارانلیق دایره‌لدی. (جیلریابا ۳۰)

۱۷- اسم مصدر شبینی فارسی تبار (بن مضارع فعل فارسی + ش):

خواهش، نمایش، گزارش، پرورش، سفارش (سپارش)، آزمایش، آموزش، درختشی و...

دؤن مدرسه‌ده نمایش وئیردیلر. (دیروز در مدرسه نمایش می‌دادند).

۱۸- اسم مصدر «هایی» فارسی تبار (بن مضارع فعل فارسی + های غیرملفوظ):

ناله، اندیشه:

پاشا چوخ ناله ایلیردی. (پاشا خیلی ناله می‌کرد).

۱۹- اسم مصدر تازی تیار (با پسوند «-یت»):

اسلامیت، انسانیت، واقعیت، وحشیت و...

واقعیت باشقاشنی دیر. (واقعیت چیز دیگری است.)

۲۰- با پسوند «جه»: سترین + جه - سترین جه (شادمانی)، دوشون + جه - دوشونجه (لهم و درک):

دسته قارداش! مکنسوب گلدی، یسیشدی

سنوینجه میز قالدخیب، غم له آیشدی،

(شهریار ۹۱)

۲۱- با پسوند «گم»: گور + کم - گورکم (دیدار، دینی بودن)، گورکم لی تبریزیم.

(تبریز دینی ام)

۲۲- با پسوند «-ین»: اک + -ین - اکین (کشت و زرع)، بیج + -ین - بیچین (در):

بیچین اوستی، سنبل بیچین اوراقلار

ايله ییل که زلفی دارار داراقلار. (حیدربابا ۲۱)

گفتار هشتم - اسم آلت

اسم آلت دستورمند (قیاسی) در زبان ترکی بسیار الکی است. و آنچه هست، معمولاً از بن فعل به اضافه پسوندهایی پدید می آید. از آن جمله است:

۱- با پسوند «-ار»: آج + ار - آچار (کلید)

۲- با پسوند «-ق، و-ک»: در آخر بن فعل مختوم به مصوت:

دارا + ق - داراق (شانه)، بویا + ق - بویاق (رنگ رنگریزی)

آله + ک - آلک (پرویزن)، دایا + ق - دایاق (تکیه گاه):

اؤنه دیرکی، دایانیب دیر دایاق سیز؟

اؤنه دیرکی، بویانیب دیر بویاق سیز؟

(نایماجالار ۱۱)

۳- با پسوند «-وک»: اؤرت + ک - اؤرتوک (روپوش)

۴- با پسوند «-قو»: چال + قو - چالقو (طوبه روب = جاروب چوبی بزرگ)

۵- با پسوند «-گج»: سوز + گج - سوزگج (آبکش = صافی)

۶- با پسوند «-که»: سوبور + که - سوبورکه (جاروب)

۷- با پسوند «ما»: توؤلا + ما ~ توؤلاما (آتشگردان)، قاز + ما ~ قازما (آلت کردن، نوعی کلنگ)، قابلاما (قابلمه)

۸- با پسوند «ماق»: جیر + ماق ~ جیرماق (چنگ)، چاخ + ماق ~ چاخماق (چخماق)

گفتار نهم - اسم مصغّر

نشانه تصغیر، در زبان ترکی، پسوند «چا»، صورت ترکی پسوند «چه» فارسی است و گاهی خود «چه» نیز به اسم مصغّر افزوده می‌شود:

باخچا (باغچه)، اوْتاخچا، ناخچا، قازانچا، نالچا (نهالیچه)، تینچه (دیگچه)، خلچه (قالیچه)، لَینچه (لگنچه)، میدانچا، دایچا (کره اسب)، نؤکرچه، گؤلچه (حوضچه)، مینخچا (میخچه)، دفترچه:

داشلی بولاق، داش - قومرانا دؤلماسون

باخچالاری سارالماسون، سؤلماسون.

(حیدریا ۲۰)

گفتار دهم - اسم صوت (نام آوا = سی آدی)

اسم صوت در زبان ترکی، بسیار گسترده‌تر و رایج‌تر و گونه‌گون‌تر از زبان فارسی است و برای صداهای گوناگون انسان، حیوان، اجسام و اشیاء، به هم خوردن دو جسم، با رعایت اختلافها و تفاوت‌های بسیار ریز و ظریف و دقیق، ترکیبها و لفظ‌های ویژه‌ای به کار می‌رود؛ چون: تاق، تاراق، تاتاراق، تاراق تاراق، تاراپ، شاراپ، شوروپ، دارانق، دارالاتق، شاق، شاققاشاق، شاتاراق، گؤب به گؤب، گؤرؤپ گؤرؤپ و...

اقسام اسم صوت

اسم صوت از حیث ترکیب و تکرار و ساختار، انواع گوناگونی دارد؛ از آن جمله است:

۱- اسم صوت به تنهایی:

تاق، تاراق، شاق، شاراق، واق، تاراپ، شاپ، شاراپ، شار، شارت، دارانق، گؤرؤپ، گؤرؤنب، گؤز، شیرنپ، چیرنپ، پارت و...

۲- اسم صوت با تکرار:

تاق تاق، تاپ تاپ، تیریب تیریب، تاراپ تاراپ، داراتق داراتق، شیر شیر، شاراپ شاراپ، شار شار، شارت شارت، شیرت شیرت، پارت پارت، شاق شاق، زیر زیر، گوروزپ گوروزپ، گوروزب گوروزب، گورگور، چاق چاق، شاراق شاراق، شور شور، واق واق و...

۳- تکرار اسم صوت با میانوند:

تاققاتاق، تاپتاپ، دارهادر، شاپ بشاپ، شارشار، شوراشور، خارداخار، گوروزپ به گوروزپ، گورهاگور، واقاواق:
ناگه گشیردی هوشه اونی تاققاتاق سسی
آچدی گوزون یا واشجا منی سالدی حیرته.
(معجز ۳۵)

۴- تکرار صوت با تغییر مصوت «ا» به «و»:

تاراق توروق، شاراپ شوروپ، تاراپ توروپ، داراتق دورونق، زارانتق زورونق، شاراق شوروق، شارت شورت، آف اوف، تاپ توپ، شاق شوق، های هوی و...
تاراپ توروپ سال ما. (سرو صدا مکن.)

۵- با ترکیب دو صوت جداگانه:

آخ توف، آخ وای:

خیالینی گوندربیدی برکه من آخ وای دئیشیم. (شهریار ۱۲۹)

۶- صدای جانوران با تکرار:

مع مع، جیک جیک، میومیو، مومو، چخچخ، واغ واغ، هاپ هاپ، چه چه، قارقار و...:
بلبل چه چه آلاندا قارقادا قارقار آلی. (شهریار ۲۲۷)

۷- صدای خواندن و راندن جانوران (معمولاً با تکرار):

پیش پیش، توتو (خواندن مرغ)، کیس کیس (راندن مرغ)، کیش کیش (شوراندن سگ)، هوج هوج (خواندن سگ)، هوش هوش (هوشا)، (امر به استادن خر)، پشت!

(راندن گربه) و...

گفتار یازدهم - اسم مکان

اسم مکان که در زبان فارسی معمولاً با افزودن پسوندهای (زار، ستان، گاه، لاخ و...) به آخر اسم ساخته می‌شود: لاله‌زار، گلستان، چراگاه، سنگلاخ و... در زبان ترکی بیشتر، از ترکیب اسم و به ندرت صفت با پسوند «لیق» و معادلها (لیک، لۆک، لوق) پدید می‌آید؛ مانند مثلیک (تاکستان) کۆل لوق (خارستان) داش لیق (سنگلاخ) دۆزلۆک (راه و زمین هموار) اینک چند نمونه از اقسام ساختارهای اسم مکان:

۱- با پسوند «لیق»:

آلچالیق، باغ‌لیق، داش‌لیق، آشاھی‌لیق، اویسان‌لیق، بویان‌لیق، سامان‌لیق، دال‌لیق، قوزلوق، قاباق‌لیق، گۆی‌لۆک، گیلار‌لیق، نانه‌لیق، تورباق‌لیق، یۇنجالیق، تیکان‌لیق، خیارلیق، آلمالیق، هیوالیق، خاکالیق.

۲- با پسوند «لیک»:

تره‌لیک، میوه‌لیک، گۆجه‌لیک، یشمینیک‌لیک (سنگ‌زار)، چمن‌لیک، گرمه‌لیک، گنجی‌لیک، اینک‌لیک و...

۳- با پسوند «لۆک»:

اوزۆم‌لۆک، اۆست‌لۆک، کۆمۆر‌لۆک، گۆی‌لۆک (سبزه‌زار)، کۆل‌لۆک، گۆل‌لۆک، اۆکۆزلۆک و...

۴- با پسوند «لوق»:

اوشقون‌لوق (ریواس‌زار)، اۆت‌لوق (سبزه‌زار)، توت‌لوق، تۆیوق‌لوق (مرغدانی)، ییزۆلوق (گوساله‌جای + مجازاً زندان)، قوم‌لوق (ریگزار)، قوزولوق، بوزلوق (یخچال + زمین یخبندان)، قورولوق (جای خشک = خشکی)، یاربوزلوق (پونه‌زار) و...

یادآوری:

در اسم مکانهای ترکی نیز مانند حاصل مصدر، گاهی حرف «ل» پسوند «لیک» و... از روی قانون هم‌آهنگی آواها در زبان گفتاری به حرفهای دیگر تبدیل می‌شود، چون:

اوت دوق (= اوت لوق = سبزه زار)، داوارلیق (= داوارلیق = ستورجای)، سامانلیق (= سامانلیق = کاه دان)، تیکانلیق (= تیکانلیق = خارزار)، چمن نیک (چمن لیک = چمنزار) و...

و - فصل نخست، بخش چهارم، آیین همسان سازی واجها (ص ۱۷)

۵- ساختارهای فرعی اسم مکان

افزون بر ساختارهای بالا، اسم مکان در زبان ترکی، ساختارهای فرعی دیگری نیز دارد؛ از آن جمله است:

۱/۵- با پسوند «لاق» در آخر اسم یا بن فعل:

جای + لاق - چایلاق (رودبار = باغ و زمین کنار رود)، یای + لاق - یایلاق (جای گردشگاه تابستانی = ییلاق)، قیش + لاق - قیشلاق (قشلاق)، اوتلاق (سبزه زار، چریدن گاه)، یات + لاق - یاتلاق (جای خوابیدن حیوان و گاهی انسان)، باتلاق

۲/۵- با پسوند «ما»: دۇغ + ما - دۇغما (زادگاه):

انشیدیب سیری، عزیز شهریار!

نه قَدر سۆیوندی بودۇغما دیار.

(راحم ۲۲۹)

ای دۇغما وطنیم! ای شانلی دیار!

قۇیوند، تۆکنمز یادگار لاروار.

(عزیز محسنی ۵)

۳/۵- اسم + پسوند «-اق»:

تندیر + -اق - تندیره (جای بسیار گرم)، داندان (دندان) + -اق - داندانا (راه پر سنگلاخ)

۴/۵- با پسوند «-اق»:

یغین + اق - یغیناق (جشن چند شبه پیش از هروسى)، سینیناق (خانه تنگ و کوچک که به سختی در آن می گنجند، گنجیدن گاه)

۵/۵- با پسوند «-ک»:

گنج + ک - گنجک (گذرگاه)

۶/۵- با پسوند «-وروم»:

اوج + -وروم - اوچوروم (پرتگاه)

۷/۵ - با پسوند «-ؤم»:

دؤن + -ؤم = دؤنؤم (بیج)

۸/۵ - با پسوند «-وغان»:

بور + -وغان = بوروغان (گرداب - با تشدید و بی تشدید «ره»)

۹/۵ - با پسوند «-ین»:

اک + -ین = اکین (کشتزار)

۱۰/۵ - با پسوند «نلیق» یا «-تقولوق» در آخر صفت:

قارا + نلیق = قارانلیق (جای تاریک) قارا + تقولوق = قاراتقولوق:

حیدربابا گؤل غنجهسی خندان دی...

زندگانلیق بیر قارانلیق زندان دی.

(حیدربابا ۳۷)

گفتار دوازدهم - اسمهای خویشاوندان ناهمخون (اؤگی لرآدلاری)

پاره‌ای از خویشاوندان نزدیک ناهمخون هستند که از خویشاوندان همخون و اصلی، جانشینی می‌کنند. در زبان فارسی برای نامیدن آنها بر سر نام خویشاوندان همخون، پیشوند «نا» و به آخر آن، پسوند «ی» (یای مصوّت) می‌افزایند. و یا به آخر آن اسمهای اصلی، صفت مفعولی «خوانده» می‌آورند:

پدر = نا + پدر + ی = ناپدری = پدر + خوانده = پدرخوانده.

مادر = نا + مادر + ی = نامادری = مادر + خوانده = مادرخوانده.

از این دست است: نافرزندی = فرزند خوانده، نادختری = دخترخوانده،

عموخوانده، خاله خوانده، دایی خوانده، عمّه خوانده و...

در زبان ترکی برای این خویشاوندان ناهمخون، به آخر هر یک از نامهای

خویشاوندان همخون و اصلی از روی آیین هم آهنگی آواها، پسوند «لیک» و یا همتاهای

آن (لّیق، لّزق، لّوک) افزوده می‌شود:

دده + لیک = دده‌لیک (ناپدری)، ننه + لیک = ننه‌لیک (نامادری) بی‌بی‌لیک

(عمّه خوانده)، نوه‌لیک (نوه خوانده)، عمی‌لیک (عموخوانده) دایین + لّیق =

(دایی خوانده) خالالّیق (خاله خوانده)، آنالّیق (پدرخوانده)، آنالّیق (نامادری)، بابالّیق

(پدر بزرگ خوانده)، قیزلّیق (دخترخوانده)، اوغول + لوق = اوغول‌لوق (پسرخوانده)

گفتار سیزدهم - اتباع

اتباع بر وزن ابلاغ، لفظی است بی معنی یا بدون معنی روشن، که به دنبال اسم یا صفت و بندرت پیش از آنها می آید و مفهومی تأکید گونه بدانها می بخشد؛ چون: فرش مرش، ساعات ماعات، شولوق پولوق.
اتباع گاهی از لحاظ وزن و ساختار و حتی الفاظ در زبان ترکی، با زبان فارسی مشترک است؛ مانند همان سه مثال بالا.

اقسام و ساختارهای اتباع

اتباع از لحاظ ساختار و جایگاه و وزن، در زبان ترکی اقسام چندی دارد. از آن جمله است:

۱- هموزن واژه اصلی با تبدیل حرف نخست به «م»:
کتاب متاب، قلم ملم، کاغاذ ماغاذ، اوشاق موشاق، کندی متدی، کوله موله، آلحاق مالحاق، تریول مریول، یوموری موموری، گوزل موزل، گویچک مویچک، سانجاق مانجاق، اینه مینه، ای می، جهره مهره، تنشی منشی، آت مات، قاطیر ماطیر، یاسدی ماسدی، خیردا میردا، چای مای، چورک موزک و...:

۲- هموزن و هم حرف با تغییر مصوت اول:
آنداق اوتداق، آرئیق اورتوق، آخیر اوخور

۳- هموزن واژه اصلی با تبدیل حرف نخست به (ب، پ، چ، د، ز و...):
شولوق پولوق، آلا بولا، ایلان چالان، بوزک دوزک، قیویر زیویر.

۴- ناهموزن کلمه اصلی با حرف نخست مشترک:
کوت کوله، یامان یوروز، چویان چولوق، قاب قاجاق، یاسدی یاپالاق، قین قودا:
لاله لی چـ بیچک لی چـ من لریم ده
گلیب یورد سالسادا چوہان چولوق لار.

۵- اتباع پیش از واژه اصلی:

جئرجیز، پال پالئار، سیر صفت، ییرینغیشیق، سؤرسؤمؤک.

کهنه لرین سؤرسؤمؤگی دار تیلیب

قورتولانین چول چوخاسی ییرتیلیب.

(حیدربابا ۲۶)

۶- بی معنی:

قین قودا، سس سئلم، یامان یووز، آلابولا، سیر صفت و...

۷- معنی دار نه مترادف:

ایلان چالان، قاش قاباق، ذلی دولی، کؤت کؤله، بزک دؤزک و...

۸- واژه اصلی و اتباع هر دو بی معنی:

قینئر زینوئر، خیرت ینرت

۹- اتباع ویژه (صفت یار)

منظور از اتباع ویژه، لفظهایی است که پیش از صفت و بندرت پس از آن می آیند و

مفهوم شدت و مبالغه به صفت می بخشند؛ مانند ساپ ساری، آغ آپباغ، گؤم گؤی و...

این الفاظ در این کتاب، صفت یار نامیده شده اند.

• فصل صفت، صفت یارها (ص ۲۴۳)

بخش دوم - نقشهای اسم

وظیفه های که هر یک از کلمه های سازنده جمله در ساختار آن به عهده می گیرد،

نقش یا حالت آن کلمه نامیده می شود. و برای اسم، مانند جمله های فارسی، در

جمله های ترکی می توان ده نقش قایل شد:

۱ نهادی (مسند الیهی) ۲ مسندی ۳ مفعولی ۴ متممی ۵ مضاف الیهی (اضافی) ۶

منادایی (ندا) ۷ قیدی ۸ وصفی (صفتی) ۹ تمیزی ۱۰ بدلی.

گفتار نخست - نقش نهادی (مسندالیهی)

نهاد، اسم یا کلمه جانشین اسم است که انجام گرفتن کاری یا داشتن و پذیرفتن حالتی و یا هستیدن (وجود داشتن) را به آن نسبت می دهیم.

اسم در نقش نهادی، معمولاً بدون پسوند و پس وازه در آغاز جمله می آید و بر انجام دهنده کار یا دارنده و یا پذیرنده حالت و یا باشنده (وجوددارنده) دلالت می کند؛ مانند ائلناز و الهام در جمله های زیر:

ئلناز گلدی (یاشار آمد). الهام هوشلوردور. (الهام باهوش است).

بیرحالیله سونگونده خریده چیخار اوغلان

باخسا اوزونه دؤغروسی لاپ آغلیار انسان.

(بیریا ۱۴)

یادآوری ها:

۱- در بالا گفته شد که نهاد بدون پسوند و نشانه دیگر می آید، باید افزود که اگر نهاد،

ضمیر باشد، به آخر نهاد، ضمیرهای پیوسته اضافی افزوده می شود:

منیم کتابیم وار. (من کتاب دارم). سنین کتابین وار. (تو کتاب داری).

اونون (محمدین) کتابی وار. (او = محمد کتاب دارد). بیزیم کتابیمیزوار (ما کتاب

داریم). سیزیم کتابیمیزوار. (شما کتاب دارید). اولارین (اوشاقلارین) کتابلاری ایتدی.

(ایشان کتابهاشان گم شد).

۲- فرق فاعل با نهاد (مسندالیه)

نسبت فاعل با نهاد یا مسندالیه، عموم و خصوص مطلق است؛ یعنی هر فاعلی نهاد

است؛ ولی هر نهادی فاعل نیست؛ به مصداق ضرب المثل ترکی - فارسی. «هر گیردکان،

گیرده دیر؛ آما هر گیرده، گیردکان دگیل.» (هر گردو گرد است؛ ولی هر گرد، گردو

نیست.). به جمله های زیر توجه فرماید:

۱) یاشار گتتدی. (یاشار رفت. یاشار کاری انجام داده است).

۲) یاشار گزرسندی. (یاشار دیده شد. یاشار کاری را پذیرفته است).

۳) یاشار هوشلوردور. (یاشار باهوش است؛ صفت و حالتی به یاشار نسبت داده

شده).

۴) یاشار نؤخرش اولدی. (یاشار بیمار شد. یاشار حالتی را پذیرفته)

۵) یاشار وار؟ (یاشار هست؟: هستیدن و بودن به یاشار نسبت داده شده)

اگر در پنج جمله بالا دقت کنیم، درمی یابیم که تنها در جمله ۱ نهاد جمله (یاشار) کاری انجام داده است؛ از این رو فاعل هم هست؛ اما در چهار جمله دیگر، کاری انجام نداده، پس فاعل نیست و تنها نهاد است:

<u>گزی مجید</u> نهاد	<u>بناسید</u> فاعل	<u>ارکین قعله سی</u> نهاد (فاعل)
-------------------------	-----------------------	-------------------------------------

قالیب گنجیشین دن نشانه تبریز!...

مین مینه آسان انل مینه آنا
نهاد نهاد

وئرمه رم تئلینی جهاننه تبریز! (بیریا ۳۰)

۳- نهاد شناسه

اگر فعل جمله، اول شخص یا دوم شخص باشد (بوژه در فعل امر)، معمولاً نهاد اسمی در جمله نمی آید. و شناسه فعل، نهاد جمله (فاعل فعل) است:

گلدیم (آدم). گندیرم (می روم). دورورروق (بلند می شویم). گلدین؟ (آمدی؟)
گلدیز؟ (آمدید؟) دور (بلند شو). دورون (بلند شوید).
شلیلی دن گوروندوگون تک جمالین

گلدیم بولبول کیمی قغانه تبریز. (بیریا ۳۰)

من اؤنو ۳۴ ایل بوندان اول... گورموشدوم. (شیدا: بیریا ۳)

۴- مطابقت فعل و فاعل (نهاد)

در زبان ترکی مانند زبان فارسی، اگر فاعل، جمع و انسان باشد، فعل جمله هم به صیغه جمع می آید: دانشجولار گلدیر. (دانشجویان آمدند). اوشاقلار گله چکلر. (بچه ها خواهند آمد). اما اگر فاعل، جمع غیرانسان باشد، فعل، هم به صورت مفرد، هم به صورت جمع می آید؛ البته کاربرد مفرد بر جمع غلبه دارد:

چیچکلر آچدی. (شکوفه ها باز شد). چیچکلر آچدیلار. (شکوفه باز شدند).

آتار قاچدی. (اسبها دویدند). آتار قاچدیلار. (اسبها دویدند).

چیر اخلار یاندی. (چراغها روشن شد). چیر اخلار یاندیلار (چراغها روشن

شدند).

گنجمیش لر یاددان چیخماز. (گذشته‌ها از یاد نمی‌روند):

گززل قوشلار اوردان گلیب، گنجچلر.

خلوتلیب بۇلاقدان سوايچلر. (حیدریابا ۲۰)

داشلی بولاق داش قومونان دۇلماسون

باخچالاری سارالماسون، سۇلماسون. (همان ۲۰)

گفتار دوم - نقش مسندی اسم

مسند کلمه‌ای است که آن را به نهاد (مسندالیه) نسبت می‌دهند. اگر مسند، اسم یا

صفت و یا ضمیر باشد، آن را در میان نهاد و فعل ربطی می‌آورند؛ و اگر فعل باشد، در

آخر جمله می‌آید:

مسعود دییر دیر. (مسعود دییر است.)

مسعود ادبلی دیر. (مسعود با ادب است.)

مسعود سیز سیز؟ (مسعود شما هستید؟)

مسعود دؤن مسافرت دن گلدی. (مسعود دیروز از مسافرت آمد.)

اسم در نقش مسندی مانند نقش نهادی، بدون افزودن پسوند و عنصر دیگری

می‌آید؛ مانند گؤل، چؤل، لاله‌زار، دیار (خوش دیار) در بیت‌های زیر:

سئلده بامسدی، انسمیز دؤلوب، گؤل اؤلدی

جوخ یازنیقین اشوی چؤنؤب، چؤل اؤلدی.

(حیدریابا ۵۳)

هر زمان آرزوم بودور بیر لاله‌زار اؤلسون وطن

لاله‌لر، گؤلر آچیلسین، خوش دیار اؤلسون وطن

(بیریا ۸۶)

گفتار سوم - نقش مفعولی اسم

مفعول، اسم یا جانشین اسم است که کار بر آن واقع می‌شود و آن، معنی جمله را

تمام می‌کند. اسم که در نقش مفعولی در زبان فارسی، شش گونه به کار می‌رود (همراه را:

ی...) در زبان ترکی معمولاً همراه «ی» (بای مصوت = «را» ی فارسی) می‌آید:

کتابلاری آپار. (کتابها را ببر). ناهار را بیاورید.

چایی ویر میرسیز؟ (چایی را نمی‌دهید؟)

بش گزندی جهان، دۆلتی ئیلیرمن هم اوغلی

علمی، هنری، صنعتی ئیلیرمن هم اوغلی.

(معجز ۱۱۶)

حیدریبا گزوندالئوی داغلاسون

اوزون گزولسون، بولاغلارون آغلاسون.

(حیدریبا ۱۶)

واله اولور انسان هر دم گزورنده

میان پوری، پسته‌نی، گیردکانی. (بیربا)

یادآوری ۱:

اگر مفعول، میان جنس کند، مانند زیان فارسی، بدون همراهی حرف نشانه می‌آید

(بروژه در شعر):

چمن ده قوزی گزوردوم نؤکی قنیرمیزی

آچدیم جنت قاپوسین سنودیگیم قیزی گزوردوم.

(بایا تیلار ۱۰۴)

گفتار چهارم - نقش متممی اسم

متمم، کلمه‌ای است که در زبان فارسی با آوردن حرفهای اضافه از، به، بر، در ...

به اول آن پدید می‌آید: از باغ، به باغ، در باغ و ...؛ ولی در زبان ترکی، حرفهای اضافه

یعنی (دا = دا / دَن = دان / -ا = ...) به آخر متمم افزوده می‌شود:

باغ + ا - باغا (به باغ). باغ + دا - باغدا (در باغ). باغ + دان - باغدان (از باغ)،

انز + ا - انزه (به خانه). انز + ده - انوده (در خانه). انز + دَن - انودن (از

خانه) و ...

دانشگاهها گنديرم (به دانشگاه می‌روم). دانشگاه دان گلیرم. (از دانشگاه می‌آیم).

کؤچه یه گنديرم. (به کوچه می‌روم). کؤچه دن گلیرم. (از کوچه می‌آیم).

یۇرقان دۇ شگیم ده دوشه گر یاده ترقی
بیزده انده ریک عالم رۇیاده ترقی.
(صابر ۱۲)

بئل گلنده وئر گتیرسین سویانا
بلکه منیم یانمیش بختیم ازیانا. (حیدربابا ۱۶)
محراب شفقده اوزومی سجده ده گوردوم
قان ایچره غمیم یوخ، اوزوم اولسانه ساری.
(شهریار ۶۴)

اوندان سۇراباغ گۇربوایشی انتمگ اولورمی؟
خلقین اتویته ائلچی لیگه گتمگ اولورمی؟
(بیریا ۱۳)
ای منیم منلیگیم! / امدادیمه یت / بیرجه گل، من له قۇروش، دادیمه یت.
(سولمز ۳۵)

گفتار پنجم - نقش مضاف الیهی (اضافی) اسم
اضافه در اصطلاح دستور به معنی نسبت دادن است. و مضاف، یعنی نسبت داده شده. و مضاف الیه، یعنی نسبت داده شده به آن؛ و مضاف الیه، اسم یا کلمه جانشین اسم است که در فارسی به دنبال اسم، و در ترکی پیش از اسم (مضاف) می آید. در زبان فارسی، نشانه اضافه معمولاً کسره ای است که به آخر مضاف افزوده می شود (کتاب یاشار)، ولی در زبان ترکی، نشانه اضافه، دوتاست: نخست - ضمیر پیوسته اضافی «-ین» و معادلهای آن (-ین / -ون / -ون) که به آخر مضاف الیه افزوده می شود. دوم - مصوت «ی» که به آخر مضاف می آید:

مهانین کتابی. (کتاب مها). کامیارین قلمی (قلم کامیار). گولونایی (بوی گل).
دوستون سۆزی (سخن دوست):

مظلوملارین گۇزیاشی، دریا اولاجا قمش
دریالری، همان لاری نیلیردین الهی! (صابر ۱۶۷)

حیدربابا قوری گولون قازلاری
گدیکلرین سازاخ چالان سازلاری. (حیدربابا ۱۸)

گۆی مچید بناسی، ارکین قلعه سی
قالیب گنجمشین دن نشانه تبریز. (بیریا ۳۱)

تبریزین یوللاری داراق داراقدی

تبریزین اطرافسی، باخچادی، باغدی.

(راحم ۲۲۳)

یادآوری ۱:

گاهی در اضافه، میان مضاف و مضاف‌الیه، نسبت و ارتباط تنگاتنگ و روشنی هست و یا مضاف‌الیه، اسم خاص است و نیز در ترکیبهای اضافی پرکاربرد و ترکیبهایی که در شعر می‌آیند، به آخر مضاف‌الیه، ضمیر شخصی پیوسته نمی‌افزایند:

گوی مجید بناسی، داغ باشی، اثر قاپوسی، فایتون آنی، آل اوشافی، ائل گزلی، ساوالان داغی، ماراغا شهری، آریا چایی و...؛ در این صورت، اضافی بودن ترکیب را از پسوند «ی» می‌شناسیم که به آخر مضاف افزوده شده است:

بایرام یئلی، چارداخلاری ییخاندا

نوروز گلی، قارچیچگی چیخاندا. (حیدربابا ۱۶)

دنیا قسز قندر، اولوم، ایستیمدی

دنیا بویی، اؤغول سوزدی، بتیمدی. (همان ۱۶)

الماس اوزوگی، قندی، چایی بیرانا قالسین

اؤغلان گرک اول قیزا بخت آیناسی آلسین.

(بیربا ۱۳)

یادآوری ۲:

اگر مضاف‌الیه، ضمیر شخصی اضافی مالکیت جدا باشد، به جای دو نشانه‌ای که گفته شد، اولاً به آخر مضاف، ضمیرهای شخصی پیوسته مالکیت همخوان با ضمیر جدای مالکیت (-یم / -ین / -ون / -یم / -ین / -ون) افزوده می‌شود:

منیم، سنین، اؤنون، ییزیم، سیزین، اولارون؛ ثانیاً به آخر مضاف‌الیه نیز ضمیرهای شخصی پیوسته (-یم / -ین / -ی / -یمیز / -یز / -لری) و معادله‌اشان (-یم / -وم / -وم / -ین / -ین / -ون و...) را می‌افزایند (بیشتر در مقام تأکید):

منیم دفتریم، سنین دفترین، اؤنون دفتری، ییزیم دفتریمیز، سیزین دفتریز، اولارین دفترلری:

منیم آتام سفره‌لی بیر کیشیدی

ئل البیندن نونماق اؤنون ایشیدی. (حیدربابا ۳۴)

و گاهی مضاف و مضاف‌الیه اصلی را بدون همراهی مضاف و مضاف‌الیه ضمیری

(منیم، سنین، اؤنون و...) می آورند:

دفتریم، دفترین، دفتری، دفتریمیز، دفتریز، دفترلری:

سلام اولسون شوکتوزه، ائلوزه

منیم ده بیر آدیم گلین دیلیزه. (حیدربابا ۱۵)

نوی آنلاسن مرامیمی ارباب و ارتجاع

من کارگر گروهنا قوریان بارالمنشام. (بیربا ۱۲)

درد، منی یالندیریر، آما آدی یوخ

اؤدور آغزیم دا حیاتین دادی یوخ. (سونمز ۲۵)

یادآوری ۳:

اگر حرف پایانی مضاف‌الیه، صدا دار یا های بیان کسره باشد، میان آن و ضمیر

پیوسته، نون وقایه افزوده می‌شود: سیماتین کیفی (سیما + ن (نون وقایه) + کیف + ی)

علی نین کتابی. شادی نین قلمی، مزده نین مدادی:

قورد، گنجی نین سنگولوسون یئین ده

من قایندیب بیرده اوشاق اولایدیم. (حیدربابا ۲۱)

و - فصل ضمیر (ضمیر شخصی پیوسته، ص ۲۵۲)

یادآوری ۴:

اگر حرف پایانی مضاف، حرف صدا دار یا های بیان حرکت باشد، میان مضاف و

ضمیر پیوسته «ی»، حرف «س» (سین وقایه) می‌افزایند:

مزده نین آتاسی، نسیمین گیوه‌سی، امیدین آرزوسی.

آلماس اوزوگی، قندی، چایی بیربانا قالسین

اؤغلان مرک اول، قیزا بخت آپناسی آلسین.

(بیربا ۱۳)

دندی: یئر کوره‌سی، آلت اوست اولاجاق

بومدهش خبره، «خیر اولسون» دندیک.

(سونمز ۳۶)

یادآوری ۵:

در اضافه یانی، مضاف‌الیه و مضاف در زبان ترکی بدون نشانه اضافه به ترتیب،

پشت سرهم می‌آیند و ترکیب اضافی بودن آنها از ارتباط معنایی و جنسی آن دو معلوم

می‌شود:

قیزیل اوزوک (انگشتری طلا)، میس کاسا (کاسه مس)، گزموش ساعات (ساعت نقره)، ایسفالت بول (راه اسفالت)، ایپک دؤن (پیراهن ابریشم)، شال چوخا (کت شال)، نیرمه یل (کت ترمه) و...:

گوزترچین لر دسته قالخوب اوچالار
گون ساچاندا قیزیل پرده آچالار
قیزیل پرده آچیب، یئغیب قاچالار. (حیدربابا ۳۶)

و ← صفت نسبی ویژه (ص ۲۲۸)

گفتار ششم - نقش منادایی اسم
منادا اسم یا کلمه جانشین اسم است که مورد خطاب و ندا قرار می گیرد. اسم که در نقش منادایی در فارسی، هم با تغییر آهنگ، و هم با نشانه هایی همراه است:
علی! برو. ای خدا! خودت رحم کن؛ اما در زبان ترکی معمولاً بدون نشانه ی نوشتاری، و با تغییر آهنگ ادا می شود:

امین! گل. (امین بیا.) الهه! گنت. (الهه برو.)
و خیلی کم همراه حرف نشانه ندا می آید:
آی اوشاق! سس ائله مین. (آی بچه ها سرو صدا نکنید.)
آهای اوشاقلار! گلین. (آهای بچه ها بیایید.)
و بندرت همراه نشانه های ندای فارسی دیده می شود:
خدایا! خداوند! اوزون دادیمیزاچات. (خدایا! خداوند! خودت به دادمان برس.)

اقسام منادا:

یک - منادا با تغییر آهنگ:

نگاریم! دلبریم! یاریم! ندیمیم! مونسیم! جانیم!
رفیقیم! همدیم! عؤمرؤم! روانیم! درده درمانیم!
(نسیمی: ادبیات شناسلیق ۱۹۱)

باغین، اکینین خیرینی بگلر گؤره جگمیش
تخم اکمگه دهقانلاری پلیردین الهی! (صابر ۱۶۸)

شاه دایم! چال پاپاغیم! ائل دایاغیم! شانلی سهندیم!
باشی طوفانلی سهندیم! (شهریار ۶۹)

دو - با حرف نشانه ندای «آ»:
دندی احسن سنه آقارقا آغا!
نه نزاکت له قونموسان بوداغا!
(صابر: ادبیات شناسلیق ۱۸۶)

گۈزله بیر یولوروی شیروان، قاراباغ
«گزی گۈله» گتمگه آشهریارا گل. (راحم ۲۲۸)

سه - با «آی»:
قاری ننه نین سۈزلرینی سانما چرن دۈر
جانیم! گۈزۈم! آی قیز! (صابر ۳۸)
آی خسته قوش! آواره گزیر سن بو دیاری
زنداندی، قس دی، چمنی، باغی، بهاری. (شیدا)

چهار - با «ای»:
ای نگار لیلیولب! دلبر لؤلۈ قولاق!
یترکۈکی بورنون دان اۋتری، آغلارام شام و نهار!
(معجز ۵۱ قسمت دوم)

پنج - با «ایا»:
دلیدیم اۋتور دیزیم اۋسته ایانگار جوان!
که خوشی دی معجز شیرین مقالیلن یاشاماق.
(معجز ۹)

شش - با «یا» ی عربی:
سن گۈرمه مین درد نه دی، درمان نه دی یارب!
من دن خبر آل، زحمت دندان نه دی یارب!
(معجز ۱۳۳)

هفت - با الف فارسی (در آخر):
اۋلدۈرۈر خلقی، سۈرا ختمین توتوب، یاسین اۋخور
بارالها! خلقه وئر یوحوققا یاسین نن نجات.
(شهریار ۱۷۳)

خدایا آتش هجرانی دنیا دن ییغیشدیر، سن
تجه سینیش اوزک، بر آتش هجرانه تاب ایله ر؟
(کاظمی ۲۰۹)

گفتار هفتم - نقش قیدی اسم
قید، کلمه‌ای است که فعل، و گاهی قید دیگر یا صفت و یا مسند را مقید می‌کند.
و اسم گاهی در جمله، نقش قیدی دارد؛ مانند صبح ایکیندی، شنبه، دوشن در سه
جمله زیر:
صبح ایشه گندیریک، ایکیندی ائوه گلیریک، (صبح سبرکار می‌رویم. عصر به خانه
بر می‌گردیم.)

شنبه صبح مدرسه به گندیرم. (شنبه صبح به مدرسه می‌روم: قید قید)
هاوا دوشن ایستیدی (هوا دیروز گرم بود: قید مسند)
وئردین گشچن ایل بورجووا یۇرقانیوی لپلیم؟
اؤل ایمدی پالاز ساتماغا آماده اکین جی!
(صابر ۱۳۵)

گۆز یاشینا باخان اولسا، قان آخماز
آما حییف کؤر توتدوغون بوراخماز.
(حیدریابا ۱۹)

قاری نه گشجه، ناغیل دییئده
کۆلک قالخنیب، قاپ باجانی دؤیئده.
(همان ۲۱)

گفتار هشتم - نقش وصفی اسم
صفت در موارد بسیاری، در نقش و جانشینی اسم در جمله به کار می‌رود؛ مانند
جاوان، قۇجا، بۇيۇک در جمله زیر که به جانشینی از اسم، به ترتیب، نقشهای نهاد،
متمم فعل، متمم فعل را بر عهده گرفته‌اند:
جاوانلار، گرک قۇجالارا ر بۇيۇک لره احترام ائله سینلر. (جوانان باید به پیران و
بزرگان احترام کنند.)

اما اسم، بسیار کم در نقش و معنی صفت به کار می‌رود؛ از آن جمله است شش
کلمه دینک، (چربدستی چوپان و...)، اؤکۆز (گاون)، ائششک (خر)، قاپان (گرازنر).

یابی (یابی)، سوپا (کزّه خر) که هر شش اسم در زبان ترکی، در معنی نادان و نفهم، و بیشتر در نقش مسندی به کار می‌رود؛
اولاپ دَینک ایدی. (او سخت نفهم و نادان بود).
یا مانند «گول» (گل) در جمله زیر که به معنی خوشروی و خوشخوری و نجیب است، و «انسان» که به معنی فهمیده و بزرگوار آمده است:
حسین گول دی (حسین گل است: نجیب و دوست داشتنی است).
گوزیاشینا باخان اولسا، قان آخماز
انسان اولان، خنجر بئلینه، تاخماز. (حیدربابا ۱۹)

گفتار نهم - نقش تمیزی اسم

تمیز، اسم یا کلمه‌ای است که در جمله می‌آید و نسبت مبهمی را روشن می‌سازد؛ مانند کلمه‌های قارداش، داداش، دشمن و یولداش در جمله‌های زیر:
من سیزی اوزومه قارداش یلیرم. (من شما را برادر خود می‌دانم).
اورنگ، ارژنگی، داداش سسلیر. (اورنگ، ارژنگ را داداش صدا می‌کند).
کارنگ، اوزنگی دشمن سایمیر. (کارنگ، اورنگ را دشمن نمی‌شمارد).
بابک، منه یولداش بس دیر. (بابک برای من به عنوان یار و همراه بس است).
چهار جمله بالا با وجود داشتن فاعل، مفعول، متمم و فعل، بدون کلمه‌های قارداش، داداش، دشمن و یولداش، نسبت روشن و رسایی را نمی‌رسانند و با آمدن چهار کلمه یاد شده است که ابهام نسبت بر طرف، و معنی جمله، رسا و کامل می‌شود.
اسم در نقش تمیزی، بیشتر هنگامی دیده می‌شود که یکی از فعلهای تمیزی مانند ییلمک (دانستن)، تانیماق (شناختن)، سایماق (شمردن)، چاغیرماق (صدا کردن) دئمک (گفتن) و... فعل جمله باشد:
سهندی هامو کلامی دا داداش چاغیرئردی. (سهند را همه در کلاس، دادش صدا می‌کردند). و ← (فعلهای تمیزی، ص ۱۳۶)

گفتار دهم - نقش بدلی

بدل، اسم یا کلمه دیگر و یا گروه اسمی است که بدون اضافه در زبان فارسی، پس از اسم، ولی در زبان ترکی معمولاً پیش از اسم می‌آید و لقب، مقام، شغل، نام دیگر و یا یکی از ویژگیهای دیگر اسم را بیان می‌دارد؛ مانند امیرالمؤمنین، سئوملی شاهر، آدلی

طیب، درزی، عاشیق در جمله‌های زیر:

حضرت علی (ع) امیرالمؤمنین، بیوروب... (حضرت علی امیرالمؤمنین فرموده است...) (حیدریابا، شاعر، شهریارین الری دیر. (حیدریابا اثر شهریار، شاعر محبوب است.)

دکتر جاوید، آدلی طیب، جوخلو کتابلار یازیدیر. (دکتر جاوید پزشکی نامی کتابهای زیادی نوشته است.)

درزی کریم دن کورتک آلدیم. (از کریم خیاط، پیراهن خریدم.)
عاشیق رستم یاخچی تارچالیر. (رستم عاشق، خوب تار می نوازد.)
عاشیق رستم، سازین دیللندیرنده

یادین دا دیر نه هؤلسک قاجاردیم؟

(حیدریابا ۱۷)

هرگزولدن بیرای آلب

من گوزله پای دیمیشم.

همره سورهن من قره گون

آخ دیمیشم، وای دیمیشم. (شهریار ۱۲۹)

فصل پنجم - صفت

صفت، کلمه‌ای است که چگونگی، حالت، شماره، مقدار و یا یکی دیگری از ویژگیهای اسم را بیان می‌کند. اسم یا کلمه‌ای که صفت به توصیف آن می‌پردازد موصوف نامیده می‌شود؛ چنانکه در ترکیب «گوزل گزل» (گل زیبا)، گوزل، صفت؛ و گزل، موصوف است.

بخش نخست - صفت ساختاری یا صرفی - صفت کاربردی یا نحوی
صفت در میان انواع هفت‌گانه کلمه، در شمار کلمه‌های صرفی - نحوی است^(۱)؛ یعنی یک‌بار از دید ساختار و به عنوان یکی از انواع هفت‌گانه کلمه بررسی می‌شود و یک‌بار از دید نقش و کاربرد و به عنوان یکی از اجزای تشکیل‌دهنده جمله.

شش کلمه گوزل (زیبا)، آغ (سفید)، گلن (آینده)، یازنجی (نویسنده)، ایچیل (تبریزی)، تبریزی (تبریزی) را از نظر ساختار و علم صرف، و بدون همراهی موصوف و خارج از جمله، صفت می‌نامیم؛ چون اهل زبان، آنها را با ساختارهای ویژه، برای توصیف اسم ساخته‌اند.

و کلمه‌های یاخچی، بویوک، سئویملی در جمله‌های زیر به علت اینکه سه اسم (موصوف) یعنی کتاب، اوتاق، یولداش را تعریف می‌کنند، صفت نامیده می‌شوند:

یاشار یاخشی کتاب آلیب. (یاشار کتاب خوبی خریده است.)

یاشار بویوک اوتاق دا یا شیر. (یاشار در اتاق بزرگی زندگی می‌کند.)

یاشار منیم سئویملی یولداشینیم دیر. (یاشار دوست بسیار عزیز من است.)

۱- کلمه‌های هفت‌گانه، دو دسته‌اند: ۱- کلمه‌های صرفی که عبارتند از اسم، ضمیر و شبه جمله که ویژه علم صرف هستند. ۲- کلمه‌های صرفی - نحوی که عبارتند از فعل، صفت، قید و حرف که هم در علم صرف مطرحند و هم در علم نحو.

و همچنین است سه کلمهٔ ادبلی، دوشونن، اؤخومالی در ترکیبهای وصفی زیر:
ادبلی قیز (دختر با ادب)، دوشونن آدام (آدم فهمیده)، اؤخومالی کتاب (کتاب خواندنی).

همهٔ انواع صفت اهم از بیانی، اشاره، پرسشی و... در زبان ترکی، پیش از موصوف (اسم) و بدون اضافه می آیند؛ در صورتی که در زبان فارسی، صفت بیانی که صفت اصلی است و نیز برخی از صفتهای شمارشی، پیش از اسم می آیند و در صفت بیانی، موصوف با کسره به صفت افزوده می شود:

یاخچی اؤغلان (پسر خوب)، چوخ میوه (میوهٔ زیاد)، دوردونجی گون (روز چهارم)، گولش اوشاق (بچهٔ خنده‌رو)، بو کتاب (این کتاب)، هانسی قلم (کدام قلم):
گوزل قوشلار اوردان گلیب، گنچلر

خلوت لییب بولاقدان سوايچلر.

(حیدریا با ۲۰)

قالیب شیرین یوخی کیمی یادیم دا

اثر قویوب روحوم دا هرزادیم دا. (همان ۱۸)

بیرگون سلاح آلب الیمه، شانلی خلقیمی

آزاد ائندن ده سؤیله رم ائلخان یارانیشام.

(بیریا ۱۲)

منیم آتام، قوجا، آغ ساققال کیشی

عمری بؤیو بیرخیردا باققال کیشی. (سؤنمز ۳۲)

بخش دوم - تفسیر مقولهٔ دستوری صفت

صفت گاهی از گروه دستوری خود خارج می شود و در جمله، نقش های گوناگون اسم و نیز نقش قید و تمیز و مانند آنها را بازی می کند. به جمله های زیر توجه فرماید:

۱- گوزل گلدی. (گوزل آمد).

۲- قاچاقچی نی توتدولار. (قاچاقچی را گرفتند).

۳- دوشوننه جان قوریان دیر. (جانم فدای آدم فهمیده)

۴- احسان گویچک یازیر. (احسان زیبا می نویسد).

۵- من اونی ادبلی گوردوم. (من او را مؤدب دیدم).

در سه جملهٔ نخست، سه کلمهٔ (گوزل، قاچاقچی، دوشونن) که صفت هستند، به

جانشینی از اسم، به ترتیب نقشهای فاعلی، مفعولی و متممی به عهده گرفته‌اند. در جمله چهارم، صفت گویچک در نقش قیدی، و در جمله پنجم، صفت ادبلی در نقش تمیزی به کار رفته‌اند.

بخش سوم - اقسام صفت (ساختاری و صرفی)
گفتار نخست - اقسام صفت از حیث ساختار (ساده - مرکب)

یک - صفت ساده: گۆزل، بۆیوک، ساری، آغ:

بیرکیشی دیر آی ننه! لاپ چوخی فاغیر

گزمه ده یونگول، دانیشیق دا آغیر. (صابر ۱۹۹)

... آغ بولوتلار کۆنکلرین سینخان دا

ییزدن ده بیر یاد ائلیین ساغ اولسون. (حیدریابا ۱۶)

دو - صفت مرکب: آلی آجیق، هیکل لی، اوزی گولش، گۆی گۆز، فاراشین لی،

ازجابوی، باغلی باغچالی کند، خوش باخیش اوشاق:

آی ننه بیر قیرمیزی ساققال کیچی

آغزی دعالی، قوچا باقال کیچی

زه‌دلی، تقوالی، دیلی شکرلی

سورمه‌لی گۆزلی، دۇداغی ذکرلی. (صابر ۱۹۸)

میرمصطفی دایسی، اوجابوی بابا

هیکل لی، ساققال لی تۇلستوی بابا. (حیدریابا ۲۳)

توفیق و لطف حضرت حقّیله موسوی!

خلق ایچره دۆل صداقته، قیمتلی گوهر اول.

(موسوی ۵۰)

کۆگۆل اوما بودنیایه، بودنیا فانی دیر، فانی

الی بوش بۆللیوب دورقبره قارونی، سلیمانی.

(کاظمی ۲۰۴)

و - فصل اسم (اسم ساده و مرکب)

گفتار دوم - اقسام صفت از حیث اشتقاق (جامد - مشتق)

یک - صفت جامد: گویچک، تازا، یاشیل، اوزاق:

حیدربابا ننه قیزین گوزلری

رخشندەنین شیرین شیرین سوزلری. (حیدربابا

(حیدربابا ۲۷)

دو - صفت مشتق: قاچان، اوزن، گنجیمیش، اوتانجاق، دنینگن، ییلیجی، اوچوق،

ییرتینق، اؤخومالی:

یئل گلندە وئرگتیرمین بویانا

بلکه منیم یاتمیش بختیم اویانا. (حیدربابا ۱۶)

و - فعل اسم (اسم جامد - اسم مشتق)

گفتار سوم - اقسام صفت از حیث مفهوم و پیام

صفت از حیث مفهوم و پیام شش دسته است: بیانی، اشاره، پرسشی، تعجبی،

میهم، شمارشی

گروه نخست - صفت بیانی

صفت بیانی، صفتی است که همراه اسم و پیش از آن بدون کسره اضافه می آید و

چگونگی و ویژگیهای اسم را از حیث رنگ، قد، شکل، وضع، اندازه، مزه و جز آنها بیان

می کند: ساری گؤل (گل زرد)، اوجاکیشی (مرد بلند)، خوش گؤن (روز خوش)، بؤیوک

اوتاق (اتاق بزرگ)، چوخ کتاب (کتاب زیاد)، شیرین آلمان (سبب شیرین).

انواع صفت بیانی: صفت بیانی در زبان ترکی هفت گونه است: ۱ ساده ۲ فاعلی ۳

فاعلی گذشته ۴ مفعولی ۵ مفعولی گذشته ۶ نسبی ۷ لیاقت

یک - صفت بیانی ساده، صفتی است که چگونگی اسم را بی مفهوم فاعلی و

مفعولی و نسبت و جز آن می رساند: یاخچی اوغلان (پسر خوب)، کیچیک قیز (دختر

کوچک) ارجا آفاج (درخت بلند)، آکچاق دووار (دیوار کوتاه):

داش قلیلی انسانلاری نیلیردین الهی!

بیزده بر سویوق قانلاری نیلیردین الهی! (صابر ۱۶۷)

حیدربابا شیطان بیزی آز دینرب...

قره گونون سرنوشتین یازدینرب. (حیدربابا ۱۹)

دو - صفت فاعلی، صفت فاعلی، صفتی است که معنی فاعلیت دارد؛ مانند اوچان

(برنده)، یازنجی (نویسنده)، یالانچی (دروغگو)

اقسام صفت فاعلی (از حیث ساختار)

یک - ساختار اصلی (بن فعل + پسوند «ن» یا «ان»)

این ساختار، ساختار اصلی صفت فاعلی ترکی است و خود، دستورمند (با قاعده) است و از بن هر فعلی می‌توان با پسوند فاعلی، صفت فاعلی اصلی ساخت و آن، جانشین یا مترادف صفت فاعلی اصلی زبان فارسی است که از بن مضارع + پسوند «نده» ساخته می‌شود (گیر + نده - گیرنده، خوان + نده - خواننده) و نیز گاهی جانشین انواع دیگر صفت فاعلی فارسی می‌شود:

اویان (آز هوش رفته)، یوخان (واگیر)، ارجان (پرنده)، دوشونن (فهمیده)، آنلین (دانا)، قالدخان (خیزنده) و...:

۱- با پسوند «ن»: ایچن، بیچن، گسن، آسن، ورن، گشدن، گلن، دوتن، گشچن، گیرن، گمیرن، جیم چشن و...:

کربلیا گشدن لرین قاداسی

دوشسون بواج یولسوز لارین گوزوته.

(حیدریا ۱۸)

سینه دوغری دین کیم دیر

یالان دنیا یالان دنیا! (شهریار ۲۱۸)

قیز صاحبی باخماز بوآدام بوغدا آگن دی

حامیالیدی، کامیب دی، بولی بوغدی، سوچکن دی.

(بیریا ۱۵)

۲- با پسوند «ان»: آلان، آچان، اوتانان، ازیادان، ازیانان، آپاران، باشاران، باخان،

بویوران، بوزان، تاپان، توتان، دایانان، ساتان، قاتان، قاپان، قاچان، قالان، قوتولان، قوتان،

قوباردان، یازان و...:

باغریوی سینه‌ماسین بوهای - هارای لار

قیریلان زنجیر دیر، سینان قس دیر. (سهند ۲۴۱)

حیدریا دنیا یالان نیادی

سلیمان‌دان، سوح‌دان قالان نیادی

اؤغول دؤغان، درده سالان نیادی. (حیدریا ۳۱)

دو - ساختارهای فرعی صفت فاعلی

صفت فاعلی در ترکی، محدود و منحصر به ساختار اصلی نیست؛ بلکه ساختارهای گوناگون دیگری هم با پسوندها و ترکیبها و پیامهای دیگری دارد؛ اینک ساختارهای فرعی گوناگون صفت فاعلی اهم از صفت حالیه، صیغه مبالغه، صفت مشبّه، صفت شغلی، تأکید و... بی تفکیک پیامی و معنایی، به ترتیب حروف تهجی پسوندها که به آخر بن فعل افزوده می شوند، می آیند و پس از صفتهای فاعلی پسوندی، دیگر ساختارهای آن ذکر می گردد:

۱- صفت فاعلی با پسوند «-اجاق» و «-جک»:

گله جک، اولاجاق:

هنج کس گله جگی بیلمز. (هیچ کس آینده را نمی داند).

۲- با پسوند «-ار» و «-ر» (صفت مشبّه):

آخار، باخار، یانار، دوشر دوشمز:

عاشیق دیئر بیرنازلی یار وارنمیش

عشقی دن اودلانان یانار وارنمیش. (حیدریابا ۵۷)

بیرس تاپانمیرام اونا بئزر، قزیرن دئیم

بئزر بونا اگر ایشید یلسیدی جان مسی.

(شهریار ۱۱۵)

۳- با پسوند «-اراق» و «-رک» (صفت حالیه):

اوچاراق، قاچاراق، ووراراق، گنچه رک، گزله رک، دیه رک و...

بئندیر آغزین دا بیر قارا قارقا

اوچاراق قزندی بیر اوجا بوداغدا.

(صابر: ادبیات شناسلیق ۱۸۶)

اولدوز سایاراق گزله میشم هر گنجه، یاری

گنج گلمه ده دیر یار، گینه اولموش گنجه، یاری.

(شهریار ۶۳)

سان کی سفرده یم، اویادیرلار که دور چاتاق
زنگ شتر چالیر گشچه رک کاروان سسی.
(شهریار ۱۱۵)

۴- با پسوند «-ارلی» و «-رلی» (صیغه مبالغه): توتارلی، کسه رلی:
شهریارین دا عزیزیم! بیر توتارلی آهی وار
دشمنی اهریمن اولسون، تاپماز آهین تن نجات.
(شهریار ۱۷۳)

۵- با پسوند «-از» و «-ز» (صفت فاعلی منفی):
آنماز، سولماز، قانماز، بیلمز، دیشمز (بابا دینمز) گولمز:
صدام چوخ قالماز دیر!

۶- با پسوند «-اغان» و «-گن» («-ین» (صیغه مبالغه):
آغلاغان، اویناغان، توولاغان، چاپاغان، چالاغان (کرکس، با مفهوم اسمی)،
قاچاغان، قاپاغان، ووراغان، یاناغان و...
آسنه گن (اسنه ین)، کوسه ین، گزه ین، هورکه ین، هوزه ین و...:
آغلاغان اوشاق، قاپاغان ایت، گزه ین آرواد

۷- با پسوند «-اق» و «-ک» (مبالغه): مانند «قاچاق» (متواری):
او دورد ایل دیر قاچاق دیر. (ار چهار سال است که متواری است).

۸- با پسوند «-ه» (مشبه): کسه: کسه یول (راه میان بُر)

۹- با پسوند «-ری» (حالیه - مبالغه): کؤچهری (بسیار کوچنده، در حال کوچ).
ایران هشایری نین چؤخی کؤچهری دیر. (بیشتر هشایر ایران کوچ نشین هستند).

۱۰- با پسوند «-ک» در آخر اسم (مبالغه): هؤسک: هؤسک تویوق (مرغ خانگی
بلهرس که به جای لانه خود، این ور و آن ور می خوابد).

۱۱- با پسوند «-ین ته» (مبالغه): گزه ین ته: گزه ین ته آرواد (زن ولگرد)

۱۲- با پسوند «-ین تی» (مبالغه): گزه ین تی: گزه ین تی آرواد (زن ولگرد)

۱۳- با پسوند «جاق» و «جک» (مشبّه و حالیه): اوتان جاق، سئوین جک:
اوتان جاق اوشاق (بچه کمر)، سئوین جک آرواد (زن ذوق زده)

۱۴- با پسوند «چی» در آخر اسم و بندرت آخر صفت (صفت شغلی، مبالغه):
این ساختار، پس از صفت فاعلی اصلی، رایجترین و پُر بسامدترین نوع صفت فاعلی است. افزون بر معنی فاعلی، از فاعل فعل هم جانشینی می‌کند؛ بدین معنی که پسوند «چی» را بر اسمی که در اصل، مفعول است می‌افزایند و خود فاعل یا کننده کار را حذف می‌کنند و در نتیجه، پسوند «چی» جانشین صفت فاعلی می‌شود؛ مانند فایتون چی (درشکه ران = راننده درشکه = فایتون سوره‌ن) که در آن، کلمه «سوره‌ن» (راننده) را که صفت فاعلی و فاعل فعل است، حذف کرده‌اند و به جای آن، پسوند «چی» را به آخر فایتون که در اصل، مفعول فعل است افزوده‌اند و هم‌چنین است کلمه «چورک چی» (چورک پیشیره‌ن = نان پز) که در آن، صفت فاعلی «پیشیره‌ن» را حذف و پسوند «چی» را به جانشینی از آن به مفعول اصلی (چورک) افزوده‌اند.

۱/۱۴- چی در آخر اسم:

اؤراق چی، اکین چی، ایش چی، اویون چی، بیچین چی، تلفون چی، تاماشا چی،
درشکه چی، جهره چی، کشیک چی، کومور چی، بئل چی، قازیا چی، سوچی،
قوودوخ چی، ناخیر چی، هایچی، هوجی و...:
بیچین اوستی سوبول بشچن اؤراخلار...

شکارچی لار بیلدیر چینی سؤراخلار

بیچین چی لر آیرانلارین ابللر... (حیدربابا ۲۱)

سویقون چی قاجیب، نؤخدا قالب مهر الینده

دیوانه توتوب مهتری، دیوان آکیر ایندی.

(شهریار ۱۳۵)

۱۴-۲. چى در آخر صفت:

دۇغروچى، يالانچى، قاراجى و... كه بيشتر در نقش اسمى به كار مى رود:
قاراجى لار گلدیلر. (كولى ها آمدند.)

۱۵- با پسوند «خیم» در آخر بن فعل (صفت فاعلى در مفهوم اسمى):
سالخیم (خوشه انگور)

۱۶- با پسوند «ق»: (فیریلداق):

نوردان چىخیب، ظلمات ایچره ایتمیز
فیریلداغا فیرقیراتک بیتیز. (حیدربا ۵۴)

۱۷- با پسوند «قان» و «گن» (مبالغه):

اۆتورقان، چیریش قان، چالیش قان، ساراشقان، قیشقیرقان، ووروشقان و...
دۇیوش گن، سۇیوش گن:
اۆتورقان قۇجا (پیرخانه تشین)، ساواش قان اوشاق (بچه ماجراجى)، دۇیوش گن
خوروز (خروس جنگى)

۱۸- با پسوند «قین» و معادلها (قون، گون، گین) (مبالغه):

- ۱- قیزقین، شیرقین: شیرقین یاغیش (باران تند، رگبار)
- ۲- آزقون، پۇزقون، وورقون، یۇرقون: آزقون تریوق (مرغ لانه رها کرده)
- ۳- سۇزگۇن، كۇسگۇن، اۆتگۇن، دۇزگۇن:
اۆتگۇن سۇز (سخن روا و مؤثر و مجرا)
- ۴- كسگین: كسگین پینچاق (چاقوى تیز و بُرا)

۱۹- با پسوند «لك» در آخر اسم (مبالغه): ایش لك (پركا)

۲۰- با پسوند نفى «ماز» و «مز» (صفت فاعلى منفى):

اوتانماز، اۇسانماز، اینانماز، قانماز، اۇیانماز، سايماز، آنانماز و...
ییلمز، دینمز، گیرمز، یهزمز، یهپئلمز و...:

گُزردۆكجه منتظم دگیشیل مز اراده می
فخر ایله رم کی صاحب ایمان یارانمیشام.
(بیریا ۱۲)

۲۱- با پسوند نفی «می_ین» (صفت فاعلی منفی):
اوریان می_ین، یات می_ین، آچیل می_ین، دوشون می_ین، ییل می_ین، قان می_ین، گُور
می_ین، سؤی می_ین. و...:
بیزدن ده بیر ممکن اؤلسا یاد ائله
آچیل می_ین اوزکلری شاد ائله. (حیدربابا ۱۵)

۲۲- با پسوند «یجی» و معادلها (- یجی / - وجو):
ییلیجی، یازی جی، ینیجی، دئیجی، آلیجی، وروجی، اؤخوجو، تۆخوجو و...:
صمد بهرنگی آن دردلی یازی جی دی. (صمد بهرنگی، نویسنده بسیار درد آشنایی
بود.)

۲۳- با پسوند «ییم جیل» (اسم مصدر + پسوند جیل) (صیغه مبالغه):
یئیم جیل (یئیم جیل قریون: گوسفند پرخوار)

۲۴- با پسوند «- یین گن» (مبالغه): دئین گن (زر زرو): دئین گن قاری (پیرزن زر زرو)

۲۵- قید + بن فعل: هاستاگل (آهسته کار): هاستاگل تَجَّار (تجَّار کندکار)

۲۶- صفت فاعلی با ساختار فعل وصفی (پیش از ساختار اصلی):
گلیب گئدهن، یئیب گئدهن، دوروب قاچان، گؤتورؤب آپاران و:
بور زندانین در بچه سین آچان یوخ
بودار لیتقدان بیر قورتولوب قاچان یوخ.
(حیدربابا ۳۷)

۲۷- با پسوندهای فارسی در آخر اسم (صفت فاعلی فارسی تیار) (مبالغه):
آروات باز، اوشاق باز، حوققاباز، آداخلی باز (آداخ باز)، چاخان باز، قوماریاز،

کلک باز، قوش باز، نرؤیاز و...

خاطا کار، گوناهاکار، طاماح کار، حيله کار، جفاکار و...

ای عشقه گونا دینه گوناهاکار

ترک ایله مهرم من او گوناھی. (نسیمی ۱۸۸)

صیاد جفاکارده رحم اولمیا جاق میش

آهولری، جیرالاری نیلیردین الهی! (صابر ۱۶۷)

سوز جگر و فتنه، بو وقت ابدی

گوردوم او کلبه سیدعلی گولباز...

ایسته دیم لاپ گندیم کسیم قاباغین

دیسیم آی تونمتین قیزی جانباز. (خباز)

سه - صفت فاعلی گذشته

صفت فاعلی گذشته، صفتی است که معمولاً از فعل ناگذر و بندرت از فعل گذرا با

ساختار صفت مفعولی می آید و بر انجام دهنده کار در زمان گذشته دلالت می کند:

گندهن، گلهن (رونده، آینده: صفت فاعلی) - گتمیش، گلیمیش (رفته، آمده: صفت

فاعلی گذشته)

هر چهار صفت بالا برکننده کار دلالت دارند؛ اما دو صفت (گندهن - گلهن) برکننده

کار در هر سه زمان دلالت دارند:

گندهنلر و گلهنلر کؤنه کؤریؤدن گنجیر دیلر. (روندگان و آیندگان از پل کهنه

می گذشتند: گذشته)

گندهنلر و گلهنلر، کؤنه کؤریؤدن گنجیرلر (روندگان و آیندگان از پل کهنه می گذرند:

حال)

گندهنلر و گلهنلر، کؤنه کؤریؤدن گنجه جکلر. (روندگان و آیندگان از پل کهنه عبور

خواهند کرد: آینده)

ولی دو صفت گتمیش و گلیمیش، تنها کننده کار در زمان گذشته را می رسانند:

گنچمیش لر قایتماز. (گذشته ها بر نمی گردند: روزهایی که در گذشته سپری

شده اند.)

گلیمیش لر ناهار لارین یشیب لر (آمده ها ناهارشان را خورده اند: آنها که پیش از این

آمده اند.)

ساختارهای صفت فاعلی گذشته

ساختار صفت فاعلی گذشته اصلی که در زبان فارسی، همان ساختار صفت مفعولی است، در زبان ترکی نیز، همان ساختار اصلی صفت مفعولی را دارد؛ یعنی با افزودن پسوند های (موش، موش، میش، میش) بر بن فعل پدید می آید:

۱- با پسوند «موش»:

اۆلموش، گۆرموش، گۆلموش، کۆسموش، اوزولموش، تۆکولموش، سۆکولموش، چۆنموش، دۆنموش، دۆشموش، سۆیموش، دۆزولموش، دۆشولموش، چۆرۆموش، بۆیۆموش و...:

۲- با پسوند «موش»:

اۆچولموش، اۆچموش، اویموش، دۆیموش، قۇنموش، اۆلموش، قۇشولموش، سۆلموش، سۆیونموش، دورموش، دوروشموش، قۇرخموش، قۇخموش و...:

اوشاق دئییه سن سۆلموش گۆلدۆر. (بچه گری گل پژمرده است.)

۳- با پسوند «میش»:

آچمیش، آخمیش، آتیلمیش، آچیلمیش، آجینخمیش، آییلمیش، اوتانمیش، اوزانمیش، اۆسانمیش، باتمیش، چاتمیش، داغیلمیش، دۆلشمیش، دارینخمیش، داراخلامیش، دۆلانمیش، چینخمیش، باخمیش، اۆیانمیش، قاچمیش، قوۆزانمیش، ونریلمیش (هاشق)، یاشامیش، یاتمیش، یاراخلانمیش، یاغنیش، یینیش، یینیش، یینیش، ییرتیل میش، یاخیل میش، یاییل میش و...:

مس سالما یاتانلار آییلار، قوی هله یاتسین

یاتمیش لاری راضی دگیلم کیمسه اۆیاتسین.

(صابر ۱۲)

یئل گلنده، وئر گتیرسین یوانا

بلکه منیم یاتمیش بختیم اۆیان. (حیدربابا ۱۶)

منیم آتام سفره لی بیر کیشی یدی...

گۆزل لرۆن آخیرا قالمیش یدی. (همان ۳۴)

سلام اؤلسون اؤکسه که چالیشار
گۆن چنخما مینش آلاهینان دانیشار. (ای ساوالان ۱)

۴- با پسوند «میش»:

اگیلمیش (دررفته)، اگیلمیش (آبیلمیش)، آگلش میش، تۆکنمیش، بۆرنمیش،
تیرلنمیش، دوزلمیش، دیرلمیش، قیتیمیش، گلیمیش، گیرمیش، گستمیش، گنچمیش،
گیزلنمیش، ایتیمیش، یشمیش، یشمیش، یشری میش، چکیلیمیش، چکمیش:

بسیر چتیخیدیم دام قیه نین داشینا

بیر باخیدیم گنچمیشینه، یاشینا. (حیدریابا ۳۷)

حیدریابا آلقاق لارون کۆشک اؤلسون...

گنچمیش لرۆن گلنلره مشق اؤلسوند (همان ۵۷)

ساختارهای فرعی صفت فاعلی گذشته

صفت فاعلی گذشته، افزون بر ساختار اصلی بالا، ساختارهای فرعی دیگری نیز
دارد که معمولاً با افزودن پسوندهایی به آخر بن فعل پدید می آیند؛ از آن جمله است:

۱- با پسوند «-اق»: سالخاق، قالخاق:

بیزده باخیب، قسرح لشیب، بیر اوچاق

میتیق سالخاق قانادلاری بیر آچاق. (حیدریابا ۵۵)

۲- با پسوند صفت فاعلی اصلی (ـن / ـان): گنچن، اؤلان (آنادان اؤلان):

فکر ایلیرم همیشه گنچن گۆنلریم منیم

بیر بستر خیالده خواب شبانه دۆر. (موسوی ۲۲)

۳- با پسوند «گین»: ایتگین:

ایستندیده وار داماغیم دا داد وثرمر

ایتگین گندهن گۆنلریم دن یاد وثرمر. (حیدریابا ۲۳)

ملک نیاز ایتگین گندیب، یوؤخ اؤلوب

امیر اصلان سکنه ایله ینخیلنپ. (همان ۴۸)

۵- با پسوند «-ؤلۆ» و «-یلی»: کۆسۆلۆ (قهر کرده)، آسینلی (نگران، دلواپس)

۶- با پسوند «-یق» و «-وق»: سینیق، آچیق، باتیق، یاتیق، اوچوق، توتوق، یوموق

و...:

بیزده باخنب، فرح لنب، بیر اوچاق
سینتیق سالخاق فانادلاری بیر آچاق. (حیدربابا ۵۵)

چهار - صفت مفعولی

صفت مفعولی که در زبان فارسی از بن ماضی فعل + های بیان حرکت ساخته می‌شود: نوشته، گرفته، خوانده؛ در زبان ترکی دو ساختار اصلی و چند ساختار فرعی دارد.

ساختارهای اصلی صفت مفعولی در ترکی:

۱- بن فعل + پسوند «میش» و معادلها (میش، موش، موش): (۱)

۱/۱- با پسوند «میش»:

اکمیش، اکیل میش، اگمیش (آیمیش)، اگیل میش (اییل میش)، اوزلنمیش، بیچمیش،
ایچمیش، درمیش، ایچیل میش، دگمیش (دیمیش)، کسیل میش، چکیل میش، ازیل میش،
دلنمیش، بیچیل میش، یشیل میش و...:

بیرده کیین کیلمه میش، سن منته بیر سوز دئمه دین

یوخسا جهازیم دا گرک گلیدی بیر حوققا - ماشا!

(شهریار ۱۳۰)

۲/۱- با پسوند «میش»:

آنیل میش، آچیل میش، آلمیش، آلین میش، تاپیل میش، چالین میش، توولان میش،
دولان میش، سیخ میش، سیخیل میش، بوشالت میش، قاپمیش، قاتمیش، قاتیش میش،
قاتیل میش، وتریل میش، یاپیل میش، یاییل میش، هولانمیش، کورلان میش،
قارقین میش:

بیر سوزوشون بوقارقین میش فلک دن

نه ایسیتیر بوقوردوغی کلک دن؟ (حیدربابا ۳۸)

عمرون پاییز چاغین دا

خزان ویرمیش باغین دا. (روشن ضمیر ۱۵)

۱- این ساختار بیشتر، از فعلهای ناگذر دستورمند با میانوندهای (-یل / -یل / -ول / -ول) و پسوند پدید می‌آید.

۳/۱- با پسوند «موش»:

اوزۇل موش، دۈزۈل موش، دۈيۈل موش، سۈيۈل موش، چۈزۈل موش، سۈرۈمۈش، سۈزۈل موش: دۈزۈلمۈش كر بۆج (آجر چيدە شەدە)، دۈيۈلمۈش كېشى (مردكتك خورده).

۴/۱- با پسوند «موش»:

اۈلمۈش، اوچ موش، اوچولمۈش، اۈخونمۈش، تۈخونمۈش، بۇغولمۈش، بۈيرۈلمۈش، تۈتۈلمۈش، تۈتمۈش، دۈغولمۈش، دۈلمۈش، يۈرۈلمۈش: مېرزا تاغى نى گىئە گىئەدىك چاڭپا

من باخىرام سئلەدە بۇغولمۈش آيا. (خېلىربا ۲۹)
آزاد قۇي اوغول! عشقى، طيىعت دە يىلىن سىن

داغ داشدا دۈغولمۈش دلى جيران، جمىل اۈلماز.

(شەرىار ۶۲)

۲- بن فعل + پسوند «-وق» و معادلها (-يق / -ۆك / -يك):

۱/۲- با پسوند «-وق»:

اوچوق، بوروق، بۇغونوق، تۈتۈق، چاپۈخ (با معنى اسمى)، يۈلۈق و...:

اوچوق انو، تۈتۈق يول، يۈلۈق يۇنجا

۲/۲- با پسوند «-يق» (= يىخ):

آچىق، باتىق، جىرىق، يانىق، يىرتىق، يىرىق و...:

انسان، قۇجالىنىش اۈلسا، قولاقلاز آخىرلاشار

سانكى يازىق قولاق دا گۈرۈلدۈر زمان سسى.

(شەرىار ۱۱۶)

۳/۲- با پسوند «-ۆك»:

اۈرتۈك (بوشىدە)، دۈشۈك (بچە سقلى)، ھۈرۈك (نافتە)، سۈرتۈك، كۈپۈك (در

معنى اسمى)، چۈرۈك، اۈرتۈك و...: اۈرتۈك اۈز، سۈرتۈك آشىق، دۈشۈك اوشاق و...

۴/۲- با پسوند «-يك»:

كسېك، دلىك، دىشېك، دېدېك و...:

کسیک آل (دست بریده)، دلیک دیوار (دیوار سوراخ شده)

ساختارهای فرعی صفت مفعولی

صفت مفعولی، افزون بر دو ساختار اصلی، ساختارهای فرعی دیگری نیز دارد که بیشتر از بن فعل + پسوندهایی تشکیل می‌شود. اینک این دسته از صفت‌های مفعولی را به ترتیب حروف تهجی پسوندها می‌آوریم و پس از آنها ساختارهای دیگر را:

۱- با پسوند «ش»: تائیش (تائین میش = آشنا = شناخته شده):

سنن گنچن تائیش اولسون، یاد اولسون

دئنه منیم شاعر اولغولوم شهریار

بیر عمر دؤر غم اؤستونه غم قالار. (حیدربایا ۴۰)

بورد ا خیال میدانلاری گیش دی

داغلار، داشلار، بۆتون منه تائیش دی. (همان ۴۵)

۲- با پسوند «قون» و معادلها (گون، گین):

بۆزقون، توتقون، سۆزگون، ارگین:

بۆزقون چادر (چادر برچیده شده، برهم خورده)، ارگین یاغ (روغن گداخته)

۳- با پسوند «قین چا»:

ونرقین چا (ورپیده، جن زده): ونرقین چا اوشاق (بچه ورپیده)

۴- با پسوند «ما - مه»:

سۆزمه، دۆزمه، قیرمه: قیرمه دیش (دندان مصنوعی)، آلتین ما، (واژه برگرفته)،

دولما (دولما دیش: دندان پر شده)

۵- با پسوند «- ونوق»: بۆغونوق: بوغونوق سس (صدای گرفته و خفه گردیده)

۶- با پسوند «- یلی» و معادلها (- یلی / - ولو / - ولو):

کسیلی، بیجیلی، تیکیلی، آسینلی، باسینلی، قازینلی، یازینلی و...

چوژورولو، توتولو، قورولو؛ کسلی پالتار (لباس بریده)، آسلی شال (شال آویخته شده)، چوژورولو قازان (دیگ وارو و برگشته)، یازنلی کاغاذ (کاغذ نوشته شده)

۷- اسم (فاعل) + ساختار صفت فاعلی:

اوغرو آپاران، ایلان چالان، ایلان و وران، رستم اولدورن، قورت ییین، قورت ییرتان: قورت ییین اوشاق (بچه گرگ خورده)، ایلان چالان (شخص مارگزیده):

ایـلان و وران بـورخلادی

گؤیرچین یاتالمادی. (روشن ضمیر ۱۹)

۸- بن فعل + میانوند «درغ» و معادلها (دینغ، دوگ، دیگ) + ضمیرهای پیوسته اضافی:

دندیگیم، دندیگین، دندیگی، دندیگیمز، دندیگیز، دندیک لری، وئردیگیم، وئردیگین و... یئدیگیم، گزدیگیم، ازدیگیم، کسدیگیم، بیلدیگیم و... آتدیغیم، چاتدیغیم، ساتدیغیم، سالدیغیم، قیلدیغیم و... گوردوگوم، اوزدوگوم، سوزدوگوم، بؤلدوگوم، اؤرتدوگوم و... پوزدوغون، توتدوغون، اوتدوغون، اوچورتدوغون، اوتوزدوغون و...

اوتوزدوغون پول (پول باخته‌ات)، وئردیگین خبر (خبر داده شده‌ات)، دندیگین مطلب (مطلب گفته‌ات)

پنج - صفت نسبی (نسبت صفتی)

صفت نسبی، صفتی است که نسبت به شخص و یا جا و یا چیزی را می‌رساند: فریدونی، ماراخاللی، آبی.

صفت نسبی اصلی که در فارسی با افزودن یای نسبت به آخر اسم پدید می‌آید: مسعودی، تبریزی، در زبان ترکی بدین صورت است که اسمهای مکان معمولاً با پسوند «لی» منسوب می‌شوند:

خوزستانلی، تبریزی شیرازلی، میانالی، اردبیللی، کیویلی، سندجلی و... و اسمهای اشخاص بیشتر مانند زبان فارسی با «ی» می‌آیند: سعیدی، ساسانی، بابکی، بهمنی، اسفندیاری و...

و بندرت در نام اشخاص و قبیله‌ها مانند نام جاها، پسوند «لی» (لی) را به کار می‌برند:

رضا خاللی (رضا خانلو)، قۇجا بیگلی (قۇجا بیگلر)، رحیملی (رحیملو) و...:
 أَشْهَدُ بِاللّٰهِ الْمَلٰٓئِ الْمَظْمِیْمِ
 كهته ملمانم آشیروانلنی لارا (صابر ۷)
 تۈرك لۈك، ایرانلی لیتق، تكلیفین ایفا ایله دی
 بیر رشادت، بیر هنر گۈستر دی، دهوا ایله دی.
 (همان ۲۱۸)
 جذیزین وقف سوپون ملكۈمه آجدیر ما مبشام
 ای شبسترلی داداشلارا سیزه من نیله میشم؟
 (معجز ۵۳)
 كتلی گلین کیمی دنیانی بـزـهـر...
 ایگنه بزهر خلقی، اۋزی لۈت گزهر. (حیدریابا ۲۹)

اقسام فرعی صفت نسبی

صفت نسبی علاوه بر ساختار اصلی، ساختارهای دیگری نیز دارد. از آن جمله است:

- ۱- با پسوند «چی» در آخر اسم:
 انزلی چی، باکی چی، بهلوی چی، نهرانچی، شاهچی، فرقه چی، گیلانچی، هریسچی و...:
 باکی چی نین سۈزی، سووی، کاغیدی
 اینک لرین بولاماسی، آغیزی. (حیدریابا ۲۵)
- ۲- با پسوند «-ین» در آخر صفت یا بن فعل:
 چت + -ین - چتین (دشوار). گل + -ین - گلین (هروس با مفهوم اسمی):
 حیدریابا میرز ممدین باخچاسی...
 گلین لرین دۈزمه لری، طاخچاسی. (حیدریابا ۲۴)

۳- صفت نسبی ویژه

صفت‌های نسبی ویژه، صفت‌هایی هستند که در زبان فارسی با پسوند‌های «-ین» و «-ینه» می‌آیند: سیمین، آهنین، پولادین، سیمینه، زرینه و...
 این صفت‌ها در زبان ترکی بدون پسوند و برخلاف فارسی، پیش از موصوف می‌آیند

و مانند اضافه بیانی (جنسی) فارسی که در آن، مضاف الیه، جنس مضاف را بیان می‌کند، مانند انگشتر طلا، جام مس، پیراهن ابریشم؛ این صفتها نیز بدون نشانه‌ای، جنس موصوف را بیان می‌دارند:

قیزیل اوزوک (انگشتر طلا = طلایی، زرین)، میس جام (جام مس = مسین)، ایپک کؤینک (پیراهن ابریشم = ابریشمی)، داش دووار (دیوار سنگی)، دیمیر سڭ (سڭ آهنین): آلماس اوزوگ، قندی، چایی بیربانا قالسین

اؤغلان گرک اؤل قیزا بخت آیناسی آلسین.

(بیربا ۱۳)

بیر ایپک دؤن گرک منه آلاسان

آلماسان واللاهی سن اؤل اؤلمازا (اکبر خباز)

و - نقش مضاف الیهی اسم (ص ۲۰۵-۲۰۴)

شش - صفت لیاقت

صفت لیاقت که شایستگی موصوف را می‌رساند و در زبان فارسی با افزودن پسوند «ی» بر مصدر ساخته می‌شود: دیدنی، خواندنی، نوشیدنی؛ در زبان ترکی رایج‌ترین ساختار آن، ساختاری است که از بن فعل + پسوند «مەلی» یا «مالی» (= اسم مصدر + پسوند «لی») ساخته می‌شود:

گؤرمەلی (دیدنی)، آلمالی (خریدنی)

۱- با پسوند «مەلی»: اکمەلی، ایچمەلی، اوزمەلی، اثشبت مەلی، ائتمەلی، اؤیمەلی، ایستەمەلی، بیچمەلی، بیتمەلی، بیلیمەلی، چؤنمەلی، دؤنمەلی، دنیمەلی، سئومەلی، سۆرمەلی، سۆزمەلی، سیلمەلی، گتیرمەلی، گیرمەلی، گزمەلی، گۆلمەلی، گۆرمەلی، مینمەلی، وئرمەلی، یەمەلی، یتیرمەلی، یتدیرتمەلی، یتیرتمەلی و...

آخ نئجه کئف چکیمەلی ایما میندی

اوندا که اولاد وطن خامیدى! (صابر ۲۱۰)

گۆلمەلی دی اؤنون نزیك قاپاسی

همه مینده ارسینین شاپاسی. (حیدربابا ۳۵)

بو شهریارین طبعی کیمی چیم مەلی چشمه

کوئر اؤلا بیلسه دنمیرم، سلسیل اؤلماز.

(شهریار ۶۲)

۲- با پسوند «مالی»:

آمالی، اؤخومالی، اینتالمالی، باخمالی، پوزمالی، تاپمالی، تاپشیرمالی، تافتامالی، جیرمالی، جیزمالی، چاتمالی، چالمالی، چیرپمالی، قاپمالی، قوپمالی، قورخمالی، یاپمالی، ییغممالی، یازمالی، یایمالی، یاپیشمالی، ییغممالی و...

ساختارهای فرعی صفت لیاقت

صفت لیاقت افزون بر دو ساختار اصلی بالا، ساختارهای فرعی دیگری نیز دارد. از آن جمله است:

۱- اسم + پسوند «لیق» (لیخ) و معادلها (لیک، لؤک، لوق)

این ساختار که از اسم یا بن فعل + پسوند بالا تشکیل می‌یابد، لیاقت و اختصاص را می‌رساند:

آسمالیق، یعنی: انگور یا میوه‌ای که مخصوص و شایسته «آسماق» (آریزان کردن) است:

توقاق لیق پالتاری (لباس مخصوص مهمانی)، شاه لیق دستگاهی (دستگاه شاهانه)
پالازلیق، یازلیق (غله یا کشت)، ساتدلیخ (ساتلیق)، آستارلیق، قوورمالیق:
سانما از دیکجه فلک بیزلری ویرانلیق اؤلور

اون تمناسی ایله بوغدا دگیرمان لیق اؤلور.

(صابر ۱۰۲)

آستارلیق اداچیت آفاجی اکمک اؤلورمی؟

خلعت ده آکین سابونؤکی چکمگ اؤلورمی؟

(بیریا ۱۴)

۲- با پسوند «لیک»:

ییک لیک، کؤنک لیک، گلین نیک (گلین لیک)، گبه لیک:
کؤنک لیک پارچا (پارچه مخصوص و شایسته پیراهنی)

۳- با پسوند «لؤک»:

گوزگولؤک، بؤرک لؤک، کؤرک لؤک: کؤرک لؤک قری (پوست شایسته و مخصوص کرک)

۴- با پسوند «لوق»:

اؤخ لوق، دؤن لوق: اؤخ لوق آهاج (چوب شایسته و مخصوص تیری):

لازم دی خریدده قیزایش دؤن لوق آلین سین

حوله، سؤزلی، قطعه، ایکی صالدينق آلین سین.

(بیریا ۱۴)

۵- اسم مصدر یا اسم + پسوند «لی»:

سؤگولی، سنویملی، ایستکلی:

تورکی دیلی نک، سؤگولی، ایستکلی دیل اولماز

اؤزگه دیله قاتسان، برامیل دیل، امیل اولماز.

(شهریار ۶۱)

هفت - صفت مضمر

در زبان فارسی، اسم را با افزودن پسوندهایی، مضمر می‌کنند: باغچه، اتاقک. ولی

در زبان ترکی، علاوه بر اسم، صفت را نیز با افزودن پسوند، مضمر می‌سازند.

اسم، چون: دای (کره اسب) + چا (صورت ترکی پسوند «چه» ی فارسی) - دایچا

(کره اسب کوچک)، نایچا (لنگه کوچک)، ناخچا (طاقچه)

صفت: بالا + جا - بالاجا (کوچک و کم)، خیرداجا (کوچک)، آزجا (اندکی)،

بیرجه (تنها یکی، یک باره یک دانه)

و گاهی این پسوندها تنها اندازه را می‌رسانند بدون اینکه معنی تصغیری در میان

باشد: گؤزلجه (با طنز رقیق)، یاخشى جا، یگه جا (زیبا، خوب، بزرگ)

* صفت و موصوف همراه مضاف الیه

اگر، اسم، هم صفت و هم مضاف الیه داشته باشد، در زبان ترکی نیز مانند زبان

فارسی، صفت را پیش از مضاف الیه می‌آورند:

الهه نین تازا پالتاری (جامه تازه الهه)، آمیشین آغ ماشینی (ماشین سفید امین)

حیدربابا بولاخلارین یارپوزی...

چوچیلرین آغ نباتی، ساقیزى. (حیدربابا ۲۳)

* صفت‌های سنجشی

۱- صفت مطلق، که بدون سنجش یا صفت دیگر به کار می‌رود: اؤخومالی کتاب

(کتاب خواندنی)، گؤزل قوش (مرغ زیبا)

۲- صفت برتر (تفضیلی)، که در فارسی با افزودن پسوند «تر» به صفت مطلق ساخته می‌شود، در زبان ترکی، نشانه ویژه‌ای ندارد و آن را درست مانند صفت مطلق به کار می‌برند و تفضیلی بودن آن از بافت و مفهوم جمله برمی‌آید:

بوکتاب، او کتاب دان اوخومالی دیر. (این کتاب از آن کتاب خواندنی‌تر است.)
 نسیم، هاله دن و امیددن کیچیک دیر. (نسیم از هاله و امید کوچکتر است.)
 ولی گاهی به تنهن یا تداول، با افزودن پسوند «راق» به آخر صفت مطلق، و یا آوردن قید «داها» پیش از صفت مطلق، بدان معنی تفضیل و برتری می‌دهند:
 باریشیق داهوادان یاخشی راق دیر. (صلح بهتر از جنگ است.)
 یاز اویری فصل لردن داهها گوزل دیر. (بهار از فصلهای دیگر زیباتر است.)
 حیدریابا گوزلر بسوتون دومان دی

گوزلریمیز، یر یرین دن یامان دی. (حیدریابا ۳۸)
 ۳- صفت برترین (عالی)، که در فارسی با افزودن پسوند «ترین» به صفت مطلق پدید می‌آید، در ترکی، پسوند ویژه‌ای ندارد و در آن مقام، قید تأکید «آن» و گاهی «لاپ» را پیش از صفت مطلق می‌آورند:
 مولوی، ایرائین آن بو یوک شاعری دیر. (مولوی بزرگترین شاعر ایران است.)
 شهریار، آذربایجانین لاپ بو یوک شاعری دیر. (شهریار بزرگترین شاعر آذربایجان است.)

گروه دوم - صفت اشاره

معروفترین و رایجترین صفت اشاره در زبان ترکی، دو واژه «بو» (این) و «او» (آن) است که اولی به نزدیک و دومی به دور اشاره دارد و آن دو، صفت اشاره اصلی ترکی هستند:
 بو قلم او قلم دن یاخچی یازیر. (این قلم از آن قلم بهتر می‌نویسد.)
 افزون بر دو صفت اشاره اصلی (بو - او) دو صفت اشاره ترکی «بئله» (چنین) و «ائله» (چنان) و گاهی به جای آن دو، «بوجوره» و «اوجوره» (این طور - آن طور) مرکب از دو صفت اشاره اصلی و واژه «جوره» به کار می‌رود:
 بئله کتاب (چنین کتاب)، ائله دختر (چنان دختر)، بوجور آدام (این طور آدم)، اوجور اوشاق (آن طور بچه)

و نیز دو صفت اشاره فارسی تبار (همین - همان) عیناً در ترکی استعمال دارد:
 همین کتاب، همان گون، همین کلاس، همان استاد:

اویسان داش، بیویان داش

باشین دا قبیخ - اللی باش. (تمایماجا ۶۴)

مگر بولار دگیل اولاد پاک دینداران

دوتورلا اوشقولو لاردا مکان بو بویدا، بو بویدا.

(صابر ۲۱۹)

بیئله میوه گورمز بیزیم قانالار

قرجالماسین سیزی دوغان آنالار. (شهریار ۹۲)

کیم دن چانیب ارنأ بیزه عالمده بو بدعت...

لعت بیئله رسمه، بیئله عادتله لعنت.

(بیریا ۱۵۱۶)

دو صفت اشاره فرمی «بوقدره» (بوخ قده) و «اوقدره» (اوخ قده) نیز برای اشاره به

اندازه به کار می‌روند: بوقدر کتاب (این قدر کتاب)، اوخ قده میوه (آن قدر میوه)

گروه سوم - صفت پرسشی

صفت پرسشی، صفتی است که از چگونگی، جنس، اندازه و شماره موصوف

پرسش دارد. مشهورترین صفت‌های پرسشی در زبان ترکی عبارتند از: تشچه (چگونه)،

تشچه (چند)، نه (چه)، هانسی یا هانکی (کدام)، نه قدر (نخ قده: چه قدر)، ناواخت

(ناواخ = نه وقت = چه وقت، کی):

خوش گنجه دی ایل چوللیه، دهقانه، نه بۇرجوم؟

یاغمادی یاغمیش بتمه دی بیردانه، نه بۇرجوم؟

(صابر ۱۳۵)

کفرومه حکم ائله دیز هانسی گناهیله منیم؟

ای شبسترلی داداشلارا سیزه من نه یله میشم؟

(معجز ۵۲)

ای وای دئدیک قورت دی، قییتدیک قاشدیق

هئج بیلمه دیک ناواخ کوللرک دن آشدینگ.

(حیدربابا ۲۹)

گروه چهارم - صفت تعجبی

صفت تعجبی، شگفتی از چگونگی، اندازه یا شماره موصوف را می‌رساند و بیشتر با واژه «نه» (چه) بیان می‌شود:

نه گوزل خطا! (چه خط زیبایی!)، نه چوخ کتاب! (چه کتاب زیادی!)

سؤیلیر آخ آخ نه گوزل چاغیدی!

اونداکی رحمتلیک آتان ساغیدی. (صابر ۱۹۹)

آخ نه گوزل قایدادی شال ساللاماق!

یگ ییلینه بایرا ملیقین باغلاماق! (حیدریابا ۲۴)

گروه پنجم - صفت مبهم

صفت مبهم، صفتی است که همراه اسم می‌آید و شماره یا اندازه نامشخص آن را بیان می‌کند. مشهورترین صفت‌های مبهم ترکی عبارتند از: هر، هامی (هامی = همه)، هنج (هیچ)، چوخ (زیاد، بسیار)، بیرآز (کمی)، آزجانا (کمی)، بعضی، تنجه (چند)، بیربارا (بارهای) و...:

علی هر کتاب آئیر، اوخور. (علی هر کتابی می‌خرد، می‌خواند.)

مژده هامی شاگرد لردن قاباخ گلدی. (مژده پیش از همه شاگردان آمد.)

شادی هنج گون غیبت ایله مز. (شادی هیچ وقت غیبت نمی‌کند.)

نیلوفر تنجه گون دی غایب دی. (نیلوفر چند روز است که غایب است.)

بسایرامیدی گنجه قوشی اوخوردی...

هرکس شالین بیر باجادان سوخوردی.

(حیدریابا ۲۴)

هنج کیسه به بئله سؤقت گلمیب

هنج بیر اوزه، بئله بیر گول گولمیب (شهریار ۹)

صبح اولدی هر طرف دن اوچالیدی آذان سسی

گوریا گلیر ملائکه لردن قوران سسی. (همان ۱۱۵)

آلشئیب، یانماغی من دن اؤیره نیب

شمعه یانان، پوتون پروانه لرده. (راحم ۲۲۲)

یادآوری:

چهار صفت اخیر (صفت‌های اشاره، پرسشی، تعجبی، مبهم) اگر تنها و بی همراهی اسم بیایند، ضمیر نامیده می‌شوند (ضمیر اشاره، ضمیر پرسشی و...) و اگر همراه اسم باشند، صفت هستند. - فصل ضمیر

گروه ششم - صفت شمارشی

صفت‌های شمارشی، همان اعداد هستند که شماره و اندازه و ترتیب موصوف (معدود) را بیان می‌کنند:

اوج کتاب (سه کتاب)، دورت ایل (چهار سال)، یزینچی گون (روز هفتم)

عدد پیر (یک)

پیش از آغاز سخن در زمینه صفت شمارشی و ساختارها و گونه‌های آن، بد نیست اندکی درباره عدد «پیر» (یک) که مادر همه شماره‌ها (اعداد) است، سخنی داشته باشیم:

صفت شمارشی یا عدد پیر (یک) در میان صفت‌های شمارشی (عددها) شأن خاصی دارد: نخستین عدد صحیح است (باش سای). همه اعداد از آن پدید می‌آیند. همه اعداد به آن، قابل قسمت هستند. هر عددی را به آن ضرب کنیم، حاصل ضرب، خود آن عدد می‌شود و هر عددی را بدان بخش کنیم، خارج قسمت، خود آن عدد می‌شود. افزون بر اینها «پیر» در زبان ترکی مفهومها و نقشها و کاربردهای گوناگونی، چون: صفت، مسند، ضمیر، قید، اسم دارد؛ چنانکه:

اول - صفت، پیر در نقش وصفی، کاربردهایی دارد. از آن جمله است:

یک - برای بیان یکی بودن موصوف (معدود): پیر یعنی یکی نه دو تا و سه تا یا بیشتر: پیرگون (یک روز)، پیر قلم (یک قلم)، پیر کیشی (یک مرد)، پیر موز، یوز تومن (یک موز، صد تومان)

کت کوشین پایزلاری، یازلاری

پیر سینما پرده‌سی دیر گوزومده. (حیدربابا ۱۸)

پیر «بلی قوریان» اولوب ایندی ییز، مین «بلی قوریان»

آما خلعت وئرن اول پیر «بلی قوریان» بله گئدی.

(شهریار ۱۳۲)

اوجو بیر قضیکه یومورتا بئدیک
 بئله دی؟ یا یالان دی کلبه نیاز؟ (خبّاز)
 دو - نکره نما (نکره سایی)، که به جای بای نکره فارسی به کار می رود:
 بیر کیشی بیر کتاب ساتان دان بیر کتاب آلدی. (مردی از کتابفروشی، کتابی خرید.)
 آخ بو او شاخلار نئجه بد ذات دینلار
 لاپ دییه سن جین کیمی بیر ذات دینلار! (صابر ۲۰۰)
 منیم آنام سفره لی بیر کبشیدی
 ائل البین دن توتماق اؤنون ایشیدی. (حیدربابا ۳۲)
 بیر گون سلاح آلب الیمه، شانلی خلقمی
 آزاد ائدن ده سؤیله رم ائلخان بارانمیشام. (بیربا ۱۲)
 بیر گؤن ایستیردی بیر دؤه اوچون
 یاشارا بیلمه دی ائده پرواز. (خبّاز)

سه - صفت شمارشی اندازه نما (اندازه سایی، اندک نما):
 بیر ایچیم سو (به اندازه یک بار نوشیدن، آب)، بیر آتیم باروت، بیر آغیز او خوش،
 بیر اوزوج بوغدا، بیر قدم کمک، بیر سینخیم تورباق و...
 چهار - صفت شمارشی زمان نما (زمان سایی)، عدد بیر در این کاربرد، اندازه زمان
 (معمولاً زمان کوتاه) را می رساند: بیر کیپرک و ووروم ماجال (یک چشم برهم زدن)، بیر
 سو ایچیم قدر (به مدت یک آب خوردن)، بیر اوتوروم ماجال (به مدت یک بار نشستن)
 پنج - صفت شمارشی انحصار نما (انحصار سایی)، که همراه موصوف (معدود)
 می آید و انحصار یعنی تک و تنها و فقط یکی بودن را می رساند:
 او بیر آلاها آند اولسون من بیلیم. (به خداوند یکتا! من نمی دانم.)
 او بیر اوزلومون جانیچون گله رَم. (به جان آن یگانه پسر من آیم.)
 شش - صفت شمارشی نفی و انکار (داهاماسایی)، به معنی احدی، فردی،
 هیچ کس:
 بیر نفر اوئدایا کیمی تختی نی یئخا ییلمه میشدی. (احدی تا آن روز تختی را شکست
 نداده بود.)

من اصلاً بوجور بیر قصر گورمه میشدیم. (من اصلاً یک همجو قصری ندیده بودم.)
 هفت - صفت شمارشی آگنده نما (دؤولوق سایی)، همراه اسم مکان (ظرف)

می آید و پُر بودن آن را می رساند: بیر جیب کشمش (یک جیب کشمش)، بیر انبار بوغدا (یک انبار گندم)

دوم - بیر در نقش مسندی:

۱- به معنی یک و یکی:

درد، بیر دگیل که ایلیه انسان، علاج اؤنا

مین درده مبتلادی، مسلمان اوشاقلاری. (معجز ۱۰۳)

۲- اتحادنما (ال بیر لیک سایی)، به معنی متحد، متفق، هم رای، همدست، همدل و

هم زیان:

ایکی قارداش بیر اؤلدولار. اؤغرونی توتدولار. (دو برادر همدست شدند و دزد را گرفتند.)

۳- تساوی نما (برابر لیک سایی)، صفت به معنی برابر، مساوی، همان:

منه فرق ائله مز. گلیب گلمه مکی بیر دیر. (برای من فرقی نمی کند. آمدن و نیامدنش یکی است.)

۴- با مفهوم انحصار و یکی بودن (انحصار سایی):

آلاه بیر دیر. منیم سوزوم ده بیر دیر. (خدا یکی است. حرف من هم یکی است.)

سوم - بیر در نقش قیدی

۱- قید تأکید (تأکید قیدی):

دئدیم آنا! منه بیر یارگول دهان آلاسان

که یعنی اوغلورا بیر^(۱) خوش تکزبان آلاسان.

(معجز ۱۰۱)

سلام اؤلسون شوکئیزه، ائلیزه

منیم ده بیر آدیم گل سین دیلیزه. (حیدریابا ۱۵)

آخر زمان دی بیر قولاغ آس، عرشی تیتره دیر

ملنلرین هارای، مددی، آلمان سسی. (شهریار ۱۱۶)

۲- قید انحصار (انحصار قیدی)

شرار شمعہ بیر پروانہ یاندی، بیر ده من یاندیم
خمار عشقه بیر دیوانه یاندی، بیر ده من یاندیم.
(موسوی ۵۸)

۳- قید اعتراض (اعتراض قیدی) همراه امر و نهی:

بیر گل گۆر اوشاق نجه قیز ما دان یانیر! (آخر یا بین بچه چطور در تب می سوزد!)
سن بیر های سالماز. (تو باری هیا هو نکن.)
بیچاره کیشی! فانماغا باشین هله کنی دیر
آخر منه بیر سؤیله گۆرۆم علم نه شینی دیر.
(صابر ۲۴)

۴- قید مقدار (اندازه قیدی = قید اندک‌نما):

بیچین چیلر، ایرانلارین ایچه رلر
بیر هۆشلان نیب، سوندان دوروب، بیچه رلر.
(حیدریا ۲۱)

۵- قید نفی (نفی و انکار قیدی)، به معنی اصلاً، ابداً، هرگز:

زمانه بیر، ماجال وئر میر، آدام، گۆزۆن آجا. (روزگار اصلاً مجال چشم گشودن به
انسان نمی‌دهد.)

۶- قید نوبت، به معنی یک بار، یک نوبت:

سن ده بیر بیزه گل. (تو هم یک بار به خانه ما بیا.)
بیر نشان وئر یوزووی، آی کیمی آبدین من ایچون
تا که مین مرتبه ریشخند ائلیم آیه، گلیم.
(کاظمی ۲۰۶)

۷- قید آرزو و حسرت (آرزی قیدی):

بیر چشخندیم دام - قیه نین داشینا
بسیر باخندیم گشخشین، یاشینا

بیر گزورئیدیم نه لر گلیب باشینا. (حیدریابا ۳۷)

۸- قید زمان، به معنی یک لحظه، یک دم:
بیر دایان، گتسه، ایاخ ساخلا، گزوزن قوریانی
نا دزیونجان باخام اول قامت رعنا به، گلیم.
(کاظمی ۲۰۶)

چهارم - بیر در معنی و نقش اسم، عدد یک، شماره یک (بیرین سایی):
هر عددی بیر ضرب یا تقسیم انله سن، اوزی اله گله ر. (هر عددی را به یک ضرب
یا تقسیم کنی، خودش به دست می آید.)

پنجم - بیر در ترکیب با واژه ها و پسوندها و اجزای دیگر
عدد بیر گاهی با اجزای دیگر پیوند می یابد و معنیها و پیامها و نقشهای گوناگون پیدا
می کند؛ چون:

۱- بیر + بیر = بیربیر (یکی یکی: در نقش قید ترتیب و تأکید):
اوشاقلار بیربیر گلدیلر. (بچه ها یکی آمدند).
حیدریابا بار وولداش دوندولر

بیربیر منی چول ده قزوب چوندولر. (حیدریابا ۳۱)
۲- بیر + بیر (یکدیگر: ضمیر مبهم):
مالیب خلقی بیربیری نین جانینا
بار یشیقی بلشدیریب قاتینا. (حیدریابا ۱۹)

۳- بیر + صفت و اسم (قید چند و چون): بیرانله، بیربئله، بیربوجور، بیرجور، بیرلوع،
بیرقدر:

بیربئله یاخشی کیشی اولماز نسه
گون ده وئریر لیلی کیشمیش منه. (صابر ۱۹۹)

۴- بیر + اسم و گاهی صفت (قید مقدار):

بیر عالم ایش، بیر دنیا کتاب، بیر حَیْط قُزُیون، بیر مَچِید اوشاق، بیر آرز بول؛
غیرت ابدیب، چالیشدین، دُشدون قاباغه مَلّت

ایمدی بیر آرز دا دینجل، باش قُزُی یاناغه مَلّت.

(صابر ۲۰۱)

بولون وار؟ وار، وار! بیر آبئارا (از او پرای آرشین مال آلان)

۵- بیر همراه کلمه به صورت پیش‌واژک یا میانوند و یا پس‌واژه (صفت به معنی «با هم» و «یکی» و...):

ال بیر، اُورک بیر، دیل بیر، بیر ائولی، جان بیر قَلیب:
نیما، اورنگ ایلن دیل بیر دیر. (نیما با اورنگ همدل و همزبان است.)

۶- بیر میانوند گونه در بین صفت و موصوف (قید چند و چون):

یاخچی بیر آدام، چرخلی بیر قُزُیون، آغیل لی بیر اوشاق:
بهزاد آغیل لی بیر اوشاق دیر. (بهزاد بچه معقولی است.)

۷- صفت اشاره (بئله - ائله) + بیر (قید تشبیه و چند و چون): ائله بیر، بئله بیر:

باغ بیر درین سکوته سحر، هانسی بیر ناوار
ضبط ایلبه بیلهر بئله بیر جاودان سسی؟

(شهریار ۱۱۶)

۸- بیر + پسوند «چه» (صفت مصنّف در نقش قیدی):

بیرچه گُز، مجال یوخومدور. (یک روز خدا مجال ندارم.)
نؤلیدی بیرچه گُزیدیم علی! یوخوم دا سنی... (چه می شد علی! تنها یک بار در خواب تو را می دیدم؟)

۹- بیر + حرف اضافه «ذن» (از) (قید ناگاهانی): نیما بیردن قاجدی. (نیما ناگهان گریخت.)

میرزا تاغی نَن گنجه گستدیک چایا...

بیردن ایشیق دوشدی اوتای باخچایا. (حیدربابا ۲۹)

۱۰- بیر + حرف اضافه «دَن» + بیر + حرف اضافه «نَه» (به) (قید ناگاهانی):
سینا بیردن بیره غیرته گلدی. (سینا ناگاهان بر سر غیرت آمد).

۱۱- بیر + حرف ربط «دَه» (هم) (در معنی دوباره در نقش قیدی):
مَن باخان دا قارزانللا باخیللا
بیرده پاتیب، باندیرنللا، باخیللا. (حیدربابا ۴۲)
بیرده گزروش، قسمت اولا، اولمبه
عمر لرده فرصت اولا، اولمبه. (همان ۴۴)

۱۲- بیر + پسوند «لیک» (= بیرلیک حاصل مصدر به معنی وحدت و یگانگی):
هامی گرگ بیرلیگ ایچون چالینا. (همه باید برای وحدت تلاش کند).

۱۳- عدد + حرف اضافه «دَن» + بیر (پس واژه حصه نما: پای سایی. ترکیب:
عدد کسری):

اوج دن بیر (یک سوم)، یوزدن بیر (صدی یک)، مین دن بیر (یک هزارم):
یولون اوج دن بیرین گلمیشیک. (یک سوم راه را آمده ایم).

۱۴- بیر + ی = پیری به صورت مضاف (با تکرار یایی تکرار مضاف الیه):
اوشاغین بیر، ابلهین بیر، بالانچی نین بیر = اوشاغین بیر، اوشاق، ابلهین
بیری ابله، بالانچی نین پیری بالانچی:
اوشاغین بیر اوشاق! سن نه دیرسن؟ (بچه ناپخته! تو دیگر چه می گویی؟)

اقسام صفت شمارشی از جهات گوناگون

۱- صفت شمارشی اصلی، که همراه اسم (معدود) می آید و شمار آن را به صورت
ساده و بی هیچ مفهوم دیگری بیان می کند:
بیر قلم، اوج کتاب، یوز تومن:

حیدریابا گون دالئوی داغلاسن...

اوشاقلارین بیر دسته گول باغلاسن.

(حیدریابا ۱۶)

شهریارین مقصودنه زندانین

اؤتوزبیر یاز اؤخوموشام کاشینی. (شهریار ۱۶۶)

ایستهرم شرفلی بیر مجلس قورام

سفره مین باشین دا شهریار اؤلسون. (راحم ۲۲۵)

۲- صفت شمارشی ترتیبی، ترتیب معدود یا موصوف را می‌رساند و با پیوند -

ینجی، و معادلها (- ینجی / - ونجی / - ونجی) همراه است:

اؤن بیرینجی ایل (سال یازدهم)، دؤر دؤنجی آی (ماه چهارم):

احتشام لا دایان، خلقه آرخا اؤل

من سنه ایکینجی ساوالان دئییم. (راحم ۲۵۲)

۳- صفت شمارشی کسری (کسری سای)، که نخست واحد اصلی، سپس حرف

اضافه (دن - دان) و یا (ده - دا) و بعد عدد جزء را می‌آورند:

بنش دن بیر = بنش ده بیر (یک پنجم)، یوزده بیر = یوزدن بیر (یک صدم، صدی یک)،

اللی دن بیر = اللی ده بیر (یک پنجاهم)، اللی دن ایکی = اللی ده ایکی (دو پنجاهم):

ای هجب! من که صداقت یؤلونی آز میورام

هله گؤر دؤک لریمین دؤرت ده بیرین یاز میورام

هله من دورت ده بیرین یاز میورام کاریناباخ

اؤزومه گون ده سؤگورسن بوقدر عاریناباخ.

(صابر ۲۱۴)

۴- صفت شمارشی توزیمی (بؤلوک سای)، که موصوف را به بخشهای برابر

تقسیم می‌کند و آن از تکرار صفت اصلی به دست می‌آید: اؤن اؤن، اؤچ اؤچ، دؤرت

دؤرت، یوز یوز، بیر بیر:

بیر بیر دئدیگیم شی لری یاز صورته قارواش

اون دان صورا باخ گؤر یوایشی اتمک اؤلورمی؟

(بیریا ۱۳)

* شماریارها (متمم‌های صفت‌های شمارشی)

در شمارش بسیاری از معدودها (اسمها) هم در زبان فارسی و هم در زبان ترکی، میان عدد و معدود (صفت و موصوف شمارشی)، متمم‌ها و واژه‌های ویژه‌ای می‌آید که از جهات گوناگون، شمارش اسم را روشن‌تر می‌سازد. این گونه واژه‌ها را که بیشتر از فارسی گرفته شده‌اند، می‌توان شماریار نامید؛ چون:

جلد، جوت، باش، طاقه، نفر، قطعه در ترکیه‌های زیر:

اوج جلد کتاب، بشش جوت باشماق، اؤن باش کلفت، اوج طاقه شال، یوز نفر سرباز، آلتی قطعه زمی.

از این دست است: یکی دَته قلم، بشش دست لباس، اوج دسته یونجا، بیر پارچا بنز، ایکی تیکه اسگی، بشش نسخه یازی، یوز قبضه تفنگ، یئدی قطره داوا، اؤن پارا گند، دؤرت قاوارا کؤت شالوارلیق، اؤتوز دست یورقان دؤشک، سکیز قلیب صابون، بشش گؤز توکان، اؤن بیر توپ پارچا و...

گفتار چهارم - صفت یارها

در زبان فارسی برای نشان دادن شدت و مبالغه در صفت (بویژه صفت‌های رنگ‌نما) معمولاً آن را تکرار می‌کنند؛ یعنی صفت را مانند موصوف با کسره به خودش می‌افزایند: سفید سفید، زرد زرد، سبز سبز، چاق چاق و...

اما در زبان ترکی در این مقام، الفاظی به صورت اتباع به دنبال صفت و بتدرت پیش از صفت می‌آورند. این واژه‌ها را که در بیان مفهوم و تأکید، صفت را یاری می‌دهند، می‌توان صفت یار نامید؛ چون:

آغ آپاق، تپ تزه، دوپ دوری، ساپ ساری، قاپ قارا، قیپ قیرمیزی، قوپ قوری، کؤپ کهنه، یاپ یاشیل و...؛
اندیب دیر اهل ظلمت، قاپ قارائلیق عالمی ای آی!

علاجی یوخدرو آیری، چاره، تنها سنده دیر، سنده.

(کاظمی ۲۰۸)

گؤز چیچک لی، یام یاشیل	ساوالانین آیماغی
چایلی، چمنلی بیر کند	گؤزله بیر چؤلز، باغی. (ح.م. ساوالان ۲۵)

نمودار انواع صنعتها

[illegible]

گفتار پنجم - صفت از حیث نقش و کاربرد (صفت نحوی)

نقش اصلی صفت در جمله‌های ترکی مانند زبان فارسی، دو بیشتر نیست:

۱- نقش وصفی: یاخچی قلم (قلم خوب)، هوشلو قیز (دختر باهوش)، اوخومالی کتاب (کتاب خواندنی):

گوردو کده، منتظم، دگیشیلمز اراده‌می

فخر ایلهرم که صاحب ایمان یار انیشام...

بیرگون سلاح آلب الیمه، شانلی خلقیمی

آزاد ائدن ده، سز یلهرم ائلخان یارانیشام.

(بیر یا ۱۲)

۲- نقش مسندی: قلم یاخچی دیر. (قلم خوب است). قیز هوشلو دور (دختر

باهوش است). کتاب اوخومالی دیر (کتاب خواندنی است).

حیدریا سنین اوزون آغ اولسون...

بیزدن سؤرا سنین باشین ساغ اولسون.

(حیدریا یا ۱۶)

حیدریا یا یز لوم سن دن کچ اولدی

عمریم گنچدی، گلیمه دیم، گنچ اولدی

هنج ییلمه دیم گوزل لرین تنج اولدی؟ (همان ۱۷)

اما صفت به جانشینی از اسم، همه نقشهای دهگانه اسم را بر عهده می‌گیرد و مانند

اسم، جمع بسته می‌شود؛ مانند «یازنجی» (نویسنده) در جمله‌های زیر:

یازنجی افتخار یارا دیر. (نویسنده افتخار می‌آفریند (نهاد = فاعل)

او یازنجی دیر. (او نویسنده است: مسند)

یازنجی نی گوردوم (نویسنده را دادم: مفعول)

یازنجی یه سلام وئردیم. (به نویسنده سلام کردم: متمم)

صمد بهرنگی نی دردلی بیر یازنجی ساینرلار. (صمد بهرنگی را نویسنده درد آشنا

می‌شمارند: تمیز)

یازنجی نین قدرین گرک بیلک. (باید قدر نویسنده را بدانیم: مضاف‌الیه)

یازنجی لار، جامعه نی آیندیر یز لار. (نویسندگان، جامعه را بیدار می‌سازند: فاعل

و جمع)

و نیز مانند کلمه‌های صاف، گوزل لر، مه‌لقا، گوزل لر، خومار خومار، ایرانی عالم،

دوشونن، ياخينلار، يانانلار، زحمتكش، گۈزل، مبارز، يۇخسوللار و نگهبان در
شاهدها و مثالهاي زير كه به ترتيب، نقشهاي نهاد، نهاد (فاعل)، مفعول، متمم، قيد،
بدل، تميز، مضاف اليه و منادا دارند:

قارنشيقي ديزر هله ليك ملتين استعدادي

اله نيرسه، صافي بيريان، تۈزي بيريان ليقي اولور.

(صابر ۲۰۲)

حيدربابا يۇلوم سندن كچ اولدى...

هنج ييلمەديم گۈزللرين شج اولدى؟ (حيدربابا ۱۷)

هر كيمسه نين كه سن كيمي بير مهلقا سى وار

الحق گۈزللر ايجره، گۈزل آشنا سى وار.

(موسوى ۳۰)

دئنه بولاخا خيرين اولسون، آخارسان

افق لره خمار خمار باخارسان. (حيدربابا ۲۰)

ابن سينا ايرانلى عالم، ييزيم افتخارنمىز دير. (ابن سينا دانشمند ايرانى، افتخار

ماست.)

من انايكى چۇخ دوشونن گوردوم. (من انايك را خيلي فهميده ديدم).

ياخين لاريم قويدو منى قيراخ دا

يانان لاريم فالدى من دن اوزاخ دا.

(حيدربابا ۹۷)

بيكان ظلمه، سينه مى من التمشم هدف

زحمتكشين نجاتينه قلخان يارانميشام.

(بيريا ۱۲)

گل اى گۈزل! غم هجرانى، سن ده، من ده دنييم

شرار سينه سوزانى، سن ده، من ده دنييم.

(موسوى ۶۸)

من فطرتاً مبارز دوران يارانميشام

يۇخسوللارا اميد و نگهبان يارانميشام...

(بيريا ۱۲)

فصل ششم - ضمير

ضمير، کلمه‌ای است که جانشين اسم می‌شود و با آوردن آن از ذکر اسم بی‌نیاز می‌شویم؛ مانند «اوه» و «بو» در دو جمله زیر:

اؤ گلدی. (او آمد.) یو نی آپار. (این را بپر: در اشاره به چیزی)

بخش نخست - اقسام ضمير - ضمير را در زبان ترکی می‌توان هشت‌گونه شمرد:

گروه نخست - ضمير شخصی، ضميرهای شخصی، ضميرهایی هستند که بر اشخاص ششگانه دلالت می‌کنند:

اول شخص مفرد، دوم شخص مفرد، سوم شخص مفرد، اول شخص جمع، دوم شخص جمع، سوم شخص جمع؛ و خود دو دسته‌اند:

نخست - ضمير شخصی جدا (متفصل)، که عبارتند از: من، سن (تو)، اؤ (او)، بیز (ما)، سیز (شما)، اۆلار (اؤلار: ایشان)

من فطرتاً مبارز دؤران یارانمیشام

یؤخسوللار! امید و نگهبان یارانمیشام. (بیر یا ۱۲)

کدخدا سؤیلر که سن ده مالیاتون وئر، گؤرک

اوستا قاضی ده دئیور خمس وز کاتون وئر، گؤرک.

(معجز ۱۶ قسمت دوم)

بیر قوئشونون اؤغلر گیر، ساللائیر...

آتا سی ده اؤ ناباخیر، حاللائیر. (صابر ۲۸۱)

بیز دن ده بیر ممکن اؤلسایاد الله

آچیلیمیان اؤرکلری شادایله. (حیدر بابا ۱۵)

چۇڭلار اينجىك دى كى سن اۇنلارا ناز ايله ميسن

من ده اينجىك كى منيم نازىمى از ايله ميسن.

(شهریار ۱۱۹)

دوم - ضمير شخصى پيوسته (متصل)، ضمير شخصى پيوسته در زبان فارسی سه دسته است: ۱- مفعولى، که به آخر برخی فعلها مى چسبد: دیدمش ۲- مثنوى، که به آخر فعل یا حرف اضافه مى آید: گفتمش، برایش ۳- اضافى، که به آخر اسم با ضمير مشترک افزوده مى شود: کتابش، خودش؛ به عبارت دیگر، ضمير شخصى پيوسته هم به آخر فعل افزوده مى گردد، هم به آخر حرف اضافه، و هم به آخر اسم و ضمير مشترک؛ اما در زبان ترکی دو نوع نخست، متداول نیست؛ تنها نوع سوم، يعنى ضمير پيوسته اضافى متداول است که به آخر اسم و ضمير مشترک مى آید: قلمى (قلمش)، اۆزى (خودش). و برخلاف ضمير شخصى جدا که در آن، هر يك از شخص های شش گانه يك لفظ داشتند، در ضميرهای شخصى پيوسته، مصوت آغازین به پیروی از آيين هم آهنگی آواها، آواهای متفاوت و هم آهنگ با مصوت پایانی مضاف مى گیرد؛ چنانکه ضمير اول شخص مفرد در ترکیب با چهار کلمه (قلم، کتاب، گؤل، دؤن) با چهار صدا یا آواى (ي، ي، ي، ي، و) مى آید:

قلم + يم - قلميم. کتاب + یم - کتابيم. گؤل + و - گؤلوم. دؤن + و - دؤنوم + و - دؤنوم. و هم چنین است پنج شخص دیگر ضميرهای پيوسته.

۱- اول شخص مفرد (يم، یم، یم، وم):

سلام اولسون شوکتوزه، ائلیزه

منیم ده بیر آدیم گلین دلیزه. (حیدربابا ۱۵)

حیدربابا یولوم سن نن کج اولدی

عمریم گنجدی گلیمدیم، گنج اولدی. (همان ۱۷)

سویگولوم باشینا قارا باغلاسن

بولاق تک گوزون دن سولار جافلاسن. (بیریا ۱۸)

۲- دوم شخص مفرد ضمير شخصى پيوسته (ين، ین، ون، ون): ائوین، دیرنافین،

اوزون، پوزون:

پالچىق اياقلاماق دا اگروار مھارتۇن

ايرانه گل زيارت اندېم ماھ طلعتۇن. (مەمىز ۵۶)

ھىدرىابا كھلىك لىرىن اوچان دا

كۆل دىيىن ئىن دوۋشان قالغىپ، قاچان دا.

(ھىدرىابا ۱۵)

ھىدرىابا سىنۇن اوزۇن آغ اۋلىسون

دۇرت يىر يانين بولاغ اۋلىسون باغ اۋلىسون.

(ھىمان ۱۶)

۳- سوم شىخىس مفرد ضمير شىخىسى پىوستە (ى، ئى، ۇ، و): قلىمى، اۋزۇ، دۇستۇ:

ھىدرىابا بولاقلارنى يارپوزو

بوستالارنى گۈلبىرى، قارپوزو

چىرچىلرىن آغ ئباتى، ساققىزى. (ھىدرىابا ۲۳)

اۋزۇن يىيىپ، توخمالارنى چىتداردىق

چىرخ يىمىك دىن لاپ اۋسالاجاند اردىق.

(ھىمان ۲۹)

۴- اول شىخىس جمع ضمير شىخىسى پىوستە (يىمىز، ئىمىز، ۇمۇز، وموز):

الېمىز، قىزىمىز، اۋزۇمۇز، بولۇمۇز:

ھىدرىابا گۈلبىر بۇتۇن دومان دى

گۈلبىرىمىز بىر بىرىن ئىن يامان دى.

(ھىدرىابا ۳۸)

ھىدرىابا چىكىدىن مىنى گىتىردىن

يورۇدومۇز، يورۇمىز يىتىردىن. (ھىمان ۴۱)

گل قىداق چىخاق آقا دۇزۇنە

گىچىك گىنە مەجىتۇن سۇزۇنە. (ھىمان ۵۵)

۵- دوم شىخىس جمع (ىز، ئىز، ۇز، وز): ائىز، قىزىز، اۋزۇز، بولۇز:

جَدِیزین وقف سوریون مُلکۆمه آچدیرما میشام
ای شَبسترلی داداشلارا سیزه من نیله میشم؟
(معجز ۵۳)

سلام اۆلسون شوکتۆزه، انلیزه
منیمده بیر آدیم گلَسین دیلیزه. (حیدربابا ۱۵)

عـ سوم شخص جمع (لری، لاری): ساناز گیلین اتولری، صۇنا گیلین باغلاری:
ساناز گیلین اتولری ساتیلدی. (خانه ساناز و اینها فروخته شد).
صۇنا گیلین باغلاری چوخ گۆزل دیر. (باغ صۇنا و اینها خیلی زیباست).

یادآوری ۱:

در سه ضمیر پیوسته اول شخص مفرد، دوم شخص مفرد، سوم شخص جمع، اگر
حرف پایانی مضاف، صدادار باشد، حرف آغازین صدادار ضمیر می افتد: آتام، آنان،
باباز، قیچیز، قبلهز، آبروز، آبروم و...:
شاهرم چونکه وظیفهم بودور اشعار یازنم
گۆردۆگۆم نیک و بدی ایلیوم اظهار یازنم.
(صابر ۲۱۳)

منیم آتام سفره لی بیر کیشیدی
ائل الین دن نوتماق اۆنون ایشیدی.
(حیدربابا ۳۴)

یادآوری ۲:

اگر حرف پایانی مضاف، صدادار یا های حرکت باشد، میان آن و ضمیر شخصی
پیوسته سوم شخص مفرد، سین وقایه افزوده می شود:
آقاسی، هم اوغلوسی، آبروسی، بی بی سی، میوه سی، اولکه سی و...:
هیواسی کسربا، ناری یاقوت دان
طاغی، فیروزه دن، دیواری، گۆلدن. (سهند ۲۴۲)
و اگر حرف پایانی مضاف الیه که ضمیر مالکیت بدان می پیوندد، مصوت و یا های
غیر ملفوظ باشد، در میان آن دو، نون وقایه افزوده می شود:
آقانون، نه نین، میتونون، شادی نین، مۆده نین و...

بسیر چنخیدیم دام قسینه‌نین داشینا

بسیر باخیدیم گنج‌میشینه، یاشینا.

(حیدریا با ۳۷)

• حروف وقایه (ص ۲۰)

* ضمیر مالکیت - در زبان فارسی، ضمیر شخصی اضافی ملکی به دو صورت می‌آید:

۱- مضاف‌الیه، ضمیر شخصی جداست: کتاب من، قلم شما

۲- مضاف‌الیه، ضمیر شخصی پیوسته است: کتابم، قلمتان

اما در زبان ترکی، اولاً صورت نخست وجود ندارد؛ یعنی اسم به ضمیر جدا اضافه

نمی‌شود. ثانیاً ضمیر شخصی اضافی ملکی به صورتهای زیر می‌آید:

یک - ترکیب اضافی ضمیر شخصی جدا و ضمیر شخصی پیوسته مالکیت (یم، ین،

ون، یم، ین، ین)، یعنی ضمیر شخصی پیوسته به ضمیر شخصی جدا افزوده می‌شود،

بدون اینکه مضاف‌الیه اصلی (اسم) ذکر گردد؛ و آن وقتی است که معمولاً ترکیب دو

ضمیر پیوسته و جدا، مسند جمله است:

منیم، منین، اؤنون، بیزیم، سیزین، اؤلارین (اؤلارین)

کتاب منیم دیر. (کتاب مال من است.) قلم سیزین دیر. (قلم مال شماست.)

اؤفول منیم دؤر اگر، اؤخورتورام، ال چکین

ایله میین دنگ سر، اؤخورتورام، ال چکین.

(صابر ۱۸۹)

دو - ضمیر شخصی جدا + ضمیر شخصی پیوسته + مضاف + ضمیر شخصی

پیوسته، در این ترکیب، علاوه بر ضمیر شخصی پیوسته و جدا، مضاف‌الیه اصلی (اسم)

نیز پس از آن دو می‌آید و مجدداً ضمیر شخصی پیوسته به آخر آن مضاف‌الیه افزوده

می‌گردد و بدین سان، ترکیب، با سه ضمیر (یک ضمیر جدا - دو ضمیر پیوسته) مؤکد

می‌شود:

منیم کتابیم، منین کتابین، اؤنون کتابی، بیزیم کتابیمیز، سیزین کتابیز، اؤلارین

کتابلاری:

منیم کتابیم ایتدی. (کتاب من گم شد: نهاد = فاعل)

سیزین کتابیزی گتیردیم. (کتاب شما را آوردم: مفعول)

حیدریابا سنین اوزون آغ اؤلسون...

بیزدن سؤرا سنین باشین ساغ اؤلسون.

(حیدریابا ۱۶)

حیدریابا سنین کویلوون شاد اؤلسون

دنیاوارکن آغزون دؤلی داد اؤلسون. (همان ۴۰)

فکر ایلیره م همیشه گنچن گونلریم منیم

یر بستر خیال ده، خواب شبانه دیر. (موسوی ۲۴)

در دو دسته ترکیب اضافی بالا، ضمیرهای پیوسته نخستین (یم، ین، ون، یم، ین،

ین) واکه دارای نقش کلیدی است و به اضافه به ترکیب، مفهوم مالکیت می بخشد،

ضمیر مالکیت می توان نامید. و ← فصل اسم (نقش مضاف الیه، ص ۲۰۲)

یادآوری:

گاهی برای رعایت اختصار، به آوردن ضمیر مالکیت در آخر مضاف الیه بسنده

می کنند و در آخر مضاف، ضمیر پیوسته نمی آورند:

بهار عمری گنجیدیر بیزیم تکذبانین

دوشوب خیالیمه یر نونهالین یاشاماق. (معجز ۹)

یعنی: ... بیزیم تکذبانیمیزین

سه - ضمیر مشترک + ضمیر مالکیت + مضاف + ضمیر شخصی پیوسته

گاهی در هر دو ترکیب اول و دوم، به جای ضمیر شخصی جدا، ضمیر مشترک «اوز»

می آید؛ در این صورت، ضمیرهای مالکیت به صورتهای زیر به آخر ضمیر مشترک

افزوده می شود:

ترکیب شماره ۱: اوز + -ومون ← اوزومون، اوز + -وون ← اوزوون، اوز + -

وتون ← اوزوتون، اوز + -وموزون ← اوزوموزون، اوز + -وتون ← اوزوتون، اوز +

لرینین ← اوزلرینین.

ترکیب شماره ۲: اوزومون کتابیم، اوزوتون کتابین، اوزوتون کتابی، اوزوموزون

کتابیمیز، اوزوتون کتابیز. اوزلرینین کتابلاری:

اوزلرینین کتابلاری وار. (خودشان کتاب دارند.)

ترکیب شماره ۳ (ترکیب شماره ۲ منهای ضمیر پیوسته): اوزکتابیم، اوزکتابین،

اۆز كتابى، اۆز كتابىمىز، اۆز كتابىز، اۆز كتابلارى:
اۆز كتابىمىزى اۆلدىم (كتاب خودمان را گرفتم).

چهار - اسم + ضمير پيوسته (مانند فارسي):
دفترىم، دفترىن، دفترى، دفترىمىز، دفترىز، دفترلىرى:
بىر گۆرىدىم آيرىلىنى كىم سالىدى؟
اۆلكه مىزده كىم قىرىلدى، كىم قالىدى؟
(حيدرآبا ۳۸)

و - آغاز همين فصل (ضمير شخصى پيوسته)

پنج - اسم + ضمير مالكييت + مضاف + ضمير پيوسته سوم شخص مفرد (ى) (به)
جاي ضمير شخصى جدا يا مشترك، اسم، مضاف اليه است)
اميدىن كتابى (كتاب اميد) نويدىن كتابلارى (كتابهاى نويد)
حيدرآبا نىنه قىزىن گۆزلىرى
رخشندە نىن شىرىن شىرىن سۆزلىرى.
(حيدرآبا ۲۷)

شش - ضمير شخصى جدا + ضمير مالكييت + «كى» (كو)
گاهى مضاف به جاي نام ملك يا چيز، لفظ «كى» (كو) است كه نومهى ضمير
مالكييت، و معادل (از آين، زان، آن = مالى). در فارسي است، به آخر تركيب افزوده
مى شود:

منيم كى، منين كى، اۆنونكى (كو)، يىزىم كى، مىزىن كى، اۆلارنىن كى:
كتاب منيم كى دىر. (كتاب از آين من است).
قلم سىزىن كى دىر. (قلم از آن شماست).
جغرافيا اۆنونكو دور. (جغرافيا مال اوست).
اگر مالک، به جاي ضمير شخصى جدا، اسم باشد، گاهى ضمير پيوسته سوم
شخص مفرد همراه كى (كى) مى آيد:
سعيدىن كى، مسعودونكى (كو):
ماشين مسعودونكو دور. (ماشين از آن مسعود است).

سَنین بـهـرهن یـیهـن کـیم دیر؟
کیمین کی سن؟ ییهن کیم دیر؟ (شهریار ۲۱۸)

گروه دوم - ضمیر مشترک
برخلاف زبان فارسی که سه ضمیر مشترک دارد: خود، خویش، خویشتن؛ در زبان ترکی، تنها یک ضمیر مشترک هست و آن عبارت است از «اوزه» (خود)، که هرگز به تنهایی به کار نمی‌رود و همیشه به ضمیرهای شخصی پیوسته می‌یوندد:
اؤزوم، اؤزون، اؤزو (ی)، اؤزوموز، اؤزوز، اؤزلری.
و در مقام تاکید، ضمیر شخصی جدا یا اسم نیز بر سر ترکیب افزوده می‌شود:
من اؤزوم، سن اؤزون، او اؤزی...:
بر چرخ فلک، ترسینه دوران اندیر ایمدی
فعله ده اؤزون، داخل انسان اندیر ایمدی.
(صابر ۱۷)

بس دیر بوقدر باشلاما فریاده اکین چی!
تویما اؤزوی تولکولوگه آده اکین چی!
(همان ۱۳۲)

اتل بلبل! سن منیم اؤزیالام سان
یامان گون ده، حصارنیم سان، قالام سان.
(شهریار ۸۳)

نگرانام یـشـیر مـنه اؤزوی
محببین، باغرنیم دا دئر شهریار. (سلیمان رستم ۲۵۳)

ضمیر مشترک فرعی
افزون بر ضمیر مشترک اصلی «اوزه» در تبریز و بسیاری از سرزمینهای ترک‌نشین، ضمیر مشترک «یيله» نیز متداول است که بر سر ضمیر فعالیت افزوده می‌شود:
یيله، یيله، یيله، یيله سی، یيلمه میز، یيله ز، یيله لری:
بئله لرینه دئمیشم. (بهبشان گفته‌ام = به خودشان گفته‌ام).
بئله میزی قۇناق چاغیرنب. (ما را به مهمانی دعوت کرده است).

گروه سوم - ضمیر اشاره

ضمیر اشاره که به جانشینی اسم، بر کسی یا چیزی اشاره می‌کند و در فارسی دو لفظ «این»^(۱) و «آن» و ترکیبهای پدید آمده از آن را شامل می‌شود، در زبان ترکی نیز دو لفظ «بو» و «اژه» و نیز دو ضمیر برگرفته از آن دو (بئله - ائله) و نیز دو ضمیر اشاره مرکب فارسی (همین - همان) است:

بوئز گلدی، (این زود آمد: در اشاره به شخص نزدیک)

اؤ گنج گلدی. (او دیر آمد: اشاره به شخص دور)

ایش بئله دیر. (کار همین طور است: اشاره به مطلبی که مطرح است.)

سۆز ائله دیر. (سخن همان گونه است: اشاره به مطلبی که مطرح بوده است.)

همین دیر که دیر سیز. (همین است که می‌گویید: اشاره به مطلب مورد نظر)

همان دور که دیر دیز. (همان است که می‌گفتید: اشاره به مطلب دور)

منیم آتام سفره‌لی بیر کیشیدی

ائل الیندن تونماق اؤ نون ایشی دی. (حیدربابا ۳۳)

بوردای بیر شیر، داردای قالیب، باغیرنر

مرؤت سیز انسانلاری چاغیرنر. (همان ۳۹)

بالا گلدین؟ نیه بئله گئر گلدین!

میریم سنن گولشدی، سن گوز گلدین. (همان ۴۲)

بوجور، اؤجور، بونجا، اؤنجا نیز ضمیر اشاره مرکب از «بو» و «اژه» هستند.

یادآوری:

اگر ضمیر اشاره «بو» و «اژه» با واژه‌ای که حرف آغازینش مصوّت است، ترکیب

یابد، در میان آن دو، نون وقایه می‌افزایند:

بونون قلمی (کتاب این)، اؤنون مدادی. (مداد او)، اؤنی (او را = آن را)، بونا (به

این) و - حروف وقایه

گروه چهارم - ضمیر پرسشی

ضمیر پرسشی که سؤال از کسی یا چیزی را می‌رساند و در زبان فارسی، الفاظی

چون: کو، کدام، کی، کجا، و... دارد، در زبان ترکی نیز ساختارهایی دارد که از آن جمله

۱- «اژه» بین ضمیر شخصی سوم شخص مفرد و ضمیر اشاره، مشترک است: اؤ گلدی. (او آمد: ضمیر شخصی). اؤ باها دیر، (آن، گران است: ضمیر اشاره)

است:

کیم (که)، نه (چه)، هانسی و هانکی (کدام)، هارا (کجا)، هاواخت (کی)، نشیه
(چرا)، تشجه (چه طور)، تشجه (چند)، نه قَدر (تقدیر: چه قدر)، هانی (کو)، نه جور
(چطور)، هایان (کجا)، نه منه (چه)، نه ایچون (برای چه) و...:
شاهریم! دنیانی نئجه گزوروسن؟

دوزیشیب، دوزفاین سیندیرانلار وار. (سهند ۲۳۸)

بیر گزیدیم ایریلینی کیم سالدی؟

الکه میزده کیم فیریلدی، کیم قالدی.

(حیدریابا ۳۸)

گروه پنجم - ضمیر تعجبی

ضمیر تعجبی، شگفتی شخص را از کسی یا امری یا چیزی می‌رساند و آن در زبان
ترکی معمولاً «نه» معادل «چه» در فارسی است:
نه گوزل سن! نه خوش لقاسن سن!

یشری وار دئر دییم هماسن سن.

(صابر: ادبیات شناسلیق ۱۸۶)

گروه ششم - ضمیر مبهم

این ضمیر بر کس یا چیز و یا اندازه نامشخصی دلالت می‌کند و در فارسی، الفاظی
چون: همه، بعضی، دیگری، فلان کس و... دارد. ضمیرهای مبهم معروف ترکی عبارتند
از:

آزجا، آزجانا (کسی)، او بو (این و آن)، او بیر (دیگری)، بعضی، بعضی سی
(بعضی از آنها)، بوس بوتون (همه و همه)، بیر آز (کسی)، بیر آزجا، بیر آزجانا (اندرکسی)،
بوتون (همگی)، بیر قدر (قدری)، بیرزاد (چیزی)، بیرکس (کسی)، بیر (یکی)، چوخ
(زیاد)، چوخ آز (خیلی کم)، چوخلاری (خیلیها)، چوخلو (خیلی)، فلان کس، کیمنه،
کیمنه (کسی)، هاممی (= هاما: همه)، هرزاد (هر چیز)، هر بیرکس (هر کسی)، هر
کیم (هر که)، هره (هر کدام)، هر نه (هر چه)، هنج بیرزاد (هیچ چیزی)، هنج زاد (هیچ
چیز)، هنج بیرکس (هیچ کسی)، هنج کس (هیچ کس):

مهمانلارنیمز بئوس بئوتون اریاب غنا دیر

کۆک دؤر، بئکه دیر، بؤیونوغون دور، نجبا دیر.

(صابر ۱۴۰)

یاتیئش هامی بیر آلا ازیاخ دیر، دلاها بیرمن

من تن آشاغی کیمسه یوخ، اؤنان دا یوخاری.

(شهریار ۶۳)

خغه لئدیم، دارن—خدیم

هامی یاندی، من باخدیم. (روشن ضمیر ۱۹)

نثر یازنب چؤخلاری سعدی سیاق

لیک گلستان اؤلا ییلمز، گؤلوم. (موسوی ۶۹)

یادآوری:

بیشتر ساختارهای صفت‌های اشاره، پرسشی، تعجبی و مبهم، با ضمیرهای اشاره، پرسشی، تعجبی و مبهم، یکی هستند. متها اگر همراه اسم بیایند، صفت اشاره، صفت پرسشی و... نامیده می‌شوند؛ ولی اگر به تنهایی و به جانشینی از اسم بیایند، ضمیر اشاره، ضمیر پرسشی و... نامیده می‌شوند:

بو کتابی آل (این کتاب را بگیر: صفت اشاره). بونی آل (این را بگیر: ضمیر اشاره)
او بوشقای گؤتور (آن بشقاب را بردار: صفت اشاره) اونی گؤتور. (آن را بردار: ضمیر اشاره)

گروه هفتم - ضمیر اشتمالی

در زبان فارسی اگر بخواهند سخن از اعضای خانواده یا گروه ویژه‌ای به میان آورند، نام بزرگ خانواده، یا عضو سرشناس آن گروه را می‌آورند و ضمیر اشاره جمع «اینها» را با واو عطف به نام بزرگ خانواده یا گروه می‌افزایند:

من به خانه علی و اینها می‌روم. فاطمه و اینها به خانه ما آمده بودند.

اما در زبان ترکی، برای این مقام، ضمیر ویژه‌ای هست و آن، واژه «گیل» است که آن را بدون واو عطف به دنبال نام شخص یا شخصیت ممتاز می‌آورند:

من علی گیله گیدیرم. (من به خانه علی و اینها می‌روم.)

فاطمه گیل یزه گلیمشدیلر. (فاطمه و اینها به خانه ما آمده بودند.)

پیروز گیل مسافرت ده دیلر. (پیروز و اینها در مسافرت هستند.)

در این کاربرد، واژه «گیل» را که افزون بر اشتمال مرجع اصلی ضمیر، شامل گروه یا شمار دیگری از افراد و نیز گاهی مکان نیز می‌شود، می‌توان ضمیر اشتمالی نامید.

ویژگیهای ضمیر اشتمالی

۱- ضمیر «گیل» تنها برای صیغه سوم شخص جمع و بندرت، سوم شخص مفرد به کار می‌رود و شامل اول شخص و دوم شخص نمی‌گردد:

۱) علی گيله گیدیرم. (به خانه علی و اینها می‌روم: سوم شخص جمع + مکان)
 ۲) علی گیل ییزه گلمیشدیلر. (علی و اینها به خانه ما آمده بودند: سوم شخص جمع بدون مکان)

۳) علی گيله گستدیم. اوئی شاما چاغیرام. (به خانه علی و اینها [که تنها و مجرد است] رفته بودم تا او را به شام دعوت کنم: سوم شخص مفرد + مکان)
 چنانکه می‌بینیم کلمه «خانه» (ائو) در جمله شماره ۱ و ۳ نیامده، و آن از ضمیر «گیل» برمی‌آید.

۲- مرجع ضمیرهای دیگر، معمولاً اسمی است که پیشاپیش می‌آید و ضمیر پس از آن و به جانشینی از آن می‌آید و با آن شناخته می‌شود:
 کسری ئی گوردوم. سیزین حالیزی او ئنان سؤروشودوم. (کسری را دیدم. حال شما را از او پرسیدم).

در مثال بالا، مرجع ضمیر «او» کسری یعنی اسم است که در جمله نخست آمده و ضمیر «او» در جمله دوم به جای آن نشسته است.

اما مرجع ضمیر اشتمالی «گیل» در جمله ذکر نمی‌شود؛ بلکه آن را به وابستگی اسم دیگر می‌شناسیم: کسری گيله گیدیرم. (به خانه کسری و اینها می‌روم).
 در جمله بالا، مرجع ضمیر «گیل» مثلاً محمود و مسعود و منصور است که در جمله نیامده و ما بوسیله مرجع مفرد مشخص - یعنی کسری - که در جمله ذکر شده است، مرجع جمع نامده ضمیر «گیل» (محمود، مسعود و منصور) را می‌شناسیم.

۳- ضمیر «گیل» نه تنها به جانشینی از اسمهای اشخاص در جمله می‌آید، همان‌گونه که دیدیم، گاهی شامل قید مکان (گروه متهمی قید مکانی) هم می‌شود؛ همان‌گونه که در جمله‌های شماره ۱ و ۳ بند ۱ این گفتار دیدیم و نیز در بیت زیر:

شال ایسته دیم من ده ائوده آغلادیم...

غلام گيله گستدیم، شالی ساللادیم. (حیدر بابا ۲۴)

یعنی: به خانه غلام و اینها...

بخش دوم - نقشهای ضمیرهای گوناگون

ضمیرهای گوناگون در زبان ترکی مانند زبان فارسی، در بیشتر نقشهای دهگانه اسم به کار می‌روند؛ چنانکه:

نخست - ضمیر در نقش نهادی (مسندالیهی، فاعلی):

آرزوم بودور یاز گلین

دوران بیزه ساز گلین

من یازدیم، او گلمه‌دی

سن بیرنامه، یاز، گلین. (بایاتیلار ۱۳۴)

خشکتابی یامان گونه کیم مالدی؟

مبّد لردن کیم قیریلدی؟ کیم قالدی؟ (حیدریابا ۴۲)

دوم - ضمیر در نقش مسندی:

علی، سن سن؟ (علی تویی؟)

مقصر، او یئدی. (مقصر، او بود.)

سوم - ضمیر در نقش مفعولی:

بس دوز بوقدر باشلاما فریاده اکین چی!

قزما اوزووی نزلکی لیگ آده اکین چی! (صابر ۱۳۴)

بیزده واللاه او نوتماریق بیزلری

گورمسک، حلال اندین بیزلری. (حیدریابا ۱۷)

چهارم - ضمیر در نقش متممی:

کشفینه دگمه، دگه یا سته یا قارداشینا

آناوون گوری ایچون، بوшла بوطفلی باشینا.

(صابر ۵۳)

بیزدن ده بیر ممکن اولسا یاد ائله
آچیلیمان اوزکلی شاد ائله. (حیدربابا ۱۵)

پنجم - ضمیر در نقش قیدی:
ائولر قالیر، ائو صاحبی یوخ اؤزی...
گندلرین آز چوخ قالدیر سؤزی. (حیدربابا ۵۶)

ششم - ضمیر در نقش بدلی:
مکتب قالیر؟ اوشاقلار درس آیللار؟...
(ملاً ابراهیم) اؤزی، ائوی فاللار؟ (حیدربابا ۴۶)
ائولر قالیر، ائو صاحبی، یوخ اؤزی
از جاقلارین آنجاق، ایشیلدیر گؤزی. (همان ۵۶)

هفتم - ضمیر در نقش اضافی:
یئل گلنده وئر گنجیرمین بویانا
بلکه منیم باتمیش بختیم اویانا. (حیدربابا ۱۶)
گؤلملی دی اونون نریک قاپیسی
همه مینده ارسینین شاپیسی (همان ۳۵)

هشتم - ضمیر در نقش تمیزی:
من حینی اوزوم یلیرم (من حسین را خودم می‌شمارم)
آذربایجانین مرکزیه نه دیه‌رلر. (مرکز آذربایجان را چه می‌نامند.)

نهم - ضمیر در نقش وصفی:
او کتاب، هانسی کتاب؟ - صفت اشاره، صفت مبهم و...

فصل هفتم - قید

قید، کلمه‌ای است که مفهومی به مفهوم فعل، و گاهی به مفهوم صفت، مستند و یا قید دیگر می‌افزاید و در زبان ترکی مانند زبان فارسی معمولاً در آغاز جمله (اغلب پس از فاعل) می‌آید:

دو قتر گنج گلدی. (دکتر دیر آمد: قید فعل)

استاد دؤنن صبح مسافره گشتدی. (استاد دیروز صبح به مسافرت رفت: قید قید)
کیانانین خطی چوخ یاخچی دیر. (خط کیانا خیلی خوب است: قید مستند)
کیمانین چوخ یاخچی اخلافی وار. (کیما، اخلاق خیلی خوبی دارد: قید صفت)
قید از کلمه‌های صرفی - نحوی است؛ یعنی هم در علم صرف به عنوان یکی از اقسام هفت‌گانه کلمه مطرح است؛ مانند هله، هنوز، همیشه، هنج واخت، بلکه، اصلاً؛ و هم در علم نحو به سبب ابفای نقش قیدی در جمله؛ مانند چهار کلمه گنج، چوخ، چوخ در چهار جمله بالا که به سبب داشتن نقش قیدی، قید نامیده می‌شوند وگرنه کلمه صبح در علم صرف (خارج از جمله)، اسم است و کلمه چوخ، ضمیر:
هه ده گورؤم، نه اولدی بس، آی بالام ادعا لرین؟

دوتموشیندی یشری، گوی، ناله لرین، نوالرین.

(صابر ۶۴)

نه خوش دی بیر صنم مه جمایلین یاشاماق!

همیشه عزت و جاه و جلالین یاشاماق. (معجز ۹)

یئل گلن ده وئر گتیر سین بویانا

بلکه منیم یاتمیش بختیم اویانا. (حیدربابا ۱۶)

* اقسام قید

قید را از دیدگاههای گوناگون به اقسام گوناگون می‌توان بخش کرد:

نخست - اقسام قید از حیث ساختار

قید از حیث ساختار دو گونه است:

یک - قید ساده: تتر (زرد)، گنج (دبر)، تند، صبح، عصر، کند، یاخچی، (خوب)،

پس (بد):

هچی خالا جای‌دا پالتار یو واردی...

هنج بیلمز دیک داغ‌دی، داش‌دی، دوواردی.

(حیدریابا ۲۲)

یاران سام گنجه بیرشه مولجوفوتک

منیم تک حیانئ بـُـز کاینات.

(سؤنمز ۴۳)

دو - قید مرکب، قید مرکب در زبان ترکی اقسام گوناگونی دارد و در آن میان، قید

مرکب از حرفهای اضافه مانند «دان»، «ذن»، «ذه» و «ا»، «اچون»، «گوره» و... جایگاه

ویژه‌ای دارد:

۱- قید مرکب از حرف اضافه با اسم، صفت، ضمیر، قید، عبارت:

آدباآد، آی‌باآی، آلتی‌آی‌دان پیر، آی‌دا بیرگون، اوج‌گون دن‌پیر، اوزبه اوز، ال‌به‌ال،

ایل‌ده اوج‌گون، باجارتق‌لا، بیردن، بیردن پیره، تازادان، تازاش‌دان، تزه‌دن، تزه‌دن‌ن،

تله‌سیک‌له، دوزبه‌دوز، سورا‌دان، سورا‌دان‌ن، سولنان، گوزبه‌گوز، گون‌به‌گون،

یا‌واشجا، یا‌واشجانا، یا‌واش‌دان...:

همه جانئن بال بلله سین یتیردیم

سوتنان دوروب اوس دؤنبرمی گتیردیم.

(حیدریابا ۲۲)

اؤندا گوردون اولاخ ایاخ ساخلادی

داغا باخیب، قولاخلارن ساخلادی. (همان ۲۶)

حیدریابا اینلدریملار شاخان‌دا

سینلر، مولار، شاقیلدیب آخان‌دا

قیزلار، اؤناصف باغلیب، باخان دا. (حیدر بابا ۱۵)

۲- تکرار فعل + مصوت «ا» و «ا»:

آشا آشا، اوچا اوچا، ایچه ایچه، باخا باخا، باسا باسا، تیله تیله، چالا چالا،
چینخا چینخا، دورا دورا، دۇتقورللاتا دۇتقورللاتا، سایا سایا، قاچا قاچا، قورا قورا، قۇروللاتا
قۇروللاتا، گله گله، گۆله گۆله، گیره گیره، یاتا یاتا، یازا یازا:
ایم گلمیر کاغذ یازام یاریم چون
اون کاغذ یازا یازا آغلارام
بیردن بیر، سۇنن آرزولاریم چون
اؤزوم مزار قازا قازا آغلارام. (سۇنمز ۵۵)

۳- قید پسوندی

۱/۳- بن فعل + پسوند های «رک»، «- اراق»، «نیز» «- لی»، «- الی» و...:
اوچ + - اراق - اوچاراق، گنج + رک - گنچهرک، یاز + - الی - گند + - لی -
گنده لی، و قاچاراق، توتاراق، دیهرک، گۆله رک، گۆرجک، آل جاق و...:
سانالی، آلالی، دورالی، یازالی، پوزالی، اۆلالی، گۆره لی، گله لی، یه لی، ایچه لی و...:
پسندیر آغزین دا بیرقارا قارقا

اوچاراق قۇلدى بیر اوجا بوداغدا.

(صابر: ادبیات شناسلیق ۱۸۶)

سان کی سفردیم اؤیادیللار کی دور چاتاق

زنگ شتر چالیر گنچهرک کاروان مسی.

(شهریار ۱۱۵)

هریرده سوآل آچیر سینیز ساحل دن

قوش تک قۇناراق، قاچیر سینیز ساحل دن.

(سۇنمز ۲۲)

سعيد گنده لی منه کاغذ یازمییب. (سعيد از وقتی که رفته به من نامه نوشته است.)

من مسعودی برانوی آلالی گۆرمه میشم. (من مسعود را از وقتی که این خانه را

خریده ندیده ام.)

۲/۳- بن فعل + پسوند «-ارکن» و «-رکن» و «ایکن»:

اوجارکن، آخارکن، گئدرکن، قاینارکن، اوتارکن، اوشاق ایکن، وارا ایکن:

حیدریابا غیبت قانون قاینارکن

فره قوشلار سننن قزیوب، قالخارکن

اؤ، میلدنیریم داشلارین دان اویئارکن.

(حیدریابا ۴۷)

حیدریابا چکدین منی گئیردین...

یوسفوی اوشاق ایکن ایتیردین. (حیدریابا ۴۱)

هم وارا ایکن، قارداش دییب، قایناردیق

«یؤلداشرا منی قورد آپاردی» اویئاردیق.

(شهریار ۹۴)

۳/۳- اسم یا صفت + پسوند:

آخشام باشی، سحر باشی، گۆن اورتا چاشی، ایکیندی چاشی، سحر لری، دۆنن لری،

قارداش واری، یؤلداش واری، یاواش جا، یاواش جانا، هاستاجا، بیرجه، صاباح لاری:

یسومورتانی گویچک، گوللی بویاردیق...

اویئاماق دان بیرجه مگر دویاردیق؟

(حیدریابا ۲۵)

گرایسته سن اؤلا شرمندە، مهر رخشنده

گۆنۆز، گۆن اورتا چاشی، چاک قبل گریبتین.

(کاظمی ۲۰۵)

۴/۳- مصدر + «همان» و بندرت «همین» فارسی:

هی سو آچیب، کردیه گۆز تیکردیک

چینیخماق همین، دریب، آشاتؤکردیک.

(حیدریابا ۵۰)

سارا سانازی گۆرمک همان قایتدی. (سارا به محض دیدن ساناز برگشت).

۴- بىن فعل + ميانوند + حرف اضافه:

آل + ان + جا - آلانجا، گۆل + ن + جه - گۆلنجه، بات + ان + دا - ياتاندا... و
دورانجا، قالانجا، اۆتورانجا، ياتانجا، گۆلنجه، دىنجه، يىنجه، ايچنجه و...:
اۆتوراندا، دوراندا، گۆلنדה، يىنדה، گۆلنדה...:
بۆش گۆلنجه، سەيدى دە ماشىنىرا ميندير. (بە جاي خالى رختن، سەيد را هم سوار
ماشىنىت بكن).

۵- فعل + حرف اضافه:

گۆردۆكجه، آلدنچا، قالدنچا، وىردىكده، ساتدنچا، گۆلدىكده و...:
سانما ازديكجه فلک يىزلىرى، وىرانلىق اۆلور
اون تىناسى ايله، بوغدا دگىرمانلىق اۆلور. (صابر ۱۰۲)
نوت آفاجى بۇيۇنجا
نوت بىشمەدیم دۇيۇنجا
يارى، خلوتده گۆزدۆم
دانىشمادىم دۇيۇنجا. (باباتىلار ۲۰)
معنرى چشميله هر نقطه يە سالدنچا نظر.
آخلاماق، ناله، مصييت، تازا بىر جىم گۆرۇنۇر.
(بىر ۲۲)
دانىشدىقجا بۇرۇلماز
دنىق بس دىر، دارىنماز. (روشن قىمىر ۱۷)

۶- بىن فعل + حرف ربط: سانكى:

سانكى اوشاقلىقىم كىمى نىيمده ياتمىشام
لاىلاى دىر مە آنانىن مەريان سى. (شەريار ۱۱۵)

۷- ساختار مضارع التزامى:

گۆرەسن، دىيەسن، گۆرەسوز، دىيەسىز:
دىيەسن اوشاقلار گلىيلر. (گوىى بچەها آمدهاند).

۸- ساختار امر و نهی:

سانما ازدیک جه فلک ییزلری، ویرانلیق اؤلور
اون تمناسی ابله بوغدا دگیرمانلیق اؤلور. (صابر ۱۰۲)

۹- تکرار قید ساده: تترتیز، گتیز گتیز:

امیر تترتیز یازیر. (امیر قند می نویسد.)
بیرده قبول ائله، اودلار یوردون دان
سته چوخلی چوخلی سلامیمیز وار. (محمد راحم ۲۲۹)

۱۰- تکرار صفت: دوز دوز، آیری آیری، خوش خوش، چوخلی چوخلی و...:

دنته بولاخا خیرین اؤلسون، آخارسان
افقلره، خمار خمار باخارسان. (حیدریابا ۲۰)
هریان گلدی، شیللاخ آتیب، آشاردیق
آکلاه! نه خوش غمسیر غمسیر یاشاردیق!
(حیدریابا ۲۲)

۱۱- شبه جمله: آی هرای، آی آمان، به به، واه واه، وه وه، وای وای، شاریشارپ، آخ آخ:

سزلییر آخ آخ نه گؤزل چاغئیدی!
اؤنداکی رحمت لیک آنان ساغئیدی. (صابر ۱۹۹)
بیزدنده بیر سوز قالاجاق آی آمان!
کیملر ییزدن سوز سالاجاق آی آمان! (حیدریابا ۵۶)
واه واه بر زماندا، کیشی انولنمگ اؤلورمی!
گؤردؤی ده تۆبون خیرجینی، دیلنمک اؤلورمی؟
(بیریا ۱۳)

۱۲- صفت و موصوف:

هرواخت، هنج واخت، هرگون، هردفه، آرواخت، جوخ واخت، بیرابجیم، بیرایاق،
بیردغه، بیرکره، بیروللوق و...:
بیرایاق گتدیز! (یک بارفتید = رفتید و پشت سرتان نگاه نکردید.)

۱۳- تەركىبىي ھاي گوناگون دىگەر:

تەلەسىك، جەبەكى، ياناكى، گۈزۈياغلار، ھەمىشە لىك، دۇغروسى، سۈزۈن
دۇغروسى، سۈزۈن دۈزى، البەتكى، الېف البەتە، بىلكە دە، بىرگۈن ھەن بىرگۈن بىر،
بولۇم بولۇم، گۈچەك گۈزەل، آيىن شايىن:

بىمورتانى گۈچەك گۈزەل بۇياردىق

چاقىشىدۇرئىب، سىنانلارنى سۇياردىق.

(ھىدربابا ۲۵)

قۇي قوزۇلار، آيىن شايىن اۆتلاسىن

قۇيۇنلارنى، قۇيۇنلارنى قاتلاسىن. (ھەمان ۳۰)

ھىدربابا سىنن گۈزەل شاد اۆلسۈن

دنيا واركن، آغزۇن دۈلى داد اۆلسۈن (ھەمان ۴۰)

بىر ھالىلە سۇن گۈن دە خەيدە گىندەر اۆغلان

باخسا اۆزۈنە، دۇغروسى لاپ آغلىر انسان.

(بىرپا ۱۴)

للە، گىرىيان دۆلانىز

بولۇم بولۇم بولانىز. (روشن خەمىر ۱۷)

۱۴- قىيىن ھاي فارسى تبار:

گاھ گاه، مبادا، گۇيا، شايد، بارى، ناگهان:

ناگهان كۈچە دە اوجالدى صدا

وور - ھاراي دۈشەدى، قۇيىدى بىر خۇغا. (سەبەر ۳۱/۱)

ھەنە وئەرسىن، وئە، مبادا وئەمە بىر دەرھەم ذكات

قۇي آجىن دان اۆلە، اۆلسۈن، يىنواكتلى، وتات.

(سەبەر ۴۵)

قانۇن كىمى گۇيا بىللە ھادەت دىر ازلەن

وتتى كە گىنەر بىر شەخە مەدەت بولمىدى. (بىرپا ۱۴)

مىيە اۆلدى ھەر طرف دىن اوجالدى اذان مىسى

گۇيا گىلەر ملانكە لردىن قوران مىسى. (شەھىرپا ۱۱۵)

تیک اوز سورادی، قزیماسنه ال ناپایادلار

سن بویورانن صاحبی سن، قان گیله باری.

(شیدا)

۱۵- قیدهای تازی تبار:

والله، بسم الله، انشالله، حتماً، موقتاً، تقریباً، ارثاً، اصلاً، ابداً، فی الواقع، هیئات:

بیزده والله اونـورتماروق سیزلری

گورمئسک، حلال الدین بیزلری. (حیدربابا ۱۷)

ایندی یایا قیش دنـیرم

سابق قیشا یای دنـیشم. (شهریار ۱۴۹)

کیم دن چاتیب ارثاً بیزه عالم ده بویدعت؟

میلیونلا قیز ازغلان قالب آمالینه حسرت.

(بیریا ۱۵)

دوم - اقسام قید از حیث اصالت و اختصاص

قید از این جهت که از اصل، برای قید بودن در زیان ساخته شده است یا نه، دو گونه

است:

یک - قید مختص، کلمه‌ای است که از اصل به عنوان قید و یکی از اقسام هفت‌گانه

کلمه، پدید آمده است؛ مانند تنز (زود)، گنج (دیر)، ببردن بیره، یاواش جانا،

هلبت‌ده کی، قاجاراق، گنچه‌رک، هی، هله و...:

جسیم قوزجالسادا، هله عشقیم قوزجالسیب

جینگیلدیر هله قولاغیمدا جوان سسی.

(شهریار ۱۱۵)

یئل گلن‌ده وئر، گتیرسین بویانا

بلکه منیم یاتمیش بختیم ازیانا. (حیدربابا ۱۶)

بالا: گل‌دین؟ نیه یئلله گئز گل‌دین

صبریم سن لن گولشدی سن گوزگل‌دین. (همان ۴۲)

دو - قید مشترک، در اصل، اسم، صفت، شبه جمله، فعل و یا کلمه دیگری است که

گاهی در جمله در نقش قیدی به کار می‌رود؛ مانند صاباح (اسم)، یاخچی (صفت)، ای

وای (شبه جمله)، گزوه سن (فعل):

سنولیر آخ آخ نه گوزل چاغیدی

اژلداکه رحمت لئق آنان ساغیدی. (صابر ۱۹۹)

حیدربابا یولوم سن دن کج اژلدی..

هئچ یلمدیم گوزل لرین هئچ اژلدی. (حیدربابا ۱۷)

قانون کیسی گویا بئله عادت دیر ازل دن

وقتی که گنجر بیر شهجه مدت بو عمل دند (بیریا ۱۴)

سوم - اقسام قید از حیث پیام و مفهوم

قید از حیث مفهوم و پیام، اقسام گوناگونی دارد. از آن جمله است:

۱- قید زمان: همیشه، بوگون، صبح، سحرچاقی، بوگنجه، گنجه لر، هنوز:

همه جانین بال بئله سین یتیردیم

سۇنان دوروب، اؤس دۇنومی گیردیم.

(حیدربابا ۲۲)

بوگون من سهندم، سن شهریارسان

گل، باشین اوجالداق قوجا تیریزین. (سهند ۲۳۸)

۲- قید مکان: بورا، اؤرا، هریر، بوردا، یترا اوزون ده:

بیر گنجه یدیم داغ دره لر اوزونسی

اؤخویدیم چویان قیتر قوزولی. (حیدربابا ۲۰)

من بو باغی گورنده، گوزوم دن دوشور ارم

مخصوصاً اؤز ائویم کی اؤلورلاپ تومان باغی

(شهریار ۱۳۴)

۳- قید کمیت (چندی): چوخ، آزا، آزجانا، بیر آزا، چوخلی، لاپ چوخ:

کلین اؤیون ایسی معجز گنه کارین

که کنج میکده ده، چوخ نواب اندیب بوگنجه.

(معجز ۲۰)

حیدربابا گویلر بو تون درمان دی

گوزلریمیز بیر بیرین دن یامان دی. (حیدربابا ۳۸)

۴- قید اندازه (الک نما): بیرجه، بیرجه نه، دؤیونجا، بویونجا، تکجه:

اۈچ جه ایل قویما دینلار تخت ده راحت یاشاسین
یردؤیونجا چیتارنب کشف، اندیب هشرت یاشاسین.
(صابر ۱۴۸)

سنوگیلیم، سنوگیلیم، عزیز سنوگیلیم!
گل اثیت، گل اثیت، قولاق آس بیرجه.
(محنی ۱۱۴)

ییلدیم بو دردی تکجه: که قلییم شراریلن
هر لحظه لحظه، تیر بلایه نشانه دؤر.
(موسوی ۲۴)

۵- قید کیفیت (چونی): یاخشی، پس، تمیز، گۈزل، بئله، ائله، چوخ گۈیچک:
ملت شجه تاراج اۋلور، اۋلسون، نه ایشیم وار
دشمن لره محتاج اۋلور، اۋلسون، نه ایشیم وار.
(صابر ۱۲)

یاخشی لیسفی الیمیزدن آلیب لار
یاخشی ییزی بامان گۈنه سالتیب لار. (حیدربابا ۳۸)
۶- قید حالت: گۈله گۈله، آغلیه آغلیه، تلسیک، قاش قاباخلی، قۇرخا قۇرخا،
آغلار، عصبانی:

قۇرخا قۇرخا قوزی دئدی: عجب!
من که سن دن دایانمیشام آشاغا. (آنادیلی ۷۷)
ترکی اولموش قدغن، دیوانمیزدان دا خبر یوخ
شهریارن دلی ده، وای دیه، دیوانیله گئدی.
(شهریار ۱۳۳)

۷- قید ترتیب: دال با دال، اۈچ اۈچ، یۈز یۈز، نمره اۈزیله، آردنیم آردنیم:
آردنیم آردنیم گشجر ایملر
آردنیم آردنیم گشجر زامان. (نبی خزری ۳۸)
اۋشاقلار دال با دال گلیرلر. (بچه ها به دنبال هم می آیند.)

۸- قید تحسین: به به! آفرین! بَرَک آلا، آحسن، یۈز آفرین، ال لر وار، بارک آلا:
دئدی احسن سنه آقارقا آغشا!
نه نزاکت له قسۇنموسان بوداغشا!

(صابر: ادبیات شناسلیق ۱۸۶)

نویسنده سیرگذشت جهان

قلم دیر قلم، بارک آلاه قلم! (معجز ۱۰۴)

۹- قید تأکید: هَلْ قَلْبَت، هَلْبَت، اَلْبَت، حَتْمًا، قَطْعًا، یَقِین، گیلن، گرک، گینان، لاپ:

انسان اۆلانون، جاء و جلالی گرگ اۆلنون

انسان اۆلانون دولتی، مالی گرگ اۆلنون.

(صابر ۶۷)

حیدریبا مرد اۆغسوللار دۇغ گینان

نامرد لرین بورانلارین اؤزگینان. (حیدریبا ۴۰)

هر بیرکسی که قلب پریشانی یاندیزار

بیلین یقین که صفحه قرآنی یاندیزار.

(موسوی ۳۳)

۱۰- قید تأسف: افسوس، حیف، حیف، وای، ای وای، آی آمان، هیهات، هیهات

هیهات:

یارب! یتیم بیره می دنیاده مراده؟

هییهات و هییهات. (صابر ۱۷)

حیدریبا آغاجلارون اوجالادی

آما چیف جوانلارون قوجالادی.

(حیدریبا ۳۰)

آی آمان! اقبال گشتدی

هشق تاجی باش سیز قالدی. (شهریار ۲۲۲)

۱۱- قید تعجب: نه عجب! عجب! واه! واه! واه! واه! نه! نه!

واه واه بوزمان دا کیشی! انولنمگ اۆلورمی!

گۆردۆکده تۆیون غرجینی دیلنمگ اۆلورمی؟

(بیریا ۱۳)

۱۲- قید تأیید: هَن، بَعْلَه، بَلی، کاملاً، هیناً، دُرست:

بلی دنیا انورن ده هر نه آفات

گله گر با شروا، اۆلموش مکافات.

(محمدباقر خلخالی: زهتایی ۳۶)

سبز درست بویورور سوز. (شما درست می فرمایید.)

۱۳- قید تشبیه و تعبیر: سانکی، اتله بیل، دییه سن، لاپ دییه سن، گویا، بعینه:

صبح اولدی، هر طرف دن اوجالدى آذان سسی

گویا گلیر ملانکه لردن قوران سسی...

سانکی اوشاقلیقیم کیمی ننتیم ده یاتمیشام

لای لای دییرمه آنامون مهربان سسی.

(شهریار ۱۱۵)

هاوا انسانی نۇغور، باش باشا گاز کرنیک، اولموش.

بئل ده اسمیر، اتله بیل، بئل ده سلیمانله گئدی.

(همان ۱۳۳)

۱۴- قید نفی و انکار: هنج واخت، هنج، هنج وجهی لن، اصلاً، ابدأ، خیر، نه خیر:

من عاشق، نامرد الی

هنج توتما نامرد الی. (بایاتیلار ۱۸۳)

حیدربابا یولوم سن دن کج اولدی...

هنج یلمه دیم گوزلرین تنج اولدی. (حیدربابا ۱۷)

۱۵- قید پرسش: هانی، شچه، نئچه، نه قَدَر (نخفته)، نه، نه ایچون، نه، نه یه، هارا،

هارداه کیم، نه جور، ناواخت، یوخسا، آیا:

اجنبی ملکی دُولوب بی سروبا ملتیه

نیه یارب! بيله عوار اولدی هیزان وطن؟

(معجز ۱۹۲)

شهریارا سن ده جوانلیق تازادان پؤهره وئیریر

یوخسا حیدربابانی بوردا سؤراغ ایله میسن؟

(شهریار ۱۰۷)

آیا اولارکی بیرجه دهام مستجاب اولآ؟

دلرافضایه نازلی یارنیم انتخاب اولآ؟ (وجی ۲۰)

۱۶- قید آرزو: کئشگه، کاش، ای کاش، اینشاللا، آلاه اتله سین، آلاه قزیسا،

اولارکه، گزروم:

ماه پیام گلدی، منی مالدی زحمت

ای کاش گلیمییدی اوزوج یولایته. (معجز ۳۱)

نە دېسەر ئاخىر بولمىتىن گناھى

دوتسون سىزى، گۈزۈم مظلۇملار آھى.

(ھىدرىبابا ۲۹)

۱۷- قەيد تۈردىدە: شەيد، ئاممىلا، ئۆلايىلەر، مەكىن دى، بىلگە:

بىلل گىلدە ئىرگىتىرىمىن بولانا

بىلگە مەنىم ياتمىش بىخىم اۆمانا. (ھىدرىبابا ۱۶)

بىلگە اۆندا كامماچاتام شەرىبار!

سۆن مەزل دە راھات بانام شەرىبار! (سەلىمان رەستەم ۲۲۵)

۱۸- قەيد تەكرار: ھى، ئازادان، ئازاش دان، دۇبارە، دۇبارە دىن، مەجددۇ، گىتە، بىتە، داھا:

يىتە تەبەئىم جۇشۇدۇ، مەنە ساز ئىرىن

قەش لا يۇخدۇر ايشىم، مەنە ياز ئىرىن.

(مەھمەد رەھىم ۲۴۲)

مەن بىلەيمىز كىم ئىلىب بولنلارى ايجاد

ھى قايتانايا، بىلدىزا دۇن تىكىدىرە دامادا

(بىرىيا ۱۲)

ھەنەيت ايت مەن ئالانە تەزە دىن جان ئىرىن .

كەرامەتى دىلە دۇشسۇن دۇبارە ھەسەن.

(كەزەمى ۲۰۵)

۱۹- قەيد ھەلت: بولناگۇرە، بولنۇچۇن، اۆتۇچۇن كە، بولجەتە، بى جەت، گۇرەمى

ايجۇن:

اى ھەموا چەك قەللىجۇن، ايلە مەرىپە ھەجۇم

بى جەت ايلە مە چۇخ مەجىز شەيدابە ھەجۇم.

(مەجىز ۵۵)

اىساھى آلتىنا شەرىبار نىمەن

سەلماخ اىچۇن قالى، پەي انداز ئىرىن.

(مەھمەد رەھىم ۱۴۲)

۲۰- قەيد تەدرىج: بالا بالا، بىرىر، ياواش ياواش، آزار، آزارا آزارا، تەدرىج ابلەن:

ھاوا بالا بالا سۇيۇر. (ھەم اندەك اندەك سەرد مى شۇد.)

۲۱- قەيد تەھذىر: مەبادا، گۇزەل، اۆھۇي! ھى ياواش:

نە قَدَّر مەعجزا! آنان ساغدى، دۈشمە برھوسە...

نە قەدر وار او، مبادا تەكذبان آلاسان!

(معجز ۱۰۳)

ياواش! نە خېردى! (ياواش! چە خېر است!)

۲۲- قەيد نەرت و نەرىن: جەننەم كى، گۆراكى، خفە، اۆلۈم، آزار، بىزار، يامان:

صدام اۆلۈب، جەننەم كى اۆلۈب! (صدام مەردە، بە جەننەم كە مەردە!)

۲۳- قەيد مەرت و شادى: آلا ھاشكەر، ماشاللا، جان، آى جان، آى جان آى جان:

دۈشدۈر بۈتۈن غازىلەر، قەيمەت دىن آى جان آى جان!

خەلقين جانى قۇتاردى، نەمەت دىن آى جان آى جان!

(صابر ۳۵)

۲۴- قەيد ناگماھانى: پىردىن، پىردىن پىر، غەفلەت، اۆندەگۈردۈن:

ناگماھان كىرچە دە اوجالدى صدا

ووز - ھاراي دۈشدى، قۇيدى پىرغۇغا. (صابر ۳۱۸)

مەن باخىرام ھەي دا بۇغۇلموش آيا

پىردىن ايشىق دۈشدى اۆنەي چابلاغا. (ھىدرابا ۲۹)

فصل هشتم - شبه جمله (صوت)

شبه جمله، کلمه‌ای است که مفهومی نزدیک به مفهوم جمله دارد و معمولاً برای بیان حالت‌های عاطفی گوینده؛ از قبیل شادی، اندوه، حسرت، شگفتی، درد، تحسین و مانند آنها به کار می‌رود؛ و ساختارهای آن در زبان ترکی اغلب با فارسی مشترک است. یا برگرفته از فارسی یا تازی است. چون: کنشگه (کاشکی)، کاش، آمین، ایشاللا، ماشاللا، حیف (حیف)، بَرَکاللا (بارک‌الله)، آفرین، به‌به، چوخ عالی، چوخ گوزل (بسیار زیبا)، مرحبا، احسن، احسنت، عجب!، اوخ، آه، واویلا، بسم‌الله، بعله قریان، الحمدلله، بحمدالله، هَلَبته (البته)، هل هلبت (البته البته)، افسوس، استغفرالله، واللّه، آمان آکلاه، یا آکلاه، گوز اوسته، باش اوسته، زهرمار، جهنمه کی، گوزاکی، آکلاها شُگر و...:

به‌به! یعنی: چه قدر خوب و ستایش‌انگیز است!

حیف! یعنی: جای بسی دریغ و افسوس است!

واه‌واه! یعنی: چقدر شگفت‌آفرین است!

گوز اوسته! یعنی: حرف شما را روی چشم می‌گذارم و انجام می‌دهم.

انسام شبه جمله

بخش نخست - شبه جمله از حیث اصل و ریشه، در ترکی چهار دسته است:

۱- شبه جمله‌های ترکی، مانند آمان دور، خوش حالیا، گوز اوسته، باشیم اوسته،

خیرین اولسون و...:

خوش اول کسه کیم ویل دؤلایب داغدا چویان دیر

آسوده همان دیر. (صابر ۲۰)

خان دوستی آمان دی، قزما گلدی

دبداری یامان دی، قزما گلدی. (همان ۲۰۹)

دنه بۇلاخ، خیرین اۇلسون، آخارسان

افقره خمار خمار باخارسان. (حیدریابا ۲۰)

۲- شبه جمله‌های فارسی تبار: کاش، ای کاش، آفرین، به به، آه، وای، چه صجب،

مبادا، خفه، چشم، به چشم، نه خیر، بله، کوفت، زهرمار، آی آمان، وای وای و...:

وای وای دیبه سن بشر دگیل بر

بشیرشکله اورسان طهر دگیل بر...

قورخدوم آی آمان یار یلدی باغرنم

بیر نازک ایبه سارنلدی باغرنم. (صابر ۲۱۰)

ای وای دندیک قورت دی، قییتدیک، قاشدینخ

هنج بیلمه دیک نه واخ کؤل لؤک دن آشدینخ.

(حیدریابا ۲۹)

لای لای باللا، لای لای

یات قال دالا، لای لای! (شهریار ۲۴)

۳- شبه جمله‌های عربی تبار:

انشاالله، ماشاالله، بسم الله، احسنت، الحمد لله، ای واللّه، استغفر الله، بَرَک الله،

هیئات، وایلا، عجب، یاللعجب، حیف (حیف)، واللّه، حتماً و...:

نویسنده سرگذشت جهان

قلم دیر، قلم، بارک الله قلم! (معجز ۱۰۴)

گر وصالین اؤلا قسمت بویانان موسویه

دیهرم من بنله بیر قسمنه ماشاالله. (موسوی ۱۰۳)

۴- شبه جمله‌های فرنگی تبار: برسی، اوکی، تنگیو، تنکیو ونری ماچ، ونل کام،

قودبای، قود مورتینگ، بای بای، بای و...:

مرئی اوزوم گؤتوردم. (متشکر، خودم برمی دارم.)

بخش دوم - اقسام شبه جمله از حیث پیام و مفهوم، اقسام شبه جمله از حیث پیام

و مفهوم بیشتر، همان اقسام قید از حیث پیام و مفهوم است که اصل و معنای شبه جمله

دارند؛ مانند قید تأسف، قید تعجب، قید تحسین، قید تحذیر، قید آرزو، قید نفرت و

نفرت و... ← فصل قید (اقسام قید از حیث پیام و مفهوم)

فصل نهم - حرف

حرف در زبان ترکی، مانند زبان فارسی، سه دسته است: حرف ربط، حرف اضافه، حرف نشانه؛ یا این تفاوت که در زبان فارسی، بجز حرف نشانهٔ مفعول «را» و حرف ندای «ا» همهٔ حرفها از حرف ربط، حرف اضافه و حرف نشانه، بر سر کلمه افزوده می‌شوند؛ اما در زبان ترکی، همهٔ حرفها مانند پیوند و پس‌واژه به آخر کلمه می‌پیوندند: مدرسه ده (در مدرسه)، باغا (به باغ)، کننده (به ده)، محمدیلن (با محمد)، تهرانجان (تا تهران)، دانشگاه دان (از دانشگاه)، ای آکلاه! (خدایا، ای خدا)، قلمی (قلم را)

بخش نخست - حرف ربط

حرف ربط که در زبان ترکی، آن را «باغلاینجی» نامیده‌اند^(۱)، در کلمه همگون، مانند دو اسم، دو صفت، دو فعل، یا دو جمله یا دو عبارت را به هم پیوند می‌دهد و آنها را هم‌پایه و هم‌نقش می‌کند و یا در آغاز یا میان جملهٔ مرکب می‌آید و جملهٔ پیرو را به جملهٔ پایه وابسته می‌سازد؛ مانند دو حرف ربط «ایلن» و «کی» در دو جملهٔ زیر:

نوید ایلن و فرید مدرسه یه گئدیر لر. (نوید و فرید به مدرسه می‌روند.)

بازارا گئدیم کی جای آلام. (به بازار رفتم که جای بخرم.)

در جملهٔ نخست، حرف ربط «ایلن» (و)، دو اسم (نوید و فرید) را به هم پیوند داده است. و در مثال دوم، حرف ربط «کی» (که)، جملهٔ پیرو «جای آلام» را به جملهٔ پایهٔ «بازارا گئدیم» وابسته ساخته است.

حرف ربط هم‌پایه‌ساز - حرف ربط وابسته‌ساز

۱- حرف ربط هم‌پایه‌ساز:

حرف ربطی را که در میان دو یا چند کلمه یا عبارت و یا جمله می‌آید و آنها را به هم پیوند می‌دهد و با هم هم‌پایه می‌سازد، حرف ربط هم‌پایه‌ساز می‌نامند؛ حرف ربطهای

آما، ایستر، بس، پس، نه، وانگهی، ولکن، ولی، هم، نه، یا، یا که، حرف ربط
همپایه ساز هستند:

سعید ایلن مسعود گلدیلر. (سعید و مسعود آمدند: دو اسم همپایه)
سعید چوخ ادبلی و دوشونن دیر. (سعید خیلی با ادب و فهمیده است: دو صفت
همپایه)

سعید گلدی و یالیدی. (سعید آمد و خوابید: دو فعل همپایه)
مسعود نه درس اوخور. نه ایشه گندير. (مسعود نه درس می خواند و نه کار می کند:
دو جمله همپایه)

آنلایان ایلان یولداش اولماق و آنلامازدان قاچماق، آتاق نشانه سی دیر. (دوستی با
دانا و دوری از نادان، نشانه دانایی است: دو عبارت همپایه)
در مثالهای بالا، حروف ربط همپایه ساز (ایلن، و، نه، و، ایلان) به ترتیب، دو
اسم، دو صفت، دو فعل، دو جمله و دو عبارت را به هم پیوند داده و همپایه ساخته اند.
حروف ربط همپایه ساز همانگونه که در بالا می بینیم، بیشتر، حرف های ربط ساده هستند.
۲- حرف ربط وابسته ساز:

حرف ربطی که در آغاز یا میان جمله مرکب می آید و جمله یا جمله های پیرو را
وابسته جمله پایه می سازد، حرف ربط وابسته ساز نامیده می شود. حرف ربط
وابسته ساز را بیشتر، حرف های ربط مرکب تشکیل می دهند که اغلب، فارسی تبار هستند؛ چون:
از بس، از بس که، اگر (آینه)، اگر چه، بدون اینکه، برای اینکه، بس که، بوننان بنله،
بوننان علاوه، بلکه، بر شرطی لن که، به شرطی که، تا، جا، جان، جن، چه، چنانکه،
چونکه، دا، ده، سا، سه، کن، که = کی، مع هذا، مگر اینکه، والا، وانگهی، وقتی که،
وگر نه، هر چند، هرواخت که، همان که، همین که، یا که...

حروف ربط متداول و مهم در ترکی
بیشتر حرف های ربط رایج در زبان ترکی، یا فارسی تبار (برگرفته از فارسی) و یا
مشترک با فارسی است.

اینک حرف های ربط متداول در فارسی را اهم از ترکی، فارسی تبار یا مشترک،
به ترتیب حروف تهجی در زیر می آوریم:

۱- آما (اما):

دندی انسانیمیز آز دیر، هامی، انسان گرگ اولسون
آما انسان لیقیمز دا، او، آز انانیله گنندی.

(شهریار ۱۳۳)

خجّه سلطان عمّه گندیب تبریزه.

آما نه تبریز که گلممیر بیزه. (حیدربابا ۳۱)

۲- اگر

حرف ربط وابسته ساز اگر در ترکی بیشتر به صورت «آیه» و مانند زبان فارسی در اول جمله شرطی (پیرو) می آید و آن را به جمله جزای شرط (پایه) وابسته می سازد؛ ولی مانند حرف ربط «و» در ترکی بسیار کم به کار می رود و مفهوم شرط با آهنگ صدا و نیز با فعلهای شرطی که با میانوندهای (سا - سه) همراهند، ادا می شود:

دئشن، گللم. (= آیه دئشن گللم = اگر بگویی می آیم).

گاهی هم بدون تغییر حروف با همان صورت فارسی (اگر) می آید:

اگر آلساز، ساتارام. (اگر بخرید، می فروشم).

نفیه مدرسه هرگز ینمزدی مال حرام

اگر میتر اولیدی حلالیلن یاشاماق. (معجز ۹)

بیزدن ده بیر ممکن اولسا، یاد ائله

آچیلیمیان اوزک لری شاد ائله. (حیدربابا ۱۵)

من دن سـؤـرا حـیاتـه مـن

شیرین دی سه، زای دئیشم. (شهریار ۱۲۹)

آستارلیقادا چیت آغاجی اکمگ اولورمی؟

* خلعت ده آلین سا بویوکی چکمگ اولورمی؟

(بیریا ۱۴)

۳- اگرچه، این حرف ربط نیز وابسته ساز است و مانند «اگر» بر سر جمله پیرو

می آید و آن را به جمله پایه، وابسته می سازد:

اگرچه جان داسان، جان دان نهان سان

دگیلسن جان دان آیری، بلکه جان سان.

(نسیمی ۱۸۹)

۴- برای اینکه، حرف ربط فارسی برای اینکه، گاهی در زبان ترکی عیناً مانند

فارسی بر سر جمله پیرو می آید و آن را به جمله پایه وابسته می سازد:

چورک آلا ییلمه دیم، برای اینکه گنج گشمشدیم. (توانستم نان بخرم، برای اینکه

دیر رفته بودم).

۵- پس (= پس):

سلیمانام، سوز اوردوم لا اوردایام

پس سن اوزون، ای شهریار: هارداسان؟

(سلیمان رستم ۲۶۵)

و = پس (بند ۸)

۴- پس که، نیز درست مانند برای اینکه است:

پس که یواندیز، قزاقلار جای ایچمه میش گتدیله. (پس که دیر کردید، مهمانها جایی نخورده رفتند.)

۷- بلکه، دو جمله همپایه را به هم پیوند می دهد:

اگرچه جان داسان، جان دان نهان سان

دگیلسن جان دان آیری، بلکه جان سان.

(نسیمی ۱۸۹)

۸- پس، حرف ربط پس فارسی به همین صورت و گاهی با تبدیل حرف «پ» به

«ب» در ترکی نیز در اول یا میان جمله مرکب می آید:

دیرسن پس کیمم؟ = پس دیرسن من کیمم؟ (پس می گویی من که هستم؟)

۹- تا، حرف ربط تای فارسی تبار در ترکی بسیار کم به کار می رود و در این مقام،

جمله بدون «تا» می آید. و وقتی که جمله با «تا» می آید، «تا» مانند «چون» بر سر جمله پیرو افزوده می شود و آن را وابسته جمله پایه می کند:

ایشله مه سن، دیشله مه سن. (کار نکنی، بهره ای نمی ببری.)

درسیوی یاخشی اوخو، تا امتحان دا قبول اولاسان. (درسهایت را خوب بخوان تا

در امتحان قبول شوی.)

۱۰- چون (چون)، حرف ربط فارسی تبار «چون» با تغییر تلفظ به صورت «چون»

در زبان ترکی مانند زبان فارسی در اول جمله پیرو می آید:

سینما یا گتیمیرم، چون و قییم یوخدور. (به سینما نمی روم، چون وقت ندارم.)

چون ائدی ترک، ورزشی ایران اوشاقلاری

اؤلدی ضعیف، سام و نریمان اوشاقلاری.

(معجز ۱۰۳)

۱۱- «د» و «دا» (= هم)، افزون بر کاربرد خود حرف ربط «هم»، این دو حرف

همپایه ساز معادل «هم» نیز در زبان ترکی متداولند و مانند زبان فارسی، پس از کلمه

معطوف می آیند:

گشتم ترسا بالاسی! من ده سنه دایه گلیم

دامنین دن یاپیشیب، من ده کلیسایه گلیم.

(سید عظیم شیروانی: وارلیق ۲۱)

سهند ده گؤل آچسین، حیدربابا دا

اوزین ده چادیر قورسون شهریار. (سهند ۲۴۱)

سلام اولسون شوکتیزه، ائلیزه

منیم ده بیر آدیم گلسمین دیلیزه. (حیدربابا ۱۵)

من ده، من ده اؤله ریک

دنپانی ترک ائله ریک...

چوڭ دا طاماح کار اولما

دینج اؤل، اوزووی یورما. (روشن ضمیر ۲۶)

۱۲- سه و سا، این دو کلمه، پسوند شرطی هستند نه حرف ربط، اما چون به آخر

فعل افزوده شوند، جمله، اغلب بی نیاز از آوردن حرف ربط شرطی «اگر» و «آیه» می شود

و این دو کلمه در عمل، نوعی جانشینی از حرف ربط شرطی «اگر» دارند:

قارینشیق دیر هله لیک ملتین استعدادی

اله نیرسه، صافی بیریان، تۆزی بیریا نلین اۆلور.

(صابر ۱۰۲)

آستارلیقا دا چیت آغاجی اکمگ اۆلورمی؟

خلعت ده آلتین سا بویوکی چکمگ اۆلورمی؟

(بیریا ۱۴)

۱۳- کی (= که)، کی، حرف ربط وابسته ساز، و نیز صورت ترکی حرف ربط «که»

فارسی است:

بویوغل کی نوربصر و شیره جان دیر...

گۆندرمه بولی مکتبه، رحم ابله، آمان دیر. (صابر ۲۳)

گۆندر بوشمریوی قسوجا تبریزه

شهریار بیلیر کی، حکمی وار سؤزوند

(محمد راحم ۲۴۸)

من کی یونگول واریام

اؤنن مگر دالیام؟ (روشن ضمیر ۲۱)

۱۴- کیم، حرف ربط کیم، صورت دیگر «کی» ترکی و «که» ی فارسی است و مخصوص زبان شعر و ادب است:

گر چوخ ایستهرسن فضولی! عزتین، آزا ائت سوزو

کیم چوخ اولماق دان قلیب دیرچوخ عزیز، خوار سوز.

(فضولی ۱۶۱)

۱۵- گر، حرف ربط شرطی «گر» مخفف «اگر» فارسی است که بندرت در زبان شعر

دیده می شود؛ مانند بیت بالا از فضولی

۱۶- لیک، حرف ربط فارسی تبار همپایه ساز «لیک» نیز ویژه زبان شعر و ادب است:

بونجا که گندیب مکتبه، یلدیک لری بس دیر

مکتب دیر آدی، لیک حقیقت ده قفس دیر.

(صابر ۲۳)

۱۷- نه، حرف ربط همپایه ساز فارسی تبار «نه» درست مانند زبان فارسی در زبان

ترکی در آغاز دو جمله همپایه تکرار می شود:

نه درس اولیدی، نه مکتب، نه علم و صنعت اولیدی

نه درسه، علمه، فلانه بوقدر حاجت اولیدی!

(صابر ۱۱۷)

اؤنون کی یؤخدی دؤشایی، یااهی، یومورتاسی

اؤنون نه آخرتی خوش اولار، نه دیناسی.

(معجز ۱۶۷)

من دن ده نه ظالم چنخار اوغلوم، نه قصاص چی

بیر دفعه بونی قان کی ایبک دن قزیل اولماز.

(شهریار ۶۲)

۱۸- و (= و)، حرف ربط همپایه ساز مشترک فارسی و ترکی «و» که در زبان فارسی،

رایج ترین حرف ربط است، در زبان ترکی بسیار کم به کار می رود و دو کلمه یا دو جمله

معطوف به هم، بی واسطه و او عطف با هم پیوند می یابند و همپایه می شوند؛ چون:

اوغلان قیز (پسر و دختر)، یاخشی پیس (خوب و بد)، بؤیوک کیچیک (بزرگ و

کوچک)، آر ارواد (زن و شوهر)، آنا آنا (پدر و مادر)

آشكان گلدی، قیتدی. (اشكان آمد و برگشت)
 مسجد دؤلدی، بۆشالیدی. (مسجد پر شد و خالی شد.)
 حیدربابا کئندین تۆیون توران دا
 قیز گلین لر، حنا پیلته ساتان دا. (حیدربابا ۲۳)
 سامان یئرده گۆن دؤندی، آخشام اؤلدی
 دنیا منه خرابه شام اؤلدی. (همان ۳۱)
 ای مییم منلیگیم! امدادنمه یئت
 بیرجه گل، من له قوروش، دادیمه یئت.
 (سۆنمز ۴۵)

مثال برای آوردن «و»، در جمله‌هایی که بیشتر به سیاق جمله‌های فارسی هستند، معمولاً وار عطف می‌آید:
 علی و حسن ایکی سی ده گلیبار. (علی و حسن هر دو آمده‌اند.)
 علی، دوشوتن و هاغیل لی اوشاق دیر. (علی بچه فهمیده و عاقلی است.)
 بش گۆن دی جهان، دولتی نیلیرسن هم اوغلی!
 علم و هنر و صنعتی نیلیرسن هم اوغلی!
 (معجز ۱۱۶)

مجلس تمام، نقل و شراب ایستەر، ایسته‌مز؟
 وقت نهار، شیش و کباب ایستەر، ایسته‌مز؟
 (همان ۷۷)

یادآوری:

گاهی در مقام وار عطف فارسی، حرفهای (-یلن / -یلان / -ینن / -ینان) را که معادل حرف اضافه «با» ی فارسی هستند، می‌آورند؛ با این تفاوت که اگر به جای حرف عطف «و» بیایند، پیش از معطوف (در میان دو کلمه) می‌آیند و فعل جمله به صیغه جمع است:

فرید یلن نرید گلدیلر. (فرید و نرید آمدند.) ساناز ینان سؤلماز گئیدیلر. (ساناز و سؤلماز رفتند.) ولی اگر جانشین حرف اضافه «با» ی فارسی باشند، پس از هر دو کلمه می‌آیند و فعل جمله، ساخت مفرد دارد:
 فرید، نرید یلن گلدی. (فرید با نرید آمد.) ساناز، سؤلماز ینان گئیدی. (ساناز با سؤلماز رفت)

۱۹- هم، معادل حرف ربط «هم» همپایه ساز فارسی، در ترکی بیشتر دو حرف ربط (د-دا) است که در بند ۱۱ آمد؛ اما خود «هم» نیز گاهی در زبان ترکی می آید؛ بویژه در مقام حرف ربط تکراری:

او هم جانین جوخ ایستیر، هم مالین. (او هم جان خودش را دوست دارد، هم مال خودش را.)

تحصیل علوم انتمه که علم، آفت جان دیر

هم عقله زیان دیر. (صابر ۲۰)

سلام اولسون شوکتوزه، انلزه

منیم ده بیر آدیم گل سین دیلیزه. (حیدربابا ۱۵)

من سنون تک داغا سالدیم نفسی...

بایقوشون دا دار اولماسین قفسی. (همان ۳۹)

۲۰- همی، که گاهی به جای حرف ربط تکراری «هم» می آید:

فلان کس همی توربا دان ییردی، همی آخوردان! (فلانی هم از کیسه می خورد، هم

از خورا)

بخش دوم - حرف اضافه

حرف اضافه که به ترکی، آن را «قوشما» نامیده اند^(۱)، کلمه ای است که در زبان فارسی بر سر اسم و جانشین آن، و در زبان ترکی به آخر اسم و جانشین آن افزوده می شود و آن کلمه را متمم فعل و جمله می سازد؛ مانند دو حرف اضافه «=» و «=» و «دان» در دو جمله زیر:

بهمن مرنده گستدی. (بهمن به مرنده رفت.) بیژن دانشگاه دان گلدی. (بیژن از دانشگاه آمد.)

و نیز مانند حرفهای اضافه (دَن / دان / دا / = / = / ئن = لَن / نان (= لان) در

جمله های زیر:

علی دَن حالیزی سورو شدوم. (از علی حال تان را پرسیدم.)

باغ دان گلیرم. (از باغ می آیم.)

امید مدرسه ده دیر. (امید در مدرسه است.)

هاله قاباق دا دیر. (هاله در جلو است.)

نسیم باخا گندیب. (نسیم به باغ رفته است).
 مژده شادی تن اونیور. (مژده با شادی بازی می کند).
 کسری بابک ایلن دانیشر. (کسری با بابک حرف می زند).
 حروف اضافه مرکب متداول مهم در زبان ترکی (اعم از ترکی و فارسی تبار) عبارتند

از:

۱- + تک = تا، مانند / به اندازه
 ۱- + تکین = تا، مانند / به اندازه
 /

۱- + جا = تا
 ۱- + جاق = تا / به اندازه
 ۱- + جان = تا / به اندازه
 / ۱- + قدر = به اندازه
 / ۱- + کیمی = تا / مانند / به

اندازه

از + چون = برای
 او + چون = برای
 /
 ای + کان = تا زمان بودن
 ای + گن = تا زمان بودن
 /
 ۱- + کیمین = تا / مانند / به اندازه
 / ۱- + گوره = برای
 ۱- + لی = از وقت
 / ۱- + انا = تا، تا وقت

۱- + تک = تا، تا وقت / به جای
 ۱- + تکی = تا، تا وقت / به جای
 ۱- + تکین = تا، تا وقت / به جای
 /

۱- + جک = تا، تا وقت / به جای
 ۱- + جن = تا، تا وقت / به جای
 ۱- + جه = تا، تا وقت / به جای
 /

۱- + ماری = به سوی
 ۱- + قدر = تا وقت

دان (دَن = نان = تَن) اوتری = برای

/

دان (دَن = نان = تَن) + باشغا = غیر از

دان (دَن = نان = تَن) + سؤرا = غیر از

دان (دَن = نان = تَن) + سؤلرا = غیر از

دان (دَن = نان، تَن) + سووای = غیر از

/

دان (دَن = نان + کَن) + علاوه =

افزون بر

دَن (دان) = از

دوق + جا = به موازات، به همراهی

دوکی + جک = به موازات، به

همراهی

دوکی + جن = به موازات، به

همراهی

دوکی + جه = به موازات، به

همراهی

دینق + جا = به موازات، به همراهی

دینق + جاق = به موازات، به

همراهی

دینق + جان = به موازات، به

همراهی

دینق + جن = به موازات، به

همراهی

دینق + جه = به موازات، به همراهی

/

دَه (دا) = در

ـه + طرف = به طرف

ـه + قارشى = در برابری

ـه + قَدَر = تا

/

ـه + کیمی = تا

ـه + کیمین = تا

/

ـه + گُوره = برای

ـه + لی = از زمان

/

ـن + جک = تا، تا وقت

ـن + جن = تا، تا وقت

ـن + جه = تا، تا وقت

/

ـنه = تا، تا وقت / به اندازه

ـنه + تکی = تا، تا وقت / به اندازه

ـنه + تکی = تا، تا وقت / به اندازه

ـنه + تکین = تا، تا وقت / به اندازه

/

ـنه + جک = تا، تا وقت / به اندازه

ـنه + جن = تا، تا وقت / به اندازه

ـنه + جه = تا، تا وقت / به اندازه

/

بارِه + ده (بارِه سین ده) = درباره

بدون = بی

به غیر از = جز

/

غیر از = بجز

/

- وُن + اوسته = به خاطر

- وُن + اوسته = به خاطر

/

- وُن + جا = تا / به جای / به اندازه

- وُن + جاق = تا / به جای / به

اندازه

- وُن + جان = تا / به جای / به

اندازه

- وُن + جَک = تا / به جای / به

اندازه

- وُن + جَن = تا / به جای / به اندازه

- وُن + جه = تا / به جای / به اندازه

/

- وُن + چُون = برای

- وُن + چُون = برای

/

- ی + تَک = مانند

- ی + چُون = برای

- ی + چُون = برای

- یَن + تَک = مانند

- یَن جا = تا / به جای

- یَن جاق = تا / به جای

- یَن جان = تا / به جای

اقسام حرف اضافه

حرف اضافه به اعتبار ساختار، دو گونه است:

یک - حرف اضافه ساده، مانند: (به)، (در)، (ان):

اثرو گلدیم. (به خانه آمدم.)
اثوده یاتمیشدیم. (در خانه خوابیده بودم.)
باغ دان گلدیم. (از باغ آمدم.)

حروف اضافه ساده متداول در زبان ترکی (اهم از ترکی و فارسی تبار) عبارتند از:

۱ = به	چون (برای)	لا = با
۲ = به		له = با
ایلق = یا	دا = در	لان = با
ایله = با	ده = در	لن = با
برای		نان = با
بی	دان = از	ئن = با
	دن = از	
تک = تا / مانند	هامان = همان	
تکی = تا / مانند	سوز = بی، بدون	همین
تکین = تا / مانند	سوز = بی، بدون	
	سیز = بی، بدون	۳ = یلا = با
جا = تا / به	سیز = بی، بدون	۴ = یلان = با
جاق = تا / به	قَدَر = به اندازه	۵ = یلن = با
جان = تا / به	کن = با وجود	۶ = یله = با
جک = تا / به		
جن = تا / به	کیم = مانند	
جه = تا / به	کیمی = مانند / تا	
	کیمین = مانند / تا	
چز = غیر از		

دو - حرف اضافه مرکب

اجزای حرف اضافه مرکب در زبان فارسی همراه یکدیگر و پیش از متمم می آیند:
از برای مصلحت، سخنی چند بگفتم.

من درباره این موضوع هیچ اطلاع ندارم.

اما در زبان ترکی، حرف اضافه ساده که عنصر اصلی سازنده حرف اضافه مرکب است، به آخر متمم می پیوندد و عنصر دیگر که معمولاً اسم یا قید اسمی است، پس از حرف اضافه ساده به صورت مستقل می آید:

یاشار ائوه طرف گئدیر. (یاشار به سوی خانه می رود)

آیلار دان باشقا ائوه ییری گلمیب دیر. (جز آیلار کسی به خانه نیامده است.)

در دو جمله بالا ائو و آیلار متمم فعلند و «=» حرف اضافه سازنده حرف اضافه مرکب؛ و دو کلمه طرف و باشقا عنصر غیر حرفی سازنده حرف اضافه مرکب هستند که پس از حرف اضافه ساده آمده اند و در جایگاه و تلفظ، مستقل می نمایند.

حرف اضافه ترکی و فارسی

همان گونه که در نمودارها دیدیم، چون بیشتر حرفهای اضافه فارسی در زبان ترکی، معمولاً چند و گاهی چندین مترادف دارند، برای اینکه خوانندگان گرامی، همه معادلهای ترکی هر یک از حروف اضافه فارسی را در یک جا و به دنبال هم ببینند، در زیر، حرفهای اضافه را به ترتیب الفبایی حروف اضافه فارسی آوردیم و معادلهای ترکی هر یک را نیز به ترتیب حروف تهجی با شماره، زیر هر یک قرار دادیم. اینک حرفهای اضافه فارسی و ترکی مهم و متداول در زبان ترکی:

یک - از (دان، دن)

معادل حرف اضافه «از» در زبان ترکی، در حرف اضافه «دن» و «دان» هستند که به حکم ساختار آوایی متمم، به آخر آن افزوده می شوند:

۱- دن: ائودن (از خانه)، ایشیک دن (از بیرون)، کوچه دن (از کوچه)، مدرسه دن (از مدرسه) و...

دۆشدى بۆتۈن غازنتلار، قيمت دُن آي جان آي جان!

خلقين جانى قۇناردى، تهمت دُن آي جان آي جان!

(صابر ۳۵)

بىرسۇرۇشۇن بوقار قىنىمىش فلک دُن

نە ايسيتير بوقور دوغى کلک دُن؟

دئنه گنجيرت اولدوز لارى الک دُن. (حیدربابا ۳۸)

گشتز ينيرون مشدى قلاته بونی من دُن

شاعر دیندی کی بیرداها گشجم اؤ چمن دُن.

(بیریا ۱۵)

۲- دان: باغ جان (از باغ)، داغ دان (از کوه)، بازار دان (از بازار)، اوتاق دان (از اتاق) و...:

تیر شهاب ایلن وورون ای قوم! معجزی

قۇرخوم بودور که آزدیرا یۇل دان اۇشاقلاری.

(معجز ۱۰۴)

حیدربابا دنیا یالان دنیا دی

سلیمان دان (نان)، نوح دان قالان دنیا دی.

(حیدربابا ۳۱)

بو رسمه مخالف دانیشیب، دینمگ اؤلورمی؟

سونرا بو گناه دان داها سیلکینمک اؤلورمی؟

(بیریا ۱۳)

یادآوری:

اگر حرف پایانی متمم، «ن» باشد، بویژه در زبان گفتاری، حرف دالِ (دُن - دان) به «ن»

بدل می‌شود:

اگرچه جان دا سان، جان نان نهان سان

دگیلسن جان نان آبری، بلکه جان سان. (نیمی ۱۸۹)

حیدربابا یولوم من نن کچ اولدی

عمریم گنجیدی، گلمه‌دیم، گنج اولدی.

(حیدر بابا ۱۷)

اون نان سورا باخ گۆر بواشی ائتمک اۆلورمی؟

خلقین اثرینه ایلچی لیگه گتمک اۆلورمی؟

(بیریا ۱۳)

دو - از برای - برای

سه - از بهر - برای

چهار - از هنگام = از زمان (-الی / -لی): آیرئلالی (از هنگام جدایی)، گشدهلی (از هنگام رفتن):

اۆلدوم قره گۆن، آیرئلالی از ساری تنل دن

بسونجا قره گۆنلردی الدن رنگیمی ساری.

(شهریار ۶۴)

نن یاتالی، من گۆزومه

اولدوز لاری ساری دنمیشم. (همان ۱۴۹)

پنج - با (-یلن) و معادلها (-ئلان / -یلا / -یله / لا / لان / لن / له / نان / ن / ائلا / ایلن / ایلله):

احمد یلن (با احمد)، باقرئلان (با باقر)، الهام ائلان (با الهام)، ائلناز یلا (با ائلناز)، نیلوفر یله (با نیلوفر)، من له (با من)، سن له (با تن)، سانا لا (با سانا)، سۆلماز لان (با سۆلماز)، منیزه ایلن (با منیزه)، هاله ایلله (با هاله)، آیناز ائلا (با آیناز):

صمر انده رک نئنه دماز یله

هفته ده بیر دلبر طئاز یله ... (صابر ۲۴۲)

نه خوش دی بیر صنم مه جمالیلن یاشاماق!

همیشه عزت و جاه و جلالیلن یاشاماق!

(معجز ۹)

داشلی بولاخ داش قوم ائلان دۆلماسین

باخچالاری سارا لماسین، سۆلماسین.

(حیدر بابا ۲۰)

میرزا تاغی لن گنججه گستدیک باغا

من باخیرام منل ده بوغولموش آیا.

(همان ۲۹)

حییف شهریار لا، چینیخیب بیرانا

ایلی گنجملره، دالما میثام من.

(محمد راحم ۲۴۲)

اوز جانویلن ازیاما بو عرصه ده شیدا

لیلاج دغلبازیله قیز دیرما قوماری. (شیدا)

تورپاسی حرمت لی بیل

اودلا سوروی مقدس. (ساوالان ۴۵)

ایلتاز، سولماز یلا گلدی. (ایلتاز با سولماز آمد.)

محمود احمد یله سفره گستدی. (محمود با احمد به مسافرت رفت.)

شش - با وجود = در حال (- رکن = ایکن):

عصر یمیز خواهش ائده رکن اتفاق و اتحاد

جمله میز امنیت ایچره، آلمات ایسته رکن مراد

بینیمز ده یوق ایکن بیرگونه اسباب تضاد

بروطن اولادینه عارض اولوب بغض و فساد.

(صابر ۲۹۲)

حیدربا غیبت قانین قاینارکن

قره قوشلار سن دن قویوب قالخارکن

اوسبلدیریم داش لاریلان اوینارکن. (حیدربا ۲۹)

سانکی دوستاق ایکن من آزاد یدیم

ائله عشقین منی یا هانمیشیدی. (شهریار ۱۸۰)

یادآوری:

اگر حرف پایانی منم، نون باشد (و گاهی نیز در غیر حرف نون)، حرف لام لان و لن و...

به نون تبدیل می‌شود:

اؤن نان گنده‌رم. (با او می‌روم.) سن ئن گله‌رم. (با تو می‌آیم.)
محمد یئن دانیشدیتم. (با محمد صحبت کردم.)

هفت - بدون

حرف اضافه تازی - فارسی تبار «بدون» عیناً مانند فارسی، در ترکی بر سر متمم افزوده می‌شود: بدون تعارف بر می‌روم. (بدون تعارف پفرمایید.)
معادل ترکی این کلمه در زبان ترکی، واژه «سیز» و مترادفهای آن، یعنی: سیز، سوز، سوز است که در زبان ترکی، بیشتر، نقش پسوند دارد (معادل «بی» فارسی): پؤل سوز (بی‌پول)، اثونسیز (بی‌خانه)، ایش سیز (یکبار)؛ اما به ندرت در نقش حرف اضافه نیز به کار می‌رود:

من سیز سیز بیرایش گۆره بیلمه‌رم. (من بدون شما کاری نمی‌توانم بکنم: حرف اضافه.)
فعله! اؤزوی منده بیر انسان می سانیرسان

پول سوز کیشی! انسانلیقی آسان می سانیرسان!

(صابر ۱۷: پسوند)

هشت - بر

حرف اضافه «بر» فارسی در ترکی، معادل ندارد و در حکم «به» است که معادل ترکی‌اش دو حرف اضافه (ا / ا) هستند. «به»

نه - برای

معادل حرف اضافه فارسی «برای» و مترادفهای آن، یعنی: از برای / بهر / از بهر / به خاطر و...، در زبان ترکی، حرف اضافه مرکب «دن اؤتری» (دان اؤتری) (دن اؤتوری «دان اؤتوری» و مترادفهای آنها (ا گۆره / - گۆره / - چؤن / - چؤن / - و چؤن / - و چؤن / اوچؤن / دان ساری / دن ساری و...) کاربرد دارد: سعید دن اؤتری (برای سعید) مسعود دان اؤتری، مسعودا گۆره (برای سعید)، سعید یچؤن (برای سعید)، باقر یچؤن (برای باقر) گؤل اوچؤن (برای گل)، مسعود و چؤن (برای مسعود)،

سمید دن ساری (برای سمید)، مسمود دان ساری (برای مسمود)، میتواوچون (برای میتو)، گوزوچون (برای چشم) و...:

۱- دن اوتری / دان اوتری / دن اوتوری / دان اوتوری:

یرسزگوش دن اوتوری، انتمه اذیت بالاما

گریب، جوشما، اوتان، قوشلاری ینقما داما.

(صابر ۵۳)

۲- گوره / -اگوره:

باغاگوره (برای باغ)، داوداگوره (برای داود)، انوه گوره (برای خانه)، مچیده گوره (برای مسجد)

۳- نچون / یچون / وچون / اینچون / ایچون / اوچون / اوچون:
مهسای اینچون، کامیارینچون، سونازینچون / سمیدینچون، حمیدینچون، دبیرینچون /
اوزوموچون، سوزوچون، گوزوچون / مسمودوچون، محمودوچون، غفور وچون /
کاظم اینچون، قاسیم اینچون، هاشیم اینچون / گلین اینچون، کین اینچون، سیمین اینچون /
گول اوچون، کول اوچون، گون اوچون / طاغوت اوچون، میمون اوچون، گاموش اوچون
و...:

داغلار حسرت چکیر، بایاض قارینچون

باغلار بسویون بورود، شیرین ناریچون.

(محمد راحم ۲۴۳)

۴- دن ساری / دان ساری:

علی دن ساری، مزده دن ساری، نسیم دن ساری / شادی دان ساری، مهسا دان ساری، کامیار دان ساری و...

یادآوری:

بیش از همه مترادفهای «برای» که در بالا آمد، در زبان ترکی حرف اضافه (ـا / ـه) معادل حرف اضافه «به» فارسی به معنی برای به کار می‌رود:

من دانیشتیقا گلمیشم. (من برای گفتگو آمده‌ام).
اؤکؤمگه گلمیشدی. (او برای کمک آمده بود).
بیز گؤرؤشه گلمیشیک. (ما برای دیدار آمده‌ایم).
باغین، اکینین، خیرینی بگلر گؤره جگمیش

نخم اکمگه دهقانلاری ییلیردین الهی! (صابر ۱۶۸)
دندیم آنا! منه بیر یار گؤل دهان آلسان

که یعنی اؤغللوا بیرخوش تکذبان آلسان!
(معجز ۱۰۱)

سن یارنمون قاصدی سن

اگلش سنه جای دئمیشم. (شهریار ۱۴۹)

ده - به (ـه / ـا)

مترادف حرف اضافه فارسی «به» در زبان ترکی، حروف اضافه (ـه / ـا) هستند که
به حکم آیین هماهنگی آواها، یکی از آن دو، به آخر متمم می‌پیوندند:
بیزه (به ما)، اثوه (به خانه)، احمده (به احمد)، قرشه (به فرش)، قلمه (به قلم)
باغا (به باغ)، داغا (به کوه)، دانشگاها (به دانشگاه)، هریانا (به هر طرف) و...:
نااهل اولاننا مطلبی آندیرماق اولورمی؟

سؤز قانمیانا زوریهله قاندرماق اولورمی؟

(صابر ۶۹)

خشکناپی یامان گونه کیم سالدی؟

مبدلردن کیم قیریلدی؟ کیم قالدی؟ (حیدربابا ۳۲)

اهلان الدین شعارنما خائن چیخان لارا

من اؤنلارین زوالینه فرمان یارا نمیشام.

(بیربا ۱۲)

هشقی منی عالم ده عجیب مشکله سالدی!

رسوای جهان ابله‌دی، دیل دن دیله سالدی!

(سؤنمز ۹۵)

یادآوری ۱:

اگر حرف پایانی متمم، مصوت «و» باشد، گاهی میان متمم و حرف اضافه، نون وقایه افزوده می‌شود:

اؤنا (اؤ + ن + ا: به او)، برنا (بر + ن + ا: به این)

و گاهی هم نون وقایه افزوده نمی‌شود: مینوآ (به مینو)، یاروآ (به یارو)

و اگر حرف پایانی متمم، مصوت «ا» (الف) یا های یان حرکت باشد، میان آن و حرف اضافه، یای وقایه افزوده می‌گردد:

سینمایا (به سینما)، اؤرایا (به آنجا)، میویه (به میوه)، دره‌یه (به دره)

هر کیمسه‌یه هر نه وئریب، آلودی

افلاطون دان بیر قوری‌آد قالودی. (حیدریابا ۳۱)

من بیلمه‌ییرم کیم ائلیب بونلاری ایجاد

ممنی قاینانایا، بالدوزا دؤن تیکدیره داماد

(بیریا ۱۲)

یادآوری ۲:

این حرف اضافه (ـ / ـا) همان‌گونه که دیدیم، در بسیاری از جمله‌ها به جای و معنی برای به کار می‌رود. ← حرف اضافه «برای»

یادآوری ۳:

گاهی در زبان ترکی به جای حرف اضافه «به» فارسی که در معنی «به زبان» می‌آید، حرف اضافه «جه» و «جاء» به کار می‌رود: تورک‌جه (به زبان ترکی)، عرب‌جه (به زبان عرب)، فارس‌جا (به زبان فارسی)، طالش‌جا (به زبان طالشی):

اؤ خودوم عرب‌جه، فارس‌جا چؤخ غزل

هامی بیریرین دن معنالی، گؤزل. (فضولی ۶)

یادآوری ۴:

حروف اضافه «جاء» و «جان» و «جه» و «جک» و «جاق» به جای و معنی «به» به آخر اسم زمان و مکان می‌پیوندند:

دالیم‌جا (به دنبال من)، قاپاقیم‌جا (پیشاپیش من)، یانیمیز‌جان (به همراهی من)، دیلم‌جه (به زبان من، از زبان من)

اَوَّلُ بَاشِي مَن دَن اَسْتَقْبَالِ اِئْتَدِيز...

اَوَز قَلْتُوژجه استادى اخفال ائْتدِيز. (حيدرآبا ۵۵)

يازده - به اندازه (به قدر، تا حد، تا سر حد)

معادل این حرف اضافه مرکب فارسی، در زبان ترکی، «جه» و معادلهای آن است: جا = -
ونجا = -نجه / -ونجاق = -ونجک / -ونجان = -ونجن / اینجا = ایجه / اینجا = ایجن
/ انا تک = انا تکی = انا تکین = نه تک = نه تکی = نه تکین / تاجاق = انا جان = نه
جک، نه جن = نه جه / انا کیمی = انا کیمین = نه کیمی = نه کیمین / ناقدر = -
نه قدر / لا = له و...:

مین جه (به اندازه هزار)، دویونجا = دویونجاق، دویونجان (تا حد سیری)، میلیون جا
(به اندازه یک میلیون) اؤلونجک = اؤلونجن = اؤلونجه = اؤلنه تک = اؤلنه تکی = اؤلنه
تکین = اؤلنه کیمی = اؤلنه کیمین = اؤلنه قدر (تا سر حد مرگ) / یورولانا قدر (تا حد
خستگی)، یوزلرله (صدها)، میلیونلا (میلیونها) / مهسا اینجا (به اندازه مهسا)، کامیار
ایجا (به اندازه کامیار)، عباس اینجا (به اندازه عباس):

منیم عباس اینجا گوجوم یوخدور. (من به اندازه عباس زور ندارم.)

علی نین مژده ایجن کتابی یوخدور. (علی به اندازه مژده کتاب ندارد.)

مین جه بواشلر بوتون، شیوه کفار دور

دینه ضرر دیر ضرر، او خوتمورام، ال چکین.

(صابر ۱۸۹)

راحیمین، رستمین، الینی سنیخماق

منه دنیا بویون جا عزتی وار. (شهریار ۱۷۷)

کیم دن چاتیب اوثا بیزه عالم ده بو بدعت؟

میلون لا قیز اوغلان قالیب آمالینه حسرت.

(بیریا ۱۵)

من دن ده هله، خسته سی، بیچاره سی وار دیر

یوخ دژه جه آسایشی، یوخ دژه قراری. (شیدا)

دوازده - به جای (به عوض، عوض)

معادل حرف اضافه «به جای» و مترادفات آن در زبان ترکی، حرف اضافه مرکب «-اناجان» و مترادفات آن، یعنی: «-انا جاق / -نه جک، -نه جن، -نه جه / -ان جا، -ان جاق، -ان جان / -ن جک، -ن جن، -ن جه / -اناکین / -اناکیمی، -اناکیمین / -نه کیمی، -نه کیمین / -ونجا، -ونجاق، -ونجاق / -ونجک، -ونجن، -ونجه و... هستند که به آخر متمم افزوده می شوند: دوراناجاق = دوراناجان = دورانجا = دوران جاق = دوران جان = دوراناکین = دوراناکیمی = دوراناکیمین = دورونجا = دورونجاق = دورونجان (به جای ایستادن، عوض ایستادن)

گشده جک = گشده جن = گشده جک = گشده جن = گشده جه = گشده تک = گشده تکی، گشده کیمی = گشده کیمین (به جای رفتن) / دورونجا = دورون جاق = دورون جان (به جای ایستادن) / گولون جک = گولون جن = گولون جه (به جای خندیدن):

بوردا اوزانانا جان گشت آناواکولمک ائله. (به جای اینکه در اینجا دراز بکشی، برو به پدرت کمک کن.)

پشکار دوراناجاق، ایش گور. (به جای بیکار و ایستادن، کار کن.)
بوردا یاتانجا، دور مشقیوی یاز. (به جای اینکه اینجا بخوابی، پا شو مشقت را بنویس.)

فوتبالا گشده جن، درسیری اؤخر. (به جای رفتن به فوتبال، درست را بخوان.)

سیزده - به سوی (به طرف، به سمت)

مترادف حرف اضافه مرکب «به سوی» فارسی، در زبان ترکی حرف اضافه «-ا» و «-ا» (= «ا») است که به آخر متمم می پیوندد، و با افزودن واژه «ساری» و «طرف» تشکیل حرف اضافه مرکب می دهند

ائوه ساری گنديرم. (به سوی خانه می روم.) دانشگاهها طرف گنديرک. (به طرف دانشگاه می روم.):

محراب شفق ده اوزومى سجده ده گوردوم

قان ایچره همیم یوخ، اوزوم اولسا سته ساری.

(شهریار ۴۶)

چهارده - به غیر از (به جز، جز، غیر از)

حرف اضافه مرکب «به غیر از» عیناً در زبان ترکی، مانند فارسی متداول است و پیش از متمم می آید:

منیم به غیر از مزاحمت، سئزه خیریم چاتمیر. (من به غیر از مزاحمت خیری به شما نمی رسانم.)

اما معادلهای ترکی آن، حروف اضافه مرکب از «ذن» و «دان» (در آخر متمم) + واژه های استثنا (سوا، سوای، سؤرا، سؤنرا، باشقا و...) هستند:

مینا دان سوا (به غیر از مینا)، نیما دان سووای (جز نیما)، امید دن سؤرا (غیر از امید)، شادی دن باشقا. (جز شادی) و...

ظن ایدیه ردیم من بؤتون هالم ده ایران دان سوا

بیر فرح آباد یئر یؤخدور بوسامان دان سوا. (صابر ۱۸۰)

دیل وئرمه موسوی! سن او مه پاره دن سوای

بیر دلبره، غلامی اؤتون قنبر اولماسا. (موسوی ۷)

پانزده - به محض

معادل این حرف اضافه مرکب فارسی، در ترکی، واژه «هامان» (همان) و گاهی «همین» است که به آخر مصدر فعل افزوده می شود:

گؤرمک همان (به محض دیدن)، آلمات هامان (به محض گرفتن)، گلیمک همین (به محض آمدن) مژده مدرسه دن گلیمک همان مشقلمین یازیر. (مژده به محض آمدن از مدرسه، مشقهایش را می نویسد.) من گؤرمک همین اونی تالیدیم. (من به محض دیدن، او را شناختم.)

شانزده - به موازات (به همراهی، هم زمان با، با):

معادل به موازات در ترکی، حرف اضافه «دیتجه» و «دیکجه» است که به آخر بن فعل افزوده می شود:

گئتدیکجه، ماشین باهالانیر. (به موازات گذشت زمان، اتومبیل گران می شود.)

قالدیق جا آغیر لاشیرام. (هر چه می مانم مستگین تر می شوم.)

سانما از دیکجه فلک بیزلری ویرانلیق اولور

اون تسمتاسی ایسله بئوغلدا دگیرمانلیق اولور.

چالخاللا ندیقجا، بولاندیقجا زمان، نه ره کیمی
 یاغی یاغ اوسته چنخیر، آیرانی آیرانلیق اولور. (صابر ۱۰۲)
 آرتدیقجا حیا سیز لیق، اولور ائل منحل
 هر ظلمه دوزن جانلاری نیلردین الهی! (همان ۱۶)
 گلمه ز تانیرام بختیمی، ایسندی آغارار صبح
 قاش بیله آغار دیقجا، داما باش دا آغاری. (شهریار ۳)

هفده - بی

حرف اضافه «بی» به معنی «بدون» به سبک زبان فارسی در ترکی نیز پیش از مضم
 می آید:

بی تعارف، شاما قالین. (بی تعارف، شام بمالید.) و «بدون» (بند هفت)

هیجده - تا (تا هنگامی که، تا وقتی که، تا زمانی که)

«تا» در زبان فارسی، هنگامی حرف اضافه است که پایان زمان یا مکان را برساند؛
 اگر پایان مکان را برساند «تا» به تنهایی می آید: تا تهران، تا کرج؛ ولی اگر پایان زمان را
 برساند، گاهی با واژه های وقت، هنگام، زمان همراه است: تا وقت، تا هنگام، تا زمان،
 تا صبح، تا هنگام صبح، تا کرج، تا تبریز، و در زبان ترکی، معادل آن، «کیمین» و
 معادلهای فراوان آن، یعنی حروف اضافه ساده تک، تکی، تکین، جا، جاق، جان،
 جک، جن، ججه، کیمی، کیمین؛ و حرف های اضافه مرکب - اتک = اتکین / - اجا = -
 جاق = - جان / - اکیمی = - اکیمین / - انا = - اناک = - اناککی = - اناکین / - اناجا = -
 اناجاق = - انا جان / - انا قذر / - اناکیمی = - اناکیمین / - ان جا = - ان جاق = - ان جان / -
 تک = - تکی = - تکین / - جک = - جن = - ججه / - قذر / - کیمی = - کیمین / - ن جک =
 - ن جن = - ن ججه / - نه = - نه تک = - نه تکی = - نه تکین / - نه جک = - نه جن = - نه
 ججه / - نه کیم = - نه کیمی = - نه کیمین / - ون جا = - ون جاق = - ون جان = - ون جک = -
 ون جن = - ون ججه / - ایکن = گن و... هستند که به آخر بن فعل یا اسم زمان و اسم مکان
 افزوده می شوند:

من گلنه من کاغاذی یازارام. (تا آمدن تو من نامه را می نویسم.)

من دورون جا من گله رم. (تا تو بلند شوی من بر می گردم.)

ناهارا کیمین گلین. (تا وقت ناهار برگردید.)

وقت ایکن دورگنت چۆرک آل. (به موقع برو نان بخر.)
 فرید دانشگاهها جان قاجدی. (فرید تا دانشگاه دوید.)
 سعید صبحه تک یانمادی. (سعید تا صبح نخواست.)
 حمید گلن جه صبر اندین. (تا آمدن حمید صبر کنید.)
 لیک من بـونجا فلاکت له گینه
 واران اول کی صداقت له گینه. (صابر ۸۶)
 من ده بـوردان، تـنر مـطلبه چانمارام
 ابوز گلیب، چاتمیون جان یانمارام. (حیدربابا ۳۹)
 حیدربابا غیرت قـالین قـایثار کن
 قره قوشلار سن دن قویوب قالخار کن. (همان ۳۹)
 حیدربابا سنین گـزـیلون شاد اولسون
 دنیا وارکن آغزین دۆلی داد اولسون. (همان ۴۰)
 من قـایدین جان مـله
 کیم ساغ قالا، کیم اوله. (روشن ضمیر ۲۶)
 بیر دایان، گـمه، ایاق ساخلا، گـزـون قربانی
 تا دویون جان، باخام اول قامت رعنا به گلیم. (کاظمی ۲۰۶)

نورده - چون (مانند، مثل):

معادل چون و مانند و مثل در زبان ترکی، حرف اضافه «کیمی» و مترادفهای آن،
 یعنی: کیم = کیمین = اکیمی = اکیمین / تک = تکی = تکین = اتک = اتکی = اتکین
 و... هستند که به آخر متمم می پیوندند:

دزدکش کیمی بیر پـاپاق باشین دا
 آغ تـوکـلری بـللی دیر قـاشین دا. (صابر ۲۱۰)
 من سنین تک دافـا سـالـدیم نفسی
 من ده قـیتر، گـزـلره سال بوسسی. (حیدربابا ۳۹)
 مـظـلومـلارین حـقـی اوسـته اسـه ردی
 ظالم لری قـیلنج تـکـین کـسه ردی. (همان ۳۳)
 نـزـرکـون دـیـلی تک دنیا دا ایستکلی دیل اولماز
 اوزگه دیله قاتسان، بواصیل دیل، اصیل اولماز. (شهریار ۶۱)

مجد السادات گزوردی باغلار کیمی
 گزوردلردی بولوتلی داغلار کیمی. (همان ۳۳)
 حقیق بولون دا ناطق قرآن، علی کیمی
 اوزقاییمه زماه ده سلطان یارانمیشام. (بیریا ۱۲)
 آنک دؤلی دریا کیمی
 گوزیاشیما چای دئیشم. (شهریار ۱۴۹)
 گاهی در جمله های که به سبک فارسی است، کلمه «منی» و ترکیب «مثل اینکه» هم
 به کار می رود:

مثل این که من دن اینجیمین. (مثل اینکه از من رنجیده اید.)
 او، شهری، مثل بیر دسته گول ایلیوب. (او شهر را مثل یک دسته گل کرده است.)
 شب نوروز، خضاب ایلیه جک مؤمن خاص
 سققلی مثل بادمجان اولاجاق انشالله! (معجز ۲۰۷)

بیست - دَر (ده - دا)
 معادل حرف اضافه «در» در زبان ترکی، ده و دا هستند که به آخر متمم می پیوندند:
 اتوده (در خانه)، مدرسه ده (در مدرسه)، دانشگاه دا (در دانشگاه)، داغ دا (در کوه):
 دؤدکش کیمی بیر پاپاخ یاشین دا
 آغ نؤکلری بللی دیر قاشین دا
 لاپ چوخ قۇجا دور بابام یاشین دا. (صابر ۲۱۰)

حیدربابا سولی یشرین دوزون ده
 بولاخ قینر چای چمنین گوزون ده. (حیدربابا ۲۰)
 نورکون دیلی تک دنیا دا، ایستکلی دیل اولماز
 اوزگه دیله فاسان، بواصیل دیل، اصیل اولماز. (شهریار ۶۱)

بیست و یک - دریاره (در خصوص، در مورد، راجع به)
 معادل این حرف اضافه فارسی در زبان ترکی، حرف اضافه «-گوره» و «اگوره» است
 که به آخر متمم افزوده می شود (متمم + -گوره: احمده گوره = دریاره احمد)، (متمم
 + ا-گوره: باغا گوره = دریاره باغ):

من کتابا گۆره دانشیرام. (من درباره کتاب صحبت می‌کنم).
سبز اتوه گۆره دانشیر سیز. (شما در مورد خانه صحبت می‌کنید).

بیست و دو - در هنگام (در وقت، در زمان، در)
معادل این حرف اضافه در زبان ترکی، دو حرف اضافه «دا» و «ده» هستند: گئدن ده
(وقت رفتن)، ناھار دا (هنگام ظهر):

ایرینلیقا داشی آغلار
گۆزلریم قان یاش آغلار

یار، یاردان ایریلان دا
آغلاسا، یاواش آغلار. (بایانیلار ۴۵)

گۆبرجین لر دسته قالدیپ، اوچالار
گۆن ساچان دا قیزیل برده آچالار. (حیدریابا ۳۶)
حیدریابا گنجه دورنا گنچین ده
کۆر اوغلونون گۆزی قارا سچن ده. (همان ۳۹)
آما بختین یاتان دا
قوروم قارداش، یاد اولی. (شهریار ۱۲۷)

بخش سوم - حرف نشانه

۱- را، حرف نشانه، نقش کلمه‌ها را در جمله نشان می‌دهد و مشهورترین آن در زبان
ترکی، بای مصوت (-ی = ی) و نیز گاهی واو مصوت (-و) است که معادل حرف نشانه
«را» ی فارسی هستند: سولمازی گۆردۆم. (سولماز را دیدم). کاغاذی یازدیم. (کاغذ را
نوشتیم).

داش قلبلی انسانلاری نیلیردین الهی!

ییزده بوسوبوق قانلاری نیلیردین الهی! (صابر ۱۶۷)

سن اونودسان دا سلیمان! منی

اونود میاجاق شهریار منی. (شهریار ۲۰۹)

شکسته گویلومو، درد نهانه باغلامیشام

اؤنون لا ابلقاریمی جاودانه باغلامیشام. (سۆنمز ۱۰۴)

یادآوری:

اگر مفعول به حرف صدادار ختم شده باشد، میان مفعول و حرف نشانه، نون وقایه می‌آورند: به عبارت دیگر مفعول به جای «-ی»، «-نی»، «-نو» می‌گیرد:

شادی نی چاغیر. (شادی را صدا کن.) علی نی ازیات. (علی را بیدار کن.) هاله نی گوردوم. (هاله را دیدم.) اؤنو گؤتور (آن را بردار.)

خانم عمه، میر عبدولون سؤزوتی
ایشیدن ده آیر آغزی، گؤزوتی. (حیدربابا ۳۵)

۲- حرف نشانه اضافه، حرف نشانه اضافه «-ین» و معادلها، یعنی: «-ن / -ون / -ون» است که بین مضاف الیه و مضاف می‌آید به اضافه مصوت «-ی» که به آخر مضاف افزوده می‌شود:

امیدین کتابی (کتاب امید)، امینین درسی (درس امین)، الهه‌نین قلمی (قلم الهه):
مضاف الیه + نون وقایه + مضاف + «-ی»:

حیدربابا قوری گؤلون قازلاری
گدیک لرین سازاخ چالان سازلاری. (حیدربابا ۱۸)

گون اوجالیب، آرتار داغین جمالی
طبیعتین جوانلار جمالی. (همان ۳۶)

بیکان ظلمه، سینه می من التیم هدف
زحمت کشین نجاتینا قلخان پارانیشام. (یربا ۱۲)

یادآوری:

اگر حرف پایانی مضاف الیه، صدادار یا های بیان حرکت باشد، میان مضاف الیه و «-ین»، نون وقایه می‌آید: سارائین کتابی (کتاب سارا)، علی نین قلمی (قلم علی)،
مژده نین مدادی (مداد مژده)

و «- حروف وقایه (نون وقایه)

۳- حروف نشانه ندا

از انواع دیگر حروف نشانه، حرفهای ندا را می‌توان نام برد که مانند فارسی بر سر منادا می‌آیند. مشهورترین حرفهای ندا عبارتند از:

آهای! آی! اوهوی! اوی! ای!:

آی آلتین آی، یوزون گونش، ای قاشلارین کمان!

جیران، گوزون، قارنشق خطین، کاکولون ایلان.

(صابر ۱۲۶)

آهای مریم! آشا باخ. (آهای مریم! به آتش نگاه کن.)

اوهوی قاسم! نه خبر دیر! (اوهوی قاسم! چه خبر است!)

اوی فرانک! سن کن آم. (ای فرانک! با تو هستم.)

ای اللاه! اوزون کرمک اول. (ای خدا! خودت کمک کن.)

و - فصل اسم (نقشهای اسم، نقش منادایی)

فصل دهم - وندها (پیشوندها، میانوندها، پسوندها)

وندها واژگهایی هستند بی معنی مستقل، که بر سر یا میان و یا پایان واژه یا واژگ می پیوندند و مفهوم نوینی به آنها می بخشند و گاهی مقوله دستوری آنها را عوض می کنند:

آد (اسم) + ـاش - آدش (همنام: صفت)
کژینک (اسم) + چک - کژینک چک (بی پیراهن: صفت)
گژی (صفت) + چک - گژیچک (زیبا: صفت)
باغ (اسم، مفرد) + لار - باغلار (باغها: اسم، جمع)

بخش نخست - پیشوندها

چون در زبان ترکی، عنصر غیر فعلی به آخر بن فعل می چسبد و به اول بن فعل و هیچ یک از انواع فعلها، پیشوند و پیش واژگ و پیش واژه ای افزوده نمی شود، از این رو در زبان ترکی اصولاً پیشوند، وجود ندارد و اگر هم گاهی دیده شود معمولاً از فارسی گرفته شده اند و فارسی تبارند؛ چون:

- ۱- با: با هنر، با ادب، با هوش، با سواد، با تجربه و...
- ۲- باز: بازرس، بازپرس، بازجو، بازرس لیت و...
- ۳- بر: برچسب، برآورد، برکنار، برگذار، برهم و...
- ۴- به (= بی نفی فارسی): به مصرف (بی مصرف)، به غیرت (بی غیرت)، به دامار (بی رگ)، به گندم (بی ذوق و سلیقه)، به واخ (بی وقت)، به سواد (بی سواد) و...
- ۵- «بی» فارسی بدون دگرگونی: بی انصاف، بیجا، بیخود، بیهنر، بیگناه، بیچاره و...

- ۶- در: درآمد، درهم، دریافت و...
- ۷- فرا: فراهم، فراگیر، فراموش و...
- ۸- لا (پیشوند نفی تازی تبار فارسی): لامعصب (لامذهب)، لاابالی، لاکردار و...
- ۹- نا: ناروا، نازیبا، نایجا، ناهنجار، نادرست، ناانصاف، نامرد، ناساز، ناکبشی و...
- ۱۰- وا: واخواست، وادار، واگیر، واریز، وامانده
- ۱۱- وُر: ورنده، ورپریده، ورشکست، وردست و...
- ۱۲- هم: همکار، همدست، همراه، همان، همین، همسایا (همسایه)، هم کوشن (هم مرز)، هم یورد (هم وطن) و...
- حیدربابا مرد اوزغوللار دؤغ گیتان
نامرد لرین بورونلارین اووگیتان. (حیدربابا ۴۰)
بیچاره نی گوردوکده، سلام و نرنگ اؤلورمی؟
شاد بیرده اؤلون هیکلینی گورمک اؤلورمی؟
(بیریا ۱۴)
- اولنمگی آت، دزشمه بر بدیتته قارداش!
ناحق ینره سالما اوززوی زحمته قارداش!
(همان ۱۲)

بخش دوم - میانوندها و اقسام آن

میانوندها از جهات گوناگون، اقسام گوناگونی دارند؛ چنانکه:

نخست - اقسام میانوند از حیث سازندگی و نقش آفرینی

بیشتر میانوندها فعل ساز هستند؛ یعنی فعل گذرا را ناگذر، فعل ناگذر را گذرا، فعل گذرا را سببی می سازند... و ساختها و گونه های مختلف فعل را پدید می آورند. افزون بر فعل سازی، پاره ای از میانوندها، از انواع گوناگون کلمه، کلمه های گوناگونی می سازند؛ چون:

یک - میانوندهای فعل ساز، مانند میانوند «دور» و «جک» در دو فعل «گولدوزوم» و «گله جگم»، که اولی از فعل ناگذر، فعل گذرا ساخته، و دومی از بن فعل، فعل مستقبل پدید آورده است:

گول + دور + -وم ← گولدوزوم (بخندانم)

گل + جگ + م = گله جگم (خواهم آمد)

از این دست است میانوندهای فعل ساز زیر:

۱- میش = میش = موش = موش (میانوندهای ماضی ساز): گل میش دیم (آمده بودم)، ینمیش دیم (جمع کرده بودم)، گولمزش دؤم (خندیده بودم)، دورموش دور (ایستاده بودم)

۲- یب = یب = یوب = وب (میانوندهای نقلی ساز): گندیب دیر (رفته است)، قیریب دور (پاره کرده است)، گولوب دور (خندیده است)، دوروب دور (ایستاده است).

۳- ر = ار + ور = ور (میانوندهای مضارع ساز): گلهرم (می آیم)، یازارام (می نویسم) گورورم (می بینم)، دورورام (برمی خیزم)

۴- جک = اجاق (میانوندهای مستقبل ساز): گله جک (خواهد آمد)، قالا جاق (خواهد ماند).

۵- مه = ما = م = می (میانوندهای نفی ساز): گلمه دی (نیامد)، قالمادی (نماند)، گل میه جک (نخواهد آمد)، قیرمیر (پاره نمی کند).

۶- سا = سه (میانوندهای شرطی ساز): گل شم (اگر بیایم)، آلسان (اگر بگیری)
۷- دیر = دیر = دؤر = دور (میانوندهای گذراساز): گزدیریم (بگردانم)، گولدوروم (بخندانم)، دؤن دوروم (متجمد کنم)

۸- یل = یل = ول = ول (میانوندهای مجهول و ناگذر ساز): ینیلدی (خورده شد) یازیلدی (نوشته شد)، دوزولدی (چیده شد)، قورولدی (برپا شد)

۹- دیرت = دیرت = دؤرت = دورت (میانوندهای سببی ساز): یه دیرت مک (خوراندن)، یشخ دیرت ماق (دستور دادن که فروریزند)، کؤس دؤرت مک (به توسط کسی، وسیله قهر کردن کسی را فراهم کردن)، یؤن دورت ماق (به توسط کسی، دستور تراشیدن دادن)

۱۰- دیرت دیر = دیرت دیر = دؤرت دور (میانوندهای گذرای سه درجه ساز): بیج دیرت دیرمک (دستور دادن به کسی که به دیگری دستور دهد که درو کنند).

دو - میانوندهای اسم ساز (در میان دو اسم تکراری):

اوز به اوز (روبرو)، ال به ال (دست به دست)، گؤز به گؤز (چشم به چشم)، دارها

دار (یا فریاد بلند):

اؤ دارها دار یلان دیردی... (ار با صدای بلند می گفت...)

سه - میانوندهای اسم مصدر ساز (در میان دو بن تکراری یا دو صفت تکراری):
گل هه گل = گل ها گل (به شدت آمدن)، وورهاوور (کتک کاری)، توتاتوت
(بگیر بگیر)، خوشاخوش (در حالت خوشی)، بده بد (در حالت بدی و سختی) و...:
اؤشاقلار گل ها گل دیدیلر. (بچه ها در حال آمدن بودند.)

چهار - میانوندهای صفت ساز

گؤریاگؤر (گور به گور: فارسی تبار): دئدیگیم (گفته من)، آلدیقون (خرید شما)،
گؤردؤگوز (مشاهده کرده شما)، بویوردوقوز (فرموده شما)، اولمه دیریل (بخور و
نمیر)، قانلی پیچاق (سخت مخالف و دشمن) و...: ناصرین بیر اولمه دیریل
چورگی وار. (ناصر، نان بخور و نمیری دارد.)

پنج - میانوندهای قید ساز (میان دو اسم یا دو اسم صوت تکراری):

آل به آل (دست به دست)، چین به چین (دوش بدوش)، دال با دال (پشت
سرهم)، آی با آی (ماه به ماه)، ایل به ایل (سال به سال): میوه ایل به ایل باها لاشیر.
(میوه سال به سال گراتر می شود.) شاپ با شاپ، تاققاتاق: شاپ با شاپ اؤشاخی
دؤنور. (بچه را به شدت می زند.)

دوم - اقسام میانوند از حیث ساختار

۱- مصوت بلند واء (الف)

۱/۱- در میان بن فعل مکرر یا دو اسم صوت مکرر (میانوند اسم مصدری و
شدت) قاچاقاچ، توتاتوت، باساباس، چاپاچاپ، چیخاچینخ، تاب باتاپ، شارتا شارت،
شارپاشارپ:

اؤلار چاپاچاپ دا دیرلار. (آنها سخت مشغول چاپاول گیری هستند.)

وور وور که گنیرمیئب دیر آریا

انسان دؤزمهز بر شارپاشارپا. (صابر)

ساگه گتیردی هوشه اولی تاققاتاق سی

آچدی گوزون یا واشجا، منی سالدی حیرته.

(معجز ۳۵)

۲/۱- میانوند مصدری (در میان اسم یا صفت و پسوند مصدری):

بوش (صفت: خالی) + ۱- + ماق - بوشاماق (طلاق دادن)

باش (اسم: سن) + ۱- + ماق - یاشاماق (سن کردن، عمر کردن)

۲-۲- «ات» در میان بن فعل و پسوند مصدری (میانوند گذراساز در تقابل با «ان»):

ایسلاماق، اوزاتماق، آلماتماق، فیراتماق و...:

باغبش منی ایسلاتدی. (باران مرا خیس کرد.)

۳-۳- «اجاق» در میان بن و شناسه فعل مستقبل (میانوند مستقبل ساز):

آلاجاجام، دوراجاق سان، ووراجاق، آساجاق:

صباح آسما آساجاقام. (فردا میوه آویزان می‌کنم.)

۴-۴- «ا»

۱/۴- میانوند مصدری:

آغ + ار + ماق - آغارماق، بوزارماق، سوآرماق

۲/۴- میانوند مضارع ساز (میان بن و شناسه فعل):

آلارام، آچارام، قاچارلار، اوچار، تاپارسیز، باپاروق:

من ایکیندی چاغی باغدا قاچارام. (من عصری در باغ می‌دوم.)

۵-۵- «ارت» میانوند گذراساز:

قزپ + ارت + ماق - قویارتماق (جددا ساختن)، چینخارتماق، بوزارتماق،

آخارتماق

۶-۶- «اش» میانوند فعلی (میان بن فعل یا جانشین آن و پسوند مصدری):

ساتاشماق، یاناشماق، داراشماق، ساواشماق، دولاشماق

از هامریا ساتاشاردی. (او سر به سر همه می‌گذاشت.)

۷- و- ال میانوند ناگذرساز و خود گذرساز (میان بن فعل یا صفت و پسوند مصدری):

آجال ماق، آزال ماق، قارتال ماق، تۇخال ماق، سۇزال ماق، بۇشال ماق: آجال میشام. (گرمنهام است).

۸- و- الت میانوند گذراساز در میان بن فعل و پسوند مصدری:
صاف + -الت + ماق - صافالت ماق، آزال ماق، اوجالت ماق، قۇجالت ماق، قیصصالت ماق، دارالت ماق:
تلویزیون سسین آزال ت. (صدای تلویزیون را کم کن).

۹- و- ان میانوند ناگذرساز پیش از پسوند مصدری در تقابل با و- ات:
یویان ماق، یویات ماق / ایسلان ماق، ایسلات ماق / آللان ماق، آلات ماق / قیرلان ماق، قیرلات ماق:
یاغیشین آلتین دا ایسلاندیم. (زیر باران ریخس شدم).

۱۰- و-

۱۰/۱- میانوند شدت در میان دو بن فعل مکرر:
گل + -گل - گله گل، گند + - + گند (گنت) - گنده گنت (رفت و گریز)
کسه کس (شدت رشوت گیری از افراد) و...
۱۰/۲- میانوند اسم مصدری در میان دو صفت مکرر:
بد + - بد - بده بد (حالت بدی و گرفتاری)
۱۰/۳- میانوند شدت و صفت در میان دو صفت:
گن + - (-) بؤل - گنه بؤل (کافی و بی آیند)
۱۰/۴- میانوند شدت در میان دو اسم صوت تکراری:
تق + - تق - تَقَه تق، گوزگوز، گوزرینه گوزرپ:
تَقَه تق سسی قوزمادی یاتاق. (صدای تند تق تق گذاشت بخوابیم).
۱۰/۵- میانوند مصدری:

ال + - + مک - اله مک (الک کردن)

۱۱- وجر میانوند مصدری:

جو + جر + مک + جو جر مک (سبز شدن سر پیاز و سیر چیده شده)

۱۲- «ت» میانوند گذراساز در تقابل با «ن» در میان بن فعل و پسوند مصدری:
تسرت مک، تسرن مک / ایشلت مک، ایشلن مک / گیزلت مک، گیزلن مک /
حرصلت مک، حرصلن مک، / جینلت مک، جینلن مک و...

۱۳- «جک» میانوند مستقبل:
گل + جک + م (شناسه) + گله جگم (خواهم آمد)، گنده جکلر، ونره جگم،
گوره جکسبز، گورتوره جگم. فعل مستقبل

۱۴- «ر»
۱/۱۳- میانوند مضارع:
گل + ر + م + گله رم، گنده رم، گوره رسن، کوسه رلر + مضارع اخباری
۲/۱۳- میانوند مصدری:
گزی + ر + مک + گزیر مک (سبز شدن) + مصدر

۱۵- «رت» میانوند گذراساز:
کوز + رت + مک + کوزرت مک (سرخ کردن آتش)، گزیه رت مک (سبز کردن)

۱۶- «ش»
۱/۱۶- میانوند مصدری خود گذراساز:
بَلش مک، تَریش مک
۲/۱۶- «ش» میانوند مصدری گذراساز برابر «ن» در تقابل با «ت» سببی ساز:
اُزگن + ش + مک + اُزگش مک = اُزگن مک (مقابل اُزگت مک)
۳/۱۶- «ش» میانوند مصدری ناگذراساز:
گولش مک + گول؟ + ش + مک
اوجشمک + اوج؟ + ش + مک

۱۷- «ل» میانوند مصدری:

دُز + ل + مَک ← دُزَلَمَک (درست شدن)، بَزَلَمَک

۱۸- «لت» میانوند گذراساز:

دُز + لَت + مَک ← دُزَلَتَمَک (درست کردن)، گنه‌لت‌مَک

۱۹- «لت دیر» میانوند سببی‌ساز:

دُز + لَت دیر + مَک ← دُزَلَت دیرمَک ← دستور درست کردن دادن، بَزَه‌لت دیرمَک و...

۲۰- «لت‌له» میانوند مصدری:

گُز + لَت‌له + مَک ← گُزَه‌لَت‌له‌مَک (مواظب بودن، انتظار داشتن)

۲۱- «ن» میانوند خود گذرساز در میان اسم و پسوند مصدری:

گُج + ن + مَک ← گُجَنَمَک (زور زدن)، دِلَنَمَک (التماس و گدایی کردن)

۲۲- «با» میانوند قیدساز (برگرفته از «به» فارسی) در میان دو اسم مکرر:

دال با دال، یان بایان، آی با آی، قول با قول، توش با توش

۲۳- «به» میانوند فارسی‌تبار

۱/۲۳- میانوند قیدساز در میان دو اسم مکرر

گُزَن به گُزَن، ایل به ایل، ذِیقَه به ذِیقَه، هفتَه به هفتَه، اُوز به اُوز، گُز به گُز، ال به ال

۲/۲۳- میانوند اسم صوتی:

گُزُزُپْ به کُزُزُپْ، گُزُپْ به گُزُپْ

۲۴- ت

۱/۲۴- میانوند گذراساز و خود گذرساز:

اوجال‌ماق (بلند شدن) ← اوجال + ت + ماق ← اوجالت‌ماق (بلند کردن)،

قوجالت‌ماق، آغلالت‌ماق، آزالت‌ماق، آجالت‌ماق، گِیجه‌لت‌مَک، کیچیلت‌مَک،

کۆتلت مک، گۆدلت مک، دَبرت مک، ایشلت مک، اۆتورت ماق، دَبرت مک، اۆینات ماق،
چۆرۆت مک، قوروت ماق، اۆشۆت مک (تب و لرز کردن)، اینجیت مک، اینیت مک،
کیریت مک

۲۴/۲- میانوند سببی ساز:

اۆخوماق (گذرا) ← اۆخو + ت + ماق ← اۆخوت ماق (سببی)، ایستت مک،
توخوت ماق: کاغاذی اۆخوتدو (نامه را داد که بخواند).

۲۵- و- تدور میانوند سببی ساز:

گۆتۆرمک (برداشتن: گذرا) ← گۆتۆر + تدۆر + مک ← گۆتۆر تدۆرمک (دستور
دان که بردارند: سببی)، چۆرۆرمک (برگرانیدن: گذرا) ← چۆرۆر تدۆرمک (دستور
دادن که برگردانند: سببی)، بۆیۆتمک و بۆیۆتدۆرمک و...

۲۶- و- تدور میانوند سببی ساز:

قوروماق (خشک شدن) ← قوروت ماق (خشک کردن) ← قوروت دورماق
(دستور خشک کردن دادن: سببی)، اۆتورماق (نشستن) ← اۆتورت ماق (نشاندن) ←
اۆتورت دورماق (دستور نشاندن کسی را به کسی دیگر دادن: سببی)

۲۷- «جاق» میانوند قیدساز در میان بن فعل و ضمیر فارسی تبار «هامان»
(همان):

آل جاق هامان، سات جاق هامان، وور جاق هامان، توت جاق هامان

۲۸- «جک» صورت دیگر «جاق»:

گل جک همان، وئرجک همان، گۆرجک همین، دئجک همان و...

۲۹- «چۆن» میانوند مصدری:

چۆپ + چۆن + مک ← چۆپ چۆن مک (تفتنی علف خوردن چهارپا)

۳۰- «دار» میانوند گذراساز:

قۆن + دار + ماق ← قۆن دارماق (درست کردن)

۳۱- «ذر» میانوند گذراساز:

دُون + ذَر + مَک ← دُونِ دَرَمَک (برگرداندن)، چُونِ دَرَمَک

۳۲- «دور» در میان بن فعل و پسوند مصدری:

۱/۳۲- میانوند گذراساز

گَزَلَمَک (خندیدن) ← گَزَل + دُور + مَک ← گَزَلِ دُورَمَک (خندانیدن) کُوسِ
دُورَمَک، اُزَلِ دُورَمَک، اُزْدُورَمَک
۲/۳۲- میانوند خود گذراساز:

سُوز + دُور + مَک ← سُوزِ دُورَمَک (خود را رقصانیدن، به رقص درآمدن)

۳/۳۲- میانوند گذرای با حالت:

بُوزَمَک ← بُوز + دُور + مَک ← بُوزِ دُورَمَک. (لب را به حالت خاص درآوردن)
۴/۳۲- میانوند سببی ساز:

دُوزَمَک (چیدن: گذرا) ← دُوزِ دُورَمَک (دستور چیدن دادن)، گُورَمَک (انجام دان
کار را) ← گُورِ دُورَمَک (دستور انجام کار دادن)، سُوزِ دُورَمَک (دستور از صافی گذراندن
دادن)، سُوزِ دُورَمَک

۳۳- «دور» در میان بن فعل و پسوند مصدری:

۱/۳۳- میانوند سببی ساز:

اُوتِ مَاق (بلعیدن) ← اُوت + دُور + مَاق ← اُوتِ دُورِ مَاق (امر بلعیدن چیزی به
کسی دادن)، توتِ درو مَاق، یُزَلِ دُورِ مَاق، وُورِ دُورِ مَاق و...
۲/۳۳- میانوند گذراساز:

قوسِ مَاق (قی کردن) ← قوسِ دُورِ مَاق (به قی کردن واداشتن، به زور بازپس
گرفتن)، قُوزِ دُورِ مَاق

۳/۳۳- میانوند خشی

اوتوزِ مَاق = اوتوزِ دُورِ مَاق (اوتوز + دور + مَاق: باختن)

۳۴- «دورت» میانوند سببی ساز:

دُوزَلِی (پُر شد: ناگذر) ← دُوزِلِ دُورِ دِی (پُر کرد: گذرا) ← دُوزِلِ دُورِ دِی (دستور
داد پر کنند: سببی)

۳۵- «دُورت» میانوند سببی ساز:

اؤلچدی (اؤلچدی) ← اؤلچدورت دی (دستور کیل کردن داد).

۳۶- «دُورت دُور»

۱/۳۶- میانوند گذرای سه درجه ساز:

کۆچ + دُورت دُور + دُوم ← کۆچدورت دُوردُوم (دستور دادم بکوچانند)

۲/۳۶- میانوند گذرای چهار درجه ساز:

اؤلچدورت دُوردُوم (دستور دادم که امر به کیل کردن یا متر کردن دهند).

۳۷- «دوق» (دوغ) میانوند ملکی در میان بن فعل و ضمیر پیوسته اضافی ملکی:

توت + دوغ + -وم ← توت دوغوم (گرفته من)، سۇروش دوغوز (پرسیده شما)،

اۆلدوغور (داشته اش)، بۆلدوغوموز (جیده مان)

۳۸- «دوگ» میانوند ملکی معادل «دوق»:

گۆردوگۆم (آنچه من دیده ام)، بۆلدوگۆز (قسمت کرده تان)، دۆشۆن دوگۆم (دریافت

و برداشت من)

۳۹- «دیر»

۱/۳۹- میانوند گذراساز:

چاشماق (اشتباه کردن) ← چاش + دیر + ماق ← چاشدیرماق (به اشتباه

انداختن)، یاغدیرماق، قیس دیرماق، آزدیرماق، سین دیرماق، آیین دیرماق و...

۲/۳۹- میانوند سببی ساز از گذرا:

ایتانماق (باور کردن) ← ایتان دیرماق (باوراندن)، یینخ دیرماق، سات دیرماق،

چات دیرماق، باس دیرماق، قاز دیرماق، یاز دیرماق، آس دیرماق و...

۳/۳۹- میانوند خشی: قالدیرماق ← قالدیر دیرماق (بلند کردن از سر جای)

۴۰- «دیر»

۱/۴۰- میانوند گذراساز:

مینمک (سوار شدن) ← مین + دیر + مک ← مین دیرمک (سوار کردن)،

آندیرمک، بن دیرمک، سین دیرمک، چیم دیرمک، گزدیرمک و...
۲/۲۰- میانوند سببی ساز از گذرا:

کس مک (بریدن: گذرا) ← کس + دیر + مک ← کس دیرمک (دستور بُرش دادن: سببی)، اک دیرمک، بیج دیرمک، ییل دیرمک، ایچ دیرمک
۳/۲۰- میانوند ناگذر ساز با حالت (از ناگذر):
اس مک (لرزیدن) ← اس + دیر + مک ← اس دیرمک = اسمک (با حالت)

۴۱- دیرت، میانوند سببی ساز از گذرا:
آل ماق (خریدن به گذرا) ← آل + دیرت + ماق ← آل دیرت ماق (دستور خرید به کسی دادن: سببی)، باس دیرت ماق

۴۲- دیرت، میانوند سببی ساز از گذرا:
کس مک (بریدن: گذرا) ← کس + دیرت + مک ← کس دیرت مک (دستور بردن به کسی دادن)، از دیرت مک

۴۳- دیرت دیر، میانوند گذرای سه درجه و چهار درجه ساز:
یینخ ماق (افکندن) ← یینخ دیرماق (دستور افکندن دادن: سببی) ← یینخ دیرت دیر + ماق ← یینخ دیرت دیرماق (امر کردن به کسی که به دیگری بگوید بیفکنند: گذرای سه درجه‌ای)، آچدیرت دیرماق، آسدیرت دیرماق، آلدیرت دیرماق، تاپ دیرت دیرماق، یاپ دیرت دیرماق، چاپ دیرت دیرماق، یازدیرت دیرماق، وورماق (زدن: گذرا) ← ووردورماق (سببی) ← ووردیرت ماق (گذرای سه درجه‌ای) ← ووردیرت دیرماق (گذرای چهار درجه‌ای)

۴۴- دیرت دیر،
۱/۲۲- میانوند سببی ساز از ناگذر:
مین مک (سوار شدن) ← مین + دیرت دیر + مک ← دستور دادن به کسی که کسی را سوار کند) اندیرت دیرمک، گزدیرت دیرمک
۲/۲۲- میانوند گذرای سه درجه ساز از گذرا:
کس مک (بریدن: گذرا) ← کس + دیرت دیر + مک ← کس دیرت دیرمک، آزدیرت

لعل «هم - ولدها (پیشوندها، میانوندها، پسوندها) / ۳۲۳

دیرمک، بیچ دیرت دیرمک، اکدیرت دیرمک (امر دادن به کسی که به دیگری بگوید که او بکارد). ایچ دیرت دیرمک، یشدیرت دیرمک

۳/۲۲- گذرای چهار درجه ساز:

وئردی (گذرا) ← وئردیردی (سببی) ← وئردیرتدی (گذرای سه درجه)
وئردیرت دیردی (گذرای چهار درجه)

۴۵- «-دینغ» میانوند ملکی در میان بن فعل و ضمیر پیوسته اضافی ملکی:
ساتدینغیم، آلدینغیز، یاتدینغیز، آچدینغیز ← میانوند «دوق»

۴۶- «دیگ» میانوند ملکی معادل «دینغ» †

۴۷- «ر» میانوند وقایه گونه، میان سه ضمیر (او، بو، ها) و حرف اضافه «دان» و «دار»:

اورد، بوردا، هاردا؟ اوردان، بوردان، هاردان؟

۴۸- «س» (سین وقایه)، بین واژه های مختوم به مصوت های بیان حرکت و ضمیر پیوسته سوم شخص مفرد «-ی»:

آناسی، آناسی، لیموسی، بی بی سی، صه سی، میوه سی و ← حرف های وقایه

۴۹- «ش» میانوند شرطی (صورت دیگر «ساء»):
گل سم، گل سه لر، گور سه یدیلر، یشه لر، دشه لر، گور سه ز و...

۵۰- «سا» میانوند شرطی (صورت دیگر «سه»):
آل سام، آل ساز، قال ساز، یاز ساق، توت ساق، آلسایدیم، دورسایدیز و...

۵۱- «نت» میانوند گذراساز در تقابل با «سن»:
گور + ست + مک ← گورست مک (نشان دادن) ‡

۵۲- «سن» میانوند ناگذر ساز در تقابل با «ست»:
گور + سن + مک ← گورسن مک (دیده شدن) ↑

۵۳- «ش»

۱/۵۳- میانوند دوسویه:
باغلاش ماق (مسابقه دادن)، آزالاش ماق.
۲/۵۳- میانوند گروهی:
آغلاش ماق (دسته جمعی گریه کردن)

۵۴- «قوز» میانوند گذر ساز:

دورماق (برخاستن: ناگذر) ← دور + قوزماق = دورقوز دورماق (برخیزانیدن)

۵۵- «قوز دور» میانوند تأکید:

دورماق (برخاستن) ← دورقوزماق (برخیزانیدن) ← دورقوز دورماق (برخیزانیدن
با مفهوم تأکید):
بنچارانی یشرین دن دورقوز دوردی (بیچاره را [به زور] از سر جایش برخیزانید).

۵۶- «ل» میانوند ناگذر ساز:

در واژه‌های مختوم به مصوت در میان صفت و پسوند مصدری: قوجا + ل + ماق ←
قوجالماق (پیر شدن)، اوجالماق (قد کشیدن)، قیصصالماق (کوتاه شدن)، دورولماق
دیری + ل + مک ← دیریل مک

۵۷- «لا»

۱/۵۷- میانوند گذر ساز، در میان اسم یا صفت و پسوند مصدری:
باش + لا + ماق ← باشلاماق (سر کردن)، داشلاماق، باشلاماق، داراقلاماق،
ایاقلاماق و...

۲/۵۷- میانوند گذر ساز از گذرا با مقداری تغییر معنی:

آسماق (آویختن: گذرا) ← آسلاماق (آویزان کردن)، دانماق (انکار کردن) ←
دانلاماق (نکوهیدن)

۵۸- «لات» میانوند گذراساز در تقابل با «لان»:

فبرلات ماق (چرخاندن)، فیرلان ماق (چرخیدن) / آلات ماق، آکلان ماق /
ساللات ماق، ساللان ماق / باشلات ماق، باشلان ماق / خراب لات ماق، خراب لان ماق
و...

۵۹- «لات دیر» میانوند میببی ساز: در میان اسم و پسوند مصدری

ایاق + لات دیر ماق - ایاق لات دیر ماق (دستور لگدکوب کردن دادن)،
باش لات دیر ماق، پاس لات دیر ماق

۶۰- «لاش» میانوند مصدری:

بوی لاش ماق (قدسنجی کردن)، پای لاش ماق (تقسیم شدن)، کال لاش ماق،
چال لاش ماق

۶۱- «لاش دیر» میانوند گذراساز:

های لاماق (هی زدن) - های + لاش دیر + ماق - های لاش دیر ماق (هی زدن با
شدت) آجی لاش دیر ماق، حاضر لاش دیر ماق، آرا لاش دیر ماق

۶۲- «لان» در تقابل با «لات»

۱/۶۲- میانوند ناگذر مجهول ساز، در میان بن فعل و پسوند مصدری:

آس ماق (آویختن: گذرا) - آس + لان + ماق - آس لان ماق (آویزان شدن: ناگذر)
فیرلان ماق، ایس لان ماق، هوولان ماق، اوولان ماق، توولان ماق (گول خوردن)
آجینخ لان ماق

۲/۶۲- میانوند خودگذرساز، در میان بن فعل یا اسم و یا صفت و پسوند مصدری:

توولان ماق (آویزان شدن)، خیرلان ماق، آت لان ماق، داش لان ماق، یول لان ماق،
قازی لان ماق، قرچی لان ماق، بوی لان ماق، حال لان ماق

۶۳- «لان دیر» میانوند گذراساز، در میان اسم یا صفت و پسوند مصدری:

آد + لان دیر + ماق - آد لان دیر ماق (نامور کردن)، هوش لان دیر ماق،
تازالان دیر ماق، اینیق لان دیر ماق و...

۶۴- «لت» میانوند گذراساز معادل «الت» در تقابل با «لن»:
گیز + لت + مک ← گزلت مک (پنهان کردن) گوزلت مک

۶۵- «لت دیر» میانوند سببی ساز:
بئل + لت دیر + مک ← بئل لت دیر مک (دستور بیل زدن دادن)، ایش لت دیر مک،
لحیم لت دیر مک، پیچ لت دیر مک

۶۶- «لش»
۱/۶۶- میانوند مصدری در میان اسم با صفت و پسوند مصدری:
آل + لش + مک ← آل لش مک (تکاپو کردن)، پیس لش مک، اوزلش مک،
جوت لش مک
۲/۶۶- میانوند دوسویه ساز:
یر + لش + مک ← یر لش مک (دست یکی شدن، همدست شدن)، دیل لش مک
(همزبان شدن)، کمک لش مک (همیاری کردن)

۶۷- «لش دیر» میانوند گذراساز:
یر + لش دیر + مک: یر لش دیر مک، یرلش دیر مک

۶۸- «لن» میانوند ناگذر ساز:
ائو + لن + مک ← ائولن مک (زن گرفتن)، حل لن مک (حال لان ماق) ال لن مک،
کول لن مک، حرص لن مک، دیل لن مک، کیشی لن مک، کثف لن مک، کیف لن مک،
گیجیک لن مک

۶۹- «لن دیر» میانوند گذراساز:
کثف + لن دیر + مک ← کثف لن دیر مک (مست کردن کسی را)

۷۰- «له» میانوند مصدری:
ال + له + مک ← آل له مک (دستمالی کردن)، یئل له مک، ویل له مک، گوزله مک

۷۱- «ما»

۱/۷۱- ميانوند صفت ساز:

آل + ما + لی - آل مالی (خریدنی)، قال مالی (ماندنی)، سات مالی (فروختنی)

۲/۷۱- ميانوند نفی و نهی:

آل + ما + دیم - آلمادیم (نگرفتم)، آلمارام، آلمایین

۷۲- «م» (مه)

۱/۷۲- ميانوند صفت ساز (= ما):

گزل + مه + لی - گزل ملی. گزملی. گزوملی و...

۲/۷۲- ميانوند نفی و نهی (= ما): گل + م + دی - گلمه دی (نیامد)، گلمه یین،

گلیمه جک

۷۳- «مور» ميانوند نفی:

گزر + مور + دوم - گزرموردوم (تمی دیدم)، گزرمورم

۷۴- «مور» ميانوند نفی (= مور):

دور + مور + ام - دورمورام، اوچ موردی، توت مورام، قۇيمورلار

۷۵- «موش» ميانوند ماضی:

گزر + موش + دوم - گزرموش دوم (دیده بودم)، گزرموش دولر

۷۶- «موش» ميانوند ماضی (= موش):

دور + موش + دوم - دورموش دوم (ایستاده بودم)، توت موشام، وورموش دوق

۷۷- «موش اوموش» ميانوند ماضی:

گزرموش اوموشم (دیده بوده ام)، گزلموش اوموشلر

۷۸- «موش اوموش» ميانوند ماضی (= موش اوموش):

دورموش اوموشام (ایستاده بوده ام)، یزرموش اوموشلار

۷۹- «نه» میانوند نفی «= م = ما»
«= میانوند «م» و «= میانوند «ما»

۸۰- «میش» میانوند ماضی («= موش = موش = میش):
«میش + میش + دیلار» ینخمیش دیلار = انداخته بودند. ینغمیش دوق

۸۱- «میش» میانوند ماضی («= موش، موش، میش):
گل میش دیلر (آمده بودند)، کس میش دیز، گتمیش دی

۸۲- «ن» (نه) میانوند مصدری:
«اس + ن» (نه) + مک = استه مک (خمیازه کشیدن)

۸۳- «ن» نون ساکن:
۱/۸۳- میانوند ناگذر ساز در تقابل با «ت»:
ترین مک (جنبیدن)، ئریت مک (جنبانیدن) / گیزلن مک، گیزلت مک / اویان ماق،
اویات ماق

۲/۸۳- میانوند خود گذر ساز:
آللان ماق، ساللان ماق، توولان ماق، دابان ماق، قووزان ماق، بویان ماق، یویان ماق و...

۸۴- «ن» نون وقایه:
اوی، اوتا «= حروف وقایه (نون وقایه: ص ۲۱)

۸۵- «ن» نون وقایه واره:
اژ + ن + لار «= اژنلار (آنها)، بو + ن + لار «= بونلار (اینها):
ارزاخلاردان، گوزوم سیجیر اژنلاری
خیال گلیب، آشینب، گنجیر، اژنلاری.
(حیدر بابا ۳۷)

۸۶- «نیل» میانوند ناگذر مجهول:

اۇخلايىل ماق (تير خوردن)، سووانيىل ماق (اندود کرده شدن بام و...)

۸۷- «نیل» (= نیل) میانوند ناگذر مجهول:

گۈزلە نیل مک (مواظب شدن و پاییده شدن)

۸۸- و- و میانوند مصدری:

تورشش + و- + ماق - تورشوماق (گرشیدن)

۸۹- و- وپ میانوند نقلی ساز:

گۈرۈپ سۈز (دیدە اید)، کۈچۈپلر، گۈدۈپ دۈرلر

۹۰- و- وپ میانوند نقلی ساز (= و- وپ):

اوتۈپ سۈز (بعلیدە اید)، توتۈپلار

۹۱- و- وت میانوند گذراساز:

هۈرک + و- وت + مک - هۈرکۈت مک (رمانیدن)

۹۲- و- وت میانوند گذراساز (= و- وت):

قۇرخ + و- وت + ماق - قۇرخوت ماق (ترساییدن)، پۇرسوت ماق

۹۳- و- وۇن

۱/۹۳- میانوند گذراساز:

اۋت + و- وۇر + مک - اۋتۈرمک (داخل کردن)

۲/۹۳- میانوند مضارع حال و ماضی استمراری:

گۈر + و- وۇر + م - گۈرۈرۈم (مى ینم: حالا)، گۈتۈرۈرلر، دۈسۈرۈک، اۋزۈرم،

گۈرۈردۈم (مى دیدم)، اۋبۈردۈک، سۈکۈردۈلر، اۋتۈردۈز

۹۴-۱-ور، میانوند مضارع حال و ماضی استمراری (= -ور):

دور + -ور + ام = دورورام (بېرمى خېزم)، بۇرورلار، اۆتوروروق، دوروردم
(بېرمى خاستم)، يورولوردوق، اۆخوردلار، توتوردوز

۹۵-۲-۳. میانوند گذراساز و سیپی ساز:

کڑچ + فرت + مک + کڑچورت مک (کوچايدن)، گوتورت مک

۹۶- و- ورت، میانوند گذراساز (= ورت) و سیپی ساز:

اوج + - ورت + ماق - اۆچورت ماق (پرائیدن، خراب کردن)، قودورت ماق، اۆتورت ماق، بودورت ماق

۹۷-د- ورت دوی میانوند سیپی ساز:

اوج + - ورت دور + ماق - اوچورت دور ماق (دستور پرانندن يا ويران كردن دادن)
 قوروت دور ماق (دستور خشكانيدن دادن)

۹۸- د- ون میانوند تضاد:

اوتماق (بردن در بازی) ← اوت + وز + ماق ← اوتوزماق (باختن در بازی)

۹۹- دوز دور، میانوند تضاد:

اوت ماق (بردن در بازی و قمار) ← اوت + - وزدور + ماق ← اوتوزدور ماق (باختن در بازی و قمار)

۱۰۰-روش

۱۰۰/۱- میانوتد دوسویه ساز:

گُزُر + وِش + مَک = گُزُر وِش مَک (ھمديگر را دیدن)، اُيُوش مَک، بُولُوش مَک، دُولُوش مَک

۱۰۰/۲- میانوند گروهی ساز:

گول + ویش + مک = گولوش مک (دستہ جمعی خندیدن)

۱۰۰/۳- میانوند خود گذرسان:

سُور + -وَش + مَک = سُورُوش مَک (لیز خوردن، سُور خوردن)، بوزُوش مَک

۱۰۱-۱-۱-وَش = (وَش)

۱/۱۰۱- میانوند دوسویہ ساز:

توت + -وَش + مَاق = توتوش مَاق (درگیر شدن)، دوروش مَاق (با هم ستیزیدن)،
ووروش مَاق، بۇغوش مَاق

۲/۱۰۱- میانوند گروہی ساز:

اولوش مَاق (هوعو کردن گروہی سگ و گرگ، با اندک تراش خوردگی)

۳/۱۰۱- میانوند خشتی (مببئی):

سُور مَاق (پرسیدن) = سُورُوش مَاق (سُور + -وَش + مَاق)

۱۰۲-۱-۱-وَش دُور میانوند دو سویہ و ناگذر ساز:

گُورُوش دُور مَک (دیدار دو یا چند تن را فراهم کردن)، اُویُوش دُور مَک،
اُوتُوش دُور مَک، دُویُوش دُور مَک

۱۰۳-۱-۱-وَش دور = (وَش دُور) میانوند دو سویہ و ناگذر ساز:

توتوش دور مَاق، ووروش دور مَاق، بۇغوش دور مَاق، سۇخوش دور مَاق (بد و پیرا
گفتن)

۱۰۴-۱-۱-وَل

۱/۱۰۴- میانوند ناگذر مجهول:

گُور + -وَل + مَک = گُورُول مَک (دیدہ شدن)، اُزُول مَک (جدا شدن)،
گُوتُورُول مَک، (برداشته شدن)، چُورُول مَک، دُزُول مَک (چیدہ شدن)

۲/۱۰۴- میانوند خود گذر ساز:

تُوک مَک (ریختن: گذرا) = تُوکُول مَک (ریختہ شدن چیزی بہ جای)، سُوکُول مَک،
بُوکُول مَک (قَدی: بُوکُولُوب)، اُزُول مَک (جدا شدن، در رفتن و فرار کردن)، دُزُول مَک
(صف بستن)، گُوتُورُول مَک (ناگہانی و بہ سرعت دریدن)

۱۰۵- د- ول (= ۆل):

۱/۱۰۵- میانوند ناگذر مجهول:

توت + ول + ماق ← توتول ماق (دستگیر شدن، بسته شدن)، وورول ماق،
بورول ماق، یزورول ماق، پوزول ماق

۲/۱۰۵- میانوند خود گذر ساز:

توت + ول + ماق ← توتول ماق (گرفتن زبان)، اوچول ماق، دورول ماق،
سۆخول ماق

۱۰۶- د- ولدا میانوند خود گذر ساز:

خۆر + ولدا + ماق ← خۆرولدا ماق (خُرناسه کشیدن)، زوققولدا ماق

۱۰۷- ۆلده میانوند خود گذر ساز (= ولدا):

گۆر + ۆلده + مک ← گۆرولده مک (صدای رعد)، هۆک گۆلده مک، گۆپ بۆلده مک

۱۰۸- د- ۆن:

۱/۱۰۸- میانوند مصدری گذرا:

دۆش + ۆن + مک ← دۆشۆن مک (فهمیدن)

۲/۱۰۸- میانوند ناگذر مجهول:

گۆرمک (دیدن) ← گۆر + ۆن + مک ← گۆرۆن مک (دیدن شدن)، بۆلۆن مک،
چۆرۆن مک

۳/۱۰۸- میانوند خود گذر ساز:

سۆوۆن مک (خاموش شدن)، سۆرۆن مک (خود را به زمین کشیدن)

۱۰۹- د- ۆن:

۱/۱۰۹- میانوند ناگذر مجهول:

اۆخون ماق

۲/۱۰۹- میانوند خود گذر ساز:

سۆیون ماق (لباس خورد در آوردن)

۱۱۰- «ها» ميانوند شدت و اسم مصدر (در ميان دو بن فعل مكرر):
گل ها گل، ورر ها ورر، گنت ها گنت

۱۱۱- «هه» (= ها) ميانوند شدت و اسم مصدر:
گل هه گل، سؤك هه سؤك

۱۱۲- «-ي» ميانوند مصدرى:
برك + -ي + مك = بركى مك (سفت شدن)

۱۱۳- «-ي» ياي وقايه (صامت):
دريا + ي + -ه = درياه، باخچايا، اوخويوم و...

۱۱۴- «-ي» ياي مصوت صفت ساز (ميان اسم و صفت):
ال + ي + بؤش = الى بؤش (تهيدست)، جيبى دؤلى، بؤزى هالى

۱۱۵- «-پ» ميانوند نقلى ساز:
يىغ + پ + سان = يىغىپ سان (جمع كرده اى)، قىيىپ دى، يىخىپ لار

۱۱۶- «-پ» (= -پ) ميانوند نقلى ساز:
گيرىپ سن، گندىپ لر، يىيىپ سيز

۱۱۷- «-يت» ميانوند گذر ساز:
آخ + -يت + ماق = جارى ساختن، آجىت ماق، داغىت ماق

۱۱۸- «-يت» مخفف «-يلت» ميانوند گذر ساز (با تراش خوردگى):
كىچىت مك = كىچىلت مك، (بند ۱۲۸)

۱۱۹- «-يت ديز» ميانوند سببى ساز:
آجىت ديز ماق، آخىت ديز ماق، داغىت ديز ماق (با اندك تراش خوردگى)

۱۲۰- یت دیر، میانوند سببی ساز (با تراش خوردگی):
کیچیت دیر مک

۱۲۱- ینخ، میانوند مصدری ناگذر:
آج + ینخ + ماق - آجینخ ماق (گرسنه شدن)

۱۲۲- ینخ دیر، میانوند مصدری گذراساز:
آج + ینخ دیر + ماق - آجینخ دیر ماق (گرسنه کردن)

۱۲۳- یر - یر:
۱/۱۲۳- میانوند گذراساز:
بات + یر + ماق - بانیر ماق (فروردن، فرق کردن)
۲/۱۲۳- میانوند مضارع حال و ماضی استمراری ساز:
آل + یر + ام (می خرم: حالا)، فالیرام، سالیرسان، آسیرسینز آلیردیم (می خریدم)
قالیردینز، یازیردینلار

۱۲۴- یر - یر، میانوند گذراساز:
پیش + یر + مک - پیشیر مک (پزانییدن)، بشیر مک (رساندن)، اینیر مک،
یتیر مک

۱۲۵- یرت - یرت:
۱/۱۲۵- میانوند گذراساز:
گنج + یرت + مک - گنجیرت مک (گذرانیدن)
۲/۱۲۵- میانوند سببی ساز:
ایچ + یرت + مک - ایچیرت مک (نوشانیدن)، یندیرت مک

۱۲۶- یرت - یرت، میانوند گذراساز:
قاج + یرت + ماق - قاجیرت ماق (فراری دادن، روانیدن)، یاتیرت ماق
(خوابانیدن)

۱۲۷- و- یز، میانوند گذراساز:

قالخ + یز + ماق = قالخیزماق (بلند کردن)

۱۲۸- و- یز دیر، میانوند گذراساز = (- دیر: خشی):

قالخ + یز دیر + ماق = قالخیزدیرماق (= قالخیزماق = بلند کردن)

۱۲۹- و- یز دیر، میانوند گذراساز:

آم + یز دیر + مک = امیزدیرمک (شیر دادن به بچه از پستان)

۱۳۰- یش:

۱/۱۳۰- میانوند دوسویه:

فاج + یش + ماق = قاجیشماق (مسابقه دو دادن)، تایشماق، یایشماق،

دایشماق، باریشماق، باتیشماق

۲/۱۳۰- میانوند گروهی:

ینیشماق (دور هم جمع شدن)،

۳/۱۳۰- میانوند خودگذر:

سینیشماق (گتجیدن، جا گرفتن)، چالیشماق، آلیشماق، چاتیشماق،

آچیلیشماق

۱۳۱- و- یش:

۱/۱۳۱- میانوند دوسویه:

بیر + و- یش + مک = بیریشمک (دست به یکی شدن)، چکیشمک (جناغ

شکستن)، دئیشمک (بگرمگو کردن)، یشیشمک (مسابقه خوردن دادن)، گیدیشمک

(درگیر شدن)

۲/۱۳۱- میانوند خودگذر:

ایلیشمک (درگیر شدن)، گیریشمک (پرداختن، خود را وارد کردن)، سپیشمک،

گیجیشمک

۱۳۲-۱- یش دیر، میانوند گذراساز و خشی:
بایش دیرماق، یاتیش دیرماق، قاتیش دیرماق (= قاتماق = مخلوط کردن: خشی)

۱۳۳-۱- یش دیر، میانوند گذراساز (= یزدیر):
آم + یش دیر + مک + امیش دیرمک (= آمیزدیرمک = شیر دادن به بچه از پستان)

۱۳۴-۱- یش، میانوند مصدری:
آج + یش + ماق ~ آجیش ماق (گرسنه شدن)

۱۳۵-۱- یک، (= یش) میانوند مصدری:
گنج + یک + مک ~ گنجیک مک = دیر کردن

۱۳۶-۱- یش، میانوند ناگذر مجهول:
۱/۱۳۶- میانوند ناگذر مجهول:
جیریل ماق (پاره شدن)، جیریل ماق (خط خطی شدن)، تاپیل ماق (پیدا شدن)،
یازیل ماق (نوشته شدن) قازیل ماق، ساتیل ماق
۲/۱۳۶- میانوند خودگذر:
قیریل ماق (جمع شدن، کز کردن)، داریل ماق (داریلدی بافریم) سیخیل ماق،
قیسیل ماق، آچیل ماق، آیل ماق، داخیل ماق، آتیل ماق، سیرتیل ماق، یرتیل ماق
۳/۱۳۶- میانوند دوسویه:
آیریل ماق (از هم جدا شدن)

۱۳۷-۱- یش، (= یش) میانوند ناگذر مجهول:
۱/۱۳۷- میانوند ناگذر مجهول:
کسیل مک (بریده شدن)، چکیل مک (کشیده شدن، توزین)، ییچیل مک، اکیل مک،
ایچیل مک، یشیل مک
۲/۱۳۷- میانوند خودگذر:
ازیل مک (لوس بازی درآوردن)، اکیل مک (در رفتن)، چکیل مک (خود را کشیدن به

سری (کیچیل مک (با تراش خوردگی)، تپیل مک

۱۳۸-۵- یلت، میانوند گذراساز (با تراش خوردگی):

کیچیل مک (کیچیت مک = کوچک کردن)

۱۳۹-۵- یلدا، میانوند مصدری:

زیر + یلدا + ماق - زیریلداماق (زیر و زر کردن)، جیریلداماق، فیریلداماق،
فیریلداماق

۱۴۰-۵- ین:

۱/۱۴۰- میانوند ناگذر مجهول ساز:

سال + ین + ماق - سالین ماق (الداخته شدن)، آلین ماق، قیلین ماق، ینقین ماق،
چالین ماق

۲/۱۴۰- میانوند خود گذر ساز:

سینخ + ین + ماق - سینخین ماق (خود را با فشار جا دادن)، قیزین ماق

۳/۱۴۰- میانوند صفت ساز:

قیز + ین + میش - قیزین میش (خود را گرم کرده)

۱۴۱-۵- ین (= ین):

۱/۱۴۱- میانوند ناگذر مجهول ساز:

دلین مک (سوراخ شدن)، آرین مک، سرین مک (پهن کرده شدن لباس و فرش و...)،
بیلین مک

۲/۱۴۱- میانوند خود گذر ساز:

گشین مک (لباس پوشیدن و آماده شدن)، دئین مک (قورقور کردن)، گنجین مک،
تپین مک، سرین مک (خود را نقش زمین کردن)، چکین مک (ترسیدن)

۳/۱۴۱- میانوند صفت ساز:

گشین میش (لباس پوشیده و آماده)، سرین میش (پهن شده)، دلین میش (سوراخ
شده)

۱۴۲- «یین» میانوند صفت ساز:

یه + یین + گن ← دیین گن (قورقور):

دردلی دیین گن اؤلار

قورساخی چوخ گن اؤلار. (روشن ضمیر ۱۷)

۱۴۳- میانوندهای فارسی تبار (ـا، تا، در، نا، ن):

خدانشناس، گرماگرم، خواه ناخواه، خواهی نخواهی، سراپا، پایاپای، پی در پی، حق ناشناس، نمک شناس

بخش سوم - پسوندها

پسوند برخلاف پیشوند در زبان ترکی، بسیار پُر کاربرد و کارساز و پویاست و اصولاً زایش و گسترش و گنجایش زبان ترکی، بیشتر یا پسوند و پس واژک و پس واژه است که به آخر بن فعل، اسم، صفت، قید، شبه جمله، اسم صوت و... افزوده می شوند.

پسوند «-اق»

سازنده ترین، زیاترین و بالنده ترین پسوند در زبان ترکی، پسوند دو حرفی «اق» (=

اخ) است.

حرف «ق» هموماً و پسوند (اق) و پسوندهای مختوم به آن، خصوصاً در زبان ترکی، سازندگی و کارسازی و شان خاصی دارند و واژه های مرکبی با ساختارها و مفهوما و پیامهای گوناگونی می سازند؛ چنانکه «اق» که یکی از پسوندهای چند پیامه، است به آخر بن فعل و اسم می پیوندد و صفت مفعولی، صفت فاعلی، صفت فاعلی گذشته، صیغه مبالغه، صفت مشبّهه، صفت لیاقت، صفت ساده، اسم مصدر، اسم آلت، اسم مکان، و اسم می سازد.

و یا پسوند «ماق» که از همان پسوند «اق» ساخته شده و یکی از دو پسوند مصدری است که نیمی از مصدرها از آن، شکل می گیرند. اینک برای نشان دادن نقش و ارزش «اق» (اخ) در زبان ترکی، پاره ای از واژه های مختوم به آن - اعم از «اق» تنها یا پسوندهای مختوم به «اق» را به ترتیب حروف تهجی در زیر می آوریم:

آپباق (آغ آپباخ)	بايداق (بيرق)
آنداق (نامنظم)	بۇغاناق (گياهي خاردار)
آسلاق (آورزان)	بۇنچاق (بنچاق)
آلاق (حلف)	بۇياق (رنگ)
آلچاق (کوتاه)	بۇيونباق (بويونباغ)
آنچاق (فقط، همان)	بىلاق (چشمه)
آئناق (فهم و شعور)	پاپاق (کلاه)
اۇتاق (اتاق)	پارتدق (ترکيده)
اوتانچاق (کمره)	پارلاق (درخشان)
اۇتدق (چراگاه)	پشراق (خاري چيبنده)
اۇتداناق (چراگاه)	پشچاق (چاقور)
اۇتراق (اُتراق = اقامت)	تاتاناق (اسم صوت)
اۇتوراق (اُتراق)	تاتاراق (اسم صوت)
اۇجاق (اجاق)	تاراق (اسم صوت)
اوجاراق (پروازکنان)	تاراق تاراق (اسم صوت)
اوزاق (دور)	تاققاتاق (تق و تق)
اوشاق (کودک)	تاق تاق (تاخ تاخ)
اولاق (الاغ)	تاققاناق (سفت: صفت نان)
اۇياق (بيدار)	تاق ولاق (تق و تق)
اۇيناق (بازيگاه)	تۇأراق (به تندي)
اۇيونچاق (بازيچه)	تۇيلاق (ديلى تۇيلاق دورور: زبانش مي گيرد.)
آباق (با)	تورباق (تورپاق)
ايرماق = نهر	توتاجاق (گيرش)
باندق (باتلاق)	توتوراق (در حال گرفتن)
باجاق	توخناق (آرام)
باجاناق (باجناغ)	توخماق (تخماق)
باردق (ظرف)	تورپاق (تورپاق)
بارماق (انگشت)	توزاراق (به تندي)
باشاق (خوريد، خوشه باقي مانده از کيشته)	توۇلاق (آورزان)
باشماق (کفش)	جاناق (جناغ)
بالاق (بچه گاو ميش)	

سازاق (نسیم سوزناک)	جیرماخ (چنگ)
ساللاق (آویزان)	چاپاق (ساطور)
ساللاق (سلاخ)	چاتاق (توده‌ای از پهن)
ساناق = (ساناخلاماق)	چاتداق (سوراخ)
سانجاق (منجاق)	چاخماق (چخماق)
سایاق (از سای؟)	چاخناق (آشفته، درهم برهم)
سۇراق (سراغ)	چارداق (چارتاق)
سوزاق (ضعیف)	چاق چاق (چاخ چاخ: اسباب بازی)
سوماق (شماغ)	چالخاباق (به هم زده شده)
شاپالاق (سیلی)	چاناق (ظرفی گلین)
شاراق (اسم صوت)	چایلاق (چمنزار کنار رود)
شاراق شاراق (اسم صوت)	چولاق (چلاغ)
شاراق شوروق (اسم صوت)	چیللاق (چیراق: لغت)
شاق (اسم صوت)	چیرپاق ↑
شاق شاق (اسم صوت)	دابالاق (از فنون کشتی)
شاققاشاق (اسم صوت)	داراق (شانه)
شالاق (خریزه رسیده شل)	دالاق (سیرزه طحال)
شالاق (شلاق)	داماق (بیماری مخصوص چهارپا)
شالتاق (درهم و آویزان)	دائاق (سرزنش)
شینلتاق (شلتاق)	دایاق (تکیه گاه)
قاباق (زود، جلو)	دایلاق (کره اسب)
قابالاق (ریواسی نامرغوب)	دوراجاق (امکان بلند شدن)
قاباق (سیرپش)	دوسداق (دوستاق: زندان)
قاجاجاق (گریزگاه)	دوغاناق (حلقه باریند ستور)
قاجاق (قاجاق)	دوغراق (قطعه قطعه شده)
قارماق (گیره)	دیرناق (ناخن)
قاززاق (فزاق)	دیزقیراق (دیزقیراق چی)
قازماق (به دیگ)	زانباق (زلیق)
قاسناق (دامن پالت)	زولداق (ورم کرده)
قالاجاق (مانده)	ساچاق (گیسو)
قالاق (توده‌ای از پهن)	سارماق (سرسام)

قالاق (شیشکی، تمسخر)	قیماق (قایماخ)
قالباق (قلباق)	قیناق (جوشش)
قالئاق (قلئاق)	کرّاق (کرخت)
قالخاق (برجسته)	لاقّ (لقّ)
قاناجاق (فهم و شعور)	لاق لاق (اسم صوت)
قایقاناق (قیغناق) خاکینه	لُزباق (مالیدن پشت دست به چهره کسی)
قایماخ (قیماخ = سرشیر)	ماراق (نشاط)
قوآراق (در حال راندن)	مازالاق (جست و خیز)
قوآق (پرز)	مایماق (گیج، هالو)
قوْبالاق (قوْبالاغا گؤتوردی) او را تعقیب کرد. دنبالش کرد.	مباللاق (معلق)
قوتوراجاق (رهایی)	ناساق (نسق)
قوتولاجاق (رهایی)	واقّ (واخ)
قوجاق (آغوش)	واقّا واقّ (اسم صوت)
قوْچچاق (جوانمرد)	واق واق (واخ و اخ) (اسم صوت)
قورتاراجاق (رهایی)	یاپالاق = شل و ول
قورداخ (کرم)	یاپراق (باریاخ = برگ)
قورساق (سعه صدر)	یانتاجاق (رختخواب)
قورشاق (شال کمر)	یاناق (خواب، خوابگاه) -
قورومساق (قورماق)	یاراتاق (تراق)
قوساق (قوّ)	یارباق - یاپراق
قورْشاق - قورشاق	یالاق (لیسیده، ساییده)
قولاق (گوش)	یاماق (وصله)
قولچاق (بازیچه)	یاناجاق (همیه)
قوناق (مهمان)	یاناق (گونه، لُب)
قونداق (قُنداق)	یانچاق (باسن، ران)
قوْوزاق (برجسته)	یاهاق - یاناق
قئبراق (جلد)	یایلاق (بیلاق)
قئسناق (بغل، عهده)	یوْلاق (سبزه زاری که سبزه اش چیده یا
قئشلاق (قشلاق)	لگدکوب شده باشد)
قیقاناق (قایقاناق)	یینقیناق (هم آیشگاه)

واژه‌های مختوم به پسوند «اق» که ترکیب و پسوندشان کاملاً روشن نیست پسوندهای ترکی، بیشتر به آخر بن فعل می‌چسبند و برخی نیز به آخر اسم، صفت و جز آن دو؛ مانند گئدن (رونده)، داشقاجی (گاری‌ران)، گویچک (زیبا) و یومورتا (تخم مرغ)؛ اما ترکیب همه واژه‌های مرکب پسوندی به روشنی معلوم نیست؛ در چهار واژه مرکب بالا می‌دانیم که:

اولی از بن فعل «گئد» و پسوند فاعلی «دن»، دومی از اسم (داشقا = گاری) و پسوند «چی»، سومی از صفت «گوی» و پسوند «چک» و چهارمی از صفت «یومور = یوموری» (گرد) و پسوند «تا» ترکیب یافته‌اند. ولی در واژه‌های مرکبی چون «قالاق» (مسخره)، «قاباق» (جلو، پیش)، «پشاق» (چاق)، «قاپورقا» (دنده)، «دبیرقه» (کلاه‌خود)، «کهلپک» (کبک) و دهها و صدها ترکیب دیگر، پسوند و عنصر اصلی واژه‌ها یا اجزای تشکیل‌دهنده آنها را به درستی و آسانی نمی‌توان مشخص کرد. اینک به عنوان نمونه، پاره‌ای از واژه‌های مرکب از پسوند «اق» (اخ) را که اجزای ساختاری آنها مشخص و روشن نیست در زیر می‌آوریم:

آلجاق (کوتاه)، آلاق (حلق)، آنجاق (همین قدر)، آجاق (اجاق)، اوزاق (داس)، اوزاق (دور مقابل نزدیک)، اوشاق (بچه)، اولاق (الاغ، خر)، اویاق (بیدار)، ایرماق (نهر، رودخانه)، باجاناق (هم زلف)، بارداق (ظرف، ظرف غذاپزی)، باشاق (خوشه گندم و جز آن)، باشماق (کفش)، باغیرماق (روده)، بولاق (چشمه)، بونجاق (بنجاق)، پاپاق (کلاه)، پینراق (خار چسبنده نوعی حلق)، پنجاق (چاقو)، بوداق (شاخه)، نوآراق (به سرعت)، توپالاق (تعقیب) - توپالاغاگؤتوردی (دبالتس کرد)، جاناق (جَنّاخ)، جاناق (ظرف گلین و سفالین بزرگ)، چیراق (چراغ)، چیرباق (چینیلاق = برهنه، لخت)، چولاق (چلاق، شُل)، چوماق (چُمّاق)، دابالاق (نوعی لگد و گیر دادن پا و زمین زدن حریف)، دالاق (طحال)، داماق (نوعی بیماری داسی + دَساخ)، دوزاق (دام مخصوص شکار پرندگان) (دوزخ فارسی؟) دوستاق (دوستاخ = زندان)، دوغاناق (حلقه باریند ستور)، دیرتاق (ناخن)، زاباق (زنبق)، سارساق (ترکی شده سرماس)، سایاق (خوابیده نیمه هوشیار)، سوماق (سُمّاق)، شالاق (شَلّاق) (خریزه رسیده و شُل شده)، شالتاق (بار قاطر و الاغ که شُل و نامیزان باشد). شیلتاق (بچه بهانه‌گیر و شلوغ)، طمطراق (طمطراق)، قاباق (جلو، پیش، کدو)، قابالاق (نوعی ریواس صفت و نامرغوب)، قاپاق (در ظرف و شیشه)، قارماق (چنگک)، قاززاق (قَزّاق)، قاستاق (دامن پالتو و لباس: قاستاغین تروُلور: خودنمایی می‌کند)، قاللاق (ریشخند)، قالماق (قلباق) قالتاق (حیله‌گر

و حقه بان، فوآخ (پرن)، قوجاق (آغوش)، قورساق (احشاء + سعه صدر)، قورومساق (قرمساق)، قولاق (گوش)، قونداق (قنداق)، قورماق (کاجی) قییراق (قیرواق: جلد و چالاک)، قیراق (لبه، کنار)، قیقاناق (خاکینه)، لاق (لق)، ماراق (نشاط) - ماراخلانماق (به نشاط آمدن)، مازالاق (دویدن و جست و خیز کردن کمره خر و اسب)، یاشماق (گوشه روسری که لب و دهان زن را می پوشاند) یایماق (پخمه، گیج)

نمودار پسوندهای معروف زبان ترکی

- ۱-۱ (صف) -: چاتما (قاش)
- ۱-۲ (امص) در آخر اسم تکراری: یاش باشا، آغیز آغیزا، دال دالا
- ۱-۳ (الف ندای پارسی تبار): خدایا، خداوندا (اؤزون رحم الله)، بارالاه
- ۱-۴ ات پسوند نازی تبار: اطلاعات، انتخابات، تحصیلات، تعطیلات
- ۱-۵ اجاخ = اجاق
- ۱-۶ اجاق - پسوند مستقبل با پیام هایی چون: ۱- مستقبل: یازاجاق ۲- (امص): قاناچاق، دولاناچاق، باشاراجاق ۳- امکان و توان (امص): قورتاراجاق، قاجاجاق، چینچاجاق ۴- (اسم جنس): یاناچاق ۵- (صف): اولاجاق (باشنده، پیش آمد) ۶- (نوعی صم - صل): آلاچاق، ساتاجاق، فالاجاق ۷- (اسم آلت): توتاجاق (هیمه)، افروزینه، چاچاجاق (ساطور)
- ۱-۷ ار (امص): چینخار، آخار، توتار ۲- (صف): یاشار ۳- (اسم آلت): آچار
- ۱-۸ اراق (ق): قاچاراق، ارچاراق، قوآراق، سایاراق ۲- قید تشبیه: تؤولراق، نؤزاراق
- ۱-۹ ارتتی (صف - صمن): آخارتتی
- ۱-۱۰ ارگن (ص - ق): اولارگن، آخارگن، باخارگن
- ۱-۱۱ اش پسوند هم خوانی: آداش
- ۱-۱۲ اش دان (ق): نازاش دان
- ۱-۱۳ اش دان نان (ق): نازاش دان نان
- ۱-۱۴ اش ماق - میانرند «اش»
- ۱-۱۵ اغ - اق
- ۱-۱۶ اغان (صف): آغلاغان، اویناغان، قاچاغان، یاناغان، ووراغان
- ۱-۱۷ اق: ۱- اسم مکان: اؤتوراق، یاناق، اؤتاق (با تراش خوردگی) ۲- (ا - صم): ساچاق، چاناق، آتلاق ۳- (صف): اوتوراق (زمین گیر)، سایاق ۴- (ا - صف): قۇناق، قاچاق

- (شخصی)، یاناق ۵- (امص): اؤتوراق (أطراق)، سواق، ساناق (ساناق لاماق: بد و پیراه گفتن) ۶- (ا- ص تشبیهی): سازاق (نسیم سوزناک)، ۷- (امص، از لُپ): لُپاق ۸- اسم مضمر: قورداق ۹- اسم آلت: سانجاق
- ۱۸- اکی (ق): یاناک
- ۱۹- ا + کی (شج): گُوراک
- ۲۰- الاق - میانوند (ال)
- ۲۱- الاق (ا، امص، از اسم صوت): شاپالاق، قُربالاق ۲- صم: یاپالاق (یاسدی - یاپالاق)
- ۲۲- اَلت ماخ (= اَلت مک) - میانوند «ت»
- ۲۳- اَن : ۱ (صف): پاتان، قاچان، اوچان، دوران ۲ (صم): ایلان چالان، آری ووران
- ۲۴- اَن پسوند فارسی تبار (صف): پریشان، نالان
- ۲۵- اَناق (ا): بوخاناق، دوخاناق
- ۲۶- اَن ماق (امص): اوزان ماق - میانوند «ان»
- ۲۷- اَنه پسوند فارسی (ص - ق): دیوانه، صبحانه، عصرانه، مردانه، زنانه
- ۲۸- اَنی پسوند فارسی - هری (صن): اشکانی، روحانی، طولانی
- ۲۹- اؤستی (ق): آخشام اؤستی
- ۳۰- اَن (= ۴) - پسوند «۴»
- ۳۱- اَنمک - میانوند «ن»
- ۳۲- اَنجک : ۱ پسوند مستقبل: گله جک، ایچه جک، دُنه جک، ییله جک ۲ (نوهی صم و صل): وئره جک، گیه جک، گُوره جک ۳ (امص): گشچینه جک، دُشُونه جک، نَرینه جک ۴ اسم آلت: تَپه جک (سر کاغذین یا مقوایی و پارچه ای شیشه و ظرف) ۵ (ص): سُونه جک
- ۳۳- اَنره (امص): گَنهر، دَیهر، بَنزهر (شباهت)
- ۳۴- اَنرتی : ۱ (ا، امص): گُیهرتی (رُستنی، سبزه) ۲ (صف): گُیهرتی (سبز شونده)
- ۳۵- اَنری پسوند جایگزین «رلی»
- ۳۶- اَنزک (ق): گنچه زک، کُزچه زک
- ۳۷- اَنزکن (ص - ق): گله رکن، گُوره رکن، دیهرکن
- ۳۸- اَنزلی (صف): گَنهرلی، دَیهرلی
- ۳۹- اَنری (صف): کُزچهری
- ۴۰- اَنسن (ق): گُوره سن، دیه سن

- ۴۱- شَمک - میانوند - شِ
- ۴۲- وَکْ، ۱ (صف، از اسم): هَوسک ۲ (اسم آلت) با حذف حرف پایانی بن فعل: کُوزک
- ۴۳- وَکْ، (پسوند فارسی تبار): مرغک، طفلک، زردک
- ۴۴- وَکْ + کی، (شج): جهنمه کی، قبیله کی
- ۴۵- وَکْ + مَک - میانوند - مَکْ
- ۴۶- وَنْ، ۱ (صف): گلَهَن، گولَهَن، دیهَن، گیہَن، ایچہَن ۲ (صم مر): سیچان ییہَن، پنجاق گتہَن، قورڈ ییہَن ۳ (ا آ): قورود آژن، دمبر کسہَن، برداق آتہَن
- ۴۷- وَنْدَہ (ص - ق): گُورندہ، گُندندہ، گُکندہ، اُزبیلندہ
- ۴۸- وَنْدَہ پسوند فارسی تبار: شرمندہ، رانندہ، خوانندہ
- ۴۹- وَتْک: (ا آ): ۱ دتہ نک ۲ (ا + صم): دوتہ نک
- ۵۰- وَیَن (صف): گولہ یَن، گزہ یَن، ہورہ یَن، کوسہ یَن
- ۵۱- وَیَن تہ = وَیَن تِی: گزَیَن تہ، گزَیَن تِی
- ۵۲- وَ (و) ستان پسوند فارسی تبار (ام): تۈرکستان، دیرستان، گولستان
- ۵۳- وَش پسوند فارسی تبار (امص): نمایش، خواہش، سازش، سفارش
- ۵۴- وَی: امکان: گونی
- ۵۵- باز پسوند فارسی تبار (صف): ۱ با اسم ترکی: اویون باز، قوش باز، آرواد باز ۲ با اسم فارسی: کلک باز، کفترباز، سفتہ باز
- ۵۶- وَشِ (ق، با اسم): آخشام باشی، سحر باشی
- ۵۷- وَالی پسوند جایگزین «مالی»: تاپ بالی - مالی
- ۵۸- وَان پسوند فارسی تبار (ا): دریان، پاسبان، نگهبان
- ۵۹- وَلی پسوند جایگزین «ملی»: اُزپ بلی - ملی
- ۶۰- تا (ا، تراش خورده): یومورتا (از «یوموری»)
- ۶۱- تاش (هم نسبتی = هم فارسی): خواجه تاش، تیمورتاش
- ۶۲- تۈر پسوند فارسی تبار (ص تفضیلی): بہتر، بدتر، یاخچی تر، پس تر
- ۶۳- تۈ (امص از اصل): گۈرۈلتۈ، ھۈکۈلتۈ، (با اندک تغیر)
- ۶۴- تِی ۱ (امص از اصل): چینیترتی، باخیرتی، قیشقیرتی، آنقیرتی
- ۶۵- تِی ۲ (ا از ص): قیزارتی، بۈزارتی
- ۶۶- جا ۱ (ص): خیرداجا، بالاجا، آرجا ۲ (ق کیفیت و زمان): یاواش جا، قاباخ جا ۳

- (حامص در آخر صفت): مهربان جا قولشاق
- ۶۷- جاق (صف): اوتان جاق
- ۶۸- جانان ۱ (ص): بالاجانا، خیرداجانا ۲ (ق): آزجانا
- ۶۹- چک ۱ (ا آ) ۱ (در آخر بن فعل): آسچک ۲ (در آخر اسم): آلچک ۳ (ص): سنوین چک ۴ (ا): تویورچک
- ۷۰- جول (ص): ازلوم جول
- ۷۱- جول: قووم جول ۱
- ۷۲- جه ۱ (امص): دوشون جه ۲ (ق، ص) در آخر صفت: بیرجه، تک جه ۳ (تصغیر و طنز): گوزل جه
- ۷۳- جیق (ا آ): بارماق جیق، داغارجیق؟
- ۷۴- چیل (صف) ۱ در آخر اسم مصدر: و وروم چیل، ییغیم چیل ۲ در آخر اسم: میرت چیل (۱)
- ۷۵- جیل (صف): ۱ در آخر اسم مصدر: بییم جیل ۲ در آخر اسم: ایش جیل
- ۷۶- چا پسوند فارسی تبار (اتص = چه): طابخچا، طابخچا، باغچا، کتابچا
- ۷۷- چاغی (ق در آخر اسم قیدی): آخشام چاغی، ایکیندی چاغی، گون اورتا چاغی
- ۷۸- چاق ۱ (اتص): اویون چاق، قول چاق، قیورچاق ۲ (ا) یان چاق ۳ (ص منفی = بی): نورمان چاق
- ۷۹- چک: ۱ (ص در آخر ص): گوی چک ۲ (ص منفی = بی در آخر اسم): کونک چک ۳ (اتص): دیل چک
- ۸۰- چو (صف در آخر اسم): دویوش چو، کومورچو
- ۸۱- چو (صف در آخر اسم): اووچو، هووچو، دوغروچو، گوب چو
- ۸۲- چه (اتص) پسوند فارسی تبار: ۱ با اسم ترکی: گول چه، خل چه، کلف چه ۲ با اسم فارسی: تیمچه، دخترچه ۳ (ا) یتیم چه
- ۸۳- چنی (صش): قالی چنی، قاپین چنی
- ۸۴- چی: ۱ (صن): انزلی چی، گیلان چی ۲ (صف): یالان چی، هایچی، ایش چی، گوزت چی ۳ (صش - دارندگی): قهوه چی، کارخانا چی، قاپان چی
- ۸۶- چنی لیق (حامص): ماموریت چنی لیق، قاپان چنی لیق، کان کان چنی لیق
- ۸۷- چی لیک (حامص) ۱ در آخر اسم: قهوه چی لیک، آربه چی لیک، کشیک چی لیک ۲

در آخر صفت: خیس چي ليک ۳ با اسم مصدر عربي: طرفيت چي ليک، مخالفت چي ليک

۸۹- خام (پسوند اندازه): چال خام

۹۰- خيم (ا): سالخيم

۹۱- دار پسوند جایگزین «لار»: آت دار - لار

۹۲- دار پسوند فارسی تبار (صف): سرايدار، پاسدار، کاروان سارادار

۹۳- داش (هم نسبتی = هم فارسی): امک داش، وطن داش، يول داش، قارنن داش

۹۴- داق پسوند جایگزین «لاق»: اوتداق - پسوند «لاق»

۹۵- دان (حر، ق): چوخ دان

۹۶- دان پسوند فارسی تبار (ام): قلمدان، گۆلدان، نمکدان

۹۷- داناچاق (ام): اوتداناچاق

۹۷- دَر پسوند جایگزین «لَر»: ايت دَر - «لَر»

۹۸- دان نان (ق): چوخ دان نان، سۇرادان نان، تازادان نان

۹۹- دَن (ق): دوباره دن

۱۰۰- دَن تَن (ق): تزه دَن تَن

۱۰۱- دورماق - میانوند «دور»

۱۰۲- دۆرمک - میانوند «دۆر»

۱۰۳- دوق پسوند جایگزین «لوق»: اۆت دوق

۱۰۴- دوق جا (ق): دوردوق جا، ووردوق جا، دولدوق جا

۱۰۵- دوق دا (ق): اوچ دوق دا، اوتوردوق دا

۱۰۶- دۆك جه (ق): گۆردۆك جه، سۆي دۆك جه، اۆزدۆك جه

۱۰۷- دۆك ده (ق): گۆردۆك ده، لۆلچ دۆك ده، اۆزدۆك ده

۱۰۸- دی (امص، مراسم): حنا ياخدی، کيبن کسدى، ياخاباغلادی، اياق آچدی

۱۰۹- دی پسوند جایگزین «لی»: مَرْت دی - پسوند «لی»

۱۱۰- ديت ديرماق - میانوند «دیت دیر»

۱۱۱- ديت ديرمک - میانوند «دیت دیر»

۱۱۲- ديرماق - میانوند «دیر»

۱۱۳- ديرمک - میانوند «دیر»

۱۱۴- ديق پسوند حامص جایگزین «لیق»: آزاد ديق - پسوند «لیق»

- ۱۱۵- دینق - جا (ق): آل دینق جا، یات دینق جا، قال دینق جا
 ۱۱۶- دینق - دا (ق): آل دینق دا، سات دینق دا، یات دینق دا
 ۱۱۷- دیک - جه (ق): گل دیک جه، گشت دیک جه، ییل دیک جه
 ۱۱۸- دیک - ده (ق): گل دیک ده، گشت دیک ده، وئردیک ده
 ۱۱۹- دین (ص): آی دین
 ۱۲۰- راخ ۱ پسوند جایگزین «راق» -
 ۱۲۱- رار پسوند جایگزین «لار»: بازارار - لار
 ۱۲۲- راق ۱ (ا، ص) ۱ با بن فعل: یاپ راق ۲ با اسم: نوپ راق
 ۱۲۳- زر پسوند جایگزین «لر»: هنرر - لر
 ۱۲۴- روق پسوند جایگزین «لوق»: کؤرروق - لوق
 ۱۲۵- رۆک پسوند جایگزین «لۆک»: کۆمؤررۆک - رۆک
 ۱۲۶- رینق پسوند جایگزین «لینق»: همکار رینق، چنار رینق - رینق
 ۱۲۷- ریک پسوند جایگزین «لیک»: هتغیر ریک ... - لیک
 ۱۲۸- زار پسوند فارسی تبار (ام): چمن زار، علف زار، گول زار
 ۱۲۹- سا (ق): یرخ سا، اول سا
 ۱۳۰- سار پسوند فارسی تبار (ص، ام): شرمسار، گرمسار
 ۱۳۱- ساز پسوند فارسی تبار (صف): باطری ساز، حلبی ساز، کار ساز
 ۱۳۲- سنه (صن - ا): کیم سنه
 ۱۳۳- سۆز (ص منفی): اوز سۆز، دۆزۆم سۆز، گۆل سۆز
 ۱۳۴- سوز (ص منفی): پول سوز، یول سوز، سۆن سوز
 ۱۳۵- سول (ص): یۇخ سول
 ۱۳۶- سوؤ (صن): دلی سوؤ، اوزون سوؤ
 ۱۳۷- سه (صن - ا): کیم سه
 ۱۳۸- سی (مركب از سین وقایه و ضمیر مالکیت): آقاسی، آتاسی، نه نه سی
 ۱۳۹- سیر پسوند فارسی تبار (ام): گرمسیر، سردسیر
 ۱۴۰- سینز (ص منفی): حال سینز، مال سینز، کار سینز، آهاج سینز، سان سینز
 ۱۴۱- سیز (ص منفی): کئف سیز، یئر سیز، دیل سیز، من سیز، من سیز، میوه سیز
 ۱۴۲- شین (صن): قاراشین، آغ شین
 ۱۴۳- وق، ۱ (ا آ): دایاق، بویاق ۲ (صف): بارلاق، توخداق، توۇلاق، قورۇاق، قیریلداق

(فیریللاق) ۳ (ا): بۇياق (رنگ) ۴ (امص): بۇياق (رنگری)، ائناق (آلاق) ۵ (صم - صل گذشتە): آنداق، قوۇزاق، ئالناق، پارتداق، جاتداق ۶ (ام) پسوند جایگزین «لاق»: اونداق - لاق ۷ (ا - صم): قالاق، ياماق، جاتداق (سوراخ) ۸ (ا): داراق: بۇياق، دایاق، سانجاق

۱۴۴- قا (ا، صم): قۇرقا (قۇاورقا)

۱۴۵- قار (ا، صم): پۇنقار

۱۴۶- قان (صف): اوتورقان، چالیشقان، ووروشقان، ساواشقان

۱۴۷- قو ۱ (امص): قورقو، توت قو ۲ (ا): چال قو

۱۴۸- قوزدورماق - میانوند «قوزدور»

۱۴۹- قوزماق - میانوند «قوز»

۱۵۰- قون ۱ صفت: وورقون، جوشقون ۲ صفت گذشتە: بۇرقون، آزقون ۳ صم: پۇزقون، توتقون

۱۵۱- قونچا (ص): وورقونچا

۱۵۲- قى (ا - صف): قیرقى

۱۵۳- قى: (امص): آلقى، ساتقى ۲ (صف): يانقى (تشنه)

۱۵۴- قیر (صف): های قیر

۱۵۵- قین: ۱ (امص): قیرقین، باسقین (شکست) ۲ (ص): قیزقین

۱۵۶- دك: ۱ (صف گذشتە): اینجیک ۲ (صم): دلیک

۱۵۷- ك - لی (صل): ایستکلی

۱۵۸- كم (امص): گۆركم

۱۵۹- كم - لی (صل): گۆركم لی

۱۶۰- كو (پسوند ضمیر تخصیصی): نۇپونكو (كى)

۱۶۱- كى ۱ (ص): ایل كى ۲ (پسوند ضمیر تخصیصی): بوگون كى، دون كى، صاباح كى، هاجان كى؟

۱۶۲- كى ۲ (شج): هله كى

۱۶۳- گار پسوند فارسی تبار (صف، ا): يادگار، پروردگار، آموزگار، روزگار

۱۶۴- گاه پسوند فارسی تبار (ام): دانشگاه، باشگاه، تعمیرگاه، ایستگاه

۱۶۵- گنج (ا): سۆزگنج

۱۶۶- گر پسوند فارسی تبار (صش): مسگر، بزرگر، آهنگر، زرگر، حيله گر

- ۱۶۷- گن (صف) دۇيۇش گن، سۇيۇش گن
 ۱۶۸- گنو (اآ): گوزگوز (= گوزگى = آينه)
 ۱۶۹- گون (باص): دوزگون
 ۱۷۰- گون ۱ (صف گذشته با بن فعل): دوشگون ۲ (صف) ۱/۲: سوزگون ۳ (امص):
 اوزگون (اوزگون چى)
 ۱۷۱- گه (با مضارع اخبارى) (ام): دوشرگه
 ۱۷۲- گه (با شجه) (شجه): كئشگه (= كاشكى)
 ۱۷۳- گه (باا) (اآ): سۇيۇرگه
 ۱۷۴- گين ۱ (صف): كسگين، آسگين ۲ (صف گذشته): ايتگين ۳ (صم): سئشگين،
 ارگين
 ۱۷۵- گين ۲ (ص) پسوند فارسى تبار: غمگين، شرمگين، سہمگين
 ۱۷۶- لات ماق - پسوند «لات»
 ۱۷۷- لاخ - لاق
 ۱۷۸- لار (پسوند جمع اسم): باغلار، داغلار، سولار، آرخلار، كاغاذلار، كتابلار
 ۱۷۹- لارى (ق): صاباحلارى
 ۱۸۰- لاق ۱ (صم): آس لاق، ايس لاق ۲ (صف): توۇلاق، سال لاق ۳ (ام) ۱/۳ (با بن فعل):
 باتلاق ۲/۳ (با اسم): چاي لاق، باي لاق، قيش لاق، اوت لاق ۴ (انص): داي لاق
 ۱۸۱- لاماق - ميانوند «لا»
 ۱۸۲- لان ماق - ميانوند «لان»
 ۱۸۳- لنى (ا): قارالتى، سارالتى (به تبع قارالتى با حذف حرف ي)
 ۱۸۴- لر (پسوند جمع اسم): قلم لر، آل لر، گبە لر، درس لر
 ۱۸۵- لرى (ق): بوگون لرى، سحر لرى، دوتن لرى، بيرگون لرى
 ۱۸۶- لك ۱ (صف): ايش لك ۲ (انص): جيبه لك
 ۱۸۷- ل ماق - ميانوند «ل»
 ۱۸۸- لن ماق - ميانوند «لن»
 ۱۸۹- لو (صفت دارندگى): اوزۇم لو، گۈل لو، سۇز لو، دۇزۇم لو، اۇز لو، گۈج لو
 ۱۹۰- لو ۱ (صف): يوخولو، قۇيۇن لو، قوم لو، آلۇلو، قيرۇلو ۲ (صن): هيروولو، احمد
 خانلو، حاجى على لو، ساسان لو ۳ (ق): چوخ لو، بۇلو
 ۱۹۱- لوخ ↓

۱۹۲- لوق ۱ (ام): بوزلوق، دوزلوق، ياربوزلوق، قوزولوق ۲ (ا-ام) سولوق ۳ (حامص): انگولوق، تئزئولوق، پُروولوق، كُورلوق ۴ (ارزش و اندازه): دوققوزلوق، اؤنلوق ۵ (ناتنىها): اؤغوللوق ۶ (ويژگى و برازندگى): پالتوولوق، اؤخلوق، پيلوولوق

۱۹۳- لوك ۱ (ام): كوللوك، گوللوك، اوزوملوك، دوزلوك (راه يا زمين هموار) ۲ (حامص): بؤيوكلوك، دوزلوك ۳ (اآ): دوشلوك، گونلوك ۴ (ارزش و اندازه): يوزلوك، اوچلوك، دورتلوك ۵ (قي زمان): گونلوك، اوچگونلوك ۶ (ويژگى و برازندگى): گوروشلوك، هوزوكلوك

۱۹۴- لى (ص دارندگى): باجارتلى، آجيتلى

۱۹۵- لى ۱ (ص دارندگى = «با» ي فارسى): ميرهلى، باغلى، منظرهلى، چيچكلى، تورهلى

۱۹۶- لى ۲ (صن = «ي» فارسى): شيرازلى، تيريزلى، اهرلى، ميانالى، ماراغالى

۱۹۷- لينخ ۱

۱۹۸- لىق ۱ (حامص = «ي» فارسى) ۱/۱- با صفت: ياخچىلىق، آقلىق، وارلىق، آزلىق

۲/۱ با اسم: آقلىق، آرواتلىق ۲ (ام): گيلاسلىق، آلچالىق، داللىق، قاباقلىق ۳

(ارزش و اندازه)، آلتىلىق، ۴ (ويژگى و برازندگى): بالىشلىق، چوخالىق، آسمالىق،

قبالىق، پالازلىق ۵ (ربطى): كاظملىق، صادقلىق، اؤلىق: اولىق دگيل ۶ (ا، صن)

آرخالىق، آيلىق (حقوق)، يايلىق (روسرى)، ياشلىق (شيربها) ۷ (قي زمان): اوچ

آيلىق، ياي - يازلىق، پاييزلىق ۸ (ا- حامص): قيزلىق (يکارت) ۹ (پسونددوم

مصدرى): اوچماقلىق، آچماقلىق، ساتماقلىق، آتماقلىق ۱۰ (خويشاوندان

ناهم خون): قيزلىق، دايىلىق (دايى خوانده)

۱۹۹- ليک ۱ (حامص) ۱/۱- با صفت: تميزليک، ايئىليک، گوزلليک، پسرليک ۲/۱- با

اسم: کيشىليک، افسرليک، ددهليک، محصلليک، ۲- (امکان): ميرهليک،

گوجهليک، ذوهليک، ترهليک، آئيشليک، ۳- (صن با بن فعل): أمليک ۴- (ارزش و

اندازه): بشليک، ييرمىليک، يئدىليک، ايکىليک، ۵- (ا- صن): ديشليک،

ايچليک ۶- (ربطى): ييزليک، سيزليک، هالهليک، نسيمليک، هلىليک: هلىليک

دگيل ۷- ويژگى و براندازگى: دوشکليک، کؤينکليک، ايپليک، گبهليک، ۸- (ياز و

نسبت): عملليک ۹- (قي زمان): بش ديقهليک، برگنجهليک، هلهليک، بيرايىليک،

۱۰ (ص): ايلليک (يک ساله) ۱۱- (ا): ايپليک (ريسمان)، پسرليک (جدام) ۱۲-

(اآ- صن): ديزليک ۱۳- (صل- اندازه): يييمليک (به قدر يک بار خوردن)، ايچيمليک

۱۴- (پسونددوم مصدرى): ايچمکليک، بهمکليک، گشمکليک، گلکمليک ۱۵-

(خوشاوندان ناهمخون): دده لیک، نه نه لیک (نامادری)

۲۰۰- لین (صن - ق): گیزلین

۲۰۱- ما ۱- (امص): دورما، وورما، اؤنما، چالما ۲- (لامص): بۇخما، دۇغراما ۳- (لا آ)

توؤلما ۴- (ام): دۇخما (یورد) ۵- (صم): دۇلما (دیش) ۶- (لا): دۇلما (دُلْمه)

۲۰۲- ماج (صن - صف): دیلماج

۲۰۳- ماجا ۱- (لا): تاپماجا (تاپماجا = چيستان) ۲- (ص): جانلیجا، زۇرباجا، یۇسماجا

۲۰۴- ماخ - ماق

۲۰۵- ماز (صف منفی): آنلاماز، قانماز، اینانماز، سۇلماز، سینماز

۲۰۶- ماق ۱- (مص): آتماق، ساتماق، یاتماق ۲- (لا آ): چاخماق (چخماق)

۲۰۷- مالو (صل): اوتمالو، اوجمالو، اوخومالو

۲۰۸- مالی (صل): داهن مالی

۲۰۹- مالی (صل): آل مالی، سات مالی، یاز مالی، قاز مالی، پوز مالی

۲۱۰- مان (لا) = دبان: باغمان - بان -

۲۱۱- مان پسوند فارسی تبار: ساختمان، سازمان، دودمان

۲۱۲- مَز (صف منفی): بیلمز، دوشونمز، گۆرمز، دۆنمز، سۇنمز، کۆنلمز

۲۱۳- ملی (مه لی) (صل): گۆرملی، دنمه لی، یشمه لی، گۆل ملی

۲۱۴- موش ۱- (صم): دۆش موش، دۆزموش، سۇکۆل موش ۲- (صف گذشته): گۆرموش،

گۆتۆرموش، اۆل موش، دۆزموش

۲۱۵- موش ۱- (صم): اوت موش (بلعیده)، سۇی موش، قۇی موش ۲- (صف گذشته):

دورموش، اۆتورموش، سۇل موش، دۇی موش، اوت موش، اوتوز موش

۲۱۶- مه: ۱- (امص): گل مه، گنت مه، دۆزمه، گۆرمه، گۆل مه، کۆس مه ۲- (صم): قییرمه،

دۆزلمه، اییرمه ۳- (لا): دیش له مه ۴- (لا آ) سۆزۆت مه

۲۱۷- میریق (ص): پس میریق

۲۱۸- میش ۱- (صم): سین میش، سات میش، آل میش، ۲- (صف گذشته): یات میش،

چات میش، بات میش، آجین میش، آجی میش

۲۱۹- میش ۱- (صم): یه میش، ده میش، گئی میش، ایچ میش ۲- (صف گذشته): گنج میش،

گنت میش، گل میش ۳- (صف): بیل میش (چوخ بیل میش) ۴- (لا، صل)، یه میش

(کشمش، میوه)

۲۲۰- ناخ پسوند جایگزین لاق -

- ۲۲۱- نار پسوند جایگزین لار: جاوان نار ← لار
- ۲۲۲- ناق^۱ پسوند جایگزین لاق: آن ناق، دان ناق ← لاق
- ۲۲۳- ناق^۲ (امص): قیتاق (قایناق)
- ۲۲۴- ناک پسوند فارسی تبار (ص): غمناک، نمتاک
- ۲۲۵- نر پسوند جایگزین لر: چمن تر ← لر
- ۲۲۶- نقولوق (ص): قاراقولوق
- ۲۲۷- نلیق (ص): قارائلیق
- ۲۲۸- نَماق ← میانوند «ن»
- ۲۲۹- نَمک ← میانوند «ن»
- ۲۳۰- نَموش ۱- (صم): کزرون موش ۲- (صف) سزرون موش، بوزون موش
- ۲۳۱- نَمیش ۱- (صم): اوز لان میش، اوولان میش، یوللان میش (فرستاده شده) ۲- (صف) گذشته: قیزین میش، یوللان میش (راه افتاده)
- ۲۳۲- نَمیش ۱- (صم): آله نَمیش، بَلَه نَمیش، نل نَمیش
- ۲۳۳- نوق پسوند جایگزین لوق →
- ۲۳۴- نوک پسوند جایگزین لوک →
- ۲۳۵- نیق پسوند جایگزین لیق →
- ۲۳۶- نیک پسوند جایگزین لیک →
- ۲۳۷- ۱- و (امص): اؤلچو
- ۲۳۸- ۱- و (صن) پسوند فارسی تبار: یارو، هالو، خواجو
- ۲۳۹- وار (ص): پسوند فارسی تبار: امبدوار، عیال وار، بزرگوار
- ۲۴۰- واری (ق): قارداش واری، یولداش واری
- ۲۴۱- وت دورماغ ← میانوند «وت دور»
- ۲۴۲- وچ (ا آ): اوروج
- ۲۴۳- وجو (صف): قوروجو، ووروجو (ویرنجی)
- ۲۴۴- وخ پسوند جایگزین -وق →
- ۲۴۵- وَر (ص) پسوند فارسی تبار: دانشور، سخنور، کینه ور
- ۲۴۶- ور (ص) پسوند فارسی تبار: مُزدور، دستور، رنجور
- ۲۴۷- ورت ماق ← میانوند «ورت»
- ۲۴۸- وری (ص): یومورو (ی)

- ۲۴۹- وزدورماق ← میانوند - وزدور»
 ۲۵۰- وزماق ← میانوند - وز»
 ۲۵۱- وش (امص): گزوش، دوش، سوش
 ۲۵۲- وش (امص): دوروش، قوروش، توش
 ۲۵۳- وش گن (ا، صف): دوش گن، سوش گن ۲ (صف): سوش گن (لفزنده)
 ۲۵۴- وش دورماق ← میانوند - وش»
 ۲۵۵- وش دورمک ← میانوند - وش»
 ۲۵۶- وش ماق ← میانوند - وش»
 ۲۵۷- وش مک ← میانوند - وش»
 ۲۵۸- وخ ← وق
 ۲۵۹- وغان: بوروغان (بورروغان)
 ۲۶۰- وق ۱- (صم): توتوق، یونوق، بولوق، اوچوق (یران کرده شده) ۲- (صف گذشته):
 یوموخ، اوچوخ، دوروخ ۳- (ا): اوچوق (تبخال) ۴- (ام - صم): قوروق
 ۲۶۱- وقان ← وغان
 ۲۶۲- وک ۱- (صم): سۆکۆک، تۆکۆک، بۆکۆک ۲- (اآ): اورتۆک ۳- (ا - صم): کۆپۆک،
 هۆرۆک (گیسوی یافته) ۴- (صف گذشته): دوشۆک، چورۆک ۵- (اندازه): بۆکۆک
 (ییربۆکۆک چۆرک)
 ۲۶۳- ولتی (امص): گزولتی، گۆپ بولتی، هۆک گولتی، جۆک گولتی
 ۲۶۴- ول ماق ← میانوند - ول»
 ۲۶۵- ول مک ← میانوند - ول»
 ۲۶۶- ول موش ۱- (صم): چۆرۆل موش، کۆرۆل موش، دۆل موش ۲- (صف گذشته):
 تۆکۆل موش (میوه از درخت - لشکر به شهر)، اوزۆل موش
 ۲۶۷- ول موش ۱- (صم): وورول موش، اوچول موش، بویورول موش ۲- (صف گذشته):
 یورول موش، سۆخول موش، یومول موش
 ۲۶۸- ولو ۱- (صم): هۆرۆلو، کۆرۆلو ۲- (صف گذشته): کۆسۆلو
 ۲۶۹- ولو (صم): قورولو، توتولو (گرفته: شخص)، اوچولو (خراب شده)، یومولو
 ۲۷۰- وم ۱- (امص): اۆلۆم، دۆنۆم (برگشت) ۲- (ام): دۆنۆم (پیچ) ۳- (اندازه): بۆلۆم
 ۲۷۱- وم ۱- (امص): دروم ۲- (اندازه): اوتوم، توتوم (اچ توتوم ساج)
 ۲۷۲- وم لوق (ا اندازه): قۆیوم لوق، دۆیوم لوق

- ۲۷۳- وئتو ۱- (ص): چوروتتو ۲- (امص)، سوروئتو، گوروئتو
 ۲۷۴- وئتو (ص): اوغوئتو (اواوتی)
 ۲۷۵- وئنجو (ونجی) (ص ترتیبی): اوچونجو، دوردونجو، یوزونجو
 ۲۷۶- وئنجی (ص ترتیبی): اوتوزونجی، دوققوزونجی
 ۲۷۷- وئند: پسوند اسمی فارسی تبار: خداوند، پیشوند، پسوند، میانوند
 ۲۷۸- وئوئکو (اضافه تخصصی): قویونونکو، تویونکو
 ۲۷۹- وئما (امص): سویونما
 ۲۸۰- وئموش (صم)، گوروئموش
 ۲۸۱- وئموش ۱- (صم): اوخوئموش، توخوئموش ۲- (صف گذشته): قوروئموش، سویونموش
 ۲۸۲- وئماق - میانوند - وئ
 ۲۸۳- وئمه (امص): گوروئمه، سوروئمه، دویومه
 ۲۸۴- وئوخ - وئوق
 ۲۸۵- وئوغ
 ۲۸۶- وئوق ۱- (صم): بوغونوق (خفه شده)، اوغونوق (اواونوق) ۲- (صف گذشته): بوغونوق (صدای گرفته)
 ۲۸۷- وئو ۱- (پسوند تشبیه): گوزو ۲- (صن): گله
 ۲۸۸- وئو ۱- (پسوند فارسی تبار: چشمه، پره، ریزه، بیکاره، گیره، هفته
 ۲۸۹- وئو ۱- (ق در آخر اسم مکرر): گوز - گوزو، دیز - دیزو، آل - آله، اوز - اوزه
 ۲۹۰- وئو ۱- (امص): یازی، پوزی
 ۲۹۱- وئو ۱- (اضافه تخصصی): بولاواوتی، دمیریولی، داغباشی
 ۲۹۲- وئو ۱- (صن) پسوند فارسی تبار: خاقانی، نظامی، خشکتابی، تبریزی، تهرانی، دمپایی
 ۲۹۳- وئو ۱- (حامص و) پسوند فارسی تبار: پایدار، فرمانداری، استانداری
 ۲۹۴- وئات (ا) پسوند تازی تبار: ادبیات، ریاضیات، کشفیات، شکیات، هزلیات
 ۲۹۵- وئت (حامص) پسوند تازی تبار: مسؤلیت، مشغولیت، اسلامیّت، مسیحیت، طریقت
 ۲۹۶- وئت دیرماق - میانوند - وئت دیر
 ۲۹۷- وئت دیرمک - میانوند - وئت دیر
 ۲۹۸- وئتماق - میانوند - وئت
 ۲۹۹- وئتمک - میانوند - وئت

۳۰۰. -- یجی (صف): آلیجی، ساتیجی
 ۳۰۱. -- یجی (صف): ییلیجی
 ۳۰۲. -- ییخ - یق
 ۳۰۳. -- یر (ا): گلیر (درآمد)
 ۳۰۴. -- یرت ماق - میانوند - یرت
 ۳۰۵. -- یرت مک - میانوند - یرت
 ۳۰۶. -- یرمک - میانوند - یر
 ۳۰۷. -- یزم پسوند فرنگی تبار (امص): فاشیزم، موسیالیزم - پسوند - یسم
 ۳۰۸. -- یست پسوند فرنگی تبار (ص): فاشیست، موسیالیست، امپریالیست، ژورنالیست
 ۳۰۹. -- یسم پسوند فرنگی تبار (امص) موسیالیسم، مارکسیسم، ناسیونالیسم
 ۳۱۰. -- یسی (صن، ا): ییری سی (درهم آهنگی با «ایکی سی»)
 ۳۱۱. -- یش ۱- (امص): آلیش، ساتیش، قاجیش، چیش ۲- (ا): یاقیش ۳- (ص) تایش
 ۳۱۲. -- یش ۱- (امص): یشیش، گلیش، گندیش، چکیش - برکیش
 ۳۱۳. -- یش ماق - میانوند - یش
 ۳۱۴. -- یش مک - میانوند - یش
 ۳۱۵. -- یق ۱- (امص): یاراشیق، یاراشیق، دانشیق، بارنشینق ۲- (صف گذشته): آچیق، سینیق، یانیق، باتیق ۳- (صم): یاریق، یرتیق، سینیق ۴- (ا - صم): قانیق، جیزنق
 ۳۱۶. -- یک ۱- (صم): کسیک، دئشیک، آزیک ۲- (ص): تلسیک ۴- (ا): دیشیک، ذلیک (هر دو به معنی سوراخ) ۳- (امص) ییلیک، دیشیک (معاوضه) ۴- (ص - ق): دیشیک (عوضی، اشتباهی)
 ۳۱۷. -- یک لی (ص - ق): تلسیک لی
 ۳۱۸. -- یلتی (امص): جیزنلتی، قیسینلتی، شاقینلتی، شیرنلتی
 ۳۱۹. -- یلتی (امص): گیزینلتی، جیک گیل تی، کیریل تی
 ۳۲۰. -- یلماق - میانوند - یل
 ۳۲۱. -- یلمک - میانوند - یل
 ۳۲۲. -- یل میش ۱- (صم): قیریل میش، ساتیل میش، قاتیل میش، چاتیل میش ۲- (صف): ینغیل میش (گرد آمده)، جیریل میش (خریزه)
 ۳۲۳. -- یل میش ۱- (صم): یشیل میش، دئیل میش، اکیل میش (کاشته شده) ۲- (صف) آیل میش، چکیل میش (کناراچکیل میش)، اکیل میش (در رفته)

- ۳۲۴-- پلنی ۱- (صم): آسپلنی (آویخته شده)، قازیلنی ۲- (صف): آسپلنی (نگران)
- ۳۲۵-- پلی (صم): چکپلی، کسپلی، بیچپلی
- ۳۲۶-- نیم ۱- (ا): سپنیم، قسپنیم (هر دو: مشت) ۲- (ا اندازه): سپنیم، قسپنیم، آتیم
- ۳۲۷-- پملی (ص، صل): سئوملی
- ۳۲۸-- نیم لئق (ا اندازه): آتیم لئق (ترباک و قرص)
- ۳۲۹-- پم لیک (ا اندازه): ایچیم لیک، بیچیم لیک، یسپم لیک، چکیم لیک
- ۳۳۰-- ین^۱ (امص): اکین، بیچین (کشت و درو) ۲- (ام): اکین (کشتزار) ۳- (ص): چتین ۴- (ا، صف): گلین
- ۳۳۱-- ین^۲ (صن) پسوند فارسی تبار: شیرین، سنگین، ننگین
- ۳۳۲-- ین تی (امص): سپنن تی (فشار)
- ۳۳۳-- ین جه (امص): سئوین جه
- ۳۳۴-- ین جی (ص ترکیبی): بیرینجی، سگیزین جی، بشین جی
- ۳۳۵-- یناخ ۱
- ۳۳۶-- یناق (ام): ینغیناق (مجلس جشن هروسی) ۲- (امص): ینغیناق (گردهم آبی)
- ۳۳۷-- ین ما (امص): آکین ما، سالین ما
- ۳۳۸-- ین ماق - میانوند - ین»
- ۳۳۹-- ین مک - میانوند - ین»
- ۳۴۰-- ین مه - میانوند - ین»
- ۳۴۱-- ین میش - میانوند - ین»
- ۳۴۲-- ین میش - میانوند - ین»
- ۳۴۳-- ینه پسوند عربی - فارسی: فرضیه، نظریه، زندگیه، خیریه، بلدیه، نظمیّه
- ۳۴۴-- ین گن: دین گن

اقسام پسوندها از حیث اصالت و ساختار

پسوندهای ترکی را به اعتبار اصالت ساختار و کاربرد می توان دو دسته کرد:

پسوندهای اصلی، پسوندهای بدلی یا جایگزین

- ۱- پسوندهای اصلی، پسوندی هستند که اهل زبان، آنها را برای کاربردهای ویژه ای ساخته و برگزیده است و به کار می برد، مانند ماق (ماخ) و مک که پسوند مصدری هستند و چی که پسوند فاعلی و نسبت است.

-وش دوزمک / -وش گن / -وش ماق / -وش مک / -وغ / -وغان / -وقان / -وک / -ولتی /
 -ول ماق / -ول مک / -ول موش / -ول موش / -ولوا / -ولوا / -وم / -وم / -وم لوق / -وتوا /
 -وتوا / -ونجی / -وند / -زنکوا / -ونما / -ونماق / -ونموش / -ونموش / -ونمه / -ونوخ /
 -ونوغ / -ونوق / -ه = ه / -ی / -ی / -ی / -ی / -ی / -یات / -یت / -یت دیر ماق / -یت دیر مک /
 -یت ماق / -یت مک / -ینجی / -یجی / -یخ / -یر / -یرت ماق / -یرت مک / -یرمک / -یزم /
 -یست / -یسم / -یش / -یش / -یش ماق / -یش مک / -یق / -یک / -یک لی / -یلتی / -یلتی /
 -یلماق / -یلمک / -یل میش / -یل میش / -یلنی / -یلی / -یم / -یم لی / -یم لیق / -یم لیک / -ین /
 -ین / -یناخ / -یناق / -ین قی / -ین جه / -ین جی / -ین ما / -ین ماق / -ین مک / -ین مه /
 -ین میش / -ین میش / -ینه جک / -یین گن

۲- پسوندهای جای‌گزین یا بدلی ترکی

پسوندهای جای‌گزین یا بدلی که در این کتاب آمده‌اند عبارتند از:

-زری / -بالی / -بلی / -دار / -ذر / -دوق / -رار / -رار / -رک / -ریک / -ناخ / -نار / -ناق / -تر / -نوق /
 -نوک / -نون / -نون / -نق / -نیک و...

که به ترتیب به جای پسوندهای اصلی زیر آمده‌اند:

-رلری / -مالی / -ملی / -لار / -لار / -لوق / -لار / -لوق / -لیک / -لاق / -لار / -لاق / -لوق /
 -لوق / -لوق / -لون / -لیق / -لیک.

اقسام گوناگون پسوند از جهات مختلف

پسوندها از حیث پیام و مفهوم و منشأ و جهات دیگر، انواع گوناگونی دارند. از آن جمله است:

- ۱- پسوند اختصاص: کی: بزیونکی (مال امروز) کو: تزیون کو (مال هروسی)
- ۲- پسوند ارزش و اندازه: لوق: دو ققوزلوق، لیک: بشش لیک، لوق: اوزچ لوق
- ۳- پسوند اسم آلت: -ان آچار، -اق: داراق، -وک: اورتوک، گه: سوزورگه، ما: تووولاما
- ۴- پسوند اسم جنس: جاق: یلناجاق، جک، گیه جک
- ۵- پسوند اسم زمانی: باشی: آخشام باشی، چاشی: سحرچاشی
- ۶- پسوند اسم صوتی: -لاق: شاپالاق، -یلتی: قاقیلتی، -ولتی: شوروولتی
- ۷- پسوند اسم مصدر: -مراسم: ما: آباق آچما، دی: حنایاخدی
- ۸- پسوند اسم مصدری: -وش: گوروش، -وش: دوروش، -یش: باخیش، -یش،

- گنْدیش، - ار: آخار، - ز: کَسَر - یک: بیلیک، جاق: قانا جاق، جَک: دوشونه جک
- ۹- پسونده اسم مکانی: - اق: اتاق: یاتاق، - (۴): گوزه، لاق: چایلاق، لوک: گوی لوک،
لیک: قیسی لیک، - وم: اوچوروم - وم: دُونوم
- ۱۰- پسونده اصلی: لار، لر، لوق (میوه لر، کتاب لار، اوخ لوق)، مَقِ پسوندهای جایگزین →
- ۱۱- پسونده اضافی: داغ باشی، گول کولی، چای قیراضی
- ۱۲- پسونده اضافی مالکیت: سی: آفاسی، - ی: کتابی
- ۱۳- پسونده اندازه: - وم: بوزکوم، - یم: ایچیم، - یم: سینیخیم
- ۱۴- پسونده برگرفته (دخیل = غیر ترکی): گاه: خرابگاه - یت: انسا یت
- ۱۵- پسونده تازی تبار: - ات: اتخابات، تحصیلات، یت: مظلومیت
- ۱۶- پسونده ترتیبی: - ونجی: اوچونجی، - پنجی: بیرینجی، بشین جی
- ۱۷- پسونده ترکی: چی: گوزت چی، لیت: یاخچی لیت، ماق: یازماق
- ۱۸- پسونده تشبیهی: - (۱۴): گوزه
- ۱۹- پسونده تصنیف: چا: کتابچا، چه: بخل چه، اق: قورداق
- ۲۰- پسونده تفضیلی: راق: بویوک راق، گوزل راق
- ۲۱- پسونده جایگزین: تر: چمن تر (چمن لر)، نار: جاوان نار (جاوان لار)، دوق: اوت دوق
(اوت لوق). مَقِ پسونده اصلی →
- ۲۲- پسونده جمع اسم: لار: اوشاق لار، لر: بویوک لر
- ۲۳- پسونده حاصل مصدری: لیت: یاخچی لیت، لیک: پیس لیک
- ۲۴- پسونده دارندگی: لو: پول لو، لی: میوه لی (مترادف «با» ی فارسی)
- ۲۵- پسونده دوم مصدر: لیت: یازماق لیت، لیک: گلمک لیک
- ۲۶- پسونده شبه جمله ای: کی: گورا - کی:، هله کی
- ۲۷- پسونده صفت منفی: ماز: قانماز، مَر: دوشون مر، سیز: ایاق سیز. سیز: انوسیز
- ۲۸- پسونده عربی - ترکی: چی: تماشاچی، هباچی
- ۲۹- پسونده عربی - فارسی تبار: - یه: هدیه، قاجاریه، زندیه، وار: هیالوار، - ک: طفلک
- ۳۰- پسونده فارسی تبار: - انه: مردانه، - ار: پرستار، واک، ان، گاه، گانه، بان، دان، بار،
دار، زار، تر، ستان، گاه، کده، سار، سیر، ش، - ک، گار، گر، مان، مند، ناک، - و (یارو)،
وار، وَر، - ور، وَند، - ۴، - ی
- ۳۱- پسونده فارسی - ترکی: چی: درشگه چی، گاریچی
- ۳۲- پسونده فاعلی (صفت های فاعلی): - ان: قاچان، - ن: گندهن، - ز: بنزر، - ا خان:

قاچاغان، ین: گزہ ین، ین ته: گزہ ین ته، جی: بیلجی، گن: دیین گن، جاق: اوتان جاق،
یم جیل: به یم جیل، گین: گس گین، موش: دور موش، میش: گشت میش، موش:
اؤلموش، یلی = آسین (نگران)

۳۳- پسوند فرنگی تبار: - یزم: فاشیزم، - یست: ناسیونالیست، - یسم: مارکسیسم

۳۴- پسوند فعلی - پسوند مصدری

۳۵- پسوند قیدی: جا: یاراش جا، باشی: سحر باشی، چاخی: آخشام چاخی، لاری
صباح لاری، لری: بزیون لری، یه سن: دییه سن، کی: سان کی، دیق دا: قیر دیق دا،
دیک ده: گنج دیک ده، سا: یرخسا، دان نان: سورادان نان، کی: هلیت کی

۳۶- پسوند قیدی - فعلی: - اق: اوچاقاق، - ک: گچهرک

۳۷- پسوند لیاقت (صفت لیاقت): مالو: اوخومالو، مه لی: گولمه لی، - یم لی: سئویم لی، -
کلی: ایستک لی

۳۸- پسوند مصدری: ماق: یازماق، مک: گزمک

۳۹- پسوند مفعولی (صفت مفعولی): - وق: اوچوق، - وک: اوزتوک، - یت: جیزیق (خط
خطی شده)، - یک: کسیک، موش: دوش موش، موش: دؤل موش، میش:
ونریل میش، میش: گسیل میش، قون: پوزقون، - ولو: هورولو، - یلی: قازیلی، - یلی:
کسیلی، مه: قیرمه (مصنوعی)

۴۰- پسوند نسبت (صفت نسبی): لو: صادق لو، لی: تبریزی، ی: محمدی

۴۱- پسوند نیاز و نسبت: لیک: عمل لیک

۴۲- پسوند وصفی (صفت ساز): - ین: جتین، کی: ایل کی، قین: قیزقین جور: مریض
جور، - ری: کؤچهری

فصل یازدهم - رهنمود ترکی آموزش

این فصل، ویژه فارسی زبانان گرامی است که نیازمند یا دوستدار یادگیری زبان ترکی هستند؛ مانند دختران فارسی زبانی که هروس خانواده ترک زبان می شوند؛ پسران فارسی زبانی که داماد ترک زبانان گردیده اند؛ کارمندان فارسی زبانی که محل خدمت شان آذربایجان یا یکی دیگر از نقاط ترکی زبان است؛ پزشکان و دندان پزشکان و دامپزشکان و داروسازانی که خدمت خارج از مرکز خود را در آذربایجان و زنجان و جز آنها می گذارند؛ دانشجویان فارسی زبانی که در دانشگاه های تبریز، ارومیه، اردبیل، مراغه و مانند آنها مشغول تحصیلند.

این فصل، شامل ۱۸ بخش است. در ۱۵ بخش نخست، کلیاتی را در قلمرو خط و زبان و آوای زبان ترکی، آیین هم آهنگی آواها در زبان ترکی، انواع هفت گانه کلمه، به زبان ساده و به صورت فشرده به ترتیب آورده ایم و در بخش شانزدهم، پاره ای از واژه ها، اصطلاح ها، تکیه کلام ها، ترکیب ها و عبارت های ترکی را که در زندگی روزمره و در تعارفات به کار می روند، قرار داده ایم. و سرانجام، کتاب را به سه نمودار: یک نمودار از واژه های مشترک در دو زبان ترکی و فارسی، و دو نمودار مصدری پایان بخشیده ایم.

در نمودار واژه های مشترک، هزارها واژه آمده اند که امروزه در هر دو زبان ترکی و فارسی به کار می روند - اتم از این که در اصل، ترکی با فارسی یا تازی و یا فرنگی و... بوده اند. - این نمودار در یادگیری زبان ترکی به عزیزان فارسی زبان، کمک شایانی می کند. و اما در دو نمودار مصدری، نخست نمودار مصدری «فارسی به ترکی» آمده است به ترتیب الفبایی مصدرهای فارسی، با قرار دادن معادل ترکی هر یک در ردیف دوم، به اضافه ساخت ماضی ساده، ماضی نقلی، مضارع ساده، مستقبل و امر در ردیف های بعدی در جلو هر یک از مصدرها.

آل (دست)، گلی (بیا)، گنت (برو)، یئل (باد)، اۆپ (ببرس)، سوز (سخن)، یوز (صد)، دوز (راست)

۲- صدادار بلند، که آنها نیز پنج تا هستند: آ (= ا = ۱)، او (= و = ۲)، ای (= ی = ۳)، و (= او = ۴)، وؤ (= اوؤ = ۵) (صدادار مرکب): آغ (سفید)، باغ، اوزاق (دور)، دوز (نمک)، ایشیق (روشن)، ییلاق (چشمه)، اوجوق (تبخال)، توتوق (گرفته)، اوؤ (شکار)، دوؤشان (خرگوش)

و - بخش دوم فصل اول (ص ۱۰)

سوم - کشش تلفظ آواها (مصوت‌های بلند) در زبان ترکی

مصوت‌های بلند در زبان ترکی، کشش کوتاه‌تر از زبان پارسی و تازی دارند؛ چنانکه الف در کلمه «باغ» فارسی، و کلمه «صاف» عربی در تلفظ ترکی، صدایی نزدیک به صدای فتحه دارد و یای مصوت کلمه «شیر» فارسی و «حیلة» عربی، صدایی نزدیک کسره، و وار مصوت در واژه «توپ» فارسی و «صور» عربی، صدایی نزدیک ضمه دارد؛ به طوری که کلمه‌هایی مانند باغ، شیر، توپ، که مصوت بلند دارند، در تقطیع عروض ترکی، درست هموزن (تد، دل، پل) هستند که دارای مصوت کوتاهند.

بخش دوم - آیین هم‌آهنگی آواها (قانون هم‌آهنگی صداها)

زبان ترکی از حیث تلفظ و هم‌آهنگی آواها، از قانون دقیق و روشن و نظام‌یافته‌ای پیروی می‌کند و هر یک از مصوت‌های کوتاه و بلند، جایگاه ویژه‌ای در ساختار فعلها، مصدرها و دیگر واژه‌ها و ترکیب‌ها دارند؛ بدین معنی که مصوت نخستین هر واژه و ترکیب، در آن واژه‌ها و ترکیب‌ها حرف اول را می‌زند و همه مصوت‌های بعدی واژه و ترکیب، از روی آیین هم‌آهنگی آواها از مصوت آغازین پیروی می‌کنند و از بخش‌ها و گروه‌های همخوان ویژه‌ای تشکیل می‌شوند؛ چنانکه در مصدر «گل مک» (آمدن) که با مصوت کوتاه «ه» آغاز شده، همه فعل‌ها و ترکیب‌های مربوط به آن با مصوت کوتاه می‌آیند:

گل دی (آمد)، گلب دی (آمده است)، گلیر دی (می‌آید)، گلر (می‌آید)، گله‌جک (خواهد آمد)، گلن (آینده)، گل میش (آمده)

اما در مصدر «آل‌ماق» (گرفتن، خریدن) که با مصوت بلند «ا» آغاز شده، همه فعلها و ترکیب‌های آن با مصوت بلند می‌آیند:

آلینشیدی (گرفته بود)، آلیب دینر (گرفته است)، آلیردی (می گرفت)، آلاز (می گیرد)، آلاجا (خواهد گرفت)، آلان (گیرنده)، آلیش (گرفته) و... و - بخش چهارم چهارم فصل اول (ص ۱۴)

این است که هر کس بخواهد زبان ترکی را فرا بگیرد، باید نخست، قانون هم آهنگی آواها را بخواند و دریابد و در نظر داشته باشد؛ آنگاه به یادگیری این زبان همت گمارد. به عنوان مثال، در همه فعل های ماضی، مضارع، مستقبل، امر، آیین هم آهنگی آواها حاکم است و هر یک از شناسه ها که در فارسی شش لفظ تغییرناپذیر (م، ی، د، یم، ید، ند) هستند، در زبان ترکی به پیروی از آیین هم آهنگی آواها و مصوت آغازین بن فعل چند دسته می شوند و اگر کسی، آن چهار یا چند صدا دار را یاد نگیرد، نمی تواند فعلها را به خوبی و آسانی صرف کند. و - بخش چهارم فصل اول (ص ۱۴)

یاد در اسم ها که در فارسی، دو نشانه جمع (ها - ان) دارند و در زبان ترکی نیز دارای دو پسوند (لر - لار) هستند، هر اسمی که با مصوت کوتاه آغاز می شود، به پیروی از قانون هم آهنگی آواها یا پسوند «لره» جمع بسته می شود و هر اسمی که مصوت آغازنش بلند باشد، نشانه جمع «لاره» می گیرد:

آل لر (دست ها)، قلم لر (قلم ها)، دیل لر (زبان ها)

آقالار (آقایان)، قوززلار (بزه ها)، چؤلالار (چاله ها)

و - بخش نخست فصل چهارم کتاب (ص ۱۷۶)

بخش سوم - تشدید در زبان ترکی

در واژه های زبان ترکی، به جای تشدید معمولاً خود حرف را تکرار می کنند؛ یعنی به جای چاقال (شغال) و ساقال (ریش)، چاققال و باققال می نویسند؛ ولی در واژه های تازی و پارسی مانند محمد، تقدّم، درّه تشدید می گذارند.

بخش چهارم - حروف وقایه در ترکی

حروف وقایه، حرف هایی هستند که معمولاً برای سهولت تلفظ واژه ها و به هم نیامیختن صداها در میان دو صدا دار می آیند و در زبان های پارسی و تازی نیز وجود دارند؛ در زبان ترکی نیز چهار حرف وقایه هست؛ به عنوان مثال، حرف نشانه که در زبان ترکی، پای مصوت است و به آخر اسم و ضمیر می پیوندد: کتابی (کتاب را)، سنی (تو را)؛ اما اگر حرف پایانی کلمه، صدا دار باشد، در میان کلمه و حرف نشانه «ی»، حرف

وقایه «ن» می افزایند:

بابا + ن + ی - بابانی (بابا را)، مینونی (مینو را)، هالهنی (هاله را)

اقسام حروف وقایه در ترکی:

۱- نون وقایه (ن): آقا + ن + ی - آقانی (آقا را) سارانی (سارا را)، دارانی (دارا را)،

هولونی (هلو را)، قیرنی (قیرنی را)، میوه نی (میوه را)، مزده نی (مزده را)

۲- سین وقایه (س): آقا + س + ی - آقاسی (آقاییش)، دولو + س + ی - دولوسی

(پزش)، بی بی + س + ی - بی بی سی (همه اش)

۳- پای وقایه (ی): شادی + ی + ا - شادی به (به شادی)، مزده + ی + ا - مزده به

(به مزده)

۴- رای وقایه (ر): او + ر + ا - اؤرا (به آنجا)، بو + ر + ا - بورا (به اینجا)

و - بخش چهارم فصل اول (ص ۲۰)

بخش پنجم - دگرگونی های ویژه در حروف واژه های ترکی و برگرفته

در برخی موارد، دگرگونی هایی در واژه ها در ترکی پدید می آید؛ چنانکه واژه های

مختوم به «ت» را اگر به واژه ای اضافه کنیم که با صدادار آغاز می شود، «حرف ت» به «د» بدل می شود:

ایگیت (جوانمرد) + «ت» (۴) - ایگیده (به جوانمرد)

انشیت (بن فعل) + شناسه «یم» - انشیدیم (بشنوم)

و - بند نهم بخش چهارم فصل اول (ص ۲۴)

بخش ششم - متحرک ساختن حرف های ساکن واژه های برگرفته

واژه های پارسی تبار و تازی تبار که در آنها دو حرف ساکن به دنبال هم قرار گرفته اند،

در زبان ترکی معمولاً به حرف نخست، مصوّت کوتاه یا بلند می افزایند:

قبر - قیبر، صبر - صبیبر، فکر - فیکیر، عطر - عطیر، عمر - عؤمور، سبز - سبیز

(دهی در شهرستان میانه)

بخش هفتم - های بیان حرکت در زبان ترکی

در واژه های مختوم به های بیان حرکت در فارسی که با مصوّت بلند آغاز می شوند و

در تهران و بیشتر شهرستانها تلفظ کسره، و در قزوین و برخی جاها تلفظ فتحه دارند، در زبان ترکی معمولاً حرف «ه» را به الف بدل می‌کنند:

مسافرخانه، مهمان‌خانه، کالا (کاله)، چؤلا (چوله)، آینا (آینه)، خالا (خاله)، میانا (میانه)، کارخانه (کارخانه)، طاخچا (طاقچه)، باضچا (باضچه)

بخش هشتم - فعل

گفتار نخست - بن فعل - شناسه فعل

بن فعل، آن بخش از فعل است که پیام و مفهوم فعل را در بردارد؛ مانند «گل» و «قاچ» در فعل‌های گل‌دیم (آمدیم) و قاچ‌دی (گریخت) شناسه، آن بخش از فعل است که شخص و مفرد و جمع را با آن می‌شناسیم، مانند «-م» و «-ی» در همان فعل‌های گل‌دیم، قاچ‌دی.

یک - بن فعل - می‌دانیم که در زبان فارسی دو بن داریم: بن ماضی، بن مضارع (رفت، دید: بن ماضی - روه بین: بن مضارع) و گاهی بر سر بن، اجزایی افزوده می‌شود: می‌رفتیم، برویم.

اما در زبان ترکی، تنها یک بن فعل هست و بر سر آن نیز هیچ چیزی افزوده نمی‌شود و همه اجزای دیگر فعل‌ها و کلمه‌های مشتق را به آخر بن فعل می‌افزایند؛ چنانکه بن فعل «یازماق»، «یازه» است و همه بخش‌های دیگر فعل‌ها و صفت‌ها و اسم‌ها را به آخر آن می‌آورند.

یاز - یازدیم (نوشتیم)، یازمیشام (نوشته‌ام)، یازمیش‌دیم (نوشته بودم)، یازنردیم (می‌نوشتیم)، یازمیش اولام (نوشته باشم)، یازارام (می‌نویسم) یازاجاغام (خواهم نوشت)، یازن (بنویسید) یازان (نویسند)، یازنجی (نویسند)، یازی (نوشته)، یازی‌لی (نوشته شده)

دو - شناسه - در فارسی شش شناسه هست که ثابت و تغییرناپذیرند (م، ی، د، یم، ید، ند)؛ اما در زبان ترکی هر یک از شش شناسه از روی آیین هم‌آهنگی آواها به چند دسته تقسیم می‌شوند:

در اول شخص مفرد، هسته شناسه، «م» است، ولی ۶ دسته است (-م، -یم، -یم، -ام، -وم، -وم):

۱-م: گلم (بیایم)، گندم (بروم)، گندزم (می‌روم)، گنده جگم (خواهم رفت)

- ۲- یم: گلیم (بیایم)، گلدیم (بروم)، گلدیردیم (می رفتیم)، گشت دیم (رفتم)
- ۳- یم: ینیم (جمع کنم)، ینندیم (جمع کردم)، ینغیردیم (جمع می کردم)
- ۴- ام: ینغام (جمع کنم)، ینغارام (جمع می کنم)، ینغاجاغام (جمع خواهم کرد)
- ۵- ۆم: گۆلۆم (بخدم)، گۆلدۆم (خندیدم)، گۆلۆردۆم (می خندیدم)
- ۶- ۆم: دورۆم (برخیزم)، دوردۆم (برمی خاستم)

در دۆم شخص مفرد، هسته شناسه، «ن» است، و آن، ۸ دسته می شود (ین، ین، ۆن، ون، َن، ان، ۆن، ۆن):

- ۱- ین: یندین (خوردی)، ایچ دین (نوشیدی)، دندین (گفتی)
 - ۲- ین: ینغ دین (جمع کردی)، سینغ دین (فشردی)، ینغ دین (الداختی)
 - ۳- ۆن: گۆلدۆن (خندیدی)، گۆردۆن (دیدی)، اۆزدۆن (شنا کردی)
 - ۴- ۆن: دوردۆن (برخاستی)، قوردۆن (تحریک کردی)، اۆلدۆن (شدی)
 - ۵- َن: گَل مَن (بیایی)، گیر مَن (داخل شوی)، ییل مَن (بدانی)
 - ۶- َن: آل سان (بگیری)، تاپ سان (بیایی)، سات سان (بفروشی)
 - ۷- ۆن: آل سۆن (بگیری)، تاپ سۆن (بیایی)، سات سۆن (بفروشی)
 - ۸- ۆن: یه سۆن (بخوری)، گیر سۆن (وارد شوی)، ییل سۆن (بدانی)
- در مثال های بالا در حرف «س» و «د» میانوند هستند.

سۆم شخص مفرد (-ی، -و، -و):

- ۱- ی: وئردی (داد)، گَل دی (آمد)، باغ دی (نگاه کرد)، گۆرسک (اگر ببینم)
- ۲- ۆ: اۆزدۆلر (شنا کردند)، گۆلدۆ (خندید)، دۆزدۆ (چید)
- ۳- ۆ: دوردۆ (بلند شد)، اۆلدۆ (شد)، یۆردۆ (خسته کرد)

اول شخص جمع (-ک، اق، وق، یت، -ۆق، -ۆک):

- ۱- ک: گَلک (بیایم)، وئزک (بدهیم)، یلک (بدانیم)، گۆرسک (اگر ببینیم)
- ۲- اق: یازاق (بنویسم)، تاپاق (بیایم)، ساتاق (بفروشیم)
- ۳- وق: دوردوق (برخاستیم)، اۆلدوق (شدیم)، یۆردوق (خسته کردیم)
- ۴- یت: آل دیت (گرفتیم)، سات دیت (فروختیم)، یازدیت (نوشتیم)
- ۵- ۆق: آل سۆق (بگیریم)، سات سۆق (بفروشیم)، یاز سۆق (بنویسیم)

۶- وک: گۆرسۆک (ببینیم)، سۆی سۆک (دوست داشته باشم)، گۆل سۆک (بخندیم)

دوم شخص جمع (-یز، یز، ووز، وز):

- ۱- -یز (ین): ایچیز (بنوشید)، ییلین (بدانید)، گئت دیز (رفتید)
 - ۲- -یز (ین): یینیز (جمع کنید)، چنخیز (بیرون بروید)، سیخین (بفشارید)
 - ۳- سۆز: گۆلۆز (بخندید)، گۆرۆز (ببینید)، گۆل دۆز (خندید)
 - ۴- ووز: دوروز (برخیزید)، یۆلوز (بتراشید)، یۆن دوز (تراشیدید)
- چنانکه می بینیم، دوم شخص جمع امر، دو شناسه دارد: یکی «ز» و دیگری «ن»:
- دورون = دوروز

سوم شخص جمع (لر، لار):

- ۱- لر: گل دی لر (آمدند)، وئردی لر (دادند)، گئت دی لر (رفتند)
- ۲- لار: باخدی لار (نگاه کردند)، یازدی لار (نوشتند)، باخیر لار (نگاه می کنند)، یازیر لار (می نویسند)

گفتار دوم - شخص - مفرد و جمع

یک - شخص، شخص، مانند فارسی در ترکی ۶ گونه است:

- اول شخص مفرد: گَلم (بیایم)، گتدیم (رفتیم)
- دوم شخص مفرد: گله سن (بیایی)، گئت دین (رفتی)
- سوم شخص مفرد: گله (بیاید)، گئت دی (رفت)
- اول شخص جمع: گَلگ (بیاییم)، گئت دیک (رفتیم)
- دوم شخص جمع: گله سیز (بیایید)، گئت دیز (رفتید)
- سوم شخص جمع: گله لر (بیایند)، گئت دی لر (رفتند)

دو - مفرد و جمع: مفرد، مانند گلدی (آمد)، گتدیرم (می روم)، جمع، مانند گلدی لر (آمدند)، گتدیریک (می رویم)

گفتار سوم - مصدر

مصدر که در زبان فارسی دو پسوند دارد (تن - دن)، در زبان ترکی نیز دو پسوند دارد

(مک - ماق)، که از روی قانون هم آهنگی آواها به آخر بن فعل افزوده می شوند: گل مک (آمدن)، کسی مک (بریدن)، یازماق (نوشتن)، دورماق (برخاستن)
 بخش چهارم فصل سوم (ص ۷۲) و دو نمودار مصدري در آخر کتاب (ص ۵۲۴ تا ۵۹۳)

گفتار چهارم - فعل های ماضی در زبان ترکی اول - ماضی ساده (مطلق)

این فعل که در زبان فارسی از بن فعل و شناسه ساخته می شود: رفتم، آمدید؛ در زبان ترکی از بن فعل + میانوند + شناسه پدید می آید: گل + د + یم = گل دیم، آل + د + یم = آل دیم (گرفتم)

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
آمدن	گل مک	گل دیم	گل دین	گل دی	گل دیک	گل دیز	گل دی لر
رفتن	گنت مک	گنت دیم	گنت دین	گنت دی	گنت دیک	گنت دیز	گنت دی لر
نوشتن	ایچ مک	ایچ دیم	ایچ دین	ایچ دی	ایچ دیک	ایچ دیز	ایچ دی لر
گذاشتن	گنچ مک	گنچ دیم	گنچ دین	گنچ دی	گنچ دیک	گنچ دیز	گنچ دی لر
گرفتن	آل ماق	آل دیم	آل دین	آل دی	آل دیک	آل دیز	آل دی لر
فروختن	سات ماق	سات دیم	سات دین	سات دی	سات دیک	سات دیز	سات دی لر
نوشتن	بازماق	باز دیم	باز دین	باز دی	باز دیک	باز دیز	باز دی لر
کشتن	قازماق	قاز دیم	قاز دین	قاز دی	قاز دیک	قاز دیز	قاز دی لر
دیندن	گوز مک	گوز دیم	گوز دین	گوز دی	گوز دیک	گوز دیز	گوز دی لر
برخاستن	دورمالی	دور دیم	دور دین	دور دی	دور دیک	دور دیز	دور دی لر

دوم - ماضی استمراری

ماضی استمراری که در زبان فارسی با افزودن «می» بر سر ماضی ساده پدید می آید: می + رفتم = می رفتم، در زبان ترکی از لحاظ ساختار و پیام چهارگونه است:
 یک - ماضی استمراری اخباری، (تداومی) که از بن فعل + میانوند «یر» و معادل های آن (-یر، -ر، -ار، -ور) + ساخت ماضی ساده فعل معین کهن متروک «ایمک» درست می شود:

گل مک (آمدن): گل + یر + دیم = گل یر دیم، آل + یر + دیم = آل یر دیم (می گرفتیم)

دوم - ماضی استمراری عادت، که از بن فعل به اضافه میانوند «نر» یا «مار» + ساخت ماضی ساده فعل معین کهن متروک «ایمک» پدید می آید: گل + تر - دیم - گلردیم، آل + ار + دیم (می گرفتم)

سوم - ماضی استمراری شرطی (سلیبی)، که از بن فعل + میانوند شرطی «سه» و یا «سا» + ساخت ماضی ساده «ایمک» ساخته می شود: گل + سه + ایدیم - گل سه ایدیم (اگر می آمدم)، آل + سا + ایدیم - آل سایدیم (اگر می گرفتم)

چهارم - ماضی استمراری التزامی، که از بن فعل + میانوند وائی «آی» یا «آی» + ساخت ماضی ساده «ایمک» به دست می آید: گل + ای + دیم - گلیندیم (می آمدم)، آل + آی + دیم - آلائی دیم (می گرفتم) و - فصل سوم، بخش سوم، ماضی استمراری (ص ۷۵)

جدول ماضی استمراری

صفت فارسی	صفت ترکی	نوع شخص مفرد	نوع شخص جمع	نوع شخص مفرد	نوع شخص جمع	نوع شخص مفرد	نوع شخص جمع
آمدن	گلمک	گلدیدیم	گلدیدین	گلدیدی	گلدیدیک	گلدیدیز	گلدیدی لر
نوشتن	یازماق	یازدینیم	یازدین	یازدیدی	یازدیدیق	یازدیدیز	یازدیدی لر
برخواستن	دورماق	دورودیم	دورودین	دورودیدی	دورودیدیق	دورودیدیز	دورودیدی لر
خندیدن	گول مک	گولودیم	گولودین	گولودیدی	گولودیدیق	گولودیدیز	گولودیدی لر
ماهی							
آمدن	گلمک	گلدیدیم	گلدیدین	گلدیدی	گلدیدیک	گلدیدیز	گلدیدی لر
رفتن	گئتمک	گئزدیم	گئزدین	گئزدیدی	گئزدیدیق	گئزدیدیز	گئزدیدی لر
نوشتن	یازماق	یازاردیم	یازاردین	یازاردیدی	یازاردیدیق	یازاردیدیز	یازاردیدی لر
گوفتن	توتماق	توتاردیم	توتاردین	توتاردیدی	توتاردیدیق	توتاردیدیز	توتاردیدی لر
نرسه							
آمدن	گلمک	گله بدیم	گله بدین	گله بدیدی	گله بدیدیق	گله بدیدیز	گله بدیدی لر
رفتن	گئتمک	گئتمه بدیم	گئتمه بدین	گئتمه بدیدی	گئتمه بدیدیق	گئتمه بدیدیز	گئتمه بدیدی لر
نوشتن	یازماق	یازسایدیم	یازسایدین	یازسایدیدی	یازسایدیدیق	یازسایدیدیز	یازسایدیدی لر
گوفتن	توتماق	توتسایدیم	توتسایدین	توتسایدیدی	توتسایدیدیق	توتسایدیدیز	توتسایدیدی لر
آهسته							
آمدن	گلمک	گله بدیم	گله بدین	گله بدیدی	گله بدیدیق	گله بدیدیز	گله بدیدی لر
رفتن	گئتمک	گئلبدیم	گئلبدین	گئلبدیدی	گئلبدیدیق	گئلبدیدیز	گئلبدیدی لر
نوشتن	یازماق	یازایندیم	یازایندین	یازایندیدی	یازایندیدیق	یازایندیدیز	یازایندیدی لر
گوفتن	توتماق	توتایندیم	توتایندین	توتایندیدی	توتایندیدیق	توتایندیدیز	توتایندیدی لر

و - فصل سوم، بخش دوم، ماضی استمراری، ص ۷۵

سوم - ماضی نقلی

ماضی نقلی که در فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی + ام، ای، است... ساخته می شود: رفته ام، رفته ای، رفته است... در زبان ترکی، ساختار زنده و پویای آن دو گونه است:

یک - ماضی نقلی اصلی، که از صفت مفعولی فعل اصلی + مضارع التزامی ساده

فعل معین «ایمک» پدید می آید: گل - میشم - گل میشم (آمده ام)، یاز + میشام - یاز میشام (نوشته ام)

دو - ماضی نقلی گویش تبریز، که در تبریز و نواح آن، دو ساخت دوم شخص مفرد و دوم شخص جمع را به جای میانوند «ب» و معادل هایش، یا میانوند «می» و مترادفها (می، مؤ، می) می آورند: گل + می + سن - گل می سن (= گلیب سن: آمده ای)، گل + می + سیز - گل می سیز (= گلیب سیز: آمده اید) یاز + می + سان - یاز می سان (= یازب سان: نوشته ای)، یاز + می + سیز - یاز می سیز (= یازب سیز: نوشته اید)

نمودار ماضی نقلی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
ساختار فعلی							
آمدن	گل مک	گل میشم	گلیب سن	گلیب دیر	گل میشیک	گلیب سیز	گلیب لار
جمع کردن	بینغ ماق	بینغ میشام	بینغ می سن	بینغ دیر	بینغ می شینی	بینغ می سیز	بینغ می لار
دین	گور مک	گور می شم	گور می سن	گور دیر	گور می شوک	گور می سوز	گور می لار
برخاستن	دور ماق	دور می شام	دور می سان	دور دیر	دور می شوق	دور می سوز	دور می لار
گویش تبریز							
آمدن	گل مک	گل می شم	گل می سن	گلیب دیر	گل می شیک	گل می سیز	گلیب لار
جمع کردن	بینغ ماق	بینغ می شام	بینغ می سان	بینغ دیر	بینغ می شینی	بینغ می سیز	بینغ می لار
دین	گور مک	گور می شم	گور می سن	گور دیر	گور می شوک	گور می سوز	گور می لار
برخاستن	دور ماق	دور می شام	دور می سان	دور دیر	دور می شوق	دور می سوز	دور می لار

و - فصل سوم، بخش سوم، ماضی نقلی (ص ۷۹)

چهارم - ماضی نقلی مستمر، که در فارسی با افزودن «می» بر سر ماضی نقلی ساخته می شود: می + رفتم - می رفتم، در زبان ترکی با افزودن میانوند «-یر» و همتاها به ماضی نقلی، پدید می آید و ساخت سوم شخص مفرد آن، شناسه نمی گیرد: گل میشم (ماضی نقلی) - گلیر می شم (ماضی نقلی مستمر)، آل می شام (ماضی نقلی) - آلیر می شام (ماضی نقلی مستمر)

نمودار ماضی نقلی مستمر

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
آمدن	گل مک	گلیر میشم	گلیر میش سن	گلیر میش *	گلیر میشیک	گلیر میش سیز	گلیر میش لر
جمع کردن	یئغ ماق	یئغیر میشام	یئغیر میشان	یئغیر میش *	یئغیر میشیق	یئغیر میشیل	یئغیر میشلار
دپن	کوز مک	کوزور موشم	کوزور موش سن	کوزور موش *	کوزور موشوک	کوزور موش سوز	کوزور موشلر
برخاستن	دور ماق	دورور موشام	دورور موشان	دورور موش *	دورور موشوق	دورور موش سوز	دورور موشلار

و - فعل سوم، بخش سوم، ماضی نقلی مستمر (ص ۸۳)

پنجم - ماضی بعید، که در فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی + ماضی ساده «بودن» می آید: رفته بودم، رفته بودی... در زبان ترکی نیز از صفت مفعولی فعل اصلی + ساخت ماضی ساده فعل معین «ایمک» (= بودن) درست می شود:

گل میش + دیم = گل میش دیم (آمده بودم)، آل میش + دیم = آل میش دیم (گرفته بودم)

نمودار ماضی بعید

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
آمدن	گل مک	گلمیش دیم	گلمیش دین	گلمیش دی	گلمیش دیک	گلمیش دیز	گلمیش دی لر
جمع کردن	یئغ ماق	یئغمیش دیم	یئغمیش دین	یئغمیش دی	یئغمیش دیق	یئغمیش دیز	یئغمیش دیلار
دپن	کوز مک	کوزور موش دیم	کوزور موش دین	کوزور موش دی	کوزور موش دوک	کوزور موش دوز	کوزور موشلر
برخاستن	دور ماق	دورور موش دیم	دورور موش دین	دورور موش دی	دورور موش دوق	دورور موش دوز	دورور موشلار

و - فصل سوم، بخش دوم، ماضی بعید (ص ۸۴)

ششم - ماضی التزامی، که در فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی + مضارع ساده «باشیدن» درست می شود: رفته باشم، رفته باشی، رفته باشد... در زبان ترکی امروزی دارای دو گونه ساختار است:

یک - ماضی التزامی شرطی، که از صفت مفعولی فعل اصلی + مضارع التزامی شرطی فعل معین «اول ماق» (باشیدن) پدید می آید: گل میش + اولسام = گل میش اولسام (آمده باشم) آل میش + اولسام = آل میش اولسام (گرفته باشم)

دوم - ماضی التزامی غیر شرطی، که از صفت مفعولی فعل اصلی + ساخت مضارع التزامی ساده «اؤل ما» (باشیدن) درست می‌شود: گل میش + اؤلام - گل میش اؤلام (اگر آمده باشم)، آک میش + اؤلام - آک میش اؤلام (اگر گرفته باشم)

نمودار ماضی التزامی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
۱- شرطی							
آوردن	گیرمک	گیرمیش اولسام	گیرمیش اولسان	گیرمیش اولسا	گیرمیش اولساق	گیرمیش اولساز	گیرمیش اولسازلار
درستن	چوخمال	چوخمیش اولسام	چوخمیش اولسان	چوخمیش اولسا	چوخمیش اولساق	چوخمیش اولساز	چوخمیش اولسازلار
شناختن	آهزمک	آهزمیش اولسام	آهزمیش اولسان	آهزمیش اولسا	آهزمیش اولساق	آهزمیش اولساز	آهزمیش اولسازلار
گرفتن	آلتماق	آلتمیش اولسام	آلتمیش اولسان	آلتمیش اولسا	آلتمیش اولساق	آلتمیش اولساز	آلتمیش اولسازلار
۲- غیر شرطی							
آوردن	گیرمک	گیرمیش اولام	گیرمیش اولاسن	گیرمیش اولا	گیرمیش اولای	گیرمیش اولاسیز	گیرمیش اولاسیزلار
درستن	چوخمال	چوخمیش اولام	چوخمیش اولاسن	چوخمیش اولا	چوخمیش اولای	چوخمیش اولاسیز	چوخمیش اولاسیزلار
شناختن	آهزمک	آهزمیش اولام	آهزمیش اولاسن	آهزمیش اولا	آهزمیش اولای	آهزمیش اولاسیز	آهزمیش اولاسیزلار
گرفتن	آلتماق	آلتمیش اولام	آلتمیش اولاسن	آلتمیش اولا	آلتمیش اولای	آلتمیش اولاسیز	آلتمیش اولاسیزلار

و - فصل سوم، بخش دوم، ماضی التزامی (ص ۸۸)

گفتار پنجم - فعل های مضارع در زبان ترکی

اول - مضارع اخباری، که در زبان فارسی با افزودن «می» بر سر، و شناسه به آخر بن مضارع پدید می‌آید: می‌روم، می‌روی... در زبان ترکی دو گونه است؛ یعنی برای هر یک از زمانهای حال و آینده، ساختار ویژه‌ای هست:

یک - مضارع اخباری حال، که بر زمان حال دلالت دارد و با افزودن میانوند «-یر» و مترادفها (یر، یور، ور) در میان بن و شناسه به دست می‌آید: گل + یر + -م - گلیرم (می‌آیم: حالا) آل + یر + ام - آلیرام (می‌گیرم: حالا)

دو - مضارع اخباری آینده، که زمان انجام کار، آینده است و آن با یکی از دو میانوند «-ر» و «-ار» ساخته می‌شود: گل + ر + -م - گلهرم (می‌آیم: در آینده)، آل + ار + ام - آلارام (می‌گیرم: در آینده)

یادآوری:

ساخت سوم شخص مفرد هر دو ساختار، بدون شناسه می آید.

نمودار مضارع اخباری

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
۱- حال:							
امتن	گل مک	گلبرم	گلبرسن	گلبر •	گلبریک	گلبرسیز	گلبرلر
درامتن	چینغ مانی	چینغیرلم	چینغیرسان	چینغیر •	چینغیرتیق	چینغیرسیز	چینغیرلار
شناکردن	اوزمک	اوزورم	اوزورسن	اوزور •	اوزوریک	اوزورسیز	اوزورلر
گرفتن	ال مانی	الیرلم	الیرسان	الیر •	الیرتیق	الیرسیز	الیرلار
۲- آینده:							
امتن	گل مک	گلبرم	گلبرسن	گلبر •	گلبریک	گلبرسیز	گلبرلر
درامتن	چینغ مانی	چینغارلم	چینغارسان	چینغار •	چینغارتیق	چینغارسیز	چینغارلار
شناکردن	اوزمک	اوزرم	اوزورسن	اوزور •	اوزوریک	اوزورسیز	اوزورلر
گرفتن	ال مانی	الارلم	الارسان	الار •	الارتیق	الارسیز	الارلار

و - فصل سوم، بخش دوم، مضارع اخباری (ص ۹۰)

دوم - مضارع التزامی، که در فارسی با افزودن «به» بر سر، و شناسه به آخر بن مضارع ساخته می شود: بروم؛ بروی ... در زبان ترکی دو گونه است:

یک - مضارع التزامی غیرشرطی، که از بن فعل + میانوندهای (ت، ا، ی، ز، و، و) + شناسه به دست می آید: گل + ی + م - گلیم (بیایم)، آل + ی + م - آلیم (بگیرم)

دو - مضارع التزامی شرطی، که از بن فعل + میانوند شرطی «سه» یا «سا» + شناسه ساخته می شود: گل + سه + م - گلسم (اگر بیایم)، آل + سا + م - آلسام (اگر بگیرم)

نمودار مضارع التزامی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
۱- غیر شرطی:							
آمدن	گل مک	گلم	گلمسن	گله	گلک	گلهسبز	گلهلر
گرفتن	ال ماق	الام	الاسان	الا	الاق	الاسبز	الالار
گرفتن	ال ماق	الیه	الاسان	الا	الاق	الاسبز	الالار
خندیدن	کول مک	کولوم	کولمسن	کوله	کولک	کولهسبز	کولهلر
برخواستن	دور ماق	دوروم	دوراسان	دورا	دوراق	دوراسبز	دورالار
۲- شرطی							
آمدن	گل مک	گلسم	گل سن	گل سه	گل مک	گل سنز	گل سملر
برخواستن	دور ماق	دور سام	دور سان	دور سا	دور ماق	دور ساز	دور سالار

یادآوری:

در مضارع التزامی نیز مانند مضارع اخباری، ساخت سوم شخص مفرد، دارای شناسه صفر است؛ یعنی شناسه ندارد.

گفتار ششم - مستقبل، مستقبل که در فارسی از مضارع ساده فعل معین خواستن + بن ماضی فعل اصلی ساخته می شود: خواهم رفت، خواهی رفت...، در زبان ترکی از ساخت مضارع التزامی غیر شرطی فعل اصلی + مضارع اخباری حال فعل معین «ایمک» (جگم، جک سن، جک...) پدید می آید: گله + جگم = گله جگم (خواهم آمد)، آلا + جاغام = آلا جاغام (خواهم گرفت)

نمودار فعل مستقبل

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع	سوم شخص جمع
آمدن	گل مک	گله جگم	گله جکسن	گله جک	گله جگیک	گله جکسبز	گله جکلر
چین	نوز مک	نوزه جگم	نوزه جکسن	نوزه جک	نوزه جگیک	نوزه جکسبز	نوزه جکلر
گرفتن	ال ماق	الاجاغام	الاجاق سان	الاجاق	الاجاغیق	الاجاق سبز	الاجاق لار
کوک کردن	فور ماق	فورا جاغام	فورا جاق سان	فورا جاق	فورا جاغیق	فورا جاق سبز	فورا جاق لار

گفتار هفتم - امر، امر در زبان ترکی نیز مانند زبان فارسی از بن فعل و شناسه ساخته

می شود و دوم شخص مفرد آن، شناسه نمی گیرد و نیز بیشتر، دو ساخت دوم شخص مفرد و جمع آن، کاربرد دارد: گل (یا) - گل + ین - گلین (گلیز: بیاید). شناسه دوم شخص جمع امر در ترکی دو ساختار دارد: «یز» و معادل ها، «ین» و معادل ها: گندین + گیدیز (بروید). دوروز + دورون (برخیزید)

نمودار فعل امر

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع		سوم شخص جمع
						ما یز	ما ین	
آمدن	گل مک	گلیم	گل •	گل مین	گلک	گلیز	گلین	گل سین لر
جمع کردن	یئغ ماق	یئغیم	یئغ •	یئغ سین	یئغاق	یئغیز	یئغین	یئغ سین لر
خندیدن	تول مک	تولوم	تول •	تول مین	تولک	تولوز	تولون	تول مین لر
برخواستن	دور ماق	دوروم	دور •	دور مین	دورلق	دوروز	دورون	دور مین لر

گفتار هشتم - فعل نفی - فعل نهی

فعل نفی و نهی که در فارسی با پیش واژگ «نه می آید: نرفت، نمی رود، نخواهد رفت، نرو، نروید؛ در زبان ترکی با میانوندهای (م، ما، می، می، می، می) همراه است: گلدی (آمد) - گل + م + دی - گل مه دی (نیامد)، قالدی (ماند) - قال + ما + دی - قال مادی (نماند)، قالین (نمانید) - قال + ما + یون - قالمایون (نمانید)

نمودار فعل نفی - فعل نهی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	اول شخص مفرد	دوم شخص مفرد	سوم شخص مفرد	اول شخص جمع	دوم شخص جمع		سوم شخص جمع
						ما یز	ما ین	
آمدن	گل مک	گلمیه	گل مده	گل مین	گل مک	گلمیز	گلمین	گلمین لر
رفتن	تول ماق	تولمیه	تول مده	تول مین	تول مک	تولمیز	تولمین	تولمین لر
آمدن	تول مک	تول مده	تول مین	تول مین	تول مک	تول مین	-	تول مین لر
در رفتن	یئغ ماق	یئغ مین	یئغ مین	یئغ مین	یئغ ماق	یئغ مین	-	یئغ مین لر
خندیدن	تول مک	تول مین	تول مین	تول مین	تول مک	تول مین	-	تول مین لر
برخواستن	دور ماق	دور مین	دور مین	دور مین	دور ماق	دور مین	-	دور مین لر

گفتار نهم - فعل وصفی، فعل وصفی که در زبان فارسی از صفت مفعولی فعل اصلی تشکیل می‌شود: امید به دانشگاه رفته درس می‌خواند. (= امید به دانشگاه می‌رود و درس می‌خواند.) در زبان ترکی از بن فعل + ساختار ماضی نقلی فعل معین «ایمک»، یعنی (بب، بپ، وب، وب) به دست می‌آید و جانشین همه انواع فعل‌ها می‌شود:

امید دانشگاه‌ها گندیب قتییدی. (امید به دانشگاه رفته برگشت: ماضی ساده)

امید دانشگاه‌ها گندیب، گلیب‌دی. (امید به دانشگاه رفته و آمده است: ماضی نقلی)

امید دانشگاه‌ها گندیب درس او خوردی. (امید به دانشگاه رفته درس می‌خواند:

(ماضی استمراری)

امید بیرکیف تاپیب گیترمیش‌دی (امید، کیفی پیدا کرده آورده بود: ماضی بعید)

امید بوخودان دورب، درس از خور. (امید از خواب برخاسته، درس می‌خواند:

(مضارع اخباری)

امید کتاب لارتن گو توروب، دانشگاه‌ها گنده‌جک (امید کتاب‌هایش را برداشته به

دانشگاه خواهد رفت: مستقبل)

گفتار دهم - اقسام فعل به اعتبار مفعول

فعل از لحاظ مفعول، در زبان ترکی ۶ گونه است: ناگذر (لازم)، گذرا (متعذی)، در وجهی، سببی (گذرای در درجه‌ای = دو مفعولی)، گذرای سه درجه‌ای، گذرای چهار درجه‌ای

اول - فعل ناگذر (لازم)، فعلی است که مفعول نمی‌خواهد: علی گل‌دی. (علی آمد). او شاق یات‌دی. (بچه خوابید). در زبان فارسی همه فعل‌های ناگذر، نادرست‌ورمند (بی‌قاعده) هستند. یعنی از اصل، ناگذرند؛ اما در زبان ترکی، فعل ناگذر دو دسته است: ۱- فعل ناگذر نادرست‌ورمند (فعل لازم بی‌قاعده)، که از اصل، ناگذر است؛ مانند یات‌ماق (خوابیدن)، گنت‌مک (رفتن)، گول‌مک (خندیدن): سولماز گول‌دی. (سولماز خندید).

۲- فعل ناگذر درست‌ورمند (فعل لازم با قاعده)، که در اصل گذراست؛ ولی با افزودن میانوندهایی به صورت ناگذر در می‌آید و اغلب، مجهول هم هست: گورمک (دیدن: گذرا) - گورسن‌مک (دیده شدن: ناگذر)، آچ‌ماق (باز کردن: گذرا) آچیل‌ماق (باز شدن: ناگذر): ازیون پوزولدی (بازی به هم خورد).

معروف ترین ساختارهای فعل ناگذر:

- ۱- با میانوند «-یل» و همتاها «-لی، -ؤل، -ول» در میان بن و مصدر فعل:
 ۱/۱- «یل: گس مک (بریدن: گذرا) - گس + یل + مک (بریده شدن: ناگذر)
 ۲/۱- «یل: قیرماق (پاره کردن: گذرا) - قیر + یل + اق - قیریلماق (پاره شدن: ناگذر)
 ۳/۱- «ؤل: اوزمک (جدا کردن: گذرا) - اوز -ؤل + مک - اوزؤلمک (جدا شدن: ناگذر)
 ۴/۱- «ول: پوزماق (به هم زدن: گذرا) - پوز + ول + ماق - پوزولماق (به هم خوردن: ناگذر)

۲- با میانوند «-ین» و معادلها «-ین، -ون، -ون»:

- ۱/۲- «ین: دل مک (سوراخ کردن) - دل + ین + مک - دلین مک (سوراخ شدن: ناگذر)
 ۲/۲- «ین: آلماق (خریدن) - آل + ین + ماق - آلینماق (خریده شدن: ناگذر)
 ۳/۲- «ون: بؤل مک (تقسیم کردن) - بؤل + ون + مک - بؤلونمک (تقسیم شدن)
 ۴/۲- «ون: یؤلماق (چیدن گیاه) - یؤل + ون + ماق - یؤلونماق (چیده شدن)

۳- با تبدیل میانوند گذرای «ت» به میانوند ناگذرای «ن»:

- اوزاتماق (دراز کردن: گذرا) - اوزانماق (دراز شدن: ناگذر)
 گیزلت مک (پنهان کردن: گذرا) - گیزلن مک (پنهان شدن: ناگذر)
 کيفلت مک (تاب دادن: گذرا) - کيفلن مک (تاب بازی کردن: ناگذر)

دوم - فعل گذرا (متعدي)، فعلی است که به مفعول نیاز دارد ویدان می‌گذرد: مزده کتابی گتیردی. (مزده کتاب را آورد.)

فعل گذرا نیز دو گونه است: ۱- گذرای نادرستورمند (متعدي بی قاعده) که از اصل، گذرا هستند؛ مانند یازماق (نوشتن)، اوزوماق (خواندن)، به مک (خوردن)، کس مک (بریدن) و...

۲- گذرای دستورمند (متعدي با قاعده)، که در اصل، ناگذر است و با افزودن میانوند، گذرا می‌شود: یاتماق (خواهیدن: ناگذر) - یا تیرتماق (خواستار شدن: ناگذر)

معروف‌ترین ساختارهای فعل‌های گذرای دستورمند:

۱- با میانوند «دیر» و همتاها (دیر، دُور، دور)

۱/۱- دیر: آس مک (وزیدن: ناگذر) - آس دیرمک (وزانیدن، به‌وزش درآوردن:

گذرا)

۲/۱- دیر: دایان‌ماق (ایستادن: ناگذر) - دایان دیرماق (ایستانیدن، متوقف ساختن:

گذرا)

۳/۱- دُور: گُول مک (خندیدن: لازم) - گُول دُورمک (خندانیدن: گذرا)

۴/۱- دور: دُول‌ماق (پُرشیدن: ناگذر) - دُول دورماق (پُرشیدن: گذرا)

۲- با میانوند «یرت» و همتاها (یرت، وُرت، ورت)

۱/۲- یرت: گنج مک (گذشتن: ناگذر) - گنجیرت مک (عبور دادن: گذرا)

۲/۲- یرت: قاج‌ماق (دویدن: ناگذر) - قاجیرت‌ماق (دوانیدن: گذرا)

۳/۲- وُرت: کُچ مک (کوچیدن: ناگذر) - کُچ وُرت مک (کوچاندن: گذرا)

۴/۲- ورت: اوج‌ماق (پرواز کردن: ناگذر) - اُچ وُرت‌ماق (پرواز دادن: گذرا)

۳- با میانوند «یر» و همتاها (یر، خُور، خور):

۱/۳- یر: پیش مک (پختن: لازم) - پیشیرمک (پزاندن: متعدی)

۲/۳- یر: آش‌ماق (گذشتن: لازم) - آشیرماق (گذرانیدن: متعدی)

۳/۳- وُرت: چُون مک (برگشتن: ناگذر) - چُون وُرت مک (برگرداندن: گذرا)

۴/۳- ورت: دُوی‌ماق (سیر شدن: ناگذر) - دُوی وُرت‌ماق (سیر کردن: گذرا)

۴- با میانوند «ت»:

آغلاماق (گریستن: ناگذر) - آغلات‌ماق (گریانیدن: گذرا)

چُورومک (پوسیدن: ناگذر) - چُوروت‌مک (پوسانیدن: گذرا)

قیزارماق (سرخ شدن: ناگذر) - قیزارت‌ماق (سرخ کردن: گذرا)

اری مک (ذوب شدن: ناگذر) - آریت مک (ذوب کردن: گذرا)

سوم - فعل دو وجهی، که گاه گذرا و گاه ناگذر است: گُوزله! ماشین‌گیر (بیا! ماشین

می‌آید: ناگذر) منی یاریم ساعات گُوزله (نیم‌ساعت منتظر من باش: گذرا)

چهارم - سببی (گذرای دو درجه‌ای = دو مفعولی) که هم به مفعول نیاز دارد و هم به

متمم فعل:
اثلناز / قلمی / مفعول / سولمازدان / متمم / آلدی / فعل (اثلناز، قلم را از سولماز گرفت)

پنجم - گذرای سه درجه‌ای، فعلی است که به یک مفعول و دو متمم نیاز دارد. این فعل برخلاف فعل‌های ناگذر و گذرا، ساختار نادرستورمند ندارد و همه فعل‌های سه درجه‌ای دستورمندند، یعنی با افزودن یک یا دو میانوند به دست می‌آیند و بر دو دسته کلی تقسیم می‌شوند:

۱- از فعل گذرا با افزودن یک میانوند:

توت‌ماق (گرفتن: گذرا) - توت دورماق (دستگیر کردن: به کسی گفتن که او را بگیرد، سه درجه‌ای) سات‌ماق (فروختن: گذرا) - سات دیرماق (فرمودن به کسی یا کسانی که بفروشند، سه درجه‌ای)

۲- از فعل ناگذر با افزودن دو میانوند:

اوتورت‌ماق (نشستن: ناگذر) - اوتورت‌ماق (نشاندن: گذرا) - اوتورت دورماق (دستور دادن به کسی که دیگری را بنشاند: سه درجه‌ای)
بات‌ماق (خواهیدن: ناگذر) - باتیرت‌ماق (خواستار شدن: گذرا) - باتیرت دیرماق (دستور دادن به کسی که بچه یا دیگری را بخواباند: سه درجه‌ای)

ششم - گذرای چهار درجه‌ای، که به یک مفعول و سه متمم نیاز دارد و مانند گذرای سه درجه‌ای تنها ساختار دستورمند دارد؛ بدین ترتیب که نخست با افزودن یک میانوند بر گذرای دو درجه‌ای، آنرا سه درجه‌ای می‌کنند. سپس با افزودن میانوند دیگر، چهار درجه‌ای می‌شود: حسین کتابی علی‌دن آلدی (حسین کتاب را از علی گرفت: گذرای دو درجه‌ای = سببی)

حسین کتابی آلدیردی (حسین به کسی دستور داد که کتاب را بگیرد: گذرای سه درجه‌ای)

حسین کتابی آلدیرت دیردی (حسین به کسی دستور داد به کسی دیگر بگوید که کتاب را بگیرد: گذرای چهار درجه‌ای).

در جمله آخر: کتاب، مفعول است و علی، کس، کس دیگر هر سه متمم هستند؛ پس فعل «آلدیرت دیردی» که در اصل «آلدی» یعنی گذرای دو درجه‌ای بود، با گرفتن میانوند (یر)، گذرای سه درجه‌ای شد، و با گرفتن میانوند دوم «یت دیر» گذرای چهار درجه‌ای گردید.

و - فصل سوم، بخش چهارم (ص ۱۳۲ و ۱۳۳)

گفتار یازدهم - اقسام فعل به اعتبار فاعل

۱- فعل معلوم، که فاعلش معلوم است: بابک گلدی (بابک آمد). سیامک گشتدی. (سیامک رفت).

۲- فعل مجهول، که فاعلش مجهول است: آی گؤرسن دی (ماه دیده شد). زنگ ویریل دی (زنگ زده شد).

ساختارهای مهم فعل مجهول:

۱- با میانوند «-یل» و همتاها (یل، ول، ول):

۱-۱- یل: کس مک (بریدن) - کسبل مک (بریده شدن: مجهول)

۲/۱- یل: سات ماق (فروختن: معلوم) - ساتیل ماق (فروخته شدن: مجهول)

۳/۱- ول: اوزمک (جدا کردن: معلوم) - اوزولمک (جدا شدن، جدا کرده شدن:

مجهول)

۴/۱- ول: توت ماق (گرفتن: معلوم) - توتول ماق (گرفته شدن: مجهول)

۲- با میانوند «-ین» و همتاها (ین، یون، یون):

۱/۲- ین: سیل مک (زدودن: معلوم) - سیلین مک (زدوده شدن: مجهول)

۲/۲- ین: آل ماق (خریدن: معلوم) - آلین ماق (خریده شدن: مجهول)

۳/۲- یون: گؤرمک (دیدن: معلوم) - گؤرونمک (دیده شدن: مجهول)

۴/۲- یون: اول ماق (انجام شدن: معلوم) - اولون ماق (انجام داده شدن، کرده

شدن: مجهول)

گفتار دوازدهم - اقسام فعل به اعتبار ساختار

فعل به اعتبار ساختار در ترکی چهار گروه اصلی دارد:

- ۱- ساده: گل + مک - گل مک (آمدن). قال - ماق - قال ماق (ماندن)
- ۲- میانوندی: که از اسم یا کلمه غیر فعل دیگر + میانوند + پسوند مصدری ساخته می شود: گوز (چشم) + له + مک - گوزله مک (چشم به راه بودن). دیش (دندان) + له + مک - دیشله مک (گاز زدن، دندان زدن).
- ۳- فعل مرکب: اسم یا کلمه دیگر + مصدر: آل (دست) + وئرمک - ال وئرمک (دست دادن)، کور (کور) + ائله مک - کورائله مک (کور کردن)
- ۴- فعل های دو سویه (بین الاثین)، فعل های دو سویه، فعل هایی هستند که انجام کاری را در میان دو فرد یا دو گروه می رسانند. این گونه فعل ها در فارسی، ساختار ویژه ای ندارند و در عربی، باب های تفاعل و مفاعله، این پیام را ابلاغ می کنند.
نشانه فعل های دو سویه در ترکی، میانوند «-یش» و همتاها (یش، وئش، وئش) هستند که بین بن فعل و پسوند مصدری می آیند:
- ۱- یش: دشک (گفتن) - دئیش مک (یگو مگر داشتن دو تن)
- ۲- یش: چاپ ماق (دواندن اسب) - چاپیش ماق (مسابقه اسب دوانی دادن)
- ۳- وئش: دؤیمک (کتک زدن به کسی) - دؤیوش مک (کتک کاری کردن با هم)
- ۴- وئش: توت ماق (گرفتن) - توتوش ماق (باهم درگیر شدن)

گفتار سیزدهم - فعل معین (کمکی)

فعل معین یا کمکی، فعلی است که در ساختمان برخی از فعل ها به عنوان کمکی به کار می رود و در ترکیب فعل، معنای خود را ندارد؛ مانند فعل کمکی «اولالاره» (باشند) در ترکیب فعل ماضی التزامی «گلمیش اولالاره» (آمده باشند)، یا فعل معین «دی» (بود) در ترکیب فعل ماضی بعید «گلمیش دی» (آمده بود)

گفتار چهاردهم - گروه های فعلی دوگانه

گروه اول - فعل هایی که مصوت آغازین آنها مصوت های کوتاه و یا مصوت بلند «یا» است و مصدر آنها پسوند «مک» می گیرد: گل + مک - گل مک (آمدن). وئرمک (دادن). گول مک (خندیدن). بیل مک (دانستن)

گروه دوم - فعل هایی که مصوت اول آنها، مصوت بلند است و مصدر آنها با پسوند «ماق» می آید:

آچ ماق (گشودن). توت ماق (گرفتن). دؤل ماق (پوشیدن). چنچ ماق (بالا رفتن)

گفتار پانزدهم - فعل کلیدی ترکی

همان‌گونه که در آغاز کتاب گفته شد، همه فعل‌های ترکی، با قاعده (دستورمند) اند، بجز فعل کهن متروک «ایمک» که در کهن‌ترین متن‌های ترکی نیز از مصدر و ساختارهای مستقل و معنی دار آن، نشانی نیست؛ ولی درست مانند آچار فرانسه، با ساخت‌ها و ساختارهای گوناگون خود، در ساختارهای بسیاری از فعل‌ها به عنوان فعل معین، و نیز گاهی در جمله، در نقش فعل ربطی به کار می‌رود؛ مانند اوب‌دور، ایدی، دی، ارا، میش‌دی، ایمیش در فعل‌های زیر:

۱- در نقش فعل معین:

دوروب‌دور (ایستاده است: ماضی نقلی).	گل‌ایدی (می‌آمد: ماضی استمراری)
گشت‌دی (رفت: ماضی ساده).	آلار (می‌گیرد: مضارع اخباری)
گل‌میش‌دی (آمده بود: ماضی بعید)	گل‌ایمیش (کاش می‌آمده بود: ماضی ابعاد مستمر)

۲- در نقش فعل ربطی:

مانند «ایدی» و «دیر» و «دور» در جمله‌های زیر:
 محمود تک ایدی، (محمود تنها بود). محمود تک دیر، (محمود تنهاست).
 محمود او‌شاق‌دور، (محمود بی‌چه است).

بخش نهم - اسم

اول - مفرد - جمع - اسم جمع:

- ۱- مفرد: کتاب، قلم، کیشی (مرد)
- ۲- جمع: که در زبان ترکی دو پسوند دارد: ۱) لر برای واژه‌هایی که با مصوت کوتاه آغاز می‌شوند: قلم‌لر، درس‌لر، دفترلر ۲) لار، مخصوص واژه‌هایی که با صدادار بلند آغاز می‌شوند: کتاب‌لار، دانشگاه‌لار، باغ‌لار
- ۳- اسم جمع: ائل (ایل)، سوزی (گلّه‌گوسفند)، ناخیر (گلّه‌خر)

دوم - اسم ساده - اسم مرکب:

- ۱- ساده: آل (دست)، باش (سر). ۲- مرکب: آل‌جک (دست‌کش)، باش‌لیق (شیربها)

سوم - اسم صوت، اسم صوت در ترکی، ظرافت و انواع و نقش ها و کاربردهای دقیق و گسترده ای دارد: تاق (صدای تَق) ← تاققیلتی (اسم مصدر)، تاققیل دادی (صدای تَق آمد: فعل)، تاققاناق (صدای تَق و تَق شدید: اسم مصدر)، تاققاناق (صفت نان خشک که هنگام خوردن صدا می دهد).

چهارم - نقش های اسم

مهم ترین نقش های اسم عبارتند از:

۱- نقش نهادی (مسندالیهی، فاعلی): یاشار گل دی (یاشار آمد). ایاز غایب دیر. (ایاز غایب است).

۲- نقش مسندی: بورا تبریز دیر. (اینجا تبریز است).

۳- نقش مفعولی: کتابی گتیردیم. (کتاب را آوردم).

۴- نقش متممی: تبریزه گتیرم. (به تبریز می روم).

۵- مضاف الیهی (اضافی): تبریزین یولی (راه تبریز)، لیلوفرین کتابی (کتاب

نیلوفر)

۶- قیدی: گونوز ایشلیریک. گنجه یاتیریق. (روز کار می کنیم. شب می خوابیم)

۷- منادایی (ندا): آی اوشاق! (آی بچه ها!) سولمازا جای گتر. (سولماز، چایی

بیار).

بخش دهم - صفت

صفت، کلمه ای است که حالت و چگونگی اسم را بیان می کند. در زبان فارسی،

صفت اصلی (بیانی) پس از اسم می آید: پسر خوب، دختر باهوش، ولی در زبان ترکی،

نه تنها صفت بیانی، بلکه همه صفت ها پیش از اسم می آیند:

یاخچی اوغلان (پسر خوب)، عاغیلی لی قیز (دختر عاقل)، بویوک باغ (باغ

بزرگ)، بویاغ (این باغ)، او کتاب (آن کتاب)، هانسی کتاب؟ (کدام کتاب)، اوچونجی

کتاب (کتاب سوم)

اقسام صفت:

۱- صفت بیانی: آغ پالتار (جامه سفید)، یازنجی کیشی (مرد نویسنده)، مراغه لی

اوغلان (پسر مراغه ای)

- ۲- صفت اشاره: یو کتاب (این کتاب)، او دفتر (آن دفتر)
- ۳- صفت پرسشی: نه ایل؟ (کدام سال؟)، هانسی گون (کدام روز؟)
- ۴- صفت مبهم: چوخ پول (پول زیاد)، هر گون (هر روز)
- ۵- صفت شمارشی: اوچونجوگون (روز سوم)، دورد ایل (چهار سال)

• صفت یارها، صفت یار، لفظی را می‌گوییم که در زبان ترکی معمولاً پیش از صفت می‌آید و شدت و تأکید را می‌رساند:

آق آپ باق (سفید سفید)، قپ قره (قاپ قارا: سیاه سیاه)، ساپ ساری (زرد زرد)، قوپ قوری (خشک خشک)

بخش یازدهم - ضمیر:

ضمیر، کلمه‌ای است که در جمله به جای اسم می‌نشیند و پنج گونه است:

اول - ضمیر شخصی

یک - ضمیر شخصی جدا: من، سن، او، یز، سیز، اولار (من، تو، او، شما، ایشان)

دو - ضمیر شخصی پیوسته، که در زبان فارسی شش شخص و لفظ ثابت و تغییرناپذیر دارد (م، ت، ش، مان، تان، شان) و در زبان ترکی نیز شش دسته‌اند که هسته اصلی آنها (من، تو، میز، لاری = لری) است؛ اما هر یک از آنها از روی قانون هم‌آهنگی آواها و به پیروی از مصوّت آغازین کلمه، صداهای متفاوتی می‌گیرند؛ در نتیجه، پنج ضمیر نخستین، هر یک به چهار یا سه دسته، و ضمیر آخر (سوم شخص جمع) به دو دسته تقسیم می‌شوند:

اول شخص مفرد (یم، ینم، ۆم، وم): کیفیم (کیفیم)، کتاینیم (کتابیم)، گوزۆم (چشمم)، یۆلۆم (راهم)

دوم شخص مفرد (ین، ۆن، ون): کیفین (کیفت)، کتاین (کتابت)، گوزون (چشمت)، یۆلون (راحت)

سوم شخص مفرد (ی، ۆ، و): کیفی (کیفش)، گۆلۆ (گلش)، یۆلو (راش)

اول شخص جمع (یمیز، ینمیز، ۆموز، وموز): کیفیمیز (کیف‌مان)، کتاینیمیز (کتاب‌تان)، گۆزۆموز (چشم‌مان)، یۆلۆموز (راهمان)

دوم شخص جمع: (یز، یوز، یوز، یوز): کیفیز (کیف تان)، کتابیز (کتاب تان)، گوزوز (چشمان)، یولوز (راه تان)

سوم شخص جمع (لری، لاری): کیف لری (کیف شان)، درس لری (درس شان)، کتاب لاری (کتاب شان)، یول لاری (راه شان)

دوم - ضمیر مشترک

ضمیر مشترک که در فارسی، سه لفظ خود، خویش، خویشان است، در ترکی تنها لفظ «اوزه» (خود) است که هیچ گاه تنها نمی آید و همیشه همراه ضمیرهای شخصی پیوسته است: اوزی (خودش)، اوزوم (خودم)، اوز کابین (کتاب خودت)

سوم - ضمیر اشاره

در اصل، دو کلمه «بو» (این) و «اوزه» (آن) است که گاهی با کلمه دیگر ترکیب می یابد: بو کتاب (این کتاب)، او قلم (آن قلم)، بوجور کتاب (چنین کتاب)

چهارم - ضمیر پرسشی:

هارا (کجا؟)، هاواقت؟ (کی)، هانسی؟ (کدام)

پنجم - ضمیر مبهم:

هامی گلدی (همه آمدند)، اوپیریسی گتدی (دیگری رفت)

یادآوری:

ضمیرهای اشاره، پرسشی، مبهم، همان صفت های اشاره، پرسشی، مبهم هستند که اگر همراه اسم بیایند، صفت اشاره و صفت... نامیده می شوند: بو کتابی آل (این کتاب را بگیر) و اگر تنها بیایند، ضمیر اشاره و... نامیده می شوند: بونی آل (این را بگیر: در اشاره به کتاب)

نقش های ضمیرها

مجموع ضمیرها، همه نقش های ده گانه اسم را دارند: اؤگلدی (او آمد: نهادی)، حسین اؤدور (حسین اوست: مسندی) و...

بخش دوازدهم - قید

مانند گنج، چوخ، البته در جمله‌های زیر:
او گنج گلدی. (او دیر آمد). حسین چوخ چالیشیر (حسین خیلی تکاپو می‌کند).
البته گلدرم (البته می‌آیم).

بخش سیزدهم - شبه جمله:

آفرین! به‌به! وای! افسوس! ماشالله! (ماشاءالله) و...

بخش چهاردهم - حرف

حرف در ترکی مانند فارسی سه‌تاست:
۱- حرف ربط، که مانند فارسی به اول جمله می‌آید: اگر گلمه سن، دئمه‌زم (تا نیایی نمی‌گویم).
۲- حرف اضافه، که برخلاف فارسی به آخر متمم می‌آید: محمده دئدیم (به محمد گفتم). (از باغ می‌آید).
۳- حرف نشانه، حرف نشانه اصلی «ی» (= را) است که به آخر مفعول می‌آید: کتابی اوخردوم. (کتاب را خواندم)

بخش پانزدهم - وندها:

وندها سه دسته‌اند: پیشوند، میانوند، پسوند.
۱- پیشوند، در زبان ترکی نیست؛ چون همه افزودنی‌ها به آخر بن فعل می‌آیند.
۲- میانوند، میانوند که در زبان فارسی بسیار کم است؛ مانند (ا-و-ی) در «بناگوش»، «نومند»، «روبرو»؛ در زبان ترکی، بسیار رایج و فراوان و سازنده است؛ بویژه در فعل‌های گوناگون؛ چون (جگ، دوز، یل) در گله‌جگم، گوروز دؤم (می‌دیدم)، کسیل‌دی (قطع شد) و برای این کتاب، ۱۴۳ میانوند پیدا شده است که برخی از آنها چند یا چندین دسته‌اند.
۳- پسوند، در زبان فارسی هم متداول است؛ اما در زبان ترکی، بسیار رایج‌تر و فراوان‌تر از زبان فارسی است؛ به‌طوری که در این کتاب، ۳۴۴ پسوند آمده است که پاره‌ای از آنها چند یا چندین دسته‌اند و با احساب آنها شمار پسوندها شاید از مرز هزار بگذرد. و در این میان دو پسوند مصدری (مک - ماق) و نیز پسوندهای منتهی به «اق»،

شان دیگری دارند؛ مانند گل مک (آمدن)، آپارماق (بردن)، و اتاق، باتاق، قیشلاق، یاییلاق، شاللاق (شلاق) و...

بخش شانزدهم - نمودار پاره‌ای از واژه‌ها، اصطلاح‌ها، تکیه کلام‌ها، تعارف‌ها، عبارت‌ها و جمله‌های پر کاربرد و روزمره ترکی به فارسی

۱- خانواده - بستگان - وابستگان	۲۳- پاره‌ای از عددها
۲- خانه و مکن	۲۴- پاره‌ای از اندازه‌ها
۳- اثاث خانه	۲۵- اصطلاحات ورزشی
۴- اندام‌های بدن	۲۶- اصطلاحات هنری
۵- لباس و پوشاک	۲۷- اصطلاحات آموزشی
۶- خوراکی‌ها و غذاها	۲۸- کتاب‌ها و نوشت افزارها
۷- میوه‌ها	۲۹- اصطلاحات پزشکی و درمانی
۸- سبزی‌ها	۳۰- اصطلاحات مربوط به بیماری‌ها و دردها
۹- گل‌ها	۳۱- اصطلاحات قضایی و حقوقی
۱۰- جانوران	۳۲- واژه‌های مربوط به گردش شهر
۱۱- پرندگان	۳۳- واژه‌های مربوط به مسافرت
۱۲- حشره‌ها	۳۴- اصطلاحات حرفه‌ها و پیشه‌ها
۱۳- واژه‌های روزمره و ضروری	۳۵- برخی از فلزات و کانیها
۱۴- تعارف‌ها و احوال‌پرسی‌ها	۳۶- مکان‌ها
۱۵- پاره‌ای از واژه‌های مشترک	۳۷- زمان‌ها
۱۶- برخی از کلمه‌های مترادف	۳۸- اصطلاحات مربوط به هواشناسی
۱۷- برخی از کلمه‌های متشابه	۳۹- نام‌های پاره‌ای از رنگ‌ها
۱۸- برخی از اسم‌ها و صفت‌های متضاد	اول - خانواده - بستگان - وابستگان:
۱۹- پاره‌ای از صفت‌ها	آبا = لقب مادر بزرگ
۲۰- پاره‌ای از ضمیرها	آبجی = لقب خواهر
۲۱- پاره‌ای از قیده‌ها	
۲۲- پاره‌ای از شبه جمله‌ها (صورت‌ها = آواها)	

آنا (دَدَه) = پدر (محترمانه)	تائیش = آشنا
آداخلی (نشان‌لی) = نامزد	خالا = خاله
آرودا = زن	خالا اوْغلو (خال اوْغلی) = پسر خاله
آفا = آقا	خالا قیزی = دختر خاله
آخابابا = لقب پدر بزرگ	خالا نوه‌سی = نوه خاله
آغ بیرجک = گیس سفید	خانیم = خانم
آغ سققل = ریش سفید	خانیم باجی = لقب خواهر بزرگ
آنا = مادر (محترمانه)	خانیم ننه (خان‌ننه) = لقب مادر بزرگ
آر = شوهر	داماد (بگ) = داماد
اوشاق = ۱ فرزند ۲ کودک	داداش (قارداش) = برادر (محترمانه)
اوْغلان = پسر (جنس پس)	دایی = دایی
اوْغول = پسر (فرزند)	دایی اوْغلو (دای اوْغلی) = پسر دایی
اوْغول لوق = پسر خوانده، ناپسری	دایی قیزی = دختر دایی
اوْگی = ناکنی، اندر	دَدَه (آنا) = پدر (عامیانه)
اوْگی باجی = خواهر ناتنی	دوست (دُوس) = دوست
اوْگی ننه = نامادری	هم اوْغلو (همی اوْغلی) = پسر همو هست
انزاوْغلو = داماد سرخانه	همی قیزی (هم قیزی) = دختر همو
بابا = ۱ پدر بزرگ ۲ پدر	همه (بی‌بی) = همه
باجی = خواهر	همی (همو) = همو
باجی اوْغلی = پسر خواهر	قارداش (قَرَدَش) = برادر
بالدوز = خواهر زن	قارداش آروادی = زن داداش
بگ = داماد	قارداش اوْغلو = برادرزاده
بویوک بابا = پدر بزرگ	قارداش قیزی = دختر برادر
بویوک ننه = مادر بزرگ	قارداش لئق = ۱ برادر خوانده ۲ برادر
بی‌بی = عنته	صیغه‌ای
بی‌بی اوْغلو (بیب اوْغلی) = پسر همه	قاری ننه = مادر پیر، پیرزن فرتوت
تاپا = دایه	قاین آنا (قین آنا) = ۱ پدرزن ۲ پدرشوهر

هم کت لی (هم کت دی) = هم روستا	قاین (قین = قین) = ۱ برادر زن ۲ برادر
هم کؤوشن = هم مرز (دارای مرز مشترک با آبادی دیگر)	شهر
یاد = ییگاه	قؤنشو (قؤنشی) = همسایه
یار = معشوقه، یار	قؤهوم = خویشاوند
یؤلداش = دوست، رفیق	قیز = دختر
یئزنه = داماد، شوهر دختر	قنی نه نه = (قای نانا) = ۱ مادر زن ۲
آنام گلدی = مادرم آمد.	مادر شوهر
آقاوا سلام یتیر = به پدرت سلام برسان.	قئین خاتینی = جاری، زن برادر شوهر
قارداشیزین حالی نجه دیر؟ = حال برادرتان چطور است؟	کؤره کن = داماد، شوهر خواهر
عمه جان دان نه خبر؟ = از عمه جان چه خبر؟	کیشی = مرد
باها مسافرت دن قئندی؟ = بابا از مسافرت برگشت؟	گلین = هروس
هم اوغلون هاردا ایشلیر؟ = پسرعمویت کجا کار می کند؟	گلین باجی = لقب زن داداش، زن عمو، زن دایی
دایسی قیزی درسین قورتاردی؟ = دختر دایی درش را تمام کرد؟	گؤلی = هور
یزیم قؤنشولار جوخ یاخشی آدام دیرلار.	لله = لله
= همسایه های ما آدمهای بسیار خوبی هستند.	ماما = ماما (لقب مادر)
بؤیوک ننه نه قیریر؟ = مادر بزرگ چه کار می کند؟	مامان = مامان (لقب مادر)
	مامانی = لقب مادر بزرگ (و گاهی مادر)
	نشان لی (آداخلی) = نامزد
	نقشره = نیر
	نتیجه = نتیجه (بچه نوه)
	ننه (آنا) = مادر (عمایانه)
	ننه لیک = نامادری
	نوه = نوه
	نوه لیک = نوه نانی
دوم - خانه و مسکن	همسایا (قؤنشو) = همسایه
آپارتمان = آپارتمان	همشهری = همشهری

طوله = طویلہ	آسانسور = آسانسور
قابو (قابو) = در	آشپازخانا = آشپزخانه
قوزولوق = برّہ گاه، طویلہ برّہ ها، آهل	آوادان لبق = عمارت، خانه
قوناغ اوتاغی = اتاق پذیرایی، مهمانخانه	اداره = اداره
قویو (قویی) = چاه	آل اوتاغی = اتاق دم دست
کارخانا = کارخانه	ائو = خانه، منزل
کارگاه = کارگاه	الواؤخلو = داماد سر خانه
کافه = کافه	ائو - ائشیک = خانه و زندگی
گول خانا = گلخانه	ایوان = ایوان، بالکن
ماغازا = مغازه	باجا = باجه
مجتمع = مجتمع	بالکون (ایوان) = ایوان
نودان = ناردان	پنجره = پنجره
ائویزی ییلهدیز؟ (خانه تان را چه کردید؟)	پیلله = پله
پنجره نی باغلا. قوز توریاق گلمه سین =	توکان = دکان
پنجره را بیند. گردوخاک نیاید.	حاصار = حصار
قوناغ اوتاغین سییرین = اتاق پذیرایی را	حامام = حمام، گرمابه
جارو کنید.	حوض = حوض
پیزیم آپارتمانون آسانسوری یوغدور. =	حیط = حیاط
آپارتمان ما آسانسور ندارد.	دالان = دالان
حیطین قارین کورؤ = برف حیاط را بارو	دام = بام
کن.	دام - باجا = بام و در
آشپازخانیه ده بیرباخ = به آشپزخانه هم	دام - دنش = خانه
نگاهی بکن.	دام - دیوار = در و دیوار، بام و دیوار
قوزونی سال قوزولوغا = برّہ را به آهلش	دیوار = دیوار
بینداز.	ساختمان = ساختمان
	شرکت = شرکت
	طبقه = طبقه

سوم - اثاث خانه	فینجان = فنجان
آینا = آینه (گوزگی)	قاب = ظرف
اوتی = اتو	قاب - قاشیق = ظروف
ایستکان = استکان	قابلاما = قابلمه
بارداق = ۱ دیزی ۲ ظرف آذوقه و خوراکی	قاباق = دز، سر (دیگ و دیس و...)
بالیش = بالش	قازان = دیگ
بایدا = بادیه، قابلمه	قازانچا = دیگ کوچک
بوشقاب = بشقاب	قالی = قالی، فرش
بولوت = دیس	کاسا = کاسه
پالنار آسان = رخت آویز	کیلیم = گلیم
پالنار آفاجی = جا رختی = رخت آویز	کناره = کناره
پیالا = پیاله	گبه = گبه، کناره
تخت = تخت	گوزگو (گوزگی = آینا) = آینه
نختخواب = تختخواب	موبایل = تلفن همراه
تلفون = تلفن	موبیل = مبل
تلویزیون = تلویزیون	موتکه = متکا
جام = جام	میز = میز
جشجیم = جاجیم	تلبکی = نعلبکی
خلیجه = قالیچه	یاسدینق = متکا
دوشک = تشک	یخچال = یخچال
دیس = دیس	یورقان = لحاف
رادبو = رادبو	یئلپی = بادبزن
رختخواب = رختخواب	فرش لری تمیزله دییم = فرش ها را پاک کردم.
زنگ = زنگ	خلیجه نی ساندینق = قالیچه را فروختیم.
صندلی = صندلی	لطفاً تلویزیونی آچین = لطفاً تلویزیون را باز کنید.
طاس = طاس	
فرش = فرش	

پیشبیک، بوشقابی سیندیردی = گریه	بؤهرک = قلو، کلیه
بشقاب را شکاند.	بود = ران
کاسالاری بورون = کاسه‌ها را بشوید.	بورون (بورن) = بینی، دماغ
میز صندلی نی دوز = میز و صندلی را	بوغ = سبیل
بچین.	بۇغاز = گلو
بۇرقان دوشگی ییغین = رختخواب را	بۇئر =
جمع کنید.	بۇئور (بۇئر = بۇاور) = پهلوی، تهمی‌گاه
قابلامالاری‌هارا قۇیدوز؟ = قابلمه‌ها را	ییرچک = گیسو (گیسوی زن)
کجا گذاشتید؟	بئل = کمر
	تۇپوق = قوزک پا
چهارم - اندام‌های بدن	تۆک = مو
آغ‌جیر (جیگر) = کُش، ریه، جگر سفید	تئل = گیسو
آغیز (آغز) = دهان	جیگر (جیر) = جگر
آلین (آلن) = پیشانی	چیمین (چین) = شانه، دوش
آت = گوشت	خاطر = دل
آل = دست	دابان = پاشنه
انگ = فک	دالاق = مبرز، طحال
اوزک = دل، قلب	دامار = رگ
اوز = چهره، رو	دَری = پوست
اوزوج (اوزوج) = مشت، کف دست	دۇداق = لب
آیاق = پا	دۇش = سینه
بارماق = انگشت	دیرسک = آرنج
باش = سر	دیرناق = ناخن
باش‌بارماق = انگشت سیّابه	دیز = زانو
باغیر (باغر) = ۱ آغوش ۲ زهره	دیش = دندان
باغیرساق = روده	دیل = زبان
تیگ = مردمک چشم	دیل‌چک = زبان کوچک

ساققالیوی قیرخ، چوخ اوزانوب = ریشت
را بز، خیلی بلند شده.
دیشیوی یو = دندانهایت را بشوی.
قولاق آس = گوش کن.
دیرناقیمی توتورام = ناختم را می گیرم.

پنجم - لباس و پوشاک
آرخالیق = نوعی کت بلند (اغلب، شال)
آلت کزئنگ = زیر پیراهن
آتک = دامن
آل جک = دستکش
اؤدقولون = آدکلن
اؤرتوک = روپوش
اؤزوک = انگشتری
اؤسگوک = انگشترانه
ایاق قابی (باشماق): کفش
ایش پالتاری = لباس کار
باش سانجاقی = منجاق سر
باشماق = کفش
بۆرک (پاپاق) = کلاه
بۆرؤس = بروس = ماهوت پاک کن
بۆزوشموش = مچاله شده، چروکیده
بۆیون باغ = گردن بند
بۆیون شالی = شال گردن
بئل شالی = شال کمر
پاپاق (بۆرک) = کلاه
پالتوز = پالتو

ساج = گیسو، زلف
ساققال = ریش
سۆمۆک = استخوان
شایتیک = مردمک
قاییرقا = پهلوی
قاراجییر = کبد، جگر سیاه
قارین = شکم
قاش = ابرو
قؤل = بازو
قولاق = گوش
قۇلتوق = بندل
کۆزک = پشت
کۆگۆل (کۆنول = کونول = گویول) =
خاطر، دل
کیچیک = مزگان
کۆبک = ناف
کۆز = چشم
کۆنول (کۆگۆل) خاطر
یارا = زخم
یاش = ۱ اشک، ۲ سن و سال
یاناق (یاهاق) = گونه، لب، هذار
یاهاق ↑
آلبوی سوراچک = دست را آب بکش.
ایاقلاریوی اوزاتما = پاهایت را دراز
مکن.
باشیوی سال آشاغا، ایشیوی گۆز = سرت
را پایین بینداز و کارت را بکن.

فیش = کمر بند، کمر	پامبوق جوراب = جوراب پنبه‌ای
کاپشین = کاپشن	پتارا = پاتابه = پایج
کۆت (پشنجک) = کت	پرده = پرده
کۆرک = کرک	پۆتون = پوتین، کفش
کۆرتک = پیراهن	پیلویالتاری = لباس مهمانی
کیراوات = کراوات	پشنجک = کت
گۆللی (گۆللو) = گل‌دار	تۇخونما = بافتنی
گۆمۆش اوزۇک = انگشتری نقره	تومان = تپانه، پیژامه، شلوار
ماتوؤ = ماتو	تۆنۆکه = شورت
میشین = مشین	جۇراب = جوراب
یای باشماغی = کفش تابستانی	جیلپنقا = جلیقه
یایلیق = روسری	چادیرا = چادر سر
یل = کت زنانه	چاریق = چارق
یۆن جۇراب = جوراب پشم	چرقت (چارقد) = روسری
باشماق‌لاری جۆت‌له یۆن = کفشها را جفت کنید.	چکمه = چکمه
جۇرابیمی یودوم = جورابم را شستم	خیاط (درزی) = خیاط
دۇش لۇگۆوی باغلا، قابلاری یو =	داراق = شانه
سینه‌بندت را بپند و ظرفها را بشور.	دَرزى = خیاط
ایش پالتاریم کارخانادا قالیب = لباس کارم در کارخانه مانده.	دۇش لۇک = سینه‌بند
یای لیقیوی گۆنۆر = روسری‌ات را بردار.	دۇن = پیراهن بلند زنانه
یوروسی وئرا، کوتومی سیلیم = بروس را بده، کتم را تمیز کنم.	سیرقا = گوشواره
داراقیمی ایتیردیم = شانه‌ام را گم کردم.	شالوار = شلوار
جۇرابی ییرده یویون = جوراب را دوباره بشوید.	شالوار جورابی = جوراب شلواری
	فۆکول = فکل = کراوات
	قالۇش = قالش
	قۇل‌باغ = دست آورنجن
	قیزیل ساعات = ساعت طلا

اۆتۈنۈ دە ووردون = اتو هم بزیید.	اۆكۆزاتی = گوشت گاو (گاو تر)
سویوق سویونان سویون = با آب سرد بشویید.	اۆماج = اماج
ییرجۇت باشماق وئیرین = یک جفت کفش بدهید.	اۆماج آشی = آش اماج
	اۆمیت = املت
	اون = آرد
	ایران (ایران) = دوغ
ششم - خوراکي ها و غذاها	ایستی اۆت = قلقل
آجی چای = چایی تلخ	اینک آتی = گوشت گاو (گاو ماده)
آریا آشی = آش جو، سوپ جو	بادیمجان = بادمجان
آریا اونی = آرد جو	بادیمجان دۆلماسی = دلمه بادمجان
آریا چۆزی (چۆزگی) = نان جو	باغیرساق = روده
آغ آت = گوشت سفید	بال = عسل
آغ جیگر = جگر سفید	بال کره = عسل و کره
آیران = ایران - آیران آشی (= آش دوغ)	بالیق = ماهی
آت = گوشت	بالیق آتی = گوشت ماهی
اریشته = رشته	بالیق پیلو = چلو ماهی
اریشته آشی = آش رشته	بایات چۆزکی = نان بایت
اریشته پیلو = رشته پیلو	بئلله = ساندویچ
استیک = استیک	بوغدا = گندم
آملیک = بره شیر مست	بوغدا اونی = آرد گندم
اۆاتی = گوشت شکار	بۇرانی = کدو، کدو تنبل
اۆباشدان لئق = سحری	بۇرانی حالواسی = حلوا کدو
اۆردک = مرغابی، اردک	بۆنرک = قلوه
اۆردگی آتی = گوشت مرغابی	بۆیون = گردن
اۆزک = دل	بی بر = قلقل
اۆزک - بۆنرک = دل و قلوه	ییزو آتی = گوشت گوساله
اۆزک کبابی = کباب دل	بشین (مغز): مغز

پاچا = پاچه	جیتیر (جیگر) = جگر
پاخلا (پخله) = باقلی، باقالی	جیتیر یۇنرک = جگر و قلوه
پپسی (کولا) = پپسی	چای = چای، چایی
پنیر = پنیر	چای چۆرک = صبحانه
پیتزا = پیتزا	چای چۆرگی = نان شیرمال
پیشمیش = خوراکی پخته	چپیش آتی = گوشت بزغاله
پیلو = پلو، پلاو	چپیش کابابی = کباب بزغاله
نازاچۆرک = نان تازه	چیلۆ = چلو
تاواکابابی = کباب تابه	چیلۆ خوروش = چلو خورشت
تبریز کیفته سی = کوفته تبریزی	چیلۆ کباب = چلوکباب
ئندیر چۆرگی = نان تنوری	چنه = چانه
تورپ = ثرب	چۆرک = نان
تورشی = ترشی	حالوا = حلوا
تورشی آشی = آش سرکه	خاما = خامه
تۆرکی کباب = کباب ترکی	خۆرک = خوراک، خوراک
تورویچا = تریچه	دارچین = دارچین
تۆیوق = مرغ	دارچین چایی = چایی دارچین
تۆیوق آتی = گوشت مرغ	دنده = دنده
تۆیوق پیلو = چلو مرغ	دۆرمج (بلله) = ساندویچ، بله
تویوق فسنگانی = فسنگان مرغ	دوز = نمک
تویوق کابابی = کباب مرغ	دوزسوز = بی نمک
جوجه = جوجه	دۆش = سینه
جوجه کباب = جوجه کباب	دۆشان آتی = گوشت خرگوش
جیران آتی = گوشت آهو	دۆش آتی = گوشت سینه
جیزینز = جافل باغل	دوؤغا = آش دوغ ← آیران آشی
جیزلیق = دنبه ریزه تافته	دوؤغا آشی = ↑
جینیرتما = جعفرنمه	دۆلما = دلمه

دۆلما پىلۇ = دلمە پلر	سۇزى كۆكۆسى = كوكو سبۇزى
دۇيمە كاباب = كباب كويىدە	سۇس = سسى
دۇيى (دۇگى) = برنج	سۇغان = پياز
دۇيى اونى = آرد برنج	سۇغان چورك = نان و پياز
دېل = زبان	سۇغان سو = شورباى پياز، تليت پياز
دېل خوروشى = خورشىت زبان	سوماخ = سماق
زعفران = زعفران	شام = شام
زعفران پىلو = زعفران پلو	شاما داياخ = عصرانه
زنجبيل = زنجبيل	شام كاباب = شام كباب
ساج چۇرىى (چۇرگى) = نان ساج	شامى = شام كباب
سارى كۆك = زردچوبە	شش انداز = شش انداز
سارنيساق = سير	شلغم = شلغم
سارنيساق تورشوسى = سير سرکه	شۇر = شور
سارى ياغ = روغن زرد، روغن حيوانى	شۇريا = آب گوشت، تليت
سالات = سالاد	شۇر تورشى = ترشى شور
ساندويج = ساندويج	شۇر يومورتا = تخم مرغ شور
سبزه = سبزه	شيرنى (شيرنى) = شيرنى
سبۇزى (سوزى) = سبۇزى	شيرىن پىلو = شيرىن پلر
سبۇزى كوكوسى = كوكو سبۇزى	شيرىن چاي = چايى شيرىن
سوپ = سوپ	شيرىنى (شيرنى) = شيرىنى
سۇت = شير	شيشك اتى = گوشت شيشك
سۇت آشى = شير برنج	شيش ليك = ششليک
سۇت اوزى = سرشير	طاس كاباب = طاس كباب
سۇتدى چۇرك = نان شير مال	فسنجان = فسنجان
سۇت دوغراما = تليت شير	فسنجان پىلو = فسنجان پلو
سۇت قىماغى = خامه شير	فسنجان خوروشى = خورشىت فسنجان
سۇزى (سبۇزى) = سبۇزى	فطير = فطير

کباب = کباب	فطیر چورک = نان فطیر، شیرمال
کبابچی = کبابی = کباب‌پز	فیرنی = فرنی
کباب لیتق = کبابی (گوشت)	قائیق = بوغورت =
کالباس = کالباس	قاراجییر (جیگر) = جگر سیاه
کانادا = کانادا	قارین = سیرابی
کۆلت = کتلت	قازانی = مرغ غاز
کنه = کنه	قَلین آلتی (زیر قلیان) = صبحانه
کدو خوروشی = خورشت کدو	قورقا = گندم بریان
کرفس خوروشی = خورشت کرفس	قوروت = کشک
کره = کره	قورود آشی = آش کشک
کره مربا = کره مربا	قوری چۆرکد = نان خشک
کلم = کلم	قوزی آتی = گوشت بزّه
کلم آشی = آش کلم	قوزی کبابی = کباب بزّه
کلم دولماسی = دلمه کلم	قوش آتی = گوشت برنده
کَله = کَله	قوش بومورتاسی = تخم پرنده
کَله پاچا = کَله پاچه	قؤل = سردست
کله جوش = کله جوش	قؤل آتی = گوشت سردست
کۆت = نان سرخته (به تنور افتاده)	قؤوت = قاود
کوکا (کولا)	قؤورما = قرمه
کۆکه = نان شیرمال	قؤورما سیزی = قرمه سبزی
کۆکی = کوکو	قۆیون آتی = گوشت گوسفند
کهلک آتی = گوشت کبک	قیرماکباب = شترلیک
کهلک اوننی = کاکوننی	قیرمیزی آت = گوشت فرمز
کیفته = کوفته	قشقاناق (قایقاناق) = خاکینه
کۆنه لک = فارچ	قیمه = قیمه
کۆی = سبزی	قیمه پلو = قیمه پلو
کۆترچین = کبوتر	قیمه خوروشی = خورشت قیمه

خوردیم.
 بوغدانی دارندیم = گندم را آرد کردم.
 شاما بالیق پیلو وارنمیز دیر = شام ماهی پلو داریم.
 بیرکیلو اینک اتی آلدیم = یک کیلو گوشت گاو خریدم.
 تازاچورک پنیرلن بایشیر = نان داغ با پنیر می چسبد.
 جیران اتی جوخ لطیف اولور = گوشت آهو خیلی لطیف است.
 سارنمساق تورشوسی لذتلی دیر = سیر سرکه لذیذ است.
 ایفتار فیرنی بیدیک = افطار فرنی خوردیم.
 ییردانا یومورتا بیشیرین = یک تخم مرغ بپزید.
 من قلیان آلتی یشمه میشم = من صبحانه نخورده‌ام.
 نازنین قاراجییری یشیر = نازنین جگر میاه نمی خورد.
 گنت ایکی دَته بربری آل = پرو. دو تا بربری بخور.

هفتم - میوه‌ها
 آرمود (آمرود) = گلابی
 آلبالی = آلبالو
 آکچا = آلوچه

گزیرچین اتی = گوشت کبوتر
 گنجی اتی = گوشت بز
 لویاپیلو = لویا پلو
 ماشین چورگی = نان ماشینی
 مورابیا = مربا
 معدن سویی = آب معدنی
 یارباق دولماسی = دلمه برگ مو
 یارما آشی = آش بلغور
 یارما پیلو = پلو بلغار
 یاغ = روغن، چربی
 یاغلی چورک = نان روغنی
 یاغلی کوزک = نان چربی دار
 بانیق چورک = نان سوخته
 یوان چورک = نان خالی
 یوخا = لواش نازک
 بوغورت (قانیق) = ماست
 یومورتا = تخم مرغ
 یومورتا کوزکوسی = کوکو تخم مرغ
 یترآلما = سیب زمینی
 یترآلما پیلو = پلو سیب زمینی
 یترآلماسی = یترآلما
 یترآلما کابابی = کباب سیب زمینی
 یترکوکسی = هویج، زردک
 یترکوکسی خوروشی = خورشید هویج
 ییردانا آجی چای گنیرین = یک جایی تلخ بیاورید.
 ناهارا اریشه پیلو یندیک = ناهار رشته پلو

گیلاس = گیلّاس	آلما = سیب
گیلانار = آلبالو	آلی = آلو
کومو (می) = لیمو	آلی قیسی = میوه‌ای به طعم آلو و زردآلو
موؤز = موز	آناناس = آناناس
نار = انار	آریک = زردآلو
هولی = هلو	ازگیل = ازگیل
	امرود = آرمود
هشتم - سبزی‌ها و رستنی‌ها (گوشتی‌لر)	انجیل = انجیر
بؤرائی = کدر	اوزوم = انگور
یولاغ اؤتی = سبزی چشمه	پامادور = گوجه‌فرنگی
پاخلا (پخله) = باقالی	پورتاغال = پرتقال
تلخون = ترخون	توت = توت
تره = سبزی و گیاه خوردنی	توت‌فرنگی = توت‌فرنگی
توروپ = ترب	خورما = خرما
توروپ‌چا = تربچه	خیار = خیار
جعفری = جعفری	خیرچا = کمبوزه
دولما یارپاغی = برگ‌مر	زوغال = زغال اخته
ریحان = ریحان	شافتالی = شفتالو
سارنمساق = سیر	شاه‌توت = شاه‌توت
سبزی = سبزی	طالبی = طالبی
سؤزی = سبزی، تره	قاریوز = هندوانه
سؤغان = پیاز	قوهون (قوان) = خربزه
شلغم = شلغم	قیسی (اریک) = زردآلو
شنبلیله = شنبلیله	کیوی (گیوی) = گیوی، کیوی
شوید = شیوید، تره	گرمک = گرمک
قیرمیزی بی‌بر = فلفل سرخ	گوجه = گوجه
کاوار = شیوید، تره	گوجه‌فرنگی = گوجه‌فرنگی

کاهی = کاهو	نهم - گل ها (گول لر)
کرفس = کرفس	آی چیچی (چیچگی) = گل آفتاب گردان
کلم = کلم	ارغوان = ارغوان
گشنیز = گشنیز	اینچی گزلی = گل مروارید
کهلک اوتی = کاکوتی	بنوشه = بنفشه
گژیلهک = قارچ	بوزچیچی (چیچگی) = گل یخ
گزی = سبزی	چیچک = شکوفه
گزی بی بر = فلفل سبز	خانیم گزلی = نیلوفر آبی
گوترنی = سبزی، رشتنی	خیار گزلی = گل خیار
مرزه = مرزه	دولاشقان = نیلوفر، پیچک
نانه (ننا) = نمناع	زبابخ = زنبق
یاریز (یاربون) = بونه	ساری گول = گل زرد
پترآلما = سیب زمینی	سوسن = سوسن
یشرکوزکی = هویج، زردک	شقایق = شقایق
ازج کیلو گشنیز، جعفری، تلخون آلدیم	قارچیچی (چیچگی) = گل یخ (گل برف)
= سه کیلو گشنیز و جعفری و ترخون	قونچا = خنجه
خریدم.	قیزیل گول = گل سرخ
کرفس خوروشی یشمه لی ازلور =	گزنه باخان = آفتاب گردان
خورشت کرفس خوشمزه است.	لاله = لاله
من کاهی سالادین جوخ ایستیرم = من	نارگولی = گلنار = گل انار
سالاد کاهو را دوست دارم.	نوروز گزلی = گل نوروز = بامچال
مرزه، نانه باهادیر = مرزه و نمناع گران	یومورتا گزلی = گل تخم مرغ
هستند.	نرگیز = نرگس
آنام، کلم دولماسی پیشیرمیش دی =	آغاچ لارین چیچگی خونچا لاشیب =
مادرم دلمه کلم پخته بود.	شکوفه های درختان به صورت خنجه
	درآمده اند.
	داغ داش، لاله ایلن بزه نیب = کوه و صحرا

بالاله آذین بسته است.	چیران = گوزن
شقایق گوزل گول دور. = شقایق گل	چاققال = شغال
زیبایی است.	چیش = بزغاله
قیزیل گولون عطری، هریشی گوتوروب.	چول پیشی = (پیشیگی) = گریه
= عطر گل سرخ در همه جا پیچیده است.	صحرائی (وحشی)
بتوشه نین نه گوزل رنگ لری وارا = بنفشه	چول سیجانی = موش صحرائی
چه رنگهای قشنگی دارد!	خوروز = خروس
	دوشان = خرگوش
دهم - جانوران:	دوشوز (دراوز) = خوک
آت = اسب	دوه = شتر
آهر = آهر -	دوه قوشی = شتر مرغ
اسلان (شیر) = شیر	سیجان (سیجقان) = موش
اتر = اتر	سوسر = سنجاب
اوردک = مرغابی	شیر (اسلان) = شیر
اولاغ = الاغ، خر	قاپان = خوک نر، گراز
ایت = سگ	قاطیر = قاطر، استر
ائششک = خر	قاز = غاز
ایلان = مار	قوریاغا = قورباغه
ایلان آغ ورنن = مارمولک	قورد = گرگ
اینک = گاو ماده	قوزو (قوزی) = بز
بیر = بیر	قزیون = گوسفند
پلنگ = پلنگ	کوسا = کوسه
پیشیک = گربه	کرتن کله = سوسمار
توسباغا = لاک پشت	کنچی = گنجی
تولکی = روباه	گامیش (گاموش) = گارمیش
تویوق = مرغ خانگی	کنچی (کنچی) = بز
جوجه = جوجه	مارال = مرال، گاو کوهی

میمون = میمون، بوزینه	سؤگی قوشی = مرغ عشق
نهنگ = نهنگ	سئرجه = گنجشک
آت، نجیب حیوان دیر = اسب، حیوان نجیبی است.	طوطی = طوطی
ایت، وفالی حیوان دیر = سگ جانور وفاداری است.	قاران قوش = پرستو، چلچله
سیپان، چوخ آذیت جیل دیر = موش بسیار مودی است.	قارقال = کلاغ
سؤسرین دری سی چوخ باهادر = پوست سنجاب بسیار گران است.	قجله = زغن
قویون حمیل حیوان دیر = گوسفند، جانور آرام و بی آزاری است.	قوزقون = کرکس
قورد احمدین قوزوسون آپارنب = گرگ، بره احمد را برده.	قوش = ۱ مرغ، پرند، ۲ گنجشک
کسرتن کله، چوخ چیرکین حیوان دیر = سوسمار، جانور زشتی است.	قورقی = کرکس، مرغ شکاری
ایلان گتدی یرواسینا = مار به سوراخش خزید.	قیرقی = قرقی
	کهلک = کبک
	گؤیرچین = کبوتر
	لک لک (حاجی لک لک) = لک لک
	سئرجه لر جسیک گیل دیر لر = گنجشک ها جیک جیک می کنند.
	قارقال، قارقار ائیلر = کلاغ، غار غار می کند.
	کهلک چؤل ده سکیر = کبک در دشت می خرامد.
	چالاقان لار، لاشخور دینلار = کرکس ها لاشخورند.
	بؤلبؤل بوداخ دا اؤخور = بلبل در شاخسار می خواند.
	قجله، خیر سؤلر = زغن مزده می آورد.
یازدهم - پرندگان (قوش لار)	
آغاج دکن = دارکوب، فاخته	
بایقوش = جغد	
بؤیور (بویی) = شانه به سر، مدهد	
بؤلبؤل = بلبل	
چالاقان (قوزقون) = کرکس.	
دورنا = دُرنا	
ساری کوتک = بلبل	
	دوازدهم - حشره ها:
	آری = زنبور

باشماق تیگن = کفش دوز	شاخه گل نشسته.
بیت = شپش	قارنشقالار بسوغدالاری یووالار
بیره = کبک	ینداشیرلار = مورچه ها گندم ها را به
نورتوخویان = عنکبوت	لانه هاشان می برند.
چایان = کزدم	سیزدهم - واژه ها و ترکیب های روزمره
چکیرنگه = ملخ	و ضرور
سه سر = سوسک	آنا = پدر
شیطان = عنکبوت	آناسی = پدرش
شیطان نورو (توری) = تار عنکبوت	آنام = پدرم
عنکبوت = عنکبوت	آتان = پدرت
قارنشقا = مور، مورچه	آناوی = پدرت را
قورداق = کرم، کرمک	آد = نام، اسم
کپه تک = پروانه	آداخلی = نامزد
کنه (کنه) = ساس	آداس = همنام
کنه ↑	آدرس = آدرس
میخ میغا (کۆر میلچک = پشه کور) = پشه،	آرایشگاه = آرایشگاه
پشه ریز گزنده	آردیم = قدم، گام
میلچک = ۱ مگس ۲ پشه	آشنا = آشنا
سه سر، پس حیوان دیر = سوسک، حیوان	آفاج = ۱ درخت ۲ چوبدستی ۳ فرسخ
بدی است.	آلاجاق = بستانکاری
آری اوشاغی چالدی = زنبور، بچه را	آلش - وئرش = خرید و فروش
نیش زد.	آنا = مادر
بیره، گنجه قورمادی یانام = کبک	آناسی = مادرش
نگذاشت شب بخوابم.	آنام = مادرت
عنکبوت، شیطان نوری توخور =	آنجاق = همین قدر، بالاخره
عنکبوت نار می تند.	آی = ۱ ماه (قمر) ۲ یک دوازدهم سال
کپه تک، گزولون بوداغینا قونوب = پروانه	

اۆزی = خودش	آت = گوشت
اوشاق = ۱ بچه، کودک ۲ فرزند	آتک = دامن
اۆخرو (اۆغری) = دزد	آل = دست
اۆلار = آنها، آنان	آلان = الآن، اکنون
اۆلگن = باریند ستور	الک = الک
اۆلگه = زادگاه، وطن، سرزمین	آمک = رحمت
اۆلوم = مرگ	آن = پهنا، عرض
اۆلی (اۆلن) = مرده	اۆ = او، وی
اۆن = ده	اۆت = ۱ گیاه، سبزه ۲ آتش
اۆنلار = اۆلار	اۆتاق = اتاق
اۆنا = به آن، به او	اۆتی شوی = اتوشوی
اۆنگون = ده روز	اوجا = بلند
اۆننان = از آن، از او	اۆجاق = اجاق
اۆنون = مال او	اوجالیتی = بلنداء، بلندی
اۆنی = آنرا، او را	اۆجور = آن طور
اۆتاق = بازی گاه	اۆخ = تیر، پیکان
اۆیونچاق = بازیچه	اۆدکولون = ادکلن
ایاق = پا	اۆدور = آن است
ایاق آلتی = زیر پا	اۆرا = آنجا
ایاق قابی = کفش	اۆراق = داس
ایت = سنگ	اۆرنا = وسط، میان
ایتگین = مفقودالاثر	اۆردان = از آنجا
ایچ = تو، درون	اۆرک = دل، قلب
ایچگین = محرم	اۆز = چهره
ایچهری = تو، داخل	اۆز = خود
ایش = کار	اۆزۆن = خودت
ایششک = خمر	اوزون = بلند

ایش-لک = کارکن	باسدئق = نوعی شیرینی
اُشیک = بیرون	باش = سر
ایکی = دو	باشارئق = باجارتق
ائل = ایل، تبار	باشماق = کفش
ایل = سال	باشماقچی = کفّاش
ایلان = مار	باغ = ۱ باغ ۲ بند، دسته
ائله = چنان	باغلی = بسته
ائله‌یل = مثل اینکه، گویی	بال = هل
ایندی (ایمدی) = اکنون	بالا = بچه، فرزند
ایندی جه = هم اکنون	بالاجا = کوچک
ایته = ستون	بالاخانا = بالاخانه، اتاق طبقه دوم
ایته‌ساب = سوزن و نخ	بالدوز (بالدیز) = خواهرزن
ائو = خانه	بان = بانگ، آواز (خروس)
ائولی = متأهل	بانگ = بانک
بابا = ۱ پدر بزرگ ۲ پدر	بخیه = بخیه
بانئق = ۱ فرورفته ۲ وصول ناشدنی	بگ = ۱ بیگ ۲ داماد
(طلب)	بر = این
باجا = باجه	بوجور = این طور
باجارئق (باشارئق) = توانایی، توان	بوخچا = بقچه
باجاناق = باجناق، هم‌زلف	بوداق = شاخه درخت
باخچا = باغچه	بورا = اینجا
باخار = مُشرف، روبرو	بُورج = بدهی
بارات = برات	بُورج‌لی = بدهکار
بارداق = ۱ دیزی ۲ ظرف خوراکی و آذوقه	بوردان = از اینجا
بارماق = انگشت	بُورک = کلاه
بارماق جئق = انگشتانه	بُوز = خاکی (رنگ)
	بوز = یخ

بوزلوق = یخچال، یخ بندان	یئوره = بنیاد، بنیان، پایه
بوش = خالی	پاپاق (بۆرك) = کلاه
بوشلی = بۆرجلی	باخیر = ۱ زنگ، ۲ زنگ زده
بوغ = سییل	پالان = پالان
بوغدا = گندم	پالاندوز = پالاندوز
بوگون = امروز	پالتار = جامه
بؤل = فراوان	پالتزو = پالتو
بؤلگو (بؤلگی) = سهم، قسمت	پتو = پتو
بۆلۆم = قسمت	پخمه = پخمه
بۆن = بُن	پۆشت = پُست
بۆنچاق = بَنچاق	پۆستچی = مأمور پست
بۆیوش = فخر فروشی	پۆستخانا = پست خانه
بیچین = درو، درو کردن	پۆسته = پُسته
بیچینچی = دروگر	پول = پول
بیر = یک	پولاککی = پول پرست
بیرآز = کمی	پۆلتیک = پلتیک
بیرزاد = چیزی	پوللو = پولدار
بیز = ۱ درفش ۲ نوک تیز ۳ ما (ضمیر)	پولسوز = بی پول
بیزو = گوساله ماده	پی = پیه
بنش = پنج	پیس = بد
بنغیرت = بی غیرت	پیلته = فتیله
بنکار = بیکار	پیلۆ = بلو، پلاو
بنکارا = بیکاره	پیلویز = ییلویز
بنل = ۱ کمر ۲ بیل	پیلویزخانا = چلوکبابی
بنلنچی = ابن طور، همین طور	پینکی = چُرت
بیلۆ = سنگ چاقو تیزکن	پینه = پینه
بنله = ابن طور	پینهچی = پینه دوز

تاتولا = گیاهی ستمی	توزاراق = بسیار تند، دوان
تاج = تاج	توستو (توستی) = دود
تاجیر = تاجر	توگان = دگان
تاخیل = غله	تولا = توله
تار = تار	تومان = تنبان
تارچی = تارزن	تومن = تومان (ده ریال)
تارچین = برخوردار، به آرزو رسیدن	تووله = طویله
تالار = تالار	توی = هروسی
تامارزی = حسرت زده، آرزومند	توی بگی = سرپرست و مجری هروسی
تای = ۱ لنگه ۲ مانند ۳ طرف، سر	توجه = جوجه
ثر = لطیف، تر	توجه کباب = جوجه کباب
تُرکی = ترک، ترحلوا	تجیم = جاجیم
تُرک = ترک	تیزنق = پاره
ترکی = ترکی	تیزنق = خط (که می کشند)
تزه = تیره، گیاه خوراکی	چاناق = ۱ محل تلاقی ۲ توده سرگین و
تزه (تازا) = تازه	جز آن
تنبکی = تنباکو	چاخیر = شراب
توپراق = تورپاق	چادیر = چادر
توتون = ۱ دود ۲ توتون سیگار و...	چارشاب = چادرشب
توخ = سیر	چارنق = چاروق
توخلو (توخلی) = بزه یک ساله	چالاخان = کرکس
توخوم = تخم	چای = چای، چایی
توریا = توبره	چای چی = قهوه چی
تورپاق = خاک	چای چی خانا = قهوه خانه
تورتوکوتی = ۱ شلخته ۲ ریخته ها و	چرچی = دست فروش
ریزه ها	چَرک = چارک
توز = گرد، غبار	چَرکه = چرکه

چک = چک	خیر داپول = پول خرد
چوموق = ۱ چیق ۲ چوب تر	خیر داجا = بسیار کوچک
چوموق آلتی = زیر میگاری	خیریم خیردا = خرده ریز
چوخ = زیاد	دار = تنگ
چوخور = گود، گودال	داراق = شانه
چوزک = نان	دال = پشت، عقب
چوزک چی = نانوا	دالاق = سپرز
چولاق = چلاق	دانا = ۱ گوساله ۲ دانه
چیچک = ۱ شکوفه ۲ آبله	داها = دیگر (دای)
چیخیق = در رفته (استخوان دست و پا)	دامی ↑
چیرک = چرک	دای = ۱ کرة دو مساله اسب ۲ دیگر،
خله = هنوز	دیگر باره
حوققا = حقه، وافور	دایاق = تکیه گاه
حوققاباز = حقه باز	دایچا = کرة اسب
حوله (حولی) = حوله	دالک = دلاک، سلمانی
خاراب = خواب	دن = ۱ دون، دانه ۲ آز
خارابا = خرابه	دنه = دانه، عدد
خبر = خبر	دوس (دوست) = دوست
خبردار = خبردار	دوست ↑
خط = خط	دوشرگه = منزل (در سفرهای قدیم)
خط باشی = سرخط	دوغرو (دوغری) = راست
خورا = خوره، جذام	دوکچه = دوکچه
خول = خُل	دوگو (دوگی) = برنج
خونچا = خوانچه	دولو (دولی) = ۱ پُر ۲ تگری
خیابان = خیابان	دول = دولو
خیار = خیار	دئونوم = پیچ (در راه و کرچه و...)
خیردا = ۱ کوچک ۲ پول خرد	دزیمه = کوبیده

دُریمه کباب = کباب کوبیده	سینه (دوش) = سینه
دُریش = کتک، گلاویزی	سینی = سینی
دیل = زبان	شال = شال
دیل لی باش لی = سر زبان دار	شالاکان = شارلاتان
دیل ماج = مترجم	شالاق = شلاق، تازیانه
راحات = راحت	شام کباب = شام کباب
راضی = راضی	شامی = شامی
زاد = چیز	شالتاق = آویزان، درهم
زَمی = زمین، کشتزار	شوتگه = شوتگه
ساب = ۱ نخ ۲ دسته چاقو و بیل...	شوخوم = شخم
ساتاشقان = مسخره کن، شوخ طبع	شیلتاق = بچه شلوغ و بهانه جو
ساتیش = فروش	شیللاق = لگد، جفتک
ساققال = ریش، لویه	شته = رطوبت
سالخیم = خوشه	ششی = شیی، چیز
سالون = سالن	صابون = صابون
سانجاق = منجاق	صاف = صاف
سانجی = درد	طاباق = طبق
سَرکه = سرزنش	عینک = عینک
سلمانی = سلمانی	فتر = فتر
سن = تو	فتر = فتر
سنین = مال تو	قاباق = جلو
سنین کی = از آن تو	قابورقا (قاییرقا) = پهلوی (در بدن)
سورمه = سرمه	قاپاخ = ذر، سر (ظرف)
سیرکه = سرکه	قاپی (قاپی) = ذر
سیفته = سفته	قادین = خانم (آدبی)
سیگار = سیگار	قارا (قره) = سیاه
سینیک = شکسته	قاراقاباق = اخمر

قارالتی = سیاهی	قیر = قیر
قارداش (قَرْدَش) = برادر	قیراق = کنار، لبه
قازان = دیگ	قینسا (گُزده) = کوتاه
قازانچا = دیگچه	قیش = زمستان
قالاق = ۱ توده، اباشته ۲ توده سرگین	قیل = موی یز، موی زیر مرد
قالووش = قالوش	قیل لی = پُرمو
قالین (قَلین) = کلفت، ضخیم	قن = قن
قایددا = قاعده	قنیچی = قبیچی
قییض (قبض) = قبض	قنین آنا = ۱ پدرزن ۲ پدرشوهر
قوجا = پیر	قنیننه = ۱ مادرزن ۲ مادرشوهر
قوجاق = آغوش، بغل	قین = ۱ برادرزن ۲ برادرشوهر
قوچجاق = جوانمرد، پهلوان	کاغاذ = کاغذ
قورخو (قورخی) = ترس	کاغاذ پول = پول کاغذی، اسکناس
قورشاق = شال کمر	کانال = کانال
قورقا = گندم بریان	کَرْمه = سرگین فشرده ستور
قوشا = دوتا، دو لا	کوب = بستو، ظرف سفالین برای مایعات
قول = غلام، برده	کونچ = کوچ
قؤل = بازو	کوزچه = کوچه
قولاق = گوش	کوزجهری = کوچنده
قولام = غلام	کوزر = کور
قؤلچاق = عروسک	کوزروق = مشقت
قؤلچوماق = چماق دار	کؤل = بوته، بوته خار
قوللوق = خدمت	کؤل = خاکستر
قوللوقچی (چو) = خدمتگزار	کؤل لوق = خارستان
قوؤل = قول، وعده	کوله = کله، کوتاه قد
قیراق = قیراق، زرنک	کؤمور = زغال
قینچ = پا، ساق پا	کؤمورلوک = زغال دان

کی = که (حرف ربط)	گنجمیش = گذشته
کنجی (کنجی) = بُز	گنچن = ۱ گذشته ۲ گذرنده
کیچیک = کوچک	گنچی (کنجی) = بُز
کیل = کیل، پیمانه	گیره = گیره
کیم = که؟	گیزلین = پنهانی
کیمه = ۱ کس، فامیل ۲ هرکس	لات = لات
گاموش = گارمیش	لامپ = لامپ
گبه = گبه، فرش	لاواش = لواش
گله جک = آبنده	لگه = لگه
گلین = چروس	ماش = ماش
گین = فراخ، گشتاد	ماشاش = انبر
گوتک = ناف	ماشالله = ماشاءالله
گوزبه لک = قارچ	ماغیل = عجب! کاش
گودول = کوزه شکسته	ماقال = منقل
گوده = کوتاه (قبصصا)	من = من (ضمیر)
گوز = چشم	منم = منم
گوزتله = گوزله →	منیم = مال من
گوزگو (گوزگی) = آینه	منیمکی = از آن من
گوزل = زیبا	منج = منج
گوزله = ۱ پیا ۲ منتظر باش	مولچوز (مولچی) = سرمه کش
گون = ۱ آفتاب ۲ روز	میرت جیل = شوخ طبع
گون اورتا = نیمروز، ظهر	میل = میل
گوندزن = فرستنده	میلاب = میلاب
گونوز = هنگام روز	میوه = میوه
گونزی = هوو	منیل = منیل
گوتشی = آفتاب گیر	ناچار = ناچار
گوزدوش = گاودوش	ناکوندنم = دست و پا چلفتی، بی سر رشته

ناماز = نماز	هارالی = اهل کجا؟
ناهار = نهار	هاواخ (هاواخت) = کی؟
نذری = نذر، نذری	هرگون = هر روز
نرو = نارو، حقّه باز	همیشه (همیشه) = همیشه
تکونلدم = ناکوندم	هن = بلی، آری
تتجه = چه طور	هوندول = نمشک
تتجه = چند	یاپراق = یاریاق
نیمچه = بشقاب	یاتمالی = لایق خواب
واخ = وقت	یاخچی ↓
وار = ۱ ثروت ۲ هست	یاخشی (یاخچی) = خوب
وارلی = ثروتمند	یاخین (یوخون) = نزدیک
وارلیق = هستی	یاد = ۱ بیگانه ۲ یاد، حافظه
واقت (واخت) = وقت	یار = معشوقه
واکس = واکس	یاراق = یراق، زینت
واکسچی = واکس زن	یاریاق = برگ
والای = تلو	یارپوز = پونک، پونه
واللا = واللّه	یارما = بلفور
واللاه ↑	یاز = بهار
واللاهلی = واللّه	یازلیق = بهاره (کشته)
واه! = واه!	یازمالی = نوشتنی
واه واه! = واه واه!	یازی = نوشته
وزم = درد	یازیچی = نویسنده
وسمه = رسمه	یازیق = بیچاره
وروشقان = ماجراجو، دهاکار	یازیللی = نوشته، نوشته شده
ورولموش = هاشق	یاش = ۱ تر، خیس ۲ سن و سال
هاچان؟ = کی؟ چه وقت	یاشیل = سبز
هارا؟ = کجا	بالان = دروغ

پترنه = داماد، شوهر دختر	بالانچی = دروغگو
په‌مه‌لی = خوردنی، خوراکی	یاماق = وصله
تتراؤلون = زود باشید	یامان = ۱ زشت، بد ۲ دشنام
دورون ایاغا = بلند شوید، برخیزید.	یان = ۱ نزد، نزدیک، ۲ باسن، کفل ۳
چینخین ائشیگه = بروید بیرون	پهلو، کنار
گنچین ماشینا = بروید توی ماشین	یاناق = گرنه، عذار، لُب
چکیل کنار = برو کنار	یان قیلنجی = کجکی، یک‌پهلو
نه اولوب؟ = چه شده	یالاجاق = سوختنی (هیزم، زغال و...)
نه ایچون دایانیب سیز؟ = برای چه	یانتیق = سوخته
واایستاده‌اید؟	یاهاق = یاناق →
دیل یلمیرم = زبان نمی‌دانم	یای = ۱ تابستان ۲ فتر
هنج یلمیرمیز؟ = اصلاً نمی‌دانید؟	یای‌لیق = روسری
بیر آزدوشونورم = کمی می‌فهمم	یوخ = ۱ نه ۲ نیستی، نداری
اؤنه دیر؟ = آن چیه؟	یوخسا = وگرنه
سونی نئچه‌یه آلدیز؟ = این‌را چند	یوخسول = بی‌بضاعت، ندار
خریدید؟	یوخون (یاخین) = نزدیک
اؤتوز تۆمنه = به سی تومان	یورقون = خسته
دورون، ایستدی گلیرم = وایستید، الآن	یوخون = کلفت، حجیم
می‌آیم	یول = راه
اوجا دانیشین = بلند حرف بزنید	یولچی (چی) = گدا
یاواش دانیشین = آهسته حرف بزنید	یول‌داش = رفیق، دوست
یاواش‌انه خبرا = یواش‌ا چه خبره!	یون = پشم
سیرکیم سیر؟ شما که هستید؟	یون‌گول = سَبک
کیم ایله‌نایشیزوار؟ = با که کار دارید؟	یئر = زمین
من سیزی تانیمیرام. = من شما را	یئرئنجی = درنده
نمی‌شناسم.	یئرئتیق = پاره، دریده شده
نه خیر. قاپونی آجاییل‌م‌رم. = نه خیر.	یئرکۆکی (یئرکۆکن) = هویج

اؤلسون. وئرین = باشد. بدهید.	نمی توانم در را بازکنم
بیلیرم. دوزدور = می دانم. درست است.	منیم باشیمی اصلاح ایله یین = سر مرا
سس گلیر. بیرآز اوجا دانیشین = صدا	اصلاح کنید.
نمی آید. قدری بلند صحبت کنید.	باشیمی دیب دن وورون = سرم را از ته
سیزی ایستیرلر = شما را می خواهند.	بزنید.
قولاغ آسین = گوش کنید.	ساج لاریمی دوزلدین = گیسوهایم را
یوخ. اولماز = نه. نمی شود.	مرتب کنید.
نییه؟ نه ایچون = چرا؟ برای چه؟	منه بیردنه رنگ لی عکس سالین = یک
اؤلسون. گلیر = باشد. بیاید.	عکس رنگی از من بگیرد.
ایاق ساخلا = وا ایست.	بر باشماغا واکس وورون = به این کفش
بودا دورون = اینجا وایستید.	واکس بزنید
دایانین. گلیم. گنده ک = وایستید. بیایم.	لطفاً بوکوتا اوتی چکین = لطفاً به این کت
برویم.	اتو بکشید.
گنج اولدی. تزاؤلون = دیر شد. زود	لطفاً خط باشیمی دوزلدون = لطفاً
باشید.	سرخط مرا مرتب کنید.
سیزه کؤمک ایلیه بیلهرم؟ = می توانم	شوغلون نه دیر؟ = شغلت چیست؟
کمک تان کنم؟	کارمندم = کارمندم
اؤنا نه دئییم؟ = به او چه بگویم؟	حقوقون نئجه دیر؟ = حقوقت چقدر
هارا گنده جک سیز؟ = به کجا خواهید	است؟
رفت؟	آنین کیلوسی نئجه دیر؟ = گوشت،
اوشاق لار نئجه دیرلر؟ = بچه ها	کیلوی چند است؟
چطورند؟	کیلوسی اوج مین تومن = کیلوی سه هزار
هامی یاخشی دیر = همه خوبند.	تومان.
سیزین آدیز نه دیر؟ اسم شما چیست؟	هولونون کیلوسی نئجه دیر؟ سگیز
مینم آدیم کسری دیر = اسم من کسری	پوزتومن = هلو کیلوی چند است؟
است.	هشتصد تومان
فامیلیز نه دیر؟ نام خانوادگی تان چیست؟	آشاغا اولماز؟ = کمتر نمی شود؟

قامیلیم محسن زاده دیر = نام خانوادگی ام محسن زاده است.

گلین قاباق لیق = بیاید جلوتر.

گنچین دال لیق = عقب تر بروید.

چینخین اوسته = بروید بالا.

آنین آشاغیه = بیاید پایین.

هارا گندير سیز؟ = کجا می روید؟

خیابانانا گنديره م، میوه آلام = به خیابان

می روم. میوه بخرم.

پورتغال تشچه دیر؟ = پرتغال چند است؟

کیلوسی بشش یوز تومن = کیلویی پانصد

تومان

نه اولوب؟ = چه شده؟

پیرزاد اولمیبوب = چیزی نشده.

ایندی گله ییلمه رم = حالا نمی توانم بیایم.

صباح گله رم = فردا می آیم.

قارداشیمین قاباغینا گتدیم = به استقبال

برادرم رفتم.

قهوه خانانا باغلی دیر = قهوه خانه بسته

است.

هوتل آچینخ دیر = هتل باز است.

منیم یوکوم وار = من بار دارم.

ساعات قاباغینا تشچه یه آپاریرسان =

جلوی ساعت چند می بری؟

تاکسی دان آندیم = از تاکسی پیاده شدم.

اؤتوبوسا میندیم = سوار اتوبوس شدم.

لطفاً بوچکی منه خیردالایین = لطفاً این

چک را برای من خرد کنید.

آقا! من اون مین تومن پول ایستیرم = آقا!

من ده هزار تومان پول می خواهم.

شفره گنديره م. لطفاً مین لیک وئیرین =

مسافرت می روم. لطفاً هزاری بدهید.

اؤنسون سیفته سی واخواست اولوب =

سفته او واخواست شده.

چهاردهم - تعارف ها و احوال پرسی ها

آخشاموز خیر = شب به خیر

آللاهانا پشیردیم = به خدا سپردم.

آللاه عؤمور وئرسین = خدا عمرت بدهد.

آللاه قزوات وئرسین = خدا قوت (بدهد)

اختیارینز وارا = اختیار دارید.

اطاعت قبول = اطاعت قبول

ال لریز آغرینامسین = دست شما درد

نکند.

اؤز اثریز دیر = خانه خودتان است

ایاخلارینز آغرینامسین = پاهاتان درد نکند.

ایکیندیز خیر = عصر شما به خیر

این شاللا؟ = انشاء الله (کجا می روید؟)

سلام! = سلام!

صوب به خیر = صبح به خیر!

گنجه زخیر = شب به خیر!

گون اورتاز خیر = ظهر به خیر!

ساغ اول (زننده و سالم باش) = متشکرم

جوخ ساغ اول = خیلی متشکر

سحر یز خییر = صبح تان به خیبر	باد.
خدا حافظ (خود اقیظ) = خدا حافظ!	یا خشی سیز = خویید؟
آللاه یاراؤلسون! = خدا یار و یاور تان باد!	چوخ ممنون. یا خشی ام = خیلی ممنون.
خوش گلیب سیز = خوش آمده اید	خویم
(آمدید) (در وقت ورود مهمان)	سیز نجه سیز؟ = شما چطورید؟
صفا گتیریب سیز = صفا آورده اید.	من ده ییس دیله م (دگیله م) = من هم بد
لطف ایله میسیر = لطف کرده اید.	نیستم.
سرافراز انله میسیر = سرافراز فرموده اید.	حالیز یا خشی دیر؟ = حال تان خوب
چوخ چوخ خوش گلیب سیز = خیلی خیلی	است؟
خوش آمده اید.	اوشاخ لار نجه دیر = بچه ها چطورند؟
اؤز ائویزدی. گینه ده تشریف گتیرین =	خانیم نجه دیر لر = خانم چطورند؟
خانه خودتان است. باز هم تشریف	چوخ صاغ اول. هامی یا خشی دیر = خیلی
بیاورید.	ممنون. همه خورند.
خوش گلدیز. لطف انله دیز = خوش	باش اؤسته (روی سر) = به چشم
آمدید. لطف فرمودید (وقت خدا حافظی	باشیم اؤسته = روی چشم
مهمان).	باشوز آغریماسون = سرتان درد نکند.
گؤز لریمز آیدین = چشمهایمان روشن	بویورون = بفرماید
گؤز لریز آیدین = چشمهایتان روشن	بویورون گؤزگی = بفرماید بینیم.
آیدین لئق ایچینده اولاسوز = غرق شادی	بویورون. میوه ییین = بفرماید. میوه
و روشنایی باشید.	بخورید.
گؤزؤم اؤسته = به چشم، روی چشم	بویورون. قایلی یوخ دور = بفرماید. قابل
گؤز اؤسته = به چشم	شما را ندارد.
گؤزؤز آغریماسون = چشم تان درد نکند.	بویورون چایوزی انجین = بفرماید
حالیز نجه دیر؟ = حال تان چطور است؟	چایی تان را بخورید.
کفیز؟ = حال شما؟	بویورون ایچه ری = بفرماید تو.
کفیز کؤک دور؟ = حال تان خوب است؟	بویورون یوخاری = بفرماید بالا.
کفیز یا خشی اولسون = حال شما خوش	بویورون ائوه = بفرماید خانه.

- بویورون آگله شون = بفرمایید بنشینید.
 چوخ ممنون، گشدیره م. = خیلی ممنون می روم.
 یه گشدلر سیز؟ = چرا می روید؟
 واجب ایشیم وار = کار واجبی دارم.
 سلام یتیرین = سلام برسانید.
 نه عجب! = چه عجب!
 نه عجب بو طرف لردن! = چه عجب از این طرفها!
 تشریف گتیرین ییزه = به خانه ما تشریف بیاورید.
 باش اوسته. گئورک ایشالله = به چشمم ببینم، انشاءالله
 گوزوموز اوسته یشریوار = زوی چشم ما جا دارید.
 گوزلوروک. حتماً تشریف گتیرین = چشم به راهیم. حتماً تشریف بیاورید.
 بیزی خوشحال ایله رسیز = ما را خوشحال می کنید.
 ییزی شاد ائله دیز = ما را شاد کردید.
 هامی، سیزی سنویر = همه، شما را دوست دارند.
 باشوز اوجا اولسون = سرافراز باشید.
 باشیمیزی اوجالت دیز = سرافرازمان فرمودید.
 بئنده نواز لبق ائله دیز = بئنده نوازی فرمودید.
 غریب نوازلیق بویوردوز = غریب نوازی فرمودید.
 سفره ز آچیق اولسون = سفره تان باز باد.
 چوخ شرمندله لیک وئردئز = خیلی شرمندمان کردید.
 بایراموز مبارک = عیدتان مبارک
 تازا ایلیز مبارک = سال نو مبارک
 سفر به خیر = سفر به خیر
 سلامت قیده سیز = به سلامت برگردید.
 یورولمیه سیز = خسته نباشید.
 همروز آرتیق = عمرتان زیاد
 عزتیز آرتیق = عزتتان زیاد
 لوظفوز آرتیق = لطفتان زیاد
 مرحمتوز آرتیق = مرحمتتان زیاد
 عزیز اولاسوز = عزیز باشید.
 وار اولاسوز = زنده باشید.
 گوله گوله! (خندان خندان!) = خدا حافظ
 خواهش ایلیرم = خواهش می کنم
 حالیز، احوالیز؟ = حال و احوالتان چگونه است؟
 لاپ یاخشی = بسیار بسیار خوب
 ائریز آودان = خانه تان آباد (در خدا حافظی)
 ساغ لبقیلان = به سلامت (هنگام خدا حافظی)
 باغیشلایین = بیخشید
 چوخ لطف ائله دیز = خیلی لطف فرمودید.

پانزدهم - برخی از واژه‌های بسیار ضرور مشترک فارسی و ترکی با این که در اواخر همین فصل، نمونه‌های رسا و فراوانی از واژه‌ها و اصطلاح‌های مشترک را آورده‌ایم (ص ۴۶۵ تا ۵۲۲) در اینجا نیز پاره‌ای از آنها را که ضروری‌تر هستند، به ترتیب حروف تهجی می‌آوریم.

آتش‌نشانی

آژانس

آش

آمفی‌تئاتر

آمپول

أتاق (اتاق)

اتوبوس

اقامت

اورژانس

ایستادیوم

باری

بازار

باغ

بلکه

بلیط

بیابان

بیمارستان

بارک

پانسمان

پذیرش

دؤغروسى چؤخ ياخشى گئجه‌دير = راستى، شب بسيار خوبى است.

سيزده بيزه گلين = شما هم به خانه ما بيايد.

حتماً قوللوغوزا چاتارام = حتماً به خدمت مى‌آيم.

تشرىفیز اولسون. هله‌تئزدير = تشرىف داشته باشيد. حالا زود است.

ممنون! ايشيم وار. گرگ گئدهم = ممنون! كار دارم. بايد بروم.

اوشاقلارى ده گتيرين = بچه‌ها را هم بياوريد.

باش اوسته. گتيره‌م = به چشم! مى‌آردم.

چؤخ متشكرم = خيلى متشكرم.

منه چوخ كؤمك ائله‌ديز = خيلى به من كمك كرديد.

نه عجب! يؤل آزينب سيزا = چه عجب! راه گم كرده‌ايد!

چؤخ عجب! چؤخ ياخشى! = خيلى هالى! خيلى خوب!

لطفاً ييردنه چاي وئرين = لطفاً يك چاي بدهيد!

گؤز اوسته. الان = روى چشم. همين الان

داداشين حالى نئجه دير = حال برادرمان چه‌طور است؟

ساغ اولاسوز. ياخشى دير = متشكرم. خوب است.

پرتغال	دوریا
پرده	دست انداز
پوستار	دیس
پلو (پیلو)	رختخواب
پنجره	ساک
پنیر	سالاد (سالات)
پینک پونک	سالن (سالون)
تاکسی	سواری
تاکسی تلفونی (تلفونی)	سوپ
تخت	سینما
تختخواب	صاف
ترن (ترنن)	صافکاری
تئاتر	صندلی
جنگل	غذا
چمدان	غذاخوری
خودکار	فامیل
خودنویس	فرش
خوش	فرو دگاه
خوشحال	فروشگاه
خوشوقت	قالی
خیابان	قطار
خیار	قلم
دارو	کلینیک
داداش	کیف
دریان	گاراژ
درمان	گیلاس
درمانگاه	مأمور

مداد	پرستار آمپولی یاخشی وورور = پرستار،
مسافر	آپول را خوب می‌زند.
مسافرت	ساناز، موسیقی نین ردیف‌ترین تانیر =
مسافرخشی	ساناز، ردیف‌های موسیقی را می‌شناسد.
معلم	بابام گلدی = پدرم آمد
منزل	آژانس، گنجی گوندوز آجیق دیر = آژانس،
میز	شب و روز باز است.
مینوی بوس	گندیرم بازارا = به بازار می‌روم
میوه	قطارینان گندیم شده = با قطار به مشهد
نارنج	رفتم.
نارنگی	کتاب، باهادر = کتاب، گران است.
راگون	کلاس، سویوق دور = کلاس سرد است.
ریزا	پنجره‌نی آج = پنجره را باز کن.
هم‌سفر	تختخوابی دوزلتدیم = تختخواب را
هم‌صحبت	مترتب کردم.
هم‌منزل	رختخوابی ینغ = رختخواب‌ها جمع کن.
هنرمند	درمانگاه‌ها گندیرم = به درمانگاه می‌روم.
هواپیما	صندلی‌لی گئیرین = صندلی را بیاورید.
یادداشت	کرایه‌لر باهالانیب = کرایه‌ها گران شده‌اند.
جنگل گوزل‌دیر = جنگل زیباست.	مسافریمیز گلدی = مسافران آمد.
سینما شولوغ ایدی = سینما شلوغ بود.	هنرمندین ارزشی وار = هنرمند ارزش دارد.
معلم، درسی یاخشی باشاسالیر = معلم،	
درس را خوب می‌فهماند.	
لطفاً مدادینیزی وئرین منه = لطفاً مدادتان	
را به من بدهید.	
من فوتبالی جوخ سئویرم = من فوتبال را	
خیلی دوست دارم.	

شانزدهم برخی از کلمه‌های مترادف
مترادف، دو یا چند کلمه را می‌گویند که در
لفظ، مختلف؛ ولی در معنی، یکی باشند،
مانند «گوزل» و «گؤیچک» که با وجود
اختلاف لفظ، هر دو به معنی زیبا هستند.

پیار: پیاز = سوغان	اینک برای کمک به آموزش نیازمندان و یا
پیر: قوجا (مرد) = قاری (زن)	دوستداران زبان ترکی، شماری از
جارختی: رخت‌آویز = پالتار آهاجی =	کلمه‌های مترادف ترکی را به‌ترتیب
پالتار آسان	حروف تهجی مترادف‌های فارسی‌شان در
جدا کردن: آیرماق = آرالاش دیرماق (در	زیر می‌آوریم:
درگیری)	آشنا: آشنا = تائیش
جنگل: جنگل = منشه (= بیشه)	آلبالو: آلبالی = گیله‌نار
چشمه: چشمه = گوزه = بولاق	آمپول: آمپول = اینه
خانه: منزل = انو	آن طرف: او طرف = اویان
خدمت: خدمت = قول‌لوق	آهر: آهر = جیران
خدمتگزار: خدمتکار = قول‌لوقچی	اکنون: آلان = ایندی
خواهر: باجی = آبجی (احترام‌آمیز)	این طرف: بو طرف = بویان
خوراکی: خورک = پهمه‌لی	بادبزن: بادزن = یشلی
خوش مزه: خوش مزه = دادلی	بالا: اؤست = یوخاری
خیاط: خیاط = درزی	بامزه: مزه‌لی، دادلی
درخشان: پارلاق = ایشیق‌لی	بانمک: دوزلی = ملیح
درد: درد = آغری = سانجی	بدگل: بدگیل = چیرکین = کیفیر
دل: قلب = اوزک = کؤگول (خاطر) =	برادر: قارداش = داداش (احترام‌آمیز)
کؤنول	بسته: یاغلو (باغلی) = توتوق
در به هم زن: آرا ووران = آراقتیش دیران	بلی: بعله = هن
دوست: دوست = دؤس = یولداش = رفیق	بهار: باهار = یاز
دوست داشتنی: سؤیمه‌لی = ایسته‌مه‌لی	بی بضاعت: یوخسول = فقیر = کاسیب
دیر: گنج، بئواقت (بخواخ)	بیمار: مریض = کئف‌سبز
دیروز: دؤن = دؤن‌لری، گنچن گون	بیمارستان: بیمارستان = مریضخانا
دیشب: دؤن گنجه = گنچن گنجه	بی نمک: دوز سوز = شیت
رنجیده: اینجیک = رنجیده	پدر: آتا، دده (عامیانه)
رو (چهره): اوز = صورت	بلو: پیلو، چیلو

(هامیانه)	رودخانه: چای = رودخانه
گت: کُوت = پش جک	رو سری: روسری = چرقت
کدو: کدو = بورانی	روشن: ایشیق = آیدین
کدام؟ = هانسی؟ = هانکی؟	زردآلو: اریک = قیسی
کفش: باشماق = ایاخ قابی	زلف: ساج = تل = زلف
کم: آز = اسکیک	زور: زور = گوج
کوتاه: گوده = قیصا	زیاد: چوخ = آرتیق
کوچک: کیچیک = بالاجا = خیردا =	زیا: گوزل = گزیچک
خیرداجا = جیققلی	زیر: آلت = آشاغا (آشاهی)
کی؟ (چه وقت؟): هاواخ (هاواقت)؟ =	سبزه: سبزه = گوی = گزیرتی
هاچان	سخن چین: سوزگز دیرن = آراووران
گردش: گردش = گزمک = دۆلانماق	سرشیر: سوت اوزی = قیماق
لپ: یاناق = یاهاق	سرمایه دار: پوللی = وارلی = کثفی ساز
مادر: آنا = تنه	سهم: سهم = حصه = پای = بولگوز
مناهل: متاهل = انزلی	سیب زمینی: یشرالما = گزئوب
مجرد: مجرد = سروای	شاد: شاد = خوشحال
مراقب: مراقب = گوزت چی =	شب به خیر: آخشامیزخیر = گنجبه زخیر
گزدوزی چی	شورت: شورت = تونوکه
مسافر خانه: مسافر خان = مهمان خان	صبح به خیر = صابا حیزخیر = صبح به خیر
نادان: آنلاماز = ییلمز = قانماز	= سحریز خیر
نامزد: آداخلو (آداخلی) = نشانلی	هاقل: هاقیللی = دوشونن
وسط: آرا = اورتا = وسط	عزیز: عزیز = ستویملی، ایستکلی
وطن: وطن = یورد	عصر: عصر = ایکین دی
هرکس: هرکس = هرکیم	قد: قد = بوی
همسایه: همسایا = قونشو	قرص: قورص = خب
هیچ کس: هیچ کس، هیچ کیم	قهوه خانه: قهوه خان = چایچی خان
	کارگر: کارگر = ایش چی = فعله = صمله

هفدهم - برخی از کلمه‌های متشابه:

متشابه، دو کلمه است که برعکس مترادف، لفظ‌شان یکی است؛ ولی معنی و گاهی گروه دستوری‌شان متفاوت است؛ مانند «خویش» و «خبش» در فارسی و «چاپاچاق» در ترکی، که هم معنی فعلی (می‌چاپد) دارد و هم معنی اسم آلت (ساطور). کلمه‌های متشابه در زبان ترکی، بسیار بیشتر از زبان فارسی است؛ بویژه فعل‌ها که بسیاری از ساختارهای آنها در معنی اتم، مصدر، اسم مصدر، اسم آلت و جز آن به کار می‌روند؛ مانند فعل مستقبل «گشچه‌چک» (خواهد گذشت) که به معنی صفت فاعلی گذشته (زمان گذشته) نیز به کار می‌رود و «گشچینه‌چک» (خواهد گذراند) که به معنی اسم مصدری (گذران) نیز کاربرد دارد. اینک برخی از کلمه‌های متشابه را که می‌تواند به یادگیری نوآموزان زبان ترکی کمک کند، به ترتیب حروف تهجی واژه‌های ترکی در زیر می‌آوریم:

آنا: پدر / بیندازد

آتمیش: شصت / انداخته

آچار: کلید / می‌گشاید

آسلان: شیر / آویزان شو

آلاجاق: طلب، پستانکاری / خواهد گرفت

آی: ماه / اسم صوت

آل‌لر: دستها / دست‌مالی می‌کند

آن: پهنا / پیاده شو

اوتوراق: اقامت / بنشینیم

اوخ: تیر، پیکان / اسم صوت

اوز: چهره، رویه لباس / شناکن، جداکن

اوزلر: چهره‌ها / به‌گزینی می‌کند

اؤلوم: مرگ / بمیرم

ایاق‌لار: پاها / لگدمال می‌کند

باش‌لار: سرها / آغاز می‌کند

باغ‌لار: باغها / می‌بندد

بوز: بُز / برهم بزن، پاک‌کن (امر)

ناخیل: غله / خودت را جا بزن

توت: توت (میوه) / بگیر

چاپاچاق: ساطور / می‌چاپد

چای‌دان: قوری / از رودخانه / از جای

داغ: داغ و گرم (صفت) / کوه (اسم)

داغ‌لار: کوهها / داغ می‌کند، داغ می‌نهد.

دانا: گوساله / دانه، عدد

دای: کوزه اسب (اسم) / دیگر، دیگریاره

(قید)

دوز: راست، درست / بچین

دوزوم: صبر و شکیبایی / صبر کنم

دوش‌لر: مسینه‌ها / با حرص و ولع

می‌خورد (مجاز)

دوشونه‌چک: فهم / خواهد فهمید

دولاناجاق: گذران، معاش / خواهد گرفت

خواهد کرد، کنار خواهد آمد	چرخید
گیر: گیر، گرفتاری / داخل شو	دولی: پُر (صفت) / تگرگ (اسم)
مین: هزار / سوار شو	دۈنگه: پیچ، گردنه / برگرد و بیا
ونره جک: بدهی، فرض / خواهد داد	دۈنۈم: پیچ / برگردم
یاتاق: یتاق، خوابگاه ستور / بخوایم	سای: شمار، تعداد / بشمار
یاز: بهار / بنویس	سسرلر: صداها / صدا می زند
یاغ لار: روغنهای / روغن می زند، چرب می کند.	سولار: آبها / آب می باشد.
یان: کنار، ران / بسوز	قاجاق: گریزگاه / خواهد دوید / خواهد گریخت
یاناق: سوخت، هیمة، هیزم / خواهد سوخت	قازما: کلنگ یک سر / نَکن، مکن
یالار: سوزان، شعله ور / می سوزد.	قازماق: نه دیگ (اسم) / کندن (مصدر)
یول: راه / دفعه / بچین، درو کن.	قال: سر و صدا / بمان
هتجدهم - برخی از اسمها و صفتهای متضاد و متقابل	قاناق: فهم، دریافت / خواهد فهمید
آباد، ارچوق = آباد، ویران	قانماز: نفهم، بی شعور / نمی فهمد
آچیق، باغلی = باز، بسته (راه)	قوتولاجاق: رهایی، امکان رهایی / خواهد رهِد / تمام خواهد شد.
آچیق، توتوق = باز، گرفته (هوا)	قۇناق: مهمان / بنشینیم، فرود بیایم
آرواد، کیشی = زن، مرد	قیرخ: چهل / بتراش (موی را)
آرتیق، اسگیك = زیاد، کم	قیل: موی زبر، موی بُز / آداکن، انجام بده (نماز و... را)
آرتیق، کۆک + لاغر، چاق	کۆرلار: کورها، نابینایان / گم و گور می کند. حیف و میل می کند.
آز، چۆخ = کم، زیاد	گلین: عروس / بیاید
آشاقی، یوخاری = بالا، پایین	گۆل: گل / بخند
آغ، قره (قارا) = سفید، سیاه	گشچه جک: گذشته، ماضی / خواهد گذشت
آغیر، یونگول = سنگین، سبک	گشچینه جک: گذران، معاش / گذران
آلاجاق، ونره جک = طلب، بدهی	

اَلت، اوست = رو، زیر	بِرک، ییمیشاق = سفت، نرم (نان و...)
آیدن، توتقون = روش، گرفته (کدر)	بُریوک، کبچیک = بزرگ، کوچک
آیری، بیر = جدا، با هم	تائیش، یاد = آشنا، بیگانه
آینخ، پخمه = باهوش، پخمه	تَر، قوری = تر، خشک (چوب و درخت)
آرکک، دیشی = نر، ماده	تمیز، چیرک = تمیز، چرک
آشکار، گیزلین = آشکار، پنهان	توخ، آج = سیر، گرسنه
آنلی، آنسیز = عریض، کم عرض	جاوان، قوجا = جوان، پیر
اوتاقاش، اوزلو (اوزلی) = کم‌رو، پررو	چوخ، آز = بسیار، اندک
اوجا، آلچاق = بلند، پست	چوخ ییلمیش، آزیلمیش = دانا، نادان
اوزکلی، قورخاق = پُردل، ترسو	حله‌لیک، همیشه‌لیک = موقتی، دائمی
اوزاق، باخین = دور، نزدیک	خاراب، آباد = خراب، آباد
اوزون، گوده (قیصصا) = بلند، کوتاه	خَرره، دوری = گل‌آلود، زلال
اوشاق، بُریوک = خردسال و بزرگ‌سال	دادلی، دادسیز = خوش‌مزه، بی‌مزه
اویاق، یاتمیش = بیدار، خفته	دَرین، دایاز = عمیق، کم‌عمق
ایچ، اوز = تو، رو	ذلی، عاقیل‌لی = دیوانه، عاقل
ایچهری، ایشیک = تو، بیرون	دوزلو (لی)، دوزسوز = بانمک، بی‌نمک
آبری، دوز = کج، راست	دُوس (دوست)، دشمن = دوست، دشمن
ایری، خیردا = درشت، ریز	دُشوتن، دُشونمهز = فهمیده، نفهم
ایستی، سویوق = گرم، سرد	دُغرو، یالان = راست، دروغ
ایستی‌قان‌لی، قانی‌سویوق = خون‌گرم، نامهربان	دُغروچی، یالانچی = راستگو، دروغگو
ایشیق، قارائلیق = روشن، تاریک	دیل‌لی باش‌لی، دیل‌سیز باش‌سیز = سر
ایشیق‌لی، توتقون = درخشان، کدر	زبان‌دار، بی‌زبان
اڭو، ایشیک = خانه، بیرون	دَیهرلی، دَیهرسیز = بهادر، بی‌بها
اڭولی، اڭوسیز = متأهل، مجرد	راحات، چتین = آسان، دشوار
باها، اوجوز = گران، ارزان	ساغلام، کشف‌سیز = تندرست، بیمار
بِرک، بوش = سفت، شل (آش و...)	ساغمال، قیسیر = شیرده، ناآبستن، نازا
	شور، دوزسوز = شور، بی‌نمک

اؤخومالی = خواندنی	دارقاشایئرد (= داروغه شاگرد) = لات و
اوزون = دراز	هرزه
اوزون سؤ = دراز گونه، دراز قد	دویبه = بذله‌گو
اؤگوز اؤنباشی = تراشیده و نخراشیده!	دوری = زلال
ایچمه‌لی = آشامیدنی	دوزسوز = شیت، بی‌نمک
ایستکلی = محبوب، معشوق،	دوزلو (لی) = بالمک، باملاحت
دوست‌داشتنی	دیزقیراق چی = پست و هرزه و
ایسته‌مه‌لی = دوست‌داشتنی	بی‌شخصیت
ایشیق = ۱ روشن ۲ روشنائی	دیشی = ماده (مقابل نر)
ایشیق‌لی = درخشان	دی‌لی اوزون = زیان‌دراز
ایلیق = نیم‌گرم، ولرم	دی‌لی‌باشلی = زیر و زردنگ
باشاریق‌لی = توانا	ساری = زرد
باش‌سینز = بی‌سرپرست، خودسر	ساواشقان = اهل بزب‌بزن
باشی‌آشاغا = سر به‌زیر / شرم‌نده	سایاق = هشیار، بیدار
باشی‌اوجا = سر بلند	سس‌سینز = بی‌صدا، بی‌سر و صدا
باها = گران	سؤگولی = محبوب، معشوق، یار
بۆیوک = بزرگ	سؤیگولی = دوست‌داشتنی
پارلاق = درخشان	سؤیمه‌لی = دوست‌داشتنی
پیس = بد	سینیق = شکسته، پاره
تازا (تزه) = تازه	سینیق‌سالخاق = پاره پوره
توتارلی = اثرگذار، مؤثر	سئویمه‌لی = سؤگولی
جاوان = جوان	شیت (دوزسوز) = بی‌نمک
چالیش‌فان = پرتلاش	قارا (قره) = سیاه
چیرکین = چرکین، زشت	قاراقاباق = اخمر
خاراب = خراب	قاراگؤز = سیاه‌چشم
خوره = گل‌آلود	قارانلیق = تاریک
داصراکار = ماجراجو	قاری = پیرزن

قافاسی قالین = نفهم، کم فهم!

قالین = ضخیم

قوجا = پیر

قوری = خشک

قهوه‌ای = قهوه‌ای

قیرمیزی = قرمز، سرخ

کؤنه (کهنه) = کهنه

کیچیک = کوچک

کیغیر = زشت، بدگل

گورمه‌لی = دیدنی

گوزل = خوشگل، زیبا

گولش = خنده‌رو

گولمه‌لی = خنده‌دار

گوی = سبز

گوی چک = زیبا

گیره‌وه‌لی = کاردان

مایماق = پخمه، هالو، گنج

میزی = موزی

ناطاراز = ماجراجو، شیطان، شلوغ

یامان = بد

یورقون = خسته

او، ترک بوشادوشمیب = او گرم و سرد
نچشیده است.

دوست یامان گون ده درده دَیهر = دوست
در روز مبادا به درد می خورد.

چمن نه گوزل دیر! = چمن چه زیباست!
محبت اوزاق یاخین بیلمه‌ز = محبت، دور

و نزدیک نمی شناسد.

اوجا سس، ینرگویی گز نوروب = صدای
بلند در زمین و آسمان پیچیده است.

هاوا قاوللیق دیر = هوا تاریک است.

آر آرواد، گول دورلر = زن و شوهر، گل
(دوست داشتنی) هستند.

علی منیم سنویملی دوستوم دور = علی
دوست بسیار عزیز من است.

بیستم - پاره‌ای از ضمیرها

من = من

سن = تو

او = او، وی، آن

بیز = ما

سینز = شما

اولار = ایشان، آنها

کیم؟ = که؟

هارا؟ = کجا

هامی = همه

هانسی؟ (هانکی) = کدام؟

هانی؟ = کو؟

هاواخ؟ (هاواقت) = چه وقت، کی؟
هرزاد = هر چیز

هرکس = هر کس

هرکیم = هر کس

هره = هر یک

هنج = هیچ

هتج کس = هیچ کس	بیری گون = پس فردا
اؤگندیر = او می رود.	توند = تند
سیز بویورون = شما بفرمایید.	تتر = زود
بیز سؤرا گله رۆک = ما بعد می آییم	دال = عقب
اؤلار گلمیه جک لر = ایشان نخواهند آمد.	دوتن = دیروز
سن تک گل دۆن؟ = تو تنها آمدی؟	دوتن لری = ↑
کیم گله جک؟ = که خواهد آمد؟	دویون جان = سیر، تا حد سیری
هارا گندیر سیز؟ = کجا می روید؟	سحر = فردا
کتاب هانی؟ = کتاب کور؟	سحر چاغی = بامداد، وقت صبح
هتج کس گلمیب = هیچ کس نیامده است.	سؤرا = بعد
	سؤنانان ↑
پیست و یکم - پاره ای از قیدها	صابا (صاباح) = فردا
آخیر = آخر	صاباح لاری ↑
آخشام باشی (اوستی) = سرشب	قباخ جا = پیشاپیش، پیشتر
الان = الآن، اکنون	قاجاراق = تند، دوان
اؤزا = آدجا	گاه دان = گاهی، هرازگاه
اؤرتا = وسط	گاه گاه = گاه گاه
اوزاق = دور	گون اورتا = ظهر
اؤل = اول	گون اورتا چاغی = وقت ظهر
اؤلاییلر = ممکن است، شاید	لاپ = عیناً، درست
اؤبان = آن طرف	لاپ دان = ناگاه، ناگهان، یکهو
ایندی = اکنون، حالا	هارا؟ = کجا؟
بورما = اینجا	هامی دان سؤرا = بعد از همه
بوگون (بویون) = امروز	هامی سی = همه اش
بویان = این طرف	هاپان؟ = کجا؟
بیردن = ناگهان، یکهو	هردم (هردن): گاه گاه
بیرگون = روزی	هردن (هردم) ↑

گوزاوسته = به چشم	هردن بیر = هرازگاه، گاهی
ماشاللا = ماشاء الله	یاخشی = خوب
نه عجب! = چه عجب	یاواش = یواش
هن = بلی	یاواش جانا = یواشکی
یوز آفرین! = صد آفرین	اول اوکلدی = اول او آمد.
آفرین! یاخشی دئدین = آفرین! خوب گفتی	ایندی بئیش دیم = الآن رسیدم
الحمد لله یاخشی ام = بحمد الله خیرم.	دوئن گل میشم = دیروز آمده ام.
بعله، گلیرم = بلی می آیم	صباح گنده جک سن؟ = فردا خواهی رفت؟
گوزاوسته گئیره زم = روی چشم! می آورم.	آت بیردن هوزک دی = اسب ناگهان رمید.
نه عجب! گون هاردان چئخیب؟ = چه عجب! آفتاب از کجا سرزده!	تئزگل = زود بیا
به به! نه یاخشی سلیم گلیر! = به به! چه نسیم خوبی می آید.	هر دم یوزه باش وررون = گاهی به ماسری بزئید.
هن! دیره م سنه = هان! به تو می گویم.	یاواش دانیش = یواش صحبت کن
بیست و سوم - برخی از شبه جملها (صوت ها)	بیست و دوم - برخی از شبه جملها (صوت ها)
(شمارها = سای لار)	آفرین! = آفرین
بیر = یک	آلاه قزیسا = اگر خدا بخواهد.
ایکی = دو	احسن = احسن
اوج = سه	الحمد لله = الحمد لله
دورت = چهار	آلر وار = دستهای درد نکند.
بش = پنج	ای وای! = ای وای
آلتی = شش	بارک آلاه! = بارک الله
یئدی = هفت	بعله = بلی
سگیز = هشت	به به! = به به
دوروز = نه	جهنمه کی! = به جهنم

اۆن = ده	یوزمین تومن لیک چک = چک صد هزار
اۆن بیر = یازده	تومانی
اۆن ایککی = دوازده...	
یرمی (ایگیرمی) = بیست	پسوندهای ترتیبی اعداد در ترکی
اوتوز = سی	۱- اینجی (-ینجی): ایکین جی، یراینجی،
قیرخ = چهل	بشراینجی، یوزاینجی
آللی = پنجاه	۲- اینجی (-ینجی): قیرخ اینجی،
آتمیش = شصت	دوققوزینجی
یشیش = هفتاد	۳- اۆنجی (-ونجی): اۆچۆن جی،
هشتاد = هشتاد	دۆردۆن جی
دۆخان = نوزده	۴- اۆنجی (-ونجی): اۆنۆن جی،
یۆز = صد	اوتوزون جی: اۆنون جی گون = روز دهم.
مین = هزار	یوزون جی ایل = صدمین سال
میلیون = میلیون...	ایکین جی دفة = دومین بار
بیردفة = یک دفعه	قیرخین جی نفر = نفر چهلم
ایکی دفة = دوبار	بیرگون ده بش دفة بازارا گتدیم = در یک
یوزیۆل = صدبار	روز پنج بار به بازار رفتم.
مین ایل = هزار سال	بشش آلتی نفر گلیر = پنج شش نفر
یشدی گۆن = هفت روز	می آیند.
آلتی هفته = شش هفته	قیرخ آللی مین تومن بۆرجوم وار = چهل و
دوختان تومن = نود تومان	پنجاه هزار تومان بدهی دارم.
بش قیران = پنج ریال	نیلوفر ایکی نجی شاگرداۆلوب = نیلوفر،
اۆچ مین تومن = سه هزار تومان	شاگرد دوم شده.
آتمیش میلیون جمعیت = شصت میلیون	اۆن گۆن مرخصی آلدیم = ده روز
جمعیت	مرخصی گرفتم.
اۆن تومن لیک = ده تومانی	دۆخان ایل دی بوکندی دۆزل دیبلر =
مین تومن لیک = هزار تومانی، هزاری	نود سال است این ده را بنا کرده اند.

بۆز نفر کنگوردا فیول اولوب = صد نفر
درگنگور پذیرفته شده اند.

بیست و چهارم - پاره‌ای از اندازه‌ها
(اولچولر)

آردنیم = قدم، پا
آوشین = ذرع، متر
آلچاق = کوتاه، کوتاه‌قد
اوجا = بلند
اورتا = وسط، متوسط
اوزون = دراز، بلند
آنلی (ائنلی) = پهن، عریض
باتمان = مَن
بارماق = انگشت
بوی = قد، اندازه
بویوک = بزرگ
پوزنا = ۲۵۰ گرم
چوڭ = زیاد، خیلی
چوڭ بویوک = خیلی بزرگ
داباز = کم‌عمق
درین = عمیق
فینسا (گوده) = کوتاه
کیچیک = کوچک
گن (گنن) + گشاد، فراخ
گوده = کوتاه
گیروانکه = ۲۵۰ گرم
یارنیم = نصف، نیمه

دیوار، آلچاق دیر = دیوار، کوتاه است
اوج آرشین بئر وئرین = سه متر کرباس
بدهید.

بر پارچا آنلی (انلی) دیر = این پارچه
هریض است.

ایکی آردنیم گل قاباغا. = دو قدم بیا جلو
گونلر اوزون دور. = روزها بلند است
بوباشماق بویوک دور. = این کفش بزرگ
است.

کیچیگین وئرین = کوچکش را بدهید.
اوتوز باتمان بوغدا آلدیم = سی من گندم
خریدم.

بیست و پنجم - اصطلاحات ورزشی

اسگی = اسکی
اوتماق = بردن
اوتوزماق = باختن
اوتوز دورماق ↑
اوزگو = شنا
اوزگون چی = شناگر
ایستادیزم = استادبوم
باسکتبال = بسکتبال
بوکس = بکس
پینک پونک = پینک پونک
تنیس = تنیس
توپ = توپ
داغ = کوه

نیازمند است.	داغچی = کوه‌نورد
دوئن تنیس مسابقه سی‌ایدی = دیروز	دروازه (دروازا) = دروازه
مسابقه تنیس بود.	دروازه‌بان = دروازه‌بان
پوکس، خطرلی ورزش دیر = بکس،	دوچرخه = دوچرخه
ورزش خطرناکی است.	دوچرخه‌سواری = دوچرخه‌سواری
علی دایی یاخشی فوتبالست دیر = علی	ژیمناستیک = ژیمناستیک
دایی فوتبالست خوبی است.	شطرنج = شطرنج
	طور = طور
پیست و ششم - اصطلاحات هنری	فوتبال = فوتبال
آرتیست = هنریشه	فوتبالست = فوتبالست
آکاردئون = آکاردئون	فاجیش‌ماق = مسابقه دو
آمفی‌تئاتر = آمفی‌تئاتر	کاراتا = کاراته
آهنگ = آهنگ	کوشتی = کشتی
آهنگ‌ساز = آهنگ‌ساز	گولش‌مک (کوشتی) = کشتی
اسلاید = اسلاید	مسابقه = مسابقه
اوپرا = اپرا	والیبال = والیبال
اؤخوجی (خواننده): خواننده	والیبالست = والیبالست
اؤرکستر = ارکستر	ورزش = ورزش
اؤرگ = ارگ	ورزشکار = ورزشکار
بالابان = بالابان	من والیبالی چوخ سئویرم = من والیبال را
پرده = پرده	خیلی دوست دارم.
پیانو = پیانو	فوتبالی باشیرمیرام = فوتبال بلد نیستم.
تابلو = تابلو	کسری داغچی دیر = کسری کوه‌نورد
تار = تار	است.
تارچی (تارچالان) = تارزن	گولش‌مک هامونون ایشی دگیل = کشتی
تاماشا = تماشا	کار هر کسی نیست.
تاماشاچی = تماشاگر، تماشاچی	شطرنج فیکیرایستیر = شطرنج به تفکر

گیتار = گیتار	ناماشاخانا = ناماشاخانه
گیشه = گیشه	تاتار = تاتار، تماشاخانه
موزه = موزه	چاپ = چاپ
موزیسین = موزیسین	خط = خط
موزیک = موزیک	خطاط = خطاط
موزیکال = موزیکال	خطاطی = خطاطی
موسیقی = موسیقی	خواننده (اؤخوجی) = خواننده
موسیقی دان = موسیقی دان	خوش نویس = خوش نویس
نثر = نثر	خوش نویسلیق = خوش نویسی
نثر نویس = نثر نویس	دایرا = دایره، قوال
نقاش = نقاش	دکور = دکور
نقاش لیق = نقاشی	رامکا (رَمکه) = رامکا = قاب عکس
نقشه = نقشه	رنگی عکس = عکس رنگی
نمایش = نمایش	رونوش = رونوش
نمایشگاه = نمایشگاه	زورنا = سورنا
نمایشنامه = نمایشنامه	مه نار = مه نار
نؤت = نوت	سینما = سینما
نویسنده (بازنجی) = نویسنده	شاعر = شاعر
نویسنده لیق = نویسندگی	شعر = شعر
ویالون = ویولون	ضرب = ضرب
هارا = آهنگ، نغمه	هکاس = هکاس
هؤنر = هنر	هکاس خانا = هکاسی
هؤنرآموز = هنرآموز	عکس = عکس
هؤنریشه = هنریشه	غزل = غزل
هؤنرجو = هنرجو	فیلم = فیلم
هؤنرستان = هنرستان	فیلم ساز = فیلم ساز
هؤنرسرا = هنر سرا	قوال = قوال، دایره

هنرکرده = هنرکرده	آموزش اجباری = آموزش اجباری
هنرمند = هنرمند	آموزشگاه = آموزشگاه
باجیم سینما فیلمین چوخ سئویر =	آموزش و پرورش = آموزش و پرورش
خواهرم فیلم سینمایی را خیلی دوست	آموزشی = آموزشی
دارد.	آموزگار = آموزگار
قارداشیم موسیقی دن خوشی گلیر =	آموزگاری = آموزگاری
برادرم از موسیقی خوشش می آید.	آیین نگارش = آیین نگارش
داییم باخشی تار چالار = دایم ام خوب	ادامه تحصیل = ادامه تحصیل
تار می نوازد.	ادب = ادب
بیزیم خانواده میز هنرمند دیرلر و	ادبی = ادبی
هنتری سئورلر = خانواده ما هنرمندند و	ادبیات = ادبیات
هنر را سخت دوست دارند.	ارزش تحصیلی = ارزش تحصیلی
اثلناز باخشی نقاش دیر = اثلناز نقاش	استاد = استاد
خوبی است.	استاد راهنما = استاد راهنما
شهریارین غزل لری گوزلدیر = غزلهای	استاد سرا = استاد سرا
شهریار زیباست.	استاد ممتاز = استاد ممتاز
سولماز نمایشنامه یازیر = سولماز	استادی (استادلیق) = استادی
نمایشنامه می نویسد.	استادیار = استادیار
بیست و هفتم - اصطلاحات آموزشی	استادیاری = استادیاری
(تقریباً همه، مشترک)	امتحان = امتحان
آمادگی = آمادگی	برنامه = برنامه
آزمایش = آزمایش	پاره وقت = پاره وقت
آزمایشگاه = آزمایشگاه	پیش دانشگاهی = پیش دانشگاهی
آمنی تاتر = آمفی تاتر	تابلو = تابلو
آموزش = آموزش	تاریخ = تاریخ
آموزش از راه دور = آموزش از راه دور	تاریخچه = تاریخچه
	تحصیل = تحصیل

حق التحقيق = حق التحقيق	تحقیق = تحقیق
حق التدريس = حق التدريس	تخته = تخته
حق التدريس = حق التدريس	تخته سیاه = تخته سیاه
حقوق = حقوق	تخصّص = تخصّص
دانش = دانش	تخصّصی = تخصّصی
دانش آموز = دانش آموز	تدریس = تدریس
دانشجو = دانشجو	تریت = تریت
دانشسرا = دانشسرا	تریتی = تریتی
دانشکده = دانشکده	ترک تحصیل = ترک تحصیل
دانشگاه = دانشگاه	تعطیل = تعطیل
دانشنامه = دانشنامه	تعلیم = تعلیم
دانشیار = دانشیار	تعلیم و تربیت = تعلیم و تربیت
دانشیاری = دانشیاری	تفریح = تفریح
دائرة المعارف = دائرة المعارف	نمر = نمر
دبستان = دبستان	تنبيه = تنبيه
دیر = دیر	تنفس = تنفس
دیرستان = دیرستان	جامعه شناسی = جامعه شناسی
دیری = دیری	جانورشناسی = جانورشناسی
درس = درس	جبر = جبر
درس خوان = درس خوان	جزوه = جزوه
دستور = دستور	جغرافی = جغرافی
دفتر = دفتر	جغرافیا ↑
دفترچه = دفترچه	جمله = جمله
دفتردار = دفتردار	حاضر غایب = حضور و غیاب
دکتری = دکتری	حاضر غایب دکتری = دفتر حضور و غیاب
دیگته = دیگته	غیاب
راهنمایی = راهنمایی	حساب = حساب

عالم = عالم	راهنمایی تحصیلی = راهنمایی تحصیلی
عبارت = عبارت	رسم = رسم
عربی = عربی	رسم الخط = رسم الخط
عرفان = عرفان	رشته تحصیلی = رشته تحصیلی
عروض = عروض	روانشناس = روانشناس
علم = علوم	روان شناسی = روان شناسی
عملی درس لر = درس های عملی	روزنامه = روزنامه
فارسی = فارسی	ریاضی = ریاضی
فوتوکژی = فتوکپی	ریاضیات = ریاضیات
فرهنگ = فرهنگ	ریاضی دان = ریاضی دان
فرهنگی = فرهنگی	زبان شناس = زبان شناس
فلسفه = فلسفه	زبان شناسی = زبان شناسی
فوق برنامه = فوق برنامه	زمین شناس = زمین شناس
فوق تخصص = فوق تخصص	زمین شناسی = زمین شناسی
فیزیک = فیزیک	زیست شناس = زیست شناس
فیزیک دان = فیزیک دان	زیست شناسی = زیست شناسی
قافیه = قافیه	سالنامه = سالنامه
قلم = قلم	سالن سخنرانی = سالن سخنرانی
کارآموز = کارآموز	سالن مطالعه = سالن مطالعه
کارآموزی = کارآموزی	شاعر = شاعر
کاردانی = کاردانی	شطرنج = شطرنج
کارشناسی = کارشناسی	شعر = شعر
کارشناسی ارشد = کارشناسی ارشد	شیمی = شیمی
کارگاه = کارگاه	شیمی دان = شیمی دان
کارنامه = کارنامه	شهریه = شهریه
کتاب = کتاب	طرح = طرح
کتابخانه (کتابخانا) = کتابخانه	طرح کاد = طرح کاد

کتاب خوان = کتاب خوان	مدرّس = مدرّس
کتاب فروش = کتاب فروش	مدرسه = مدرسه
کتاب فروشی = کتاب فروشی	مدرسه راهنمایی = مدرسه راهنمایی
کلاس = کلاس	مدرسه عالی = مدرسه عالی
کلاس حضوری = کلاس حضوری	مدرک تحصیلی = مدرک تحصیلی
کلاس غیر حضوری = کلاس غیر حضوری	مرّبی = مرّبی
کلام = کلام	مرّبی گری = مرّبی گری
کلمه = کلمه	مسأله = مسأله
کژمک آموزگار = کمک آموزگار	مشق = مشق
کژمک هزینه تحصیلی = کمک هزینه تحصیلی	مطالعه = مطالعه
گج = گج	معلّم = معلّم
گزارش نویسی = گزارش نویسی	منطق = منطق
گیاه شناس = گیاه شناس	میکانیک = مکانیک
گیاه شناسی = گیاه شناسی	ناشر = ناشر
لفت = لفت	نامه نگاری = نامه نگاری
لفت نامه = لفت نامه	نشر = نشر
مبادلۀ استاد = مبادلۀ استاد	نشریه = نشریه
مبادلۀ دانشجو = مبادلۀ دانشجو	نظری درس = درس نظری
مجتمع آموزشی = مجتمع آموزشی	واژه = واژه
مجتمع دانشگاهی = مجتمع دانشگاهی	واژه نامه = واژه نامه
مُجلّد = مُجلّد	هندسه = هندسه
مجلّه = مجله	هندسی = هندسی
محقق = محقق	هونر = هنر
محققانه = محققانه	و - بندیشین (بیست و ششم: هنر) و بند
مدارس = مدارس	بعدی (بیست و هشتم: کتاب و...)

بیست و هشتم - اصطلاحات مربوط به	(اندیکس)
کتاب - کتابخانه - نوشت افزار	طب کتابی = کتاب پزشکی
ادبی کتاب = کتاب ادبی	علمی کتاب = کتاب علمی
انتشار = انتشار	قلم = قلم
انتشارات = انتشارات	کاغذ = کاغذ
انتشاراتی = انتشاراتی	کتاب = کتاب
اندیکس = اندیکس	کتابخانه = کتابخانه
پاکت (پاکات) = پاکت	گج = گج
تاریخ = تاریخ	گردآورنده (تویلابان) = گردآورنده
تالیف = تالیف	لغت کتابی = کتاب لغت
تدوین = تدوین	لغت نامه = لغت نامه
تصنیف = تصنیف	مازیک = مازیک
نمبر = نمبر	مداد = مداد
تویلابان = گردآورنده	مداد پاک کن = مداد سیلن →
چاپ = چاپ	مداد تراش = مداد تراش
چاپخانه = چاپخانه	مداد سیلن = مداد پاک کن
چاپخانهچی = چاپخانه دار	مصنّع = مصنّع
خودکار = خودکار	مصنّع = مصنّع
خودنویس = خودنویس	مقدمه = مقدمه
دفتر = دفتر	مؤلف = مؤلف
دفترچه = دفترچه	ناشر = ناشر
ریاضیات = ریاضیات	نشر = نشر
سفرنامه = سفرنامه	نشریات = نشریات
ضمیمه = ضمیمه	نشریه = نشریه
فهرست = فهرست	ویراستار = ویراستار
فهرست مطالب = فهرست مطالب	ویراستارلیق = ویراستاری
فهرست موضوعی = فهرست موضوعی	ویرایش = ویرایش

ویرایشگر = ویرایشگر	آتمالی = ابتداختی، خوردنی (قرص)
کتاب لاری ینیش دیر = کتابها را جمع کن	آرام بخش = آرام بخش
یه دفتر یوی چیز نب سان؟ = چرا دفترت را خط خطی کرده ای؟	آزی دیشی = دندان آسیا
لطفاً بو مدادی قدذه = لطفاً این مداد را بتراش	آسقیرما = عطسه
خودکار نیی ایتیر میشم = خودکارم را گم کرده ام.	آغری = درد
خودنویس ایلن یازیرام = با خودنویس می نویسم.	آمپول (اینه) = آمپول
چاپخانه دان کتابخانه گنده جیگم = از چاپخانه به کتابخانه می روم.	اعصاب = اعصاب
هر کتابین مقدمه سین اؤخو = مقدمه هر کتاب را بخوان.	اگلشین = بنشینید
قیزیم دانشگاه دا فلسفه اؤخور = دخترم در دانشگاه فلسفه می خواند.	اترن = اترن
حاضر غایب دفترین گتیرین = دفتر حضور و غیاب را بیاورید.	اورژانس = اورژانس
مدرسه لر، دانشگاه لار صاباح تعطیل دیر = مدرسه ها و دانشگاهها فردا تعطیل است.	اوزانون = دراز بکشید
عملی درس لر راحت دیر = درسهای عملی آسان است.	اؤسگورمه = سرقه
استادینیز چوخ ذرین دیر = استادمان خیلی باسواد است.	اؤسگورون = سرقه کنید.
	ایچمه لی = نوشیدنی، خوردنی (شریت و...)
	اینه = آمپول
	باش آغری = سردرد
	باش آغری قورصی = قرص سردرد
	مسکن
	باند = باند
	باندپیچ لیت = باندپیچی
	بیمار = بیمار
	بیمارستان = بیمارستان
	بیمارلیق = بیماری
	پانبوق = پنبه
	پانسمان = پانسمان
	پذیرش = پذیرش
بیست و نهم - اصطلاحات و واژه های پزشکی و درمانی	

بزشک = پزشکی	دوكتورلوق = دکتری
بزشکی = پزشکی	رادئولوزی = رادیولوژی
بزشکیار = پزشکیار	ریژلئنت = رزدنت
پنچاق = چاقو	سانجی = درد
تزیق = تزریق	سانجی لائما = شکم درد
تزیقات = تزریقات	سمک = سمک
تزیقاتی = تزریقاتی	سورت مهلی = مالیدنی
توختاماق = بهبودی	سورنگ = سرنگ
توز = گرد	سونوگرافی = سونوگرافی
تیغ = تیغ	سی تی اسکن = سی تی اسکن
جراح = جراح	سروم = سرم
جراح لئق = جراحی	شریت = شربت
چیرک = چرک	صابون = صابون
چیرک ائله مک = چرک کردن	صاندیق = صندوق
حَب = حب	عصب = عصب
حساب = حساب	عمل = عمل
حسابداری = حسابداری	عینک = عینک
داروخانا = داروخانه	قارین آغز نسی = سانجی لائما →
داوا = دوا، دارو	قطره = قطره
داواخانا = داروخانه	قورص = قرص
داوا درمان = معالجه	کپسول = کپسول
درد (آغری) = درد	کشیک = کشیک
درمان = درمان	کشیک دوكتوری = دکتر کشیک
دکتر (دوكتور) = دکتر، پزشک	لئه = له
دورین = دورین (چشم)	مداوا = مداوا
دورون = بلند شوید	مرخص = مرخص
دوكتور = دکتر	مرخصی = مرخصی

مريض = مریض، بیمار	قارنیم آغریر = شکمم درد می کند.
مریضخانا = بیمارستان	لطفاً بودیشیمی چکین = لطفاً این دندانم را بکشید.
مؤسکُن = مُسکَن	لطفاً دیشیمین جیرمین آلین = لطفاً جرم دندانم را بگیرید.
مطب = مطب	گوزوم نزدیک بین دیر = چنم نزدیک بین است.
معالجه = معالجه	تجه گون دور بئله سیز؟ = چند روز است این جوری هستید؟
معاینه = معاینه	اوج گون دور = سه روز است.
ناخوش = بیمار	تخت دن آئین = از تخت بیاید پایین
ناخوش لئق = بیماری	برداوالاری اوج گون ییین = این داروها را سه روز بخورید.
ناوار = نوار	توختاماساز سوراگلین = اگر خوب نشدید، بعد بیاید.
نزدیک بین = نزدیک بین (چشم)	بو شربت دن گون ده دورت قاشیق ایچین = از این شربت، روزی چهار فاشق بخورید.
نسخه = نسخه	باشوزی یوخاری قووزایون = سران را بلند کنید.
نفس = نفس	کؤینگیزی چیرماین = پیراهن تان را بالا بزنید
نفس چکین = نفس بکشید	جورابوزی چنخاردین = جوراب تان را دریاورید
نوبه = نوبت	هینکیزی گوتورون = هینک تان را بردارید.
واقت (راخت) = وقت	هنج زادا ایشتهایم یوخدور = اصلاً
وزیت = وزیت	
یات = بخواب	
یاتین = بخوابید	
یاغ = روغن	
ییمه لی = خوردنی (قرص، کپسول)	
ایساخلاروزی اوزادون = پاهاتان را دراز کنید.	
آغریری آچین = دهان تان را باز کنید.	
دیلیزی چنخاردین = زبان تان را دریاورید.	
باشیم آغریر = سرم درد می کند.	
سانجی لانیشام = شکم درد گرفته ام.	

اشتهای خوردن چیزی ندارم.	باش آغری = سر درد
بنایم دن بیرسانجی توتور = از کمرم دردی می گیرد.	باش گنجالت مه = سرگیجه
آزی دیشیم آغریز = دندان آسیایم درد می کند.	بوغاز گلمه = گلودرد
کۆتوزی چینخاردین. اوزانین = گتتان را دریارید. دراز بکشید.	بیمار = بیمار
اؤ خطلری اؤخویون = آن خطها را بخوانید.	بیمارلیق = بیماری
سؤل گۆزۆزی بومون = چشم چپتان را بیندید.	پسریک = جذام
ساع گۆزۆزی آچین = چشم راستتان را باز کنید.	چیچک = آبله
اؤزۆزی گۆزلهیین = مواظب خودتان باشید.	حصبه = حصبه
چنینیم یامان آغریز = شانهام سخت درد می کند.	خؤرا = خوره
سیام - اصطلاحات و واژه های مربوط به بیماری ها و دردها	ذلی لیگ = دیوانگی
آسفیرما = عطسه	دؤش آغریسی = سینه درد
آغری = درد	دیش آغریسی = دندان درد
آنفلوآنزا = آنفلوآنزا	زوکام = زکام
اؤسگۆرمه = سرفه	ساری لیق = یَرقان، زردی
اؤشۆنمه = تب و لرز	سانجی = درد
ااشیک یولی = اسهال	سرطان = سرطان
ایناق = چری گلو و لوزه	سریوق دگمه = سرماخوردگی
	سپل = سل
	طاعون = طاعون
	فلج = فلج
	قۆتور = گر، جرب
	قولونج = قولنج
	قیزدیرما = تب
	قیزیلجا = سرخک
	گۆی اؤسگۆرمه = ذات الریه
	مریض لیق = مریضی
	نؤخوش لوق = بیماری

ریا = ریا	بازیرسی = بازیرسی
اوشاق قیزیلجا چنخاردیب = بچه سرخک درآورده.	بازجو = بازجو
بالامون قیزماسی وار = بچه ام تب دارد.	بازجویی (بازجولتیق) = بازجویی
سانجی لان میشام = شکم درد گرفته ام.	بازخواست = بازخواست
منه باش آغری قورسی وئرین = به من قرص سردرد بدهید.	بازرس = بازرس
اول اوشودورم. سورا قیزدیریرام = اول لرز، بعد تب می کنم.	بازرسی (بازرسی لیتیق) = بازرسی
باش گیبجالت مه تونموشام = سرگیجه گرفته ام.	بایگان = بایگان
سن زوکام اولوسان = تو زکام گرفته ای.	بایگانی = بایگانی
اؤسگورمه منی بزی اینجیدیر = سرفه مرا سخت آزار می دهد.	پرونده = پرونده
سی و یکم - اصطلاحات قضایی و حقوقی (همه، مشترک)	پرونده سازی (پرونده سازلیتیق) =
آیین نامه = آیین نامه	پرونده سازی
اتهام = اتهام	تبرئه = تبرئه
احضار = احضار	تجدید نظر = تجدید نظر
احضاریه = احضاریه	تعقیب = تعقیب
احکام = احکام	تقاضا نامه = تقاضا نامه
اخطار = اخطار	توقیف = توقیف
اخطاریه = اخطاریه	جرایم = جرایم
ادعای نامه = ادعای نامه	جرم = جرم
اظهار نامه = اظهار نامه	جریمه = جریمه
بازیرسی = بازیرسی	جزا = جزا
	جزایی = جزایی
	جلب = جلب
	جنایت = جنایت
	جنایی = جنایی
	جنگه = جنگه
	حاکم = حاکم
	حقوق = حقوق

اداری	حقوق دان = حقوق دان
دیوان محاسبات = دیوان محاسبات	حقوقی = حقوقی
رای = رای	حکم = حکم
رئیس دادگاه = رئیس دادگاه	حکم = حکم
رئیس دادگستری = رئیس دادگستری	خواهان = خواهان
رئیس دفتر دادگاه = رئیس دفتر دادگاه	خوانده = خوانده
رئیس قوه قضائیه = رئیس قوه قضائیه	دادخواست = دادخواست
رئیس محکمه = رئیس محکمه	دادخواهی = دادخواهی
رسیدگی (رسیده لیتی) = رسیدگی	دادرس = دادرس
رشوت = رشوت	دادرسی = دادرسی
رشوه = رشوه	دادستان = دادستان
رشوه خور = رشوه خوار	دادستانی = دادستانی
شاکی (شکایت چی) = شاکی	دادسرا = دادسرا
شکایت = شکایت	دادگاه = دادگاه
ضامن = ضامن	دادگاه بدوی = دادگاه بدوی
ضمانت = ضمانت	دادگاه تجدیدنظر = دادگاه تجدیدنظر
ضمانت نامه = ضمانت نامه	دادگاه جنایی = دادگاه جنایی
قاضی = قاضی	دادگاه جنجه = دادگاه جنجه
قاتل = قاتل	دادگاهی = دادگاهی
قانون = قانون	دادگستری = دادگستری
قانون گذار = قانون گذار	دادیار = دادیار
قانونی = قانونی	دادیار تحقیق = دادیار تحقیق
قتل = قتل	داور = داور
قضا = قضا	درخواست = درخواست
قضاوت = قضاوت	دعوی = دعوی
قضایی = قضایی	دیوان عالی کشور = دیوان عالی کشور
قوه قضائیه = قوه قضائیه	دیوان عدالت اداری = دیوان عدالت

اَدهانامه صادر کرد.	قَبم = قَبم
بازپرس، پرونده‌نی ایستهدی = بازپرس، پرونده را خواست.	قَبم‌نامه = قَبم‌نامه
مجرم، جریمه اُلدی = مجرم جریمه شد.	کفالت = کفالت
دونن دادسرا چوخ شولوغیدی = دیروز دادسرا خیلی شلوغ بود.	کفیل = کفیل
	کیفر = کیفر
	کیفرخواست = کیفرخواست
	کیفری = کیفری
سی و دوم - واژه‌های مربوط به گردش در شهر	مامور = مامور
آژانس = آژانس	مامور اجرا = مامور اجرا
اوتوبوس = اتوبوس	متهم = متهم
اوتومبیل = اتومبیل	مجرم = مجرم
استراحت = استراحت	محاکم = محاکم
ایستگاه = ایستگاه	محاکمه = محاکمه
بازار = بازار	محکمه = محکمه
باستانی اثرلر = آثار باستانی	محکوم = محکوم
پارک = پارک	مقصر = مقصر
پارک شهر = پارک شهر	منشی دادگاه = منشی دادگاه
پوست خانا = پوست‌خانه	واخواست = واخواست
تاکسی = تاکسی	آقای محمودی پاک قاضی دیر = آقای محمودی، قاضی پاکی است.
تاکسی تلفونی = تاکسی تلفنی	او حقوق جزا نی‌باخشی تانیر = او حقوق جزا را خوب می‌شناسد.
تعمیرگاه = تعمیرگاه	متهم تبرئه اُلدی = متهم تبرئه شد.
تلفون = تلفن	شاکی دادخواستین دادگاهها وئردی = شاکی دادخواست خود را به دادگاه داد.
تلفون چی = تلفن‌چی	دادستان قاتلین علییهنه اَدهانامه
تلفون همراه = تلفن همراه	صادرائله‌دی = دادستان بر علیه قاتل،
تلگرافخانا = تلگرافخانه	
توکان = دکان	

آژانس، هاردا وار؟ = آژانس کجا هست؟	تئاتر = تئاتر
مخابرات هایان دادیر = مخابرات.	چهارراه = چهارراه
کجاست؟	خیابان = خیابان
هانکی سینما بورا یاخین دیر = کدام سینما	راننده = راننده
به اینجا نزدیک تر است؟	سویر = سویر
تاکسی بازارا تشچه به آپازیر؟ تاکسی به	سویر مارکت = سویر مارکت
بازار چند می برد؟	سواری = سواری
عمومی تلفون هاردا وار؟ = تلفن عمومی	سینما = سینما
کجاست؟	شخصی مسافرکش = مسافرکش شخصی
و - بند ۱۳ و نیز بند بعدی	فروشگاه = فروشگاه
	کرایه = کرایه
سی و سۆم - واژه های لازم در مسافرت	کژچه = کوزه
آبار = آبار	گزمک = گردش
آینا (گوزگر) = آینه	ماغازا = مغازه
اتاق انتظار = اتاق انتظار	مخابرات = مخابرات
اوتوبوس = اتوبوس	مسافر = مسافر
اوتومیل = اتموبیل	مسافرکش = مسافرکش
ایشیکان = استکان	موزه = موزه
ایستگاه = ایستگاه	میدان = میدان
باجا = باجه	اوتوبوسون ایستگاهی هارادیر؟ =
بازرسی (بازرس لیق) = بازرسی	ایستگاه اتوبوس کجاست؟
باند = باند	پارک شهره هاردان گندهر؟ = به پارک شهر
بلیط = بلیط	از کجا می رود؟
بلیط ساتان = بلیط فروش	بازارا هانسی خط آپازیر؟ = کدام خط به
پارک = پارک	بازار می رود؟
پارکینک = پارکینک	سویر مارکت هایان دادیر؟ = سویر مارکت
پاسپورت = پاسپورت	کجاست؟

پتو = پتو	شوفر = شوفر (راننده)
تاکسی = تاکسی	شوفر شاگرد = کمک راننده
تخت = تخت	صابون = صابون
تختخواب = تختخواب	صانديتق = صندوق
تلفون = تلفن	صانديتق دار = صندوق دار
ترن = ترن	صندلی = صندلی
چای = چایی	فرودگاه = فرودگاه
چایچی خانای = قهوه خانه	قند = قند
چورک = نان	قت دان = قندان
حمام = حمام	قلین آلتی = صبحانه
حمام = حمام	قوری = قوری
خلبان = خلبان	قهوه = قهوه
خورک = خوراک	قهوه خانه = قهوه خانه
درجه بیر بلیط = بلیط درجه یک	قهوه چی = قهوه چی
دم پایی = دم پایی	کاروان سارا = کاروان سرا
دوشک = تشک	کرایه = کرایه
راننده = راننده	کویه = کویه
راستوران = رستوران	کوتورول = کنترل چی
راهن = راه آهن	کؤمک خلبان = کمک خلبان
رختخواب = رختخواب	کؤمک راننده = کمک راننده
سالون = سالن	گاراژ = گاراژ
سفر = سفر	گوزگو = آینه
سواری = سواری	گومرؤکی = گمرک
سینی = سینی	مسافیر = مسافر
شام = شام	مسافیرت = مسافرت
شامپو = شامپو	مسافیرخانا = مسافر خانه
شناسنامه = شناسنامه	ملهفه = ملایه

مهمان‌خانا = مهمان‌خانه	مشهد ساعت چند حرکت می‌کند؟
مهمان‌دار = مهمان‌دار	تبریز بیلیطی نشجه دیر؟ = بلیط تبریز چند است؟
میز = میز	میردانا تمیز قاشیق و نرین = یک قاشق تمیز بدهید.
نلبکی = نعلبکی	گن‌دیش قشیدیش بیلیطی = بلیط رفت و برگشت
وسایل = وسایل	گن‌دیش باش = وقت رفت
هراپیما = هراپیما	گلیش باش = وقت برگشت
هوتل = هتل	چیلوپ‌زخانا هاردا وار = چلوکبابی کجا هست؟
هوتل‌چی = هتل‌دار	قهوه‌خانا هاردا وار = قهوه‌خانه کجا هست؟
یورقان = لحاف	راستوران هاردا دیر = رستوران کجاست؟
یوک = بار	بویورون اوتاغوزون آچارین = بفرمایید کلید اتاق‌تان را
اوتوبوس، ساعات نشجه‌ده چیخیز = اتوبوس ساعت چند حرکت می‌کند.	پیرزاد لازیمیز دیر، بویورون. = چیزی لازم دارید، بفرمایید.
اؤلار منی راهنمالیق الله‌سیر؟ = می‌شود مرا راهنمایی کنید؟	یوخ. ساغ‌اؤلاسوز. = نه، متشکرم.
ایکی دانا‌چای گتیرین = دو تا چایی بیاورید.	سی و چهار - اصطلاحات حرفه‌ها و پیشه‌ها
نتجه‌نجی صندلی‌ده یشیزوار؟ = صندلی چندم جا دارید؟	آلیجی = خریدار
بیلیط لریزی چیخاردون = بلیط‌ها‌تان را دریاورید.	آهنگر = آهنگر (دمبرچی)
بومله‌فه‌نی عوض الله‌یون = این ملافه را عوض کنید.	اعصاب دوتوری = دکتر اعصاب
منیم ناهاریمی گتیرین = ناهار مرا بیاورید.	باشماق‌چی = کفش
هواپیما‌نین تأخیری وار؟ = هواپیما تأخیر دارد؟	بزاز = بزاز
مشد قطاری نشجه‌ده حرکت ایدیر؟ = قطار	

سر عمله = سر عمله	بنا = بنا
مستند و قدار = مستند و قدار	بقال (باقمال) = بقال
عطار = عطار	پرستار = پرستار
عمله = عمله	پزشک = پزشک
هوارض چی = مأمور هوارض	پیش خدمت = خدمتگزار
فعله = فعله	پینه چی = پینه دوز
قاضی = قاضی	توکان چی = دکاندار، مغازه دار
قایم مقام = قایم مقام	تحويل دار = تحويل دار
قلب دو قتوری = دکتر قلب	جراح = جراح
قولا ق دو قتوری = دکتر گوش	جوشکار = جوشکار
کار آموز = کار آموز	چوزک چی = نانوا
کار شناس = کار شناس	حمال = حمال
کارگر = کارگر	خدمتکار (قوللوق چی) = خدمتکار
کارمند = کارمند	خیاط (درزی) = خیاط
کتمک پرستار = کمک پرستار	دالان دار = دالان دار
گوز دو قتوری = چشم پزشک	دیبر = دیبر
ما فوق = مافوق	درزی = خیاط
مالیت چی = مأمور مالیات	دست یار = دست یار
مأمور = مأمور	دلال = دلال
متخصص = متخصص	دو قتور = دکتر
مدیر (مؤدور) = مدیر	دیش دقتوری = دندان پزشک
مدیر کل = مدیر کل	راننده = راننده
مستخدم = مستخدم	رئیس = رئیس
مستشار = مستشار	رئیس کل = رئیس کل
مشاور = مشاور	زیر دست = زیر دست
معاون = معاون	ساتیجی (فروشنده) = فروشنده
معلم = معلم	سرایدار = سرایدار

معمار = معمار	بست و رفت.
میکانیک = مکانیک	
نجار = نجار	سی و پنجم - برخی از فلزات و کانیها
نقاش = نقاش	آغ‌دمیر = آلومینیوم
وزیر = وزیر	آلباز = آلباز
وکیل = وکیل	پولاد = فولاد
آقای سعیدی بیزیم همکار نمیزدیر.	پتروفیل = پتروفیل
آقای سعیدی همکار ماست.	تنیکه (حلبی) = حلبی
آقای جم سیزین رئیسوزایدی = آقای جم	چوغون (چوون) = چدن
رئیس شما بود.	حلبی (تنیکه) = حلبی
بیزیم مذیرکل دگیشیلدی = مدیرکل ما	دمیر = آهن
عرض شد	دمیر آرشمه = ذوب آهن
نجار قاپونی دوزلتدی = نجار در را	دمیر بوزک = خود، کلاه آهنی
درست کرد.	دمیرچی = آهنگر
بقال‌دان قند آلدیم = از بقال قند خریدم.	دمیر داشی = سنگ آهن
گوز دوتتوری گوزومی عمل ایله‌دی =	دمیردن = آهنین
چشم‌پزشک چشمم را عمل کرد.	دمیر یاناغی = معدن آهن
پرستار لار چوخ زحمت چکیرلر =	دمیر یولی = راه آهن
پرستارها خیلی زحمت می‌کنند.	سینکه = سینکا
معلم‌لیق مقدس شغل‌دور = معلمی شغل	قلق = قلغ
مقدسی است.	قورقوشوم = سرب
رئیس دادگاه گلدی = رئیس دادگاه آمد.	قیزیل = طلا
میکانیک ماشینمی دوزلتدی =	گوزوش = نقره
مکانیک، ماشینم را درست کرد.	میس = مس
بیزیم درزی باخشی پالتارتیکیر = خیاط ما	پولاد دمیردن برک‌دور = فولاد از آهن،
لباس خوبی می‌دوزد.	سفت‌تر است.
توکان‌چی باغلادی گتدی = مغازه‌دار	قیزیل، باها دور = طلاگران است.

برزلوق = ۱ یخچال ۲ جای یخ‌بندان	پروفیل، قاپو پنجره به چرخ باخشی دیر =
بوفه = بوفه	پروفیل برای در و پنجره، بسیار مناسب است.
بولاق = چشمه	گوموش پول ییشتیشیلینب = سگه نقره،
بولود = ابر	متروک شده است.
بیابان = بیابان (چول)	بابا اؤن دانا میسی قازان آلدی = بابا ده تا
پنجره = پنجره	دیگ میسی خرید.
بیج (دؤنوم) = بیج	سی و ششم - مکان‌ها
پیلله = پله	آرخ = جو، نهر
تاماشاخانا = تماشاخانه	آشاغا (آشاهی) = بالا
تپه = تپه	آشپازخانا = آشپزخانه
تئیراق (تورپاق) = خاک	آهاج‌لیق = درختستان، جای پر درخت
تیاتیر = تئاتر	آی = ماه
جزیره = جزیره	آل اوتاغی = اتاق نشیمن
چاتی = سقف	اوتاق = اتاق
چای = رودخانه	اوچوروم = پرتگاه
چول = صحرا، بیابان	اؤرا = آنجا
چولا = چاله، چوله	اوزاق = دور
حمام = حمام	اؤستان = استان
حؤروض = حوض	ارشاق اوتاقی = اتاق بچه
حَبَط = حیاط	اولدوز = ستاره
خلیج = خلیج	اؤلکه = زادگاه، وطن، کشور
خیابان = خیابان	ایاق بشری = توالت
داش = سنگ	ایرماق = نهر، رودخانه
داش‌لیق = سنگستان، سنگلاخ	ایستی سو = آب گرم
داغ = کوه	باغ = باغ
داغ‌لیق = کوهسار، کوهستانی	بورا = اینجا
داغ‌سوی = آب گرم	

دام = بام	کند = ده، روستا
مره = دره	کۆیهۆ (کۆیهی) = بل
دریا = دریا	گالثری = گالری
دریاچه = دریاچه	گدیک = گردنه، تپه
دنیز (دَهَنز = دریا) = دریا	گۆزه = چشمه
دروار = دیوار	گۆل = استخر
دۆنوم = پیچ	گۆلخانا = گلخانه
سامان یۆلی = راه شیری، کهکشان	گۆلۆستان = گلستان
سو = آب	گۆل لۆک = گلستان
سینما = سینما	گۆن = خورشید
شبه جزیره = شبه جزیره	گۆی = آسمان
شۆرسو = آب شور	گۆنی = آفتابگیر، نقطه جنوبی، مقابل
شۆر شۆر (شیرشیرا) = آبشار	قوزی
شهر (شَهَر) = شهرستان	لۆز = لُز
شیرشیرا = آبشار	مجید = مسجد
شیرین سو = آب شیرین	مملکت = مملکت، کشور
قاپو (قای) = در	موزه = موزه
فرزی = مقابل گۆنی = منطقه یا نقطه	میشه = بیشه، جنگل
شمالی (آفتابنگیر)	وطن (یورد) = وطن
قوروقلو اولدوز = ستاره دنباله دار	هاریا = کجا؟
قویو (قویی) = چاه	هاردان = از کجا؟
قیراق = کنار، ساحل، دریابار	یاخین (یۇخون = یۇروق) = نزدیک
قَیه (قایا) = صخره	یارینغان (یار رینغان) = پرتگاه، آب رُفتگاه
کافه = کافه	یوخاری = بالا، طرف بالا
کافه تریا = کافه تریا	یورد (یورت) = وطن، کشور
کانال = کانال	یۆل = راه
کُردی = کُرت	یۇروق = (یاخین) = نزدیک

۲- فصل های سال:	بوردادایان. گلیرم = اینجا و ایت.
یاز = بهار	می آیم
یای = تابستان	بیز موزه یه گئدیریک = ما به موزه
پاییز = پاییز	می رویم.
قیش = زمستان	یوری گاگارین آیا گئدی = یاری گاگارین
	به کره ماه رفت.
۳- ماههای سال (مشترک است):	اوشاق لار گئده گئدیبلر = بچه ها به ده
فروردین	رفته اند.
اردیبهشت ...	اوزاغا گئتمه. ایتدیرسن = دورتر نرو. گم
خرداد و...	می شوی.
	خیابان، کوچه چوخ شولوق دور = خیابان
۴- زمان های عمومی:	و کوچه، خیلی شلوغ است.
آخشام = وقت غروب	جمعه لر داغا گئدیریک = جمعه ها به کوه
آخشام باشی = وقت غروب	می رویم.
آخشام چاغی = وقت غروب	علی باغ دادیر = علی در باغ است.
آذان چاغی = هنگام آذان -	مارا گئدیرسن؟ = کجا می روی؟
آلت داککی بیری گون = پسین فردا	
آی = ماه	سی و هفتم - زمان ها
آی باشی = اول ماه، سر ماه	۱- روزهای هفته:
اویاش دان = سحری	شنبه = شنبه
اویاش دان چاغی = هنگام سحری	یکشنبه (سوت گونی) = یکشنبه
اوج گون سورا = سه روز بعد	دوشنبه = دوشنبه
ایسرافاگون = پرمروز	چرشنبه آخشامی (سه شنبه) = سه شنبه
ایکی ایل قاباق = دو سال پیش	چرشنبه گونی (چهارشنبه) = چهارشنبه
ایکیندی = عصر	چزمه آخشامی (پنجشنبه) = پنجشنبه
ایکیندی چاغی = هنگام عصر	چزمه (جمعه) = جمعه
بایرام = عید	

باایرام آخشامی = شب عید	گون باتان چاضی = وقت غروب
بوگون (بزیون) = امروز	گون چنخان واخی = وقت طلوع
بوگنجه = امشب	گون دوز (گونوز) = وقت روز
بیر آز سورا = کمی بعد	گونوز ↑
بیر آز قاباق = کمی قبل	گون ده = هر روز
بیر آی = یک ماه	گونوزلر = روزها
بش گون = پنج ماه	گنجه = شب
بشوقت (بشراخ) = دیر	گنجه چاضی = وقت شب
تیز = زود	گنجهلر = شبها
ثانیه = ثانیه	گنجه یاری سی = نصف شب
داها بیرری گون = بیسین فردا	گنجه ن آی = ماه پیش
دوئن = دیروز	گنجه ن ایل = سال پیش
دوئن لری = دیروز	ناواقت (ناواخت = ناواخ) = کسی؟
زمان = زمان	چه وقت؟
ساعات = ساعت	ناهار = وقت نهار
ساعات با ساعات = ساعت به ساعت	ناهار چاضی = ظهر
ساعات بیرده = در ساعت یک	شجه آی؟ = چند ماه
شام واقعی = وقت شام	شجه گون؟ = چند روز
شنبه = شنبه	واقت (واخت) = وقت
سابا (ساباح) = فردا	هاچان؟ (هاواقت) = کی
سابا گنجه = فردا شب	هاواخ؟ = چه وقت؟، کی؟
صوب (صوبح) = صبح	هر آی = هر ماه
صوب چاضی = وقت صبح	هر ایل = هر سال
قلین آلتی چاضی = وقت صبحانه	هر واقت = هر وقت
گلن هفته = هفته آینده	هنج گون = هیچ روز
گون = روز	هنج واقت = هیچ گاه
گون اورتا = ظهر، نیمروز	یاریم ساعات = نیم ساعت

آی دا دؤرت گون تعطیل دیر = در هر ماه، چهار روز تعطیل است	اوشومک = یخ کردن
ایل ده بیر هفته گزمگه گئدیبریک = سالی یک هفته برای گردش به سفر می رویم.	اولدوز = ستاره
گونده بیر ساعات ورزش ائلیره م = روزی یک ساعت ورزش می کنم.	ایستی (ایسی) = ۱ گرم ۲ گرما
گوندوز ایشلیبریک = روزها کار می کنم.	ایستی سو = آب گرم
گنجه لر، یاتیریق = شبها می خوابیم.	ایستی لیک = گرمی
صوب لر جوزکی آلیرام = صبح ها نان می خرم.	ایشیق = ۱ روشن ۲ روشنایی
آخشام لار کوزچیه چیخیرام = وقت غروب به کوچه می روم.	ایلدنیریم = برق، آذرخش
بوگون شنبه دوز = امروز شنبه است.	بول = یخ
صباح سوت گونودور = فردا یکشنبه است.	بولود = ابر
هاچان گنده جک سیز؟ = کی می روید؟	بولودلوق = هوای ابری
گلن هفته گنده جگم = هفته آینده خواهم رفت	توتراق (تورپاق) = خاک
ساعات نشجده مطبی آچیر سیز؟ = ساعت چند مطب را باز می کنید؟	توفان = توفان
ینه گنج گلدیز؟ = چرا دیر آمدید؟	دریا = دریا
ناواخت قئیده جک سیز = کی بر می گردد؟	دنیز ۱
سی و هشتم = اصطلاحات و واژه های هواشناسی	دولو (دولی) = تگرگ
آی = ماه	دومان = به
آی ایشیقی = مهتاب	دون = یخ بندان
	دولماق = یخ بستن
	سازاق = سوز، باد سوزناک و خنک
	سرین = خنک
	سو = آب
	سویوق = ۱ سرد ۲ سرما
	سویوقلوق = سردی
	مئل = سیل
	صوب (صویح) = صبح
	قار = برف
	قارانلیق = ۱ تاریک ۲ تاریکی

قارلیق = جای برفی، هوای برفی	هاوا دومانلیق دیر = هوا مه آلود است.
قوزی = مقابل گزینی (آفتاب نگیر)	اهوازین هاواسی ایستی دیر = هوای اهواز گرم است.
قیرو = شبیم، برفک بامدادی	میلیارد لارجا کهکشان وار = میلیاردها کهکشان هست.
کولک = کولاک	قارانیق هریره چوکوب = تاریکی همه جا را فرا گرفته است.
کهکشان (سامان بولی) = کهکشان	یئل اسدی. هاوانی دوزلندی = باد وزید.
گزن = ۱ خورشید ۲ روز	هوا را خنک کرد.
گزنش = آفتاب، هوای آفتابی	سی و نهم - نام های پاره ای از رنگ ها
گونوز = روز، وقت روز	آبی = آبی
گزینی = آفتاب گیر، نقطه جنوبی	آسمانی = آسمانی
گنجه = شب	آغ = سفید
گنجه قارانیقی = تاریکی شب	آغ آپیغ = سفید سفید
ماهواره = ماهواره	آلا = دورنگ
مه = مه	آلا بولا = رنگارنگ، دورنگ
یاش = تر، خیس	بنووش = بنفش
یاغیش = باران	بوژ = خاکی
یاغیش لیتی = هوای بارانی	بو یاق = رنگ
یاغین = بارندگی، بوران	بو یاق چی = رنگرز
ینر = زمین	توتقون = گرفته، سیر
یئل = باد	ساپ ساری = زرد زرد
یاغیش یاغیر. گل ایچهری = باران می آید.	ساری = زرد
ییا تو.	سورمه ای = سورمه ای
ییلدیر قار یاغمادی. = پارسال برف نیامد.	قاپ قارا = سیاه سیاه
هاواچرخ سویوخ دور = هوا خیلی سرد است.	قارا = سیاه
بولود، گزینی توتوب = ابر آسمان را فرا گرفته است.	قیپ قیرمزی = سرخ سرخ
دوتن دؤلی یاغدی = دیروز تگرگ بارید.	

لباس سفید را دوست دارد.
قارا، واکسیزوار؟ = واکس سیاه دارید؟
اوشاخون رنگی ساپ ساری اولوب. =
بیچه، رنگش زرد زرد شده است.
قوبون آلا بولا فوزی دؤغوب = گوسفند،
برّه دورنگ زاییده است.
یاشیل چمن لر نه گوزل دیرلر! = چمنهای
سبز چه زیبا هستند!

قیرمزی = قرمز، سرخ
گوم گوی = سبز سبز
گوی = سبز
نقاش = نقاش
یاشیل = سبز، یشمی
من سورمه یی پالتاری سنوهرم = من لباس
سرمه ای را دوست دارم.
قاراداشیم آغ پالتاری سنوهر = برادرم

بخش هفدهم - برخی از واژه‌های مشترک در دو زبان فارسی و ترکی

منظور از واژه‌های مشترک، اهم است از واژه‌های ترکی مانند آقا، خانم، سراغ، قاب، فاشق، قابلمه (قابلاما)، دُلْمه (دولما)، بیرق، سنجاق، قشلاق، یایلاق (بیلاق) و جز آنها؛ و واژه‌های فارسی مانند چمن، لوسنده، دریا، هواپیما، ایستگاه، فرودگاه و جز آنها؛ و واژه‌های تازی تبار مانند قلم، کتاب، درس، منزل، غذا، لباس و...؛ و نیز واژه‌های فرنگی تبار مانند رادیو، تلویزیون، اتوبوس، سینما، تئاتر و... که هر چهار گروه واژگان در هر دو زبان فارسی و ترکی به کار می‌روند (گاهی با اندک تفاوت آوایی و حرفی).

واژه‌های مشترک در فارسی و ترکی، یکی از بهترین و سازنده‌ترین وسیله‌های پیوند دو زبان، و تفاهم و یادگیری زبان یکدیگر بوسیله فارسی زبانان و ترکی زبانان ایران و جهان است. هزارها واژه و اصطلاح عمومی، علمی، اجتماعی، صنعتی، فنی و... در هر دو زبان، یکسان تلفظ می‌شوند؛ بویژه فارسی زبانان علاقه‌مند و نیازمند می‌توانند در یادگیری زبان ترکی از آنها بهره‌جویند.

البته بسیاری از واژه‌های مشترک، در ترکی، مترادف دیگر (ترکی) نیز دارند؛ ولی وجود مترادف‌های ترکی، مانع کمک به فراگیری زبان ترکی نمی‌شود.

اینک پاره‌ای از واژه‌های مشترک را در زیر می‌آوریم:

نمودار برخی از واژه‌های مشترک

آ	آهاندیبت	آذر	آسم
آباد	آتش	آذری	آسمان خراش
آبادین	آتش بار	آرام	آسانی
آبادتی	آتش بازی	آرام بخشی	آسوده
آبادی	آتش باره	آرامش	آسوده خاطر
آبان	آتش دان	آرایش	آش
آب پاشی	آتش نشان	آرایشگاه	آش پز (آش باز)
آب پر تغال	آتش کده	آشپز	آش پزخانه (خانای)
آب پز	آتش گاه	آویست	آشپزی
آبجو	آتش نشانی	آویستن بازی	آش رشته
آبجی	آنی	آویز	آشغال
آب غوره	آنیه	آرمان	آشغالی
آب گرم کن	آنار	آزمایش	آشنا
آب لیسو	آنار باستانی	آزمایشگاه	آشوری
آب مروارید	آنار تاریخی	آزمایشگاهی	آش و لاش
آب میوه	آنار هنری	آزمایشی	آقا = آقا
آب میوه گیری	آجر	آزموده	آفات
آب نارنج	آجری	آزمون	آفت
آب نبات	آجودان	آزمون شناسی	آفتاب گیر
آبرنمان	آچار	آوانی	آفتابه (آفتابا = آفتانا)
آبونه	آچار فرانسه	آویز	آفتابه لگن
آب هویج	آچار چرخ	آسان	آفتابری
آبی	آچار چهارسو	آسانسور	آفتابوف
آبیاری	آبجی	آسایش	آقا (آغا)
آبارت	آخور	آسایشگاه	آقاراده
آبارانی	آخوند	آسایشگاهی	آقا طبع
آبارناهد	آداب خان	آستر (آستارا)	آقا معلم
آبارتمان	آداب و رسوم	آسفالت	آقی
آبارنمان نشین	آدامس	آسفالت کار	آلات
آپاندیس	آدرس	آسفالتی	آلاچین (آلاچینی)

آلباق (اوجاق)	لبوی	آهار	آلبالو (آلبالی)
آجاق برقی	آهام	آهاردار	آلمانی
آجاق گاز	آتاق	آهاری	آلمانی دین
آجامر - لوبلش	آتاق دیر	آهای	آلو (آلی)
آجیار	آتیاع	آهک	آلو بخارا
آجیاراً	آتحاده	آهنگ	آلوچه (آلجا)
آجباری	آترانی (اونورانی)	آهنگساز	آلوده
آجتماع	آتصال	آهنگین	آمانگی
آجتماعی	آتصال	آمر زار	آماده
آجتناب	آتفاق	آه و ناله	آماده باش
آجتهاد	آئتافاً	آپنه (آینا)	آمار
آجر	آتقانی		آماری
آجرت	آتکا	ا	آمبر
آجیل	آئلانف	آیا	آمبرسج
آجلاس	آتم (آتوم)	آیا و امتناع	آمبول
آجیر	آتام	آبتدا	آمبول زن
آحادیث	آامفر	آبتدایی	آمد نیامد
آحاطه	آامی	آبتلال	آموزش
آحترام	آاتو (آوتی)	آبتکار	آموزشگاه
آحتراماً	آاتوبوس	آبتلا	آموزشگاهی
آحتمال	آاتوبوس دانی	آبتیاع	آموزش و پرورش
آاحتمالاً	آاتومبیل	آاطاع	آموزشی
آاحتمالی	آاثات	آابدال	آن (الحظه)
آاحتیاج	آاثابه	آابشتم (ایک)	آانا
آاحتیاط	آاثبات	آابیشمی	آانتی
آاحتیاطاً	آاجاره	آابزار	آانتی بیوتیک
آاحداث	آاجاره ای	آابزار فروشی	آانژ و گرامی
آاحولز	آاجاره خاله	آابزار فروشی	آانژین
آاحرام	آاجاره دار	آایطال	آانی
آاحساس	آاجاره نشین	آابلاغ	آاوار
آاحسانات	آاجاری	آابه	آاواره (آوارا)
آاحساساتی	آاجازه	آاین الوقت	آاه

احساس	اداره	لر تظا	اسپورت
احسان	اداری	لرث	اسناد
احضار	ادامه	لرثی	اسنادلنه
احضاریه	ادا و اطوار	گودو (اوردی)	اسنادکار
اححق	ادب	لردیهشت	اسنادی
احوال	لدیی	ارز	اسنادیار
احوالپرس	لدییات	ارزاق	اسنادیاری
احوالپرسی	لدرلر	ارزش	استارث
أخت	ادعا	ارزی	استان
اختراع	ادعا کار	ارشد	استاندار
اختصار	ادعائانه	ارشدیت	استانداری
اختصاص	أذوات	ارک	استبداد
اختصاصی	ادب	لرکان	استبدادی
اختفا	ادیت	لرگی	استیفاء
اختلاط	أزابه (أزبه)	لرگان	استثمار
اختلاف	أزله چی	لرگانیک	استثمارگر
اختلال	اراجیف	لزه	استثنا
اختشانی	لرذل	لزه چی	استثنایی
اختیار	لرافل و اوپاش	لزه	استحاله
اختیاری	لرده	لزیر	استحظار
اخراج	لرادی	أزینکی	استحکام
اخراجی	اراضی	أزث	استحکامات
اخطار	ارالله	لزدواج	استحمار
اخطاریه	لریاب	لزدر افکن	استحمام
اخلاق	لریاب - رعیتی	لزدها	استخاره
اخلاقاً	لر تباط	لزارث	استخدام
اخلاقی	لر تباطی	للس	استخدامی
أخوی	لر تحال	للسی	استخراج
اذا	لرثش	للسباب	استخراجی
اداباز	لر شبید	للسباب بازی	استرازی
ادله بازی	لرثشی	للسباب کشی	استراتژیک
ادارات	ارنفاع	اسبناخ (اسفناج)	استراحت

استشهاد	استکاف	اسم	اشکال
استطاعت	استوار	اسماً	اصابت
استماره	استوارنامه	اسم نوری	اصالت
استمانت	استهزا	اسم و رسم	اصاناً
استمداد	استهلاک	اسمی	اصرار
استمنا	استیجار	استاد	اصل
استغاثنامه	استیجاری	استاد	اصلاً
استعلام	استیمال	استادی	اصلاح
استعمار	استیضاح	استهال	اصلاحات
استعمارگر	استیفا	استهالی	اصلاحی
استعماری	استیلا	اسیر	اصلی
استعمالی	استیناف	استاره	استیث
استغفار	استرا	استیاح	استول
استغنا	استرار	استیاع	استولی
استفاده	استراف	استیاء	استول
استفراغ	استساج	استیاعاً	استوانات
استفهام	استفح	استیاهی	استانه
استقامت	استند	استغال	استانه بار
استقبال	استقاط	استغاث	استانه حقوق
استقرار	استقاطی	استنهار	استانه کار
استقراض	استقف	استیاق	استانی
استقلال	استقف اعظم	استرار	استاعت
استکان	استکان	استراف	استلاع
استکبار	استکناس	استراف	استلاعات
استماع	استکی	استرالی	استلاعانی
استمالت	استکی باز	استرف	استلاع رسانی
استمداد	استلام	استرفی	استلاجه
استمرار	استلام شناس	استعمار	استلاق
استمراری	استلام شناسی	استعمار	استمینان
استسراج	استلامی	استغال	استمینان بخشی
استمهال	استلایث	استکاف	استظهار
استنطاق	استلمه	اشکال	استظهارنامه

اعاده	أُفت	اقتدار	النجا
اعانت	أُفتاده	اقتصاد	التزام
اعانه	إفتتاح	اقتصاددان	التفات
اعتبار	انتاحیه	اقتصادی	التهاب
اعتبارنامه	افتخار	اقتضا	التيام
اعتباری	إفتخاری	اقدام	إلحاد
اعتراض	إعترا	القرار	إلحاق
اعتراضی	إعتراض	اقرارنامه	الحاقی
اعتصاب	أُفت و غیر	أُسط	إلصاق
اعتقاد	أُفراد	المسطی	الصاقی
اعتقادی	أُفزابش	أُقل	الف
اعتقاد	أُفسار	أُقلبت	الفاظ
اعتنا	أُفسانه	أُقوال	أُلمبا
اعتیاد	أُفت	أُقوام	أُلفت
أُعصاب	أُفتد	أُقبانوس	أُتکی
إعطا	أُفسر	أُکابر	أُلکتریک
اعظم	أُفسردگی	أُکاذیب	أُلکتریکی
أُعلا (أُعلی)	أُفسرده	أُکبر	أُلکی
أُعلام	أُفسر وظیفه	أُکتشاف	أُلگو (أُلگی)
إعلام	أُفسری	أُکتشافی	أُله
إعلان	أُفتار	أُکتفا	أُلماس (أُلماس)
أُعمال	أُفتاری	أُکثر	أُلنگو
إعمال	أُفتان	أُکثراً	أُلوا
أُعبان	أُفتانی	أُکثریت	أُلوار
أُعبانی	أُفتکار	أُکسپرس	أُلواط
أُفتشاش	أُفیون	أُکید	أُلواطی
أُغذیه	أُلفیونی	أُکیداسیون	إلى آخر
أُغراض	أُقامت	أُکسپر	أُمارت
أُغراضی	أُقامتگاه	أُکیزن	أُماکن
أُغفال	أُبال	أُلآن (أُلان)	إمالة
أُغلب	أُلتباس	أُلبته	أُمام
أُفاده	أُلتدا	أُلبه	أُمامت

امام جماعت	املاح	انتصای	انس
امام جمعه	املاک	انتظار	انسان
امام زاده (امام زاده)	املائی	انتظام	انسانی
امام زمان	اموات	انتظامات	انجام
اماس	اموال	انتظامی	استداد
امانت	امور	انتفاع	انتفا
امانتفروش	امورالت	انتفاعی	انشایی
امانتفروشی	امید	انتقاد	انشعاب
امانی	امیدبخش	انتقادی	انتشعابی
امیرالبت	امیدوار	انتقال	انصار
امیرالیم	امیدوارکننده	انتقالی	انصاف
امتحان	امیر	انتقام	انصراف
امتحان داده	انار	انجام	انصرافی
امتحانی	انباء (انباء)	انجیر	انضمام
امقداد	انباءدار	انجیل	انطباقی
امتزاج	انباءداری	انحراف	انعام
امتناع	انباءی	انحصار	انتقاد
امتنان	انبیر	انحصارطلب	انمکاس
امتیاز	انبیردستی	انحصارگر	انقاس
امداد	انبساط	انحصارگری	انفاق
امدادی	انتحار	انحصاری	انتجار
امر	انتحاری	اتحلال	انفرادی
امرا	انتخاب	اتحنا	انفعال
امرار	انتخابات	اندازه	اتصالی
امراومعاشی	انتخابی	اندازه گیری	انتقاضی
امراض	انتزاع	اندام	انقراض
امر به معروف	انتزاعی	اندرون	انتفا
امرنه	انتساب	اندرون - بیرون	انقطاع
امک	انتشار	اندرونی	اغلاب
امسال	انتشارات	انرژی	اغلابی
امضا	انتشارانی	انرژی‌زا	انتکار
املا	انتصاب	الزجاج	انگی

انگار	اهانت	ایقا	بانوام
انگار نینگار	اهدا	ایقاد	بادی
انگل	اهداف	ایما	بادپانت
انگل شناسی	اهدایی	ایمان	بار
انگلی	اهل	اینج	بارانی
انگلیسی	اهلی	ایوان	باراللداز
انگور	اهتبت	ای وی	بارکش
انواع	اهم		باری
انهدام	اهمال	ب	بازار
انهمزام	اهمیت	باه	بازارچه (چا)
انیس	ایاب و ذهاب	یادب	بازاری
انیستو	ایادی	بالانصاف	بازبین
انیستو تکنولوژی	ایاز	بابا	بازبینی
اواخر	ایالات	بابایزرگ	بازپرس
اواسط	ایالت	بابایجان	بازپرسی
اولمر	ایالتی	باباکرم	بازجو
اولن	ایام	بابایی	بازخرید
لوایل	اتتلاف	باتریت	بازدید
لویاش	ایشار	باتلاق (باندلاق)	بازرسی
ارناد	ایشارگر	باجناق (باجاناق)	بازرسی
اوج	ایهجاب	باحال	بازسازی
اودکلن (اؤدکلون)	ایجاد	باخت	بازنده
اوراق	ایجاز	بادآورده	بازی
اوزان	ایده	بادام	بازیگر
اوزون بوردون	ایده قل	بادامی	بازی گوش
اوضاع	ایده قیبت	بادپادک	باشخاوت
اولاد	ایده قیسم	بادبزن (پنلیس)	باسواد
اولویت	ایذا	بادزن	باشجاعت
اونیفرم	ایذایی	بادفتق	باشخصیت
لوهوی	ایراد	بادکش	باشرفلت
لری	ایست	بادکنک (لورنوخ)	باشرف
اعالی	ایستگاه	بادسجان (بادنجان)	باشمور

باشکوه	بالانس	بختور	بنغول
باشهاست	بالانشین	بخش	بدکار
باشفا	بالش	بخشایش	بدکاره
باطرلوت	بالشتک	بخشش	بدگمان
باطری	بالکن	بخشنامه	بدگو
باطری‌سار	بالین	بخصوص	بدگویی
باطری‌سازی	بالون	بُخل	بدل
باطل	با محبت	بخور و بخور	بدلی
باطلاق (باتلاق)	بامرؤت	بخور و نمیر (اؤلمه دیریل) بدمقصب (بد مذهب)	
باطله	بامرفت	بخیل	بدمنصب
باطن	هامیه	بخیه	بدمیز
باطنی	بانک	بد	بدن
باعاطفه	بانکنار	بدآموز	بدنی
باغ	بانکنلری	بدآموزی	بدهکار
باغات	بانگی	بدقواز	بدھی
باغبان (باغبان)	باوفا	بدآهنگ	برآیند
باغبچه (باهچا)	باولار	بداخلاق	برات (بارات)
بافت	باهم	بدآقا	برزندگی
بافندگی	باهنر	بد استقبال	برازنده
بافنده	باهیبت	بد اندیش	براق
باقاعده	بُت	بدبخت	بربری
باقالی (بخله)	بت پرست	بدبختانه	بربری جی
باقالی‌پلو	بتخانه	بد بدوفه	برج
باقلاوا	بجا	بدجنس	برج‌ساز
باقی	بحران	بدخلق	برج‌سازی
باقی‌مانده	بحران‌زده	بدخو	برجسب
باکرامت	بحرانی	بدسیرت	بُرد
باکوه	بخار	بد سبها	برداشت
باکفایت	بخاری	بدشانس	برد و باخت
باکمال	بخالت	بدعادت	برون
بالا	بخت	بدخلق	برزنت
بالابند	بخت‌آزمایی	بدقولره	بوش

برش دار	نست	بتلا	بتاساز
برعکس	سنر	هلا لراوه	هتافعله
برفرض	بسنری	بلاکشفاده	هتاکاری
برق	بستی	بلاجهت	بندر
برق کار	بسنی ساز	بلاشک	بندرگاه
برقی	بسنی فروش	بلاخت	بندری
برکات	بسنی فروش	بلافاصله	بندگنی
برکت	بسنو (بسنی)	ببیل	بترین
برکه	بسته	بلع	بترین فروش
برنامه	بسته بندی	بلند	بترنی
برنامه ریزی	بشاش	بلند آوازه	بنقش (بنو پرش)
برنامه نویسی	بشائیت	بلند پایه	بنفشه
برنامه نویسی	بشلاب	بلند پرواز	بنگ
برنده	بشلاب پرنده	بلندگور	بنگی
برو (ماشین)	شگه	بلند محنت	بنیاد
بروز	بشگه چی	بلوار (بولوار)	بنیه
برون مرزی	بطالت	بلوز	بورس
بزه	بطری	یلوک	بورسبه
بزی	بعد	بلیط	بوستان
بزلز	بعداً	بلیط فروش	بورسه
بزلزی	بعد از ظهر	بلیط فروش	بوفه
بزرگ منش	بعدی	بلیغ	بوق
بزرگوار	بقا	بیم	بوقلمون
بزن برو	بقال	بسب	بوقلمون صفت
بزن بزن	بقالی	بسیاران	به!
بزن بکوب	بکارت	بسب افکی	بها
بزن بهادر	بگر	بسب انداز	بهانه
بزن نگاه	بکس (بزکس)	بُن	بهانه جو
بس	بکس باز	بنا	بهانه گیر
بسا	بکبیل	بنا	به اضافه
بساز فروش	بگور بختد	بنابر این	به به!
بسامد	بگور مگر	بنامد	بهت

بیوگرافی	بی صبر	بی تربیت	بهت آور
بیولوژی	بی صدا	بی تردید	بهتان
بیولوژیست	بی ضرر	بی ترس	بهت انگیز
بی هنر	بیج	بی تعارف	بهدار
بیهوده	بی عاطفه	بی تقصیر	بهرداری
بی هوش	بی عرضه	بی لکلف	بهداشت
بی هوشی	بی غرض	بی توجه	بهداشتنی
	بی فاصله	بیجا	بهره
پ	بی قابده	بی جهت	بهره برداری
پاپ	بی قاعده	بی چاره	بهره کش
پاپوش	پیکار	بی چشم و رو	بهره مند
پایی	پیکاره	بی حال	به علاوه
پایچ	بیمار	بی حوصله	بهمان
پایون	بیماردار	بی خاصیت	بهمین
پانتخی	بیمارستان	بی خانمان	به منزله
پالور	بیمارستانی	بی خود	بی آبرو
پاداش	بی مانند	بی خیال	بی آزار
پادر هوا	بی مرؤت	بی دست و پا	بی آگاهی
پادشاه	بی مصرف	بی ربط	بیان
پادشاهی	بی مطالبه	بی رحم	بی ادب
پادگان	بی معرفت	بی روح	بی ارتباط
پادو	بی معنی	بیزار	بی اعتقاد
پادش	بی مقدمه	بیژامه	بی اعتنا
پادنی بازی	بی ملاحظه	بی سبب	بی اندازہ
پارچه (پارچا)	بی مورد	بیسکویت	بی مضاحت
پارچه فروش	بی ناموس	بی سلیقه	بی محی
پارکینگ	بی نظم	بی سوال جواب	بی پرده
پارلمان	بی وارث	بی شایه	بی پروا
پاره (پارا)	بی واسطه	بی شرم	بی پناه
پاره پاره	بی واسه	بی شعور	بی پول
پاس	بی وطن	بی شک	بی ناخیر
پاسپورت	بی وفا	بی صاحب	بی ناقل

پاشوریزه	پخمه	پرواز	پشمک
پاسدار	پدال	پرورش	پشیمان
پاسدارخانه (خانان)	پدیرایی	پرورشی	پکر
پاسگاه	پدیرش	پرورنده	پلمپ
پاسور	پراکنده	پرورسور	پلی تکنیک
پاسوریاز	پراتز (پاراتز)	پرورسوری	پلیس
پای	پرنر	پریشان	پلیس راه
پاکت	پرت	پریشان حال	پلیسی
پاککن	پرئاب	پریموس	پلی گهی
پاکیزه	پرئغال	پس	پلی کلینیک
پاکون	پرئغالی	پساب	پمپ
پالتو	پرئدر پلا	پس انداز	پمپ آب
پالوده	پرچ	پسارند	پمپاژ
پامال	پرداخت	پست	پمپ بنزین
پاورجین	پرداختی	پست	پناه
پایا پای	پرد	پستاه	پناهگاه
پایانه	پردمای	پست خانه (پست خانان)	پناهندگی
پایخت	پرده برداری	پتو	پناهنده
پایخت نشین	پرده دار	پست و تلگراف	پنبه
پابدار	پرده در	پشه	پنمای
پاپکوب	پرستار	پنمای	پنبه جی
پایمال	پرستاری	پستی	پنبه زن
پایه (پایا)	پرستش	پسرانه	پنج
پایه دار	پرستشگاه	پستد	پنجره
پسی (کول)	پرستو	پستدیده	پنج تن (آل عبا)
پتو	پرستی	پنت	پنجشنبه
پخت	پرستی نامه	پشتو	پنجه
پختی	پرستل	پشتوانه	پنجر
پخت و پز	پرستلی	پشته	پنجرگیر
پخت	پرست و جو	پشتی	پنجرگیری
پخش	پرکنده	پشتیبان	پس
پخش و پلا	پرئسب	پشتیبانی	پتو

تاہلوساز	پیش‌کنش	بیج	پوت
تاہلوسازی	پیش‌کنشی	بیجا بیج	پودر
تاہ (تاوا)	پیش‌نماز	بیج در بیج	پوسیدگی
تات	پیش‌نویس	بیج‌کنشی	پوسیده
تانی	پیش‌نهاد	بیج و بیج	پوشاک
تاج	پیک	بیج و مهره	پوشش
تاج‌دار	پیکان	بیجیده	پوشک
تاراق	پیکر	بی در بی	پوشیده
تارافی تروق	پیلہ	بیر	پری
تار	پیلہ‌ور	پیرانکی	پرگر
تارو مار	پیمان	پیراھن	پرگرامز
تاریک	پیمان‌شکن	پیراھن‌دوز	پرگه
تازگی	پیمان‌کار	پیراھن‌دوزی	پرل
تازہ (تزه = تازا)	پیمان‌کاری	پیرایش	پرلاد
تازہ بہار	پیمانه	پیراہہ	پرل‌دار
تازہ بہ دوران رسیده	پیمانه‌کش	پیروزن	پرل‌دوست
تازہ کار	پیمانی	پیر مرد	پرل‌ساز
تازہ ولود	پینہ	پیرامہ (پیرامہ)	پرلکی
تاسرہا	پینہ‌چی	پیش	پرل و پلہ
تاشر	پینہ‌دوز	پیشاب	پرلی
تافتون	پینہ (پہ)	پیشامد	پہلوان
تافتونی	پینہ‌سوز	پیشانی	پہلوان پنبہ
تاکتیک		پیشامنگ	پہلوانی
تاکتیکی	ت	پیشامنگی	پی
تاکستان	تا	پیش‌دانشگاہی	پیامی
تاکسی	تا آخر	پیش‌درآمد	پیادہ
تاکسی تلفنی	تاب	پیشرفت	پیادہ‌رو
تاکسی متر	تابستانی	پیشرفته	پیاز
نالار	تابع	پیشرو	پیازچہ (پیازچا)
تالان	تابعہ	پیشروی	پپ
نام	تاہیت	پیش‌فروش	پپی
نام‌الاختیار	تاہلو	پیش‌نقطہ	پست

تاریخ	بسم	تجلیل	تخت نشین
تایپ	تبعید	تجسم	تخت و تخت
تایبیت	تبعض	تجسمی	تخت
تأثیر	تلور	تجمع	تخت باز
تأخیر	تبلیغ	تجمل	تخت نرد
تأدب	تبلیغات	تجهیز	تختی
تأدیب	تبلیغاتی	تجهیزات	تختی
تأدیه	تب و لوز	تجاشی	تختی
تألف	تب و نوبه	تجیب	تخلف
تأسی	تپانجه (توپانجا)	تحرّی	تخلیه
تأکید	تپش	تحریر	تخمین
تأکیداً	تپش قلب	تحریرک	تخمینی
تألف	تپه	تحقق	تخیل
تألیفی	تثبیه	تحصیل	تدابیر
تألم	تجار	تحصیلی	تدارک
تأمل	تجارت	تحقق	تدارکات
تأمین	تجارتخانه (تجارت خانّه)	تحقیق	تداعی
تأیید	تجارتی	تحقیقی	تدافعی
تأییدیه	تجارتی	تحکم	تداول
تب	تجاوز	تحکیم	تدبیر
تبادل	تجاهل	تحلیل	تدبیر
تبابی	تجدد	تحلیلی	تدریج
تباء	تجدید	تحمل	تدریجاً
تباين	تجدیدی	تحمیل	تدریجی
تجبر	تجربه	تحمیلی	تدریس
تجسس	تجربوی	تحول	تدریسی
تبدیل	تجربیات	تحویل	تدوین
تبدیلی	تجزی	تحویل و تحول	تدوین
تبرّک	تجزیه	تحرّیلی	تذکر
تبریزی	تجسّی	تخیر	تذکره
تبریک	تجسّی	تخت	نر
	تجلی	تخت خواب	تراجم

تراخس	ترقی	ترینانی	تشکیلات
ترازو (ترزی)	تری	تریخی	تشریش
ترازودلو	ترک	تسامح	تشیع
تراش	ترک	تساری	تصاحب
تراشکار	ترک زبان	تساهل	تصادف
تراشکاری	ترکش	تسبیح	تصادفاً
تراکم	ترک نشین	تسوی	تصادفی
ترانس	ترکی	تسریع	تساعد
ترانسفورماتور	ترکیب	تسطیح	تصادفی
تراولش	ترکیبی	تسلحات	تساویر
ترب	ترم	تسلحانی	تصدق
ترچه (ترورچها)	ترمز	تسکین	تعدی
تریت	ترمشاد	تسل	تصدیع
تریشی	ترمی	تسلی	تصدیق
ترحلوا	ترمیم	تسلی بخش	تصرف
ترحم	ترمیمی	تسلیم	تصریح
ترخما	ترئم	تسمیه (وجه تسمیه)	تصرف
ترجم	تروتازه	تسنن	تضمیر
ترخون	ترویج	تسویه	تضمیم
ترخیصی	تره	تتاپه	تتمنی
ترود	ترهه‌ار	تثبت	تصرف
تردمت	ترهاک	تثبه	تضخ
تردید	تریاکی	تثبیه	تطابق
ترس	تریون	تثنت	تطاول
ترس آود	ترهلی	تثجیع	تطبیق
ترساک	تر	تشد	تطبیقی
ترسو	ترزین	تشدید	تطبیح
ترسیم	ترزیقانی	تصرف	تطویر
ترمیمی	ترکبه	تشریف	نظاھر
تروخ	ترویج	تشکر	نظاھرات
ترحب	ترزیر	تشکل	نظم
ترقه	ترزین	تشکیل	تعابیر

تبادل	تفاخر	تجرباً	تکلیف شاق
تبادل	تفسیر	تجربیه	تکمیل
تعارض	تفاضیل	تطبیق	تکمیلی
تعارف	تفاضل	تطبیع	تکسین
تعارفی	تفاوت	تلا	تکثک
تعالی	تفاهم	تطلب	تکثیکی
تعالی	تعال	تقلبی	تکوین
تعاون	تفتین	تقلیل	تکوینی
تعاونی	تفحص	تقوا (تقوئی)	تکه
تعبد	تفرج	تق و لق	تکه
تعبر	تفریح	تقویت	تکه
تعجب	تجربیه	تجربیه	تکه پارچه
تعجیل	تفرین	تقوم	تکبه
تعطیل	تفطیل	تک	تکبه گاه
تعطیلی	تفکّر	تکافو	تلاطم
تعلّق	تفنن	تکالیف	تلافی
تعلقات	تفتنی	تکامل	تلاقی
تعلّل	تفوق	تکان	تلائق
تعلّم	تفهیم	تکثر	تلسکوب
تعلیق	تقابل	تکبیر	تلطّف
تعلیمی	تعارن	تکبیر	تلطیف
تعلیم	تقاضا	تکفّر	تکس
تعلیمی	تقاضا مند	تکذی	تلگراف
تعمیر	تقاطع	تکذیب	تلگرافی
تعهد	تقاعد	تکرار	تلگرام
تعیش	تقبل	تکراری	تلشد
تعین	تبیح	تکرو	تلویح
تغابن	تقدّم	تکریم	تلویحاً
تغافل	تقدیم	تکثیر	تلویحی
تغیر	تغذیه	تکلف	تلویزیون
تغیر	تغریب	تکلم	تعارض
	تغریب	تکلیف	تماس

نمایش	نندیس	نوخش	نهدیب
نمایشچی	تنزل	نوحید	نمشتین
نمایشخانه (خان)	تنزیل	نوخالی	نهور
تمام	تنظیف	تودار	تهوع
تماماً	تنظیم	توده	تهی دست
نحاسی	تنظیسی	نوده‌ای	تهیه
نمایشت‌حراه	نغر	نود	تاتر (تاکتر)
تمایل	نقل	نوزم	نپ
تمشع	تنور	تودی	نیر
تمثال	تنوری	توزیع	نیراهن
تمجید	تنومند	توزین	نیرال
تمدن	تنویر	توسط	نیره
نمزد	تنها	نوسعه	نیز
نعرین	تنیسی	نوشل	نیزاب
نمساح	تنیس‌باز	نومیه	نیشه
نمخر	نواع	نوضیح	نیخ
نمشک	نواویج	نوطه	نیفه
نملق	نولرث	توفان	بیک‌نای
نمنا	نولرد	نوفیر	تیکه
تنازع	نوازن	نوفیق	تیکه‌پاره
تناسب	نواضع	نوقع	نبله
تناسخ	نوالد	توکل	تیم
تناقض	نوالی	نؤلا	تیمار
تناور	نوبه	نولد	تیمسار
تیاهی	نوبه‌کار	نوله (نولا)	تیول
تنبان	نوپ	نولیت	
تته	نوپ‌بازی	نولید	ث
تنیه	نوپ‌زن	نولیدی	ثالث
تن‌ترانی	نوت	نون	ثانی
تند	نوت‌فرنگی	نه	ثانی
تندور	نوجه	نهاجم	ثانیاً
تند و نیز	توجه	تهدید	ثانیه

ثانیه شمار	جانان	جز و بحث	جلد
ثبات	جان باز	جریمه	جلد
ثبت	جان پناه	جرینگ جرینگ	جنگه
تینی	جان دار	جزا	جلو
ثبوت	جانشین	جزایر	جلوبندی
ثبوتی	جانشینی	جزایی	جلودار
ثروت	جان نثار	جزء	جلوگیری
ثروت مند	جانور	جزء به جزء	جلبه
شنا	جانور شناسی	جزئی	جماد
شناگر	جانور شناسی	جزئیات	جماع
	جانوری	جزیره	جماعت
ج	جایز	حسارت	جمال
جاجیم (ججیم)	جایزه	جسته گریخته	جمع
جا خالی	جبر	جسم	جمع آوری
جادو	جبران	جسمانی	جمع بندی
جادوگر	جبرانی	جسمی	جمع و جور
جاده	جبری	جسود	جمعه
جاده سازی	جدا	جعبه	جمعی
جاذبه	جدا گانه	جمعیه ای	جمعیت
جارختی	جذاب	جمل	جناب
جارو	جذائیت	جمل	جنابت
جاری	جلام	جعلی	جناب عالی
جاسوس	جلامی	جعلیات	جناب مستطاب عالی
جاسوسی	جذب	جفا	جناغ (جاناغ)
جالب	جذبه	جفاکار	جنایات
جامدادی	جز	جک	جنایت
جامع	جراحات	جگر	حنایی
جامعه	جراحت	جگر کی	جنب
جامعه شناسی	جزا حی	جلا	جنت
جامعه شناسی	جراهم	جلاد	جنگ
جامه دان	جز قیل	جلادت	جنگ
جان	جرم	جلال	جنگاور

جنگجو	جوشنده	جائز	چروکین
جنگل	جوشی	چاروادر	چروک
جنگل دار	جهان دیده	جانی	چسب
جنگل داری	جهانگرد	جانی سلامتی	چسبان
جنگل شناسی	جهانگردی	جانی و چله	چسبناک
جنگل کاری	جیب	چاله (چالا)	چسبنده
جنگل مولا	جیببئر	چاله چوله	چسبیده
جنگ و جدل	جیب	چانه (چنه)	چشم
جنگ و گریز	جیره	چاه کن	چشم انداز
جنوب	جیرمای	چایی	چشم همراه
جنوباً	جیره بندی	چاهدان (قوری)	چشم داشت
جنوبی	جیره خور	چایی	چشمک
جَوْ	جیره خور	چایی خور	چشمک زن
جولز	جیم	چپ	چشمگیر
جواب	جیره	چپ لندر چپ	چشمه
جواهر	جیرمای	چپ دست	چشمه سار
جواهرات		چپ دستی	چغاله (چاخال)
جولهر فروش	چ	چپکی	چغاله بادلم
جوایز	چاپ	چتر	چغاله گوجه
جوجه	چاپار	چتری	چنگ
جوجه نبی	چاپارخانه (چاپارخانا)	چخماق (چاخماق)	چنگ
جوجه کباب	چاپخانه (چاپخانا)	چراغ	چکاب
جوخه	چاپخانه چی	چراغان	چکش
جَوْر	چاپلوس	چراغانی	چکشی
جور	چایی	چراغوان	چکمه
جوراب	چاخان	چرخ	چکیده
جوراب چی	چاخان باز	چرخ خیاطی	چلاق (چولاق)
جورابچور	چادر	چرخ سوار	چلهچله
جوش	چادر تشین	چرخ گوشت	چلو
جوشان	چادری	چرخشی	چلوپز
جوشکار	چارپایه	چری	چلوپزخانه (خانا)
جوشکاری	چاردلق (چارطاق)	چروکاب	چلوپزی

جلو خوردش	جوله (چزلا)	حاجی بابا	حقالل
جلو قیمه	چون و چرا	حاجی بازاری	حقا کتر
چلو کباب	چهارپایه	حاجی زاده	حدوث
چلو کبابی	چهار جهت	حاشیه	حدود
چلومریغ	چهار چرخ	حاشیه ای	حدوداً
چلو یی	چهار چوب	حاشیه دار	حدیث
چله	چهارده معصوم	حاشیه نشین	حزاج
چلیک	چهار دیوار	حاضر	حزاجی
چماق (چوماق)	چهار دیواری	حاضری	حرارت
چماق پی	چهارراه	حاکمی	حرارته
چماق دار	چهارشنبه	حال	حراست
چُمچه	چهار عنصر	حالا	حزاف
چم خم	چهار کنج	حالات	حرام
چسقلان	چهار گوشه	حالا حالاها	حرام خورد
چمن	چهار موتوره	حالت	حرام زاده
چمنزار	چه چه	حامل	حرامی
چنار	چهره	حامله -	حرمی
چنگ	چهره ای	حامی	حرمی و جوش
چنگال	چین	حَب	خرف
چنگکی	چین و چروک	حَب	خرفه
چنگل	چینه	حباب	حرکات
چنگل فاشی	چینه دان (چینکدان)	حبوب	حرکت
چوب	چینی	حبوبات	حرکه
چوب ببری	چینی آلات	حشی	حرمیت
چوب پوره	چینی پی	حشی الامکان	حور
چوب پنبه	چینی فروش	حشی المظود	حس پیچی
چوب حصنی	چینی فروشی	حج	حس بر فروش
چوب بوضنی		حججاج	حربص
چوب سیگار	ح	خججار	حریف
چوبان (چوبان)	حاج آقا	حجاست (حجست)	حزن
چوگان	حاجی	حجم	حزین
چوگان باز	حاجی آقا	حد	حساب

خام خوار	خدمتکار	خسته	خلافت
خاموش	خدمتگزار	خسته دل	خل بازی
خامه (خاما)	خفمه	خسته و کوفته	خلبان
خان خانی	خمر	خسوف	خلبانی
خاندان	خراب	خشک	خلع
خانزاده	خرابات	خشکسال	خلعت
خانگی	خرابانی	خشکیار	خلف وعده
خانوادگی	خرابه	خشک شویی	خلق
خانواده	خرابه نشین	خشک و خالی	خلق
خانه به دوش	خراج	خشکه	خلقت
خانه خراب	خراج	خشکه بار	خل وضع
خانه زاد	خراش	خشکی	خلیقه
خاین	خرائط	خط	خلیق
خاپخانه	خرپول	خطا	ختم
خبر	خروت و پرت	خطاب	ختم
خبرچی	خرج	خطابه	خمار
خبرچین	خرداد	خطاط	خمپاره
خبردور	خردل	خطاطی	خمپاره انداز
خبرنگار	خرزهره	خطاکار	خمر
خشته	خرفهم	خطبه	خمره
خجالت	خرکار	خط کش	خمیر
خجیل	خرگاه	خط کشی	خمیر دندان
خجلیت	خرمن	خطیب	خمیر گیر
خجول	خرمهره	خقاش	خشی
خدا	خروار	خفقان	خنجر
خدانشناس	خروج	خفقان نور	خندان
خدام	خروجی	خل	خندق
خدایوند	خرید	خلاف	خنده رو
خدایوندگار	خرید و فروش	خلافت	خونگی
خداوندی	خس	خلافکار	خنگ
خدایی	خسارت	خلافی	خواب نور
خدمت	خسارت دیده	خلاق	خواب نور

خوابگاه	خوش آیند	خوش مشرب	داخلی
خواستگار	خوش اخلاق	خوش میمنت	داداش
خواستگاری	خوش استقبال	خوش نویسی	داداشی
خواص	خوش آشنها	خوش پخت	دادرس
خواهان	خوش الحبال	خوش هیکل	دادرسی
خواهش	خوش انصاف	خوش یمن	دادستان
خواه ناخواه	خوش یاف	خیابان	دادسرا
خواهی نخواستی	خوش یافت	خیابان کشی	دادگاه
خوب	خوش بهمت	خیابانی	دادگاهی
خودآموز	خوش بهتانه	خیار	دادگستری
خود بزرگانگار	خوش بدرقه	خیار چنبر	دلد و ستد
خود بزرگبین	خوش بر خورد	خیار نوهر	دلویار
خودبین	خوش بشش	خیاط	دلور
خودپسند	خوش حال	خیاط خانه (خیاط خانان)	دلورا
خودنراش	خوش خلق	خیالی	دلرایس
خودخواه	خوش غوی (ی)	خیالانی	دلوجلبنگ
خوددرو	خوش خواب	خیال باب	دلرچین
خودگار	خوش خوراک	خیانت	دلرننگی
خودگام	خوش خوش	خیانت کار	دلرنده
خودگامه	خوش خوشک	خبر	دلرو
خودمانی	خوش دل	خبر	دلروخانه
خود محور	خوش در	خبرات	دلروساز
خود نویسی	خوش سیما	خبرانی	دلروسازی
خوراک	خوش شانس	خبره	داستان
خوراک پر	خوش صحبت	خبریت	داستان پرداز
خوراک پیزی	خوش طبع	خبریه	داستان پرداز
خوراکی	خوش طعم	خیز	دانش برد
خوردبین (خوردبین)	خوش طبعیت	خیمه	دالان
خوش	خوش قلب		دام
خوش آمد	خوش قدم	د - د	دام پزشکی
خوش آواز	خوش محضر	داخل	دام پزشکی
خوش آهنگ	خوش مزه	داخله	دامن

دانا	دخول	درگوشی	دسترس
دانش	دخیل	قرنذشت	دسترسی
دانش آموز	درآمد	دروازه	دست شویی
دانش آموزی	دراماتیک	دروازه بیان	دستک
دانشجو	دریان	درون مرزی	دست کاری
دانشجویی	دریانی	درویشی	دست کش
دانش سرا	درج	دژه	دستگاه
دانش سرایی	درجه	دوبا	دستگیره
دانشکده	درجه دار	دربابان	دستگیری
دانشگاه	درجه داری	درباچه	دستمال
دانشگاهی	درخت کاری	دریادار	دستمزد
دانشمند	درختی	درواهل	دستمزدی
دانشور	درخواست	درباسالار	دست نماز (دستمان)
دانشیار	درخواستی	دربانگار	دست و دل بار
دانشیاری	دره	دربانورد	دستور
دانشنی	دره آشنا	دربانوردی	دستور العمل
دایی	دره آگاه	دست (پک دست لباس)	دستوردان
دایی زاده	دره آور	دست آموز	دستوری
دبستان	دردمند	دست آویز	دسته
دبستانی	درس	دست انداز	دسته بندی
دبلا	درست	دست اندوکار	دسته جمعی
دبیر	درستکار	دست برد	دستبار
دبیرخانه (دبیرخانه)	درستکاری	دست بردار	دشت
دبیرستان	درسته	دست بست	دشمن
دبیرستانی	دوستی	دست بند	دعا
دبیری	درس خوان	دست بوس	دعاگو
دجال	درسی	دست پاچه	دعائریس
دچار	درشت	دست پخت	دهوت
دخانیات	درشت هیکل	دست خط	دهوت نامه
دخترانه	درشکه	دست خوش	دعوی
دخمه	درشکه چی	دست درخت	دغل (داغال)
دخل	درصد	دست دوز	دقاتر

دفاع	دل انگیز	دندان ساز	دور تا دور
دفاعیه	طبر	دندان سازی	دور نما
دفتر	دل خوش	دنده	دورو
دفترخانه (دفترخانه)	دل خوش کنک	دنا ملت	دو روزه
دفتر دار	دل خوشی	دنی	دو رویه
دختر داری	دل داده	دنی طبع	دوره
دفتری	دل دار	دو	دوره دیده
دفعات	دل درد	دوات	دوره گرد
دفعه	دل سرد	دوام	دوست
دقیه	دل شکسته	دوام دار	دوستار
دقیق	دل گرم	دوایر	دوست باز
دقیقه (دقیقه)	دل گرمی	دوباره	دوست خوار
دقیقمای	دل گشا	دوباره کاری	دوسر
دقیقه شمار	دل گیر	دو ترکیه	دوسره
دکان	دلمه (دولما)	درجین	دوسر
دکان دار	دلمه بادمجان	درجینی	دوسویه
دکان داری	دلمه کلم	دو چرخه	دوش
دکتر	دل نازک	دو چرخه چس	دوشاب
دکترا	دل و دماغ	دو چرخه ساز	دوشاخ
دکتری	دله	دو چرخه سوار	دوشاخه
دکلمه	دله دزد	دو چرخه فروش	دوشک
دکور	دلهره	دوخت	دوشک دوز
دگمه	دلیر	دوختنی	دوشیزگی
دل	دلبل	دوخت و دوز	دوشیزه
دل آرا	دم	دود	دو شفته
دل آرام	دمادم	دودر	دو طرفه
دلار	دم به دم	دودکش	دو غ
دلای	دم پای	دوده	دو لهاب
دلایل	دم دستی	دودی	دو قبضه
دلالت	دمکشن	دور	دو قلو
دلای	دندان پزشکی	دورادور	دو گانه
دلایل	دندان پزشکی	دوربین	دولا

مؤلاب	دیم	رادیوگرافی	رختخواب
دولت	هپس	رادیوگرام	رختکن
دولتخانه	دپو	راست	رخت و پخت
دولتسرا	دیولار	راستگر	رخوت
دولت منزل	دیوانه	راسته (راستا)	رد
دولتی	دیوانه بازی	راستی	ردی
دوم	دیوانه ولر	راضی	ردیف
دومی	ذخایر	راکت	رذالت
دوندگی	ذخیره	راکد	رقل
دونده	ذرات	رلم	رذهلت
دوومیدانی	ذوت	رلمی (بازی)	ربزوز
چه	ذوه	رلنت	رزه
دهات	دزبین	رانت خولر	رسا
دهانی	دزمینی	رانتدگی	رسالت
دهکده	ذلت	رانتده	رسانه
دی	ذلتبار	راه	رسانه های گروهی
دیباچه	ذلیل	راه آهن	رسایل
دیلم		راه راه	رستوران
دیلمعات	ر	راهرو	رسم
دیلماسی	راکتور	راهنما	رسمی
دیلمه	رابع	راهنمای	رسمیت
دپد	رلبما	راهنمای رلندگی	رسوب
دیدار	راجع	رئیس	رسوخ
دید باز دید	راحت (راحات)	رتیل	رسول
دیدبان	راحت طلب	رجال	رسول الله
دیورس	راحتی	زجل	رسوم
دیوفهم	رادمرد	رجوع	رسومات
دیور زود	رادپات	رحم	رسید
دیسک	رادیاتور	رحمت	رسیدگی
دیسپلین	رادیو	رحم دل	رشادت
دیفتری	رادیوساز	رخت	رشته
دیپکته	رادیوسازی	رخت آویز	رشته فرنگی

رشد	رنجش	روزنامه چی	ریاضت
رشدونمز	رنجیده	روزنامه نگار	ریاضی
رشتوت	رند	روزنامه نگاری	ریاضی دان
رشتوت خور	رلده	روزنامه نویس	ریال
رشوه	رنگ	روزنه	ریالی
رشوه خور	رنگارنگ	روس	ریحان
رشد	رنگ به رنگ	رو سری	ریحان مرزه
رضا	رنگین	روسفیده	ریخت
رضایت	دوا	روسی	ریخت و پاش
رضایت نامه	روابط	روسپاه	ریخته گری
رغبه	رواج	روشن	ریز
رفاقت	روادید	روشنایی	ریزش
رفاه	رواق	روشن دل	ریزومیز
رفتار	رواق	روشن فکر	ریزه
رفت و آمد	رواق	روغن	ریزه خور
رفت و برگشت	روان شناسی	روغن ریزی	ریزه میرزه
رفیق	روان شناسی	روغن سوزی	رسک
رفیق باز	روانی	روغن کشی	ریش
رقاص	رویه راه	روغن لبانی	ریش تراش
رقاص خانه (خانا)	رویه رو	روغنی	ریشو
رقص	روپوش	روفرشی	ریشه
رقب	رونختی	روکار	ریشه ای
رُی	روح	روکش	ریشه دار
رکاب	روحانی	رومیزی	
رکابدلو	روحانیت	زوند	ر - ژ
رکعت	روحی	رهبر	زاپاس
رکن	روحیه	رهرو	زادگاه
رکود	روء خانه (روء خانا)	رهنما	زار
رکورد	روزانه	رهنمایی	زارع
رکوع	روز به روز	رهسود	زائر
رکیک	روزگار	رهشون	زاوره
ژل	روزنامه	ریاست	ژلد

زاور (زلهی)	زنجبیل	زیر	زورنال
زایشگاه	زنجیر	زیراندلا	زورنالیت
زایشگاهی	زنجیره	زیرپوش	زورنالیم
زجر	زنجیرهای	زیرپراهن	زورن
زجریده	زنجیری	زیرجامه	زبان
زحمت	زند	زیرزانی	زبله
زحمتکش	زنداداش	زیرزمین	زبله‌ای
زخم	زندان	زیرزمینی	
زخم‌معه	زندانیان	زیردرگی	مس
زخمی	زندانی	زیرسبیلی	ساین
زراعت	زندایی	زیرسیگار	سابقاً
زرداب	زندگانی	زیرشلوار	ساجمه (سجمه)
زردابه	زندگی	زیرگی	ساحل
زرنگ	زنده	زیرکانه	ساخت
زعلوان	زنده‌به‌گور	زیرورو	ساختمان
زکام	زنده‌دل	زیره	ساختمان‌سازی
زلبا (زلبیه)	زنده‌پاد	زیره‌پلو	ساختمانی
زلزله	زنهمو	زیست	ساخت و پیاخت
زلزله‌خیز	زوج	زیست‌شناس	ساخت و ساز
زمان	زوجه	زیست‌شناسی	سادگی
زمانه	زودیز	زیلو	ساده
زمرم	زودجوش	زینت	ساده‌دل
زمرمه	زودرس	زیستی	ساده‌لوح
زمین‌خوار	زودرنج	زبور	ساریان
زمین‌شناسی	زودگذر	زبورآلات	ساز
زمین‌شناسی	زهاد	زانی	سازش
زن	زهد	زاکت	سازش‌کار
زنا	زبان‌پنشی	زانونیه	سازگار
زناکار	زبان‌کار	زبست	سازمان
زنانه	زیا	زن	سازمانی
زنیابا	زیاهند	زنیاتور	سازنده
زنبیل	زیینده	زنیال	سازوآلوز

ساعت	ساعت و چس	سجایا	سرپرستار
ساعت	ساواک	سجده	سرپرستی
ساعتشمار	ساواکی	سجواب	سرتاپا
ساعتشماری	سایر	سشار	سرتاسر
ساعتی	سائل	سشمر	سرتاسری
ساهر	سایه	سجور	سرنیپ
ساهر	سایه - روشن	سجرتیمیز	سرنیس
ساق	سبد	سجرتنگیز	سرجنگل‌دار
ساقه	سبز	سجوخیز	سرجنگلی‌دلری
ساقه‌دار	سبزه	سحر و جادو	سرجوخه
ساقی	سبزی	سشوری	سرخاب
ساقی‌گری	سبزی‌فروشی	سخت	سرخک
ساک	سبیل	سشن	سرد
ساکت	سبیل	سشن‌دان	سرداب
ساکن	سباه	سشن‌رانی	سردلبه (سردابا)
سالاد (سالان)	سباهی	سشن‌شناس	سردخانه (سردخانه)
سالادلوپه	سبشامیر	سشنور	سردسته
سالار	سپه‌لار	سر	سرفمدار
سالانه	سپهبد	سراپا	سردوشی
سال‌سالانه	ستاد	سرلزیپر	سررشته
سال به سال	ستادی	سرلزیری	سررشته‌داری
سالم	ستایش	سراسر	سرزده
ساقز	ستایش‌گر	سراپت	سرسری
ساقی‌نامه	سشم	سرپاز	سرشکسته
سالیانه	سشمکار	سریازخانه	سرشماری
سامان	سشمگر	سریازگیری	سرشناس
سامعه	ستوان	سرپرگ	سرعمله
سانت	ستوان‌دو	سرپلند	سرفصل
سانتی	ستوانه	سرپلندی	سرفه
سانتی‌متر	ستوان‌یک	سربه‌زیر	سرکار
ساندویچ	ستون	سربه‌هوا	سرکارگر
ساندویچ‌فروش	سجاده	سرپرست	سرکرده

سرکشی	سطر	شلاخ	سولره
سرکنگبین	سطری	شلاخ خانه (خاناه)	سواری
سرکه	سطل	سلام	سوله استفاده
سرگذشت	سطوح	سلامت	سوله تفاهم
سرگذشت نامه	سطور	سلامتی	سوله تعمیر
سرگروه	سمایت	سلطه	سوپ
سرلشکر	سمی	سلطه جو	سوپاپ
سرمايه	سفارت	سلطه گر	سور
سرمايه دار	سفارت خانه (خاناه)	سلمانی	سوپر مارکت
سرمايه دلری	سفارش	سلول	سوت
سرمشق	سفارشی	سلولی	سوت و کور
سرمقاله	سفامت	سلیم النفس	سرخ
سرمه	سفت	سماجت	سرخسوز ساز
سرنگون	سفت و سخت	سناکی	سرخسوز و سوز
سرنوشت	سفته	سماور	سرخسوز
سروان	سفته بازی	سماور ساز	سرخسوز دل
سوروش	سفر	سماور سازی	سودآور
سوروش	سفر به خیر	سعیل	سودا
سورود	سفره	سمع	سور
سروش	سفره خانه (خاناه)	سین	سورخ
سرویس	سفید	سبیل	سور رقیبت
سرهنگ	سفینه	سنت	سور رقیبم
سریع	سقا	سستی	سوره
سریع الانتقال	سقف	سجاق	سوری
سریع القبر	سکوآورد	سند	سوزش
سزا	سکنتات	سندیت	سوزناک
سزاولر	سکته	سنوات	سومیس
نس	سکئی	سنوایی	سوغات
سنت	سکوت	سنبین	سوغانی
سنت رای	سکون	سوایی	سورگوار
سطح	سکونت	سولین	سورگوار
سطحی	بیل	سولرکار	سهم

سهامی	سیلاییک	شادی	شاه
سه پایه	سینلان	شارانی شارات	شاهانه
سه شاخه	سیم	شاراتی شوروق	شاهنوت
سه راه	سپمان	شارت شورت	شاهد
سه راهی	سیمانی	شارژ	شاه راه
سه تنه	سیم پیچ	شارشار	شارگر
سه گوش	سیم پیچی	شارلاتان	شاهزاده (شازدا)
سه گوشه	سین	شازده (شازدا)	شاه کار
سهل	سین جیم	شانس	شاهنشاه
سه مونوره	سینما	شاسی	شاهنشاهی
سهر	سپنه	شاطر	شاهی
سهولت	سپنه بند	شاهر	شاهان
سپار	سپنه پلو	شاهراهن	شاید
سپتیس	سپنه ریز	شاغل	شایسته
سبک	سینی	شاغول	شان
سبک مدار	سپو پیچ	شاف (شف)	شبانهریزی
سیاسی	سپوچی	شاکلی	شبهات
سینال		شاگرد	شب به خیر
سیاه	شش	شاگرد اول	شب پر
سبب	شاپر	شاگرد شوفر	شبنج
سینبزمینی	شاپور	شاگرد مدرسه	شب خوش
سبد	شاپوری	شال	شب چره
سپر	شاخ	شام	شب خور
سیراب	شاخ به شاخ	شامبو	شبکار
سیرایی	شاخسار	شام لهریان	شب گور
سیر سوکه	شاخ شاخ	شام کباب	شبه
سیرک	شاخه	شامی	شبه
سبگار	شاخه شاخه	شان	شبه
سبگاری	شاد	شانسی	شبه خوان
سبل (سئل)	شاداب	شانتی	شجره
سبل نا	شادکام	شانه	شجره نامه
سپلاب	شادمان	شانی	شخصی

شخصی	شریکی	شکاری	شس
شخصیت	شست	شکاف	شسی
شخصی ساز	شسته رفته	شکای	ششیر
شخم	شنی	شکایت	ششیرباز
شر	شنی جهت	شکر	ششیربازی
شراب	شن دانگ	شکر	شع
شراب خوار	شن گوشه	شکرانه	شع آجین
شراب خواره	شعار	شکرینیر	شعی
شراب خور	شعایر	شکت	شنا
شوارت	شمر	شکسته پسته	شناخت
شرافت	شمردوست	شکسته خاطر	شناس
شراکت	شعله	شکسته نفس	شناسایی
شرب	شعله‌ور	شکلات (شوکولات)	شناگر
شریت	شعور	شکلانی	شناور
شری	شعیر	شگرد	شنبليله
شرشر	شخل	شگون	شنبه
شرف	شفا	شلاق	شنا
شرف	شفابخش	شلاق	شنوایی
شرق	شفاعت	شلاق	شنیع
شرقا	شفاعاً	شلخته	شوت
شرقی	شفامی	شلنگ	شوخ
شرک	شغ	شلوار (شالوار)	شوخ طبع
شرکا	شغلت	شلواردوز	شوخی
شرکت	شغیع	شلواردوزی	شور
شرکتی	شغین	شم	شور
شرم	شق	شماره	شودا
شرم‌آور	شغابن	شماره‌دور	شوراب
شرمندگی	شق و رق	شماره‌گلفری	شوریا
شرمند	شغی	شمال	شورت
شردر	شقیقه	شمالاً	شوفر
شریف	شک	شمالی	شهادت
شریکی	شکار	شمامه (شاماما)	شهامت

شهر	شیشه	صادق	صرفه‌جو
شهردلر	شیشه‌ای	صادقانه	صریح
شهرداری	شیشه‌بر	صاف	صف
شهرسازی	شیشه‌گر	صافکار	صف‌آرا
شهرک	شیلات	صافکاری	صفا
شهرک‌نشین	شیلنگ	صافی	صفابخش
شهرک‌نشین	شیشه‌پله	صالح	صفت
شهری	شیمی	صالحه	صفحه
شهرپور	شیمیایی	صبح	صفحه‌آرا
شهرتیه	شیرا	صبحانه	صفحه‌آرایی
شهید	شیره	صبح به‌خیر	صفحه‌بند
شهر	شیشه	صبر	صفحه‌بندی
شیاف		صبرور	صفحه‌پرداز
شیور	ص - ض	صیبه	صفحه‌پرداز
شیورچی	صابر	صحابه	صفحه‌شمار
شیدا	صابون	صخاف	صفحه‌شماری
شیر	صاحب	صخافی	صفر
شیرازه	صاحب‌اختیار	صحنه	صفر
شیرازی	صاحب‌المتیاز	صدارت	صفا
شیربها	صاحب‌خانواده	صدافت	صلابت
شیرخط	صاحب‌خانه	صدر	صلاح
شیرخوار	صاحب‌سیک	صدق	صلاحیت
شیردان	صاحب‌سلیقه	صدمات	صناعات
شیردانی	صاحب‌عزا	صدمه	صنایع
شیره	صاحبکار	صدور	صنل
شیره‌کش	صاحب‌گارا	صدیق	صندلی
شیره‌کش‌خانه	صاحب‌منزل	صراحت	صندوق (صندوق)
شیرنی	صاحب‌منصب	صراف	صندوق‌چه
شیرین	صادر	صرافی	صندوق‌خانه (خانه)
شیرین‌پلو	صادرات	صرف	صندوق‌دار
شیرینی	صادرات و واردات	صرف	صندوق‌داری
شیشکی	صادراتی	صرفه	صنعت

طولا	طیعی	ضرر	صنعتکار
طولانی	طهانه (طهانهجا)	ضروری	صنعتگر
طول و عمیق	طراح	ضرب	صنعتی
طوبه (طوله)	طراحی	ضاللت	صوت
ظالم	طزار	ضمانت	صورت جلسه
ظاهر	طراز	ضمانت نامه	صورت حساب
ظاهراً	طراز نامه	ضوابط	صورت مسأله
ظاهراً	طرب		صورتی
ظامری	طربانی	ط - ظ	صوفی
ظرافت	طرح	طاس	صوفیانه
ظرافتکاری	طرح و برنامه	طاس کباب	صیاد
ظرایف	طرز	طاعات	صیحه
ظرف	طرز	طاعت	صید
ظرفیت	طرف حساب	طاغوت	صینه
ظروف	طرقه	طاغوتی	صینه ای
ظریف	طنشت	طاق	مبطل
ظلم	طنشیک	طافت	صیللی
ظلم سبز	طفل	طانچه	ضابط
ظلمه	طفلی	طالب	ضابطه
ظهر	ظفرایت	طالبی	ضامن
ظهر به غیر	طلاقی	طالشی	ضایع
ظهیر	طلب	طالشی	ضایعه
	طلبکار	طاهر	ضبط
ع - غ	طلبه	طایفه	ضبط صوت
عاشق (عاشیق)	طلب	طب	ضد
عاشقی	طلعت	طبابت	ضد و نقیض
عاشورا	طریق	طبیب	ضرایب
عاطفه	طریقه	طبقات	ضرب
عاقبت	طناب	طیقه	ضریب
عالم	طناب باز	طیقه بندی	ضریبی
عالم	طوایف	طیب	ضرب در
عالی	طول	طبیعت	ضربه

علی جناب	علو	عشیره	علل
عالی قدر	هدول	عصا	عزلا
عالی مقام	عذر	عصا کش	عقیده
عام	عذرخواه	عصب	عقیده مند
عام المنعمه	عراض	عصبانی	عکاس
عانه	عرب	عصبی	عکاسی
عاس	عریس	عصر	عکس
عاید	عریث	عصرانه	عکس بردار
عایدات	عریس دان	عصر بخیر	عکس برداری
عایدی	عرصه	عصری	حلاج
عبرت	غرض	عصمت	علی حده
عبرت انگیز	غرض	عطا	علامات
عبرت	جرض	عطّار	علامت
عتیقه	خرضه	عطّاری	علام
عتیقه چی	خرضه	عطر	علت
عتیقه فروش	خرضی	عظام	علف
عجالتاً	عروس	عظمت	علف خوار
عجایب	عروسکی	عُظْمَن	عَلَم
عجز	عروسی	عظیم	علم
عجز و لابه	عروض	عُت	علما
عجله	عروضی	عفر	عَلَم دار
عجوزه	عریان	حنیف	علمی
عجول	عریض	حنینه	علوفه
عجیب	غراب	عقاب	علوم
عجیبه	غزبارخلو	غُقب	علیا
عجین	عشا	غُقبه	علیا حضرت
عدالت	عشایر	عقد	علیا مختاره
عدالت خواه	عشایری	عقدّه	عقد
عدس	عشرت	عقرب	عقداً
عدس پلو	عشرت گده	عقربک	عُقدّه
عدسی	عشق	عقربه	عقدی
عدلیّه	عشوه	عقربه شمار	عمل

غنچه لب	غَر و غَرّ	هینک ساز	عمله
غنیمت	غَرّه	هینک سازی	عملی
غیاب	غَرِب	هینکی	عمو (غسی)
غیاها	غَرِب نولز	عیوب	عمود
غیابی	غَرِیه	غارن	عمودی
غیبت	غَرِیق	غارنگر	عموزاده
غیر	غَزَل	قالل	عُصوم
غیرلرادی	غَزَل	غالب	عمومی
غیرانتفاعی	غَزَل سرا	غالباً	عنه
غیرت	غَسال	غایب	عنه زاده
غیرعادی	غَسال خانه	غایت	عنایات
غیرعملی	غَقّه	غایط	عنایت
غیرمقدور	غَلات	غایله	هنکیرت
غیرممکن	غلبه	غایی	هوارض
غیرمنصفانه	غَلَط	غبار	عواقب
غیره	غلطاننداز	غبطه	عوامل
	غلطک-	غبین	عواید
ف	غلط کار	غدیر	عروض
فاتح	غلغل	لهذا	عوضی
فانحه	غلغله	غذاخوری	عهده
فاتحه خوان	هله	غذایی	عهده دار
فاجعه	غَلّه خیز	غُرب	غبار
فاخر	غلیظ	غُرّیا	غبار
فارس	غم	غرباً	عیار
فارسی	غم انگیز	غریت	عیال
فارسی دان	غم خوار	لهوی	عیال دار
فارسی دبان	غمزه	غرض	عیال دار
فارسی شناس	غمگین	غرض آلود	عبان
فارغ	غمناک	غرض ورز	عیب
فارغ البال	قناهم	غرق	عیب نما
فاستونی	هنجه (هونچا)	غرقه	عین
فاسد	غنچه دهن	غرور	عینک

فائیزم	فرآیند	فریره	فریب
فائیت	فراده،	فرقی	فریب خورده
فائیم	فراست	فریق	فریب کار
فاصله	فرایش	فرقان	فریبنده
فاضل	فراغت	فرم	فریزر
فاضلاب	فراکسیون	فرمالینه	فساد
فاعِل	فراگیر	فرمان	فادانگیز
فاکتور	فرانسوی	فرمانبر	فطلی
فال	فرانسه	فرماندار	فشار
فال چس	فرانک	فرمانداری	فشار خون
فال گیر	فره	فرمانده	فشاری
فالوده	فرج	فرماندهی	فشقه
فامیل	فرج	فرماندروا	فشنگ
فامیل دوست	فرح انگیز	فرمان فرما	فشگی
فامیلی	فرح ناک	فرمایش	فصاحت
فانوس	فرد	فرنگ	فضاحت
فانی	فردی	فرنگستان	فصل
فایده (فایدا)	فرسایش	فرنگی	فُضلا
فاین	فرستنده	فرودگاه	فضول
فایده	فرسوده	فروردین	فضیحت
فتر	فروش	فروش	فضیلت
فتوح	فروش بال	فروشگاه	فطر
فتوحات	فروش یابی	فروشنامه	فطرت
فتوکی	فرشته	فروشنده	بطره
فجایع	فروش چس	فروشی	فطری
فتاحش	فروش فروش	فرهنگ	فطرته
فحش	فروش فروشی	فرهنگ پرور	فغال
فتخار	فرمت	فرهنگستان	فتالانه
فخامت	فرمت طلب	فرهنگستانی	فتالیت
فخر	فرض	فرهنگ دوست	فعل
فخریه	فرضاً	فرهنگی	فعلاً
فخیم	فرضی	فرهنگته	فعله

فعلی	فنجانی	فیلسوف	قافله
فغان	فندق	فیلم	قافله سالار
فقلعت	فتر	فیلم ساز	قافیه
فلر	فتر ساز	فیلم سازی	قافیه پرداز
فلرا	فتر سازی	فیله	قال
فقط	فواره	فیله کباب	قالب
فقه	فواصل		قالبی
فلها	فواید	قی	قالیاق
لقهی	فوتبال	قالب	قالی
قنبر	فوتبال دوست	قایل	قالی باف
قنبر نواز	فوتبالست	قابلمه (قابلاما)	قالی بافی
فقیه	قوت	قابله	قالیچه
قکاهی	قوت	قابلیت	قالی فروش
قکر	قوتی	قاتل	قانع
قکری	قوراً	قاتی	قانون
قکس	قورین	قاتی پانی	قانون دان
قکل (قوکول)	قورمول	قاج -	قانون گذار
قکلی (قوکولی)	قوری	قاجاق	قانونی
قکور	قوریت	قاجاقچی	قایل
قلاسه	قوزیه	قاجاقی	قایم
قلان	قولاد	قارچ	قایم مقام
قلانکس	قهم	قارچ شناسی	قباحت
قلاسی	قهمیده	قاشق	قیال
قلاج	قهم	قاشق جنگال	قباله
قلسه	قیروز	قاصد	قبایل
قلفلی	قیروزه	قاصر	قبر
قلفلی	قیزین	قاضی	قیراق
قن	قیزیک	قاطر	قبض
قنا	قیزیک دان	قاطع	قبل
قن آوری	قیزیلوژی	قاطعیت	قبیل
قناپذیر	قبیل	قاعده	قبیله
قنجان	قبیله	قاعده دان	قبیله

قبله‌نما	قرار	قصداً	قلب (دل)
قُبلی	قرار و مدار	قصدی	قلع
قبور	قراضه	قصر	قلع و قمع
قبوض	قربان	قصور	قلم
قبوضات	قُرعی	قُقه	قلم‌انتاز
قبول	قرض	قضا	قلم‌تراش
قبولی	قرض‌الحق	قضاوت	قلمدان
قُهان (آهان)	قرضه	قضاو قدر	قلمی
قُهان‌دار	قرطی	قضاپا	قلمندر
قتل	قرطی‌بازی	قضایی	قلیان
قتیل	قرعه	قطاب	قمار
قحط	قرعه‌کشی	قُطر	قمارباز
قحط‌الزجاج	قُرُق	قطرات	قمارخانه (خانان)
قحط‌سال	قرقره	قطره	قمچی
قحطی	قرون	قطره‌چکان	قمر
قَدْ	قروض	قطره‌قطره	قمری
قَدَّاره	قرون	قطع	قمری
قَدَّاره‌بند	قریحه	قطعات	قنات
قَدَّاره‌بندی	قزلباشی	قطعه	قناده
قداست	قنات	قطعه‌قطعه	قنادی
قَذح	قسط	قطعی	قناره
قُدر	قسطی	قطعیّت	قناری
قُدِر	قنم	قطور	قناعت
قلمس	قسم	قفس	قناعت‌کش
قلمسی	قسمت	قفه	قند
قَدَم	قسم‌نامه	قفسه‌بندی	قنداب
قَدَم	قسم‌القلب	قفل	قندان (قندوان)
قندمت	قتلاق	قفل‌بند	قو
قَدَّو قواره	قتلانی	قفلی	قواره
قَدَّو لیم‌قد	قتاب	قَلَّاب	قواره‌ای
قَدیم	قتایی	قَلَّایی	قواعد
قَدیمی	قصد	قلاوه	قوافی

قوانین	فیل و فال	کارتن	کاس
قوت	قیم	کارخانه (کارخانه)	کاسب
قوت	قیمت	کارخانه دلو	کاسبکار
قور	قیمتی	کارد	کاس برگ
قورباغه	قیمومت	کاردار	کاسه
قورباغه‌ای	قیمه	کاردان	کاسه بشقاب
قورمه	قیمه‌پلو	کاردانی	کاسه لیس
قورمه‌ای	قیود	کارد و پنیر	کاش
قورمه‌سبزی	قیودلت	کاردلو	کاشف
قهر		کارشکن	کاشکی (کش‌گه)
قهرآ	ک	کارشناس	کاشی
قهرمان	کاتل	کارشناسی	کاشی‌کاری
قهرمان ملی	کابین	کارفرما	کاغذ (کاغذ)
قهری	کاینت	کارگرد	کاغذ پیچ
قهوه	کایینه	کارگشته	کاغذ ساز
قهوه‌ای	کاپشین	کارکن	کاغذ سازی
قهوه‌چی	کاپیتالست	کارگاه	کاف
قهوه‌خانه	کاپیتالسم	کارگر	کافر
قهوه‌دان	کاپتان	کارگری	کافور
قن	کانولیک	کارمزد	کافوری
قیام	کادر	کارمند	کافه
قیامت	کاذب	کارمندی	کافه‌نرها
قیچی	کار	کارنامه	کافه‌چی
قید	کارآزموده	کارنامه‌ای	کافه رستوران
قید و بند	کارآموز	کاروان	کافی
قیدی	کارآموزی	کاروان سالار	کال
قیر	کاربروات	کاروانسرا	کالا
قیرات	کارپوراتور	کار و بار	کالابری
قیراتی	کارپودلز	کار و کسب	کالباس
قیرسر	کارپودازی	کاره	کالسکه
قیرگونی	کارت	کاری	کالسکه‌ای
قبس	کارت‌پشتال	کازینو	کالسکه‌چی

کام	کتابشناسی	کلبانو	کرور
کاما	کتابشناسی	کدخدا	کزوفر
کامل	کتابفروش	کدخداسنتر	کروکی
کاملآ	کتابفروشی	کدو	کرولال
کاسله	کتابی	کدو پادامجان	کروی
کامیون	کتان	کدوتنبیل	کرویت
کامیونچی	کتانی	کدو خورش (خوردشت)	کُره
کامیوندار	کتباً	کرا	کُره
کامیونی	کت پسته	کرامات	کس بدور
کان	کتبی	کرامت	کریسمس
کاناها	کت نکلی	کراولت	کریه
کانادا (درای)	کت دامن	کراوانی	کز
کانال	کتی	کراحت	کزبین
کانالیزه	کتی ساز	کرایه	کزدم
کانی	کتک	کرایه تاکسی	کزذوق
کاهش	کتکی کاری	کرایه خانه	کزفکر
کاهل	کنه	کرایه کش	کساد
کاهر	کنه یز	کرایه کشی	کسالت
کالوچو	کنه یزی	کرایه ماشین	کسر
کپریت (کپریت)	کتبه	کرایه منزل	کسراعشار
کپول	کتبرا	کرایه نشین	کسرشان
کپولی	کثالت	کربلایی	کسری
کچل	کثالت کاری	کرجک	کچل
کیی	کثرت	کرسی	کشاکش
کچی	کتبر	کرشمه	کشاورز
کپی	کتیف	کرفس	کشاورزی
کُت	کج	کرگدن	کُشت
کتاب	کچلندیش	کُزم	کُشت
کتابخانه (کتابخانا)	کچلدلو مریز	کُرم	کشتار
کتابدار	کچ سلقه	کیرم	کشتار
کتابداری	کچ مدلر	کرمزده	کشت و زرع
کتابدوست	کچل	کرسی	کشتوکار

کُشته	کف بین	کلاهک	کلید
کُشته	کفش	کلاه گذار	کلید برق
کُشنی	کفش دار	کلامی	کلیددار
کُشتی	کفش دوز	کلبه لایی	کلیدساز
کش و لور	کفش دوزی	کُلف	کلیدسازی
کُشف	کفش فروش	کُلفَت	کلیدی
کشک	کفش فروشی	کُلفَت	کُلبه
کشک آب	کفش کن	کُلفتی	کلبه
کشاورستان	کفشی	کُلفتی	کم
کشک بادمجان	کف گیر	کُلم	کمال
کشکول	کفل	کلمات	کمال
کشکی	کفل پوش	کلم دلمه	کمانچه
کُشنی	کفه	کلمه	کمان دگر
کُشمکشی	کفه چسبان	کلوپ	کمانه زنی
کشور	کفه دوز	کلوچه	کماشها
کشورد	کفه دوزی	کلوچه فروش	کمپانی
کشوردی	کفیل	کلوچه فروشی	کمپرس
کش و فوس	کُفل	کلوخ	کمپلت
کشویی	کلاس	کلوخ انداز	کم جرئت
کُشیده	کلاس دار	کُله	کُمند
کُشیک	کلاس	کُله پاچه	کُنجیدی
کُشیک چی	کلاسی	کُله پاچه فروش	کم رنگ
کُشیک خانه	کلاسیک	کُله پاچه فروشی	کم رو
کُشیکی	کُلاش	کُله یز	کمک (کُزَمک)
کُف	کلاغ	کُله یزی	کمک آموزگار
کُف آلود	کلاف (کُلف)	کُله یزک	کمک فنر
کُفار	کلاف سردرگم	کُله شنی	کمکی
کُفاش	کلاف	کُله فروش	کمیاب
کُفال	کلام	کُله فروشی	کُمتبت
کُفالت	کلان	کُله گنده	کُمبیک
کُفایت	کلاه	کُلی	کنار
کُفایه	کلاه بردار	کُلیات	کناره

کیناره گیری	کوفته تیریزی	گ	گج ریزی
کنده	کوکا (کولا)	گاب	گج کار
کنده	کومه (کومه)	گاراز	گج کاری
کنده کاری	کهریا	گارازدار	گج کوب
کوبنده	کهنه	گاراتی	گدا
کوبه	کهنه خر	گاری	گدامنش
کوبیده	کهنه فروش	گاری چس	گذار
کوبیست	کهنه کار	گاز	گذر
کوبیسیم	کبب	گازانبیر	گذران
کود	کید	گازدار	گذرگاه
کودوی	کبس	گازوسان	گذرنامه
کودشیمایی	کیسه	گازوسانی	گذری
کودک	کیسه لریزر	گازکش	گلمشت
کودکانه	کچف	گازکشی	گرام
کودکستان	کچف	گازی	گرامی
کودگستانی	کیفبغلی	گالش	گرا نیها
کور	کیفدستی	گاما	گران فروش
کورلان	کیفدوزی	گار	گران قدر
کورچشم	کیفیت	گاواتمن	گران مایه
کورس	کیل	گاودانه	گره رقصانی
کورسی	کیلو	گاودوش	گرد
کوزه	کیلوگرم	گارصندوق	گیرد
کوزمفروش	کیلومتر	گاو میش (گامیش)	گردآب
کوزمفروشی	کیلورات	گاه	گردآلود
کوس	کیلویی	گاه گاه	گردآلوری
کوسه	کیمیا	گاه گاهی	گرداگرد
کوسه لزه	کیمیاگر	گاه گذر	گردالو
کوشا	کین	گاهی	گردان
کوشش	کپنه	گپ	گردان
کوفت	کینه توز	گج	گردش
کوفت و زهرمار	کینه خواه	گج باب	گردش گاه
کوفته	کینه ور	گج پری	گردش گر

گردش گری	گسترده	گلستان	گوجه فرنگی
گردشی	گسترش	گلشن	گود
گردن	گشت	گل فروش	گودال
گردن شکست	گشته	گل فروش	گودی
گردن کش	گشل	گل کار	گور
گردن کلفت	گشاد	گل کاری	گورین
گردن گیر	گشاد باز	گل کلم	گورکن
گردنه	گشاده	گلن گندن	گوشت
گرده	گشاده پرو	گلوه	گوشتی
گیرده	گشایش	گلونه ای	گوشت مال
گرو	گشت	گته	گوشت مالی
گرو کش	گشت بزنی	گله	گوشه
گرومان	گشت و گلزار	گلّه دار	گوشه گیر
گروه بان	گشتی	گله مند	گوشه نشین
گروه بانی	گشتیز	گماشته	گول
گربان	گشل	گمان	گول خورده
گریبان	گیل	گماند	گول زن
گریبان گیر	گلاب	گم راه	گونی
گریب فروت	گلاب پاش	گم و گور	گه گاه
گریز	گلاب خان	گناه	گهر لره
گریزان	گلایی	گناه کار	گیاه
گریس	گلاپه	گندیده	گیاه خوار
گریه	گلاپه مند	گنگ	گیاه شناس
گریه زاری	گیل اندود	گوارا	گیاه شناسی
گریه وزاری	گل بازی	گواه	گیاهی
گزاش	گل بانگ	گواهی	گیر
گزاش گر	گل چین	گولعی نامه	گیرنده
گزاف	گل خانه	گوجه	گیر و دلر
گزافه	گل خانهای	گوجه ای	گیره
گزافه گر	گل دان	گوجه خشک	گیلاس
گشاخ	گل دانی	گوجه درختی	گیلانی
گشاخانه	گل زار	گوجه سبز	گیلک

گیلکی	لاک پشنی	لجام گسیخته	لعل
گیرمه	لا کرده	لجن	لذات
گیره	لاکن	لجن زار	لغت
گیره‌ای	لال	لحن	لغت معنی
گیره پوش	لا	لحیم	لغت نامه
گیره جی	لا لمار	لحیم کاری	لغت نامه‌ای
گیره ساز	لام	لحنت	لغزش
	لامپ	لخشو پخت	لغزنده
ل	لامپا	لخنی	لذاف
لا	لامقب	لخنی پختی	لذافه
لا بانی	لانه	لذات	بفت
لا بد	لا یشاهی	لذایذ	لغت و لیس
لا	لا پچه	لذت	لف و نشر
لات	لابق	لذات بخش	لن
لات منشی	لیاس	لذیل	لنا
لات و لوت	لیاس دوز	لُر	لن و تن
لاحق	لیاس دوزی	لُره	لک
لاری	لیاس شو	لُردی	لک زده
لازم	لیاس شور	لُری	لکن (لاکن)
لازمه	لیاس شویی	لش	لکن
لاس	لیالب	لش بازی	لگام
لاستیک	لب دوز	لشکر	لگن
لاستیک ساز	لب ریز	لشکر کشی	لله
لاستیک سازی	لب سوز	لشکری	لله باشی
لاستیک فروش	لبشکر	لطافت	لن ترانی
لاستیک فروشی	لبشکری	لطایف	لوا
لاستیکی	لب شیرین	لطف	لواحق
لاش	لب غنچه	لطیف	لوازم
لاش خوار	لبه	لطیفه	لوازمات
لاش	لبه دار	لعاب	لوازم التحریر
لاشخور	لته	لعاب دار	لواش (لاواش)
لاک	لجام	لعایی	لواشک

لوانی	لیمو	مارس	ماله کش
لواچ	لیموتوش	مارش	ماله کشی
لویا	لیموشنک	مارشال	مالی
لوبیاپلو	لیموشیرین	مارک	مالی و جانی
لویا چشم بللی	لیموشروش	مارک دلو	مالیات
لویا جینی	لیموناد	ماست	مالیاتی
لویا سبز	لیمویی	ماست کیمایی	ماتیه
لویا سفید	لیوان	ماست مال	ماما
لویا قرمز	لپوانی	ماست مالی (ماس مالی)	مامان
لوح		ملسک	مامانی
لوجه	م	ماسوره	ماندگار
لوزنین	مأخذ	ماش	مانده
لوزه	ماهه التفاوت	ماشمالله (ماشاللاه)	مانع
لوزی	مان	ماشین (ماشین)	مانند
لولا	مان و میهوت	ماشین تحریر	ماوقع
لول	مانیک	ماشین نویس	ماه
لوله آهنی	ماچ	ماضی	ماهانه
لوله پلاستیکی	ماچ و بوسه	مافیا	ماهر
لوله کش	ماخضر	مافیایی	ماهرانه
لوله کشی	ماد	مافی الضمیر	ماپرو
لعله	مادام (ما + دام)	ماکیاولی	ماهوره
له و لورده	مادام (خانم)	مال	ماهی
لیاقت	مادام العمر	مالاریا	ماهیان
لیالی	مادلیم که	مالا	مایع
لیره	مادام موسیر	مالاریا خیز	مایل
لپز	ماقه	مالامال	مایسلک
لیس	ماده	مالا و جانا	مایه
لیسانی	مادی	مالا بطاق	مایه دار
لیسانیه	مارال	مال الشجاره	مأمول
لیست	مارپیچ	مال دار	مأمور
لیست نویسی	مارپیچی	مال دوست	مأموریت
لیکن	مارچ و مورج	ماله (مالا)	مانوس

مباحث	متحرر	مشکلم	مثنوی
مباحثه	مشغول	مشلشی	مثنی
مبادی ادب	مندین	ملاطم	مجادله
مبادوت	متر	متمادی	مجاز
مبارز	مترادف	متمایل	مجاز
مبارزه	متراز	متمدن	مجازاً
مبارک	مترکم	متملن	مجازی
مبالغ	مترجم	متمم	مجالس
مبالغه	متردد	متنازع	مجالست
مبانی	مترصد	متنازع فیہ	مجامع
مبتدا	مترقی	متناسب	مجانِب
مبتدی	متری	متناقض	مجانبت
مبتلا	متشابه	متناهی	مجانّی
مبتلابه	متصدی	متنبه	مجاور
مبتنی	متصور	متنعم	مجاورت
مبصر	متضاد	متواری	مجاهد
مبعوث	متضرر	متوازی	مجاهدت
مبیل	متظاهر	متواضع	مجاهده
مبیل ساز	متعادل	متوالی	مجمول
مبیل سازی	متعارف	متوخش	مجلس
مبلغ	متعارفی	متوسط	مجلل
مبلغ	متعال	متوصل	مجهول
مبل فروش	متعالی	متوقع	مچاله
مبل فروش	متعدی	متولد	مخادلت
مبلحان	متعلم	متولی	مخطی
میهوت	متعین	متین	مخاربه
متاهت	متقابل	مثال	مخارم
مناع	متقارب	مثانه	مخایات
متافیزیکی	متقاضی	مثال	مخاسبه
متانت	متقاطع	مثیل	مخاسن
متجاوز	متکدی	مثلاً	مخاصره
متحرّک	متکفل	مثلاً	مخاضر

معاظ	محکومیت	مقاصی	موانع
معاظت	محلول	مشاغل	مراجع
معاظت	محموله	مداخله	مراجعت
معاذل	محوّل	مداد	مراجعه
معاکم	محزله	مداد پاک‌کن	مراحل
معاکات	محیط	مداد تراش	مراحل
معاکمه	محیطی	مدارج	مراسله
معاوره	مخاصصت	مدارس	مراغه
محترم	مخاصمه	مداری	مراقب
محتسب	مخالف	مدافع	مراقبت
محتکر	مخالفت	مدایح	مراکز
محتمل	مخبر	مدیریت	مُراوده
محملاً	مخبط	مدیریتی	مرتبا
مختلث	مختار	مُدَرس	مرتج
محراب	مخترع	مدرسه	مرتج مستطیل
محرز	مختصر	مدرسه راهنمایی	مرتج
مخترم	مختلط	مدرسه عالی	مرتب
مُخرُوم	مختلف	مدری	مرتباً
محشانات	مخدوش	مُدعی	مرتبه
محبوب	مخفی	مُتَقَرِّب	مرتفع
محفل	مخفیانه	مدیحه	مرتفع
محصور	مُخلص	مدیر	مرتکب
محصول	مخلصانه	مدیرکل	مرتج
محضر	مخلوط	مدیر مدرسه	مرحمت
محضری	مخلوع	مدیره	مرحمتی
مخلوق	مخلوق	مدیریت	مرد
مختل	مختس	ملعب	مُرداب
محقّر	مخمل	مُتَذَبِّذ	مردانه
مُحکَم	مخملی	مذهب	مُردّه
محکمه	مُدّ	ملهبی	مردم
محکمه‌پسند	مُدّ	مراجعه	مردمی
محکوم	مذاح	مراتب	مردود

مردودی	مزدی	منحیل	منکن
مرد	مُزَین	مستخدم	مُنکن
مروءه	مس	مستخرج	مکون
مروزی	مابقه	مستدام	مکونی
مرسول	ماجد	مستراح	مسکین
مرسولات	ماحت	مُسْتَرَه	مگر
مرسوم	ماعد	مستزاد	ملل
مرطوب	ماعدت	مستغرق	مُتْلَم
مرکب	مالت	مستضعف	مسلمان
مُرکب	مسافر	مستغنی	ملین
مرکبات	مسافری	مستمره	ملول
مرکز	ماقوت	مستعمل	ممار
مرکزی	مسافرکش	مستغرق	مسموم
مرکزیت	مسافری	- - مستغلات	مسمومیت
مرگ	ماکن	مستغنی	مُسْنَد
مرگ و میر	ماکین	مستغنی	مُسْنَد
مرمت	مالمت	مستقبل	مستدالیه
مرهم	مامحه	مُنْقَر	مراک
مزاج	مارات	مستقل	مسؤل
مزاجاً	ماری	مستغلاً	مسؤولیت
مزاجی	مائل	مستقیم	مهل
مزاحم	ماله	مستکبر	مسیحی
مزاحمت	میب	مستمع	مسیحیت
مزل	مبوق	مستمند	میر
مزروع	مت	مستند	میل
مزایا	مئانه	مستکف	مُسیر
مزایده	مناجر	مستی	مُشابه
مزیله	مبید	مجد	مشابهت
مزد	مشتا (مشتی)	مستجل	مشاجره
مزدبگیر	منحسن	مستحور	مشارکت
مُزدوج	مستحضر	مُخَر	مُشاع
مزدور	منحکم	مستخره	مُشاعر

منظره	منظّم	منظّم	منظره
مشاغل	مضار	مشکوک	مشاغل
مشاهده	مضاربه	مشکی	مشاهده
مشاهیر	مضارع	مشمول	مشاهیر
مشبکی	مضارعت	مشهدی	مشبکی
مُشَبَّه	مضاعف	مشهود	مُشَبَّه
مُشَبَّه‌به	مضاف	مشهور	مُشَبَّه‌به
مشتاق	مضاف‌الیه	مصاحب	مشتاق
مشتاقی	مضامین	معاجبت	مشتاقی
مُشَبَّه	مضمرات	مصاحبه	مُشَبَّه
مشتري	مضمون	مصادر	مشتري
مشتري‌پسند	مضمون‌باز	مصادره	مشتري‌پسند
مشتق	مطابق	مصادف	مشتق
مُشتَوِي	مطابقت	مصارف	مُشتَوِي
مُشْحُون	مُطَاع	مصالح	مُشْحُون
مُشَدِّد	مطالب	مصالحه	مُشَدِّد
مُشْرَب	مطالبه	مصایب	مُشْرَب
مُشْرِف	مطالع	مصدّق	مُشْرِف
مُشْرِف	مطارعت	مصدّع	مُشْرِف
مُشْرُوح	مطایفه	مصدّق	مُشْرُوح
مُشْرُوط	مطلب	مصدّق	مُشْرُوط
مُشْرُوطه	مطبّع	مصدوم	مُشْرُوطه
مُشْرُوطِيَّت	مطبّعی	مصرع	مُشْرُوطِيَّت
مُشْرُوع	مطبّوخ	مِصرع	مُشْرُوع
مُشْرِي	مطیحه	مصرف	مُشْرِي
مُشْغُول	مطبّوع	مصرف	مُشْغُول
مُشْغُولِيَّت	مطبوعات	مصرف	مُشْغُولِيَّت
مُشَق	مطبوعاتی	مصنّم	مُشَق
مُشْكَ	مطرب	مصنوع	مُشْكَ
مُشْكَ	مطرح	مصنوعی	مُشْكَ
مشکل	مطلّا	مصون	مشکل
مشکل‌تراش	مطلب	مصونیت	مشکل‌تراش

مُقَبَّر	معلوم	مفت خور	مقایسه
معناه	معلومات	مفتش	مقبول
معتبر	معمول	مفتکی	مقدار
معتدل	معمولاً	مفتول	مُقَدَّر
معرض	معمولی	مفتی	مقدرات
معترف	معنا	مفسده	مُقَدَّس
معتلله	معنایی	مفسده جو	مقدسات
معتبر	معنوی	مفسر	مقدم
معتبر	معنی	مفضل	مقدم
معتبره	معنی دار	مفضل	مقدمات
معجون	مغزوق	مفلود	مقدمه
معتدل	معهود	مفقودالامر	مقدور
معتد	معیار	مفقوده	مقوا
معدنی	مُعْمِل	مفعول	مقواسازی
معدده	مُعْتَمِد	مفعولی	مقوابی
معدرت	مُعْمِن	مفهوم	مقرله
معدور	محبوب	مقابل	مقوم
معلول	مغازه	مقابله	مقیاس
معراج	مغازه دار	مقابلیه به مثل	مقیم
مُعَرَّب	مغبون	مقائله	مکاتبات
معرض	مغرور	مقادیر	مکاتبه
مُعَرَّف	مغضوب	مقاصد	مکارم
مغرفه	مغلوب	مقاطع	مکانات
ممرکه	مشتی	مقاطعه	مکالمات
معروض	مفاخر	مقاطعه کار	مکالمه
معروضه	مفاخرت	مقاطعه کاری	مکان
معروف	مفاخره	مقاله	مکانیک
معزول	مفاسد	مقام	مکانیکی
مُعْظَم	مفاصل	مقامات	مکتب
مُنْظَم	مفاهیم	مقام پرست	مکمل
معلنی	مفت	مقاوم	مکباولی
معلول	مفت خوار	مقاومت	مگر

مکس	مناسک	منظور	موجب
مکس کش	مناطق	منظوم	موج خیز
ملاً	مناظر	منظومه	مؤدب
ملاً باجی	مناظره	منفرد	مؤدی
ملاحظات	مناهی	منقبت	مؤذن
ملاحظه	منال	منقول	مؤدی
ملازمت	مناقصه	منکر	مؤدی گری
ملازمه	منبر	منکر	مورچه (مورچا)
ملاطفت	منبری	منکوب	مورد
ملاصت	منبع	منی	موردی
ملایم	متنظر	منبت	موریانه (موریانا)
ملاصبت	متنی	موات	موز
ملابس	متور	مواجب	موزه
ملت	منجم	مواخذه	مؤنس
ملل	منجی	مواد	مؤنسات
ملی	منحصر	موادخام	مؤنسه
ملکت	منحصراً	مواد مخیر	موشک
ملیون	منحنی	مولود	موشک انداز
مماس	منحوس	موازنه	موشک باران
مماشات	متزوی	مولای	مؤلح
ممانعت	منسوب	مؤانش	موش مردگی
معتد	منسوخ	مولی	موصوف
ممتنع	منشی	مولع	موصول
من	منشآت	مواهب	موضع
متبر	منشور	موبایل	موضوع
منابع	منشی	مونور	موقع
متنازع	منصور	مونور سوار	موقعیت
متنازعات	منطق	مونور سواری	مؤتد
متنازعه	منطقه	مونور سیکلت	مؤتدا
متنازل	منطقی	مونوری	موجن
متاسب	منظر	مؤتی	مؤهوم
متناسب	منظره	موج	مؤید

یه	میدان چه (میدان جا)	میشت	ناحیه
مهار	میداندار	میسون	ناخرسند
مه پاره	میر	میین	ناخلف
مه جبین	میراب	میین روی	ناخنک
مهر	میرزا	میین گذاری	ناخنکچی
مهر	میرالباشی	میوه	ناخواست
مهر	میرزاینبیسی	میوه چی	ناخوش
مهر آمیز	میز	میوه دار	ناخوش آیند
مهر انگیز	میزبان	میوه فروشی	ناخشنوه
مهر بان	میزبانی	میوه فروشی	نادان
مهر و	میز تحریر	میهن	نار
مهره	میز صندلی	میهن پرست	ناراحت
مهر دار	میز غذاخوری	میهن دوست	ناراحتی
مهر داران	میز ناهارخوری	میهن فروش	ناراست
مهریه	میسون	میهنی	ناراضی
مهلت	میکروب		نارگیل
مهلک	میکروپشناس	ن	نارنج
مهمان	میکروپشناسی	ناباب	نارنجک
مهمان خانه	میکروبیولوژی	نابجا	نارنجی
مهمان دار	میکروسکوپ	نابرابر	نارسی
مهمان نواز	میکرو فن	نابغه	نارسا
مهمانی	میکروفیلم	ناپدید	نارنگی
مهندس	میگرن	ناتنی	نار
مهندس ساز	خیل	ناتو	نازا
مهندسی	میل	ناتورالیست	نازنازی
موبتا	میلاب	ناتورالیسم	نازک
مبادین	میلاد	ناجنس	نازگ نارنجی
میخ	میلادی	ناجوانمرد	نازل
میخک	میل گردان	ناجور	نازنین
میخ چه	میل گرد	ناجی	نازیبا
میخ کوب	مبله	ناچار	ناساز
میدان	میم	ناچاراً (۱)	ناشایست

ناشنا	نامعین	نجبا	نرده دار
ناشنوا	نامقشور	نجیب	نرماده
ناشی	نامسکن	نجیبزاده	نزه
ناشیانه	ناماسب	نحس	نزه خر
نامسی	نام نویسی	نحوست	نزه غول
ناطق	نامه	نخ	نزع
ناظر	نامهر	نخ باف	نزد بک
ناظم	نامهربان	نخ بافی	نزد بکبین
نافع	نامه رسان	نخبه	نزول
نافسی	نامه رسانی	نخ تاب	نزول خور
نازلا	نامه نگار	نخ ریس	نزول خور
نانه	نامه نویس	نخت	نزولی
ناکار آمد	نانجیب	نخست وزیر	نسخ
ناکاسب	ناوارد	نخست وزیر	نسخ
ناکافی	ناهار	نخ نما	نسخه
ناکام	ناهار خوری	نخود	نسخه بردار
ناکس	ناهم خوان	نخوهچی	نسخه شناس
ناگاه	ناهموار	نخودی	نیم
ناگهان	ناهنجار	نخی	نشانه
ناگهانی	ناپاب	ندا	نشاسته ای
ناگه	نابلون	ندایی	نشان
نالان	نابلونی	ندامت	نشان دار
نالایق	نیوت	نذر	نشانه
نالاه	نبی	نذورات	نشانه گیری
ناله و زاری	نُت	نلدی	نشانی
نامادری	نتر	نر	نشر
نامتناسب	تجابت	نژاد	نشریات
نامشاهری	تجات	نرخ	نشریه
نامربوط	تجارت بخش	نود	نشت
نامرد	نجار	نردبان	نشت و برخاست
نامروت	نجارخانه (نجارخانا)	نردخته (نرخته)	نشته
نامعلوم	نجاری	نرده	نشو و نما

نشیمین	نفت فروش	نقیمه	نمکدان
نشیمین گاه	نقی	نقبض	نمکی
نصاب	نقس	نکات	نم ناگ
نصف	نفس	نکاح	نم نم
نصفه	نفسانی	نکته	نمود
نصفه کار	نفس پرست	نکته پرداز	نمودار
نصفه کاری	نفس کش	نکته دان	نمونه
نمیخت	نمود	نکته گیر	نو
نطن	نمودی	نکول	نوکور
نظافت	نموس	نکوهش	نواحی
نظافت چی	نقاب	نکیر و منکر	نواذر
نظام	نقاب دار	نگران	نواده
نظامت	نقاد	نگرش	نولو (ناوا)
نظام وظیفه	نظار	نگهبان	نوار حسب
نظامی	نقاره	نگهبانی	نوازش
نظایر	نقاش	نم	نوازشگر
نظر	نقاشی باشی	نما	نولزنده
نظری	نقاشی	نماد	نواقص
نظریات	نقال	نمادین	نوالصات
نظریه	نقلمت	نماز	نوامیس
نظم	نقایص	نمازخانه	نوبت
نظمیه	نقب	نمازخوان	نوبتی
نظیر	نقش	نمایش	نوبه
نظیره	نقشه	نمایش گر	نوبه نو
نظیف	نقشه کش	نمایش نامه	نوپرداز
نمش	نقص	نمایشگری	نوجوان
نمل (نال)	نقصان	نماینده	نوجه (نوجا)
نملیکی	نقصی	نمره	نوخاسته
نمل بند	نقل	نمره دار	نودوست
نملین	نقل	نمره گذاری	نور
نفاق	نقل و نیت	نمک آب	نورانی
نفت	نظلی	نمک پاش	نورافکن

نوروز	تهنگ	نیم سوخته	وارونه
نوروزی	نهر	نیم سوز	ولریز
نوساخت	نهی از منکر	نیم قد	وازلین
نوساز	نئی	نیمکت	واژگان
نوسان	نیابت	نیمه	واژه
نوش	نیابتاً	نیمه تمام	واشار
نوشابه	نیاز	نیمه جان	واصل
نوش دلرو	نیازمند	نیمه شب	واضح
نوشین	نیثروژن	نیمه کاره	واضح
نوظهور	نیرو	نیمه وقت	وافور
نوع	نیروگاه		وافوری
نوها	نیرومند	و	واقع
نوع پرست	نیروی انسانی	وابستگی	واقعا
نوع پرور	نیروی دریایی	وابسته	واقعه
نوع دوست	نیروی زمینی	واپس گرا	والفی
نوخان	نیروی هوایی	واپسین	واقعت
نوک	خی زن	وات	واقف
نوکار	نیزه	واتق	واقی و اق
نوکمر	نیزه دار	واج	واکس
نوکبه	نیسان	واجب	واکسن
نون	نیستان	واجبی	واکسی
نوه	نی شکر	واجد	واگیر
نه	نیکل	واجه	واگیر دار
نهاد	نیگروکار	واحد	ولل
نهادی	نیل	واحه	والا
نهادینه	نیلوفر	واخواست	والاحضرت
نهار	نیلی	والدر	والامقام
نهار خوری	نیم	ولرث	والانسی
نهال	نیم بند	ولرد	والده
نهانی	نیم خولج	ولردات	والله
نهایت	نیم خیز	ولردانی	واله
نهایی	نیمرو	ولرون	والی

وام	وحشت	وزیر	وفات
وامانده	وحشی	وساطت	وفادار
وام‌دار	وحشیانه	وسایط	وفاق
وان	وحوش	وسایط ارتباط جمعی	وقت
وانگهی	وخامت	وسایل	وفور
وار	وخیم	وسایل طلبه	وفاحت
واوی	وداع	وسمه	وقار
وواریللا	وزرا	وسواس	وقایع
واوا!	وزاث	وسواسی	وقت
واه‌ولدا!	وراثت	وسوسه	وقت‌شناسی
ولعه	وداج	وسيله	وقت‌شناسی
وامی	ورلداز	وسيلة طلبه	وقیح
وامی!	وزای	وصال	وکالت
ولنداریات	وربرنده	وصل - -	وکلا
ویا	وردست	وصلت	وکبل
ویال	ورق	وصله	ول
ونو	ورق آهن	وصول	ولادت
ونوق	ورق‌باز	وصولی	ولایت
وشیقه	ورقه	وضع	ولدالزنا
وجاهت	ورود	وضعی	ذلع
وجد	ورودی	وضیعت	ؤلر
وجدان	ورودینه	وطن	ولو
وجدانی	وزلوت	وطن پرست	ولوله
وجوب	وزلوتی	وطن خواه	ؤلی
وجود	وزر	وطن دوست	ؤه!
ؤجوه	وزرا	وطن فروش	وهم
ؤیجه	وزر و ویال	وطنی	ویران
وجهه	وزن	وظایف	ویلا
وجهه	وزنه	وظیفه	ویلاسازی
وجیه‌المنه	وزنبردار	وظیفه‌بگیر	ویلان
وحدانیت	وزنبرداری	وظیفه‌شناسی	ویلون
وحدت	وزیر	وقا	

ه	هشانه	هم اندیش	هم کار
هاج و واج	هشت بهشت	هم بستگی	هم کلاس
هار	هشت گوشه	هم پسته	هم گام
هاله	هشتری	هم پیمان	هم مدرسه
هائی	هفت	هفت	هم مکتب
های مری	هفت آسمان	هم تا	هم نوا
هجده	هفتاد	هم تحصیل	هم نواز
هجنز	هفتگی	هم جنس	هم نوع
هجوم	هفت	هم جوار	هم لور
هجوم آور	هفته ییجار (هفته پنجار)	هم خوابه	هم باری
هجویات	هفته نامه	هم دستان	همیشگی
هدایا	هل	هم دوس	همیشه
هدایت	هل (هیل)	هم دست	همیشه بهار
هدهد	هلاک	هم دل	همین
هدیه	هلاکت	هم دم	همین که
هراس	هلال	هم راه	هتجار
هرزگاه	هلال احمر	هم رأی	هندسه
هردم	هلو	هم زیان	هندسی
هرز	هلو انجیری	هم زمان	هندو
هرزه	هلو سفید	هم سان	هندوانه
هرزه گود	هلو هسته سوا	هم سایه	هندی
هرکس	هلهله	هم سفر	هنر
هرگاه	هلبله	هم شاگردی	هنر آموز
هرزینه	هما	هم شأن	هنر پیشه
هست و نیست	هم آرمات	هم شیر	هنر دوست
هسته	هم آغوش	هم شیر زاده	هنرستان
هسته ای	هم آواز	هم صدا	هنر سرا
هست جدا	هم آهنگ	هم صحبت	هنر کده
هسته سوا	هم آپش	هم عقیده	هنر مند
هستی	همان	هم عهد	هنری
هنر بخش	همانند	هم فکر	هنگ
هشت	هم اتاق	هم قدم	هنگامه

هنوز	هیدروژن	یاسمن	پیک دو میان
هوا	هیدرولوژی	یاسین	پیک دهنه
هواپسما	هیزم کشی	پاهلی	پیک دهنه
هواپیمایی	هیکل	پاکریم	پیک راست
هواخواه	هیرلا	پال	پیک روبه
هولدر	هیهات	پالغوز	پیک سره
هولر		پال و کوپال	پیک شنبه
هوشناس	ی	پایلاق (بیلاق)	پیک طرله
هوشناسی	یا	پاهو	پیک کلام
هواکش	پاه	پنیم	پیکی پیک دانه
هواگیر	پالقه	پنیم خانه (خاننا)	پلدا
هواپی	پاپو	پنیم نولز	پین
هوتل (هتل)	پاناخان	پنخ	پنگه
هوجی	پاد	پنخ چال	پنگی دنیا
هوجی گر	پادآوری	پنخ چال فریزر	پواشی (یاواشی)
مودج	پادبود	پنخ دان	پوالشکی
موس	پادداشت	پنخ در بهشت	پوردت (پورد)
موس باز	پادگار	پنخه (باخا = پنخه)	پوز
موزسک	پادگاری	پیراق (پاراق)	پوزیلنگ
موس ناک	پادواره	پو به پو (پتر به پتر)	پونینفرم (اونینفرم)
مویج	پار	پغضا	پهود
مویج فرنگی	پارا	پقین	پهودی
موبدا	پاربا	پغینا	پیلانی (پاپلانی)
میاو	پارغان	پک به پک	پیلانی
میان	پار و دیار	پک ناهرست	
هیبت	پاس	پک تنه	

بخش هیجدهم - نمودار مصدرهای ترکی و فارسی
در این بخش، مصدرهای فارسی و ترکی در دو نمودار مستقل، به صورت زیر آمده است:

نخست - نمودار برخی از مصدرهای فارسی به ترکی، در هفت ردیف (مصدر فارسی - مصدر معادل ترکی - ماضی ساده ماضی نقلی - مضارع التزامی - مستقبل - امر) به ترتیب الفبا

دوم - نمودار پاره‌ای از مصدرهای ترکی به فارسی در سه ردیف (مصدر ترکی، آوانوشت لاتین - مصدر فارسی معادل) اینک دو نمودار مصدری به ترتیب:

نمودار پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی با ساختارهای چند فعل اصلی ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	اسم
۱						
لب کردن	لریتیمک	لریتدیم	لریت میثم	لریتد	لریتدیمیکم	لرید
لراند کردن	تنگ دیتدیریمک	تنگ دیتدیریم	تنگ دیتدیر میثم	تنگ دیتدیر	تنگ دیتدیریمیکم	تنگ دیتدیر
ساکت کردن	ساکت لکتیمک	ساکت لکتدیم	ساکت لکت میثم	ساکت لکتد	ساکت لکتدیمیکم	ساکت لکت
لریش کردن	لریشیمک	لریشدیم	لریش میثم	لریشد	لریشدیمیکم	لریش
لرزد کردن	لرزدی لاملی	لرزدی لاکیم	لرزدی لام میثم	لرزدی لام	لرزدی لامیمیکم	لرزدی لام
لشیدن	لشیمک	لشیدیم	لشید میثم	لشید	لشیدیمیکم	لشید
لشیدن، گوشت کردن	بولاندیرمک	بولاندیردیم	بولاندیر میثم	بولاندیر	بولاندیریمیکم	بولاندیر
لشن	گلیمک	گلیدیم	گلید میثم	گلید	گلیدیمیکم	گلید
لشختن	لریشتمک	—	لریش میثم	—	—	—
لشختن	لریشتمک	—	لریش میثم	—	—	—
۱. ملوسا کردن	۱. لاقلمق	لاقلمدیم	لاقلم میثم	لاقلمد	لاقلمدیمیکم	لاقلم
لشختن	لاقلمش مای	لاقلمش دیم	لاقلمش میثم	لاقلمش	لاقلمشیمیکم	لاقلمش
لشختن	لسای	لسیدیم	لسید میثم	لسید	لسیدیمیکم	لسید
لقف						
لشیرسی کردن	بلوغ لاملی	بلوغ لاکیم	بلوغ لام میثم	بلوغ لام	بلوغ لامیمیکم	بلوغ لام
لر بر کردن	لر بر لیمک	لر بر لیدیم	لر بر لید میثم	لر بر لید	لر بر لیدیمیکم	لر بر لید
لشله کردن	لرئیدمک	لرئیددیم	لرئید میثم	لرئیدد	لرئیددیمیکم	لرئیدد
لشله کردن	لشله لکتیمک	لشله لکتدیم	لشله لکت میثم	لشله لکتد	لشله لکتدیمیکم	لشله لکت
لشتا کردن	سایمک	سایدیم	ساید میثم	ساید	سایدیمیکم	ساید
لشتان	دوشیمک	دوشیدیم	دوشید میثم	دوشید	دوشیدیمیکم	دوشید
لزدن (لشله کردن)	۱. لریشتمک	لریشدیم	لریش میثم	لریشد	لریشدیمیکم	لریشد
	۲. لرئیدمک	لرئیددیم	لرئید میثم	لرئیدد	لرئیددیمیکم	لرئیدد

یاری‌های از مصدرهای فارسی به ترکی

مصروف فارسی	مصدر ترکی	حاضی ساده	حاضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
باقتن	لواغوشل	لواغوشور	لواغوشام	لواغوشیم	لواغوشیگم	لواغوشو
باور کردن	اینان ساق	اینان لایم	اینان میقام	اینانم	اینانا جیقام	اینان
پایستن	تورک سگ	تورک دیم	تورک سینم	تورکیم	تورک جیگم	تورک
پاکشیدن	لازم لایساق	لازم لایسور	لازم لایسوشام	لازم لایسیم	لازم لایساجیقام	لازم لایسول
پاکشیدن	پاکش لایساق	پاکش لایم	پاکش لایمیشام	پاکش لایمیشیم	پاکش لایمیشیگم	پاکش لایمیشو
۱ روشن کردن پول و روشن	پاکشور ساق	پاکشور دیم	پاکشور میقام	پاکشوریم	پاکشور جیقام	پاکشور
۲ صرخ شدن	قورلور ساق	قورلور دیم	قورلور میقام	قورلوریم	قورلور جیقام	قورلور
برداشتن	دور ساق	دور دور	دور میقام	دوریم	دور جیقام	دور
تیراندن	قلاق ساق	قلاق دیم	قلاق میقام	قلاقیم	قلاق جیقام	قلاق
تیراندن	ایبار ساق	ایبار دیم	ایبار میقام	ایباریم	ایبار جیقام	ایبار
۱ کش مک	کتش دیم	کتش دیم	کتش میقام	کتشیم	کتش جیگم	کتش
دویدن	۲ دواغور ساق	دواغور دیم	دواغور میقام	دواغوریم	دواغور جیگم	دواغور
بزرگ کردن	بویوشمک	بویوشدور	بویوش میقام	بویوشیم	بویوش جیگم	بویوش
بزرگ شدن	بویوشمک	بویوشدور	بویوش میقام	بویوشیم	بویوش جیگم	بویوش
پستل	پاملا ساق	پاملا دیم	پاملا میقام	پاملایم	پاملا جیگم	پاملا
پس کردن	پس لایسک	پس لایم	پس لایمیشام	پس لایمیشیم	پس لایمیشیگم	پس لایمشو
پهل کردن	لوجاق لایساق	لوجاق لایم	لوجاق لایمیشام	لوجاق لایمیشیم	لوجاق لایمیشیگم	لوجاق لایمشو
۱ لوروشل	۱ لوروشل ساق	لوروشل دیم	لوروشل میقام	لوروشلیم	لوروشل جیگم	لوروشل
۲ لوروشل ساق	۲ لوروشل ساق	لوروشل دیم	لوروشل میقام	لوروشلیم	لوروشل جیقام	لوروشل
مستور لایسک	مستور لایسک	مستور لایم	مستور لایمیشام	مستور لایمیشیم	مستور لایمیشیگم	مستور لایمشو
اولی ساق	اولی ساق	اولی دور	اولی میقام	اولییم	اولی جیقام	اولی
لایسک	لایسک	لایسور	لایس میقام	لایسیم	لایس جیگم	لایس
ای لن مک	ای لن مک	ای لن دیم	ای لن میقام	ای لنیم	ای لن جیگم	ای لن
ای لیسک	ای لیسک	ای لیسیم	ای لیس میقام	ای لیسیم	ای لیس جیگم	ای لیس

پارهای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
بیدار شدن	اویانماق	اویاندیم	اویانیشتم	اویانام	اویاناجانام	اویان
	اویلماق	اویلدیم	اویلینیشتم	اویلام	اویلماچانام	اویل
بیدار کردن	اویاتماق	اویاتدیم	اویاتینیشتم	اویاتام	اویاتماچانام	اویات
بهرین شدن	چیخماق	چیخدیم	چیختینیشتم	چیخام	چیخماچانام	چیخ
بهرین کردن	چیخارتماق	چیخارتدیم	چیخارتینیشتم	چیخارتام	چیخارتماچانام	چیخارت
بیدار شدن	نواخوش لاماق	نواخوش لادیم	نواخوش لادینیشتم	نواخوش لادم	نواخوش لادماچم	نواخوش ۷
	کتلمسیر لاسک	کتلمسیر لادیم	کتلمسیر لادینیشتم	کتلمسیر لادم	کتلمسیر لادماچم	کتلمسیر لاد
بیدوش شدن	بیدوش لایماق	بیدوش لادیم	بیدوش لادینیشتم	بیدوش لادام	بیدوش لادماچام	بیدوش لاد
بیدوش کردن	بیدوش لاسک	بیدوش لادیم	بیدوش لادینیشتم	بیدوش لادم	بیدوش لادماچم	بیدوش لاد
۴						
بارور کردن	کوزوشک	کوزوشدیم	کوزوشدینیشتم	کوزوشدم	کوزوشدماچم	کوزوش (۷)
بارور کردن	بارلاماق	بارلادیم	بارلادینیشتم	بارلادیم	بارلادماچم	بارلا
با شدن	دورماق	دوردیم	دوردینیشتم	دوردم	دوردم	دور
پاشیدن	شپسک	شپسیدیم	شپسیدینیشتم	شپسیدم	شپسیدماچم	شپس
(چتاک طرف ۷)	۱ سبلمک	سبلدیم	سبلدینیشتم	سبلدیم	سبلدماچم	سبلم
پاک کردن (چتاک سوزی ۷)	۲ ازیستماق	ازیتدیم	ازیتدینیشتم	ازیتدم	ازیتدماچام	ازیت
پاییدن	کوز لاسک	کوز لادیم	کوز لادینیشتم	کوز لادم	کوز لادماچم	کوز لاد
پاشن (ازرا)	پیشمک	پیشیدیم	پیشیدینیشتم	پیشیدم	پیشیدماچم	پیش
پاشن (استغنی)	پیشرمک	پیشردیم	پیشردینیشتم	پیشردیم	پیشردماچم	پیشرد
پنیرایی کردن	پنیرایی لاسک	پنیرایی لادیم	پنیرایی لادینیشتم	پنیرایی لادم	پنیرایی لادماچم	پنیرایی لاد
پراکنده کردن	طغیتماق	طغیتدیم	طغیتدینیشتم	طغیتدم	طغیتدماچام	طغیت
پرت کردن	لستماق	لستدیم	لستدینیشتم	لستدم	لستدماچام	لست
پرفاقت کردن (خافن)	ولرمک	ولردیم	ولردینیشتم	ولردیم	ولردماچم	ولرد

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

[illegible]

پارهای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع و کنایه ساده	مستقبل	امر
تلقین کردن	تلقین اقلیمک	تلقین اقلیمدم	تلقین اقلیمیشم	تلقین اقلیم	تلقین اقلیمچکم	تلقین اقله
نام شدن	فیر تول ماق	فیر تولدم	فیر تولدیشم	فیر تولام	فیر تولاجکم	فیر تول
نام کردن	فیر تار ماق	فیر تاردیم	فیر تاردیشم	فیر تاریم	فیر تاراجکم	فیر تار
نما کردن	نما اقلیمک	نما اقلیمدم	نما اقلیمیشم	نما اقلیم	نما اقلیمچکم	نما اقله
تأویل فرمودن	تأویل بیور ماق	تأویل بیوردیم	تأویل بیوردیشم	تأویل بیوریم	تأویل بیوراجکم	تأویل بیور
تأویل کردن	پسک	پسیدیم	پسیدیشم	پسیدم	پسیدچکم	پ
لغو شدن	باشار ماق / باشار ماق	باشاردیم	باشاردیشم	باشاریم	باشاراجکم	باشار
نوجه فرمودن	نوجه بیور ماق	نوجه بیوردیم	نوجه بیوردیشم	نوجه بیوریم	نوجه بیوراجکم	نوجه بیور
نوجه کردن	نوجه اقلیمک	نوجه اقلیمدم	نوجه اقلیمیشم	نوجه اقلیم	نوجه اقلیمچکم	نوجه اقله
نومعه کردن	تایمیر ماق	تایمیردیم	تایمیردیشم	تایمیریم	تایمیراجکم	تایمیر
نیز کردن	اینتیمک	اینتیدیم	اینتیدیشم	اینتیدم	اینتیدچکم	اینت
چارو کردن	سیریمک	سیریدیم	سیریدیشم	سیریدم	سیریدچکم	سیر
جاری شدن	ایچاق	ایچیدیم	ایچیدیشم	ایچام	ایچاجکم	ایچ
جاری کردن	ایختماق	ایختیدیم	ایختیدیشم	ایختیم	ایختیدچکم	ایخت
جان دادن	جان ورمک	جان وردیم	جان وردیشم	جان وردیم	جان ورمچکم	جان ورم
جدا شدن	ایرئل ماق	ایرئلدیم	ایرئلدیشم	ایرئلدم	ایرئلدچکم	ایرئل
جدا کردن	اییر ماق	اییردیم	اییردیشم	اییریم	اییراجکم	اییر
چسبن	اختار ماق	اختاردیم	اختاردیشم	اختاریم	اختاراجکم	اختار
چسبجو کردن	اختار یق ماق	اختار یقدیم	اختار یقدیشم	اختار یقیم	اختار یقاجکم	اختار یق
جمع آوری کردن	یتیش ماق	یتیدیم	یتیدیشم	یتیدیم	یتیدچکم	یتیش

پارهای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	مالی ساده	مالی تکی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	لغز
جمع شدن	یختولماق	یختولدییم	یختولدیتم	یختولام	یختولاجام	یختیل
جمع کردن	یویخماق	یویخدییم	یویخدیتم	یویخام	یویخاجام	یویخ
چینیدن	توتاشماق	توتاشدییم	توتاشدیتم	توتاشم	توتاشجیم	توتاش
	توتینماق	توتیندییم	توتیندیتم	توتینم	توتینجیم	توتین
چنگیدن	دوروشماق	دوروشدییم	دوروشدیتم	دوروشام	دوروشاجام	دوروش
جوش آوردن	صیسل لولماق	صیسل اولدییم	صیسل اولدیتم	صیسل اولام	صیسل اولاجام	صیسل اول
چوشاندن	قیتمک	قیتمدییم	قیتمدیتم	قیتمم	قیتمجیم	قیئت
چوشیدن	قیتمک	قیتمدییم	قیتمدیتم	قیتمم	قیتمجیم	ایته
چوکان	چوتماق	چوتدییم	چوتدیتم	چوتام	چوتجیم	چوت
چاق شدن	کوکشلماق	کوکشادییم	کوکشادیتم	کوکشام	کوکشاجیم	کوکش
چاق کردن	کوکشتمک	کوکشتمدییم	کوکشتمدیتم	کوکشتمم	کوکشتمجیم	کوکشت
چولیدن	لوتارماق	لوتاردییم	لوتاردیتم	لوتارام	لوتاراجام	لوتار
چرخیدن	۱ دولانماق	دولاندییم	دولاندیتم	دولانام	دولاناجام	دولان
	۲ لهرلانماق	لهرلاندییم	لهرلاندیتم	لهرلانام	لهرلاناجام	لهرلان
چریدن	لوت لاماق (لوتلاماق)	لوت لاندییم	لوت لاندیتم	لوت لنام	لوت لنامجیم	لوت لا
چستان	باییشماق	باییشدییم	باییشدیتم	باییشام	باییشاجام	باییش
چلپیدن	قلماق	قلدییم	قلدیتم	قلام	قلاجام	قلا
چمن	۱ لورمک (اموره و-)	لوردییم	لوردیتم	لوردم	لوردمجیم	لر
	۲ لورمک	لورزدییم	لورزدیتم	لورزدم	لورزدمجیم	لورز
ح						
حرف زدن	دقیشماق	دقیشدییم	دقیشدیتم	دقیشام	دقیشاجام	دقیش
حرکت کردن	لوتاشماق (لوتاشتمک)	لوتاشدییم	لوتاشدیتم	لوتاشم	لوتاشجیم	لوتاش
حساب کردن	۱ حساب لاماق	حساب لاندییم	حساب لاندیتم	حساب لنام	حساب لنامجیم	حساب لا
	۲ سایماق	ساییدییم	ساییدیتم	سایام	سایاجام	سای

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	فارسی ساده	فارسی نقلی	مصدر کمتر ساده	مستقبل	امور
خطا کردن	۱ خطا اتمک	خطا اتمیم	خطا اتمینم	خطا اتمم	خطا اتمیگم	خطا اتم
	۲ اوزر اتمک	اوزر اتمیم	اوزر اتمینم	اوزر اتمم	اوزر اتمیگم	اوزر اتم
حمله کردن	حمله اتمک	حمله اتمیم	حمله اتمینم	حمله اتمم	حمله اتمیگم	حمله اتم
حواله کردن	حواله اتمک	حواله اتمیم	حواله اتمینم	حواله اتمم	حواله اتمیگم	حواله اتم
خاموش شدن	۱ سوزن مک	سوزن اتمم	سوزن اتمینم	سوزن اتمم	سوزن اتمیگم	سوزن اتم
	۲ گچچک	گچچیم	گچچینم	گچچم	گچچمیگم	گچچم
خاموش کردن	۱ سوزنور مک	سوزنور اتمم	سوزنور اتمینم	سوزنور اتمم	سوزنور اتمیگم	سوزنور اتم
	۲ گچچورت مک	گچچورت اتمم	گچچورت اتمینم	گچچورت اتمم	گچچورت اتمیگم	گچچورت اتم
خجالت دادن	اوتاندیر ماق	اوتاندیر اتمم	اوتاندیر اتمینم	اوتاندیر اتمم	اوتاندیر اتمیگم	اوتاندیر اتم
خجالت کشیدن	اوتان ماق	اوتان اتمم	اوتان اتمینم	اوتان اتمم	اوتان اتمیگم	اوتان اتم
خدمت کردن	خدمت اتمک (توقیق اتمک)	خدمت اتمیم	خدمت اتمینم	خدمت اتمم	خدمت اتمیگم	خدمت اتم
خراب شدن	خراب لاتماق	خراب لاتم اتمم	خراب لاتم اتمینم	خراب لاتم اتمم	خراب لاتم اتمیگم	خراب لاتم اتم
خراب کردن	خراب لاتماق	خراب لاتم اتمم	خراب لاتم اتمینم	خراب لاتم اتمم	خراب لاتم اتمیگم	خراب لاتم اتم
خراب شدن	دهدیمک	دهدیم اتمم	دهدیم اتمینم	دهدیم اتمم	دهدیم اتمیگم	دهدیم اتم
خراب شدن	جیز ماق	جیز اتمم	جیز اتمینم	جیز اتمم	جیز اتمیگم	جیز اتم
خروج کردن	خروج اتمک	خروج اتمیم	خروج اتمینم	خروج اتمم	خروج اتمیگم	خروج اتم
خریدن	آل ماق	آل اتمم	آل اتمینم	آل اتمم	آل اتمیگم	آل اتم
خسته شدن	بوزول ماق	بوزول اتمم	بوزول اتمینم	بوزول اتمم	بوزول اتمیگم	بوزول اتم
خسته کردن	بوزول ماق	بوزول اتمم	بوزول اتمینم	بوزول اتمم	بوزول اتمیگم	بوزول اتم
خشک شدن	اورور ماق	اورور اتمم	اورور اتمینم	اورور اتمم	اورور اتمیگم	اورور اتم
خشک کردن	اورور ماق	اورور اتمم	اورور اتمینم	اورور اتمم	اورور اتمیگم	اورور اتم
خندیدن	قوول مک	قوول اتمم	قوول اتمینم	قوول اتمم	قوول اتمیگم	قوول اتم
خوابیدن	پانت ماق	پانت اتمم	پانت اتمینم	پانت اتمم	پانت اتمیگم	پانت اتم

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع فارسی ساده	مستقبل	امر
دو تنگ کردن	پهتان ماک	پهتان دیم	پهتان می‌شام	پهتانم	پهتاناجام	پهتان
دو تنگ کردن	پالان (مک)	پالان می‌شوم	پالان می‌شام	پالان دیم	پالان دیم‌چکم	پالان دیم
دو تنگ کردن (دو پند)	پوج مک	پوج دیم	پوج می‌شام	پوجم	پوجت چکم	پوج
دو پند	پورت‌ساج	پورت دیم	پورت می‌شام	پورتم	پورتاجام	پورت
دو پند	لایور لاماق	لایور لایم	لایور می‌شام	لایورم	لایور لایاجام	لایورم
دست انداختن	شری مک (که سال‌ها)	شری دیم	شری می‌شام	شریم	شریت چکم	شری
دست برداشتن	آل کورور مک	آل کورور دیم	آل کورور می‌شام	آل کورورم	آل کورور چکم	آل کورور
دست زدن	آل ورم مک	آل ورم دیم	آل ورم می‌شام	آل ورمم	آل ورم چکم	آل ورم
دست زدن	آل ویرمک	آل ویرم دیم	آل ویرم می‌شام	آل ویرم	آل ویراجام	آل ویر
دست کشیدن	آل چک مک	آل چک دیم	آل چک می‌شام	آل چکم	آل چک چکم	آل چک
دستور دادن	دستور ورم مک	دستور ورم دیم	دستور ورم می‌شام	دستور ورمم	دستور ورم چکم	دستور ورم
دشام کردن	پشان لاماق	پشان لایم	پشان می‌شام	پشانم	پشان لایاجام	پشانم
دعا کردن	دعا لشمک	دعا لایم	دعا می‌شام	دعا لایم	دعا لایه چکم	دعا لایه
دعوت کردن	دعوت لشمک	دعوت لایم	دعوت می‌شام	دعوت لایم	دعوت لایه چکم	دعوت لایه
دندلاری دادن	دندلار نیقور مک	دندلار نیقور دیم	دندلار نیقور می‌شام	دندلار نیقورم	دندلار نیقور چکم	دندلار نیقور
دیندن	پلمسک (نوطلمسک)	پلمس دیم	پلمس می‌شام	پلمسم	پلمه چکم	پلمه
دوست داشتن	سئوسک (سئوسمک)	سئوس دیم	سئوس می‌شام	سئوسم	سئوه چکم	سئو
دوشیدن	سالیماق	سالیما دیم	سالیما می‌شام	سالیما	سالیماچام	سالیما
دوشگی کردن	لشمس مک	لشمس دیم	لشمس می‌شام	لشمسم	لشمه چکم	لشمس
دویدن	لچمقل	لچم دیم	لچم می‌شام	لچمم	لچام	لچم
دیندن	کورمک	کورم دیم	کورم می‌شام	کورمم	کورره چکم	کور
د						
راحت شدن	راحت لاش ماق	راحت لاش دیم	راحت لاش می‌شام	راحت لاشم	راحت لاشاجام	راحت لاش
راحت کردن	راحت لشمک	راحت لایم	راحت می‌شام	راحت لایم	راحت لایه چکم	راحت لایه

پاره‌ای از مصنف‌های فارسی به ترکی

مصنف فارسی	مصنف ترکی	مغنی ساده	مغنی ثقلی	مصراع‌های فارسی ساده	مستقبل	امرو
زحمت کشیدن	زحمت چک‌چک	زحمت چک‌دیم	زحمت چک‌میشیم	زحمت چک‌م	زحمت چکه چک‌م	زحمت چک
زبان	زورملق	زوردم	زورموشام	زورم	زورماچام	زور
زن گرفتن	آق‌زن مک	آق‌زن دم	آق‌زن میشم	آق‌زنم	آق‌زنه چک‌م	آق‌زن
سوزش	گزیهر مک	گزیهر دیم	گزیهر میشم	گزیهرم	گزیهره چک‌م	گزیهر
سیرین	تایمیرملق	تایمیر دیم	تایمیر میشم	تایمیرم	تایمیرماچام	تایمیر
سوزن (تیراف کردن)	تیراف لیمک	تیراف ل‌دیم	تیراف ل‌میشم	تیراف ل‌م	تیراف ل‌م‌چک‌م	تیراف‌ل‌م
سوزن‌شستن (جاری شستن)	ایلماق	ایخ دیم	ایخ میشم	ایخم	ایخ‌طام	ایخ
سوزن‌ز کردن (جاری کردن)	آخ‌تملاق	آخ‌ت دیم	آخ‌ت میشم	آخ‌تم	آخ‌ت‌ماچام	آخ‌ت
سواج گرفتن	سواج لاتملاق	سواج لات‌دیم	سواج لات‌میشم	سواج لات‌م	سواج لات‌ماچام	سواج لات‌م
سوال‌ز شدن	باشی اوج‌ل‌ملق	باشی اوج‌ل‌دیم	باشی اوج‌ل‌میشم	باشی اوج‌ل‌ام	باشی اوج‌ا‌ماچام	باشی اوج‌ل‌ام
سوال‌ز کردن	باشی اوج‌ا‌ل‌مک	باشی اوج‌ا‌ل‌دیم	باشی اوج‌ا‌ل‌میشم	باشی اوج‌ا‌ل‌م	باشی اوج‌ا‌ل‌ه چک‌م	باشی اوج‌ا‌ل‌ه
سرد شدن	سوی‌ملاق	سوی‌دم	سوی‌موشام	سوی‌م	سوی‌ماچام	سوی‌م
سود گرفتن	سوی‌تملاق	سوی‌ت‌دیم	سوی‌ت‌میشم	سوی‌ت‌م	سوی‌ت‌ماچام	سوی‌ت‌م
سره کردن	لو‌سگ‌مک	لو‌سگ‌دیم	لو‌سگ‌میشم	لو‌سگ‌م	لو‌سگ‌ره چک‌م	لو‌سگ‌ره
سکوت کردن	سکوت ل‌مک	سکوت ل‌دیم	سکوت ل‌میشم	سکوت ل‌م	سکوت ل‌ه چک‌م	سکوت ل‌ه
سلام دادن (سلام کردن)	سلام و‌تر مک	سلام و‌تر دیم	سلام و‌تر میشم	سلام و‌ترم	سلام و‌تره چک‌م	سلام و‌تر
ستجیدن	توتوش‌دور ملق	توتوش‌دور دیم	توتوش‌دور میشم	توتوش‌دورم	توتوش‌دورماچام	توتوش‌دور
سوار شدن	مین مک	مین دیم	مین میشم	مینم	مینه چک‌م	مین
سوار کردن	مین‌دیر مک	مین‌دیر دیم	مین‌دیر میشم	مین‌دیرم	مین‌دیره چک‌م	مین‌دیر
سوزن	باز ملق	باز دیم	باز میشم	بازم	بازاچام	باز
سوزن (سند)	باز‌دیر ملق	باز‌دیر دیم	باز‌دیر میشم	باز‌دیرم	باز‌دیرماچام	باز‌دیر

پارهای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	مانشی ساده	مانشی نقلی	مضارع فارسی ساده	مستقبل	لمر
سوزن (ساییدن)	سوزتمک	سوزت دیم	سوزت موشه	سوزلیم	سوزنه چکم	سوزت
سویاج نس	تکس مک	تکس دیم	تکس مینه	تکس	تکس چکم	تکس
سویاج کردن	تکس مک	تکس دیم	تکس مینه	تکس	تکس چکم	تکس
سیر شدن	دوکساق	دوکس دیم	دوکس موشام	دوکس	دوکساق	دوکس
سیر کردن	دوکسراق	دوکس دیم	دوکس موشام	دوکس	دوکساق	دوکس
شس						
شفتیدن	ایشتمک	ایشتم دیم	ایشتم مینه	ایشتم	ایشتم چکم	ایشتم
شقه کردن (شقه رفتن)	بارلساق	بارلس دیم	بارلس موشام	بارلس	بارلساق	بارلس
شفتن	بارلساق (شفتن) یا بارلساق	بارلس دیم	بارلس موشام	بارلس	بارلساق	بارلس
شفتیدن	تکسیر مک	تکسیر دیم	تکسیر مینه	تکسیر	تکسیر چکم	تکسیر
شفتن (شفتیدن)	تکس مک	تکس دیم	تکس مینه	تکس	تکس چکم	تکس
شکم رفتن	شوخوم دورساق	شوخوم دور دیم	شوخوم دور موشام	شوخوم دور	شوخوم دورساق	شوخوم دور
شخم کردن	شوخوم لامساق	شوخوم لام دیم	شوخوم لام موشام	شوخوم لام	شوخوم لامساق	شوخوم لام
شفتن	لؤل ماق	لؤل دیم	لؤل موشام	لؤل	لؤل ماق	لؤل
شرح دادن	شرح ویزمک	شرح ویز دیم	شرح ویز مینه	شرح ویز	شرح ویزمک	شرح ویز
شروع کردن	باش لامساق	باش لام دیم	باش لام موشام	باش لام	باش لامساق	باش لام
شویک شدن	شویک لؤل ماق	شویک لؤل دیم	شویک لؤل موشام	شویک لؤل	شویک لؤل ماق	شویک لؤل
شستو کردن	پوزون ماق	پوزون دیم	پوزون موشام	پوزون	پوزون ماق	پوزون
شستن	پوزون ماق	پوزون دیم	پوزون موشام	پوزون	پوزون ماق	پوزون
شفا دادن	ساقلساق (شفا ویزمک)	ساقلساق دیم	ساقلساق موشام	ساقلساق	ساقلساق	ساقلساق
شفا یافتن	ساقلساق ماق (شفا تلمساق)	ساقلساق دیم	ساقلساق موشام	ساقلساق	ساقلساق ماق	ساقلساق
شکل دادن	پوزلاک لیم ساق	پوزلاک لام دیم	پوزلاک لام موشام	پوزلاک لام	پوزلاک لامساق	پوزلاک لام

پارهای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی تکراری	مضارع التزامی ساده	مستقبل	فعل
شکلیدن (شکلیدن)	سیندر ماق	سیندر دیم	سیندر میتم	سیندریم	سیندر اچالم	سیندر
شکستن (شکسته شدن)	سین ماق	سین دیم	سین میتم	سینم	سین اچالم	سین
شکستن	اچیل ماق	اچیل دیم	اچیل میتم	اچیلیم	اچیل اچالم	اچیل
	اچماق (اچیل ماق)	اچندیم	اچ میتم	اچم	اچ اچالم	اچ
شل شدن	اچماق					
	چولایغ لولماق	چولایغ لولدوم	چولایغ لول میتم	چولایغ لولام	چولایغ لول اچالم	چولایغ لول
شل شدن	۱ بوشاق ماق	بوشاق دیم	بوشاق میتم	بوشاقم	بوشاق اچالم	بوشاق
	۲ بوشاق ماق	بوشاق دیم	بوشاق میتم	بوشاقم	بوشاق اچالم	بوشاق
شل کردن ۱ بلند و... ۲ [بردار کردن چیزی]	بوشاق ماق	بوشاق دیم	بوشاق میتم	بوشاقم	بوشاق اچالم	بوشاق
	بوشاق ماق	بوشاق دیم	بوشاق میتم	بوشاقم	بوشاق اچالم	بوشاق
شمردن	سای ماق	سای دیم	سای میتم	سایم	سای اچالم	سای
	سالماق	سالمیم	سالم میتم	سالمم	سالم اچالم	سالم
شمارش	تاق ماق	تاق دیم	تاق میتم	تاقم	تاق اچالم	تاق
شمار کردن	توزمک	توز دیم	توز میتم	توزم	توز اچالم	توز
شمارش	اقتیمک	اقت دیم	اقت میتم	اقتیم	اقت اچالم	اقت
شمار کردن	موت ورمک	موت ورم دیم	موت ورم میتم	موت ورمم	موت ورم اچالم	موت ورم
ص						
صاف زدن	مس لیمک	مس لیم	مس لیمم	مس لیم	مس لیم اچالم	مس لیم
صاف کردن	چاقم ماق	چاقم دیم	چاقم میتم	چاقم	چاقم اچالم	چاقم
صرف شستن (شور و شری)	صرف لیل ماق	صرف لیل دیم	صرف لیل میتم	صرف لیلیم	صرف لیل اچالم	صرف لیل
صرف کردن (شور و شری)	صرف اقمک	صرف اقم دیم	صرف اقم میتم	صرف اقمم	صرف اقم اچالم	صرف اقم
صاف آوردن	صاف کتیرمک	صاف کتیر دیم	صاف کتیر میتم	صاف کتیرم	صاف کتیر اچالم	صاف کتیر

پارهای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مذارع التزامی ساده	مستقبل	امر
ط						
طالین (خولتن)	ایستمک	ایستاد	ایستید	ایستهم	ایسته چکم	ایست
ع						
عز خولتن	عز ایستمک	عز ایستادم	عز ایستیدم	عز ایستهم	عز ایسته چکم	عز ایست
عز کردن	عز ایستمک	عز ایستادم	عز ایستیدم	عز ایستهم	عز ایسته چکم	عز ایست
عسلی شدن	عسلی لال مال	عسلی لال دوم	عسلی لال موشام	عسلی لالام	عسلی لالام چام	عسلی لال
عطسه کردن	اسنیر مال	اسنیر دهم	اسنیر موشام	اسنیرام	اسنیرام چام	اسنیر
عطو فرمودن	عطو پیور مال	عطو پیور دوم	عطو پیور موشام	عطو پیورام	عطو پیورام چام	عطو پیور
عطو کردن	بافیش لامال	بافیش لامدم	بافیش لاموشام	بافیش لامام	بافیش لامام چام	بافیش لام
عنايت فرمودن	عنایت پیور مال	عنایت پیور دوم	عنایت پیور موشام	عنایت پیورام	عنایت پیورام چام	عنایت پیور
عج						
عز شدن	عز لال مال	عز لال دوم	عز لال موشام	عز لالام	عز لالام چام	عز لال
عز کردن	عز ایستمک	عز ایستادم	عز ایستیدم	عز ایستهم	عز ایسته چکم	عز ایست
عظا شدن	دیگير لیت مک	دیگير لیت دهم	دیگير لیت موشام	دیگير لیتام	دیگير لیتام چکم	دیگير لیت
عظا شدن	دیگير لیت مک	دیگير لیت دهم	دیگير لیت موشام	دیگير لیتام	دیگير لیتام چکم	دیگير لیت
عظا کردن	عظا ایستمک	عظا ایستادم	عظا ایستیدم	عظا ایستهم	عظا ایسته چکم	عظا ایست
ف						
فاسد شدن	فاسد لال مال	فاسد لال دوم	فاسد لال موشام	فاسد لالام	فاسد لالام چام	فاسد لال
	(ضای لال مال)					

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	ماضی التزامی ساده	مستقبل	امور
فرستادن	گولدرمک	گولدردم	گولدرمشم	گولدرم	گولدرمیکم	گولدرم
فرستادن (خسته کردن)	بوللاماق	بوللادیم	بوللاموشام	بوللام	بوللاماجام	بوللام
لرزدن	بولرماق	بولریم	بولرموشام	بولرم	بولرماجام	بولرم
لرزدن	بالمرماق	بالمردیم	بالمرموشام	بالمرم	بالمرماجام	بالمرم
لرزدن	سالتماق	سالت دیم	سالت موشام	سالتام	سالتاجام	سالت
لرزدن	اللانماق	اللان دیم	اللان موشام	اللانام	اللاناجام	اللان
لرزدن	لوزلانماق	لوزلاندیم	لوزلان موشام	لوزلاندام	لوزلانداجام	لوزلان
لرزدن	اللاتماق	اللاتدیم	اللات موشام	اللاتام	اللاتاجام	اللات
لرزدن	لوزلاماق	لوزلادیم	لوزلاموشام	لوزلادام	لوزلاداجام	لوزلا
لرزدن (لشکر داندن)	سینچماق	سینچ دیم	سینچ موشام	سینچام	سینچاجام	سینچ
لرزدن	۱. للاماق	للالدیم	للاموشام	للالام	للالاجام	للا
لرزدن	۲. دوشونمک	دوشوندیم	دوشون موشام	دوشوندم	دوشوندمک	دوشون
لرزدن	۳. قلماق	قلندیم	قلن موشام	قللام	قللاماجام	قلن
لرزدن	قلپماق	قلپدیم	قلپموشام	قلپام	قلپاجام	قلپ
لرزدن	لبول لاتدیرماق	لبول لاتدیردیم	لبول لاتدیرموشام	لبول لاتدیردم	لبول لاتدیرداجام	لبول لاتدیر
لرزدن	لبول لولماق	لبول لولدیم	لبول لول موشام	لبول لولام	لبول لولاجام	لبول لول
لرزدن	لبول لالامک	لبول لالادیم	لبول لالاموشام	لبول لالادم	لبول لالامک	لبول لاله
لرزدن (لشکر داندن)	پترلش دیرمک	پترلش دیردیم	پترلش دیرموشام	پترلش دیردم	پترلش دیردمک	پترلش دیر
لرزدن	لرلر لرلماق	لرلر لرلدیم	لرلر لرل موشام	لرلر لرلدم	لرلر لرلدمک	لرلر لرل
لرزدن	لندیمچمک	لندیمچدیم	لندیمچ موشام	لندیمچدم	لندیمچدمک	لندیمچ

پارهای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	ماضی مستمر ساده	مستقبل	نوع
کوشیدن	کوشش مک	کوشش دیم	کوشش میتم	کوشش یم	کوشش چکم	کوشش
	چقوش ملق	چقوش یم	چقوش میتم	چقوش یم	چقوش چام	چقوش
گوریدن (گرم کردن)	۱ دیشله مک	دیشله دیم	دیشله میتم	دیشله یم	دیشله چکم	دیشله
	۲ قاپ ملق	قاپ یم	قاپ میتم	قاپ یم	قاپ چام	قاپ
گردانیدن	۱ لری مک (لرما)	لری یم	لری میتم	لری یم	لری چکم	لری
	۲ لریتمک (استدی)	لریتم یم	لریتم میتم	لریتم یم	لریتم چکم	لریتم
جفتیدن	لوی ملق	لوی یم	لوی میتم	لوی یم	لوی چام	لوی
گذاشتن کردن (پیش بردن)	بالمش ۷ ملق	بالمش لادیم	بالمش لاموشام	بالمش لام	بالمش لراچام	بالمش ۷
جفتیدن	کچمک	کچیم	کچم میتم	کچم یم	کچم چکم	کچم
گردیدن (پیر شدن)	۱ دلان ملق	پیر یم				
گوشیدن	۱ توشملق	توشم یم	توشم میتم	توشم یم	توشم چام	توشم
	۲ آل ملق	آل یم	آل میتم	آل یم	آل چام	آل
گرم شدن	قیزش ملق	قیزش یم	قیزش میتم	قیزش یم	قیزش چام	قیزش
گرم کردن	قیزدیر ملق	قیزدیر یم	قیزدیر میتم	قیزدیر یم	قیزدیر چام	قیزدیر
گوریدن (لرزان کردن)	قاج ملق	قاج یم	قاج میتم	قاج یم	قاج چام	قاج
گرسنیدن (گرسنه کردن)	اغلان ملق	اغلان یم	اغلان میتم	اغلان یم	اغلان چکم	اغلان
گزارش کردن	گزارش لشمک	گزارش لشمیم	گزارش لشم میتم	گزارش لشم یم	گزارش لشم چکم	گزارش لشم
فرزیدن	ساج ملق (ساش ملق)	ساش یم	ساش میتم	ساج یم	ساج چام	ساج
گزارش	منچمک	منچیم	منچم میتم	منچم یم	منچم چکم	منچم
گسترش	۱ دوشمک	دوشیم	دوشم میتم	دوشم یم	دوشم چکم	دوشم
	۲ پای ملق	پای یم	پای میتم	پای یم	پای چام	پای
کشیدن (باز کردن)	←	باز کردن				

پارهای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع فارسی ساده	مستقبل	امر
گفتن	۱ گزیمک	گزدیم	گزیدیم	گزیم	گزمه بگم	گتر
	۲ انخرمای	انخردیم	انخرمودیم	انخرم	انخرمه بام	انخر
گفتن	دلمک	دندیم	دلیم	دیم	دیمه بگم	دلی
گفتن	لوی مای	←	گلفتن	←	←	←
گفتن	توسان لدمک	توسان لدمیم	توسان لدمیم	توسان لدم	توسان لدمیم	توسان لدم
گم شدن	لپت مک	لپت دیم	لپت دیم	لپتیم	لپتیمه بگم	لپت
گم کردن	لپتیم مک	لپتیم	لپتیم	لپتیم	لپتیمه بگم	لپتیم
گنجینیدن	←	لورم دغن	←	←	←	←
گنبدن	لورم سالی	لوریم	لوریم	لوریم	لوریمه بام	لوریم
گولش دغن	شهادت و نرمک	شهادت و نرمیم	شهادت و نرمیم	شهادت و نرم	شهادت و نرمیم	شهادت و نرم
گوش دغن (گرفتن)	فولای لسم مای	فولای لسم دیم	فولای لسم دیم	فولای لسم	فولای لسم	فولای لسم
گول خوردن (لرب خوردن)	←	لرب خوردن	←	←	←	←
گول دغن (لرب دغن)	←	لرب دغن	←	←	←	←
گول زدن ۱	←	←	←	←	←	←
گیر آمدن	گیره گل مک	گیره گل دیم	گیره گل دیم	گیره گلیم	گیره گلیمه بگم	گیره گل
گیر آوردن	گیره سال مای	گیره سال دیم	گیره سال دیم	گیره سالیم	گیره سالیمه بام	گیره سال
گیر گفتن	گیره نوش مک	گیره نوش دیم	گیره نوش دیم	گیره نوشیم	گیره نوشیمه بگم	گیره نوش
گیر کردن	گیر لیمک	گیر لیمیم	گیر لیمیم	گیر لیمیم	گیر لیمیمه بگم	گیر لیم
لی	←	←	←	←	←	←
لغت شدن	سویون مای	سویون دیم	سویون دیم	سویونیم	سویونیمه بام	سویون
لغت آوردن	لوت لوشای	لوت لوشای دیم	لوت لوشای دیم	لوت لوشایم	لوت لوشایم	لوت لوشای
لغت کردن	سویونیم مای	سویونیم دیم	سویونیم دیم	سویونیم	سویونیمه بام	سویونیم
لغت کردن	لوت لیمک	لوت لیمیم	لوت لیمیم	لوت لیمیم	لوت لیمیمه بگم	لوت لیم

پارهای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزام ساده	مستقبل	نوع
لغت برمن	لغت ابرماق	لغت ابرندیم	لغت ابرموشام	لغت ابرام	لغت ابراجانم	لغت ابر
لوزیمس	لنزیمک	لنزیم	لنزیمیشم	لنزیم	لنزیمچکم	لنزیم
	لنسیمک	لنسیم	لنسیمیشم	لنسیم	لنسیمچکم	لنسیم
لطف لرموش	لطف بوزورماق	لطف بوزوردیم	لطف بوزورموشام	لطف بوزورام	لطف بوزوراجانم	لطف بوزور
لطف کرمن	لطف لکسک	لطف لکدیم	لطف لکسیمیشم	لطف لکدیم	لطف لکیمچکم	لطف لک
لتریمس	سوزوشیمک	سوزوشدیم	سوزوشموشام	سوزوشدیم	سوزوشیمچکم	سوزوش
لذکرمن	لرمک	لردیم	لرمیشم	لردیم	لرمچکم	لرم
لیدن (له شدن)	لرلیمک	لرلیم	لرلیمیشم	لرلیم	لرلیمچکم	لرلیم
لیدن	للاماق	للاندیم	للاموشام	للاام	للاامچانم	للا
م						
ملمس	سوزوشیمک	سوزوشدیم	سوزوشموشام	سوزوشدیم	سوزوشیمچکم	سوزوش
ملمس	باغماق	باغدیم	باغموشام	باغام	باغماچانم	باغ
ملمس	قالماق	قالدیم	قالموشام	قالام	قالامچانم	قال
ملمس (شبه بوزن)	للاشماق	للاشلدیم	للاشموشام	للاشلام	للاشلامچانم	للاشلا
مجبور نس	مجبور لرلماق	مجبور لرلدیم	مجبور لرلیموشام	مجبور لرللام	مجبور لرللامچانم	مجبور لرل
مجبور کرمن	مجبور لکسک	مجبور لکدیم	مجبور لکسیمیشم	مجبور لکدیم	مجبور لکیمچکم	مجبور لک
مجبور شمن	بارلانماق	بارلان دیم	بارلانموشام	بارلانام	بارلانامچانم	بارلان
مجبور کرمن	بارلاماق	بارلا دیم	بارلاموشام	بارلام	بارلامچانم	بارلا
مجبور لرموشن	لطف بوزورماق	→	لطف لرموشن			
محبوب کرمن	لطف لکسک	→	لطف کرمن			

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	فارسی ساده	فارسی نقلی	فارسی ترکی ساده	مستقبل	اخر
مغتن کردن	مَوْتَن اَلَمَسک	مَوْتَن اَلَمَدِم	مَوْتَن اَلَمَسِم	مَوْتَن اَلَم	مَوْتَن اَلَم_جِکَم	مَوْتَن اَلَه
مکین	مَوْرَمَک	مَوْرَدِم	مَوْرَموشام	مَوْرَم	مَوْرَم_چام	مَوْر
ملاحظه نمودن	مَوْلَحَلَه بِیورَمَک	مَوْلَحَلَه بِیورَدِم	مَوْلَحَلَه بِیورَموشام	مَوْلَحَلَه بِیورَم	مَوْلَحَلَه بِیورَم_چام	مَوْلَحَلَه بِیورَم
ملاحظه کردن	مَوْلَحَلَه اَلَمَسک	مَوْلَحَلَه اَلَمَدِم	مَوْلَحَلَه اَلَمَسِم	مَوْلَحَلَه اَلَم	مَوْلَحَلَه اَلَم_جِکَم	مَوْلَحَلَه اَلَه
ملاقات کردن	کَوْرُوش مَک	کَوْرُوش دِم	کَوْرُوش موشام	کَوْرُوشِم	کَوْرُوشَه جِکَم	کَوْرُوش
مهدان شدن	لَوْدَکِی اِلَکِی مَک	لَوْدَکِی اِلَکِی دِم	لَوْدَکِی اِلَکِی موشام	لَوْدَکِی اِلَکِی	لَوْدَکِی اِلَکِی_چام	لَوْدَکِی اِلَکِی
مهدان کردن	لَوْدَکِی اَلَمَسک	لَوْدَکِی اَلَمَدِم	لَوْدَکِی اَلَمَسِم	لَوْدَکِی اَلَم	لَوْدَکِی اَلَم_جِکَم	لَوْدَکِی اَلَه
مهدان دادن	لَوْدَکِی اِلَکِی وِتر مَک	لَوْدَکِی اِلَکِی وِتر دِم	لَوْدَکِی اِلَکِی وِتر موشام	لَوْدَکِی اِلَکِی وِترِم	لَوْدَکِی اِلَکِی وِتر_جِکَم	لَوْدَکِی اِلَکِی وِتر
میل داشتن	مَیَل اِلَکِی مَک	مَیَل اِلَکِی دِم	مَیَل اِلَکِی موشام	مَیَل اِلَکِی	مَیَل اِلَکِی_چام	مَیَل اِلَکِی
میل نمودن	مَیَل بِیورَمَک	مَیَل بِیورَدِم	مَیَل بِیورَموشام	مَیَل بِیورَم	مَیَل بِیورَم_چام	مَیَل بِیورَم
میل کردن	مَیَل اَلَمَسک	مَیَل اَلَمَدِم	مَیَل اَلَمَسِم	مَیَل اَلَم	مَیَل اَلَم_جِکَم	مَیَل اَلَه
ن						
نار کردن	نَازِلان مَکِی قَدر اَلَمَسک (نَازِلان دِم)	نَازِلان دِم	نَازِلان موشام	نَازِلان	نَازِلان_چام	نَازِلان
ناله کردن	نَاله اَلَمَسک	نَاله اَلَمَدِم	نَاله اَلَمَسِم	نَاله اَلَم	نَاله اَلَم_جِکَم	نَاله اَلَه
نیجت دادن	نِجَکَت وِتر مَک	نِجَکَت وِتر دِم	نِجَکَت وِتر موشام	نِجَکَت وِترِم	نِجَکَت وِتر_جِکَم	نِجَکَت وِتر
نیجت یافتن	نِجَکَت تَپَه مَک	نِجَکَت تَپَه دِم	نِجَکَت تَپَه موشام	نِجَکَت تَپَه	نِجَکَت تَپَه_چام	نِجَکَت تَپَه
نشان دادن	کَوْرُوش مَک	کَوْرُوش دِم	کَوْرُوش موشام	کَوْرُوشِم	کَوْرُوشَه جِکَم	کَوْرُوش
۱ تشنه شدن (اشقن)	اَلَقُورَت مَک	اَلَقُورَت دِم	اَلَقُورَت موشام	اَلَقُورَت	اَلَقُورَت_چام	اَلَقُورَت
۲ کاشتن	اَلَمَک	اَلَمَدِم	اَلَمَسِم	اَلَم	اَلَم_جِکَم	اَلَم

پارهای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع التزامی ساده	مستقبل	امر
نستن	اوتورماق	اوتوردوم	اوتوروشام	اوتورام	اوتوراجالام	اوتور
	اگلتمک	اگلتم	اگلتمیشم	اگلتم	اگلتمچکم	اگلتم
نفس کشیدن	نفس چکشمک	نفس چکدیم	نفس چکدیشم	نفس چکدم	نفس چکدچکم	نفس چک
نکوشش کردن (نکوشیدن)	نکلاماق	نکلادیم	نکلادیشم	نکلایم	نکلایاجالام	نکلا
نهار خوردن	نهار قیل ماق	نهار قیل دیم	نهار قیل میشم	نهار قیلیم	نهار قیلایاجالام	نهار قیل
نواختن	چالماق	چالدم	چالدمیشم	چالام	چالایاجالام	چال
نوازش کردن	نوازش اتمسک	نوازش اتمدیم	نوازش اتمدیشم	نوازش اتدم	نوازش اتمدچکم	نوازش اتم
نوشتن	یازماق	یازدیم	یازدیشم	یازام	یازایاجالام	یاز
نوش جان کردن	نوش جان اتمسک	نوش جان اتمدیم	نوش جان اتمدیشم	نوش جان اتدم	نوش جان اتمدچکم	نوش جان اتم
نوشیدن (نوشلیدن)	ایچیرتمک	ایچیرتدیم	ایچیرتمدیشم	ایچیرتدم	ایچیرتدچکم	ایچیرت
نوشیدن	ایچمک	ایچدیم	ایچدیشم	ایچدم	ایچدچکم	ایچ
نهندن (آزاد)	کیزلتمک	کیزلتم	کیزلتمیشم	کیزلتم	کیزلتمچکم	کیزلتم
نهندن (بند کردن)	کیزلتمسک	کیزلتمدیم	کیزلتمدیشم	کیزلتمدم	کیزلتمدچکم	کیزلتم
و						
وارد شدن	واردلول ماق (گرمسک)	واردلول دیم	واردلول میشم	واردلولام	واردلولایاجالام	واردلول
وارد کردن	وارد اتمسک (سال ماق)	وارد اتمدیم	وارد اتمدیشم	وارد اتدم	وارد اتمدچکم	وارد اتم
وزن کردن	چکمک	چکدیم	چکدیشم	چکدم	چکدچکم	چک
وزیدن	لسمک	لسم دیم	لسم میشم	لسم	لسمچکم	لس
ول دادن	ویلان ماک	ویلان دیم	ویلان میشم	ویلانم	ویلانه حکم	ویلان
ول دادن	یورخانل ماق	یورخانل دیم	یورخانل میشم	یورخانلام	یورخانلایاجالام	یورخانل

پاره‌ای از مصدرهای فارسی به ترکی

مصدر فارسی	مصدر ترکی	ماضی ساده	ماضی نقلی	مضارع فارسی ساده	مستقبل	امر
دل کردن	دل‌له مک	دل‌له دیم	دل‌له میشم	دل‌له ایم	دل‌له میکم	دل‌له
ه	هواخ مای	هواخ دیم	هواخ میشم	هواخ ایم	هواخ میکم	هواخ
هده دلقن	هده وترمک	هده وتردیم	هده وتر میشم	هده وتر ایم	هده وتر میکم	هده وتر
هده کردن	هده لقمک	هده لقمیم	هده لقم میشم	هده لقم ایم	هده لقم میکم	هده لقم
فلن تلقن	لنله مک	لنله دیم	لنله میشم	لنله ایم	لنله میکم	لنله
ی						
پاد تلقن (سوخن)	لوزقت مک	لوزقت دیم	لوزقت میشم	لوزقت ایم	لوزقت میکم	لوزقت
پاد کردن	پادسال مای	پادسال دیم	پادسال میشم	پادسال ایم	پادسال میکم	پادسال
پاد گرفتن (سوخن)	لوزقت مک (لوزقت مک)	لوزقت دیم	لوزقت میشم	لوزقت ایم	لوزقت میکم	لوزقت
پالتن (پیدا کردن)	تاپ مای	تاپ دیم	تاپ میشم	تاپ ایم	تاپ میکم	تاپ
پخ دمن	دوزن مای	دوزن دیم	دوزن میشم	دوزن ایم	دوزن میکم	دوزن
	دووزن مای	دووزن دیم	دووزن میشم	دووزن ایم	دووزن میکم	دووزن
	سوزن مای	سوزن دیم	سوزن میشم	سوزن ایم	سوزن میکم	سوزن
پخ کردن	لوشومک	لوشوم دیم	لوشوم میشم	لوشوم ایم	لوشوم میکم	لوشوم

نمودار پاره‌ای از مصدرهای پویا و فعال و پُر بسامد ترکی با آوانوشت لاتین و مترادفهای فارسی هر یک

مصدر ترکی	آوانوشت لاتین	مترادف یا مترادفهای فارسی
A = Ā		
آبارماق	Āpārmāg	بُرَدَن
آتلان‌ماق	Ātlānmāg	← آتیل‌ماق
آت‌ماق	Ātmāg	۱ اتلاختن ۲ پرت کردن ۳ خوردن (فرص و کپسول)
آتیل‌ماق	Ātīlmāg	پریدن، پرش کردن
آجال‌ماق	Ājālmāg	← آجینق‌ماق
آجیت‌ماق	Ājītmāg	زور آوردن (خمیر)
آجین - الله‌مک	Ājig-clamak	فهر کردن
آجیق‌لان‌ماق	Ājig lānmāg	برخاش کردن، تندى نمودن
آجیق‌ماق	Ājigmāg	گرم‌شدن
آجی‌ماق	Ājīmāg	۱ وَر آمدن (خمیر) ۲ خشمگین شدن
آج‌ماق	Āčmāg	۱ باز کردن، گشودن ۲ شکستن (گل و شکوفه)
آچیل‌ماق	Āčīlmāg	۱ گشوده شدن ۲ شکفته شدن
آختارش‌ماق	Āxtārīšmāg	جستجو کردن، سراغ گرفتن
آخ‌ماق	Āxmāg	جاری شدن
آخیت‌ماق	Āxītmāg	جاری کردن، روان ساختن
آداخ‌لاماق	Ādāxlāmāg	نامزد کردن
آداخلان‌ماق	Ādāxlānmāg	نامزد شدن
آدلان‌ماق	Ādlānmāg	نام‌آور شدن
آرا - لاش‌دیرماق	Ārā - lāšdīrmāg	میانجی‌گری کردن و جدا کردن نزاع‌کنندگان
آرا - لاش‌ماق	Ārā - lāšmāg	ترک درگیری و نزاع کردن
آرا - وورماق	Ārā - vūrmāg	در به هم زدن
آرت‌ماق	Ārtmāg	افزودن، افزوده شدن

۱ افزودن، اضافه کردن، ۲ پرورشیدن، فصول شدن	Änirmäg	آرتیرماق
۱ تکیه کردن ۲ اتکا داشتن به کس یا مقامی	Ärxälänmäg	آرخالانماق
آرزو کردن	Ärzilämäg	آرزی لاماق
زن گرفتن، ازدواج کردن	Ärväd-ölümäg	آرواد - آلماق
پای کردن	Ärilmäg	آریتماق
آزاد شدن، رهایی یافتن	Äzäd-olümäg	آزاد - اولماق
آزاد کردن	Äzäd-clamak	آزاد - لللمک
کم کردن	Äzälümäg	آزالتماق
کم شدن	Äzälümäg	آزالماق
گمراه کردن	Äzdirmäg	آزدیرماق
گمراه شدن، راه گم کردن	Äzmäg	آزماق
دستورآویزان کردن یا دار زدن کسی را دادن	Äsdirmäg	آس دیرماق
عطسه کردن	Äsgirmäg	آس قیرماق
آویزان کردن	Äslämäg	آس لاماق
۱ آویزان شدن ۲ خود را به کسی متجاق کردن	Äslänmäg	آس لانماق
۱ آویزان کردن ۲ دلار زدن	Äsmäg	آسماق
آویخته شدن	Äsilmäg	آسیلماق
گذشتن از تپه و گردنه و دیوار	Äšmäg	آشماق
برگرداندن، عبور دادن (چنانکه بار را از پشت ستون)	Äširmäg	آشیرماق
سفید کردن	Ägärtmäg	آغارتماق
سفید شدن	Ägärmäg	آغارماق
۱ به درد آوردن ۲ بدگویی کردن از کسی	Ägrilmäg	آغریتماق
درد کردن	Ägrimäg	آغریماق
گریانیدن	Äglätümäg	آغلاتماق
گریه کردن	Äglämäg	آغلاماق
خر غلط کردن	Ägnämäg	آغناماق
سنگین و کامل شدن (برای انجام کاری)	Ägir - lüšmäg	آغیر - لاشماق

آلات ماق	Āllāmāg	گول زدن
آلان ماق	Āllānmāg	گول خوردن
آل ماق	Ālmāg	۱ گرفتن ۲ خریدن
آندا - وئرمک	Āndā-vermak	قسم دادن
آند - ایچمک	Ānd-içmak	قسم خوردن
آندیر ماق	Āndirmāg	فهماندن
آنقیر ماق	Āngirmāg	هرعز کردن
آن لاق	Ānlāmāg	فهمیدن
آبریل ماق	Āyrlmāg	جدا شدن
آیر ماق	Āyramāg	جدا کردن
آیل ماق	Āyilmāg	بیدار شدن
۱ = الف همزه		
آپری مک	Aprimak	سخت پوسیده شدن
احترام - الله مک	Ehterām-clamak	احترام کردن
اذیت - الله مک	Azyat-clamak	اذیت کردن
آریت مک	Aritmak	ذوب کردن، گداختن
آری مک	Arimak	ذوب شدن
آرین مک	Arimak	۱ ذوب شدن ۲ کاهل شدن برای کاری
آزیرل مک	Azbar-lamak	لر بر کردن
آزدیر مک	Azdirmak	لوس کردن بچه
آزمک	Azmak	۱ کوبیدن ۲ سخت کتک زدن
آزیرل مک	Azilmek	۱ خود را لوس کردن، ناز فروختن ۲ کوفته شدن ۳ کتک خوردن
آس دیر مک	Asdirmak	لرزیدن، لرزیدن از سرما
اسگیت مک	Asgiltmak	کم کردن
اسگیل مک	Asgilmak	کم شدن

۱ وزیدن ۲ لرزیدن	Asmak	آس مک
خمیازه کشیدن	Asnamak	آسته مک
هاروق زدن	Eşgirmek	اِشگیر مک
اطاعت کردن	Etāat-elamak	اطاعت ائله مک
اظهار کردن	Ezhār-elamak	اظهار - ائله مک
اعتنا کردن	E'tenā-elamak	اعتنا - ائله مک
افتخار کردن	Eftexār-elamak	افتخار - ائله مک
افتخار دادن	Eftexār-vermak	افتخار - وثر مک
کاشتن	Akmak	آکی مک
۱ کاشته شدن ۲ در رفتن، جیم شدن	Akılmak	اکیل مک
۴ آبله ش مک	Aglaşmak	اگلش مک
۱ خم کردن ۲ کج کردن ۳ کژ نایی کردن با کسی	Açmak	اچ مک (آی مک)
۱ خم شدن ۲ کج شدن	Agılmak	اگیل مک (اییل مک)
دست بردن، دستکاری کردن	Al-âpārmāg	آل - آپارماق
۱ دستدرازی کردن ۲ دستاندازی کردن به مژنی	Al-ālmāg	آل - آت ماق
۱ دست کشیدن از کاری یا کسی ۲ دست مالی کردن	Al-çakmak	آل - چک مک
دست کاری کردن، دست زدن به چیزی	Allaş dırmak	آلش دیر مک
کوشیدن و تلاش کردن	Allaşmak	آلش مک
دست مالی کردن	Allamak	آللمک
۱ کف زدن ۲ اقدام کردن	Al-vürmāg	آل - وورماق
۱ دست دادن (با کسی) ۲ قراهم شدن	Al-vermak	آل - وثر مک
۱ به دست کسی افتادن ۲ پیدا شدن، گیر آمدن	Ala-duşmak	آله - دوش مک
به دست آوردن	Ala-gatirmek	آله - گتیر مک
به دست آمدن	Ala-galmak	آله - گل مک
سرنه کردن، لک کردن	Alamak	آله مک
۱ مکیدن ۲ شیر خوردن (از پستان مادر)	Anmak	آهم مک
شیر دادن به بچه از پستان	Amızdırmak	امیزدیر مک

پزه و بزغاله را به خوردن شیر مادر گماشتن	Amışdırmak	امیش و یرمک
بر زمین ریختن مایع از ظرف	Andarmak	آندرمک
۱ پایین آوردن ۲ پیاده کردن	Andırmak	آندیرمک
۱ پایین آمدن ۲ پیاده شدن	Anmak	آنمک
بوسیدن	Ėpmak	اؤپمک
همدیگر را بوسیدن، دیده بوسی کردن	Ėpuřmak	اؤپوřمک
چرانیدن	Oıdırmāg	اؤتارماق
تو رودریاییستی قولر دادن	Ūıandırmāg	اوانالدیرماق
خجالت کشیدن	Ūıānmāg	اوانانماق
۱ آتش زدن ۲ چریدن	Oı-lāmāg	اؤت لاماق
آتش گرفتن	Oı-lānmāg	اؤت لانماق
۱ بلعیدن ۲ بردن در قمار و ورزش	Ūıtmāg	اوت ماق
گلشتن، منتضی شدن	Ėtmak	اؤت مک
پر کندن و بریان کردن (پرنده)	Uımak	اؤت مک
نشالیدن، به نشستن واداشتن	Oıūırmāg	اؤتورت ماق
نشستن	Oıūırmāg	اؤتورماق
۱ داخل کردن ۲ رها کردن، ول کردن	Ėııırmak	اؤتورمک
باختن	Ūıūııırmāg	اوتوزدورماق
↑	Ūıūııırmāg	اوتوزماق
بلند کردن، ارتفاع دادن	Ūıjāıırmāg	اوجالت ماق
بلند شدن	Ūıjāıırmāg	اوجال ماق
لوزان کردن	Ūıjūıııırmāg	اوجوزلات ماق
↓	Ūıjūıııırmāg	اوجوزلاش ماق
لوزان شدن	Ūıjūıııırmāg	اوجوزلان ماق
۱ پرواز کردن ۲ ویران شدن، فرو ریختن	Ūııırmāg	اوج ماق
تبخال زدن	Ūııūıııırmāg	اوجوخ لاماق
۱ پرواز دادن ۲ ویران ساختن	Ūııūıııırmāg	اوجورت ماق

اورچول ماق	Ūčūlmāg	ویران شدن
اؤخساماق	Oxšāmāg	۱ شبیه بودن ۲ سوکنامه خواندن
اؤخ-لاماق	Ox-lāmāg	با تیر زدن. با تیر کشتن
اؤخ-لان ماق	Ox-lānmāg	تیر خوردن
اؤخوت ماق	Oxūt māg	به خواندن واداشتن
اؤخوماق	Oxūmāg	خواندن
اؤخون ماق	Oxūnmāg	خوانده شدن
اؤرت مک	Ėrtmak	۱ پوشیدن، بر سر کردن ۲ بستن (در و پنجره و...)
اؤرتول مک	Ėrtulmak	بسته شدن
اؤرگت مک	Ėrgatmak	یاد دادن
اؤرگش مک	Ėrgašmak	↓
اؤرگن مک	Ėrganmāk	یاد گرفتن
اوزات ماق	Ūzāt māg	دراز کردن
اوزان ماق	Ūzānmāg	۱ دراز شدن ۲ دراز کشیدن
اؤز - وورماق	Uz-vūrmāg	اصرار کردن یا پررویی یا التماس
اؤسته له مک	Ustalamak	طالب شدن و چیزی هم طلبکار شدن
اؤسگور مک	Ėsgurmak	سرفه کردن
اؤشوت مک	Ušutmak	تب و لرز کردن
اؤشومک	Ušumak	بخ کردن، چاییدن
اؤغورلاماق	Ogūrlāmāg	دزدیدن
اؤلاش ماق	Ūlāšmāg	باهم زوزه کشیدن سگها و گرگها
اؤلاماق	Ūlāmāg	عوعو کردن، زوزه کشیدن
اؤلچ مک	Ėlčmak	اندازه گرفتن، متر کردن، کیل کردن
اؤلدور مک	Ėldurmak	کشتن
اؤل ماق	Olmāg	۱ شدن، بودن ۲ زاده شدن ۳ انجام گرفتن
اؤل مک	Ėlmak	مردن
اؤلز شگمک	Ėlušgamak	پژمردن، پلاسیدن

بیدار کردن	Oyātmāg	اویات ماق
بیدار شدن	Oyānmāg	اویان ماق
۱ رقصانیدن ۲ در بازی شرکت دادن	Oynātmāg	اوینات ماق
۱ رقصیدن ۲ بازی کردن	Oynāmāg	اویناماق
نگد کردن	Ayāg-lāmāg	ایاق - لاماق
کردن - ائلمک	Eimāg	ائتمک
گم شدن	İtmāk	ایتمک
هول دادن	İtalamak	ایتمله مک
تیز کردن	İtitmak	ایتیتمک
گم کردن	İtirmak	ایتیرمک
تیز شدن	İtinmak	ایتینمک
نوشتن	İçmak	ایچمک
نوشتانیدن	İçirtmak	ایچیرت مک
چندش آوردن، مشمئز شدن	İrganmak	ایرگن مک
خود را محبوب کردن، مرد دل کسان جا باز کردن	İstātmak	ایسته ت مک
۱ خواستن ۲ دوست داشتن	İstamak	ایسته مک
خیس کردن	İslātmāg	ایسلات ماق
خیس شدن	İslānmāg	ایسلان ماق
۱ استعمال کردن ۲ به کار واداشتن	İş-lātmak	ایش - لآت مک
استعمال شدن، به کار رفتن	İş-lanmak	ایش - لن مک
کار کردن	İş-lamak	ایش - له مک
۱ تاب دادن ۲ برلی او زدن	Eşmak	ائش مک
شاشانیدن (بچه را)	İşatmak	ایشه ت مک
شاشیدن	İşamak	ایشه مک
شنیدن	Eşitmak	ائشیت مک
روشن ساختن	İşğ-lātmāg	ایشیق - لات ماق
روشن شدن (هوا، خانه و ...)	İşğ-lāşmāg	ایشیق - لاش ماق

روشن شدن	İşığ -lānmāg	ایشیق - لان ماق
نور دادن (کم سو)، روشن ساختن شمع و چراغ قتیله ای و...	İşılaltılmāg	ایشیل لات ماق
درخشیدن، روشن شدن (کم سو)	İşillāmūg	ایشیل لاماق
نشستن و - اؤتور ماق	Aylaşmak	آیلش مک (اگلش مک)
↑	Aylanmak	آیلن مک
بو گرفتن، گتدیدن	ly-Lanmak	ای - لن مک
کردن، انجام دادن	Elamak	اللمک
بوییدن	ly-lamak	ای له مک
۱ وصل کردن، بستن ۲ کتک زدن ۳ گرفتار و درگیر ساختن	İlişdirmek	ایلیش دیر مک
۱ گیر کردن ۲ گیر افتادن	İlişmak	ایلیش مک
- اگ مک	Aymak	آئی مک
باورانبیدن	İnāndirmāg	ایناندیر ماق
باور کردن	İnānmāg	اینان ماق
رنجاندن	İnjimək	اینجیت مک
رنجیدن	İnjimək	اینجی مک
متأهل ساختن، زن دادن	Ev-landirmek	اؤ - لن دیر مک
متأهل شدن، زن گرفتن	Ev-lanmak	اؤ - لن مک
- اگیل مک	Ayılmak	آییل مک

B = ب

۱ فرو رفتن ۲ وصول نشدن (طلب)	Bātmāg	بات ماق
فرو بردن	Bātirmāg	باتیر ماق
از عهده برآمدن، حریف بودن	Bātışmāg	باتیش ماق
- باشار ماق	Bājārmāg	باجار ماق
آشتی دادن	Bārışdırmāg	باریشدیر ماق

آشتی کردن	Bārīšmāg	باریش ماق
۱ پنهان کردن ۲ پوشانیدن روی کسی یا لحاف و... ۳ گشیدن دادن اسب و...	Bāsdīrmāg	باسدیر ماق
فرو کردن، فرو بردن از منی باسیدی سورا (از مرا تری آب فرو کرد)	Bāsmāg	باس ماق
فهمیدن	Bāšā-dušmak	باشا - دوش مک
توانستن (باجار ماق)	Bāšārmāg	باشا رماق
فهمانیدن	Bāšā-sālmāg	باشا - سال ماق
سر گرفتن، عملی شدن	Bāš-īūtmāg	باش - نوت ماق
← باش وور ماق	Bāš-čakmak	باش - چک مک
به بازسازی و تیزسازی دادن دلس و...	Bāš-lātmāg	باش - لات ماق
سر کردن، آهازیدن	Bāš-lāmāg	باش - لاماق
آغاز شدن	Bāš-lānmāg	باش - لان ماق
سر زدن، سرکشی کردن	Bāš-vūrmāg	باش - وور ماق
سرافراز شدن	Bāši-ūjālmāg	باشی - او جال ماق
سرافراز کردن	Bāšīn-ūjālmāg	باشین - او جالت ماق
مسابقه دادن	Bāglāšmāg	باغلاش ماق
۱ بستن ۲ برنده شدن در مسابقه	Bāg-lāmāg	باغلاماق
بسته شدن	Bāg-lānmāg	باغلان ماق
← بعبرمک	Bāgīrmāg	باغبیر ماق
۱ بخشیدن، دادن ۲ بخشودن، عفو کردن	Bāgīšlāmāg	باغبیش لاماق
بخشوده شدن	Bāgīšlānmāg	باغبیش لان ماق
خواندن خروس	Bānlāmāg	بان لاماق
آراستن، آرایش دادن	Bazamak	بزه مک
آراسته شدن	Bazanmak	بزن مک
بسنده کردن، کفایت کردن	Bas-elamak	بس - ائل مک
پروردن و ← بشجمرت مک	Baslamak	بس لمک

پروده شدن، پروار شدن	Baslanmak	بس لن مک
بیع کردن	Bairmak	بعر مک
← بیندیر مک	Bagandirmak	بگندیر مک
پسندیدن و ← بیتنمک	Baganmak	بگنمک (بیتنمک)
آغشته شدن، آلودن	Balařmak	بلش مک
۱ آغشته کردن ۲ قنداق کردن (بچه)	Balamak	بله مک
رها کردن، ول کردن	Bürāxmāg	بوراخ ماق
رها شدن	Bürāxılmāg	بوراخل ماق
۱ پیچیدن، پیچانیدن ۲ گوشمالی دادن	Bürmāg	بورماق
۱ پیچ خوردن ۲ گوشمالی دیدن	Bürülmāg	بورول ماق
۱ فراگرفتن ۲ روگرفتن (زن)	Burumak	بورومک
خود را پیچانیدن به چادر و جز آن	Burunmak	بورون مک
۱ خاکی و کبود شدن ۲ خشم آوردن	Bozārmāg	بوزار ماق
بخ کردن، چابیدن	Büzlāmāg	بوزلا ماق
↑	Büzlānmāg	بوزلان ماق
ورچیدن، جمع کردن (لب و...)	Buzmak	بوزمک
↑	Buzuřdurmak	بوزوřدورمک
۱ ورچیده شدن ۲ پروکیدن (لباس)	Buzuřmak	بوزوړمک
۱ خالی کردن ۲ شل کردن	Bořāltmāg	بوřالت ماق
۱ خالی شدن ۲ نرم و شل شدن	Bořālmāg	بوřال ماق
طلاق دادن	Bořāmāg	بوřاماق
طلاق گرفتن	Bořānmāg	بوřان ماق
ول کردن، دست برداشتن	Bořlāmāg	بوřلاماق
خفه کردن	Boğmāg	بوغ ماق
خفه شدن	Bogūlmāg	بوغول ماق
پیچیدن، تا کردن	Bukmak	بوک مک
۱ تا شدن ۲ دولاً شدن، خمیدن	Bukulmak	بوکول مک

آغشته کردن	Būlāšdīrmāg	بولاشدیرماق
۱ آغشته کردن ۲ به هم زدن (شیر و مایع)	Būlāmāg	بولاماق
آلوده کردن، گل آلود کردن	Būlāndīrmāg	بولاندیرماق
۱ آلوده شدن، گل آلود شدن ۳ به هم خوردن (دل)	Būlānmāg	بولانماق
قسمت کردن	Bēlmak	بؤلماک
← بیلماک	Bulmak	بؤلماک
قسمت کردن بین چند نفر	Bēlušdurmak	بؤلوشدورماک
قسمت کردن مالی مشترک	Bēlūšmak	بؤلوشماک
رنگ کردن، رنگ زدن	Boyāmāg	بویاماق
قدسنجی کردن باهم	Boy-lāšmāg	بوی - لاشماق
بزرگ کردن	Bēyutmak	بزیوتماک
خودستایی کردن، فخر فروختن	Bēyuš-vermak	بزیوش وثرماک
بزرگ شدن	Bēyumak	بزیوماک
پرودن	Bejartmak	بشجمرتماک
↑ - -	Bejarmak	بشجهرماک
پرورده شدن	Bejarilmak	بشجهریلماک
درویدن	Bičmak	بیچماک
دانستن	Bilmak	بیلماک
معلوم ساختن، آشکار کردن	Bilindirmak	بیلیندیرماک
معلوم شدن، دانسته شدن	Bilinmak	بیلینماک
مورد پسند قولدادن، پسندانیدن (بگندیرماک)	Bayandirmak	بیتندیرماک
پسندیدن (بگنماک)	Bayanmak	بیتنماک
بیهوش شدن	Bihūš-olmāg	بیهوش - اولماق
بیهوش کردن	Bihūš-clamak	بیهوش - ائلماک
		P = پ
پاره کردن	Pārā-lāmāg	پارا - لاماق
پاره شدن	Pārā-lānmāg	پارا - لانماق

ترکانیدن	Pāridātmāg	پارندات ماق
ترکیدن	Pāridāmāg	پارتد اماق
دریدن، پاره کردن	Pārčā-lāmāg	پارچا - لاماق
دریده شدن، پاره شدن	Pārčā-lānmāg	پارچالان ماق
درخشانیدن، درخشان ساختن	Pārlātmāg	پارلات ماق
درخشیدن، تابیدن ۲ پیروزی و برتری شگرف یافتن	Pārlāmāg	پارلاماق
درخشانیدن، تابانیدن	Pārlidātmāg	پاریلدات ماق
درخشیدن، تابیدن	Pārlidāmāg	پاریلد اماق
قسمت کردن در میان چند کسی	Pāy-lāšdirmāg	پای - لاشدیر ماق
↑	Pāy-lāmāg	پای لاماق
۱ پاک کردن (نوشته و ...)	Pozmāg	پوز ماق
۱ پاک شدن ۲ برهم خوردن	Pozūlmāg	پوزول ماق
پژ دادن	Poz-vermak	پوز - وئرمک
۱ آب پژ کردن ۲ داغ داغ بودن	Pčšlamak	پوش له مک
۱ دمیدن ۲ خاموش کردن (شمع و چراغ)	Puf-lamak	پزف - له مک
جاقو زدن (به کسی)	Pičāg-lāmāg	پینچاق - لاماق
پچ و پچ کردن، درگوشی حرف زدن با هم	Pičil dāšmāg	پینچیل داش ماق
درگوشی چیزی گفتن به کسی	Pičillāmāg	پینچیل لاماق
بدگویی کردن	Pis-lamak	پیس له مک
پختن، پخته شدن	Pišmak	پیش مک
پختن، پزانیدن	Piširmak	پیشیرمک
← پزف له مک	Pilamak	پیلهمک
پی کردن، قلم کردن پا	Pey-lamak	پی له مک
پیه مالیدن	Piy-lamak	پی - له مک

T = ث

تاب آوردن

Tāb-lāšmāg

تاب لاش ماق

سپردن	Tāpsīrmāg	تا پسیر ماق
پیدا کردن	Tāpmāg	تا پ ماق
همدل و هم اندیش خود یافتن	Tāpīšmāg	تا پیش ماق
پیدا شدن	Tāpīlmāg	تا پیل ماق
آویختن، قرار دادن چنانکه گردن بند را	Tāxmāg	تاخ ماق
۱ آویخته شدن ۲ سر خر شدن، سربار شدن	Tāxīlmāg	تاخیل ماق
۱ تاریک شدن ۲ کم سو شدن (چشم و...)	Tār-lāšmāg	تار - لاش ماق
← تزه له مک	Tāzā-lāmāg	تازا - لاماق
← تزه لن مک	Tāzā-lānmāg	تازا - لان ماق
۱ کوبیدن ۲ کتک جانانه زدن	Tāīdāmāg	تا فداماق (تا فناماق)
کتک جانانه خوردن	Tāīdānmāg	تا فدان ماق
غارت کردن	Tālāmāg	تالاماق
آرزومند و حسرت زده شدن بر امری یا دبدلر کسی و یا چیزی	Tāmārzi-lāmāg	تامارزی - لاماق
شناساندن	Tānītdīrmāg	تا نیت دیر ماق
شناختن	Tānīmāg	تا نیماق
فرو بردن، فرو کردن به زور	Tapmak	تپ مک
تو رفتن به زور یا کلک	Tapīlmak	تپیل مک
جنبانیدن، تکان دادن	Tarpatmak	تر پت مک
↓	Tarpušmak	تر پش مک
جنبیدن، حرکت کردن	Tarpanmak	تر پن مک
تازه شدن	Taza-lanmak	تزه - لن مک
تازه کردن	Taza-lamak	تزه - له مک
تسلیم شدن	Taslim-olmāg	تسلیم - اول ماق
تسلیم کردن، دادن	Taslim-elamak	تسلیم - الله مک
تشریف بردن	Tašrif-āpārmāg	تشریف - آهار ماق
تشریف آوردن	Tašrif-gatīrmak	تشریف - گتیر مک

تشکر کردن	Taşakkur-clamak	تشکر - الله مک
تشکیل یافتن	Taşkil-tāpmāg	تشکیل - تاپ ماق
تشکیل دادن	Taşkil-vermak	تشکیل و نر مک
تعارف کردن	Taārof-clamak	تعارف - الله مک
↓	Ta'rif-clamak	تعریف - الله مک
تعریف کردن	Ta'rif-lamak	تعریف - له مک
تقاضا کردن	Tagāzā-clamak	تقاضا - الله مک
تقدیر کردن، قدر دانی نمودن	Tagdir-clamak	تقدیر - الله مک
تقدیم کردن	Tagdim-clamak	تقدیم - الله مک
ساکت کردن	Takdindirmek	تک دیندیر مک
ساکت شدن	Takdinmak	تک دین مک
← آرخالان ماق	Takya-clamak	تکجه - الله مک
← آرخالان ماق	Takya-vermak	تکجه - و نر مک
تلاش کردن	Talās-clamak	تلاش - الله مک
شتابآلیدن، به تعجیل واداشتن	Talasdirmek	تلسدیر مک
شتافتن، شتابیدن	Talasmak	تلس مک
تلفن کردن	Telfün-clamak	تلفون - الله مک
با هم تلفنی صحبت کردن	Telfün-lāšmāg	تلفون - لاش ماق
تلفن زدن	Telfün-vürmāg	تلفون - وورماق
تلفن زدن	Teleks-vürmāg	تلکس - وورماق
تلگراف کردن	Telgīrāf-clamak	تلگراف الله مک
تمام شدن و ← فور تول ماق	Tamām-olmāg	تمام - اول ماق
تمام کردن ← فور تار ماق	Tamām-clamak	تمام - الله مک
تمنا کردن	Tamannā-clamak	تمنا - الله مک
تمیز کردن و ← تمیز له مک	Tamiz-clamak	تمیز - الله مک
تمیز شدن	Tamiz-lanmak	تمیز - لن مک
تمیز کردن	Tamiz-lamak	تمیز - له مک

تناول کردن، خوردن	Tanāvul-clamak	تناول - الله مک
تناول فرمودن	Tanāvul-būyūrmāg	تناول - بویورماق
گرد آمدن	Top-lāšmāg	توپ - لاشماق
گرد آوردن	Top-lāmāg	توپ - لاماق
۱ دستور بستن فلان ۲ دستور دستگیری دادن ۳ گزم بازار شدن	Tūlūrmāg	توت دورماق
۱ گرفتن (با دست) ۲ جا گرفتن ۳ دستگیر کردن	Tūlmāg	توت ماق
۱ سنجیدن با هم ۲ به درگیری واداشتن درگیر شدن، گلاویز گشتن	Tūtūšdōrmāg	توتوشدورماق
۱ بسته شدن، مسدود شدن ۲ دستگیر شدن ۳ گرفتن (زمان)	Tūtūšmāg	توتوش ماق
توجه کردن	Tūtūlmāg	توتول ماق
توجه فرمودن	Tavajjoh-clamak	توجه الله مک
سیر شدن	Tavajjoh-būyūrmāg	توجه بویورماق
یافتن -	Toxālmāg	توخال ماق
۱ یافته شدن ۲ برخوردن (چیزی به چیزی)	Toxūmāg	توخوماق
۳ برخوردن حرف و حرکتی به کسی	Toxūnmāg	توخون ماق
۱ گرد و خاک کردن ۲ خشم و هیاهو راه انداختن نشانه گرفتن	Toz-sālmāg	توز - سالماق
توصیه کردن	Tūš-lāmāg	تولی لاماق
توصیه فرمودن	Toōsiya-clamak	توصیه - الله مک
تمام کردن، به انتها رساندن	Toōsiya-būyūrmāg	توصیه - بویورماق
ریختن (معدی)	Tukatmak	توگت مک
تمام شدن، از میان رفتن	Tēkmak	توک مک
۱ ریخته شدن ۲ ناختن و برگرفتن به خشم انداختن (چیزی را به کسی یا جایی)	Tukanmak	توکن مک
↑	Tēkulmak	توکول مک
	Tūlāzlmāg	تولازلاماق
	Tūllāmāg	توللاماق

۱ چرخانیدن ۲ گول زدن	Too -lāmāg	توؤ - لاماق
۱ آویزان شدن ۲ گول خوردن	Too -lanmag	توؤ - لانماق
۱ لرزاندن ۲ تب و لرز کردن	Tiratmak	تیرت مک
لرزیدن و - اسمک	Tiramak	تیرمه مک
خرد کردن، تکه تکه کردن	Tika-lamak	تیکه - له مک
خرد شدن، تکه تکه شدن	Tika-lānmak	تیکه - لن مک

ج = J

جار زدن	Jār-čakmak	جار - چک مک
بر زمین ریختن (مایعات)	Jālāmāg	جالاماق
بر زمین ریخته شدن (مایعات)	Jālānmāg	جالانماق
جان کندن	Jān-čakmak	جان - چک مک
جان گرفتن	Jān-lāmāg	جان - لاشماق
جان دادن	Jān-vermak	جان - وئرمک
جمع شدن	Jam-oimāg	جیم (جمع) اؤلماق
جمع کردن	Jam-clamak	جم (جمع) - الله مک
۱ جوش آمدن و سرزیر کردن ۲ به خشم آمدن و تندى نمودن	Jošmāg	جوشماق
۱ پاره کردن ۲ سخت و محشت داشتن (لرکسی)	Jīrmāg	جیرماق
۱ پاره شدن، دریده شدن ۲ هاشن شدن (به کسی)	Jirilmāg	جیریلماق
۱ خط خطی کردن ۲ خراشیدن، خراش دادن	Jīzmāg	جیزماق
۱ خط خطی شدن ۲ خراش برداشتن	Jīzilmāg	جیزیلماق
به صدای جرینگ درآوردن	Jingillatmak	جینگیل لئتمک
صدای جرینگ درآوردن	Jingillmak	جینگیل له مک

	چ = Ć	
دست و پا زدن	Ćāpālāmāg	چاپالاماق
۱ دوآلیدن و تند راندن ۲ دویدن و تند رفتن	Ćāpdīrmāg	چاپدیرماق
۳ دستور غارت دادن		
۱ دوآلیدن و تند راندن ۲ دویدن و تند رفتن	Ćāpmāg	چاپماق
۳ غارت کردن		
مسابقه دو یا اسب‌دوانی دادن	Ćāpīšmāg	چاپیشماق
غارت شدن	Ćāpīlmāg	چاپیلماق
وسانیدن (بسنده کردن)	Ćātdīrmāg	چاتدیرماق
۱ و سبیدن ۲ بار نهادن (پرستور)	Ćātmāg	چاتماق
۱ رسیدن و بسنده شدن ۲ رسیدگی و کمک کردن (به کسی)	Ćātīšmāg	چاتیشماق
به اشتباه انداختن	Ćāšdīrmāg	چاشدیرماق
اشتباه کردن	Ćāšmāg	چاشماق
صدآزدن، صدا کردن	Ćāgīrmāg	چاغیرماق
تکانیدن و به هم زدن	Ćālxālāmāg	چالخالاماق
تکان داده شدن و جنبیدن، تکان خوردن	Ćālxālānmāg	چالخالانماق
تکان دادن و جنبانیدن (چنانکه مشک را)	Ćālxāmāg	چالخاماق
۱ کوبیدن ۲ نواختن ۳ نیش زدن (زنبور و مار و...)	Ćālmāg	چالماق
کوشیدن - الش مک	Ćālīšmāg	چالیشماق
۱ به هم خوردن (چنانکه تله) ۲ خطا کردن	Ćartmak	چرت مک
کشیدن	Ćakmak	چک مک
جناغ بستن	Ćakīšmak	چکیش مک
۱ کشیده شدن ۲ خود را به سوی کشاندن ۳	Ćakīlmak	چکیل مک
لاغر و ضعیف شدن ستور و...		
ترسیدن و احتیاط کردن	Ćakinmak	چکین مک
چانه زدن	Ćana-vūrmāg	چنه - وورماق

۱ برگرداندن (روی و...) ۲ ولرو کردن	Čeürmak	چؤاؤرمک
افزودن، زیاد کردن	Čoxältmāg	چؤخالتماق
افزودن و زیاد شدن	Čoxālmāg	چؤخالماق
پرسانیدن	Čurutmak	چؤرؤتمک
پرسیدن	Čurumak	چؤرؤمک
۱ فرو افتادن ۲ لرا گرفتن (ظلمت و...)	Čėkmak	چؤکمک
چلاق شدن	Čolāg-olmāg	چؤلاق - لؤلماق
← چؤاؤرمک	Čėndarmak	چؤندەرمک
۱ برگشتن، منحرف شدن ۲ درر زدن ۳ ولرو شدن	Čėnmak	چؤنمک
درآوردن، بیرون کردن	Čixārtmāg	چینخارتماق
۱ درآمدن ۲ بالا رفتن (از کوه، دیوار و...)	Čixmāg	چینخماق -
زدن، کوبیدن (چیزی به کسی یا چیزی)	Čirpmāg	چیرپماق
زد و خورد کردن	Čirpišmāg	چیرپیشماق
تپیدن، زدن (قلب)	Čirpīnmāg	چیرپینماق
خراس دادن با تیغ	Čirmāg	چیرتماق
داد زدن	Čiglrmāg	چینگیرماق
پرخاش و نافرمانی کردن ← قابارماق	Čimxīrmāg	چیمخیرماق
آب تپ کردن	Čimmak	چیممک
جویدن	Ceynamak	چینی نامک

II = ح

← دلماماق	Hāā-Čakmak	حاشا - چکممک
چاق سلامتی کردن	Hāl-Sorūšmāg	حال - سؤروشماق
سر حال آمدن، کیف کردن	Hāl lānmāg	حال لانماق
۱ حساب کردن ۲ شمردن	Hesāb-elamak	حساب - اللهممک
تسویه حساب کردن، به حساب نشستن	Hesāb-lāšmāg	حساب لاشماق
حساب کردن	Hesāb lāmāg	حساب لاماق

حفظ کردن	Hefz-elamak	حفظ ائله مک
حل کردن	Hall-elamak	حل - ائله مک
◀ حال لان ماق	Hallanmak	حل لن مک
حمله کردن	Hamla-elamak	حمله - ائله مک
حواله کردن	Havāla-elamak	حواله - ائله مک
مکر ورزیدن	Hıyla-galmak	حيله - گل مک

X = خ

خراب شدن	Xārūb-olmāg	خاراب - اول ماق
خراب کردن	Xārāb-elamak	خاراب - ائله مک
خراب شدن و ▶ خاراب اول ماق	Xārāb lāsmāg	خاراب لاش ماق
۱ خراب کردن ۲ دسته گل به آب دادن	Xārāb lāmāg	خاراب لاماق
خجالت کشیدن	Xejālat-čakmak	خجالت - چک مک
خجالت دادن	Xejālat-vermak	خجالت - ورم مک
خدمت کردن	Xedmat-elamak	خدمت - ائله مک
خرج کردن	Xarj-elamak	خرج - ائله مک
↑	Xarj-lamak	خرج - لمک
خرید کردن	Xarid-elamak	خرید - ائله مک
خواهش کردن	Xāheš-elamak	خواهش - ائله مک
تهدید کردن	Xop-bičmak	خوپ - بیچ مک
پسندیدن، خوش داشتن	Xoş-lāmāg	خوش - لاماق

D = د

چشیدن	Dādmāg	دادماق
چشانیدن	Dādizulirmāg	دادیزدیر ماق
تنگ کردن	Dār-ālmāg	دار - الت ماق
تنگ شدن	Dār-ālmāg	دار - الماق

دلر افاق	Dārāmāg	شانه کردن
دلرت ماق	Dārtmāg	۱ آرد کردن، خرد کردن ۲ خوردن (با مفهوم تمسخر)
دلرنیل ماق	Dārtilmāg	آرد شدن، خرد شدن
دلرنیخ ماق	Dārīxmāg	دلتنگ شدن
دلش - لاماق	Dāš-lāmāg	سنگسار کردن
دلش - لان ماق	Dāš-lānmāg	۱ سنگسار شدن ۲ پریدن (از جای خود)
دلش ماق	Dāšmāg	سرریز شدن
دلشیرت ماق	Dāšīrtmāg	۱ سرریز کردن ۲ پختن (کته و پلو)
دلشین ماق	Dāšīnmāg	کوچیدن، نقل مکان کردن
داهوا - الله مک	Dā'vā-clamak	↓
داعوا - لاش ماق	Dā'vū-lāšmāg	دهوا کردن و ← ساواش ماق
داغ - لاماق	Dāg-lāmāg	داغ نهادن، داغ کردن
دلفیت ماق	Dāgītmāg	۱ ریختن ۲ غارت کردن ۳ پراکنده کردن
دلفیل ماق	Dāgīlmāg	۱ ریخته شدن ۲ پراکندن
دام ماق	Dām māg	چکه کردن، چکیدن
دامیزدیر ماق	Dāmīzdir m āg	چکانیدن
دان لاماق	Dānlāmāg	تکومش کردن
دان ماق	Dānmāg	← داهاماق
داتیش دیر ماق	Dānišdir m āg	به حرف درآوردن، به سخن واداشتن
داتیش ماق	Dānišmāg	حرف زدن
داهاماق	Dāhāmāg	انکار کردن = دهن ماق
داهن ماق	Dāhīmāg	↑
دایاماق	Dāyāmāg	چسباندن
دایان ماق	Dāyānmāg	۱ چسبیدن ۲ وابستادن ۳ تکیه دادن
دزیرت مک	Dabarımak	حرکت دادن، تکان دادن
دزیر مک	Dabarmak	تکان خوردن
دزیریش مک	Dabarišmak	↑

↑	Dabarılmak	دَبریل مک
چیدن (میوه و گل و...)	Darmak	ذرمک
دستور دادن	Dastūr-vermak	دستور - وئرمک
دعا کردن	Dođı-elamak	دعا - ائله مک
دعوت کردن	Da'vat-elamak	دعوت - الله مک
دفاع کردن	Defa'-elamak	دفاع - الله مک
دفع کردن	Dafe'-elamak	دفع - الله مک
سوراخ کردن	Dalmak	دل مک
سوراخ شدن	Dalıomak	ذلین مک
۱ برخاستن ۲ وابستادن	Dürmāg	دورماق
برخیزلتیدن	Dürgüzdürmāg	دورغوزدورماق
۱ زلال کردن ۲ روشن و مشخص کردن	Dürülmāg	دورولت ماق
۱ زلال شدن ۲ روشن و مشخص شدن	Dürülmāg	دورول ماق
۱ درست کردن ۲ راست و مستقیم کردن	Duza-İtmak	دوز - لت مک
۱ درست شدن ۲ راست و مستقیم شدن	Duza-lmak	دوز - ل مک
تحمل کردن	Dēz-mak	دوز - مک
چیدن و مرتب کردن	Duzmak	دوز مک
۱ افتادن ۲ پیاده شدن ← ائمک	Duřmak	دوش مک
پیاده کردن ← آتدبرمک	Duřurtmak	دوشورت مک
فهمیدن	Duřunmak	دوشون مک
گسترده، پهن کردن	Dēřamak	دوشه مک
۱ بریدن ۲ تیکه تیکه کردن	Dogrāmāg	دوگراماق
بریده شدن، پاره پاره شدن	Dogrānmāg	دوگران ماق
راست درآمدن، به حقیقت پیوستن	Dogrūlmāg	دوغرول ماق
زادن، زاییدن	Dogmāg	دوغ ماق
زاده شدن	Dogūlmāg	دوغول ماق
← دوی مک	Dēgmak	دوگمک

۱ پیچیده شدن ۲ سر به سر گذاشتن	Dolāshmāg	دولاش ماق
۱ پیچانیدن ۲ سر به سر گذاشتن	Dolāmāg	دولاماق
۱ چرخیدن ۲ قدم زدن	Dolānmāg	دولان ماق
پُر کردن	Doldürmāg	دولدور ماق
پُر شدن	Dolmāg	دول ماق
۱ یخ بندان کردن (هوا) ۲ یخی کردن، یخ زده کردن	Dondürmāg	دوندور ماق
برگردانیدن	Dēndarmak	دوندار مک
بخ زدن	Donmāg	دون ماق
برگشتن، پیچیدن	Dēnmak	دون مک
سیر شدن	Doymāg	دوی ماق
۱ کوبیدن ۲ کتک زدن ۳ تپیدن (قلب)	Dēymak	دوی مک
سیر کردن	Doymāg	دویور ماق
با هم زدو خورد کردن	Dēyüşmak	دویوش مک
۱ کوبیده شدن ۲ کتک خوردن	Dēyulmak	دویول مک
تپیدن قلب	Dēyunmak	دویون مک
۱ خراشیدن ۲ حلاجی کردن، واکردن پشم و پنبه و....	Didmak	دید مک
۱ گاز زدن ۲ گاز گرفتن (انسان)	Diş-lamak	دیش - له مک
سوراخ کردن - ذلمک	Deşmak	دلش مک
سوراخ شدن	Deşilmak	دشیل مک
- دیگیرلت مک	Diğirratmāg	دینگیرات ماق
- دیگیرلن مک	Diğirrānmāg	دینگیران ماق
دغ مرگ کردن	Diğ-lātmāg	دینغ - لات ماق
دغ مرگ شدن	Diğ-lāmāg	دینغ - لاماق
قل دادن، غلتانیدن	Digirlatmak	دیگیرلت مک
قل خوردن، غلتیدن	Digirlanmak	دیگیرلن مک
چیزی گفتن، کاری داشتن و اعتراض کردن	Dillanmak	دیللن مک

دیلن مک	Dılanmak	گدایی کردن
دبله مک	Dilamak	تقاضا و التماس کردن
دی مک (ذگ مک)	Daymak	۱ برخوردن ۲ ارزیدن
دل مک	Demak	گفتن
دیش مک	Dayışmak	عوض کردن = دگیش مک
دیشیل مک	Dayışılmak	عوض شدن = دگیشیل مک
دیین مک	Deyinmak	غرولتد کردن
دین جلت مک	Dinjalımak	راحت و آسوده کردن
دین جل مک	Dinjalmak	راحت و آسوده شدن

R = ر

راحتات - لاش ماق	Rāhāt-lāshmāg	راحت شدن
راحتات - لاماق	Rāhāt-lāmāg	راحت کردن
راخی - اول ماق	Rāzi-olmāg	راضی شدن
راخی - الله مک	Rāzi-elamak	راضی کردن
رد - اول ماق	Radd-olmāg	رد شدن
رد - الله مک	Radd-elamak	رد کردن
رک (رنگ) له مک	Rak-lamak	رنگ کردن

Z = ز

زیریلد ماق	Zārıldāmāg	زاریدن، تاله کردن
زحمت - اول ماق	Zahmat-olmāg	زحمت شدن
زحمت - وئر مک	Zahmat-vermak	زحمت دادن
زیریلد ماق	Zirıldāmāg	زَر و زَر کردن

S = س

ساب - لاماق	Sāp-lāmāg	۱ نخ کردن (سوزن) ۲ دسته انداختن (پیل و...)
ساتاش ماق	Sātaşmāg	۱ سر به سر گذاشتن، شوخی کردن ۲ افتادن نگاه

فروختن	Sātmāg	سات ماق
به فروش رفتن	Sāūlmāg	سائیل ماق
افشاندن، پاشیدن	Sāčmāg	ساج ماق
نگه داشتن	Sāxlāmāg	ساخلا ماق
زرد شدن	Sārālmāg	سارال ماق
بهبود یافتن، حال آمدن	Sāzālmāg	سازال ماق
بهبود بخشیدن	Sāgāltmāg	ساغالت ماق
بهبود یافتن	Sāgālmāg	ساغال ماق
دوشیدن	Sāgmāg	ساغ ماق
دوشیده شدن	Sāgilmāg	ساغیل ماق
آویزان کردن، فروآویختن	Sāllāmāg	سالاماق
آویزان شدن	Sāllānmāg	سالان ماق
۱ انداختن، جا انداختن ۲ فروافتادن	Sālmāg	سال ماق
۱ شمردن ۲ بدو پیراه گفتن	Sūnāmāg	ساناماق
۱ گزیدن، نیش زدن ۲ نصب کردن	Sānjmāg	سانجماق
نصب شدن، فرو رفتن	Sānjilmāg	سانجیل ماق
درگیر کردن، به دعوا واداشتن	Sūvāšdirmāg	ساراشدیر ماق
دعوا کردن، درگیر شدن	Sāvāšmāg	ساراش ماق
۱ شمردن ۲ اعتنا کردن ۳ بدو پیراه گفتن	Sāymāg	سای ماق
پاشیدن، افشاندن	Sapmak	سپمک
پهن کردن، گسترده	Sarmak	سرمک
۱ گسترده شدن ۲ دواز گشیدن، فرش زمین شدن	Sarilmak	سریلمک
۱ پیچیدن ۲ دست انداختن، سر به سر گذاشتن	Sarimak	سریمک
خنک شدن	Sarin-lamak	سورین - له مک
به صدا درآوردن	Sas-landirmak	سس - لندیرمک
صدا کردن، صدا زدن	Sas-lamak	سس - له مک
سکوت کردن	Sokūt-clamak	سکوت - ائله مک

سلام دادن	Salām-vermak	سلام - و نر مک
آبیاری کردن، آب دادن	Su - ārmāg	سو - آرماق
سخت چسبیدن و فرو گرفتن	Sūšmāg	سواش ماق
اندودن	Sūāmāg	سواماق
۱ اتدوده شدن ۲ سواش ماق →	Sūānmāg	سرآن ماق
سرد کردن	Soŕtmāg	سواوت ماق
۱ بریاد دادن (خرمن و... را) ۲ غارت کردن	Soŕrmāg	سواور ماق
خوراکی و...		
۱ عبور کردن، گلر کردن ۲ سپری شدن،	Soŕšmāg	سواوش ماق
تمام شدن		
سرد شدن	Soŕmāg	سواوماق
۱ خاموش کردن ۲ شاد کردن	Sēundurmak	سواون دور مک
۱ خاموشی شدن (چراغ و...) ۲ شاد شدن	Sēunmak	سواون مک
← سیپیر مک	Supurmak	سوپور مک
چپاندن (خود یا چیزی را در جایی)	Soxmāg	سوخ ماق
خود را چپاندن و دخالت دادن یا زرنگی	Soxŭlmāg	سوخول ماق
سراغ گرفتن	Sorāx-lāšmāg	سوراخ - لاش ماق
۱ مالیدن ۲ ساییدن، ساییدن	Surtmak	سورت مک
۱ مالیده شدن ۲ سر به سر گذاشتن	Surtušmak	سورتوش مک
۱ مکیدن ۲ پرسیدن	Sormāg	سورماق
راندن (ستور و خودرو)	Surmak	سور مک
دستور بر روی زمین کشیدن کسی یا چیزی دادن	Surutdurmak	سوروت دور مک
بر روی زمین کشیدن	Surutmak	سوروت مک
!	Surutlamak	سوروتله مک
لغزائیدن، حرکت دادن	Surušdurmak	سوروشدور مک
پرسیدن	Sorūšmāg	سوروش ماق
لیز خوردن، لغزیدن	Surušmak	سوروشی مک

بر روی زمین کشیدن	Surumak	سوزومک
۱ ۲ امرز و فردا کردن	Surundurmak	سوزوندورمک
خود را بر روی زمین کشیدن	Surunmak	سوزونمک
به رقص درآمدن	Suzdurmak	سوزدورمک
لز صافی گذراندن	Suzmak	سوزمک
۱ از صافی گذشتن ۲ پواشکی در رفتن	Suzulmak	سوزولمک
۱ خراب کردن ۲ دریدن ۳ با حرص و ولع خوردن	Sëkmak	سوزکمک
۱ امر به خراب کردن دادن ۲ امر به دریدن بخیه دادن	Sëkdurmak	سوزکدورمک
۱ کنده شدن بنا ۲ در رفتن نخ بخیه و دوخت	Sëkulmak	سوزکولمک
آب پاشی کردن	Sü-lāmāg	سو - لاماق
۱ آب پاشی شدن ۲ آیدار شدن (میوه و...) ۳ آب افتادن (به دهان)	Sü-lānmāg	سو - لانماق
پژمردن	Solmāg	سولماق
۱ گفتن ۲ هذیان گفتن بیمار	Sëlamak	سوله‌مک
برباد داده شدن	Soorūlmāg	سونرولماق
گفتن (ادبی)	Sëylamak	سویله‌مک
۱ پوست گندن ۲ رسیدن و درآوردن لباس و	Soymāg	سوی‌ماق
دخت کسی به زود		
۱ دشنام دادن ۲ عشق ورزیدن - سئومک	Sëymak	سوی‌مک
- سؤلوت‌ماق	Soyūtīmāg	سویوت‌ماق
به هم دشنام دادن	Sëyušmak	سویوش‌مک
کنده شدن پوست	Soyūlmāg	سویول‌ماق
- سؤ‌ماق	Soyūlmāg	سویوماق
درآوردن جامهٔ بچه و...	Soyūndürmāg	سویوندورماق
لخت شدن، درآوردن لباس خود	Soyūnmāg	سویون‌ماق
۱ خاموش کردن ۲ شاد کردن	Sëyundurmak	سویولدورمک
۱ خاموش شدن چراغ و - ۲ شاد شدن - شیرین‌مک	Sëyunmak	سویون‌مک

سبیر مک	Sipirmak	جارو کردن
سج مک	Seçmak	برگزیدن
سیج مک	Siçmak	ریدن
سینج ماق	Sixmāg	۱ فشردن ۲ تحت فشار گذاشتن
سینخیل ماق	Sixılmāg	۱ فشردن شدن ۲ احساس شرم و خود کم بینی کردن
سینج ماق	Sıgmāg	گنجیدن و - سینیش ماق
سینیش دیر ماق	Sıgışdırmāg	۱ گنجانیدن ۲ پذیرفتن و تحمل کردن
سینیش ماق	Sığışmāg	گنجیدن، سینج ماق
سیلک مک	Silkmak	۱ تکانیدن ۲ لرزاندن
سیلکه لن مک	Silkalanmak	۱ تکان داده شدن ۲ پرخاش و اعتراض کردن
سیلکه له مک	Silkelemek	↑
سیل مک	Silmek	پاک کردن، زدودن
سیندیر ماق	Sındırmāg	شکستن، خرد کردن (متعدی)
سیندیر مک	Sındırmak	هضم کردن، گواریدن
سین ماق	Sinmāg	شکستن، شکسته شدن (لازم)
سین مک	Sinmak	گوارا شدن، چسبیدن
سنوم مک	Sevmak	دوست داشتن، عشق ورزیدن - سؤیمک (م ۲)
سنوین مک	Sevinmak	۱ شاد شدن ۲ خاموش شدن و - سؤیونمک

ش = Ş

شاپ بیلدات ماق	Şāpbıldātīmāg	۱ صدای شارب شورب درآوردن ۲ به شدت زدن (بچه را) ۳ درخشانیدن چشم را
شاپ بیلداماق	Şāpbıldāmāg	۱ صدای شارب شوروب درآمدن ۲ درخشیدن چشم (بچه)، بیدار بودن او
شاخ ماق	Şāxmāg	- چاخ ماق
شاد - لؤل ماق	Şād-olmāg	شاد شدن

شاد کردن	Šād-clamak	شاد - الله مک
ریختن آب به پایین یا صدا	Šārīldāmāg	شاریل دلاماق
۱ به صدای تند درآوردن چیزی	Šāggīldātmāg	شاققیلدات ماق
۱ صدای تند درآوردن ۲ با صدا خندیدن، تهقه	Šāggīldāmāg	شاققیلد اماق
شرح دادن	Šarh-vermak	شرح - وئرمک
شفا یافتن	Šafā-tāpmāg	شفا - تاب ماق
شفا دادن	Šafā-vermak	شفا - وئرمک
شکسته نفسی کردن	Šekasta-nafslik-clamak	شکسته نفس لیک - الله مک
شخم کردن	Šoxūm-lāmāg	شو خوم - لاماق
ریختن آب را با شر و شر ۲ شاشیدن	Šōrūllāmāg	شورول لات ماق
ریزش آب با شر و شر	Šorūllāmāg	شورول لاماق
شُل کردن	Šol-lātmāg	شول - لات ماق
شُل شدن	Šol-lāšmāg	شول - لاش ماق
†	Šol-lānmāg	شول - لان ماق
شهادت دادن	Šahādat-vermak	شهادت - وئرمک
۱ پُر باد کردن ۲ خودستایی کردن	Šişirtmak	شیشیرت مک
۱ باد کردن ۲ †	Šişmak	شیش مک
شُل شدن	Šil-olmāg	شیل - اول ماق
جفتک پرتادن	Šīllāg-ātmāg	شینلاق - آت ماق
ص - ض Z-S		
صاف کردن	Sāfālmāg	صافالت ماق
صاف شدن	Sāfālmāg	صافال ماق
صرف شدن	Sarf-olmāg	صرف - اول ماق
صرف کردن	Sarf-clamak	صرف - الله مک

صفا آوردن	Safā-gatirmek	صفا - گتیرمک
فاسد شدن (میوه)	Zāy-olmāg	ضای اولماق

ع - غ

عجب کردن	Ajal-clamak	عجب - ائله مک
عذر خواستن	Uzr-istamak	عذر - ایسته مک
عذر آوردن	Uzr-gatirmek	عذر - گتیرمک
عرض کردن	Arz-clamak	عرض - ائله مک
عزیمت کردن	Azimat-clamak	عزیمت - ائله مک
عصبانی شدن	Asabāni-olmāg	عصبانی - اولماق
عنایت کردن	Enāyat-clamak	عنایت - ائله مک
عنایت فرمودن	Enāyat-büyürmāg	عنایت - بویورماق
غلط کردن	Galat-clamak	غلط - ائله مک
خشمگین ساختن	Geyiz-landirmek	غنییظ - لن دیرمک
خشمگین شدن	Geyiz-lanmak	غنییظ - لن مک

ف = F

فاسد شدن	Fāsed-olmāg	فاسد - اولماق
به وجد آمدن	Farah-lanmak	فرخ - لن مک
فرض کردن	Farz-clamak	فرض - ائله مک
فرق کردن	Farg-clamak	فرق - ائله مک
فس فس کردن	Fisildāmāg	فیسیلداماق

ق = G

۱ گاز گرفتن ۲ قاپیدن، ربودن	Gāpmāg	قاپماق
بهم آمیختن، مخلوط کردن	Gātmāg	قاتماق
↑	Gātīrdirmāg	قاتیش دیرماق

۱ به هم آمیختن ۲ داخل جمع شدن	Gāūšmāg	قائیش ماق
۱ دویدن ۲ فرار کردن	Gāčmāg	قاج ماق
۱ دو اتیدن ۲ فراری دادن هروس	Gāčertmāg	قاجیرت ماق
مسابقه دو دادن	Gāčšmāg	قاجیش ماق
سیاه کردن	Gārā-līmāg	قارا - ل ماق
سیاه شدن	Gārā-lmāg	قارا - ل ماق
۱ به هم زدن ۲ مخلوط کردن ۳ دو به هم زنی کردن	Gārīšdīrmāg	قاریشدیر ماق
۱ در آمیخته شدن ۲ پیوستن به جمع ۳ درهم برهم شدن	Gārīšmāg	قاریش ماق
۱ سود داشتن ۲ پول در آوردن	Gāzānmāg	قازان ماق
دستور کندن دادن	Gāzdīrmāg	قازدیر ماق
کندن	Gāzmāg	قاز ماق
خود بزرگ نمایی کردن	Gāzī-lānmāg	قازی - لان ماق
کنده شدن	Gāzīlmāg	قازیل ماق
خاریدن	Gāšīmāg	قاش ماق
خار اتیدن، به خارش در آوردن	Gāšīndīrmāg	قاشین دیر ماق
خارش گرفتن	Gāšīnmāg	قاشین ماق
۱ انباشتن ۲ برافروختن آتش	Gālāmāg	قالا ماق
انباشته شدن	Gālānmāg	قالان ماق
بلند کردن از سر جای	Gālxīzdīrmāg	قالخیزدیر ماق
↑	Gālxīzmāg	قالخیز ماق
ماندن	Gālmāg	قال ماق
۱ پروبال گشودن ۲ به وجد آمدن و امید بستن	Gānād-lāšmāg	قاناد - لاش ماق
خونی شدن اندام	Gānāmāg	قاناماق
فهمانیدن	Gāndīrmāg	قاندیر ماق
خون راه انداختن	Gān-sālmāg	قان - سال ماق
فهمیدن - دوشزون مک	Gānmāg	قان ماق

جوشاندن ← قئینت مک	Gāynātmāg	قاینا ت ماق
جوشیدن ← قئینه مک	Gāynāmāg	قاینا ماق (قئینه مک)
برگشتن ← قئیت مک	Gāyīmāg	قاییت ماق
قبول شدن	Gabūl-olmāg	قبول - اول ماق
قبول کردن	Gabūl-clamak	قبول - الله مک
قبولانیدن	Gabūl-lāndirmāg	قبول - لاندیر ماق
قرار گرفتن	Garār-rūtmāg	قرار - روت ماق
قرار گذاشتن	Garār-goymāg	قرار - قوی ماق
قرار دادن	Garār-vermak	قرار - وئرمک
أخت شدن، انس گرفتن	Goušmāg	قواوش ماق
جدا کردن (چنانکه شاخه و ساقه را)	Gopārtmāg	قوپارت ماق
۱ جدا شدن ۲ برپا شدن	Gopmāg	قوپ ماق
← قورتار ماق	Gūtārmāg	قوتار ماق
← قورتول ماق	Gūtūlmāg	قوتول ماق
هم آغوش شدن	Gūjāg-lāšmāg	قوجاق - لاش ماق
در آغوش کشیدن	Gūjāg-lāmāg	قوجاق - لاماق
پیر کردن	Gojā-lumāg	قوجا - لت ماق
پیر شدن	Gojā-lmāg	قوجا - ل ماق
گندیدن	Goxmāg	قورخ ماق
گندانیدن	Goxūtmāg	قورخوت ماق
۱ تمام شدن ۲ تمام کردن	Gūrtārmāg	قورتار ماق
تمام شدن	Gūrtūlmāg	قورتول ماق
ترسیدن	Gorxmāg	قورخ ماق
ترسانیدن	Gorxūtmāg	قورخوت ماق
تحریک کردن	Gūršāmāg	قورشاماق
۱ درست کردن ۲ کسرک کردن (ساعت) ۳ تحریک کردن	Gūrmāg	قور ماق

خشک کردن	Gürü-ımāg	قورو - ت ماق
درست شدن، فراهم شدن ۲ کوی شدن	Gürülmāg	قورول ماق
خشک شدن	Gürü-māg	قورو - ماق
پاییدن	Gorūmāg	قوروماق
قی کردن	Gūsmāg	قوس ماق
تحریک کردن	Gūršāmāg	قورشاماق
۱ درست کردن، وصل کردن ۲ سرودن ۳ داخل جمع کردن (برّه را در گله ...)	Gošmāg	قوش ماق
به جمع پیوستن	Gošūlmāg	قوشول ماق
گوش کردن	Gūlāg-āsmāg	قولاق - آسماق
گوش دادن ↑	Gūlāg-vermak	قولاق و لرمک -
خدمت کردن	Güllüg-elamak	قول لوق - ائله مک
مهمان شدن	Gonāg-olmāg	قوناق - اول ماق
مهمان کردن	Gomāg-elamak	قوناق - ائله مک
مهمانی دادن	Gonāglīg-vermak	قوناق لیت - ولرمک
راست و ریست کردن، به هم چسباندن	Gondārmāg	قوندار ماق
نشستن (پرنده)، فرود آمدن	Gonmāg	قون ماق
تاختن (اسب و ... را)	Goōdūrmāg	قوودور ماق
بلند کردن و برخیزاندن	Goōzāmāg	قووزاماق
۱ بلند شدن ۲ برپا شدن، درگرفتن	Goōzānmāg	قووزان ماق
۱ راندن و دور کردن ۲ تاختن اسب و ...	Goōmāg	قووماق
بریان کردن، تافتن	Govūrmāg	قوودور ماق
دستور گذاشتن دادن	Goydūrmāg	قویدور ماق
گذاشتن	Goymāg	قوی ماق
۱ گرد کردن چشم ۲ تیغ زدن، کش رفتن	Gīrpmāg	قیرپ ماق
تراشانیدن	Gīrxđirmāg	قیرخ دیر ماق
تراشیدن	Gīrxmāg	قیرخ ماق

چروکیدن	Girışmāg	قبریش ماق
۱ پاره کردن ۲ بریدن و کندن (شاخه و...) ۳ کشتار کردن	Girmāg	قبرماق
۱ پاره شدن ۲ کشته شدن گروهی	Girilmāg	قبریل ماق
سرخ کردن	Gizārtmāg	قیزارت ماق
سرخ شدن	Gizārmāg	قیزار ماق
۱ گرم کردن ۲ تب کردن	Gizdirmāg	قیزدیر ماق
۱ گرم شدن، داغ شدن ۲ هار شدن	Gizmāg	قیز ماق
گرم کردن	Gizişdirmāg	قیزیش دیر ماق
۱ گرم شدن ۲ سرگرم شدن	Gizişmāg	قیزیش ماق
کوتاه کردن - گودلت مک	Gissā-İtmāg	قیسا - لت ماق
کوتاه شدن - گودل مک	Gissā-İmāg	قیسا - ل ماق
گرد کردن چشم	Gismāg	قیس ماق
به داد و فریاد درآوردن	Gişgirtmāg	قیشقیرت ماق
داد و فریاد کردن	Gişgirmāg	قیشقیر ماق
تاب خوردن، فرفری شدن	Givrilmāg	قیزریل ماق
۱ برگرداندن ۲ بازپس دادن	Geytarmak	قیتیر مک
جوشاندن	Geynatmak	قینت مک
جوشیدن	Geynamak	قینه مک (قاینماق)
دادن که بسازند	Geytirmek	قیتدیر مک
برگشتن	Geyitmak	قیت مک
ساختن	Geyirmek	قیتیر مک
		K = کی
- کترینخل بر ماق	Kārixulirmāg	کارینخلدیر ماق
- کتریند ماق	Kārixmāg	کارینخ ماق
۱ دستور بریدن و لدن ۲ ختنه کردن	Kasdirmek	کس دیر مک

۱ بریدن ۲ سر مستور بریدن ۳ طی کردن، مصالحه کردن ۴ به مکر و حیلله گرفتن، دشوه گرفتن	Kasmak	کس مک
۱ بریده شدن ۲ قطع شدن و از بین رفتن (صدا و...)	Kasılmak	کسیل مک
نفخ کردن، باد کردن	Kəpmak	کزپ مک
نفخ آوردن	Kəpurtmak	کزپورت مک
کتک کاری کردن	Kətak-laşmak	کزتک - لش مک
کتک زدن	Kətak-vürmāg	کزتک - ووردوماق
کتک خوردن	Kətak-yemak	کزتک یمک
کوچیدن	Kəçmak	کزچ مک
کوچانیدن	Kəçurtmak	کزچورت مک
گم و کور کردن	Korlāşdırmāg	کورلاشدیرماق
امر به پارو کردن دادن	Kurutdurmak	کوروددورمک
اذیت کردن، آزدن	Korūxdürmāg	کورودخدورماق
اذیت شدن، مجال رشد و راحتی نیافتن	Korūxmāg	کورودوخ ماق
پارو کردن دادن	Kurumak	کورودومک
گیراندن و برافروختن آتش	Kəzarratmak	کززدزت مک
برافروخته شدن آتش	Kəzarranmak	کززرزن مک
سبب قهر کردن کسی شدن	Kusdurmak	کوزسدورمک
قهر کردن	Kusmak	کوزس مک
۱ فربه کردن، پرواریدن ۲ خشمگین کردن	Kək-altmak	کزکلت مک
۱ فربه شدن ۲ عصبانی شدن	Kək-almak	کزکلی مک
کمک خواستن	Kəmak-istamak	کز مک - ایسته مک
کمک کردن	Kəmak-elamak	کز مک - الیه مک
همیاری کردن	Kəmak-laşmak	کز مک - لش مک
خودنمایی و اظهار وجود کردن	Kakalanmak	که که لن مک

به اشتباه انداختن	Kirırdırmāg	گیرینخدیرماق
اشتباه کردن - کاریخ ماق	Kirıxmāg	گیرینخ ماق
گز کردن	Kirimak	گیری مک
شوراندن سگ (به کسی)	Kışgırtmak	کیش گبرت مک
کیش کردن مرغ	Kış-lamak	کیش - له مک
مردنمایی کردن، خود بزرگنمایی کردن	Kişi-lanmak	کیشی - لن مک
کیف کردن	Kef-clamak	کتف - الله مک
بیمار شدن	Kefsizl-amak	کتف سیز - له مک
مست کردن کسی را	Kef-landirmek	کتف - لن دیر مک
تاب دادن (در تاب بازی)	Kif-landirmek	کیف - لن دیر مک
مست شدن	Kef-lanmak	کتف - لن مک
تاب بازی کردن	Kif-lanmak	کیف - لن مک

G = گی

لترجه آوردن دادن	Gatırtmak	گتیرت مک
آوردن	Gatırmak	گتیر مک
بایستن، شایستن	Garakmak	گزار مک
گزارش دادن	Gozāreş-vermak	گزارش - و لرم مک
به گردش بردن، گردانیدن	Gazdirmek	گزدیر مک
۱ گردش کردن ۲ گشتن و جستجو کردن	Gazmak	گزم مک
آمدن	Galmak	گل مک
جریدن استخوان	Gamlırmak	گمیر مک
برداشتن	Gēturmak	گوتور مک
۱ به تندی در رفتن ۲ خیز برداشتن و نازیدن	Gēturulmak	گوتورول مک
اسب و... ۳ برداشته شدن		
زور زدن	Oujanmak	گوخن مک
لر دادن	Gudāz - vermek	گودازا - و لرم مک

گودالت‌مک	Gudaltmak	کوتاه کردن
گودال‌مک	Gudalmak	کوتاه شدن
گودمک	Gudmak	پاییدن، مراقب بودن
گورست‌مک	Görsatmak	نشان دادن
گورسن‌مک	Görsanmak	دیده شدن
گورمک	Görmak	دیدن
گوروش‌مک	Göruşmak	۱ دیدار کردن ۲ مسامحه کردن
گوز - نیک‌مک	Göz-tikmak	چشم دوختن
گوز - له‌مک	Göz-lamak	۱ چشم به راه بودن ۲ پاییدن ۳ مراعات کردن
گوسترمک	Göstarmak	← گورست‌مک
(گورست‌مک)		
گورلدورمک	Güldürmak	خنداندن
گولش‌مک	Gulaşmak	گشتی گرفتن
گول‌مک	Gulmak	خندیدن
گولوش‌مک	Guluşmak	با هم خندیدن، خندیدن دسته جمعی
گومان - الله‌مک	Gumân-elamak	گمان کردن
گوندرمک	Göndarmak	فرستادن
گوبهرت‌مک	Göyartmak	۱ سبز کردن، رویاندن ۲ کبود کردن
گوزیه‌رمک	Göyarmak	۱ سبز شدن، رویدن ۲ کبود شدن
گنت‌مک	Getmak	رفتن
گیجل‌لنت‌مک	Gijallatmak	گیج کردن
گیجل‌لن‌مک	Gijallanmak	۱ سرگیجه گرفتن ۲ گیج و ویج شدن
گیج‌لمک	Gijalmaq	گیج شدن
گیجه‌لن‌مک	Gijalanmak	†
گیجیک - لن‌مک	Gijik-lanmak	خشمگین شدن
گچیرت‌مک	Geçirtmak	گذراندن
گنچ‌مک	Geçmak	گذشتن

رعایت کردن کسی، کنار آمدن با او	Geçindirmek	گنجین دیرمک
۱ زندگی کردن، امر او معاش ۲ ↑	Geçinmak	گنجین مک
گیر کردن	Gir-elamak	گیر - الله مک
این دست و آن دست کردن، مرود شدن	Gir-ianmak	گیر - آن مک
داخل شدن، تو رفتن	Girmek	گیرمک
گیرافتادن	Gira-duşmak	گیره - دوشمک
گیرآمدن ← ناپیل ماق	Gira-galmak	گیره - گل مک
← گیره دوش مک	Gira-geçmak	گیره - گنج مک
لو دادن	Gira-vermak	گیره - وئرمک
پنهان کردن	Gizlatmak	گیزلت مک
پنهان شدن	Gizlanmak	گیزلن مک
مور مور شدن، درد با نوعی صدا داشتن	Gizildamak	گیزیلده مک
عضر بدن		
گله کردن از هم، مشاجره سبک داشتن	Gileylaşmak	گیلشی لاش مک
پوشاندن لباس و کفش	Geydirmek	گئی دیرمک
پوشیدن	Geymak	گئی مک
پوشاندن و آراسته کردن (بچه)	Geyindirmek	گئیین دیرمک
پوشیدن و آماده شدن	Geyinmak	گئیین مک

L = ۱.

لازم شدن	Lâzem-olmâg	لازم - اول ماق
لذت بردن	Lazat-âpârmâg	لذت - آپار ماق
لذت دادن	Lazat-vermak	لذت - وئرمک
لخت شدن	Lut-olmâg	لوت - اول ماق
۱ لخت کردن، برهنه کردن ۲ رخت و پخت	Lut-elamak	لوت - الله مک
کسی را ربودن و به زور گرفتن		
لطف کردن	Lotf-elamak	لوطف - الله مک

لطف فرمودن	Lutf-büyürmäg	لوظف - بویورماق
M = M		
مات شدن	Māt - olmäg	مات - اولماق
مات کردن	Māt - elamak	مات - ائله مک
ماتش بردن، مات و مبهوت شدن	Māt - gālmäg	مات - قالماق
مانع شدن	Mānc' - olmäg	مانع - اولماق
مایل شدن	Māyel - olmäg	مایل - اولماق
مأمور شدن	Ma'mūr - olmäg	مأمور - اولماق
مأمور کردن	Ma'mūr - elamak	مأمور - ائله مک
مجبور شدن	Majbūr - olmäg	مجبور - اولماق
مجبور کردن	Majbūr - elamak	مجبور - ائله مک
محبت کردن	Mahabbat - elamak	محبت - ائله مک
محبت فرمودن	Mahabbat - büyürmäg	محبت - بویورماق
محروم شدن	Mahrüm - olmäg	محروم - اولماق
محروم کردن	Mahrüm - elamak	محروم - ائله مک
محروم فرمودن	Mahrüm-büyürmäg	محروم - بویورماق
مراجعت کردن	Moräjeat - elamak	مراجعت - ائله مک
مراجعه کردن	Moräjea - elamak	مراجعه - ائله مک
مرحمت کردن	Marhamat - elamak	مرحمت - ائله مک
مرحمت فرمودن	Marhamat-büyürmäg	مرحمت - بویورماق
مزاحم شدن	Mozāhem - olmäg	مزاحم - اولماق
مشرف شدن، به خدمت رسیدن	Mošarraḥ - olmäg	مشرف - اولماق
مشرف شدن	Mošarraḥ - elamak	مشرف - ائله مک
مشرف فرمودن	Mošarraḥ - büyürmäg	مشرف - بویورماق
مشغول شدن	Maşgūl - olmäg	مشغول - اولماق
مشغول کردن	Maşgūl - elamak	مشغول - ائله مک

مطالعه کردن	Motālea - elamak	مطالعه ائله مک
مطالعه فرمودن	Motālea - Dūyūrmāg	مطالعه - بویورماق
مطرح شدن	Matrah - olmāg	مطرح - اول ماق
مطرح کردن	Matrah - elamak	مطرح - ائله مک
معاشرت کردن	Moāšerat - elamak	معاشرت - ائله مک
معالجه شدن	Moāleja - olmāg	معالجه - اول ماق
معالجه فرمودن	Moāleja - būyūrmāg	معالجه - بویورماق
معامله کردن	Moāmela - elamak	معامله - ائله مک
معاینه کردن	Moāyena - elamak	معاینه - ائله مک
معاینه فرمودن	Moāyena - būyūrmāg	معاینه - بویورماق
معین شدن	Moayyan - olmāg	معین - اول ماق
معین کردن	Moayyan - elamak	معین - ائله مک
معین فرمودن	Moyyan - būyūrmāg	معین - بویورماق
ملاحظه کردن	Molāheza - elamak	ملاحظه - ائله مک
ملاحظه فرمودن	Molāheza - būyūrmāg	ملاحظه - بویورماق
ملاقات کردن	Molāgāt - elamak	ملاقات - ائله مک
معین کردن	Malamak	مله مک
کوس مک	Mēsmāg	مینس ماق
میل کردن	Meyl - elamak	میل - ائله مک
میل فرمودن	Meyl - būyūrmāg	میل - بویورماق
سوار کردن	Mindirmek	میندیرمک
سوار شدن	Mīnmak	مین مک

N = ن

بیمار شدن - کشف سیزله مک	Nāxoš-lāmāg	ناخوش - لاماق
ناز کردن	Nāz - elamak	ناز - ائله مک
↑	Nāz - lāmāg	نازلان ماق

نازیک - اگیر مک	Nāzik - ogırmak	ضعیف و لاهر شدن
ناماز - قیل ماق	Nāmāz - gılmāg	نماز خواندن
نجات - ناپ ماق	Najāt - tāpmāg	نجات یافتن
نجات - وثر مک	Najāt - vermek	نجات دادن
نشان لاماق	Neşān - lāmāg	نامزد کردن = آداخلاماق
نشان - وثر مک	Neşān - vermek	نشان دادن
نفس - آل ماق	Nafas - ālmāg	نفس کشیدن
نفس - چک مک	Nafas - çakmak	↑
نوازش - الله مک	Navāzeş - clamak	نوازش کردن
نوش جان - الله مک	Nüşcjan-clamak	نوش جان کردن
نیریلدماق	Nirildāmāg	نعره کشیدن

و = ۷

ولرد - اول ماق	Vāred - olmāg	وارد شدن
ولرد - الله مک	Vāred - clamak	ولود کردن
واری - اول ماق	Vāri - olmāg	داشتن، دارا بردن
ووروش ماق	Vūrūshmāg	زد و خورد کردن
وورماق	Vūrmāg	زدن
وورول ماق	Vūrūlmāg	۱ زده شدن، کتک خوردن ۲ عاشق شدن
وثر مک	Vermak	دادن
وثریل مک	Verilmak	داده شدن
ویل - له مک	Vill-amak	ول کردن، رها کردن
ویل - لن مک	Vill-anmak	رها شدن

ا = ۱۱

هاسات - لاماق	Hāsāt-lāmāg	آسان کردن
هدره - گشت مک	Hadara - getmak	هدر رفتن

هدر دادن	Hadara - vermek	هدره - وئرمک
هدیه گرفتن	Hadya - almāg	هدیه - آلماق
هدیه دادن	Hadya - vermek	هدیه - وئرمک
هرزگی کردن	Harzalıq-clamak	هرزه لیک - الله مک
آه آت لانماق	Hopbānmāg	هو بیانماق
هو هو کردن	Hurmak	هوزومک
نابیدن (گیو)	Hērmak	هوزومک
Y = ۷ ی		
پزائیدن (نان)	Yāpdīrmāg	یاپدیرماق
۱ پزیدن، پختن (نان در تنور) ۲ گسترده و چسباندن سرگین و...	Yāpmāg	یابماق
چسباندن	Yāpīdīrmāg	یاپیشدیرماق
چسبیلدن	Yāpīšmāg	یاپیشماق
پخته شدن (نان)	Yāpīlmāg	یاپیلماق
۱ خوابیدن ۲ فرو نشستن، آرام گرفتن	Yātmāg	یاتماق
۱ خواباندن ۲ فرونشاندن (فتنه و...)	Yāūīrmāg	یاتیرتماق
مسابقه خوب دادن	Yāūī-šmāg	یانیشماق
۱ بار آخر شنیدن ظرف را ۲ بغه کسی را گرفتن	Yāxālmāg	یاخالاماق
۱ بهتر کردن ۲ بهبود بخشیدن	Yāxčī-lātmāg	یاخچی - لاتماق
۱ بهتر شدن، ۲ کمی بهبود یافتن	Yāxčī-lāšmāg	یاخچی - لاشماق
مالیدن	Yāxmāg	یاخماق
آفریدن	Yārātmāg	یاراتمماق
آماده شدن	Yārāx-lānmāg	باراخ - لانماق
برازنده کردن، راست و ریست کردن	Yārāšdīrmāg	باراشدیرماق
برازیدن، آمدن به کسی	Yārāšmāg	باراشماق
زخمی کردن	Yārā-lāmāg	یارا - لاماق

یارا - لان‌ماق	Yārā-lānmāg	زخمی شدن
یاراماق	Yārāmāg	۱ به درد خوردن، به کمک شتافتن ۲ زمینده و برلزنده بودن
یارماق	Yārmāg	۱ شکافتن ۲ شکستن (هیزم و...)
یازدیرماق	Yāzdīrmāg	نویسانیدن
یازماق	Yāzmāg	نوشتن
یازیل‌ماق	Yāzīlmāg	نوشته شدن
باشاماق	Yāšāmāg	زیستن
باش - لاماق	Yāš-lāmāg	تر کردن، آب زدن
یاغدیرماق	Yāgdīrmāg	بارانیدن
یاغ‌ماق	Yāgmāg	باریدن
یالاماق	Yālāmāg	لیسیدن
یالان - دتمک	Yālān-demak	دروغ گفتن
یالوارماق	Yālvārmāg	التماس کردن
یامان - دتمک	Yāmān-demak	دشنام دادن + سؤی‌مک
یامان - لاماق	Yāmān-lāmāg	↑
یانال‌ماق	Yānālmāg	به کنار کسی رفتن
یاندیرماق	Yāndīrmāg	سوزاتیدن
یانسی‌لاماق	Yānsīlāmāg	ادای کسی را درآوردن
یان‌ماق	Yānmāg	۱ سوختن، سوخته شدن ۲ روشن شدن (چراغ و...)
بای‌ماق	Yāymāg	۱ گستردن ۲ شایع کردن، انتشار دادن
یواوش‌ماق	Yoūšmāg	نزدیک شدن و لیس گرفتن
یواوندورماق	Yūūdūrmāg	شستشو دادن
یواون‌ماق	Yūūnmāg	شستشو کردن
یویات‌ماق	Yübātmāg	معطل کردن، به تأخیر انداختن
یویان‌ماق	Yübānmāg	درنگ کردن

احوالپرسی و صله رحيم کردن	Yox-lāmāg	يۇخ - لاماق
به خواب رفتن	Yūx-lamag	يۇخلاماق
خسته کردن	Yormāg	يۇرماق
خسته شدن	Yorūlmāg	يۇرولماق
۱ فرستادن ۲ مشابهت کردن	Yola-sālmāg	يۇلا - سالماق
راه آمدن، کنار آمدن	Yol-lāsmāg	يۇل - لاشماق
فرستادن	Yol - lālmāg	يۇل - لاماق
راهزنی کردن	Yol - kasmak	يۇل - کسماق
۱ فرستاده شدن ۲ راه افتادن	Yol - lānmāg	يۇل - لانماق
شستن	Yūmāg	يۇماق
بستن (چشم و مشت و...)	Yūmmāg	يۇمماق
بسته شدن	Yūmūlmāg	يۇمولماق
تراشيدن، رنديدن	Yonmāg	يۇنماق
تراشیده شدن، رنديده شدن	Yonūlmāg	يۇنولماق
۱ خوردن ۲ برلزدن، آمدن	Yemak	يېماق
رسيدن (يېتىشماق)	Yetmak	يېتماق
رسانيدن	Yetirmak	يېتيرماق
رسيدن - چاتماق (م!)	Yetiřmak	يېتىشماق
خورانيدن	Yedirtmak	يېديرتماق
جا گرفتن، جا افتادن	Yer - ālmāg	يېر - آلماق
دریدن، پاره کردن	Yīrmāg	يېرتماق
دریده شدن، پاره شدن	Yīrīlmāg	يېرتيلماق
جا دادن، گنجاييدن (به زحمت)	Yer - lařdirmak	يېرلش دېرماق
جا گرفتن، گنجيدن	Yer - lařmak	يېرلشماق
۱ راه بردن (بچه را) ۲ تجاوز کردن به مرز باغ و	Yeritmak	يېريتماق
زمین ملک کسی		
راه رفتن	Yerimak	يېرىماق

۱ گردآوری کردن ۲ چیدن ۳ برچیدن و جمع کردن	Yigmāg	یینغ ماق
۱ جمع کردن ۲ برچیدن	Yigışdirmāg	یینغیش دیر ماق
۱ جمع آوری شدن ۲ گردهم آمدن ۳ چروکیدن و جمع شدن (فرش و...)	Yigışmāg	یینغیش ماق
جمع کردن وسایل و آماده شدن برای کوچ و سفر	Yigışılmāg	یینغیشیل ماق
۱ جمع آوری شدن ۲ گردهم آمدن باد زدن	Yigilmāg	یینغیل ماق
۱ بادناک شدن ۲ خودپسندی و کبر فروختن	Yel - lamak	یئل - له مک
← آندیرمک	Yel - lanmak	یئل - لن مک
← آن مک	Yendirmek	یشندیرمک
۱ خورده شدن ۲ مغلوب شدن، کوتاه آمدن	Yenmak	ینن مک
	Yoyilmek	یشییل مک

کتابنامه

- آنادولی. دوردونجی کتاب، انتشارات فروزان، بی تا
- احمدی گیوی، حسن. دستور تاریخی فعل، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۰
- احمدی گیوی، حسن. ادب و نگارش، ج ۹، نشر قطره، ۱۳۷۹
- اتوری، دکتر حسن. احمدی گیوی، حسن. دستور زبان فارسی ۱ و ۲، انتشارات فاطمی، چ ۲۵ و ۲۲، تهران، ۱۳۸۲
- بهرنگی، صمد. گنجہ دیر - باغ گنجہ دیر، چ ۲، ترجمه از فارسی، تبریز، ۱۳۵۸
- بهزادی، بهزاد. فرهنگ آذربایجانی - فارسی، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۶۹
- جاوید، دکتر سلام الله، تاپماجالار، تهران، ۱۳۵۸، به همکاری عبدالکریم منظوری خامنه
- _____ آذربایجان فولکلوروندان نمونه لر، ۱۳۵۹
- _____ آذربایجان فولکلور صفحه لر، تهران، ۱۳۵۹
- چاووش اکبری، دکتر کریم (پسنای تبریزی). دومانلی داغ، کتابخانه مستوفی، تهران، ۱۳۷۲
- حسین زاده، علی (داشقیق). مکالمات روزمره ترکی آذربایجانی، تبریز، انتشارات دنیال، ۱۳۷۹
- خزری، نبی. ادبی یارپاقلار - نورانلی
- خلخال، محمدباقر. تعلیقه، فرهنگ خاکنژاد، ارشاد اسلامی خلخال، ۱۳۷۸
- رمضانی گیوی، وجه الله، وجی نین غزل لری، تبریز، نشریات مهران، ۱۳۷۱
- روشن ضمیر، دکتر مهدی. ایکی گویرچین، انتشارات دنیا، تهران ۱۳۷۹
- زهنابی، دکتر محمدتقی. معاصیر ادبی آفری دبی، انتشارات ائلدار - آشینا، تبریز، ۱۳۷۰
- ساوالان، ح.م. (مجیدزاده)، ادبی یارپاقلار - نورانلی
- سلیمان رستم - شهریار، سید محمدحسین و کلیات اشعار ترکی...
- سهند. قره چورلر - شهریار...
- شهریار، سید محمدحسین. حیدربابا به سلام، پیوند، تبریز، چ ۳، تهران، ۱۳۷۱
- _____ کلیات اشعار ترکی شهریار، دکتر حمید محمدزاده، انتشارات نگاه - زوین، تهران،

۱۳۷۰

صابر طاهرزاده، علی اکبر، هوپ هوپ نامه، باکو، آذر نشر، تصحیح ع. صحت، ۱۹۲۱ م.

صباغ ایرانی (یالقیز)، مجید. چیغیریاغیر، نشر مهمان، تبریز، ۱۳۸۰

فرزته، م. ع. مبانی دستور زبان آذربایجانی، انتشارات فرزانه، چ ۲، تهران، ۱۳۵۷

_____ باباتیلار، انتشارات فرزانه، تهران، ۱۳۵۸

فصولی، ملا محمد بن سلیمان بغدادی. فصولی بین گنج لیگی (جوانی فصولی)، دکتر سلام الله

جاوید، تهران، ۱۳۶۱

کاظمی، علی، دیوان اشعار.

محسنی، عزیز. دینله منی، دنیا، تهران، ۱۳۶۹

محمد راحم - شهریار، سید محمد حسین. کلیات اشعار ترکی...

مشروطهچی، کریم (سؤنمز). شنه مونجو غور، اندیشه نو، تهران، چ ۲، ۱۳۸۱

_____ آغیرایلر، اندیشه نو، تهران، چ ۲، ۱۳۸۱

معجز شبستری، میرزا علی، کلیات دیوان، بی مشخصات

ممی زاده ینگجه، عباد - شیبانی اصل، صابر. ترکی آذربایجانی در سفر، استالدار، چ ۲، تهران،

۱۳۷۹

موسوی، سید جعفر. آی ساوالان! تهران، ۱۳۶۵

_____ دیوان ترکی موسوی، انتشارات پروا، ۱۳۷۱

نسیمی، - هیأت، دکتر جواد، ادبیات شناسلیق -

نورائلی، ا. و... ادبی یارباقلار، هیأت تحریریه، تهران، ۱۳۵۸

واحد، علی (آقا). واحدین غزل لری، تبریز

وزین پور، دکتر نادر. بررسی صرف افعال در زبان ترکی و مقایسه با افعال فارسی، تهران، ۱۳۲۵

(پایان نامه دکتر)

وورغون، م. ادبی یارباقلار - نورائلی

هیأت، دکتر جواد. ولولتی، شماره ۳-۸۶، سال ۱۲، تهران، پاییز ۱۳۷۱

_____ سیری در تاریخ زبان و لهجه های ترکی، چ ۲، تهران، ۱۳۶۶

_____ ادبیات شناسلیق، ویژه نامه ولولتی، تهران، ۱۳۷۲

_____ مقایسه اللغتين، غمیه ولولتی، تهران، ۱۳۶۲

نمودارهای متن کتاب

۲۱-۵۵	۱- نمودار فعل‌های ساده بی‌جانشین در زبان ترکی
۷۰	۲- نمودار بن و شناسه
۷۲	۳- نمودار شخصی‌های شش‌گانه
۷۸-۷۹	۴- نمودار ساختارهای ماضی استمراری
۸۶	۵- نمودار ساختارهای ماضی بعید
۸۹	۶- نمودار ماضی التزامی
۲۲۲	۷- نمودار صفت‌های بیانی
۲۴۵	۸- نمودار انواع صفت
۲۸۷-۲۸۹	۹- نمودار حروف اضافه مرکب ترکی
۲۸۷-۲۸۹	۱۰- نمودار حروف اضافه متداول مهم ترکی
۲۹۰	۱۱- نمودار حروف اضافه ساده متداول مهم ترکی
۳۳۹-۳۴۱	۱۲- نمودار پسوند -اقه
۳۶۸-۳۷۰	۱۳- نمودار شناسه‌ها
۳۷۱	۱۵- نمودار ساختار ماضی ساده
۳۷۳	۱۶- نمودار ساختار ماضی استمراری
۳۷۴	۱۷- نمودار ساختار ماضی نقلی
۳۷۵	۱۸- نمودار ساختار ماضی نقلی مستمر
۳۷۵	۱۹- نمودار ساختار ماضی بعید
۳۷۶	۲۰- نمودار ساختار ماضی التزامی
۳۷۷-۳۷۸	۲۱-۲۲- نمودار مضارع اخباری - نمودار مضارع التزامی
۳۷۸	۲۳- نمودار مستقبل
۳۷۹	۲۴-۲۵- نمودار امر - نمودار نفی و نهی
۳۸۱	۲۶- نمودار فعل‌های ناگذر (لازم)

- ۳۸۲ ۲۷- نمودار فعل‌های گذرا (متن‌دی)
- ۳۸۲ ۲۸- نمودار فعل‌های مجهول
- ۳۹۱-۴۶۳ ۲۹- نمودار پاره‌ای از واژه‌ها و اصطلاحها و تعارف‌ها و...
- ۴۶۵-۵۲۲ ۳۰- نمودار پاره‌ای از واژه‌های مشترک
- ۵۲۴-۵۴۸ ۳۱- نمودار پاره‌ای از مصدرهای فارسی - ترکی
- ۵۵۰-۵۹۳ ۳۲- نمودار پاره‌ای از مصدرهای ترکی - فارسی

نشانه‌ها و نامهای اختصاری

الف - نشانه‌ها:

- ۱- ا = اسم
- ۲- آ = اسم آلت
- ۳- لز = اسم زمان
- ۴- اِص = اسم صوت
- ۵- اِم = اسم مکان
- ۶- اِصص = اسم مصدر
- ۷- پس = پسوند
- ۸- پی = پیشوند
- ۹- حاصص = حاصل مصدر
- ۱۰- شج = شبه جمله
- ۱۱- ص = صفت
- ۱۲- ض = ضمیر
- ۱۳- ف = فعل
- ۱۴- ق = قید
- ۱۵- م = مقابل
- ۱۶- _____ (خط نیره بلند) = جانشین نام مؤلف

ب - نامها:

- ۱- حیدرآباد = شهریار، سید محمدحسین، حیدرآبادیه سلام...
- ۲- سؤنمز = مشروطه‌چی، کریم (سؤنمز)، شه مونیجوغو...
- ۳- شهریار = شهریار، سید محمدحسین، کلیات اشعار ترکی...
- ۴- صابر = صابر طاهرزاده، علی اکبر، هوب هوب نامه...
- ۵- مقایسه اللغتين = هیأت، دکتر جواد، مقایسه اللغتين...
- ۶- وجی = رمضان‌کیوی، وجه‌الله، وجی‌نین غزل‌لری...

اصطلاح‌نما (اندیکس - فهرست موضوعی)

آ:

آواها - آیین هم‌نغمی ۵ - آیین هم‌آهنگی آواها

آینده - مستقبل

۱۰۰

آینده در گذشته

۱۰۱

آینده در گذشته دیداری

۱۰۱

آینده در گذشته شنیداری

آینده در گذشته نه‌ردی - آینده در گذشته دیداری

آینده در گذشته مشهود - آینده در گذشته شنیداری

آینده در گذشته نادیده - آینده در گذشته شنیداری

ا:

۳۱۵۲۲

ابدال

۱۹۶

اتباع

اتباع ریژه - صفت یار

۳۸۶، ۱۷۵

اسم

۱۹۰

اسم آلت

۱۹۰

اسم آلت دستورمند

۳۸۶، ۱۷۷

اسم جمع

۱۷۹

اسم خاص

۳۸۶، ۱۷۹

اسم ساده

۳۸۷، ۱۹۱

اسم صفت

۱۷۹

اسم عام

۳۸۶، ۱۸۰

اسم مرکب

۱۸۳ تا ۱۹۰	اسم مصدر
۱۸۷	اسم مصدر آیینی
۱۸۷	اسم مصدر بن فعلی
۱۹۰	اسم مصدر نازی تیار
۱۸۵	اسم مصدر نایی
۱۸۸	اسم مصدر تکروری
۱۸۳ تا ۱۹۰	اسم مصدر - حاصل مصدر
۱۸۵	اسم مصدر رای
۱۸۳	اسم مصدر شبی
۱۸۳	اسم مصدر شبی فارسی
۱۸۹	اسم مصدر شبی فارسی تیار
۱۸۵	اسم مصدر قافی - گافی
۱۸۵	اسم مصدر قافی - گافی
۱۸۴	اسم مصدر مایی
۱۸۵	اسم مصدر میمی
۱۸۶	اسم مصدر مستقبلی
۱۸۳ تا ۱۹۰	اسم مصدر و حاصل مصدر در زبان ترکی
۱۸۹	اسم مصدر هایی و فارسی تیار
۱۹۱	اسم مقنر
۱۹۳	اسم مکان
۴۲۹	اسما و معنای متضاد و متقابل
۳۵	اصطلاح صرفی
۲۰۲	اضافه
۷۱	افراد و جمع (در فعل)
۳۷۸، ۱۹۸	امر
۹۹	امر تأکیدی

ب:

۲۰۸	بدل
۲۰۸	بدلی - تثنی
	بن ۶۸ و - بن فعل
۳۶۸، ۱۶۸	بن فعل
۶۸	بن ماضی
۶۸	بن مضارع

	پ:
۳۴	پس‌روژه
۳۹۰، ۳۳۸	پسوند
۳۳۸، ۳۴۳	پسوند ه - آئی
۳۵۹	پسوند اختصای
۳۵۹	پسوند ارزش و اندازه
۳۵۹	پسوند اسم آلت
۳۵۹	پسوند اسم جنس
۳۵۹	پسوند اسم زمانی
۳۵۹	پسوند اسم صوتی
۳۵۹	پسوند اسم مصدر - مراسم
۳۵۹	پسوند اسم معدری
۳۶۰	پسوند اسم مکانی
۳۶۰	پسوند اصلی
۳۶۰	پسوند اضافی
۳۶۰	پسوند اضافی مالکیت
۳۶۰	پسوند اندازه
	پسوند بدلی ← پسوند جای‌گزین
۳۶۰	پسوند برگرفته
۳۶۰	پسوند تازی‌تبار
۳۶۰	پسوند ترتیبی
۳۶۰	پسوند ترکی
۳۶۰	پسوند تشبیهی
۳۶۰	پسوند تغییر
۳۶۰	پسوند تفضیلی
۳۶۰	پسوند جمع اسم
۳۶۰	پسوند حاصل‌معدری
۳۶۰	پسوند دارندگی
	پسوند دوم مصدر ← مصدر یار
۳۶۰	پسوند شبه جمله‌ای
۳۶۰	پسوند صفت منفی
۳۶۰	پسوند عربی - ترکی
۳۶۰	پسوند عربی - فارسی‌تبار
۳۶۰	پسوند فارسی‌تبار
۳۶۰	پسوند فارسی - ترکی
۳۶۰	پسوند فاعلی

۳۶۱	پسوند فرنگی تبار
	پسوند فعلی - پسوند مصدری
۳۶۱	پسوند قیدی
۳۶۱	پسوند قیدی - فعلی
۳۶۲	پسوند لیاقت
۳۳۸	پسوند «مان»
۳۶۱	پسوند مصدری
۳۶۱	پسوند مفعولی
۳۶۱	پسوند نسبت
۳۶۱	پسوند نیاز و نسبت
۳۶۱	پسوند وصفی
	پسوندها - پسوند
۳۵۷-۳۵۹	پسوندهای اصلی
۳۵۷، ۳۵۹	پسوندهای اصلی ترکی
۳۵۷ - ۳۵۸	پسوندهای بدلی
	پسوندهای بدلی ترکی
۳۵۹ و ۳۵۷	پسوندهای جایگزین ترکی
۳۵۷ تا ۳۴۳	پسوندهای معروف زبان ترکی - نمودار
۳۳	پیشوازه
۳۱۲ و ۳۱۱	پیشوند
↑	پیشوندها
	ت:
۳۶۶، ۲۰	تشدید در زبان ترکی
۲۰۸، ۱۳۶	تمیز
۲۰۸	تمیزی - تقلب - اسم
	ج:
۳۸۶، ۱۷۶	جمع (اسم)
۳۷۰، ۷۱	جمع (فعل)
۶۶ تا ۵۷	جمله
۵۷	جمله - اجزای
۵۷	جمله - ارکانی
۵۹	جمله اسنادی
۵۸	جمله - اقسام
۵۹	جمله امری

۶۰	جمله بی فعل
۶۲	جمله پایه
۵۸	جمله پرسشی
۶۲	جمله پیرو
۵۸	جمله خبری
۶۲	جمله ساده
۵۸	جمله عاطفی
۵۹	جمله فعلی
۶۱	جمله مثبت
۶۲	جمله مرکب
۶۲	جمله مستقل
۶۱	جمله منفی
۶۲	جمله ناقص
۶۲	جمله‌های پایه - پیرو
۶۰	جمله‌های پیروسته ← جمله‌های هم‌پایه
۶۰	جمله‌های تعارفی
۶۰	جمله‌های تعجبی
۶۰	جمله‌های دعا، نفرین، آرزویی
۶۱	جمله‌های هم‌پایه
ح - خ:	
۱۸۸	حاصل مصدر ۱۸۳ و ← اسم مصدر
۳۰	حاصل مصدر باین فارسی
۶۵	حذف
۶۲	حذف اجزای دیگر جمله
۶۲	حذف در اجزای جمله
۶۲	حذف فاعل
۶۲	حذف فعل
	حذف مستدالیه ← حذف فاعل
	حذف نهاد ← حذف فاعل
۳۹۰، ۲۷۹، ۳۵	حرف
۳۹۰، ۲۸۶	حرف اضافه
۲۹۳	حرف اضافه ترکی و فارسی
۲۹۲	حرف اضافه ساده
۲۹۳	حرف اضافه مرکب
۳۹۰، ۲۷۹	حرف ربط

۲۸۰	حرف ربط وابسته‌ساز
۲۷۹	حرف ربط همپایه‌ساز
۳۹۰، ۳۰۷	حرف نشانه
۳۰۸	حرف نشانه اضافه
۱۷	حرف‌ها - آیین هم‌طرازی •
۳۶	حرف‌های القبا
۳۶	حرف‌های سه‌گانه
۳۶۴	حرف‌های صدادار ترکی
۹	حرف‌های صدادار ویژه ترکی
۲۹۰ - ۲۹۱	حروف اضافه متداول مهم... - نمره دار •
۲۸۷ - ۲۸۹	حروف اضافه مرکب متداول مهم...
۲۸۰	حروف ربط متداول و مهم در ترکی
	حروف - قانون وحدت • • آیین هم‌طرازی حروف
۳۰۸	حروف نشانه ندا
۳۶۶، ۲۰	حروف وقایع در زبان ترکی
۳۶۶	خط و الفبای زبان ترکی
۹	خط و الفبای زبان ترکی آذربایجانی
	د - ذ - ر - ز:
۳۳	دستور تطبیقی
۳۳	دستوری - واحدهای •
	دعا - فعل دما
	دو مفعولی - فعلهای سببی
	دو وجهی - فعل دو وجهی
	دو وجهین - فعل دو وجهی
۱	زبان
۱، ۲ و بسیاری از صفحه‌ها	زبان ترکی
۲ و بسیاری از صفحه‌ها	زبان ترکی آذربایجانی
۱	زبانهای اشتقاقی
۱	زبانهای پیوندی
	زبانهای صرف‌پذیر - زبانهای اشتقاقی
۱	زبانهای یک‌جایی
۷۲	زمان
	زمان نجومی - زمان نجومی
۷۳، ۷۲	زمان دستوری
۷۲	زمان نجومی

	ص - ش:
	ساده (فعل) - فعل ساده
	سببی - فعلهای سببی
۳۶۷، ۲۲	سبب و قایم
۲۲۵، ۳۹۰، ۲۷۷	شبه جمله
۲۷۷	شبه جمله‌های ترکی
۲۷۸	شبه جمله‌های عربی تبار
۲۷۸	شبه جمله‌های فارسی تبار
۲۷۸	شبه جمله‌های فرنگی تبار
	شبه معین - فعل شبه معین
۳۷۰، ۷۱	شخص
۷۲	شخص‌های نش‌گانه - جدول *
۲۲۲	شماره‌ها
۳۶۸، ۶۹	شناسه
۳۶۸، ۶۹	شناسه فعل

	ص - ض - ع:
۹	صدادار
۱۰	صدادار بلند
۱۱.	صدادار خیرگرد
۱۰	صدادار کوتاه
۱۱	صدادار گیرد
۱۰، ۹	صدادار مرکب
۳۸۷، ۲۱۱	صفت
۳۸۹، ۲۳۲	صفت اشاره
۲۱۳	صفت - اقسام • از حیث اشتقاق
۲۱۴	صفت - اقسام • از حیث مفهوم و پیام
۲۳۲	صفت برتر
۲۳۲	صفت برترین
۳۸۹، ۲۱۴	صفت بیانی
۲۱۴	صفت بیانی ساده
۳۸۸، ۲۳۳	صفت پرمشی
۲۳۲	صفت تعجبی
۲۱۴	صفت - تغییر مقوله دستوری •
	صفت تفضیلی - صفت برتر
۲۱۳	صفت جامد

۲۱۱	صفت ساختاری
۲۱۳	صفت ساده
۳۸۸، ۲۳۵	صفت صرفی - صفت ساختاری
۲۴۱	صفت شمارشی
۲۳۶	صفت شمارشی اصلی
۲۳۶	صفت شمارشی آگنده‌نما
	صفت شمارشی انحصارنما
۲۴۲	صفت شمارشی اندازنما ↑
۲۴۳	صفت شمارشی ترتیبی
۲۳۶	صفت شمارشی توزیعی
۲۴۲	صفت شمارشی زماننما
	صفت شمارشی کسری
۲۱۳	صفت عالی - صفت برترین
۲۲۰	صفت فاعلی
۲۲۱	صفت فاعلی فارسی‌تبار
۲۱۹، ۲۲۰	صفت فاعلی گذشته
۲۱۱	صفت فاعلی منفی
۲۲۹	صفت کاربردی
۳۸۸، ۲۳۲	صفت لپانت
۲۱۳	صفت مبهم
۲۱۴	صفت مرکب
۲۳۱	صفت مشتق
۲۳۱	صفت مصدر
۲۲۴	صفت مطلق
	صفت مفعولی
۲۲۷	صفت نحوی - صفت کاربردی
۲۲۷	صفت نسبی
۲۲۸	صفت نسبی اصلی
۲۳۱	صفت نسبی ویژه
۲۳۱	صفت‌های پر کاربرد
۳۸۸، ۲۴۳	صفت‌های سنجشی
	صفت بار
	صوت - شبه جمله
۳۸۸، ۲۴۹	صیغه مستقبل و ماضی - آینده دوگذاشته
۳۸۹، ۲۵۷	ضمیر
	ضمیر اشاره

۲۵۹	ضمیر اشمالی
۲۶۰	ضمیر اشمالی - ویژگی‌های *
۳۸۹، ۲۵۷	ضمیر پرستی
۲۵۸	ضمیر تعجبی
۳۸۸، ۲۲۹	ضمیر شخصی
۳۸۸، ۲۵۰	ضمیر شخصی پیوسته
۳۸۸، ۲۵۰	ضمیر شخصی جدا
	ضمیر شخصی متعل - ضمیر شخصی پیوسته
	ضمیر شخصی متفصل - ضمیر شخصی جدا
۲۵۲	ضمیر مالکیت
۳۸۹، ۲۵۸	ضمیر مبهم
۳۸۹، ۲۵۶	ضمیر مشترک
۲۵۶	ضمیر مشترک اصلی
۲۵۶	ضمیر مشترک فرعی
۲۳۳	ضمیرها
۱۵۲	عبارت فعلی
۲۳۷، ۲۳۵	عددها (عدد)
ف:	
۱۹۸، ۱۳۷	فاعل
۱۹۸	فاعل - فرقی • با نهاد
۱۹۹	فاعل - مطابقت فعل و •
۳۶۸، ۶۷	فعل
۷۳	فعل - لسان • به اعتبار زمان
	فعل امر ۹۸ و • امر
۳۷۹	فعل امر - نمودار •
۱۰۹	فعل نام
۱۷۰	فعل ترکی - تغییر مقوله دستوری •
۶۷	فعل - تعریف •
	فعل خاص - فعل تام
۶۸	فعل در زبان ترکی
۹۹	فعل دعا
	فعل دو مفعولی - فعل سببی
	فعل دو مفعولی با قاعده - فعل سببی دستورمند
	فعل دو مفعولی بی قاعده - فعل سببی نادرست‌مند
۳۸۲، ۱۲۶	فعل دورجایی

	فعل ذوجهین ۱
۱۱۰	فعل ربطی
	فعل ساخته - فعل میانوندی
۳۸۵، ۱۲۰	فعل ساده
	فعل سببی - فعلهای سببی
۱۲۸	فعل سببی دستورمند
	فعل سببی سماعی - فعل سببی نادرستورمند
	فعل سببی قیاسی - فعل سببی دستورمند
۱۲۸	فعل سببی نادرستورمند
۱۳۹	فعل شبه معین
	فعل عام - فعل ربطی
۳۸۶، ۱۷۰ تا ۱۶۸	فعل کنیدی ترکی
۳۸۱، ۱۲۰ تا ۱۱۵	فعل گذرا
	فعل گذرای چهار التزامی ۱
	فعل گذرای چهار درجه‌ای - فعلهای گذرای چهار درجه‌ای
۱۱۶	فعل گذرای دستورمند
	فعل گذرای دو درجه‌ای - فعلهای سببی
	فعل گذرای دو درجه‌ای با قاعده - فعل سببی دستورمند
	فعل گذرای دو درجه‌ای بی قاعده - فعل گذرای نادرستورمند
	فعل گذرای سه التزامی ۱
	فعل گذرای سه درجه‌ای - فعلهای گذرای سه درجه‌ای
	فعل لازم - فعل ناگذر
	فعل لازم با قاعده - فعل ناگذر دستورمند
	فعل لازم بی قاعده - فعل ناگذر نادرستورمند
۷۳	فعل ماضی
	فعل متعدی - فعل گذرا
	فعل متعدی با قاعده - فعل گذرای دستورمند
	فعل متعدی بی قاعده - فعل گذرای نادرستورمند
	فعل متعدی چهار مفعولی - فعلهای گذرای چهار درجه‌ای
	فعل متعدی سماعی - فعل گذرای نادرستورمند
	فعل متعدی سه مفعولی - فعل گذرای سه درجه‌ای
	فعل متعدی قیاسی - فعل گذرای دستورمند
۳۸۲، ۱۳۷	فعل مجهول
۳۸۵، ۱۵۲ تا ۱۲۹	فعل مرکب
۹۰	فعل مضارع
۳۸۲، ۱۳۷	فعل معلوم

۳۸۵، ۱۳۸، ۱۳۹

فعل معین

فعل ملایه ← آینده در گذشته

فعل میانوندی ← فعلهای میانوندی

فعل ناگذر

فعل ناگذر دستورمند

فعل ناگذر نامستورمند

فعل نفی

فعل نهی

فعل - وابسته‌های *

فعل وصفی

فعلهای برگشت ← فعلهای خودگذر

فعلهای بین‌الائین ← فعلهای دوسویه

فعلهای تمیزی

فعلهای توانی

فعلهای خود برگرد *

فعلهای خودگذر

فعلهای دوسویه

فعلهای دو منفولی ← فعلهای سببی

فعلهای ساده بی‌جانشین در زبان ترکی

فعلهای سببی

فعلهای شایانی

فعلهای شبه معین

فعلهای شرطی

فعلهای عبرشخصی

فعلهای قیدواره

فعلهای گذرا ← فعل گذرا

فعلهای گذرا و ناگذر تقابلی

فعلهای گذرای چهار درجه‌ای

فعلهای گذرای دو درجه‌ای ← فعلهای سببی

فعلهای گذرای سه‌الزاس *

فعلهای گذرای سه درجه‌ای

فعلهای کمکی ← فعلهای معین

فعلهای گروهی

فعلهای ماضی در زبان ترکی

فعلهای ماضی روایتی ← فعلهای ماضی غیرشهودی

فعلهای ماضی غیرشهودی

۳۸۰، ۱۱۳

۳۸۰، ۱۱۳

۳۸۰، ۱۱۳

۳۷۹، ۱۰۲

۳۷۹، ۱۰۴

۶۸

۳۸۰، ۱۰۵

۱۳۶

۱۶۶ تا ۱۶۴

۱۲۵ تا ۱۲۱

۳۸۷، ۱۳۵ تا ۱۳۳

۵۵ تا ۲۱

۱۳۱ تا ۱۲۶

۱۶۸ تا ۱۶۶

۱۳۸

۱۶۱

۱۶۰

۱۷۲

۱۲۵

۱۳۲-۱۳۴

۱۳۱

۱۳۶، ۱۳۵

۳۷۱

۹۰

۷۳	فعلهای ماضی - مهم‌ترین و مشهورترین • فعلهای ماضی نادهده - فعلهای ماضی غیرشهودی فعلهای متعدی با قاعده - فعلهای گذرای دستورمند فعلهای متعدی چهار مفعولی - فعلهای گذرای چهار درجه‌ای فعلهای متعدی سه مفعولی - فعلهای گذرای سه درجه‌ای فعلهای متعدی فبازی - فعلهای گذرای نادرست‌مند فعلهای معدری
۱۶۲	فعلهای مضارع در زبان ترکی
۳۷۶	فعلهای معین - فعل معین فعلهای میانوندی فعلهای ناگذر - فعل ناگذر فعلهای وصفی - فعل وصفی فعلهای وصفی واره فعلهای وصفی - قیدی فعل همگرو فعلیار
۳۸۵، ۱۴۱، ۳۶	
۱۰۷	
۱۷۳	
۱۴۹	
۱۴۹	

ق:

۱۵	قانون توانی آواها قانون هم‌آهنگی مدلهای - آیین هم‌آهنگی آواها قید
۳۹۱ تا ۲۶۳، ۲۷۶	قید آرزو
۲۷۲	قید اندلزه (اندکنما)
۲۷۱	قید اندکنما †
۲۷۲	قید پرسش
۲۶۵	قید پرسندی
۲۷۳	قید تأسف
۲۷۳	قید تأکید
۲۷۳	قید تأیید
۲۷۵	قید تحذیر
۲۷۲	قید تحسین
۲۷۵	قید تدریج
۲۷۲	قید ترتیب
۲۷۵	قید تردید
۲۷۲	قید تشبیه و تعبیر
۲۷۳	قید تعجب

۲۷۵	قید تکرار
۲۷۲	قید حالت
۲۷۱	قید زمان
۲۶۲	قید ساده
۲۷۵	قید علت
۲۷۱	قید کمیت (چندی)
۲۷۲	قید کیفیت (چونی)
۲۷۰	قید منتهی
۲۶۲	قید مرکب
۲۷۶	قید سرّ و شادی
۲۷۰	قید مشترک
	قید مقدار ← قید کمیت
۲۷۱	قید مکان
۲۷۶	قید ناگاهانی
۲۷۶	قید نفرت و نفرین
۲۷۲	قید نلی و انکار
۲۷۰	قیدهای نازی‌نبار
۲۶۹	قیدهای فارسی‌نبار

ک - گ - ل:

۳۴-۳۵	کلمه
۳۵	کلمه - انواع هفت‌گانه *
	کلمه صرفی ← اصطلاح صرفی و ← کلمه‌های صرفی
	کلمه صرفی - نحوی ← اصطلاح صرفی - نحوی و ← کلمه‌های صرفی - نحوی
۳۱۱، ۳۵	کلمه‌های صرفی
۲۶۳، ۳۱۱، ۳۵	کلمه‌های صرفی - نحوی
۴۲۵	کلمه‌های مترادف
۴۲۸	کلمه‌های متشابه
۱۲۰ تا ۱۱۵	گذرا
۱۲۰	گذراسازی فعل ناگذر
۳۸۳	گذرای چهار درجه‌ای ← فعلهای گذرای چهار درجه‌ای
	گذرای درجه دوم ← فعلهای سببی
۳۸۲ تا ۳۸۱	گذرای دستورمند
	گذرای دو درجه‌ای ← فعلهای سببی
۳۸۳	گذرای سه درجه‌ای
۳۸۱	گذرای نادرست‌مند

۱۵۶ تا ۱۵۳	گروه فعلی
	گروه فعلی کنایی ↑
۱۵۸ تا ۱۵۶، ۱۷	گروههای فعلی دوگانه
	لازم ← فعل ناگذر
	م:
۹۰ تا ۷۳	ماضی
۸۷	ماضی ابعد
۸۷	ماضی لمعد مستمر
۳۷۳ تا ۳۷۱، ۷۹ تا ۷۵	ماضی استمراری
۷۵	ماضی استمراری اخباری
۳۷۳، ۷۷	ماضی استمراری التزامی
	ماضی استمراری انکاری ← ماضی استمراری شرطی
	ماضی استمراری تملوسی ← ماضی استمراری اخباری
۱۶۴	ماضی استمراری توانی
	ماضی استمراری دیرپای ← ماضی استمراری اخباری
	ماضی استمراری سلبی ← ماضی استمراری شرطی
۱۶۶	ماضی استمراری شایانی
۳۷۳، ۷۷	ماضی استمراری شرطی
۳۷۳، ۷۷، ۷۶	ماضی استمراری عادی
۱۶۲	ماضی استمراری مصدری
۳۷۵، ۸۸	ماضی التزامی
۸۹	ماضی التزامی - ساختارهای سه گانه •
۱۶۷	ماضی التزامی شایانی
۳۷۵، ۸۸	ماضی التزامی شرطی
۳۷۶، ۸۸	ماضی التزامی غیر شرطی
۳۷۶، ۸۹	ماضی التزامی - نمودار •
۳۷۵، ۸۲، ۵	ماضی بعید
۸۶	ماضی بعید مستمر
۸۶	ماضی بعید مستمر شرطی
۸۶	ماضی بعید مستمر غیر شرطی
۳۷۱، ۷۴	ماضی ساده
۱۶۴	ماضی ساده توانی
۸۲	ماضی ساده - فرقی • با ماضی نقلی
	ماضی مطلق ← ماضی ساده
۳۷۳، ۷۹	ماضی نقلی

۳۷۳	ماضی نقلی اصلی
۸۰	ماضی نقلی بریده
۸۱	ماضی نقلی - ساختار لدیی امروزی •
۳۷۴ ۸۲	ماضی نقلی، گویش تبریز
۳۷۴ ۸۳	ماضی نقلی مرخم - ماضی نقلی بریده
۱۶۵	ماضی نقلی مستمر
۱۶۷	ماضی نقلی مستمر توانی
۸۴	ماضی نقلی مستمر شایانی
۱۶۳	ماضی نقلی مستمر شرطی
۹۰	ماضی نقلی مستمر مصدری
	ماضی‌های غیرشهودی - مهم‌ترین •
	متعدی - گذرا
	متعدی باقاعده - گذرای دستورمند
	متعدی قیاسی - گذرای نادرست‌مند
۱۲۶، ۲۰۱	متعم
۱۳۱	متعم الزامی
	متسم‌های صفتهای شمارشی - شماریارها
۲۰۱	متضمنی - تلبی • اسم
۳۷۸، ۹۸	مستقبل
۳۷۸	مستقبل - نمودار •
۲۰۰	مستند
	مستدایه - نهاد
	مستداییه - نهادی
۲۰۰	مندی - تلبی • اسم
۱۷۸	مشتق
۳۷۰، ۱۸۱، ۷۲	مصدر
	مصدر ساده - فعل ساده
	مصدر مرکب - فعل مرکب
	مصدر میانوندی - فعل میانوندی
۵۹۳ ۵۵۵۰	مصدرهای ترکی و فارسی - نمودار •
۵۴۸ ۵۵۲۲	مصدرهای فارسی به ترکی - نمودار •
۱۸۳	مصدریار
۳۰، ۱۵، ۱۴، ۹	مصوت
۱۷، ۱۲، ۱۰	مصوت بلند
۱۰	مصوت بلندلوا
۱۴	مصوت پایانی

۱۳، ۱۰	مصوت کوتاه
۱۲	مصوت مرکب
۱۰	مصوت نرم آوا
۹	مصوت - سه • - ویژه ترکی
۳۷۶، ۹۷ تا ۹۰	مضارع
۳۷۶، ۹۴ تا ۹۰	مضارع اخباری
۳۷۶، ۹۳	مضارع اخباری آینده
۹۳	مضارع اخباری پرسشی
۱۶۵	مضارع اخباری توانی
۳۷۶، ۹۱	مضارع اخباری حال
۱۶۷	مضارع اخباری شایانی
۹۲	مضارع اخباری گویش تبریز
۱۶۳	مضارع اخباری مصدری
۳۷۹، ۹۵	مضارع التزامی
۳۷۷، ۹۵	مضارع التزامی تبعی غیرشرطی = مضارع التزامی غیرشرطی
۱۶۶	مضارع التزامی توانی
۱۶۸	مضارع التزامی شایانی
۳۷۷، ۹۶	مضارع التزامی شرطی
۹۶	مضارع التزامی شرطی پویا
۹۷	مضارع التزامی شرطی کهن مثنوی
۱۶۳	مضارع التزامی مصدری
۲۰۲	مضاف
۲۰۲	مضاف‌الیه
۳۸۹، ۲۰۲	مضاف‌الیهی - نقش • اسم
۲۰۳	مضاف و مضاف‌الیه نمبری
۱۷۸	معرفة
۳۸۶، ۱۷۵	مفرد (اسم)
۷۱	مفرد (فعل)
۳۷۰	مفرد و جمع (فعل)
۲۰۰، ۱۱۵	مفعول
	مفعول بواسطه - متمم
	مفعول بی واسطه - مفعول
	مفعول صریح - مفعول
	مفعول غیر صریح - متمم
۲۰۰	مفعولی - نقش • اسم
۳۵	مقوله‌های هفت‌گانه دستوری

۲۰۵	منادا
۳۸۷، ۲۰۵	منادایی - نقش • اسم
۲۱۱	موصوف
۳۹۰، ۳۳۸ تا ۳۱۲	میانوند
۳۱۲ تا	میانوند - لفظ • از حیث ساختار (میانوند مصدری، میانوند گذراساز، میانوند خودگذراساز و...) ۳۱۲ تا
۳۳۸	
۱۲۸	میانوند سببی ساز
۳۲۷ و ۳۲۸	میانوند ماضی
۳۲۷	میانوند نفی و نهی
۳۱۲	میانوندها - میانوند
۳۱۳	میانوندها و اقسام آن
۳۱۴	میانوندهای اسم ساز
۳۱۴	میانوندهای اسم مصدر ساز
۳۱۴	میانوندهای صفت ساز
۳۱۲	میانوندهای فعل ساز
۳۱۲	میانوندهای قید ساز
	میانوندی (نعل) - فعلهای میانوندی
ن - و - ا - ی:	
	نام آوا - اسم صوت
۷۷	نهی - فعل نفی
۹۳	نهی ماضی استمراری عادی
۱۹۷	نهی مضارع اخباری
	نقش
	نقش اضافی - نقش مضاف‌البهی
۲۰۸	نقش بدلی اسم
۲۰۸	نقش تمیزی اسم
۳۸۷، ۲۰۷	نقش فیدی اسم
۳۸۷، ۲۰۱	نقش متممی اسم
	نقش مستدالبهی اسم - نقش نهادی اسم
۳۸۷، ۲۰۰	نقش مستندی
۳۸۷، ۲۰۲	نقش مضاف‌البهی
۳۸۷، ۲۰۰	نقش مفعولی
۳۸۷، ۲۰۵	نقش منادایی
۳۸۷، ۱۹۸	نقش نهادی
۲۰۷	نقش وصفی

۱۷۸	نکره
۵۲۳	نمودار پارامی از مصدرهای ترکی به فارسی
۵۲۳	نمودار برخی از مصدرهای فارسی به ترکی
۵۲۳	نمودار مصدرهای ترکی و فارسی
۳۶۷، ۲۰	نون و قافیه
۱۹۸	نهاد
۱۹۹	نهاد شناسه
۳۸۷، ۱۹۸	نهادی - نقیض • اسم
۳۳	واج
۱۶	واجها - آیین همان سازی •
۳۳	واژه
۱۸	واژه ها - تراشی خوردگی •
۶۵	واژه های آغازگر جمله
۵۲۲ و ۲۶۵، ۲۲۳	واژه های مشترک
۱۵۸	وجه انتزاعی
۱۵۹	وجه اقتزاعی
۱۶۰	وجه امری
۳۹۰، ۳۶۱ و ۳۱۱	وندها
۳۰	های بیان حرکت
۱۲۹	همکردهای ترکی
۲۲	بای صامت
۳۱	بای مصوت
۳۶۷، ۲۲	بای و قافیه

